

حضرت آیة اللہ العظمیٰ مفتی

مبانی فقہی حکومت اسلامی

(دراسات فی دلائل الفقہ و نظام الدولۃ الاسلامیۃ)

جدائیل، دولت و حکومت

ترجمہ و تخریج

محمد مسعودانی

1437ھ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی فقهی حکومت اسلامی

نویسنده:

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۱
۲۳	مشخصات کتاب
۲۴	[مقدمه مترجم]
۲۴	اشاره
۲۴	پیشگفتار
۲۷	زمینه و انگیزه
۲۸	چند نکته قابل توجه
۳۰	در خاتمه
۳۱	درآمدی بر بر سلسله درسها و مباحث کتاب [از مترجم]
۳۱	اشاره
۳۱	تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام
۳۱	فرایند واژه ها
۳۳	۱- عصر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)
۳۸	۲- عصر فقهای اقدم
۳۸	اولین مرحله از مراحل تاریخ فقه در دوران غیبت کبری
۴۳	از فقهای اقدم شیعه که نزدیک به عصر غیبت صغری بوده اند،
۴۳	اشاره
۴۳	۱- شیخ کلینی:
۴۴	۲- شیخ صدوق:
۴۷	۳- شیخ مفید:
۵۴	۴- سیدین: [مرتضی و رضی]
۵۶	۵- ابو الصلاح حلبی:
۶۳	۶- شیخ طوسی:

- ۳- عصر فقهای قدیم ۶۷
- [از عصر شیخ طوسی تا پایان عصر علامه حلی، فخر المحققین و شهید اول] ۶۷
- [چند نمونه از فتاوی سیاسی چند تن از فقهای بزرگ این دوره] ۶۹
- ۱- قطب راوندی: ۶۹
- ۲- علامه حلی: ۷۱
- ۳- شهید اول: ۷۳
- ۴- فاضل مقداد: ۷۶
- ۴- فقهای عصر متأخر ۷۷
- منظور ما از این عصر، ۷۷
- [چند نمونه مشخص از آرای فقها در زمینه مسائل فقه حکومتی این دوره] ۸۰
- ۱- شهید ثانی: ۸۰
- ۲- ملا محسن فیض کاشانی: ۸۱
- ۳- از جمله علمای این دوره «سید نعمت الله جزائری» ۸۲
- ۵- دوران فقهای معاصر ۸۵
- [برخی از حوادث این دوره] ۸۵
- [نمونه هایی را از آرای برخی از فقهای برجسته این دوران راجع به مسائل حکومتی] ۹۰
- اشاره ۹۰
- ۱- شیخ جعفر کاشف الغطاء: ۹۰
- ۲- ملا احمد نراقی: ۹۳
- ۳- میر فتح حسینی مراغی: ۹۴
- ۴- صاحب جواهر: ۹۵
- ۵- فاضل دربندی صاحب خزائن: ۹۶
- ۶- شیخ مرتضی انصاری: ۹۶
- ۷- بحر العلوم صاحب بلغه الفقیه: ۹۷
۸. آیت الله نائینی: ۹۸
- ۹- آیت الله شهید مدرس: ۱۰۱

- ۱۰- آیت الله العظمی بروجردی: ۱۰۴
- ۱۱- حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی: ۱۰۵
- ۱۲- حضرت آیت الله العظمی منتظری: ۱۰۹
- روش علمی و شخصیت فقهی استاد ۱۱۳
- اشاره ۱۱۳
- ۱- از خانه تا مدرسه ۱۱۴
- ۲- اساتید مشهور: ۱۱۵
- اشاره ۱۱۵
- ۱- آیت الله داماد: ۱۱۵
- ۲- آیت الله حجت: ۱۱۵
- ۳- آیت الله العظمی بروجردی: ۱۱۵
- ۴- امام خمینی: ۱۱۸
- ۳- تألیفات و آثار علمی: ۱۱۹
- اشاره ۱۱۹
- ۱- کتاب نهاییه الاصول: ۱۱۹
- ۲- البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر: ۱۱۹
- ۳- کتاب الحدود: ۱۱۹
- ۴- کتاب الخمس و الانتفال: ۱۲۰
- ۵- کتاب الزکاه: ۱۲۰
- ۶- دراسات فی ولايه الفقيه و فقه الدوله الاسلاميه: ۱۲۰
- ۷- مباحث فقهی الغصب و الاجاره و الوصيه ۱۲۰
۸. رساله توضیح المسائل: ۱۲۰
- ۹- درسهای نهج البلاغه: ۱۲۱
- ۱۰- مناظره مسلمان و بهائی: ۱۲۱
- ۱۱- دفترهای مطالعات سیاسی: ۱۲۱
- ۱۲- تاریخ بیست ساله معاصر ایران: ۱۲۱

- ۱۳- مجموعه خطابه ها، بیانیه ها و پیامها: ۱۲۱
- ۴- ارجاعات امام خمینی ۱۲۲
- [الأعلم فالأعلم] ۱۲۲
- ۱- مسأله احتكار: ۱۲۴
- ۲- مسأله مفسد فی الارض: ۱۲۴
- ۳- تعزیرات مالی: ۱۲۵
- ۴- دية قطع پا: ۱۲۵
- ۵- مسائل حج: ۱۲۵
- ۶- حق الحضانه مادر برای اولاد خود: ۱۲۵
- ۵- شخصیت فقهی و روش تدریس: ۱۲۶
- اشاره ۱۲۶
- الف- شخصیت فقهی: ۱۲۶
- ب: روش تدریس: ۱۲۷
- اشاره ۱۲۷
- ۱- روانی و سادگی بیان: ۱۲۷
- ۲- تنظیم درس با نگارش قبلی: ۱۲۸
- ۳- بررسی همه جانبه مطلب: ۱۲۹
- ۴- طرح مسائل به گونه تطبیقی: ۱۲۹
- ۵- توجه به رجال احادیث: ۱۳۰
- ۶- توجه به شرایط صدور روایات: ۱۳۰
- ۷- توجه به سیر تاریخی فتاوی فقهی: ۱۳۱
- در پایان ۱۳۱
- [إهداء و سفارش مترجم] ۱۳۲
- [خطبه المؤلف] ۱۳۲
- مقدمه ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲

- ۱- ضرورت وجود دولت و حکومت: ۱۳۳
- ۲- حکومت و دولت و چگونگی پیدایش آن: ۱۳۵
- ۳- انواع حکومت‌های رایج در جهان: ۱۳۸
- اشاره ۱۳۸
- الف- حکومت مطلقه شاهنشاهی: ۱۳۹
- ب- حکومت مشروطه سلطنتی: ۱۳۹
- ج- حکومت اشرافی (اریستوکراسی): ۱۴۰
- د- حکومت انتخابی نخبگان: ۱۴۰
- ه- حکومت حزبی: ۱۴۰
- و- حکومت دموکراسی: ۱۴۱
- ۴- حکومت اسلامی: ۱۴۳
- ۵- اوصاف و شرایط حاکم منتخب از نظر عقلا: ۱۴۶
- ۶- ولایت فقیه: ۱۴۷
- ۷- لزوم دخالت علما و فقها در مسائل سیاسی- ۱۵۰
- ۸- عوامل انزجار مسلمانان از سیاست و حکومت: ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲
- ۱- مشاهده اعمال و رفتار حکام و خلفای ستمگر و طاغی ۱۵۲
- ۲- مشاهده کردار ناشایست و خیانت آمیز علمای سوء و طالبان دنیا ۱۵۲
- ۳- وسوسه ها و تلقینات عوامل و ایادی استعمار ۱۵۲
- [کسانی که در این سده های اخیر به طرح این مباحث پرداخته اند] ۱۵۳
- ۹- سبب تألیف و اشاره به بخشها و فصلهای کتاب: ۱۵۶
- [سبب تألیف] ۱۵۶
- اشاره به بخشها و فصلهای کتاب] ۱۵۷
- مقدمه: مقدمه کتاب مشتمل است بر مطالبی پیرامون وجود دولت و حکومت برای جوامع، ۱۵۷
- بخش اول: در این بخش پیرامون مقتضای اصل عملی فقهی در مسأله حکومت و ولایت، ۱۵۷
- بخش دوم: در بیان اثبات اجمالی ولایت رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) از دیدگاه ماست ۱۵۷

- بخش سوم: در رابطه با لزوم حکومت و ضرورت ایجاد آن در همهٔ زمانها، ----- ۱۵۷
- بخش چهارم: در رابطه با شرایط و ویژگیهای حاکم اسلامی است ----- ۱۵۹
- بخش پنجم: در این بخش چگونگی انعقاد امامت، ----- ۱۵۹
- بخش ششم: پیرامون حدود ولایت فقیه، شرح وظایف ولی فقیه، نقش قوای سه گانه ----- ۱۵۹
- بخش هفتم: پیرامون اخلاق حکومتی اسلام، ----- ۱۵۹
- بخش هشتم: دربارهٔ منابع مالی حکومت اسلامی است ----- ۱۵۹
- خاتمه: در خاتمهٔ کتاب، عهدنامهٔ معروف حضرت امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر ----- ۱۶۰
- ۱۰- شیوه و طریقهٔ ما، در بحث: ----- ۱۶۰
- اشاره ----- ۱۶۰
- الف: طرح بحث به شیوهٔ فلاسفه. ----- ۱۶۰
- ب- تکیه بر گردآوری مجموع مطالب: ----- ۱۶۱
- ج- بررسی مسائل به شیوهٔ تطبیقی یا فقه مقارن: ----- ۱۶۲
- د- رعایت ترتیب در نقل آیات و روایات: ----- ۱۶۴
- ۱۱- اهمیت فقه حکومتی و مسائل اجتماعی در اسلام: ----- ۱۶۴
- ۱۲- عدم تنافی طرح مباحث علمی با وحدت اسلامی: ----- ۱۶۶
- ۱۳- تذکر و عذر خواهی: ----- ۱۶۸
- بخش اول اصل اولی و حکم عقل در مسأله ولایت ----- ۱۷۰
- اشاره ----- ۱۷۰
- نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی ----- ۱۷۰
- حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش نوعی از حاکمیت: ----- ۱۷۱
- اشاره ----- ۱۷۱
- ۱- حاکمیت مطلقهٔ خداوند بر نظام هستی: ----- ۱۷۱
- ۲- حکم عقل بر ضرورت پیروی از راهنمای خیرخواه: ----- ۱۷۵
- ۳- حکم عقل بر ضرورت شکرگزاری از ولی نعمت: ----- ۱۷۵
- ۴- ضرورت دولت و حکومت برای جامعه: ----- ۱۷۶
- خلاصهٔ کلام و نتیجه: ----- ۱۷۶

- بخش دوم ثبوت ولایت برای رسول خدا و ائمه معصومین در طول ولایت خداوند ۱۷۷
- اشاره ۱۷۷
- ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای برخی از انبیاء و ائمه معصومین (ع) ۱۷۸
- دلالتهای آیات قرآن کریم بر ولایت برخی از انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام: ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- ۱- دلالت آیه وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ۱۷۹
- ۲- دلالت آیه: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً ۱۸۲
- ۳- دلالت آیه: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ ۱۸۲
- اشاره ۱۸۲
- [چند احتمال در اینکه محدوده این ولایت تا کجاست و معنی این آیه چیست] ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- الف- اولویت در تمام مسائل، چه شخصی و چه اجتماعی: ۱۸۳
- ب- اولویت در تشخیص مصالح: ۱۸۳
- ج- اولویت در امور عمومی و اجتماعی: ۱۸۶
- د- اولویت نسبت به سایر والیها و اولیاء: ۱۸۷
- برخی از موارد استناد [پیامبر اکرم (ص)] به آیه فوق: ۱۹۲
- اشاره ۱۹۲
- ۱- امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل نموده ۱۹۲
- ۲- در کتاب مسند حنبل از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود: ۱۹۳
- ۳- زید بن ارقم در داستان غدیر خم از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده ۱۹۳
- ۴- ابن ابی شیبیه و احمد و نسائی از بریده روایت می کنند که گفت: ۱۹۴
- ابلاغ خلافت امیر المؤمنین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص): ۱۹۶
- آیا پیامبر اکرم (ص) بدون تعیین جانشین از دنیا رحلت فرمود؟ ۲۰۴
- یک داستان قابل توجه: ۲۰۸
- نظر خلیفه دوم در تعیین خلیفه: ۲۰۹
- وصیت در مسائل شخصی مهمتر است یا تعیین سرنوشت امت اسلام؟ ۲۱۰

- ۲۱۰ دلیل دیگری بر نصب حضرت علی (ع) به خلافت:
- ۲۱۲ اجمالی از جریان غدیر خم:
- ۲۱۴ علی (ع) و غصب خلافت:
- ۲۱۷ لزوم اظهار نظر در مباحث علمی:
- ۲۱۸ معنای ولایت و مشتقات آن در لغت و در فرهنگ اسلامی:
- ۲۱۸ اشاره
.....
- ۲۱۸ معنای لغوی ولایت:
- ۲۲۳ مفهوم ولایت و مولی در فرهنگ اسلامی:
- ۲۲۵ وحدت و قرب، لازمه اعمال ولایت:
- ۲۲۷ کلمه مولی در حدیث متواتر «من کنت مولا...» به چه معنی است؟:
- ۲۲۸ روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام:
- ۲۲۸ اشاره
.....
- ۲۲۸ حدیث متواتر ثقلین:
- ۲۳۱ صحیح بخاری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده که گفت:
- ۲۳۴ دیگر روایات ضرورت تمسک به عترت طاهرين عليهم السلام:
- ۲۳۸ ۴- دلالت آیه: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ ... :
- ۲۴۰ ۵- دلالت آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ... :
- ۲۴۱ ۶- دلالت آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... :
- ۲۴۱ اشاره
.....
- ۲۴۲ از تکرار کلمه «اطيعوا» چه می فهمیم؟:
- ۲۴۵ معنی و مفهوم «مر» در آیه شریفه:
- ۲۴۸ اولی الامر چه کسانی هستند؟:
- ۲۵۴ خلاصه کلام درباره اولی الامر:
- ۲۵۴ اشاره
.....
- ۲۵۴ ۱- اولی الامر عام است و همه کسانی که به گونه ای امور مردم به دست آنهاست را شامل می شود،
- ۲۵۴ ۲- اولی الامر، مخصوص به دوازده امام معصوم علیهم السلام است،

۳- اولی الامر با توجه به تناسب حکم و موضوع کسی است که حق امر کردن و فرمان راندن را شرعا دارا باشد، ----- ۲۵۵

۷- دلالت آیه: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ ...: ----- ۲۵۷

۸- دلالت آیه: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ ...: ----- ۲۵۹

۹- دلالت آیه: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ...: ----- ۲۶۰

اشاره ----- ۲۶۰

دعوت پیامبر اکرم (ص) چگونه دعوتی است؟ ----- ۲۶۱

خلاصه کلام: ----- ۲۶۳

بیان چند نکته در رابطه با مفاهیم ولایت و امامت: ----- ۲۶۴

اشاره ----- ۲۶۴

۱- معنای امام از نظر اهل لغت: ----- ۲۶۴

۲- سخنی درباره ولایت تشریعی و تکوینی: ----- ۲۶۶

۳- ولایت و مراتب مختلف آن: ----- ۲۷۱

۴- مراتب ولایت به حسب تحقق خارجی: ----- ۲۷۳

اشاره ----- ۲۷۳

الف: ولایت در مرتبه استعداد و صلاحیت: ----- ۲۷۳

ب: ولایت در مرتبه جعل و اعتبار: ----- ۲۷۳

ج- ولایت در مرتبه سلطه و فعلیت: ----- ۲۷۵

روشن است که مرتبه اول ولایت ----- ۲۷۵

و اما مرتبه دوم ولایت امری است اعتباری و قرار دادی، ----- ۲۷۵

و اما مرتبه سوم ولایت ----- ۲۷۵

روایات دیگری در رابطه با ولایت در مرتبه فعلیت: ----- ۲۷۸

۵- گستردگی مفهوم امام در فرهنگ اسلامی: ----- ۲۷۹

بخش سوم ضرورت حکومت و لزوم آن در همه زمانها از نظر اسلام ----- ۲۸۲

اشاره ----- ۲۸۲

فصل اول سخنان تعدادی از علما که بر ضرورت حکومت اسلامی ادعای اجماع کرده اند. ----- ۲۸۳

اشاره ----- ۲۸۳

- ۱- مرحوم صاحب جواهر، ۲۸۳
- ۲- مرحوم علامه در اوایل کتاب الالفین می فرماید: ۲۸۳
- ۳- مرحوم محقق نراقی - ۲۸۳
- ۴- استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی طاب ثراه ۲۸۵
- ۵- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه «۶» ۲۸۵
- ۶- ابو محمد، ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل ۲۸۵
- ۷- ابن خلدون در کتابی که آن را به عنوان مقدمه ای بر تاریخ خود نگاشته ۲۸۷
- ۸- ابن ابی الحدید معتزلی - ۲۸۸
- ۹- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است: ۲۸۸
- فصل دوم مرور اجمالی به فقه حکومتی اسلام (بر اساس روایات و فتاوی اصحاب). ۲۹۰
- [روش فقها و روش فلاسفه بر اثبات حکومت اسلامی] ۲۹۰
- دو دیدگاه مختلف در نگرش به اسلام: ۲۹۲
- اشاره ۲۹۲
- ۱- دیدگاه تفکیک دین از سیاست: ۲۹۲
- ۲- دیدگاه وحدت دین و سیاست: ۲۹۲
- [حکومت و ابواب مختلف فقه] ۲۹۷
- حکومت و نماز ۲۹۷
- نماز جماعت اولین سنگ بنای عمل جمعی مسلمانان ۲۹۷
- نماز جمعه، سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلام: ۳۰۰
- اقامه نماز عید فطر و قربان توسط امام: ۳۰۴
- حکومت و روزه و اعتکاف - ۳۰۵
- اثبات عید فطر بر اساس حکم امام: ۳۰۵
- مجازات روزه خوار توسط حکم امام: ۳۰۶
- لزوم انجام سنت اعتکاف در مسجد جامع: ۳۰۶
- حکومت و زکات ۳۰۷
- زکات یکی از مالیاتها و منابع مالی حکومت اسلامی: ۳۰۷

- ۳۱۱ پرداخت وام بدهکاران توسط امام:
- ۳۱۴ مصرف زکات فطره زیر نظر امام:
- ۳۱۶ حکومت و خمس و انفال
- ۳۱۶ خمس و انفال یا حق حکومت و ولایت:
- ۳۲۱ تصرف امام در انفال به عنوان مقام امامت و ولایت:
- ۳۲۳ دلالت مرسله حماد بر تشریح زکات و خمس و انفال برای رفع نیازمندیهای حکومت اسلامی:
- ۳۳۰ حکومت و حج
- ۳۳۰ حج کنگره عظیم جهان اسلام:
- ۳۳۵ اجبار مسلمانان به شرکت در مراسم حج توسط امام:
- ۳۳۸ نقش امیر الحاج در حج:
- ۳۴۴ تأکید بر زیارت امام در حج:
- ۳۴۴ حکومت و جهاد
- ۳۴۴ اصلاح دین و دنیا توسط جهاد:
- ۳۴۶ نمونه هایی از آیات مربوط به جهاد:
- ۳۴۸ چند نمونه از روایات مربوط به جهاد:
- ۳۵۱ جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی:
- ۳۵۶ چگونگی اجازه امام در جهاد ابتدایی:
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۶ روایات:
- ۳۵۸ نظریه فقها و بزرگان درباره ضرورت وجود امام عادل در جهاد ابتدایی:
- ۳۶۳ نظر صاحب ریاض درباره شرط عصمت و پاسخ آن:
- ۳۶۵ وجوب جهاد دفاعی و مشروط نبودن آن به اجازه امام:
- ۳۶۷ دلالت روایات بر ضرورت جهاد دفاعی:
- ۳۷۱ ضرورت دفاع از کیان اسلام گرچه همراه با امام جائز:
- ۳۷۳ ضرورت ایجاد تشکل و کسب آمادگی برای دفاع:
- ۳۷۵ خلاصه کلام در باب جهاد:

- حکومت و بغات ۳۷۷
- ضرورت جهاد با طاغیان و شورشگران علیه امام: ۳۷۷
- شورش علیه امام عادل و یا امام معصوم: ۳۸۰
- حکومت و غنائم جنگی، جزیه، اسرا و اراضی فتح شده: ۳۸۳
- حکومت و «حجر» و «وصیت» ۳۸۹
- حکومت و نکاح و طلاق: ۳۹۱
- حکومت و ارث ۳۹۶
- حکومت و قضاء و حدود ۴۰۰
- اشاره ۴۰۰
- قضاوت یکی از ارکان حکومت اسلامی و منصب قضاء یکی از شئون ولایت و امامت است. ۴۰۰
- پرداخت دیه از بیت المال در صورت وقوع خطا در قضاوت: ۴۰۲
- زندانی شدن افراد فاسد و کلاهبردار توسط امام: ۴۰۳
- قبول شهادت توسط امام: ۴۰۳
- اجرای حدود زیر نظر و با پشتوانه امام: ۴۰۳
- تعقیب افراد متجاوز توسط امام: ۴۰۶
- روایات دیگری در زمینه اجرای حدود توسط امام: ۴۰۷
- حکومت و قصاص و دیات ۴۱۴
- اشاره ۴۱۴
- مجازات و حبس مجرمین توسط امام: ۴۱۴
- نمونه هایی از پرداخت دیه توسط امام: ۴۱۸
- نمونه هایی از موارد دریافت دیه توسط امام: ۴۱۹
- موارد دیگری از پرداخت دیه از بیت المال توسط امام: ۴۲۲
- نمونه های دیگری از مسائل حکومتی در ابواب مختلف فقه (بر اساس فتاوی فقها) ۴۲۷
- اشاره ۴۲۷
- حکومت و امر به معروف و نهی از منکر: ۴۲۸
- حکومت و تجارت: ۴۳۱

- ۴۳۱ حکومت و دین (قرض):
- ۴۳۲ حکومت و قبول ولایت:
- ۴۳۲ حکومت و رهن (گرو):
- ۴۳۴ حکومت و حجر:
- ۴۳۴ حکومت و شرکت:
- ۴۳۴ حکومت و ودیعه:
- ۴۳۴ حکومت و وکالت:
- ۴۳۵ حکومت و وصیت:
- ۴۳۶ حکومت و نکاح:
- ۴۳۶ حکومت و اصلاح زن و شوهر:
- ۴۳۷ حکومت و طلاق:
- ۴۳۷ حکومت و ظهار «۲۷»:
- ۴۳۸ حکومت و «یلاء» (تحریم همسر با قسم):
- ۴۳۸ حکومت و احیای زمینهای موات:
- ۴۳۸ حکومت و «لقطه» (گمشده ها):
- ۴۴۰ حکومت و «شهادت»:
- ۴۴۰ حکومت و حدود:
- ۴۴۲ حکومت و دیات:
- ۴۴۳ فصل سوم بیان دلایل ضرورت حکومت در همه زمانها از نظر اسلام
- ۴۴۳ اشاره
- ۴۴۴ دلیل اول: [جامعیت اسلام و آمیختگی آن با ولایت و حکومت]:
- ۴۴۴ [اسلام دین جامع و غیر منحصر]
- ۴۴۶ دلالت آیات قرآن کریم بر جامعیت اسلام:
- ۴۴۸ سیره پیامبر اکرم (ص) دلیل دیگری بر جامعیت اسلام:
- ۴۵۰ تقدیس شریعت مقدس اسلام از ولایت و حکومت:
- ۴۵۲ دلیل دوم: [حکومت، ضرورتی فطری و نیازی عقلی]

- ۴۵۴ ایجاد نظام اجتماعی و تشکیل حکومت یکی از امور ضروری بشر است.
- ۴۵۷ بیان حکم همه نیازمندیهای بشر در شریعت اسلام:
- ۴۶۳ دلیل سوم: [استدلال به روایت فضل بن شاذان در تبیین فلسفه امامت و ولایت]
- ۴۶۹ دلیل چهارم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) به هنگام رد شبهه خوارج]
- ۴۷۶ دلیل پنجم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) در کتاب محکم و متشابه]
- ۴۷۶ اشاره
- ۴۷۷ نکته ای درباره کتاب محکم و متشابه:
- ۴۷۸ دلیل ششم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) در پاسخ به نامه معاویه]
- ۴۷۸ در کتاب سلیم بن قیس آمده است،
- ۴۸۱ سخنی درباره کتاب منسوب به سلیم بن قیس:
- ۴۸۵ دلیل هفتم: [اثبات حکومت بر اساس یک صغری و کبرای منطقی از آیات و روایات]
- ۴۸۵ [صغری و کبری]
- ۴۸۷ و اما روایات:
- ۴۹۵ توصیه مؤکد اسلام بر تشکل و وحدت مسلمانان:
- ۴۹۹ دلیل هشتم: [استدلال به روایت زراره، بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء]
- ۴۹۹ مرحوم کلینی در اصول کافی از علی بن ابراهیم،
- ۵۰۰ ولایت به مفهوم حکومت نه به معنی محبت:
- ۵۰۳ تداوم اجرای دستورات اسلام در گرو حکومت:
- ۵۰۴ دلیل نهم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) لو لا حضور الحاضر ...]
- ۵۰۴ - امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:
- ۵۰۶ ادله امر به معروف و نهی از منکر، دلایل دیگری بر ضرورت حکومت:
- ۵۰۹ امور حسبیه، دلیل دیگری بر ضرورت حکومت:
- ۵۱۱ دلیل دهم: [ذکر روایاتی از طریق فریقین بر ضرورت دولت و حکومت]
- ۵۱۱ اشاره
- ۵۱۱ [روایات از طرق خاصه]
- ۵۲۰ [روایات خاصه در کتاب غرر و درر آمدی]

۵۲۳ [دنباله روایات خاصه]

۵۲۸ [روایات از کتب عامه]

۵۳۳ روایتهای متضاد درباره حکومت و شیوة جمع بین آنها:

۵۳۵ فصل چهارم بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت در عصر غیبت

۵۳۵ اشاره

۵۳۵ ۱- صحیحۀ عیص بن قاسم:

۵۳۵ [متن صحیحه]

۵۳۷ توضیح روایت:

۵۳۹ دلایل نام نبردن زید در قیام خود، از امام صادق (ع):

۵۴۲ قداست و قیام زید:

۵۴۵ چند روایت از ائمه معصومین در تأیید قیام زید:

۵۴۷ اظهار نظر مرحوم شیخ صدوق درباره زید بن علی «ره»:

۵۵۳ نظر شیخ مفید و صاحب تکمله درباره زید «ره»:

۵۵۴ قیام زید، الگوی قیام از غیر ائمه معصومین (ع):

۵۵۶ شیوة برخورد اصحاب امام صادق (ع) با قیام زید:

۵۵۸ ضعف سند روایات وارده در مذمت زید:

۵۶۶ خلاصه کلام درباره زید «ره»:

۵۶۸ قیام محمد بن عبد الله محض (نفس زکیه):

۵۷۳ خلاصه کلام اینکه آنچه از قسمت اول صحیحۀ عیص استفاده می شود

۵۷۷ ۲- روایت مرفوعه ربعی:

۵۷۷ اشاره

۵۷۷ توضیح روایت:

۵۸۰ احتمال انحصار عدم موفقیت خروج پیش از قیام قائم (عج) به ائمه معصومین (ع):

۵۸۲ روایت متوکل بن هارون:

۵۸۲ اشاره

۵۸۲ بررسی زنجیره سند روایت متوکل:

- متن روایت: ----- ۵۸۴
- توضیح روایت: ----- ۵۸۷
- اشکال دیگری در متن روایت: ----- ۵۹۲
- روایت ابی الجارود: ----- ۵۹۳
- ۳- روایت سدیر: ----- ۵۹۵
- سدیر، روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود: ----- ۵۹۵
- بررسی شخصیت سدیر: ----- ۵۹۶
- ۴- روایت ابی المرفف: ----- ۶۰۴
- ابی المرفف از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمود: ----- ۶۰۴
- سند و لغات روایت: ----- ۶۰۵
- ایجاد امید و نفی حرکت‌های احساسی و زودرس: ----- ۶۰۵
- ۵- روایت فضل بن سلیمان: ----- ۶۰۶
- [متن روایت] ----- ۶۰۶
- توضیح روایت: ----- ۶۰۸
- اشاره ----- ۶۰۸
- ۱- ضعف سند روایت: ----- ۶۰۸
- ۲- شرایط بیان روایت: ----- ۶۰۸
- ۳- مفهوم روایت: ----- ۶۰۹
- ۴- سفیانی کیست؟ ----- ۶۱۰
- ۶- روایت ابی بصیر: ----- ۶۱۱
- صحیح ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: ----- ۶۱۱
- توضیح روایت ----- ۶۱۱
- اشاره ----- ۶۱۱
- داعی به نفس طاغوت است یا داعی به حق؟ ----- ۶۱۱
- [احتمال نهدی از قیام در زمان قبل از قیام قائم و جواب آن] ----- ۶۱۳
- اشاره ----- ۶۱۳

- الف: احتمال صدور روایت در پاسخ به موارد خاص: ۶۱۳-----
- ب- تعارض روایت با روایات مؤید قیام: ۶۱۳-----
- اشاره - ۶۱۳-----
- چند نمونه از روایات مؤید قیام در زمان غیبت: ۶۱۴-----
- ج- تعارض روایت با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر: ۶۱۸-----
- ضرورت کسب آمادگی برای دفاع: ۶۲۲-----
- قائم کیست؟: ۶۲۵-----
- ۷- روایت عمر بن حنظله: ۶۲۷-----
- [متن روایت] ۶۲۷-----
- توضیح روایت: ۶۲۸-----
- ۸- روایت «معلی بن خنیس»: ۶۲۹-----
- ۹- روایت «انس بن محمد»: ۶۲۹-----
- [متن روایت] ۶۲۹-----
- توضیح روایت: ۶۲۹-----
- بیان مشکلات مبارزه، نه نفی قیام: ۶۳۱-----
- ۱۰- روایت عیص بن قاسم: ۶۳۲-----
- ۱۱- روایت ابی عبدون: ۶۳۲-----
- ۱۲- روایت ابی عبد الله سیاری: ۶۳۲-----
- [متن روایت] ۶۳۲-----
- توضیح روایت: ۶۳۳-----
- ۱۳- روایت عبیدی: ۶۳۵-----
- [متن روایت] ۶۳۵-----
- توضیح روایت: ۶۳۵-----
- ۱۴- روایت حسین بن خالد: ۶۳۵-----
- [متن روایت] ۶۳۵-----
- توضیح روایت: ۶۳۸-----

۱۵- کلام امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه: ۶۳۹

[متن کلام] ۶۳۹

توضیح کلام امام: ۶۳۹

۱۶- روایت جابر: ۶۴۱

[متن روایت] ۶۴۱

توضیح روایت: ۶۴۲

۱۷- روایت زرّ بن حبیش: ۶۴۲

[متن روایت] ۶۴۲

توضیح روایت: ۶۴۳

خلاصه کلام و نتیجه: ۶۴۵

درباره مرکز: ۶۴۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ - ۱۳۸۸.

عنوان قراردادی: دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: مبانی فقهی حکومت اسلامی / منتظری؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی.

مشخصات نشر: تهران: کیهان، ۱۳۶۷ -

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: انتشارات کیهان؛ ۶۶. معارف اسلامی؛ ۷.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال (ج. ۱)؛ ۳۲۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)؛ ۳۷۰۰ ریال (ج. ۴)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۱).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۱).

یادداشت: جلد دوم و چهارم ترجمه ابوالفضل شکوری و توسط نشر تفکر منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: ج. ۱. دولت و حکومت. -- ج. ۲. امامت و رهبری. -- ج. ۴. احکام و آداب زندانها و استخبارات. -

موضوع: ولایت فقیه

موضوع: اسلام و دولت

شناسه افزوده: صلواتی، محمود، ۱۳۳۲ -، مترجم

شناسه افزوده: شکوری، ابوالفضل، ۱۳۳۴ -، مترجم

شناسه افزوده: سازمان انتشارات کیهان

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۸ م/۴۰۴۱۵۷۸ ۱۳۶۷

[مقدمه مترجم]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

انقلاب اسلامی با یاری خداوند متعال به رهبری مقام ولایت فقیه در ایران به پیروزی رسید و نفس مسیحایی امام امت، رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی مد ظله العالی بر پیکره نیمه جان ملت مسلمان ایران حیات و نشاطی تازه بخشید و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی در میان اعجاب و ناباوری دوست و دشمن به اهتزاز در آمد و با این پیروزی شکوهمند، وحدت دین و سیاست در عالی ترین شکل خود تجلی نمود و یک بار دیگر قدرت اعجاب انگیز مرجعیت شیعه در ابعاد مبارزاتی اجتماعی، فرا روی جهانیان به نمایش گذاشته شد و در تداوم این درخشش نور، علی رغم همه مشکلات و نارساییها و توطئه های مستقیم و غیر مستقیم استعمارگران و ایادی و عمال آنها و تحمیل جنگی نسبتاً طولانی توسط رژیم بعث عراق به ایران و ... در یک چشم انداز کلی به روشنی آشکار شد که حکومت اسلامی نه تنها در مرحله براندازی و نفی نظام طاغوت، بلکه در مرحله اثبات و اداره نظام نیز از صلاحیت و کارآیی لازم برخوردار است.

با اینهمه اکنون انقلاب اسلامی در تداوم حرکت بالنده خود در مقطع حساسی از تاریخ شکوهمند خویش قرار گرفته که همزمان مسئولیتهای متفاوتی متوجه آن است و باید بدون از دست دادن فرصت به همه آنها توجه ویژه ای مبذول نمود.

از یک سو با کارشکنیها و توطئه های استکبار و استعمار جهانی که به خاطر بینش شرکی خود با اسلام و انقلاب اسلامی دشمنی همیشگی دارند، رو در رو است که از این جهت در وضعیتی مشابه زمانه امام حسین (ع) قرار دارد و وظیفه در آن، دفاع از

کیان اسلام و مسلمین است و آمادگی برای حفظ ارزشهای انقلاب و جنگ و شهادت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲

از سوی دیگر در حال پایه گذاری و شکل دهی به نظام جمهوری اسلامی و اداره آن بر اساس قسط و عدل اسلامی است که در زمانه ای مشابه زمان پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) می باشد و وظیفه در چنین شرایطی الگو گرفتن از برنامه های حکومتی آنان است و تربیت و به کارگیری نیروهای پارسا و با کفایت.

و از دیگر سو در حال تبیین و تطبیق مسائل جامعه بر اساس قوانین و دستورات اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی در جامعه و سایر کشورهای جهان است که در زمانه ای مشابه دوران امام صادق و امام باقر علیهما السلام قرار گرفته و وظیفه در چنین شرایطی تبیین نیازمندیهای جامعه بر اساس مبانی فقه اسلامی و تربیت اسلام شناسان متعهد و آگاه است بر پایه اجتهاد و فقاقت.

در این میان، مسئولیت حوزه های علمیه و عالمان دینی آگاه به زمان، از سایر اقشار و اصناف ملت بمراتب بیشتر است، چرا که آنان جانشینان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و سربازان مادام العمر و تمام وقت امام زمان (عج) بوده و همواره مسئولیت «اجتهاد» (تبیین نیازمندیهای زمان بر مبنای اصول و مبانی اسلام) را بر دوش کشیده اند.

در این شرایط، قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی) در تدوین قوانین مورد نیاز کشور به مبانی فقهی مستند و روشن از مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه نیازمند است و قوه قضائیه برای ارائه قوانین جزایی و قضایی مورد نیاز و نیز برای تأمین کادر قضات، در سطح عالی نیاز به افراد صاحب نظر

و مجتهد و آگاه به ریزه کاریهای حقوق اسلامی دارد و قوه مجریه در سطوح مختلف برای ترسیم حرکت مکتبی خویش چشم امید به حوزه های علمیه دوخته است.

تبیین احکام فقهی (اعم از فقه حکومتی، سیاسی، اقتصادی و قضایی) و استخراج مبانی مسائل عمده ای نظیر ابعاد مسئولیت ولایت فقیه، مسأله زمین، مالیاتها، تجارت خارجی، حقوق اقلیتها، روابط بین الملل، وظایف دولت در قبال مردم و مسئولیت مردم در برابر دولت، سازمان اطلاعات، امور حسبه و دهها مسأله مورد نیاز دیگر که بویژه به خاطر حاکمیت طولانی طاغوت و عدم حضور نظام اسلامی در صحنه حکومت کمتر روی آن کار فکری شده، از اموری است که در حوزه های علمیه باید به آن پرداخته شود. و درست بر همین اساس و در جهت پاسخگویی به این نیاز مهم و حیاتی است که استاد بزرگوار فقیه مجاهد آگاه به زمان آیت الله العظمی منتظری در کنار سایر اشتغالات گسترده سیاسی- اجتماعی خود، بخش عمده ای از اوقات پربرکت خویش را به تدریس و تدوین مجموعه ارزشمند و بی نظیر «ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» اختصاص می دهند و همزمان،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳

در مدتی متجاوز از چهار سال تحصیلی به تدریس آن برای بیش از یک هزار طلبه فاضل مشتاق به تحقیق در مبانی فقهی حکومت اسلامی که در حوزه درسی معظم له شرکت می کنند، می پردازند. و برآستی در این میدان، کدام فقیه بلند پایه ای شایسته تر از معظم له است که پس از پشت سر گذاشتن عمری تدریس و تحقیق در مسائل فقهی، اصولی، فلسفی، تاریخی، اجتماعی، و پس از گذراندن مدت مدیدی از عمر خویش در صحنه های جهاد

و مبارزه و تبعید و زندان و شکنجه و پس از ادارهٔ مجلس خبرگان قانون اساسی و آشنایی بسیار گسترده و عمیق با مسائل و مشکلات جامعه و ... ایفای چنین مسئولیت مهمی را به عهده بگیرد. و با تکیه بر کرسی تدریس امام صادق و امام باقر علیهما السلام به تبیین مسائل اصولی مورد نیاز جامعه و تربیت طلاب و فضیله‌ی حوزه علمیه، این سنگربانان و مشعلداران آینده همت گمارد.

زمینه و انگیزه

و اما انگیزه و سبب دست یازیدن به تقریر و ترجمهٔ این مباحث بدین گونه بود که از همان روزهای اول ورود استاد به طرح مباحث حکومت اسلامی برای همگان روشن بود که این مطالب نباید در محدودهٔ شاگردان درس و احیاناً کسانی که از رادیو به مطالب آن گوش فرامی دهند محصور و محدود بماند و لازم است به گونه‌ای قابل استفاده برای عموم، مطالب آن در اختیار علاقه‌مندان قرار داده شود. بدین منظور از همان ابتدا به عنوان یادداشتهای روزانهٔ درس، تلاش شد مطالب به صورت منظم گردآوری و پاکت‌بندی شود، اما پس از مدتی مشخص گردید که منظور را نمی‌تواند کفایت کند، چه بسا مطالبی که از قلم افتاده و یا منابعی که به صورت دقیق درج نشده بود، برای رفع این نقیصه نوارهای درس تهیه و پس از پیاده شدن به تنظیم آن همت گماشته شد و بدین وسیله این امکان فراهم شد که تمام آنچه استاد در درس بیان فرموده بودند، در اختیار باشد و از مطالب چیزی فرو نماند و بدین منوال، قسمت عمده‌ای از بحث آماده گردید، تا اینکه در دیداری با استاد، قسمت‌های آماده شده، عرضه

و هدف از تنظیم آن مطرح شد. ایشان پس از ملاحظه، شاگردپروری نموده و با لطف و عنایت خاص خود فرمودند: «من پیشنویس این درسها را نوشته ام. بسیاری از مطالب در نوشته آمده که در درس مطرح نشده است، برای تکمیل نوشته و پیشگیری از تکرار کار و اتلاف وقت، بجاست اصل نوشته از عربی به فارسی ترجمه و مطالب اضافه شده در درس و توضیحات، به پاورقی منتقل شود.» و برای تأمین این منظور یک دوره فتوکی دستنویس مباحث را در اختیار قرار دادند و این نقطه عطفی بود

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴

در کمال یافتن این نوشتار، زیرا همانگونه که استاد فرموده بودند، پس از مقابله، مشخص گردید که بسیاری از مطالب در نوشته ایشان آمده که در جلسات درس مطرح نشده بود و البته پاره ای از مطالب مفید، بویژه نمونه ها و نکات قابل توجه در زمینه مسائل سیاسی - اجتماعی نیز در درس مطرح شده که در نوشتار ایشان درج نشده بود.

بر این اساس مجموعه مباحث گذشته، طبق نظر استاد بازنویسی شد و دنباله کار به همین منوال ادامه یافت و اکنون آنچه پیش رو دارید نوشتاری است جامع، بین ترجمه کتاب و تقریرات درس که با پانویس «از افاضات معظم له در درس» مشخص گردیده و توضیح برخی مطالب و یا اصطلاحات که با کلمه «مقرر» متمایز شده است.

چند نکته قابل توجه

در رابطه با این مجموعه نکاتی قابل توجه است که اجمالاً به آن اشاره می شود.

۱- با توجه به تخصصی و استدلالی بودن مباحث کتاب، تمام تلاش بر این بوده که در حد امکان مطالب به صورت روان و قابل فهم

برای عموم به رشته تحریر کشیده شود که البته شیوه استاد در بیان ساده مسائل چه در گفتار و چه در نوشتار، به ایفای این مقصود کمک شایانی نموده است.

۲- با توجه به بضاعت علمی اندک و نیز گستردگی مباحث و هدفی که در ترجمه و تقریر این مجموعه دنبال می شده، در طول مباحث کتاب تمام سعی بر رسایی مطلب و انتقال صحیح آن به خوانندگان فارسی زبان بوده است، اما باز یادآوری این مطلب ضروری است که هر گونه نارسایی و کمبودی در ترجمه و تقریر مباحث مشاهده گردد، از ما و به عهده ماست و ساحت استاد از آن مبرا است.

۳- تمام تلاش در این بوده که چه در ترجمه و چه در تقریر مباحث درس، همانگونه که اصل اساسی ترجمه و تقریرات نویسی است، امانت مراعات شود و در هر مورد بر اساس ضرورت، کلمه و یا جمله ای اضافه شده در کرونه □ قرار داده شده تا از متن متمایز باشد. در عین حال مجموعه مطالب در پایان اجمالاً از نظر استاد بزرگوار گذشته و طبق نظر ایشان در هر مورد تغییرات لازم انجام پذیرفته است.

۴- با توجه به فراوانی اصطلاحات فقهی، اصولی، فلسفی، کلامی و ... در طول کتاب و تکرار آنها در موارد متعدد، ضمن توضیح برخی از آنها در پاورقی، در پایان مجموعه مجلدات، فهرست اعلام، اماکن، مصطلحات و ... پیش بینی شده تا دسترسی به مجموع آنها یکجا میسر گردد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵

۵- پیش از ورود در مباحث کتاب، جهت آمادگی ذهنی خوانندگان گرامی، در آمدی در دو محور تحت عنوان «تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام» و

«آشنایی با شخصیت علمی و روش فقهی استاد (حفظ الله)» درج شده که در همین جا از برادر گرامی، فاضل ارجمند حجت الاسلام أبو الفضل شکوری که پژوهش و نگارش آن را عهده دار بوده اند و با توجه به گستردگی بحث، تقریر و ترجمه برخی از مجلدات بعدی را قبول فرموده اند، سپاسگزاری به عمل می آید.

۶- متن و ترجمه کلیه آیات و نیز متن و ترجمه همه احادیثی که مورد بحث و بررسی بوده در متن کتاب آمده و متن عربی سایر روایات و احادیث بطور کامل در پاورقی درج گردیده و در نقل قولها تنها به ذکر ترجمه در متن و آدرس در پاورقی اکتفا شده است.

۷- در برخی موارد که با طولانی شدن مطلب و یا وارد شدن در مطلب جدید به «سر فصل» و «تیترا» نیاز می افتاده، با توجه به مضمون مطلب، تیترا مناسب انتخاب شده تا فهم مطلب را آسانتر و انسجام و زیبایی کلام را افزونتر سازد.

۸- در پاورقیها همانگونه که در متن عربی کتاب آمده در حد امکان، هم شماره صفحات و هم عنوان فصل و باب کتاب مرجع، آمده تا مراجعه به اصل در چاپهای متعدد کتب براحتی امکان پذیر گردد.

در خاتمه

در خاتمه از ساحت مقدس استاد بزرگوار که با اجازه ترجمه کتاب و تقریر مباحث درس و تذکرات و رهنمودهای خودشان این جانب را مورد لطف قرار دادند، کمال امتنان و تشکر را دارم. و از فضلا و سروران محترمی که با تطبیق آن با متن عربی و ارائه پیشنهادات و نظرات اصلاحی خود در غنا و بالا رفتن کیفیت آن مؤثر واقع شدند و از مؤسسه محترم کیهان و

برادران متعهدی که در نشر آن به صورت سلسله مقالات در روزنامه و انتشار آن به صورت کتاب قبول زحمت فرمودند و از همه برادرانی که در مراحل مختلف پیاده کردن نوارها، تایپ، ویراستاری و ... این جانب را یاری دادند، صمیمانه سپاسگزاری می نمایم.

از خوانندگان گرامی نیز انتظار دارم با دیده بزرگواری به این اثر نگریسته و پیشنهادها و نظرات اصلاحی خود را به این جانب هدیه فرمایند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین، و الحمد لله رب العالمین.

بیستم شوال ۱۴۰۸ م ق. مطابق با پانزدهم خرداد ۱۳۶۷ ه. ش.

حوزه علمیه قم - محمود صلواتی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷

در آمدی بر بر سلسله درسا و مباحث کتاب [از مترجم]

اشاره

الف: تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام ب: آشنایی با روش علمی و شخصیت فقهی استاد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹

تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام

فرایند واژه ها

واژه ها نیز همچون همه پدیده های هستی، با گذشت زمان، دچار تحول و دگرسانیهای گوناگون می شوند و فرایندهای مختلفی را پشت سر می گذارند. در اثر این فرایندها و تحولات لغوی، گاهی یک معنی و مفهوم ویژه در قالب الفاظ و کلمات متعدد جای گرفته و انسانها را در راستای تفهیم و تفاهم و ادای مقصود، یاری می رسانند. روی این اصل است که باید گفت، واژه ها و اصطلاحات در پدید آوردن پیوندهای معنوی و فرهنگی ابنای بشر و انتقال معارف، نقش بسیار ظریف، کلیدی و مهمی را ایفا می کنند.

مفهوم ویژه ای هم که امروزه از آن به عنوان «دیدگاهها و اندیشه های حکومتی اسلام» یاد می شود از جمله مفاهیمی است که در طول زمان در قالب واژه ها و اصطلاحات گوناگون جای گرفته و بر زبان محدثان، فقها، مفسران و حکمای اسلام جاری گشته است. به همین جهت مطالب مربوط به آن با نامها و عناوین گوناگون و متعدد شناخته شده و در هر عصر و زمان و در هر یک از منابع و متون، تعبیر خاصی به آن اختصاص یافته است. چنانکه مجموعه مطالب مربوط به این موضوع زمانی

(۱). مانند كتابهاي الاحكام السلطانيه ابو الحسن ماوردي و ابو يعلى. و نيز تعبيرات متعدد و كثيره فقهاي بزرگوار شيعه در ضمن مباحث ولايت فقيه، به عنوان مثال، امام خميني در كتاب البيع، ج ۲ / ۴۷۲ كه تعبير «الامور السلطانيه» را به كار برده اند. و ...

مباني فقهی حکومت

«تنفيذ الاحكام» (۲)، «القضايا و الاحكام» (۳) و «احكام قضاء و حدود و ...» (۴) نامیده شده، گاهی هم به اسم «ولایه الفقیه» (۵) مورد ذکر قرار گرفته و زمان دیگر به صورت عام تر و کلی تر، عناوینی همچون «مسائل الولايات» (۶)، «الولايات و السياسات» (۷) به آن اطلاق شده است.

چنانکه گروه دیگری از مؤلفین از آن به عنوان «السياسات الشرعيه»، «النظم الشرعيه» (۸) یاد کرده اند. برخی از فقها و محدثین نامدار نیز مسائل مربوط به این موضوع را تحت عنوان «فی العبادات و السياسات» (۹) مورد بحث قرار داده اند و بالاخره در این اواخر نام «فقه سیاسی» و «فقه حکومتی اسلام» شهرت یافته است که همه این عناوین و اصطلاحات حاکی از یک مفهوم و معانی مشترک و واحد هستند و نه معانی متعدد و مختلف که در طول تاریخ و در بستر زمان همراه با فراز و نشیب فقه عمومی و فقه حکومتی، تحول و دگرگونی پذیرفته اند. در اینجا ما برای آگاهی هر چه بیشتر خوانندگان گرامی از ریشه این اصطلاحات و مفاهیم خاص، تاریخ نگارش و تدوین فقه حکومتی اسلام بویژه دیدگاههای فقهای شیعه در اعصار مختلف را مورد مطالعه قرار داده و بحث گسترده در این زمینه را به کتابی مستقل موكول می نماییم.

۱- عصر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)

بدون تردید، اصول اولیه و ریشه های اصلی فقه حکومتی اسلام، مانند هر مسأله اسلامی دیگر در قرآن مجید و سنت رسول خدا و ائمه معصومین (ع) قرار دارد و از لحاظ تاریخی پیدایش و شکل گیری فقه حکومتی همزمان و همزاد با پیدایش «فقه عمومی اسلام» است. یعنی زمان پیدایش و تکوین آن نیز مانند فقه

عمومی به عصر نبوت و نزول آیات شریفه قرآن مجید بر می گردد، چرا که همه احکام و دستورات اسلام در عصر نبوت با

(۲). ر. ک: الکافی / ۴۲۱ به بعد، از ابو الصلاح حلبی، چاپ مصحح جدید.

(۳). ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۶ / ۲۱۷، شیخ الطائفه طوسی، چاپ جدید.

(۴). این تعبیر در همه کتب فقهی کاربرد دارد.

(۵). مانند عوائد الایام مرحوم نراقی / ۱۸۵ به بعد، مکاسب، ج ۹ / ۳۰۴ به بعد از مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به تصحیح کلانتر. و خزائن الاحکام فاضل دربندی و کتاب ولایت فقیه امام خمینی و ...

(۶). ر. ک: بلغه الفقیه ج ۳ / ۲۰۹ به بعد، سید محمد آل بحر العلوم.

(۷). ر. ک: کتاب العناوین / ۳۲۲ از میر فتاح الحسینی المراغی، چاپ سنگی.

(۸). مانند ابن تیمیه و صبحی صالح که کتابهای خود را چنین نامیده اند.

(۹). ر. ک: مفاتیح الشرایع، ج ۱ / ۹، ملا محسن فیض، تحقیق سید مهدی رجایی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱

نزول آیات الهی و سنت شخص پیامبر اکرم (ص) تدوین و تکوین یافته است، تنها در اعصار بعدی با سیره و روایات ائمه معصومین (ع)، فقه اسلام در همان مسیر بنیانگذاری شده و بر پایه همان اصول و ملاکها توسعه و تطور یافته است.

فقهای اسلام نیز در عصر غیبت کبری، طبق دستور خود ائمه معصومین (ع) که فرموده اند: «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» (۱۰)، تنها تفریع فروع بر اساس «اصول القائی ائمه (ع)» را انجام داده و از این رهگذر به تعمیق و گسترش مباحث و مسائل فقهی پرداخته اند. چنانکه در رابطه با پیدایش و گسترش همه فروع و مسائل فقهی این مسأله صادق

است، در مورد پیدایش و گسترش عناوین و مسائل فقه حکومتی اسلام نیز صدق می کند از این رو، آیاتی از قبیل: «إِنِّي لَجَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۱۱)، «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۱۲)، «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۱۳)، «أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...» (۱۴) و آیات مشابه دیگر، اصل ولایت و حکومت عامه رسول خدا (ص) بر جامعه اسلامی را به گونه بسیار استوار و به دور از هر گونه ابهام بیان کرده و سنگ پایه فقه سیاسی و حکومتی را در بنیان ساختمان نظام فقهی اسلام کار گذاشته است.

به دنبال این قبیل آیات، آیات مربوط به تشریح اصل امامت اوصیای پیامبر (ص) مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱۵) و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱۶) و امثال اینها نازل شده و امامت و ولایت را از شخص پیامبر اسلام به جانشینان ذی صلاحیت بعدی او که همان ائمه معصومین از نسل خود او و علی بن ابی طالب هستند، تعمیم داده و ولایت و حکومت عامه را از حقوق و شئون مسلم امام معصوم غیر پیامبر قرار داده است. با اینکه ائمه معصومین در طول حیات خود، مسلوب الید گردیده و حق حکومت و ولایت آنان توسط افراد فاقد صلاحیت رهبری و

(۱۰). ما در زمینه احکام و مسائل دینی تنها به بازگویی اصول اولیه و قواعد کلی اکتفا می کنیم و شما باید بر اساس آن اصول و قواعد، شاخه ها و فروع نوینی از مسائل را استخراج کنید. اعیان الشیعه، ج ۱ / ۳۸۷، سید محسن الامین.

(۱۱).

(۱۲). سوره احزاب/ ۶

(۱۳). سوره احزاب/ ۲۱

(۱۴). سوره احزاب/ ۳۶

(۱۵). سوره نساء/ ۵۹

(۱۶). سوره مائده/ ۳

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲

ولایت غضب شده بود، با این حال، این حق برای آنان همچنان محفوظ بوده است.

حضرت ولی عصر (عج) در دوران «غیبت صغری» مشکلات مردم را از طریق «نواب اربعه» حل و فصل می فرمود و امت اسلام را در مسیر حق رهبری می کرد و وجوهات شرعی را گردآوری کرده و به مصارف لازم می رسانید. لکن در زمان غیبت کبری، فقهای عادل و واجد شرایط را به عنوان «نایب عام» خود به مقام ولایت و حکومت به گونه نامتعیین و عمومی، نصب فرموده و شناسایی و گزینش آنها را بر عهده مسلمانان گذاشت.

تفویض ولایت اطاعت، قضاء، حسب، اقامه حدود و تعزیرات و بطور کلی حق تأسیس حکومت اسلامی و اداره امور جامعه مسلمین بر موازین قسط و عدل و انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، گردآوری وجوهات شرعی و مالیاتهای مناسب و مصرف آن در موارد لازم و نافع به حال همگان، از جمله شئون و اختیارات «ولی فقیه» در عصر غیبت است که از اهم مسائل فقه حکومتی اسلام به شمار می آید.

به موازات تأسیس و القای قواعد و اصول فقه سیاسی و حکومتی، در بعد امامت و رهبری، مسائل و اصول کلی زیادی نیز در دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی مانند مسائل مربوط به محاربین، اهل بغی، مفسدین فی الارض، منافقین، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، اقامه نماز جمعه و نماز عیدین و ایراد خطبه های آن، قضاوت، اجرای حدود و تعزیرات، اعمال ولایت و

سرپرستی امور

مربوط به لقیط، محجور، سفیه، صغار، اوقاف، تقسیم ارث، تصرف ارث توسط حاکم شرع در صورت نبودن هیچ گونه وارث نسبی و سببی، و صدها مسأله مشابه دیگر که از مسائل فقه حکومتی و سیاسی اسلام به شمار می آیند، در متن قرآن مجید و یا سنت پیامبر (ص)، سیره و روایات ائمه معصومین (ع) مطرح شده و ارکان و اصول فقه حکومتی اسلام را پدید آوردند. مجموع همین آیات و روایات بود که به عنوان سند مورد استناد فتاوی فقها در دوران غیبت قرار گرفته و مباحث و مسائل تشکیل دهنده فقه حکومتی از مجموع فقه امامیه را، شکل دادند.

روی این اصل باید گفت، فقه حکومتی اسلام نیز مانند سایر احکام شرع و فقه عمومی آن، در درجه اول از قرآن و سنت نشأت گرفته و بر پایه اصول و موازین شرعی در طول زمان تطور و تکامل یافته است.

سیره رسول خدا (ص) در دوران بعثت و نبوت، بویژه در دوران سیزده ساله مدینه که عصر حکومت بود، و در ضمن هفتاد و اندی جنگ کوچک و بزرگی که در طول این مدت توسط پیامبر اسلام راه اندازی و رهبری شد، غنی ترین منبع برای فقه حکومتی و زنده ترین الگو برای تأسیس حکومت اسلامی و شیوه اداره آن به شمار می آید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳

چنانکه مجموع مراسلات خارجی آن حضرت با سلاطین، امپراطوریهها، امرا و حکام زمان در سراسر جهان آن روز که آنها را با شیوه دیپلماسی خاص و غیر معهود به پذیرش اسلام دعوت فرموده و مجموع آنها به نام «مکاتیب الرسول» مشهور است، از منابع و مأخذ بسیار مهم فقه حکومتی اسلام

در بخش سیاست خارجی است «۱۷».

همین طور، سیره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در طول پنج سال حکومت پربرکت و افتخار آفرین خود و عهدنامه ها و فرامین حکومتی آن حضرت به والیان و فرمانداران و مدیران امور کشور، بویژه نامه معروف آن حضرت به «مالک اشتر نخعی» و دیگر یاران، بهترین مدرک و مواد اولیه برای فقه حکومتی شیعه به شمار می آید که استفاده های لازم نیز از آن به عمل نیامده است. نهج البلاغه در بردارنده اصول ارزنده ای از فقه حکومتی است که در صورت به کارگیری، رشد و فلاح امت اسلام را به ارمغان خواهد آورد.

مجموع این مطالب همراه با روایاتی که از ائمه معصومین (ع) به ما رسیده است، مواد اولیه و بافت اصلی فقه حکومتی اسلام در کتب فقهی موجود شیعه را تشکیل می دهد. بر این اساس فقه حکومتی ما میراث گرانقدری است که از عصر پیامبر و ائمه معصومین باقی مانده و در دوره های بعد، تهذیب و تطور یافته که در اینجا، رشد و تطور آن در اعصار بعد از معصومین (ع) را بطور خلاصه بررسی می کنیم.

۲- عصر فقهای اقدم

اولین مرحله از مراحل تاریخ فقه در دوران غیبت کبری

را «عصر فقهای اقدم» یا «متقدمین از فقها» می نامند. فقیهان بزرگواری مانند کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و امثال اینها، به این عصر تعلق دارند. آنان در کنار ترویج احادیث ائمه معصومین و مشرب کلامی و فقهی آنان، از مطالعه و اظهار نظر در زمینه خصوص فقه حکومتی شیعه نیز خودداری نکرده و در حدّ مقدور در این زمینه، فتاوا و نظراتی از خود باقی گذاشتند.

البته امثال این فقیهان بزرگ، به دلایل گوناگونی که در رأس همه آنها، حاکمیت طاغوت و وجود جوّ

سیاسی ارباب و خفقان و تقیه و در نظر گرفتن برخی از مسائل درازمدت شیعه بود، نتوانستند در آن اوایل، مسائل مربوط به ولایت فقیه، لزوم تأسیس

(۱۷). قسمت عمده این نامه ها در کتابی به نام مکاتیب الرسول توسط آقای احمدی میانجی گردآوری و نشر یافته است و همچنین مجموعه این نامه ها به اضافه کلمات قصار و خطب و مواعظ آن حضرت در کتابی دو جلدی به نام مدینه البلاغه توسط شیخ موسی زنجانی تألیف و تدوین و نشر یافته است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴

حکومت اسلامی و مسائل ظریف فقه حکومتی و سیاسی را در یک مبحث مستقل گرد آورده و به گونه منسجم بدان پردازند، لکن با این همه آن مسائل را فراموش نکردند و در لابلای مباحث مختلف فقهی و با رعایت مناسبت‌های ویژه به بحث و بررسی آن پرداختند. مثلاً همانگونه که قبلاً نیز گفتیم، برخی از مباحث آن را در ضمن کتاب البیع، کتاب الحجر، کتاب النکاح، کتاب الخمس و الانفال، کتاب القضاء، کتاب الجهاد، و امثال اینها آوردند و برخی دیگر را در ضمن کتاب الصوم، کتاب الحدود، کتاب الصلاه و موارد مشابه دیگر ذکر کردند و با یک بحث کوتاه و اشاره های اجمالی از آنها گذشتند، و گاهی هم به بحث مفصل آن پرداخته و مطالب جالبی را به یادگار گذاشتند، اما در مقام بررسی تاریخ فقه حکومتی شیعه به این نکته می‌رسیم که علی‌رغم تلاش قابل ستایش فقها برای تعمیق و گسترش این شاخه از مباحث فقهی، «تقیه» عامل بسیار مؤثری در پیشگیری از گسترش مباحث حکومتی بویژه در آن اعصار بوده است. یکی از

شارحین کتاب معروف العروه الوثقی تألیف مرحوم سید کاظم یزدی طالب ثراه درباره میزان حاکمیت جو ارباب و تقیه و تأثیر منفی آن بر فقه امامیه بویژه فقه سیاسی آن، مطالب قابل توجهی را بیان کرده است. او می نویسد:

«فقه‌های بزرگوار پیشین ما قدس سر هم، که ما از دریای دانش آنان بهره می جویم و به همه فضایل شان گردن می نهیم و فضیلت پیشاهنگی و سبقت و پیشگامیشان را اعتراف داریم، و آنان را به عنوان استاد و خود را به عنوان آموزنده می بینیم، هر چند که مباحث گسترده و دامنه داری را در قلمرو فقهی انجام داده و تألیفات ارزشمندی را پدید آوردند و طبق اقتضای زمان و ظرفیت عصرشان، در این راه بسیار کوشیدند، لکن با این همه در اثر حاکمیت «جوتقیه» مجبور شدند که در اسلوب تا حدودی دنباله رو فقه‌های عامه باشند که از اواخر قرن دوم هجری نفوذ و حاکمیت یافته و روح جاودانه و اصیل فقه اسلام را با نوعی قشریگرایی در هم آمیخته و به خدمت خلفای انتخابی در آمده بودند. بتدریج آن خلافت نیز تبدیل به پادشاهی سلاطین جور گردید و فقه‌های عامه نیز استنباط‌های فقهی خود را منحصر به موضوعات عبادات و معاملات و برخی از مسائل عقیدتی فرقه ای نمودند و از بحث و دخالت در امور و شئون مربوط به دنیا و دولت مسلمین، از ترس سلاطین جور، اجتناب کردند، آنان برخی از مسائل خیالی واقع نشده را فرض کرده و درباره اش به بحث و بررسی می پرداختند، چنانکه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵

متأخرین از فقهایشان چنین می کردند و می کنند، از آثار سوء این جمود و قشریگرایی

این بود که فکر اجتهادی در بینشان به زوال گراییده و در نهایت منجر به تفکیک دین از سیاست گردید. درست بر خلاف نظر مبارک شارح مقدس که دین خود را در دو بعد آخرت و دنیا تشریح فرموده است. در نتیجه فقهای بزرگوار ما نیز با توجه به حاکمیت جوّ تقیه تصنیف و تألیف به شیوه فقهای عامه را در پیش گرفته و از تصریح و تعرض به مسائل مربوط به شئون زندگی اجتماعی و دنیوی مسلمین، خودداری ورزیده و در کتابهای فقهی به مطرح کردن احکام عبادات و معاملات، به معنای اخص اینها اکتفا کردند و از طرح و بررسی گسترده مسائل مربوط به مباحثی همچون جهاد، حدود، امر به معروف و نهی از منکر و امثال اینها، احتراز نمودند و لکن با این همه بازهم برخی از این فقها به سعادت شهادت نائل و در راه خدا کشته شدند. چنانکه شهید اول پس از کشته شدن جسدش به دار آویخته شده و بعد از آن به آتش کشیده شد. بعد از شهید اول، کسانی همچون شهید ثانی و شهید ثالث و امثال این بزرگواران- خدا رحمتشان کند و پاداش مناسب به آنان عطا فرماید- نیز کشته شده و به شهادت رسیدند.

وضع تألیفات فقهی ما اینگونه بود، تا آنکه خدا بر اهل مذهب منت نهاده و اوضاع را تثبیت فرمود.

تألیفات فقهی نیز بتدریج در مسیر تکامل و تطور افتاده و در برخی از سرزمینهای اسلامی حتی المقدور خارج از سیطره حکام جائر آثار فقهی نوینی پدید آمد، و هر یک از فقهای ما، در آن زمینه هایی که مورد نیاز عصرشان بود و یا

به هر حال خودشان آن موضوعات را مهمتر تشخیص داده بودند، کتابهایی نوشتند، برخی از فقها نیز در برخی از ابواب فقهی به تألیف و نگارش پرداختند. «۱۸»

نخستین مایه های فقه حکومتی اسلام را در جوامع حدیثی همچون اصول حدیثی اصحاب ائمه، کتاب کافی مرحوم شیخ کلینی، تهذیب مرحوم شیخ طوسی قدس سرهما و دیگر کتابهای حدیثی می توان مشاهده کرد که روایات مربوط به ولایت فقیه و شئون حکومت را درج کرده اند. در مرحله بعدی کتب فتوایی فقهای اقدم شیعه مانند کتب شیخ صدوق و شیخ

(۱۸). الفقه الارقی فی شرح العروه الوثقی، ج ۱ / ۲۰-۱۸ تألیف شیخ عبد الکریم زنجانی، طبع ۳ نجف، مطبعه الغری الحدیثه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶

مفید و دیگران است که راجع به مسائل حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و ولایت فقیه و مسائل سیاسی مشابه فتوا داده اند.

البته از فقهای اقدم شیعه نباید انتظار ارائه بحثهای مفصل در این زمینه داشته باشیم.

چرا که آنان کتابهای فقهی و فتوایی خود را در همه زمینه ها بسیار خلاصه نوشته اند، طبیعی است در زمینه فروع حکومتی نیز همین سیاق اعمال شده است. به علاوه اینکه آنان این مسائل را بسیار پراکنده و در لابلاهای مباحث متفرقه فقهی خود گنجانده اند که در یک فرصت مناسب باید همه آنها استخراج، گردآوری و تدوین شود. ما در اینجا برای ذکر نمونه نظرات آنان در زمینه مسائل حکومتی فقه اسلام، سیر بسیار گذرایی در کتابهایشان انجام داده و برخی از دیدگاهها و فتاوای این بزرگواران در زمینه مسائل فقه سیاسی را ذکر می کنیم تا سیر تاریخی فقه حکومتی اسلام

و روند تحول آن آشکار گردد.

از فقهای اقدم شیعه که نزدیک به عصر غیبت صغری بوده اند،

اشاره

فقهای که ذیلاً و به ترتیب نام برده می شوند، دارای دیدگاههای حکومتی و فتاوایی در زمینه مسائل سیاسی اسلام بوده اند:

۱- شیخ کلینی:

از جمله نخستین کسانی که در نوشته او بخش مستقل و مفصلی به گردآوری و نقل و تدوین احادیث مربوط به شئون، «امامت و ولایت» اختصاص یافته، فقیه و محدث بزرگ و نامدار اسلام، محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی را می توان نام برد. کتاب کافی که از دو بخش جداگانه به نامهای «اصول» و «فروع» کافی تشکیل شده، بخش عظیمی از «اصول» آن به مبحث ولایت و امامت تحت عنوان «کتاب الحجّه» پرداخته شده است.

در کتاب الحجّه اصول کافی علاوه بر نقل و تدوین روایات مربوط به زندگی و سیره پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) و بیان دسته ای از صفات و خصوصیات آن بزرگواران «حجت و ولی امر» بودن و «واجب الاطاعه» بودن آنان در امور دینی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی نیز، بدون کوچکترین تردید و ابهام، از طریق نقل روایات قابل اعتماد و معتبر به ثبوت رسیده است.

این بخش از کتاب کافی علی رغم بافت تاریخی خود، مایه های اولیه و اصلی فقه سیاسی اسلام در زمینه مسائل رهبری و امامت را در بر دارد.

مرحوم کلینی در اصول کافی مبحث دیگری تحت عنوان «کتاب فضل العلم» دارد که می توان در مقام بررسی تاریخی فقه حکومتی اسلام، آن را مکمل «کتاب الحجّه» نامید. او در کتاب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷

فضل العلم علاوه بر نقل روایات در زمینه ارزشمندی دانش و دانشمندان، روایات زیادی را نیز درباره خصوص فقها و علمای اسلام و اوصاف و مقام آنان و مسائلی از

قبیل حقوق علما، لزوم تحصیل فقه، معارف دینی، تمسک به کتاب و سنت، شیوه اجتهاد در کتاب و سنت و استنباط احکام شرعی از منابع اولیه آن و بالاخره درباره مرجعیت و تقلید گردآوری و تدوین نموده است. «۱۹»

مرحوم کلینی همچنین در بخشهای گوناگون فروع کافی احادیث فراوانی را در زمینه لزوم تأسیس حکومت و مسائلی از قبیل اینکه قانون ارث بدون قوه مجریه و تأسیس حکومت اسلامی قابل عمل نیست «۲۰»، و نیز درباره امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، حدود و تعزیرات، قضاوت و مسائل سیاسی- اجتماعی دیگر، نقل و تدوین فرموده که در مجموع مأخذی بسیار غنی برای تدوین مذهب فقه حکومتی اسلام به شمار می آید.

درست است که مرحوم کلینی در زمینه های یاد شده شخصا فتوایی نداده است، لکن شیوه طبقه بندی، عنوان گذاری و تدوین این احادیث در کتاب او، بیانگر دیدگاه ویژه این بزرگوار در زمینه مسائل اسلامی از جمله فقه حکومتی اسلام است.

از جمله عوامل اهمیت مرحوم کلینی این است که او نزدیک ترین فقیه و مؤلف شیعه به عصر ائمه معصومین (ع) است که چنین کتاب جامعی را به یادگار گذاشته است. کلینی همعصر دوران غیبت صغری بوده و به خدمت برخی از سفراء و نواب اربعه نیز رسیده است.

او در سال ۳۲۸ (و یا ۳۲۹) هجری در گذشت.

۲- شیخ صدوق:

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (۳۰۵-۳۸۱ هجری) که به شیخ صدوق شهرت یافته و از جمله مؤلفان گرانقدر کتب اربعه حدیثی شیعه است، یکی از فقهای بزرگ و اقدم امامیه به شمار می آید و تألیفات فراوانی در حدیث، عقاید و فقه دارد.

شیخ صدوق معاصر آخرین دوران

خلافت بنی عباس و عصر ضعف و زوال آنان و حکومت یافتن خاندان شیعی معروف آل بویه بوده و امرا و سرداران آل بویه او را بسیار محترم داشته و تعظیم و تکریم می نموده اند.

(۱۹). ر. ک: اصول کافی، ج ۱/ ۵۶-۲۳ با تصحیح آقای حسن زاده آملی، چاپ مکتبه الاسلامیه.

(۲۰). شیخ کلینی در کتاب خود، بابی به این عنوان باز کرده است: «باب ان الفرائض لا تقام الا بالسیف» - فرائض را جز با شمشیر و اسلحه نمی توان برپا نمود - او این باب را با چند حدیث در ضمن کتاب الموارث (کافی، ج ۷/ ۷۷) نقل کرده است و «فرائض» را به معنی اخص آن یعنی «میراث» گرفته است، در حالی که شاید معنای آن، عام تر از این باشد و فرائض دین بطور کلی منظور حضرات ائمه (ع) بوده باشد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸

صدوق در کتب فقهی و فتوایی خود مسائل مربوط به «فقه حکومتی» را حتی الامکان از نظر دور نداشته و در فروع مختلف آن فتاوایی داده است، از جمله کتب فقهی او در این زمینه که قابل مراجعه و شایسته تفحص می باشد کتاب المقنع و کتاب الهدایه بالخیر را می توان نام برد.

شیخ صدوق در کتاب «الهدایه بالخیر» راجع به مسأله «جهاد» و نقش و وظیفه رهبر و امام مسلمین در آن، چنین نوشته است:

«جهاد با دشمن بر همه امت فرض و واجب است. به گونه ای که اگر آن را ترک کنند، عذاب بر آنان فرود خواهد آمد و این عذاب از نوع عذابهای گروهی و اجتماعی است. بر امام مسلمین واجب است، در این مورد امور امت را سامان بخشیده

و به همراهشان بر ضد دشمن جهاد کند. «۲۱»

شیخ صدوق ره در کتابهای فتوایی خود، با توجه به شرایط تقیه که در آن می زیسته، با تلویح و اشاره، مراجعه به دستگاہ قضایی بنی عباس را تحریم کرده و با توجه به عدم وجود حکومت اسلامی صالح و مستقل از بنی عباس، شیعیان را دستور می دادند که به «برادران خود» یعنی فقهای شیعه مراجعه کرده و اختلافات خود را حل و فصل نمایند.

متن کلام او چنین است:

«بدان هر یک از مسلمانان که با برادر مسلمان خود در مورد حقی اختلاف و منازعه داشته باشد، باید به مردی از برادران خود جهت حل اختلاف مراجعه کند، اگر طرف دعوی از تن در دادن به این مسأله امتناع کرده و اصرار بورزد که «به آنان» [قضات بنی عباس] مراجعه کنند، مشمول این سخن خداوند متعال خواهد بود که فرموده است: «آیا ندیده ای آن کسانی را که خود را جزء مؤمنین می پندارند و گمان می کنند به آنچه بر پیامبر خاتم و پیامبران پیشین نازل شده، ایمان آورده اند، و لکن قضاوت و حل اختلاف خود را به پیش طاغوت «حکومت نامشروع» می برند، در حالی که مأمور شده اند که به آنان کفر بورزند.» «۲۲»

این دو مورد، نمونه ای از فتاوی شیخ صدوق در زمینه فروع فقہ حکومتی اسلام است و او راجع به دیگر مسائل و فروع محوری و جنبی فقہ حکومتی نیز در موارد دیگر

(۲۱). الینابیع الفقہیہ، کتاب الجہاد / ۹، اعداد علی اصغر مروارید.

(۲۲). الینابیع الفقہیہ، کتاب القضاء و الشہادات / ۹، ضمنا این فتوا بر پایه حدیثی است به همین عبارت که در من لا یحضرہ الفقیہ، ج

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹

در کتاب یاد شده و کتاب حدیثی - فتاوی من لا یحضره الفقیه بحث و بررسی کرده است. کتاب «من لا یحضره...» نیز در واقع یک تألیف فتاوی به شمار می آید که با مستندات خود همراه است. شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه، با نقل احادیث مربوطه، پذیرفتن حکومت طاغوت و مراجعه به آن را حرام و تبعیت از «امام عادل» را لازم شمرده است و ظاهراً مقصود او از «امام عادل» اعم از امام معصوم و ولی فقیه می باشد. «۲۳»

۳- شیخ مفید:

نام او محمد بن محمد بن نعمان است که به دلیل فضل و کمال و برکتی که وجود او در میان امت اسلام و امامیه داشته، به «شیخ مفید» معروف شده است.

(۳۳۸-۴۱۳هـ).

شیخ مفید یکی از برجسته ترین فقها و متکلمین امامیه و از علمای اقدم شیعه است.

شیخ مفید ضمن توقیع شریف و مفصلی که از ناحیه مقدس امام زمان (عج) به عنوان شخص او صادر شده، مورد تأیید و مدح آن حضرت قرار گرفته است. «۲۴»

شیخ مفید در صحنه های اجتماعی و سیاسی زمان خود نیز حاضر بوده و در حد امکان، مسأله «ولایت فقیه» و لزوم تأسیس حکومت اسلامی را در کتابهای خود مطرح فرموده و بر مؤمنین «واجب» کرده است که اگر چنین تشکیلاتی توسط فقهای واجد شرایط پدید آمد، آن تشکیلات و حکومت را یاری رسانند.

و همینطور او فتوا داده است که همکاری مردم با «پادشاهان گمراه» و سلاطین جور، حرام است و مردم باید از آن پرهیز کنند. روی این اصل، آراء و فتاوی شیخ مفید در زمینه

مسائل حکومتی را می توان تحولی میمون در تاریخ فقه امامیه تلقی کرد، آرای او در زمینه ولایت فقیه و شئون اجتماعی، سیاسی، قضایی و نظامی که فقهاء باید در جامعه عهده دار آن باشند، بسیار صریح و بی ابهام است و در مقایسه با فتاوی همراه با تقیه و محتاطانه شیخ صدوق، یک تحول صائب فقهی است. بخشی از آرای حکومتی او که در کتاب فتوایی ارزشمندش به نام المقنعه درج شده، از این قرار است:

«... اما اقامه حدود، از وظایف رهبران اسلام است که از جانب خداوند تعیین شده باشند و آنان نیز ائمه هدی از آل محمد (ص) می باشند، چنانکه امرا و حکامی که این بزرگواران نصب کرده باشند، نیز جزء سلاطین حقه اسلام محسوب می شوند. «و در زمان غیبت» آن بزرگواران اقامه حدود را بر عهده

(۲۳). ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۳/ ۳-۲، چاپ دار الکتب الاسلامیه.

(۲۴). ر. ک: الاحتجاج، ج ۲/ ۳۲۲، طبرسی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰

فقهای شیعه گذاشته اند که در صورت امکان آن را پیاده کنند. پس «در صورت عدم وجود حکومت اسلامی» اگر یکی از فقیهان امکانش را داشته باشد، باید حدود الهی را در مورد فرزندان و غلامان خود اجرا کند، به شرط اینکه از اضرار حکومت جور، بیم نداشته باشد و اگر از ستمگران بر نفس خویش و یا بر دین اسلام بترسد، نباید اقامه کند.

همچنین اگر فقیهی امکانش را داشته باشد، باید حدود را در میان قوم و ملت خود اجرا کند، اگر از ممانعت و مزاحمت ستمگران در امان باشد، اقامه حدود بر فقیه لازم و واجب می شود، در این

صورت باید در میان قوم خود، دست دزد را ببرد و زناکاران را تازیانه بزند، قاتلین را قصاص کرده و به قتل برساند.

این واجب عینی است بر هر کسی در میان قوم خود غلبه و حکومت یافته و به خلافت و امارت برسد و واجب عینی است بر هر کسی که انجام این امور از طرف شخص یاد شده به او محول شده باشد. باید اقامهٔ حدود کند و احکام شرع را به اجرا در آورد و امر به معروف و نهی از منکر نماید و با کفار و دیگر فاجران و مستحقین جنگ، جنگ و جهاد کند. بر برادران مؤمن نیز واجب است، که او را یاری کنند و هر وقت آن فقیه، آنان را به یاری طلبید پاسخ مثبت بدهند و این وجوب تا آنجاست که او از حدود الهی در نگذرد، یا خود منصوب سلطان ضلال- پادشاه گمراه- در طریق معصیت خدا نباشد، در امور حکومتی جایز نیست کسی را در مسائلی که خلاف دین خداست یاری کنند، اما مؤمنین می توانند با شخصی که منصوب ظلمه است در اموری که خلاف مقررات شرع اسلام نیست همکاری کنند. و از جمله وظایف فقهای شیعهٔ آل محمد (ص) این است که در صورت تمکن برادران ایمانی خود را در نمازهای پنج گانهٔ یومیه، نمازهای عید «فطر و قربان» نماز استسقاء، نمازهای خسوف و کسوف، جمع کنند و این نمازها را به جماعت برپا نمایند.

و نیز از جمله وظایف فقها این است که در میان مردم بر پایهٔ حق و اسلام قضاوت کنند و در بین اختلاف کنندگان و صاحبان دعاوی، در صورت عدم وجود کسی

برای داوری اصلاح بدهند، و آنها باید تمام اعمال و وظایفی را که در اسلام بر عهده قاضی گذاشته شده است، انجام بدهند، به دلیل اینکه ائمه معصومین (ع) همه این اختیارات را به آنان تفویض کرده اند که در صورت حصول تمکن، آن را به جای بیاورند. و این تفویض بر اساس روایات و اخبار معتبر و صحیحی است که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱

اهل معرفت و صاحب نظران علم حدیث به آن اعتراف و اعتماد کرده اند. هیچ یک از فقهای حقه، حق ندارند که در میان مردم بر خلاف احکام ثابت شده از طریق آل محمد (ص) قضاوت نمایند، چنانکه منصوبین از جانب سلاطین جور نیز نمی توانند چنین کنند، مگر اینکه از روی تقیه ناچار بدان باشند و تقیه نیز در مورد ریختن خون مؤمنین وجود ندارد و به هیچ دلیل و بهانه ای نمی توان بدان دست یازید. اگر فردی از طرف حکومت ظالمین، ولایت و کارگزاری را پذیرفته باشد، جایز نیست در مقام عمل به شیوه و مقررات آنان عمل کند، مگر اینکه مسلوب الاختیار گردیده و ناچار به تقیه شود، در آن صورت تقیه او را در وسعت قرار می دهد، در هر صورت جایز نیست بر او که با اختیار خود، یک قانون و رسم باطلی به اجرا در آورده و در خون نیز تقیه نیست چنانکه مؤکدا گفتیم.

بر کسی جایز نیست که از جانب فاسقان در رابطه با تدبیر امور مردم و کشور منصبی را بپذیرد مگر به شرط اینکه بخواهد از این طریق اهل ایمان را یاری برساند و آنان را از ناراحتیها مصون نگاه دارد و نیز باید یک

پنجم همه درآمدهایی را که از طریق منصب ولایت و کارگزاری خود به دست می آورد، از مال خود اخراج کرده [و به مستحقین برساند].

هر کس از اهل حق [و فقهای واجد شرایط] که با نفوذ در دستگاه ظالمین به مقام حکومت و امارت برسد و در ظاهر منصوب از طرف ظالم باشد، در حقیقت او حاکم و امیر حق است که به این منصب از جانب حضرت صاحب الامر نائل آمده است و نه از طرف گمراهانی که از طریق اعمال زور به قدرت رسیده اند.

روی این اصل اگر برای او امکان داشته باشد که بر فجار اقامه حدود شرعی کند و بر بزهکاران و اهل خلاف اصرار لازم را وارد آورد، باید این کار را بکند و در اجرای آن کوشش نماید، که این کار از بزرگترین انواع جهاد به شمار می آید.

کسی که جاهل به احکام شرع است (یعنی مجتهد و فقیه نیست) بر او جایز نیست که ولایت و حکومت مردم را بپذیرد، همینطور است کسی که [بنا بر هر دلیل] از رسیدگی به امور مردم ناتوان باشد بر او نیز جایز نیست که امور حکومتی را تقبل کند. اگر چنین کسانی مناصب حکومتی را بپذیرند گناهکارند، چون از جانب حضرت صاحب الامر (عج) مأذون به پذیرش و انجام این کار نمی باشند و ولایت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲

اصلی مال آن حضرت است. اگر غیر واجدین شرایط [یعنی کسانی که فقیه در احکام نباشند و یا از تدبیر امور مردم و اداره وظایف محوله ناتوان باشند] منصب ولایتی و حکومتی را قبول کنند، هیچ کدام از افعال و اعمالشان در این رابطه مشروعیت

ندارد و در نزد خدا مورد محاسبه و مؤاخذه قرار خواهند گرفت برای کارهایی که در حکومت انجام داده اند، مگر اینکه عفو و بخشش خداوند شامل حال آنها گردد. «۲۵»

شیخ مفید، مشابه این فتاوا را در کتابهای دیگر خود نیز مطرح فرموده و با شیوه های مختلف بر آرای حکومتی و سیاسی خود تأکید ورزیده است. کتاب اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، هر چند که یک تألیف کلامی و اعتقادی است، لکن پر از دیدگاههای او در زمینه مسائل و فروع سیاسی و حکومتی فقه امامیه است. «۲۶»

از این رو، باید گفت عصر شیخ مفید، عصر شکوفایی اندیشه های کلامی و مبانی فقه حکومتی شیعه است، چنانکه در فرازهایی از سخنان شیخ مفید ملاحظه فرمودید، کلیات مسائل مبتلا به فقه حکومتی عصر خود را بیان داشته است که مجموع آنها در محورهای ذیل قابل تلخیص و تبیین است:

۱- ولایت در زمینه های مربوط به قضاء، اجرای حدود و تدبیر امور مسلمین و تأسیس حکومت بالاصاله از آن سلطان اسلام است که از جانب خداوند تعیین شده باشد. «سلاطین منصوب از جانب خدا ائمه معصومین هستند که آخرین آنان حضرت صاحب الامر (عج) است.»

۲- در زمان غیبت حضرت صاحب الامر، این اختیارات و ولایتها از جانب آن حضرت به فقهای شیعه تفویض و واگذار گردیده است.

۳- فقها می توانند در صورت تمکن و بسط ید، وظایف سلطان حقه اسلام را بر عهده گرفته و جامعه را بر طبق احکام اسلام و آیین آل محمد (ص) اداره کنند.

۴- در صورت عدم تمکن شخصی، فقها می توانند حتی در دستگاه حکومت جور نیز وارد شده و از آن طریق اجرای

(۲۵). المقنعه / ۱۳۰-۱۲۹، شیخ مفید، افست مکتبه الداوری- قم از روی چاپ سنگی.

(۲۶). به عنوان نمونه ر. ک: اوائل المقالات، چاپ قم، مکتبه الداوری با مقدمه شیخ الاسلام زنجانی، صفحات ۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۷۵ و نیز ر. ک: اندیشه های کلامی شیخ مفید، / ۲۹۴-۲۶۷ مارتین مکدرموت، ترجمه احمد آرام.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳

خلاف قانون خدا بویژه در مورد خون حتی با تقیه نیز نمی توانند عمل کنند.

۵- بر مؤمنین واجب است فقهای شیعه را در اجرای امور حکومتی یاد شده کمک نمایند.

۶- بر مؤمنین حرام است که سلاطین و حکام جور را یاری نمایند.

۷- اگر فقهی دارای توان تدبیر امور و اداره شئون حکومتی مسلمین نباشد، تصدی ولایت بر او حرام است، معرفت احکام و داشتن فقاقت به علاوه قدرت بر اداره امور، شرط صلاحیت برای تصدی ولایت و حکومت است.

این مسائل و مسائل جنبی و جزئی دیگر را می توان از متن کلام شیخ مفید استخراج نمود که در واقع، اصول اصلی فقه حکومتی اسلام در زمینه رهبری و تأسیس نظام و اداره آن می باشد، به همین دلیل است که گفتیم عصر شیخ مفید، دوران شکفته شدن و مدون گشتن اصول و مبانی اصلی فقه حکومتی اسلام است و شخص شیخ مفید با زعامتی که در حوزه های علمی شیعی و جهان اسلام، بویژه در بین امامیه داشته، خود عامل این شکوفایی فقهی است.

شیخ مفید با امرای شیعی آل بویه ارتباط داشته و خود نیز شخصا در مسائل اجتماعی، فکری و سیاسی جامعه اسلامی دخالت می نموده است و در همین رابطه است

که مدتی نیز مجبور به ترک بغداد، مرکز فعالیتهای علمی و سیاسی خود گردیده است «۲۷».

در اینجا، سخن خود را در مورد آرای شیخ مفید در زمینه فقه حکومتی شیعه، با نقل سخن دیگری از او در رابطه با مفهوم سیاسی «کشور» و «سرزمین» از دیدگاه فقهی خاتمه می دهیم.

شیخ مفید درباره مفهوم اصطلاح «دار» یا «کشور» و «سرزمین» در فقه امامیه چنین می گوید:

«گفتاری درباره سرزمین:

من می گویم که حکم «دار» وابسته به وضعی است که در آن سرزمین، غلبه با آن است، هر جا که کفر در آن غالب باشد، سرزمین کفر (دار الکفر) و هر جا که فقط اسلام در آن غالب باشد و نه ایمان، «دار الاسلام» به شمار می آیند. و ...

(۲۷). برای اطلاع بیشتر از شخصیت علمی و فقهی و سیاسی مرحوم شیخ مفید و نیز حوادثی که بر او رفته است رجوع کنید به مقدمه اوائل المقالات، به قلم شیخ فضل الله شیخ الاسلام زنجانی با تعلیقات چرندابی، صفحات ۳۹-۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴

من می گویم هر قسمت از بلاد اسلام که شرایع اسلام به امامت غیر آل محمد (ص) روان باشد، دار اسلام است و نه دار ایمان، و هر بخش از بلاد اسلام، خواه با جمعیت زیاد و خواه با جمعیت کم، که در آن شرایع اسلام همراه با اعتقاد به امامت آل محمد (ص) وجود داشته باشد، آنجا دار اسلام و دار ایمان هر دو است.

به اعتقاد من، ممکن است سرزمین در عین اینکه دار اسلام است دار الکفر ملت، نیز باشد، ولی ممکن نیست سرزمینی دار ایمان و دار الکفر هر دو باشد «۲۸».

۴- سیدین: [مرتض و رضی]

شیخ

مفید در حوزه فقهی و علمی خود شاگردان برجسته ای را پرورش داد که از آن میان دو نفر سید که با همدیگر برادر بودند، شاخص تر از بقیه اند. آن دو عبارتند از سید مرتضی علم الهدی و سید رضی گردآورنده نهج البلاغه. این دو بزرگوار که در علم فقه، ادبیات، کلام و فنون رایج زمان خود متبحر و ماهر بودند، هر دو دارای شخصیت سیاسی و دیدگاههای سیاسی خاص بودند و دیدگاههای آنان کم و بیش در آثار و اشعارشان مشهود و ملموس می باشد. از نظر آثار سیاسی مکتوب در زمینه فقه حکومتی اسلام، سید رضی دارای نقش بیشتری است و او حق بزرگی بر مکتب سیاسی اسلام دارد.

سید رضی، با غور و بررسی همه جانبه و ژرف در متون حدیثی، تاریخی و غیره مجموعه ای از خطبه ها، نامه ها و کلمات کوتاه و حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را استخراج و گردآوری و با سلیقه بی سابقه ای تدوین نموده و نام نهج البلاغه را برای اثر جدید خود انتخاب نمود که غنی ترین کتاب در زمینه فقه سیاسی و حکومتی اسلام به شمار می آید، اگر در اثر حوادث و پیش آمدهای روزگار از نهج البلاغه هیچ چیزی جز عهدنامه مالک اشتر باقی نمی ماند، همان یک نامه می توانست بهترین مأخذ برای تدوین فقه و حقوق سیاسی اسلام باشد. هر چند که احادیث نهج البلاغه در این کتاب، به گونه ای مرسل و با حذف زنجیره سند نقل گردیده، لکن مأخذ اولیه آن موجود است و غالب این احادیث دارای زنجیره سند و سلسله روات می باشند، از این نظر نیز عیبی نمی توان بر آن گرفت «۲۹».

باید توجه داشته باشیم که مسأله «دار» در فقه اسلام دارای ابعاد عبادی، سیاسی و مالی متعددی است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

(۲۹). اسانید و مصادر نهج البلاغه در یک دوره کتاب به اسم مستدرک نهج البلاغه گردآوری شده و می توان همانند سایر کتب حدیث و روایات آن را مورد استناد و بحث و بررسی فقهی قرار داد و به همین جهت نهج البلاغه در تدوین مباحث حکومتی اسلام از جایگاه ممتاز و ویژه ای برخوردار می باشد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵

هر چند که درباره نهج البلاغه سخنان بسیار گفته شده و شروح زیادی نیز بر آن نگاشته شده است، لکن با این همه، هنوز ارزش فقهی و سیاسی نهج البلاغه بر حوزه های علمیة اسلامی شناخته نشده است. نهج البلاغه می تواند منبع تدوین گسترده ترین و اصیل ترین فقه حکومتی اسلام باشد، مشروط بر اینکه فقهای ما، درباره آن با شیوه معمول فقهی و اصولی به اجتهاد پردازند، این جای تأسف است که فقهای عظام، از بعد فقهی درباره احادیث و محتویات نهج البلاغه، به اندازه «حدیث لا ضرر» نیز بحث و بررسی و اجتهاد رسمی انجام نداده اند.

تدوین نهج البلاغه توسط سید رضی را می توان یکی از درخشان ترین مراحل تطور فقه حکومتی در اسلام به شمار آورد، و می توان امیدوار بود که در صورت اعمال اجتهاد رسمی در نهج البلاغه توسط فقهای شایسته، مشکلات سیاسی و حکومتی جهان اسلام، مرتفع گردد.

۵- ابو الصلاح حلبی:

ابو الصلاح شاگرد سید مرتضی علم الهدی، و نماینده او در منطقه حلب و شامات بوده و یکی از برجسته ترین

فقه‌های اقدم شیعه به شمار می‌آید. بزرگان و استوانه‌های دین از علمای رجال و فقه‌های عظام به شایستگی و علو مقام او در فقه و دیگر معارف دینی اعتراف کرده و زبان به مدح او گشوده‌اند («۳۰»).

تقی‌الدین ابو‌الصلاح حلبی که متولد ۳۷۴ و متوفای ۴۴۷ هجری است، بعد از شیخ مفید و سید رضی بیشترین نقش و سهم را در تکامل بخشیدن به فقه حکومتی و سیاسی اسلام داشته است. او فقیهی است آگاه، زمان‌شناس، و دارای بینش سیاسی سالم و بصیرت در فهم و استنباط احکام، آرا و فتاوی او در زمینه مسائل سیاسی و حکومتی آن چنان جالب و زنده است که بعد از گذشت هزار سال، هنوز هم برای ما دارای جذابیت است.

ابو‌الصلاح از جمله فقهایی است که در زمان غیبت، ولایت امور مسلمین را از آن فقه‌های واجد شرایط امامیه می‌داند و معتقد است که اینان باید افتاء، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت و حل و فصل اختلافات مسلمین را بر عهده گرفته و حدود الهی را به اجرا در آورند. او حکومت و ولایت برای «سلطان اسلام» که همان امام معصوم باشد را بطور بالاصاله ثابت کرده و سپس همان منصب را برای «من تصح نیابته عنه» یعنی «کسی که دارای شروط و شایستگی لازم برای نمایندگی و نیابت امام زمان» است نیز جازز معرفی می‌کند، و در موارد مختلفی از کتاب الکافی فی الفقه، این قبیل عبارات را به کار می‌برد،

(۳۰). ر. ک: الکافی فی الفقه / ۱۵-۵ (مقدمه به قلم آقای رضا استادی، چاپ مکتبه الامام امیر المؤمنین (ع))

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

مثلا در مقام بیان حکم فساق و کیفیت تعزیر و مجازات آنان چنین می نویسد:

«فسق و احکام آن: اما فسق. هر آن چیزی را گویند که خلاف شرع باشد، اما به حدّ کفر نرسد، و آن دو صورت دارد. یا به گذشته افراد تعلق دارد و یا به آینده، اما فرض اول. انجام مجازات آن، ویژه سلطان اسلام و یا کسی است که دارای شروط و شایستگی لازم برای نیابت از سلطان اسلام باشد. از جمله آن موارد، اعمالی است که موجب حدّ باشد. مانند زنا، لواط، مساحقه، دلالی و گرد آوردن اهل فجور در یک جا، قذف، دزدی، فساد در زمین، شرب خمر و فحشاء. و ... «۳۱»»

چنانکه همه می دانیم منظور از «کسی که دارای شروط و شایستگی لازم برای نیابت سلطان اسلام باشد» همان فقیه جامع الشرائط است که دارای ولایت است، و ابو الصلاح، اوصاف ولی فقیه را بطور مفصل در مبحث جداگانه ای تحت عنوان «فصل فی تنفیذ الاحکام» بیان نموده و او را «نائب الامام» معرفی کرده است.

حلبی با سبک ابتکاری و ویژه ای که در نگارش کتاب خود به کار گرفته، امهات فروع فقہ حکومتی اسلام را در آن جای داده است. مسائلی مانند: لزوم و عدم لزوم دولت و ریاست حاکمه برای جامعه، امام اصلی و شرایط و اوصاف او، نائب الامام و شرایط و اوصاف او، فقہ مالی مانند زکات، خمس، انفال، غنایم و غیره، فسق و احکام فساق، حدود و تعزیرات، قاضی و شرایط و اوصاف آن، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، نمازهای عبادی - سیاسی، وجوب پیروی از ائمه معصومین (ع) و

دهها مسأله اصلی و فرعی دیگر که در مجموع به کیفیت اداره شئون جامعه اسلامی از دیدگاه فقه امامیه بازمی گردد، از جمله مسائل حکومتی بحث شده توسط حلبی در کتاب الکافی است. (۳۳)

با توجه به اینکه در اینجا، مجال پرداختن به آرای حلبی در همه زمینه های یاد شده نیست فقط به ذکر دیدگاه او راجع به لزوم اصل ریاست و حکومت در جامعه می پردازیم.

ابو الصلاح حلبی بر خلاف تمام فقهای پیش از خود در مورد فقه حکومتی اسلام بحث از «لزوم و عدم لزوم دولت در جامعه» را اساسی تر از هر چیز دانسته و در کتاب خود، الکافی ضمن بحث «امامت» آن را به بحث و بررسی گذاشته است.

ابو الصلاح نخست ضرورت و لزوم اصل امارت، ریاست و دولت را در میان مردم ثابت

(۳۱). الکافی فی الفقه / ۲۶۳، سابق.

(۳۳). ر. ک: الکافی فی الفقه، صفحات ۱۰۶-۸۵، ۱۵۶-۱۵۱، ۲۷۵-۲۴۸، ۳۱۱، ۴۲۷-۴۲۱، ۵۰۶ و ...

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷

کرده، و بعد از آن رهبری «امام معصوم» را ثابت می کند. او تصریح می کند که هر نوع حکومت و امامت دیگری نیز به هر حال در نهایت باید به نظارت و اذن معصوم منتهی گردد، و طبیعی است که حکومت فقها در عصر غیبت صاحب الامر (عج) حکومتی است که تحت نظر مستقیم معصوم نیست، لکن در نهایت منتهی به اذن معصوم و شیوه حکومتی او می گردد و لذا فقها به عنوان «نائب الامام» مأذون به اعمال ولایت و اجرای حدود و ... هستند. باید گفت ابو الصلاح نخستین فقیه شیعی است که راجع به مسأله دولت و ریاست مردم با

این شیوه به بحث نشسته و کلیات یک فلسفه سیاسی اسلامی را ارائه داده است. از آنجا که سخن او در این زمینه بسیار مفصل است از ترجمه و نقل همه آن چشم پوشیده و بخش کوچکی را درباره لزوم و عدم لزوم دولت در جامعه در اینجا نقل می کنیم تا از این طریق روند تحولات فقه حکومتی اسلام معلوم گردد:

«دلیل ضرورت ریاست و امامت این است که این مسأله از طرف خدا یک نوع لطف برای مردم است، چون عقلا قبیح است که آنان مکلف به وظایفی شوند بدون آنکه رئیس و امامی داشته باشند، برای اینکه ما می دانیم که وجود رؤسای با هیبت و قدرت و نافذ الامر و با سطوت در جامعه موجب کاهش یافتن قبایح و زشتیها می شود و مایه افزونی خوبیها می گردد، در حالی که نبودن چنین رؤسا و یا ضعف آنان، نتیجه معکوس دارد.

بنابراین وقتی که تأثیر مثبت ریاست و حکومت در جامعه ثابت شد، لطف بودن آن نیز ثابت و لزوم آن محقق می گردد. کسانی که مخالف وجود اصل ریاست و دولت در جامعه هستند بیش از چهار مورد ذیل، دلیل دیگری بر انکار آن ندارند و آن چهار دلیلشان نیز از این قرار است:

۱- ممکن است در این مسأله که ریاست و حکومت دارای اثر اصلاحی در جامعه است و اگر حکومت نباشد فساد جامعه را می گیرد، با ما منازعه کنند و بگویند آن را قبول نداریم.

۲- در صورت وجود دولت و رؤسا در میان مردم، سوءاستفاده و تباهکاری ممکن است صورت بگیرد.

۳- ممکن است عده ای از عقلا و مردم توسط رئیسی قابل اصلاح باشند و عده ای

دیگر توسط شخص دیگری [و این موجب اختلاف در جامعه و بین مردم باشد].

۴- ممکن است منکرین ضرورت دولت و ریاست چنین عقیده ای داشته

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸

باشند که اساسا حصول صلاح در جامعه نیازی به وجود حکومت و رئیس ندارد و سخن اینان به عنوان برخی از عقلا قابل تعمق است.» (۳۴)

ابو الصلاح بعد از نقل ادله چهارگانه منکرین ضرورت حکومت و ریاست، هر چهار مورد یاد شده را به نقد و بررسی نشسته و با منطقی آنها را مردود می سازد و چنین ادامه سخن می دهد:

«اما در مورد دلیل اول آنان باید گفت، آن يك امر ملموس و مشهود است و همه عقلا نسبت به آن آگاهی دارند و می دانند که وجود رئیس در جامعه چه اندازه موجب اصلاح امور و نابودی مفسدین فی الارض و یا ترس و وحشت آنان می گردد، به گونه ای که اگر سرزمینی خالی از حکومت و رئیس باشد، هرگز نمی توان اصلاح شدن آن را در وهم آورد. دلیل دوم آنها نیز نمی تواند مانع از اعتقاد به وجوب انعقاد ریاست در جامعه شود، برای اینکه ریاست در انجام واجبات و پرهیز از زشتیها، لطف و ضروری است و تکلیف همواره ثابت است.

بنابراین اگر قبیح و زشتی هم در کنار انجام واجبات صورت بگیرد، مانع از آن نیست که بگوییم امامت و ریاست در جامعه لازم و لطف است. مثال آن مانند مسأله ثواب و عقاب است، لطف بودن ثواب و عقاب برای همگان معلوم است، در حالی که مردم جهان که ثواب و عقاب برای آنان است مرتکب برخی قبايح و زشتیها نیز می شوند.

علاوه بر اینکه

اگر با وجود ریاست و دولت در بین مردم قبیح و فسادهایی واقع می شود، در صورت عدم وجود آن، چند برابر آن قبیح و فسادها واقع خواهد شد، و این مسئله روشنی است که هر آدم عاقلی آن را می فهمد. بنابراین هر چیزی که بر طرف شدن یک کار قبیح و زشت را نتیجه بدهد، یا آن را دور سازد، لطف واجب است. در حکمت خداوند مانند وجوب آن چیزی که رفع سایر قبیح را نتیجه می دهد، و اهل عدل در این مسأله نزاعی ندارند. امّا دلیل سوم منکرین ضرورت ریاست و دولت در جامعه، آن هم وارد نیست. برای اینکه اصلاح آنان منوط و مشروط به وجود دولت و رئیس است، اصل لزوم حکومت ثابت است، فقط در نحوه و رئیس خاص آن اختلاف نظر است [و ما نیز در اینجا فقط در صدد اثبات لزوم و وجوب اصل ریاست و نظام دولت در بین مردم هستیم و نه بیشتر]

(۳۴). الکافی فی الفقه / ۸۵ سابق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹

[از این]. و امّا دلیل چهارم که ممکن است عده ای از عقلا صلاح خود را در عدم وجود دولت و رئیس بدانند، آن نیز باطل است. برای اینکه با توجه به دلایلی که در اثبات ضرورت اصل حکومت آوردیم معلوم می شود که عموم عقلا، آن را قبول دارند و اصل آن ثابت است. این عقیده فقط خاص آنانی است که منافع شخصی خود را در عدم وجود حکومت [و رواج هرج و مرج] می بینند و این عقیده فاسدی است و مانع از ثبوت ضرورت ریاست در جامعه نمی شود.

این سخن مثل آن می ماند که

شخص ودیعه دار و مقروض به بهانه اینکه در صورت ردّ ودیعه و ادای قرض، متضرر می شود، از ردّ و پرداخت آن خودداری کند. آیا این عقیده او مانع وجوب ردّ ودیعه و پرداخت دین می گردد؟!

خلاصه اینکه: همه عقلا می دانند که این قبیل عقاید، ویژه تبهکاران و مفسدین فی الارض است تا در سایه عدم وجود دولت و رؤسا در کشور، بتوانند طبق میل خود به فساد و تباهی دست بزنند و کسی نیز مانعشان نشود. در قباح و زشتی این عقیده هیچ شبهه ای نیست.» «۳۵».

آنگاه ابو الصلاح، سخنان پرمایه و دلنشین خود را در دیگر زمینه های مربوط به مسائل امامت و حکومت ادامه می دهد و در نهایت لزوم استقرار حکومت عدل با امامت امام معصوم و یا نایب او که به نحوی حکومت و ریاستش به ریاست معصوم منتهی شود را، نتیجه می گیرد.

آنچه که بیان گردید تنها گوشه ای از آرا و فتاوی ابو الصلاح حلبی در فقه حکومتی است، و همین مقدار نشان می دهد که او یکی از پیشاهنگان تدوین فقه حکومتی اسلام و از بنیانگذاران «فلسفه سیاسی در اسلام» است.

۶- شیخ طوسی:

ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متولد ۴۸۵ و متوفای ۵۶۰ هجری، معروف به «شیخ الطائفه» از ارکان فقهی قدیم امامیه است که مدتی در بغداد زعامت حوزه علمیه را داشت، سپس در اثر برخی از حوادث اجتماعی و سیاسی مجبور به مهاجرت گشته و در نجف اشرف، حوزه علمیه نجف را بنیانگذاری فرمود.

شیخ طوسی همانگونه که در حفظ، گسترش و انتقال میراث آل محمد (ص) به نسلهای بعد در تمام فنون و رشته ها، نقش اساسی داشته، در حفظ تداوم و بالندگی فقه حکومتی

اسلام نیز مؤثر بوده است، هر چند که شیخ، مبحث جدیدی در فقه حکومتی عنوان ننمود، لکن مانند شیخ مفید و دیگران در آثار خود به گونه پراکنده و مرسوم زمان، فتاوی را در

(۳۵). الکافی فی الفقه / ۸۷-۸۶ سابق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰

زمینه ولایت فقیه و فقه سیاسی اسلام بیان داشته که بسیار جالب هستند.

او در کتاب مرجع و حدیثی مهم خود به نام تهذیب الاحکام، فصل مستقلی را به گردآوری و نقل روایات مربوط به «ولایت فقیه» و شئون و اختیارات اجتماعی، قضایی و سیاسی فقهای امامیه اختصاص داد و این عنوان را برای آن فصل از کتاب خود برگزید:

«باب من الیه الحکم و اقسام القضاة و المفتین» یعنی «بابی در اینکه چه کسی حق حکومت دارد و درباره اقسام قاضی ها و فتوادهندگان.» (۳۶)

او درباره اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت صاحب الامر (عج) همان فتاوی را که شیخ مفید به گونه مدون بیان کرده بود، اظهار فرموده است. به اضافه اینکه «اقامه نماز جمعه» را نیز که از شئون حکومت اسلامی است، از وظایف فقیه بر شمرده است. چنانکه فرموده است:

«برای فقیهان اهل حق جایز است مردم را برای اقامه نمازهای یومیه، نماز جمعه و نماز عیدین جمع کرده و دو خطبه را نیز بخوانند. و...» (۳۷)

در مبحث «کتاب الجهاد و سیره الامام» از کتاب نهایی بویژه آخر آن مطالبی در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر، ولایت فقیه در زعامت امت و اجرای حدود بیان شده و وظایف مکلفین شیعه در این موضوعات به رشته نگارش در آمده است. (۳۸)

شیخ در بخشهای دیگر

کتاب نهاییه، بویژه در دو بخش «قضایا و الاحکام» (۳۹) و «کتاب المکاسب- باب عمل السلطان و اخذ جوائزهم» بخش مهمی از مسائل و فروعات فقه حکومتی را به گونه فتوا بیان کرده است. او در رابطه با «تولی» و پذیرش مناصب حکومتی در دستگاه حاکمه عدل و جور چنین فرموده است:

«تولی امر و پذیرفتن منصب از جانب سلطان عادل و حاکمی که امر به معروف و نهی از منکر کند و هر چیزی را در موضع خود و جایگاه ویژه خود قرار بدهد، جایز و حتی تشویق شده است، و چه بسا در برخی موارد واجب نیز بشود، و آن در صورتی است که شخص پذیرنده منصب متمکن از امر به معروف و نهی از منکر و رفتار عادلانه در آن منصب بوده باشد. و اما تولی امور در حکومت

(۳۶). ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۶ / ۲۱۷.

(۳۷). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی / ۳۰۲، چاپ بیروت، دار الکتب العربی.

(۳۸). ر. ک: النهایه / ۳۰۳ - ۳۰۰.

(۳۹). ر. ک: همان مدرک / ۳۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱

جور؟ پس اگر یقین کند و یا ظن غالب پیدا کند که در صورت پذیرفتن منصب در دستگاه سلطان جور، موفق به امر به معروف و نهی از منکر، تقسیم اخماس و صدقات در بین مستحقین و دستگیری و یاری از برادران دینی خود خواهد شد، بدون آنکه قبیحی را مرتکب شده و واجبی را بشکند، ایراد ندارد و مستحب هم هست که آن را بپذیرد، و در غیر این صورت ورود به دستگاه ظلم و جور در هر شکل آن برای انسان جایز نیست. و...» (۴۰)

سپس

شیخ طوسی دربارهٔ اینکه مردم چگونه باید در تحت حکومت سلطان جور، زندگی کنند بحث کرده و جزئیات آن را روشن کرده است که مثلاً- آیا معاملهٔ اقتصادی با دستگاه سلطان جائز، جایز است یا نه، اخذ جوایز جایز است یا نه، و مسائلی از این قبیل که مورد نیاز مردم زمان او بوده و در هر مورد نیز فتوای لازم را داده است.

شیخ در کتب فقهی دیگر خود مانند الخلاف و کتاب المبسوط و نیز در تفسیر ارزشمند البیان فی تفسیر القرآن به مناسبت‌های مختلف راجع به مسائل حکومتی بحث کرده است که فعلاً- مقام پرداختن به همهٔ آنها نیست. در مجموع باید او را یکی از عاملین مهم حفظ و تکامل بخشی فقه حکومتی شیعه به شمار بیاوریم.

از کسانی که در حفظ و انتقال این مسائل به نسل‌های بعدی مؤثر بوده اند، می‌توان از فقهای بنامی همچون عبد‌العزیز دیلمی، معروف به «سلار» صاحب کتاب المراسم و «ابن براج طرابلسی» مؤلف کتاب المهدب در فقه را نام برد که نوعاً آرای فقهای پیشین را در کتب خود تکرار کرده اند. و گاهی در برخی از فروعاً نسبت به فقهای قبلی اختلاف فتوا نیز دارند. «۴۱»

بعد از درگذشت شیخ طوسی، حوزه‌های علمیهٔ شیعه دچار رکود و انجماد گردیده و از اجتهاد واقعی دست کشیدند و این موجب شد که فقه امامیه از آن رشد، گسترش، تنوع و بالندگی که در پیش گرفته بود، بازماند، و طبعاً این آفت در مسائل مربوط به فقه حکومتی نیز سرایت کرد، لذا آن دوران پرتلاش و طلایی دوران فقها در زمینهٔ اجتهاد فقهی سپری گشته و برای مدتی طولانی جای خود

را به انجماد و تقلید و تتبع سطحی داد که زیانبار بود.

(۴۰). النهایه / ۳۵۶

(۴۱). ر. ک: المراسم بویژه صفحات ۶۷، ۹۹، چاپ بیروت دار الزهراء، و نیز المهذب، ج ۳ / ۱۱۳ - ۱۱۱، ۱۴۰ - ۱۳۴، انتشارات اسلامی قم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲

۳- عصر فقهای قدیم

[از عصر شیخ طوسی تا پایان عصر علامه حلی، فخر المحققین و شهید اول]

در تقسیم مراحل و ادوار تاریخی فقه، از آغاز غیبت صاحب الامر (عج) تا پایان عصر شیخ طوسی را «عصر فقهای اقدم» نامگذاری کرده و به گونه فشرده و سریع، روند نگارش فقه حکومتی اسلام در آن دوره را بررسی کرده و نمونه هایی از آرای فقهای اقدم شیعه در این زمینه را ارائه دادیم. از عصر شیخ طوسی تا پایان عصر علامه حلی، فخر المحققین و شهید اول را نیز به عنوان «عصر فقهای قدیم» عنوان گذاری نموده و روند رشد و گسترش فقه حکومتی اسلام در این دوره را به گونه بسیار فشرده و فقط با تکیه بر برخی از موارد و نمونه های برجسته ادامه می دهیم.

چنانکه گفتیم بعد از شیخ طوسی باب اجتهاد اسما باز بود، و لکن در عمل هیچ گونه اجتهاد واقعی از نوع اجتهاد فقهای اقدم صورت نمی گرفت و در حوزه های علمیه، فقیه مجددی ظهور نمی کرد و این وضعیت حدود یک قرن ادامه داشت، تا اینکه فقهای برجسته و شجاعی همچون «ابن ادریس» صاحب کتاب ارزشمند السرائر و دیگران در میان شیعه ظهور کرده و با شجاعت تمام باب اجتهاد را عملاً باز نمودند و موجب شکوفایی و رشد مجدد فقه آل محمد (ص) گردیدند. این رشد و شکوفایی مجدد فقهی، همه شاخه های فقه شیعی از جمله «فقه حکومتی» را نیز در بر گرفت و در نهایت به گسترش

و تعمیق مباحث و مفاهیم آن انجامید. در این دوران بلند که در ضمن آن فقیهان نامداری همچون علامه حلی، محقق حلی، شهید اول و دیگران درخشیدند، فقهای امامیه، هم در تئوری و فتوا و هم در عمل، مفاهیم و نمونه های سیاسی و حکومتی نوینی را وارد تاریخ فقه شیعه کردند که بسیار میراث ارزشمندی است. فقهای عظیم الشانی همچون سید بن طاووس و خواجه نصیر الدین طوسی در این دوران وارد کارهای حکومتی شدند و مناصبی همچون وزارت را در داخل حکومت های وقت، برای تأمین مصالح حیاتی اسلام و امت اسلامی پذیرفتند که سیره و روش سیاسی امثال این فقیهان برای فقهای آینده بهترین الگوی عملی و فقهی بود. «۴۲»

علامه حلی با مسافرت تبلیغی - سیاسی مشهور خود به دربار سلطان محمد خدابنده

(۴۲). جهت آگاهی از شرح حال تفصیلی خواجه، ر. ک: جامع الرواه، ج ۲ / ۱۸۸، سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین، نوشته محمد مدرسی زنجانی، چاپ امیر کبیر، دراسات و بحوث سال اول شماره ۲ ص ۶-۵۹ و نیز مقدمه فرج المهموم فی تاریخ علم النجوم از سید بن طاووس.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳

در سلطانیه و سه سال اقامت پرثمرش در کنار آن سلطان، شیوه کار سیاسی زنده و جالبی را از خود به یادگار گذاشت. «۴۳» چنانکه «ابن فهد حلی» با مرآده و فعالیت های سیاسی خود موجب گرایش به تشیع والی وقت بغداد و آن مناطق گردید، «۴۴» و بدین واسطه نشان داد که فعالیت سیاسی از وظایف یک فقیه است و فقها باید کوشش کنند حتی الامکان بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، قدرت سیاسی

و نظامی را در جامعه قبضه کنند و حق مشروع خود را به دست آورند. چنانکه فعالیت‌های سیاسی فقیه بزرگوار «محمد بن مکی» معروف به «شهید اول» و مراد او با حکومت شیعی و انقلابی سربداران، موجب کشته شدن و شهادت او به دست حکام وقت گردید. «۴۵» مجموع این قضایا و نمونه های مشابه اینها، در دورانی اتفاق افتاده است که از نظر تاریخ فقه آن دوران به عنوان «عصر فقه‌های قدیم» شناخته می شود.

ویژگی برجسته عصر فقه‌های قدیم در تاریخ فقه حکومتی شیعه، ورود مستقیم و آشکار فقه‌های بزرگ در امور حکومتی و سیاسی است.

آنچه که گفته شد راجع به سیره عملی فقه‌های بزرگ راجع به مسائل سیاسی و حکومتی بود. لکن باید در نظر داشته باشیم که دستاورد فقهی فقه‌های امامیه در این دوران راجع به مسائل سیاسی و حکومتی، منحصر به «عمل» نبوده، بلکه در این دوره نیز مانند دوره فقه‌های اقدم، فروع فقه حکومتی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نظریات ممتاز و مشخصی حاصل آمده است.

در اینجا برای هر چه بیشتر ملموس نمودن بحثها چند نمونه از فتاوی سیاسی چند تن از فقه‌های بزرگ این دوره را نقل می کنیم تا از این طریق، سطح رشد فقه حکومتی اسلام در عصر فقه‌های قدیم نیز ارائه شده باشد.

[چند نمونه از فتاوی سیاسی چند تن از فقه‌های بزرگ این دوره]

۱- قطب راوندی:

ابو الحسن سعید بن هبه الله راوندی مشهور به «قطب راوندی» از جمله فقه‌های قدیم است که در سال ۵۷۳ هجری وفات یافته است. او کتابهای فراوان و ارزشمندی در علوم و فنون اسلامی از جمله در فقه، تفسیر و علم کلام دارد که کتب او مورد توجه علما و فقهاست.

قطب راوندی از نظر

فتوا و بحث علمی کمک فراوانی به گسترش و تعمیق فقه حکومتی شیعه کرده است. او از جمله فقهای است که به مردم اجازه می دهد برای نهی از

(۴۳). ر. ک: دراسات و بحوث، سال اول شماره ۲ / ۵۸.

(۴۴). دراسات و بحوث / ۸۰، السنه الاولى، العدد الاولى.

(۴۵). ر. ک: اللمعه الدمشقيه، ج ۱ / ۱۳۵ - ۱۳۱، (مقدمه مصحح) با تصحیح کلانتر.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴

منکر، اسلحه به دست گرفته و با خونریزی هم که شده، جلوی منکرات [به معنای اعم کلمه] را بگیرند. لذا بر این اساس می توان گفت، او به جواز و بلکه وجوب «انقلاب مسلحانه» علیه حکام جور و فسق فتوا داده است. «۴۶» ایشان در بخشی از کتاب خود می نویسد:

«... اگر کسی پرسد که آیا در نهی از منکر دست بردن به اسلحه نیز واجب است؟ ما جواب می دهیم: بلی، هرگاه به آن نیاز افتاد واجب می شود که در حدّ توانایی و امکان تهیه و حمل شود. برای اینکه خدا ما را به نهی از منکر نمودن دستور داده است، از این رو، وقتی که در انجام آن، پند و نصیحت و تهدید و بازداشتن از طریق دست خالی مؤثر واقع نگردید و عامل منکر را باز نداشت، دست بردن به اسلحه واجب می شود، به دلیل اینکه فریضه و تکلیف نهی از منکر ساقط نمی شود، مگر اینکه منکر زایل شود و از بین برود، و مکلف در حد امکان برای چنین جهادی باید آماده شود. جز اینکه در آن نباید نیت اش «جنگ» باشد، بلکه باید به نیت انکار منکر به چنین کاری دست بزنند. و...» «۴۷»

باز در جای دیگری از

«ما مکلف هستیم به هیچ کس اجازه ندهیم که هیچ کدام از گناهان را مرتکب شود، اعم از اینکه آن گناهان از امور قلبیه و غیر خارجی باشد، مانند بدعت و اظهار مذاهب فاسده، و یا از افعال جوارح و اعمال بدنیه و خارجی باشد و این در صورتی است که قادر به نهی و بازدارندگی باشیم. آنگاه در کار خود می نگریم، اگر بازداشتن و نهی از آن با صرف بیان و سخن امکان پذیر بود، به بیش از آن اقدام نمی کنیم، و اگر به اقدام عملی بدون اضرار نیاز شد و با صرف سخن هدف عملی نگردید، آن را انجام می دهیم، اگر با این کار نیز هدف نهی از منکر تحقق نیافت و نیاز به جنگ افتاد، از طریق اقدام به جنگ، عاملین منکر را از عمل به آن باز می داریم، هر چند که در نزد بسیاری از یاران و علمای ما دست زدن به چنین کاری موقوف به اذن امام و سلطان [مشروع و حق] وقت گردیده است.» (۴۸)

راوندی دیگر مباحث و فروع فقه حکومتی، مانند جهاد، سبق و رمایه، قضاء و حدود و غیره را نیز بسیار خوب و گسترده بحث کرده است.

(۴۶). ر. ک: فقه القرآن، ج ۲ / ۹ - ۱۳۸، ۱۴۲ نوشته قطب راوندی، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی.

(۴۷). فقه القرآن، ج ۲ / ۹، ۱۳۸، سعید بن هبه الدین راوندی، از انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

(۴۸). فقه القرآن، ج ۲ / ۱۴۲، سابق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵

۲- علامه حلی:

نام او «حسن بن یوسف بن علی المطهر» و مشهور به «علامه حلی» می باشد و در سال ۷۶۲ هجری از دنیا رفته

است. او نخستین کس از فقهای شیعه است که به لقب «آیت الله» ملقب شده است. علامه از فقهای سیاسی و فعال در صحنه های اجتماعی بوده است، و به همین لحاظ جایگاه خاصی در تاریخ فقه حکومتی اسلام دارد. علامه حلی علاوه بر حفظ و انتقال میراث فقهای پیشین در این باب، در تعمیق مباحث و تکثیر فروع فقه حکومتی نیز نقش بسزائی داشته است.

در کتاب ارزشمند او به نام منتهی المطلب کتاب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر از جمله مباحثی است که دارای بیشترین فروع و بیشترین حجم می باشد، «۴۹» او همه ولایتها و اختیاراتی را که شیخ مفید و دیگر فقهای اقدم برای فقیه قائل بودند، قائل است، به جز اقامه نماز جمعه که در اقامه آن احتیاط کرده است. «۵۰»

علامه از جمله نخستین فقهایی است که درباره مسأله احتکار و تسعیر (نرخ گذاری) مفصل بحث نموده و اقوال پراکنده فقها را در این زمینه گردآوری و مدون ساخته است، هر چند که شخص او در این زمینه فتوای جدید نداده است، لکن شیوه بحث و اقوال گردآوری شده در این زمینه را می توان در تاریخ تدوین فقه حکومتی مثبت تلقی کرد. «۵۱»

علامه حلی در منتهی المطلب راجع به جواز و عدم جواز معامله با سلطان جائز و اخذ جوائز او و دیگر مسائل سیاسی - اقتصادی مبتلا به مردم زمانش نیز مباحث فقهی جالب و اشباع کننده ای را مطرح نموده است. «۵۲»

علامه حلی در کتابهای فقهی دیگر خود مانند قواعد الاحکام و غیره نیز یک دوره کامل فقه امامیه را به بحث و بررسی نشسته و در ضمن آن مباحث

اجتماعی، حکومتی و قضایی مانند کتاب قضاء و شهادت، حدود و دیات، وقف، صدقات و زکوات و اخماس، ارث و دیگر مسائل لازم برای جامعه اسلامی و حکومت اسلامی را مفصلاً مورد بحث قرار داده است. «۵۳». در مجموع، علامه حلی را می توان از فقهای مؤثر در سرنوشت اجتماعی و سیاسی

(۴۹). ر. ک: منتهی المطلب، ج ۲/ ۹۹۷-۸۹۹، چاپ سنگی.

(۵۰). همان مدرک/ ۹۹۵.

(۵۱). همان مدرک/ ۱۰۰۸-۱۰۰۶.

(۵۲). همان مدرک/ ۱۲۷-۱۲۴.

(۵۳). کتاب قواعد الاحکام علامه سه چاپ دارد، یکی چاپ سنگی قدیم که جدیداً نیز افسست و منتشر گردیده است (قم- منشورات الرضی) و دیگری چاپ مهذب و جدید که با حواشی فرزندش فخر المحققین به نام ایضاح الفوائد در سه جلد چاپ شده است. متن کامل آن نیز در اول جلد دوم جامع المقاصد یکجا چاپ شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶

مسلمین و از عوامل رشد و گسترش فقه حکومتی شیعه به حساب آورد.

۳- شهید اول:

فقه شهید و سعید اسلام «محمد بن جمال الدین مکی» معروف به شهید اول در سال ۷۳۴ متولد و در سال ۷۸۶ هجری به فوز عظیم شهادت نائل آمد. شهید اول با عصر انحطاط و زوال گرایی دستگاه بنی عباس و پیدایش حکومتهای محلی شیعی مانند «سربداران خراسان» و غیره، همعصر بوده و او تنها مرجع و مجتهد بزرگ عصر خود بود که از همه نقاط دور و نزدیک جهان اسلام، مسلمانان و نیازمندان به محضر پربرکتش می شتافتند.

شهید اول دارای شخصیت علمی و فقهی و سیاسی با هم بود، در برابر حکومت جائز وقت، هم رهبر فکری مردم بود و هم رهبر سیاسی، و با دولتهای

نو ظهور، علما و انقلابیون شیعه در سراسر جهان روابط آشکار و پنهان داشت. از این رو، شهید را در مقام بررسی تاریخ فقه حکومتی و سیاسی اسلام باید از جمله الگوهای کم نظیر به شمار آورد.

حکومت نو ظهور و انقلابی «سربداران خراسان» به سرکردگی «علی بن مؤید سربداری» طی یک نامه بسیار جالب و احترام آمیز که نشانگر پذیرفتن ولایت و امامت شهید اول برای خودشان است، از او دعوت کردند که از «دمشق» به خراسان عزیمت فرموده و زعامت و مقتدایی مردم آن سامان را بر عهده بگیرد.

در آن نامه که با امضای «علی بن مؤید» ارسال شده، از جمله چنین آمده است:

«... از آنجا که در سرزمین ما ارشاد و راهنمایی وجود ندارد، رشدی نیز موجود نیست، و ما می ترسیم به همین خاطر خداوند خشم خود را بر این سرزمین نازل کند، لذا آرزو مندیم که بر ما منت نهاده، با توکل بر خداوند به سوی ما عزیمت فرمایی و ...» (۵۴)

شهید در آن زمان، تحت نظر و مراقبت حکومت جائر حاکم بر دمشق بوده و نتوانست درخواست خالصانه را اجابت فرماید، لکن در عوض متن کتاب فتوایی و ارزشمند اللمعه الدمشقیه را نوشته و از طریق «شیخ محمد آوی» وزیر «علی بن مؤید» آن را به عنوان دستور العمل شرعی برای مردم مسلمان خراسان فرستاد، که اندکی بعد از آن به شهادت رسید. «۵۵»

شهید اول با خون مقدس خود امتزاج و وظیفه مرجعیت و فقاہت با رهبری و سیاست را

(۵۴). اللمعه الدمشقیه، ج ۱ / ۱۳۵، مقدمه محقق، چاپ و تصحیح سید محمد کلانتر.

(۵۵). همان مدرک / ۱۰۱.

زد، و در تاریخ فقه اسلام عملاً نقطه اوج و عطفی را به وجود آورد. شهید اول، علی رغم زندگی در جو تقیه و پنهانکاری تحمیلی، از مکتوب کردن مسائل فقه حکومتی اسلام دست برنداشت. لمعه دمشقیه او با تمام فشردگی و اجمال نمونه ای از این نوع فقاقت است.

شهید اول در لمعه دمشقیه به جواز اقامه حدود و قضا و حکومت در بین مردم در عصر غیبت توسط فقهای واجد شرایط افتاء، فتوا داده است و بر مردم نیز واجب نموده که در صورت تحقق چنین وضعیتی فقها را مرجع خود قرار بدهند و نه حکام جور را. «۵۶»

شهید در تکمیل همین فتوا در کتاب القواعد و الفوائد نیز «ضابطه» و ملاکی برای تعیین حدود ولایت و اختیارات فقیه حاکم، بیان فرموده است، «۵۷» که در مجموع و با توجه به مشی سیاسی عملی او، نشانگر اعتقاد عمیق شهید اول به ولایت فقیه و اجرای قوانین و حدود الهی توسط او در جامعه است.

در هر صورت شهید اول به عنوان یک ستاره پرفروغ و درخشان در تاریخ فقه عمومی و فقه حکومتی و سیاسی اسلام می درخشد و نقش مؤثر او در این زمینه قابل توجه است. تا آنجا که می دانیم شهید اول نخستین فقیهی است که در تقسیم ابواب و مباحث فقه شیعه اصطلاح «سیاست» را به معنای بخش عظیمی از ابواب و فروع فقه اسلامی به کار برده است. او همه فقه را چهار قطب، قسمت می کند که یک قطب آن را نیز «سیاسات» نامگذاری کرده است:

«اما اقطاب و اقسام فقه چهار قطب است:

۱- عبادات: عبادات فعل و شبه فعلی است که در انجام آن

قصد تقرب به خدا شرط باشد، موضوعاتی مانند جهاد و غیره دارای دو حیث و دو غایت هستند. از حیث امتثال امر خدا که در بردارنده ثواب است، عبادت محسوب می شود، و از این حیث که صرف دفع ضرر است و قصد قربتی لازم ندارد جزء عبادت نیست، باقی مسائل فقهی نیز چنین هستند و ...

۲- عقود: و آن معاملاتی است که در عقد و اجرای صیغه به دو نفر و دو طرف احتیاج داشته باشد.

۳- ایقاعات: و آن معاملاتی است که از نظر اجرای صیغه عقد به یک طرف نیاز داشته باشد. ایقاع و عقود را در مجموع، معاملات می نامند.

(۵۶). همان مدرک/ ج ۲/ ۴۱۷.

(۵۷). القواعد و الفوائد، ج ۱/ ۴۰۵ چاپ جدید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸

۴- سیاسات: این قسمت را احکام نیز می نامند. به معنای اخص کلمه، سیاسات آن قسمت از احکام فقهی است که غالباً نه به صیغه عقد نیاز دارد و نه به قصد قربت. و ... «۵۸»

این تقسیم بندی را تحوّل جالبی در تاریخ فقه اسلامی از نظر سیاسی می توان به شمار آورد.

۴- فاضل مقداد:

نام اصلی این فقیه بزرگ «مقداد بن عبد الله سیوری» است که به فاضل مقداد و فاضل سیوری شهرت یافته است. فاضل مقداد در سال ۷۲۶ هجری در گذشت، او از شاگردان مهم و برجسته شهید اول بود و آثار و تألیفات زیادی در فقه و حدیث و علوم دیگر از خود به یادگار گذاشت.

فاضل مقداد مانند استاد شهید خود نسبت به مسائل اجتماعی حساس بود و سرنوشت مسلمین را جدی می گرفت. از این رو، در تاریخ فقه حکومتی اسلام جایگاه شایسته و بلندی دارد. او

تفکیک دیانت مقدس اسلام از سیاست را محال و غیر ممکن دانست، چون معتقد بود این دو، با همدیگر همزاد و همراه هستند. جملات ذیل، بخشی از عقاید و فتاوی سیاسی این فقیه بزرگوار است:

«دین و حکومت دو همزاد و همراهند که یکی را بدون دیگری فایده ای نخواهد بود. مقتضای حکمت آن است که این دو، در یک تن فراهم آیند، و گرنه اگر عالم مجتهد از حضور و آگاهی بر زمان و حاکمیت و ارائه فکر و نظر برای هدایت اجتماع جدا شود، نقض غرض لازم می آید.» (۵۹)

ما، در همین جا بررسی فقه حکومتی در عصر فقهای قدیم را به پایان می بریم و به آرای دیگر این فقیه و بسیاری دیگر از فقهای نامدار آن دوره، مانند: ابن فهد حلی، سید بن طاووس، خواجه نصیر الدین طوسی، ابن نما حلی، محقق حلی و غیره نمی پردازیم که این همه، جای مناسب و مجال فراخ تر می طلبد.

۴- فقهای عصر متأخر

منظور ما از این عصر،

دوره بلندی است که از آغاز روی کار آمدن دولت شیعی صفویه

(۵۸). ذکر الشیعه فی احکام الشریعه / ۶، محمد بن مکی شهید اول، افسس چاپ سنگی قدیم، قم، مکتبه البصیرتی.

(۵۹). اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه / ۲۶۴، تألیف فاضل مقداد، تصحیح و تحقیق شهید آیت الله قاضی طباطبایی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹

تا انقراض این دولت و روی کار آمدن سلسله های زندیه و قاجاریه را در بر می گیرد.

«عصر فقهای متأخر» از دیدگاه رشد و گسترش قضایای مربوط به فقه حکومتی اسلام و فراز و نشیبهایی که دیده حایز اهمیت برای بررسی تاریخی است. با این حال در اینجا چاره ای نداریم جز اینکه با یک سیر گذرا و اجمالی بحث

را تمام کنیم و به بررسی دوران بعدی یعنی «عصر فقهای معاصر» پردازیم.

در دورانی که آن را عصر فقهای متأخر نامیدیم، چهره های درخشانی از برجسته ترین فقها و مجتهدین شیعه در صحنه های سیاسی وارد شده و حتی برخی از آنان مانند علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار تا مقام وزارت سلاطین نیز رشد کردند.

در این دوره کسانی مانند محقق ثانی، محقق کرکی، شیخ بهائی، علامه مجلسی، میر داماد و دیگران را می بینیم که فعالانه در صحنه سیاسی جامعه خود حضور دارند و بنا به رعایت مصالح عالی و بلند اسلام و مسلمین با سلاطین و حکام شیعی مذهب وقت همکاری و حشر و نشر دارند، به گونه ای که علامه مجلسی به مقام وزارت رسیده و محقق ثانی طی بیانیه و حکمی که شاه طهماسب صفوی خطاب به کارگزاران خود صادر می کند، ولایت امور شرعی و احوالات شخصیه در داخل حکومت صفوی را می پذیرد. و در این موارد عزل و نصب او همچون عزل و نصب شخص شاه طهماسب به حساب می آید. «۶۰».

خلاصه اینکه در این دوره، دیدگاه فقه شیعی نسبت به مسأله ولایت و حکومت در ابعاد گوناگونی تحول پیدا کرده، و ریخت و سمت گیری اصولی نوینی در جهت دخالت هر چه بیشتر فقها در امور حکومتی به خود می گیرد.

در این عصر است که می بینیم مناظره شدید فقها در مسائل و فروع فقه حکومتی بویژه در مسائل و موضوعاتی مانند خراج و مقاسمه و امثال اینها اوج می گیرد. و در این قسمت از فقه مالی شیعه، یعنی موضوع خراج، برای نخستین بار چند رساله اجتهادی عمیق توسط فقها انتشار می یابد که قبلاً وقوع چنین مباحث

با این گستردگی و جدیت سابقه نداشت. به عنوان مثال می توان از کتابهای ذیل در این باره نام برد که نوعاً در ردّ یکدیگر نوشته شده اند:

قاطعہ اللجّاج فی حل الخراج، محقق کرکی، السراج الوهاج لدفع عجاج قاطعه اللجّاج، فاضل قطفی. دو رساله به نامهای الخراجیه و رساله فی الخراج از مقدس اردبیلی و بالآخره رساله الخراجیه، ماجد بن فلاح شیبانی که آن را در تقویت آرای محقق کرکی و

(۶۰). مستدرک الوسائل، ج ۳ / ۴۳۲، مرحوم حاج میرزا حسین نوری، چاپ سنگی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰

ردّ دیدگاه فاضل قطفی نوشته است. «۶۱»

از مسائل دیگری که در این دوره، هم در عمل و هم در مقام فتوا و کتابت، توسط فقهاء روی آن تأکید شده ولایت فقیه است. مسلماً فقهائی مانند محقق کرکی و علامه مجلسی بر اساس ولایتی که برای خودشان به عنوان «فقیه آل محمد» قائل بودند در مسائل سیاسی و حکومتی عصر، حتی المقدور دخالت کرده و روابط ویژه خود با سلاطین حاکمه وقت را سامان بخشیدند.

از جمله کسانی که در این عصر در زمینه گسترش و تعمیق فروع فقه حکومتی تلاش ستایش انگیزی به خرج داده اند، یکی نیز فقیه گرانقدر زین الدین شهید ثانی است. او با تألیفات گسترده و متنوع خود و نیز سیره سیاسی که شخصاً اتخاذ نمود، تحولی در فقه بطور عام و در فقه حکومتی بطور خاص، پدید آورد.

در هر صورت، سیمانگاری عمومی و کلی فقه حکومتی در این دوره را در همین جا ختم کرده و با ذکر چند نمونه مشخص از آرای فقها در زمینه مسائل فقه حکومتی، بحث مربوط به این عصر را

[چند نمونه مشخص از آرای فقها در زمینه مسائل فقه حکومتی این دوره]

۱- شهید ثانی:

نام او «زین الدین بن علی بن جبل عاملی» است که از اهالی جبل عامل لبنان و معاصر دولت عثمانی و «سلطان سلیم» بوده است. آن فقیه بزرگ در سال ۹۹۳ هجری توسط مأموران سلطان سلیم در مکه و حرم خدا دستگیر و در سواحل دریای مدیترانه به قتل رسید. برخی وقوع این حادثه را در سال ۹۹۵ گزارش کرده‌اند. «۶۲»

شهید ثانی یک فقیه سیاسی و معتقد به ولایت به عنوان نایب امام زمان (عج) بوده است.

او در کتاب مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام در مقام توضیح این عبارت محقق حلی که «فقیه می‌تواند به عنوان نیابت از امام (ع) سهم امام را گرفته و به مصارف لازمه آن برساند» چنین می‌گوید:

«مراد از کسی که دارای حق النیابه می‌باشد، فقیه عادل است که شرایط اجتهاد و فتوا دادن را دارا باشد، زیرا که چنین کسی نایب امام علیه السلام و منصوب از جانب آن حضرت است و...» «۶۳»

(۶۱). مجموعه این رساله‌های خراجیه ضمن کتابی تحت عنوان کلمات المحققین توسط منشورات مکتبه المفید قم به چاپ رسیده است.

(۶۲). لؤلؤ البحرین / ۳۴ چاپ جدید.

(۶۳). مسالک، ج ۱ / ۵۴ (کتاب الخمس) چاپ افست از چاپ سنگی قدیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱

شهید ثانی نیز مانند شهید اول به «وجوب تخییری نماز جمعه در عصر غیبت» فتوا داده و اقامه آن را که از مناصب حکومتی است، از شئون ولی فقیه شمرده است. او طی بحث مختصر استدلالی و مفیدی که در کتاب شرح لمعه در این باره انجام داده، این فتوای خود را از نظر صحت به کرسی اثبات نشانده

شهید ثانی برای فقیه، دیگر انواع ولایات را نیز بطور پراکنده در آثار خود بیان کرده است. مانند قضاوت و حکومت در بین مردم، اجرای حدود و تعزیرات، وجوب مراجعه مردم به فقها در عصر غیبت برای حل خصومات و رفع اختلافات خود، و مسائل مشابه دیگر. «۶۵»

بطور کلی باید گفت اصل کتاب اللمعه الدمشقیه را که شهید اول به عنوان دستور العمل برای حکومت سربداران خراسان نوشته بود، و یک متن فقهی حکومتی مناسب آن زمان بوده، توسط شهید ثانی به بهترین وجه ممکن مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است.

اصل و شرح این کتاب هر دو در تاریخ اسلام جاودانه خواهند ماند.

۲- ملا محسن فیض کاشانی:

محمد محسن فیض کاشانی مؤلف کتاب مشهور محجه البیضاء فی احیاء الاحیاء دانشمندی زاهد، عارف، حکیم، محدث و فقیه بوده و در سال ۱۰۹۱ هجری وفات کرده است. او هر چند گرایش اخباری گری داشت، لکن در این راه، معتدل تر از دیگران است و به فقه‌های اصولی نزدیکتر بوده و خدمات بسیار ارزنده‌ای بویژه در زمینه‌های اخلاقی، حدیثی و فقهی انجام داده است.

او از جمله فقه‌های بزرگی است که در زمینه فقه حکومتی اسلام دارای برخی از فتاوای شجاعانه و تحول آفرین است. «۶۶» او کسی است که به «وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت امام زمان (عج)» و ضرورت اقامه آن توسط فقه‌های واجد شرایط، فتوا داده و در این زمینه کتاب مستقلی نوشته است. الشهاب الثاقب فی وجوب صلاه الجمعه العینی نام کتاب مستقل او در این زمینه است، قطع نظر از ارزشی که نفس این فتوا در تاریخ فقه حکومتی شیعه دارد، شروع فقها به نوشتن این قبیل

تک نگاریها در شاخه های مختلف فقه حکومتی خود نیز دارای اهمیت فوق العاده است. از این رو، عصر فقهای متأخر را می توان به عنوان «عصر شروع به تألیف تک نگاری متنوع در ابواب و فروع فقه حکومتی» از اعصار قبلی مشخص و متمایز نمود. حرکت تک نگاری در مباحث حکومتی در این دوره

(۶۴). اللمه الدمشقیه، ج ۱ / ۳۰۱-۲۹۹، تصحیح کلانتر.

(۶۵). همان مدرک، ج ۲ / ۴۱۸-۴۱۷.

(۶۶). جهت آگاهی از شرح او به مقدمه کتاب مفاتیح الشرایع، ج ۱ / ۳۰-۵ به قلم حجه الاسلام رجایی مراجعه شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۲

بطور گسترده و چشمگیر آغاز شده، رسائل خراجیه که قبلاً مذکور شد نمونه ای از این تک نگاریهاست و رساله الاوزان و المقادیر علامه مجلسی که در تبیین مفاهیم فقه مالی نگارش یافته، نمونه دیگری است و کتاب الشهاب الثاقب فیض کاشانی در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نیز یک نمونه دیگر. (۶۷)

۳- از جمله علمای این دوره «سید نعمت الله جزائری»

نیز درباره ولایت فقها و حجیت فتوای آنان کتابی دارد به اسم منبع الحیاه و حجیه قول المجتهد که از جمله تک نگاریهای این دوره در فقه حکومتی به شمار می آید. (۶۸) و از این قبیل آثار فقهی در این دوره، بیش از اینها نگارش یافته است، و لکن در اینجا امکان معرفی همه آنها وجود ندارد.

فیض کاشانی اصولاً دارای گرایش اصیل سیاسی در آثار فقهی خود است، چنانکه او مانند شهید اول در کتاب ذکری، در کتاب مفاتیح الشرایع «عبادات و سیاسات» را به گونه مخلوط به عنوان یکی از شاخه های اصلی فقه اسلامی معرفی کرده است. (۶۹). او به ولایت فقیه معتقد است و می گوید: «انجام قضاوت و حکومت

در میان مردم، اقامهٔ حدود و اجرا و اعمال سایر سیاسات اسلامی در زمان غیبت از ضروریات دین است» و به تفصیل در این زمینه ها سخن می گوید. فیض هر مطلبی را که در کتاب فقهی مفاتیح الشرایع آورده، معتقد است که در زمان غیبت لازم الاجراست.

او به جهاد ابتدایی معتقد نیست و آن را از شئون امام معصوم می داند و از کتاب خود مبحث جهاد را حذف کرده است. عین کلام فیض در این باره چنین است:

«فی الجملة وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون بر برّ و تقوا، فتوا دادن و حکومت بحق در بین مردم، اقامه و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینی از ضروریات دین بوده و قطب اعظم دین همینها هستند. اینها مهمترین مقصودی است که خداوند، پیامبران را برای آن مبعوث فرموده است و اگر اینها تعطیل و ترک شوند، در واقع نبوت انبیا، ترک شده و دیانت از هم پاشیده و جهالت و گمراهی شیوع یافته است. در این صورت است که کشورها

(۶۷). الشهاب الثاقب فی وجوب صلاه الجمعة العینی، تألیف مرحوم فیض کاشانی، چاپ بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

(۶۸). منبع الحیاه و حجیه قول المجتهد، مرحوم سید جزایری نیز به ضمیمهٔ کتاب الشهاب الثاقب مرحوم فیض در بیروت به چاپ رسیده است. البته آرای ولایت فقیه به دلیل اخباری بودن به نحو دیگری است. لکن بحث ما در بعد تاریخی قضیه است.

(۶۹). مفاتیح الشرایع، ج ۱/ ۸-۷، با تحقیق سید مهدی رجائی، چاپ کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی - قم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۳

ویران و مردم هلاک می شوند،

پناه می برم به خدا از چنین وضعی. آلمایکه از مجموع اینها جهاد دعوتی و غیر دفاعی که برای دعوت دیگران به پذیرش اسلام صورت می گیرد، از شئون امام معصوم است و در آن اذن او شرط است، لذا در زمان غیبت او ساقط می باشد. برای همین خاطر است که احکام آن را در این کتاب درج نکردم، چنانکه شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین کرده است. «۷۰»

اینها نمونه هایی از افکار و اندیشه و فتاوی برخی از فقهای متأخر شیعه در زمینه مسائل فقه حکومتی بود که ملاحظه کردید، از آفات فقهی این دوره حاکمیت تفکر خشک و افراطی و ضد تعقل اخباری گری بر حوزه های علمیه شیعه بود که ضایعه جبران ناپذیری به حساب می آید. و لذا برای مدتی جلو اجتهاد بسته شد. و به جز برخی از فقها مانند علامه مجلسی، شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق و امثال آنان که از نظر روش اجتهاد بینابین اخباریون و اصولیون بودند، بویژه در اواخر این دوره مجتهد برجسته ای ظهور نکرد که منشأ آثاری در زمینه فقه حکومتی باشد، تا اینکه فقیه مجاهد اسلام مرحوم «وحید بهبهانی» ظهور کرده و مکتب اصیل آل محمد (ص) در فقه، یعنی شیوه اجتهاد اصولی را دوباره رایج نمود که در سایه آن فقهای بزرگ دیگری همچون سید مهدی بحر العلوم، سید علی صاحب ریاض، سعید العلماء مازندرانی، شیخ مرتضی انصاری «ره» و دیگران ظهور کرده و حرکت جدیدی به فقه و حوزه های علمیه دادند و هر کدام از ایشان نیز دارای آرا و فتاوی مهمی در فقه حکومتی و دارای نقش مؤثر در حفظ و انتقال و

گسترش آن هستند که ما به لحاظ رعایت اختصار، به همین مقدار اکتفا کرده و از اطالۀ کلام پرهیز می کنیم.

۵- دوران فقهای معاصر

[برخی از حوادث این دوره]

علامه وحید بهبهانی که بر چپنندۀ بساط اخباری گری در میان حوزه های علمیه شیعی است، در سال ۱۲۰۸ هجری از دنیا رفت. و بعد از او زعامت حوزه های علمیه و امامت و مرجعیت شیعه، بر عهدۀ شاگرد نامدارش علامه سید مهدی بحر العلوم گذاشته شد. بحر العلوم که در حوزه علمیه نجف اشرف مقیم بود، پس از استقرار اوضاع، شخصیت های برجسته علمی و دینی دیگری را نیز در حوزه مشاهده کرد و تدبیری اندیشید که همه آنان را در زعامت مسلمین شرکت دهد. از این رو، خود مسئولیت تدوین فقه و اصول و معارف اسلام را

(۷۰). مفاتیح الشرایع، ج ۲ / ۵۰، سابق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۴

بر عهده گرفت و مسئولیت فتوا دادن و مرجعیت را به مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء واگذار کرد. امامت محراب را نیز بر عهدۀ شیخ زاهد «مرحوم شیخ حسین آل نجف» گذاشت، تشکیل محکمه قضا و حلّ و فصل خصومات مردم را نیز بر عهدۀ «شیخ شریف محی الدین» واگذار کرد و بدین وسیله تحولی در نظام اداری حوزه ها و مرجعیت جهان تشیع پدید آمد. «۷۱»

ما از این مرحله تا زمان خودمان را آغاز یک عصر جدید و معاصر در تاریخ حوزه ها و تاریخ فقه حکومتی اسلام دانسته و آن را به نام «دوران فقهای معاصر» می نامیم که خود دارای مراحل چند است. فقه حکومتی اسلام در این دوران شکوفایی فوق العاده ای داشته است، فقهای بزرگ، هم در عمل و هم در تنوری و فتوا تحولات عمیقی

در مسائل فقه حکومتی و سیاسی به وجود آوردند.

در این دوره از تاریخ فقه، فقها به قیام و حرکت‌های دفاعی مسلحانه در برابر متجاوزین خارجی مانند روسیه و انگلیس، و اهل بغی داخلی مانند وهابی‌ها و غیره دست زده و کشورهای اسلامی را از خطرات جدی محافظت کردند، چنانکه حرکت‌های سیاسی شکننده‌ای در برابر سلاطین جور داخلی و استعمار خارجی انجام دادند، مانند فتوای تحریم تنباکو توسط مرحوم میرزا حسن شیرازی.

قرن‌های سیزدهم و چهاردهم هجری در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی اسلام درخشان‌ترین دوران به حساب می‌آید. برای سیمانگاری و توصیف وضع فقه حکومتی در این دو قرن اخیر لازم است یک کتاب مستقل نگاشته شود. لکن با توجه به ضرورت مسأله در اینجا کلیاتی از ویژگی‌های فقه حکومتی اسلام در این دو قرن را فهرست می‌کنیم و سپس برخی از مؤلفان در فقه حکومتی اسلام را با ذکر نمونه آثارشان، معرفی خواهیم کرد.

این مرحله از تاریخ فقه ما که از مرحومین سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء شروع و به فقیه مجدد و مجاهد حضرت امام خمینی و بارزترین نمونه مکتب فقهی او حضرت آیت الله العظمی منتظری می‌رسد، در بعد مربوط به فقه حکومتی و سیاسی، دارای ویژگی‌های ذیل است:

۱- پیدایش نظم و انتظام مشخص در اداره حوزه‌های علمیه و فزونی یافتن تألیفات و گسترش ابعاد و دامنه آن اعم از فقه حکومتی و غیره.

۲- افزایش حجم فقه حکومتی در مجموعه‌های فقهی به گونه چشمگیر، بطوری که

(۷۱). رجال بحر العلوم (الفوائد الرجالیه) ج ۱ / ۴۲-۴۱، چاپ جدید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۵

اگر مبحث جهاد کتاب مقنعه

شیخ مفید را با مبحث جهاد مؤلف جواهر الکلام مقایسه کنیم بیش از سی تا چهل برابر افزایش حجم مشاهده می کنیم. چون مبحث کمتر از ده صفحه در مقنعه در جواهر الکلام یک مجلد کامل را به خود اختصاص و چهارصد صفحه شده است. «۷۲»

لازم به تذکر نیست که به موازات افزایش کمی مباحث و مسائل فقه حکومتی، رشد کیفی نیز بر آن حاکم بوده است. این رشد کیفی در سبک و شیوه ارائه مطلب، قوت استدلال، تنوع فروع، زدوده شدن ابهامات در مسأله ولایت فقیه و حکومت اسلامی و تمرکز یافتن مباحث پراکنده ذیل یک عنوان تحت عنوان «ولایت فقیه» است. بطوری که در این دوره، اکثر فقهای نامدار و صاحب قلم، در کتابهای خود مبحث ولایت فقیه را یا در ضمن مباحث دیگر مثل کتاب البیع و یا به گونه مستقل بطور مفصل به بحث فقهی نشستند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری آن را در ضمن کتاب البیع مکاسب مفصلاً بحث کرده است. «۷۳» اما سید محمد بحر العلوم، ملا احمد نراقی، فاضل دربندی، میر فتح حسینی مراغی و بسیاری دیگر از فقها، آن را بطور مستقل بحث کرده اند. «۷۴»

۳- افزایش شمار نگاریها در فقه حکومتی اسلام نیز از جمله مشخصات این دوره از تاریخ فقه است. بحث در مسائل ارضی و خراجی، بحث فقهی در اوزان و مقادیر، بحث منفرد و مستقل در مسائل جهاد و غیر اینها، در این دوره افزایش چشمگیری داشته است، به گونه ای که فقط تحت عنوان رساله جهادیه بیش از ۱۲ کتاب مستقل راجع به جهاد نگاشته شده است. «۷۵»

۴- تمرکز نسبی مباحث فقه حکومتی نیز یکی دیگر

از ویژگیهای این دوره از تاریخ اسلام است، به گونه ای که فقهای برجسته ای مانند ملا احمد نراقی، میر فتح حسینی صاحب عناوین، فاضل دربندی صاحب خزائن الاحکام، سید محمد بحر العلوم صاحب بلغه الفقیه در کتاب های یادشده شان مباحث و فصول مستقلی را به بحث درباره ولایت فقیه و حدود اختیارات او اختصاص داده، و با توجه به دوره تاریخی خاص خودشان حق مطلب را ادا کرده اند.

چنانکه بحثهای منسجمی نیز در کتب این دوره راجع به تدوین مسائل مربوط به

(۷۲). جواهر الکلام، ج ۲۱، چاپ جدید، و المقنعه چاپ سنگی مبحث جهاد.

(۷۳). مکاسب، ج ۹/۳۰۴ به بعد، تصحیح کلانتر.

(۷۴). بحر العلوم در بلغه الفقیه، نراقی در عوائد الایام، فاضل دربندی در خزائن و میر فتح حسینی در عناوین مفصلاً آن را بحث کرده اند و ما بعداً به اینها اشاره مفصل تری خواهیم داشت.

(۷۵). الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۵/۲۹۸-۲۹۶، مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی، چاپ بیروت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۶

خراج و احکام اراضی دیده می شود که بسیار جالب است. مانند مرحوم ملا محمد نراقی (پدر مرحوم ملا احمد نراقی) در مشارق الاحکام «۷۶»، سید محمد بحر العلوم در بلغه الفقیه «۷۷»، شیخ مرتضی انصاری در مکاسب «۷۸»، راجع به این موضوع مباحث مستقل و جالبی انجام داده اند. بخشهای مشابه دیگر نیز از سایر فقهای این دوره در این زمینه و زمینه های سیاسی، مالی و حکومتی دیگر دیده می شود که در مجموع بیانگر حصول تمرکز نسبی در مباحث فقه حکومتی در این دوره هستند.

۵- حضور و تأثیر گذاری و رهبری مستقیم فقها در حرکت های سیاسی و نظامی ضد استعماری و ضد استبدادی

جهان اسلام نیز از جمله ویژگیهای این دوره از تاریخ فقه حکومتی اسلام است. مصادیق و نمونه ها در این زمینه بسیار فراوان است و ما فقط به برخی از آنها اکتفا می کنیم.

در این عصر برای مقابله با هرج و مرج طلبان بومی استعمار در حجاز موسوم به «وهابی ها» علما و فقهای عراق به رهبری مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء نخستین نیروهای مسلح بسیجی و مردمی را تأسیس و تشکیل دادند که نقش مؤثر در دفاع از حرم مقدس نجف و کربلا و حفظ امنیت آن مناطق ایفا کردند. همینطور فقهای اسلام به رهبری آیت الله مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در ضمن یک حرکت سیاسی و نظامی، انگلیس را در عراق شکست داده و استقلال آن کشور را به دست آوردند. چنانکه مقابله سیاسی آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی با دیکتاتوری و عنان گسیختگی ناصر الدین شاه و لغو قرارداد رژی از جمله نمونه های بارز شکوفایی عملی فقه حکومتی و سیاسی اسلام است.

حرکت مراجع تقلید ایران و عراق امثال آیت الله شیخ محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه و غیره و تأسیس نظام حکومتی مشروطه و سرنگون سازی نظام سلطنتی و در پی بی آن حضور فعال فقهای همچون آیت الله نائینی و آیت الله سید حسن مدرس و امثال اینان در صحنه های سیاسی، نظامی و اجتماعی جهان اسلام نمونه دیگری از این حضور و رهبری مستقیم فقهاست.

و در نهایت مبارزات طولانی علما با دستگاه دیکتاتوری رضا خانی و فرزند او و وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و همراهی

(۷۶). مشارق الاحکام / ۱۱۱ - ۹۵، (المشرق السابع)، ملا مهدی نراقی،

چاپ سنگی ۱۲۹۴ هـ - ق.

(۷۷). بلغه الفقیه، ج ۱ / ۳۵۲ - ۲۰۹، چاپ جدید.

(۷۸). مکاسب / ۷۸ - ۷۵، چاپ سنگی به قطع رحلی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۷

علما و فقهای دیگر، نمونه زنده دیگری از ویژگی و تحول یاد شده در تاریخ حکومتی اسلام است که همه اینها عملاً وقوع یافته است.

۶- انجام تحقیقات و مطالعات مقارن و تطبیقی در فقه حکومتی اسلام و حقوق سیاسی و اقتصادی رایج و مرسوم در جهان کنونی نیز از جمله ویژگیهای این دوره از تاریخ فقه حکومتی اسلام است. چنانکه انجام مطالعات و بحوث مقارن و تطبیقی در داخل مذاهب فقهی اسلام راجع به مسأله حکومت و فروع آن نیز از خصوصیت‌های نوین این دوره از تاریخ فقه حکومتی است که در این دو زمینه فقیه بزرگوار آیت الله شهید صدر و فقیه عالیقدر و مجاهد حضرت آیت الله العظمی منتظری پیشاهنگ بوده اند.

اینها که بیان گردید، ویژگیهای عمومی و کلی فقه حکومتی در تاریخ معاصر اسلام است.

[نمونه هایی را از آرای برخی از فقهای برجسته این دوران راجع به مسائل حکومتی]

اشاره

اکنون برای تکمیل بحثمان از بعد نظری، مطالب و نمونه هایی را از آرای برخی از فقهای برجسته این دوران راجع به مسائل حکومتی نقل کرده و به بحثمان در این زمینه پایان می دهیم.

چنانکه گفته شد، فقهای صاحب نظر و صاحب اثر در فقه حکومتی اسلام در این دوره زیاد بوده اند که پرداختن به نقل و بررسی آرای همه آنان در اینجا میسر نیست، لذا به برخی از آنان اکتفا خواهیم کرد:

۱- شیخ جعفر کاشف الغطاء:

کاشف الغطاء که معاصر فتحعلی شاه قاجار در دوره حمله روسها به ایران بوده، فقهی زمان شناس و سیاست آشنا بوده است. او علاوه بر عمل سیاسی، دارای آثار و فتاوایی در زمینه فقه حکومتی است. مبحث جهاد او در کتاب کشف الغطاء یکی از بالاترین و بهترین آثار در مسائل فقه حکومتی اسلام است. برخی از آرای برجسته او در فقه حکومتی اسلام، اینها هستند:

۱- اعتقاد به ولایت فقیه و حق دخالت او در امور سیاسی، نظامی و دیگر شئون زندگی اجتماعی مردم مسلمان به عنوان نایب الامام.

۲- اعتقاد و تصریح به این مسأله که پادشاه، امیر و حاکمی که منصوب فقها و مأذون از جانب آنان نباشد، حکومتش مشروعیت ندارد.

۳- خلاصه اعتقاد به لزوم تأسیس حکومت اسلامی توسط فقیه در صورت امکان.

اکنون برخی از اقوال او را که نشانگر دیدگاههای فوق است، نقل می کنیم:

«حدود و تعزیرات کلا- بر عهده امام معصوم و یا نایب خاص او، یا نایب عام یعنی فقیه و مجتهد است. بنابراین برای مجتهد جایز است که در زمان غیبت امام (ع) آن را اقامه کند و بر همه مکلفین نیز واجب است او را در تحقق این مقصود

مبانی فقهی

یاری کنند و قدرتمندان و زورگویان را از او دفع کنند، در صورت امکان، و نیز واجب است که مجتهد در صورت داشتن تأمین فتوا بدهد و در این امور جایز نیست، جز مراجعه به مجتهد زنده «۷۹».

«... جایز نیست بردن دعوی و مرافعه جز به نزد مجتهد و هر کس در این امور به غیر مجتهد مراجعه کند از راه حق خارج شده است... اگر غیر مجتهد رئیس مسلمین شده باشد بر حکومت جائز نیست که قاضی نصب کند و یا شیخ الاسلام نصب کند، مگر به اذن مجتهد. و... «۸۰»

صاحب جواهر الکلام از کاشف الغطاء نقل می کند که فقیه حق نصب سلطان و تأسیس حکومت در زمان غیبت دارد و اگر چنین کاری کرد، سلطنت آن دولت و سلطان طاغوتی محسوب نمی شود:

«... استاد در شرح خود گفته است اگر فقیه منصوب برای نیابت عامه از جانب معصوم (یعنی فقیه در زمان غیبت) سلطان و حاکمی را برای اهل اسلام تعیین و نصب کند، او را نمی توان حکومت غیر مشروع و جائز دانست، چنانکه در میان بنی اسرائیل چنین بود که حاکم شرعی و حاکم عرفی هر دو از طرف شرع منصوب می شدند. «۸۱»

کاشف الغطاء به هنگام وقوع جنگ ایران و روس به عنوان «ولی فقیه» به فتحعلی شاه قاجار اذن داد که فرماندهی نیروها را به عهده گرفته و مخارج جنگ را نیز هر مقدار که لازم باشد، از اموال شخصی مردم اخذ و تهیه کند. اکنون خلاصه ترجمه آن از کتاب کشف الغطاء آورده می شود:

«در صورتی که امام معصوم غایب باشد، و

یا حتی اگر ظاهر باشد، اما دسترسی به او و گرفتن اذن جهاد امکان پذیر نباشد، بر مجتهدان واجب است که به جهاد دفاعی قیام کنند و مجتهد افضل بر دیگران مقدم است که باید یا خودش و یا شخصی به اذن او فرماندهی و رهبری جنگ را بر عهده بگیرد. و ...

اکنون نیز که روسهای پست و غیر آنان به خاک مسلمین تجاوز کرده اند بر همه اشخاص اهل تدبیر و سیاست و غیره واجب است که بجنگند. و ... چون اذن گرفتن از مجتهد برای امرای اهل تدبیر و سیاست نیز موافق احتیاط است و به

(۷۹). کشف الغطاء / ۴۲۰، چاپ سنگی، افسس اصفهان، انتشارات مهدوی.

(۸۰). همان مدرک و همان صفحه.

(۸۱). جواهر الکلام. ج ۲۲ / ۱۵۶، چاپ بیروت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۴۹

رضایت خدا نزدیکتر، لذا من چون مجتهد هستم و قابلیت و نیابت از سادات زمان (ائمہ معصومین (ع) را دارم، به سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان، ... فتحعلی شاه اذن دادم که آنچه برای هزینه جنگ لازم است، از همه وجوه شرعی و خراج و در آمد زمینهای مفتوح العنوه و اموال مرزنشینان و غیر مرزنشینان در صورت لزوم اخذ و هزینه جنگ را تأمین و بر هر مسلمانی واجب است که در این موارد، امر سلطان را اطاعت کند. «۸۲»

۲- ملا احمد نراقی:

ملا احمد فرزند ملا محمد مهدی نراقی صاحب کتاب مشارق الاحکام در کتاب ارزشمند عوائد الایام شاید برای نخستین بار در تاریخ فقه حکومتی اسلام، مباحث ولایت فقیه را گردآوری و به گونه منسجم و منضبط بحث کرده است. مرحوم نراقی مبتکر این شیوه از بحث درباره ولایت

فقیه و حکومت اسلامی است، لذا او را باید یکی از تحول آفرینان جدی در تاریخ فقه حکومتی اسلام به شمار بیاوریم.

نراقی کتاب عوائد الایام خود را به جای واژه هایی از قبیل «باب»، «فصل»، «قسم» و غیره «عائده» نامگذاری کرده و یک «عائده» را به بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی اختصاص داده است.

او معتقد است کلیه اختیارات و حقوق حکومتی پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در زمان غیبت، به فقیه جامع الشرائط منتقل می شود، و او حق دارد در کلیه امور مربوط به اصلاح دین و دنیای مردم و نظام اجتماعی آنها که عقلا و عرفا لازم الاجرا به نظر می رسد دخالت و اعمال ولایت نماید. «۸۳» این قسمت از کتاب او به فارسی ترجمه و به نام حدود ولایت حاکم اسلامی منتشر شده است. «۸۴»

۳- میر فتح حسینی مراغی:

او نیز معاصر فقیه بزرگوار ملا احمد نراقی بوده و در کتاب خود به این معاصرت و فضل تقدم و سابقه فاضل نراقی در بحث کلاسیک و مدون از ولایت فقیه اعتراف کرده است. «۸۵»

میر فتح نیز که یکی از فقهای بزرگ شیعه و متوفای ۱۲۵۰ هـ - ق است، یک فصل (یک عنوان) از کتاب گرانقدر خود موسوم به العناوین را به بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه اختصاص داده است. بحث او جمع و جورتر و منظم تر از فاضل نراقی به نظر می رسد و

(۸۲). کشف الغطاء / ۳۹۴ (با تلخیص و تصرف نقل شد).

(۸۳). عوائد الایام / ۲۰۶ - ۱۸۵، بویژه صفحات ۱۸۷، ۱۸۸.

(۸۴). حدود و اختیارات حاکم اسلامی، ترجمه و چاپ وزارت ارشاد اسلامی، اسفند ماه ۱۳۶۵ ه. ش.

(۸۵). العناوین / ۳۲۶، چاپ سنگی، تبریز ۱۲۷۴ ه. ق.

نیز نسبت به او دارای دیدگاههای جدیدتری است.

یکی از نکات جدید و جالب در بحث او، این است که بعد از تقسیم «ولایت فقیه» به چند شق و احتمال، می گوید: ولایت فقیه یکی از احکام شرع اسلام است، یعنی نه جنبه نیابتی دارد و نه جنبه انتصابی، بلکه یک حکم شرعی مستقل است، نصب شدن فقیه برای ولایت از جانب امام (ع) نیز جنبه کاشفیت دارد. «۸۶» به این صورت استحکام بیشتری برای ولایت فقیه به وجود می آورد و در نتیجه همه اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) را برای فقیه جامع الشرائط نیز قائل می شود. قابل ذکر است که مباحث میر فتح حسینی در عناوین، ضمن غنی، تازه و پربار بودنش یکی از ناشناخته ترین مباحث فقه حکومتی در حوزه های علمیه است.

۴- صاحب جواهر:

امام المحققین، مرحوم شیخ محمد حسن نجفی مؤلف دائره المعارف فقهی جواهر الکلام از شاگردان کاشف الغطاء و متوفای ۱۲۶۶ هـ - ق است.

هر چند که او باب و فصل خاصی از کتاب خود را به ولایت فقیه اختصاص نداده، لکن از مدافعان جدی آن است، و به گونه متفرقه در جواهر، آن را بحث و ثابت کرده است.

او به جز ولایت فقیه، مباحث زیادی از فقه حکومتی مانند جهاد، حدود، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت سلطان جائز و غیره را بسیار مفصل بحث کرده است.

صاحب جواهر، اعتقاد به ولایت فقیه را از ضروریات فقه اسلام می داند و می گوید:

«ظاهر عمل و فتوای اصحاب، یعنی فقهای امامیه این است که به عمومیت ولایت فقیه معتقدند و آن را از مسلمات و بلکه از ضروریات می دانند.» «۸۷»

جمله مواردی که صاحب جواهر راجع به ولایت فقیه و فقه سیاسی اسلام بحث کرده، جلد ۲۱ و ۲۲ جواهر الکلام است که بحثهای جالبی دارد. «۸۸»

۵- فاضل دربندی صاحب خزائن:

میرزا آقا دربندی یکی از فقهای بزرگ و به فاضل دربندی مشهور است. او کتابی در فقه و اصول فقه دارد که خزائن الاحکام نام دارد و بطور خلاصه «خزائن» نیز می گویند. خزائن یکی از گنجینه های میراث فقهی آل محمد (ص) و بسیار غنی است.

(۸۶). همان مدرک / ۳۵۸.

(۸۷). جواهر الکلام ج ۱۶ / ۱۷۸: ظاهر الاصحاب فی سائر الابواب عمومها، بل لعله من المسلمات او الضروریات عندهم.

(۸۸). جواهر. ج ۲۲ / ۲۰۳-۱۵۵، ج ۱۶ / ۱۷۸-۱۷۷، ۱۴-۱۱، ج ۲۱ / ۴۱۰-۳۹۳، ج ۴۰ / ۳۷-۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۱

او در کتاب ارزشمند خود بحث مستقل و گسترده و عمیقی تحت عنوان «خزینه فی القواعد المتعلقة بالحکام و الولايات» دارد که ضمن آن ضرورت تأسیس حکومت اسلام و ولایت فقها در عصر غیبت را ثابت کرده است. او نخست ولایت پیامبر و ائمه را ثابت کرده و سپس در صورت فقدان و یا غیبت آنان ولایت فقها را. آنگاه حدود ولایت فقها را بیان نموده و در پایان بحثی کرده است راجع به «ولایت عدول مؤمنین» که در صورت نبودن فقیه آنان باید امور ضروریة مسلمین را تدبیر و اداره کنند و از هرج و مرج جلوگیری نمایند. و ... «۸۹»

۶- شیخ مرتضی انصاری:

فقیه مؤسس و علامه کم نظیر مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه، نیز از جمله فقهای است که موجب تکامل و تعمیق بسیاری از مسائل و فروع فقه حکومتی اسلام گردیده است. محورهای عمده فقه حکومتی که مورد بحث اجتهادی مرحوم شیخ قرار گرفته اند به قرار ذیل است:

۱- بحث گسترده، عمیق و انتقادی و اجتماعی درباره ولایت فقیه و اختیارات او در

۲- بحث گسترده و عمیق در رابطه با جواز و عدم جواز قبول حکومت و ولایت از طرف حکومت جائز، و تبیین جزئیات این مسأله. «۹۱».

۳- بحث فقهی درباره حکم اراضی و مسائل خراج و مقاسمه. «۹۲»

۴- بحث فقهی جالب درباره جواز و عدم جواز اخذ جوایز سلطان جائز و کیفیت معامله و مراوده با او و دستگاهش. «۹۳»

۵- بحث فقهی و استدلالی جامع و جالب درباره «تقیه» و کیفیت زندگی اهل ایمان در شرایط خفقان و زیر سلطه حکام جائز. شیخ به این موضوع یک رساله مستقل را اختصاص داده، و در این بحث گوی سبقت را از همه فقها ربوده است. «۹۴» شیخ انصاری مباحثی هم درباره فقه مالی (خمس، انفال، زکات) دارد که بسیار جالب است و به ضمیمه کتاب قطور او به اسم «کتاب الطهاره» چاپ شده است. در معرفی جایگاه شیخ انصاری در تاریخ فقه حکومتی اسلام به همین مقدار اکتفا کرده و از ادامه نمونه های دیگری پرهیز

(۸۹). خزائن، جزء پایانی کتاب، ص ۱ الی آخرین برگ کتاب.

(۹۰). مکاسب / ۱۵۷-۱۵۳، چاپ سنگی، به خط طاهر خوشنویس.

(۹۱). همان مدرک / ۵۹-۵۵.

(۹۲). همان مدرک / ۷۸-۷۵.

(۹۳). همان مدرک / ۷۵-۶۷.

(۹۴). مکاسب / ۳۲۰ به بعد (رساله فی التقیه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۲

می کنیم، تا موجب تطویل بیش از حد کلام نشود. آن بزرگوار در سال ۱۲۸۱ هـ- ق درگذشت.

۷- بحر العلوم صاحب بلغه الفقیه:

نام این فقیه بزرگوار سید محمد آل بحر العلوم و از اعقاب علامه سید مهدی بحر العلوم (ره) می باشد. او مدتی زعامت و ریاست حوزه علمیة نجف را بر عهده داشته و از مراجع معظم تقلید

در زمان خود بوده و در سال ۱۳۲۶ هـ- ق درگذشته است.

بحر العلوم یکی از بزرگترین فقهای مؤلف در زمینه فقه حکومتی است. کتاب بلغه الفقیه نشانگر عظمت و توان فقهی این فقیه بزرگ است که متشکل از چندین کتاب و رساله و بحث مستقل در فقه می باشد. دو رساله بزرگ از این مجموعه سه جلدی ارزشمند به «فقه حکومتی اسلام» تعلق دارد. یکی رساله ای است در حل مشکلات ارضی و مسأله خراج «۹۵» و دیگری به اسم «رساله ولایات» درباره ولایت فقیه و حکومت اسلامی. «۹۶» بحر العلوم در هر دو زمینه یاد شده پرنویس ترین فقیه تا زمان خود است و با تحقیقات خود خدمتی ارزشمند به تحول و گسترش فقه حکومتی اسلام کرده است.

نقد و بررسی و تحلیل و تفسیر آرا و فتاوی این فقیه بزرگ فرصت مناسب دیگری لازم دارد و کاملاً شایسته توجه می باشد.

۸. آیت الله نائینی:

فقیه و اصولی برجسته، تلاشگر و متعهد شیعه آیت الله مرحوم میرزا محمد حسین نائینی مؤلف کتاب پراچ تنبیه الامه و تنزیه المله در سال ۱۲۷۷ هـ- ق در نائین متولد شد، و پس از تحصیل مقام عالیة اجتهاد و مرجعیت و تربیت شاگردان زیاد و انجام مبارزات ضد طاغوتی مفصل در سال ۱۳۵۵ هـ- ق درگذشت.

در دوره تاریخی که نائینی می زیست و نیز پیش از او فقهای بسیار برجسته دیگری نظیر میرزا محمد حسن شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، آخوند خراسانی، ملا عبد الله مازندرانی، میرزا محمد حسن آشتیانی و غیره زندگی می کردند که در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی اسلام نقش و تأثیر تحول آفرین اعجاب انگیزی داشته اند، اما هیچ کدام از آنان کتاب معینی در فقه

حکومتی تألیف نکردند، بلکه دیدگاه‌های سیاسی و حکومتی آنان در زندگی شان متبلور بود و در فتاوایی که به مناسبت قضایای روز در این زمینه صادر می کردند، منحصر می شد. و یا اینکه بحثهای پراکنده و غیر مدونی راجع به این موضوع در

(۹۵). بلغه الفقیه، ج ۱ / ۳۵۲ - ۲۰۹ با تحقیقات محمد تقی آل بحر العلوم.

(۹۶). همان مدرک، ج ۳ / ۲۹۸ - ۲۱۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۳

دروس و آثار فقهی خود بیان می کردند، و یا اینکه با نوشتن تأیید و تقریظ به بعضی از کتب مربوط به این موضوع، موضع خود را اعلام می داشتند، چنانکه ملا عبد الله مازندرانی و آخوند خراسانی به کتاب تنبیه الامه نائینی تقریظ نوشته و آن را از نظر فقهی مورد تأیید قرار دادند. در این میان از جمله فقهای نامدار و برجسته ای که هم در میدان عمل و هم در میدان علم و نویسندگی بطور مشترک دارای اثر بوده، مرحوم «نائینی» است، از نظر تاریخ، نائینی را باید یکی از فقهای انقلاب آفرین در تاریخ فقه اسلام به شمار بیاوریم که توانسته است فروع نوینی از فقه حکومتی را بر اساس اصول القای ائمه معصومین تفریع و تأسیس نماید.

نائینی کتاب ارزشمند و قدر ناشناخته تنبیه الامه و تنزیه المله را در این زمینه نگاشت، او این کتاب را برای موجه جلوه دادن تأسیس نظام مشروطه به جای نظام استبدادی سلطنت مطلقه حکام جور، به عنوان «دفع افسد به فاسد» به رشته نگارش کشید.

کتاب تنبیه الامه دارای پنج فصل مستقل و یک خاتمه است. در فصل اول آن، ماهیت و مفهوم نظام سیاسی در بینش فقهی بررسی شده است.

در فصل دوم بر این مطلب استدلال شده که بر فرض اینکه کسی ولایت عامه فقیه را نیز قبول نداشته، چاره ای ندارد جز اینکه حکومت فقیه را بر حکومت جائزانه غیر فقیه ترجیح و اولویت بدهد. بنابراین در زمان غیبت، حکومت فقیه نسبت به دیگران دارای اولویت است.

در فصل سوم درباره خصوص نظام مشروطه که مسئله روز عصر نائینی بوده بحث شده و تبیین گردیده که تا چه اندازه این نظام با نظام مورد قبول اسلام که همان نظام ولایت و حکومت فقیه باشد، سازگاری و هماهنگی دارد و در چه مواردی با آن متفاوت است. در فصل چهارم نیز به شبهات و سؤالاتی از این قبیل که آیا مفاهیمی مانند تأسیس مجلس شورای اسلامی، حریت و مساوات و غیره «بدعت» نیستند، پاسخ مناسب داده و میزان انعطاف و انطباق مفاهیم اسلامی با شرایط مختلف را نشان می دهد.

در فصل پنجم نیز راجع به شرایط مشروعیت مداخله نمایندگان مردم در امور سیاسی و حکومتی سخن گفته است.

نائینی در خاتمه کتابش درباره استبداد و نظام استبدادی، به گونه انتقادی و تحلیلی

(۹۷). تنبیه الامه و تنزیه المله، با مقدمه و حواشی مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی، چاپ شرکت سهامی انتشار.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۴

بحث جالبی را مطرح نموده و پس از استنتاج، کتاب خود را به پایان برده است. این کتاب را از دو بعد، می توان مورد بررسی قرار داد، یکی از نظر گرایش به نظام مشروطه، دوم از نظر کلی ولایت فقیه و فقه حکومتی اسلام و سبک استدلال نوینی که در این زمینه به کار برده شده است. از بعد اول

باید گفت نائینی با توجه به لزوم شرعی دفع افسد به فاسد، لازم می دانسته است در آن شرایط تاریخی، نظام سلطنتی مطلقه و استبدادی جای خود را به نظام مشروطه بدهد، و قوانین نیز فقه اسلام باشد. او نظام مشروطه را نظام اصلی سیاسی نمی دانسته است.

از نظر دوم باید گفت در زمینه این نوع نگارش درباره فقه حکومتی و نظام ولایت فقیه یک فقیه مبتکر است و نخستین فقیه امامی است که با صراحت تمام فقه حکومتی اسلام را در عمل می خواسته و خواستار «تعویض نظام حکومتی» بوده است.

فقه‌های قبلی در کتابهای خویش، مباحث ولایت فقیه را بحث می کردند، اما بدون اینکه به مصداق خارجی آن توجهی داشته باشند و خواستار تعویض نظام حکومتی باشند.

مرحوم نائینی برای اولین بار از موضع یک فقیه خواستار تعویض نظام حکومتی با استناد به ادله فقهی و شرعی گردید، و مطالب کتاب او توسط بزرگترین فقیه و مرجع تقلید وقت یعنی آخوند خراسانی - صاحب کفایه - و ملا عبد الله مازندرانی مورد تأیید قرار گرفت. «۹۸»

با توجه و تأکید به نکته یاد شده است که باید گفت نائینی نقش جدی تحول آفرین در تاریخ فقه حکومتی اسلام داشته است و کتاب تنبیه الامه او بیش از این شایسته توجه و تدقیق است.

مرحوم نائینی به سبک کلاسیک حوزه ای سابق نیز راجع به ولایت فقیه سخن گفته که جالب است، و خلاصه مطالب او را در این زمینه یکی از شاگردان دوره دروس خارجش «مرحوم آیه الله آملی» به صورت «تقریرات» نوشته و چاپ کرده است. «۹۹»

۹- آیت الله شهید مدرس:

آیت الله سید حسن مدرس قمشه ای معاصر آیت الله نائینی مانند او یکی از برجسته ترین

شاگردان آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی صاحب عروه بود. او به خاطر عمق و اصالت مطالب و حسن شیوه ای که در تدریس علوم اسلامی در

(۹۸). یک نسخه از کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله با تقریظ صاحب کفایه و ملا عبد الله مازندرانی به شماره مسلسل ۴۸۳۷ (۴۸۲۸) در کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی در قم موجود است.

(۹۹). المكاسب و البیع من تقریرات بحث العلامه النائینی، ج ۲ / ۳۴۲-۳۳۲ تقریر شیخ محمد تقی آملی، تهران، مکتبه البوذر جمهری - مصطفوی - ۱۳۳۳ هـ - ش.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۵

حوزه های علمی داشت به عنوان «مدرس» مشهور گردید. مدرس در سال ۱۲۸۷ هـ - ق در روستای زواره از توابع اردستان به دنیا آمده و در قمشه و اصفهان بزرگ شده و در سال ۱۳۱۹ هـ - ق، پس از تحمل ده سال زندان انفرادی در یکی از دور افتاده ترین نقاط ایران به نام «خواف» در شهر کاشمر توسط مأمورین رضا خان، به شهادت رسید. مدرس یکی از برجسته ترین چهره های اصیل در تاریخ فقه سیاسی و حکومتی اسلام است، هر چند که در آثار فقهی و اصولی باقی مانده از معظم له، کتاب مستقلی درباره فقه سیاسی و حکومتی اسلام به چشم نمی خورد، لکن سیره عملی او به اضافه نطقهای مکتوب وی که از مجلس شورای ملی دوره دوم تا ششم باقی مانده، در مجموع ذخیره ارزشمندی در تاریخ قانون گذاری اسلامی و فقه حکومتی اسلام است.

مدرس در خطابه های مفصل و متین خود در دفاع از قوانین و یا رد، و یا حک و اصلاح آنها، مجموعه ای نمونه از فقه حکومتی و شیوه تقنین در اسلام را

ارائه داده است، و گاهی نکات بسیار اساسی را نیز در تبیین فقه و فلسفه سیاسی اسلام بیان داشته است. چنانکه ضمن نطق استیضاحیه ای که در تاریخ ۲۱ جوزای ۱۳۰۲ خورشیدی جلسه دوشنبه مجلس شورای ملی بیان کرده، نکات جالبی از جمله مطالب ذیل به چشم می خورد:

«... منشأ سیاست ما دیانت است، ما با تمام دنیا دوستیم مادامی که متعرض ما نشده اند، هر کس متعرض ما بشود، متعرض او خواهیم شد. همین مذاکره را با صدر اعظم شهید عثمانی کردم، گفتم اگر کسی بدون اجازه ما وارد سرحد ایران شود و قدرت داشته باشیم، او را با تیر می زنیم، خواه کلاهی باشد، خواه عمامه ای، خواه شاپو به سر داشته باشد، بعد که گلوله خورد و زمین خورد، دست می کنیم بینیم ختنه کرده است یا نه؟ (خنده حضار) اگر ختنه کرده بود بر او نماز می خوانیم و اگر ختنه نکرده، او را بدون نماز دفن می کنیم. دیانت ما عین سیاست ماست، و سیاست ما عین دیانت ماست...» (۱۰۰) ۱

مدرس ضمن همین نطقهای پربار مجلس شورای ملی، اصول کلی را در زمینه سیاست خارجی به دست داده است که تحت عنوان «سیاست موازنه عدمی و وجودی» پایه یک فلسفه سیاسی اسلامی نوین و بی سابقه ای را پدید آورده است. (۱۰۱) ۱
آیت الله شهید مدرس کتاب مستقلی نیز در باب فقه قضایی اسلام به

(۱۰۰). مدرس، ج ۱/ ۵۵، از انتشارات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.

(۱۰۱). همان مدرک، ج ۱/ ۱۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۶

شیوه جدید که از انواع مباحث فقه حکومتی به اسلوب قانون گذاریهای نوین است، دارد و به نام اصول تشکیلات

عدلیه به چاپ رسیده است. مدرس این کتاب را با همکاری حاج آقا امام جمعه خونی و مشیر الدوله - وزیر عدلیه وقت - نوشته و از تصویب مجلس شورای ملی نیز گذشته است. «۱۰۲» ۱

۱۰- آیت الله العظمی بروجردی:

حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی یکی از قوی ترین فقها و مراجع تقلید در تاریخ اسلام است که در سال ۱۲۹۲ هـ - ق در شهر بروجرد متولد و در سال ۱۳۴۰ هـ - ش در شهر مقدس قم درگذشت. او یکی از مصلحین جهان اسلام و منادیان وحدت شیعه و سنی و نیز از پیشگامان تبلیغات خارجی اسلام در دنیا بود، لذا نمایندگیهای ارشادی و تبلیغی متعددی در سراسر جهان داشت.

آیت الله بروجردی یکی از فقهای معتقد و مثبت «ولایت فقیه» و استوانه های قابل اعتماد در تاریخ فقه حکومتی اسلام است. خلاصه عقاید و فتاوی او درباره ولایت فقیه را، شاگرد ممتاز آن بزرگوار و مقرر توانمند درسهای فقه و اصول فقهش، فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی منتظری در کتابی به نام البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر تقریر نموده که بسیار جالب و شایسته دقت است «۱۰۳» ۱.

بعد از آیت الله بروجردی نیز فقهای اسلام همچنان به بحث و بررسی درباره ولایت فقیه و حکومت اسلامی ادامه داده و هر کدام از آنان، اثری در این زمینه از خود به یادگار گذاشته اند که به لحاظ پرهیز از اطاله کلام به جز دو نمونه، از نقل بقیه آنها صرف نظر شد.

حضرات آیات عظام گلپایگانی، مرحوم شیخ عبد الکریم زنجانی و مرحوم سید عبد الله شیرازی از جمله فقهای معاصر هستند که در این زمینه سخن گفته و

(۱۰۲). چاپ سوم اصول تشکیلات عدلیه توسط جهاد دانشگاهی و دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۶۵ ه. ش به چاپ رسیده است.

(۱۰۳). البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر / ۵۸-۵۰، چاپ قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.

(۱۰۴). از آیت الله گلپایگانی در این باره کتاب الهدایه الی من له الولایه با تقریر آقای صابری منتشر شده، و مرحوم شیخ عبد الکریم زنجانی نیز مطالب مفصلی راجع به فقه سیاسی و حکومتی اسلام را در کتاب ارزشمند الفقه الارقی فی شرح العروه الوثقی جزء اول مرقوم داشته است که تقریباً اکثر محتوای آن کتاب را در بر می گیرد. مرحوم آیت الله شیرازی آن را ضمن کتاب القضاء، ج ۱ / ۵۸-۲۹، چاپ نجف مورد بحث قرار داده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۷

۱۱- حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی:

حضرت امام خمینی یکی از بزرگترین فقهای تاریخ اسلام و دارای آثار و تألیفات متعدد و بسیار عمیقی در زمینه های فقه، اصول فقه، حکمت، عرفان، اخلاق و حدیث هستند. ایشان نخستین فقیه و مجتهد از سلسله فقهای عظام شیعه در طول عصر غیبت امام زمان (عج) هستند که توانسته اند زمینه و امکانات عمل به دستورات اسلام و اجرای مقررات و قوانین فقه اسلام را آماده نمایند. طلوع خورشید امام خمینی در تاریخ فقاقت و مرجعیت شیعه بزرگترین نعمتی است که نصیب اهل حق و پیروان طریقه مقدس آل محمد (ص) گردیده است.

از فقهای معاصر، مرحوم آیت الله نائینی با استمداد از مفاهیم فقهی، اندیشه تغییر و تعویض نظام حکومتی را مطرح کرد، لکن نه به گونه شایسته و کامل، بلکه

از باب لزوم دفع افسد به فاسد، تغییر نظام سلطنت مطلقه و استبدادی به سلطنت مشروطه با اعمال قوانین اسلام از طریق مجلس شورا را مطرح نمود.

اما امام خمینی برای نخستین بار لزوم سرنگونی نظام سلطنتی را در هر شکل و قواره ای که باشد، و جایگزینی آن به «نظام ولایت فقیه و حکومت اسلامی» مطرح فرمودند و آرزوی همه انبیاء، ائمه و فقهای اسلام را در عالم خارج به یاری خداوند محقق نمودند. و با استفاده از فقه اسلام، نخستین حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت مهدی موعود (عج) را در عمل پیاده کردند، و این موضوع، عظیم ترین حادثه و تحول در تاریخ فقه حکومتی اسلام است.

سخنان امام خمینی در زمینه ولایت فقیه، حکومت اسلامی و اسلوب آن، یک مورد و دو مورد نیست که بتوان نقل کرد. اعظم محتوای کتاب ماندگار صحیفه نور (که تا کنون هجده جلد آن به چاپ رسیده) همین مطالب مربوط به فقه سیاسی و حکومتی اسلام و کیفیت اداره جامعه در نظام اسلامی است. امام بزرگوار امت علاوه بر مجموع این بیانیه ها و خطابه ها، مسأله ولایت فقیه و حکومت اسلامی را به شیوه حوزوی و رایج آن هم در کتاب ارزشمند خود به نام کتاب البیع «۱۰۵» ۱ و نیز در کتاب مستقلی بنام ولایت فقیه مطرح فرموده اند. مباحث مربوط به ولایت فقیه از کتاب البیع امام، اخیراً به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است. «۱۰۶» ۱

در اینجا برای تیمن و تبرک و نیز روشن تر شدن هر چه بیشتر دیدگاه حضرت امام امت به

(۱۰۵). کتاب البیع، ج ۲ / ۵۲۰-۴۵۹، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

(۱۰۶). این کتاب

به نام شئون و اختیارات ولی فقیه، توسط وزارت ارشاد اسلامی ترجمه و منتشر شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۸

ولایت عامه فقیه که همه اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و ائمه (ع) را در بر می گیرد، یکی از آخرین نظرات معظم له که خطاب به جناب حجت الاسلام سید علی خامنه ای و به عنوان تصحیح یک مطلب منقول از ایشان، بیان فرموده اند نقل می کنیم. متن سخنان ایشان از این قرار است:

«جناب حجت الاسلام آقای خامنه ای رئیس محترم جمهور، دامت افاضاته.

... از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده، و اهم احکام الهی است، و بر جمیع احکام فرعیه تقدم دارد صحیح نمی دانید، و تعبیر به آنچه که این جانب گفته ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است، بکلی بر خلاف گفته های این جانب است. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و بی محتوا باشد.

اشاره می کنیم به پیامدهای آن که هیچ کسی نمی تواند ملتزم به آن باشد. مثلا خیابان کشیها که مستلزم تصرف در منزلی است، یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعیه نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا- و منع احتکار در غیر دو، سه مورد، و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری، و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع از اعتیاد به هر

نحو غیر از مشروبات الکلی، و حمل اسلحه به هر نوع که باشد، و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است، و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد و یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند، و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد در صورتی که دفع ضرر، بدون تخریب نشود خراب کند، حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی باشد که جریان آن مخالف اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۵۹

حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتا جلوگیری کند. آنچه گفته شده است تا کنون و یا گفته می شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با این اختیارات از بین خواهد رفت، صریحا عرض می کنم که فرضا چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی کنم و ... «۱۰۷» ۱»

چنانکه ملاحظه فرمودید، این

فقیه اعظم عصر، نه تنها تأسیس حکومت و نصب دولت را از شئون و اختیارات مقام ولایت فقیه معرفی می کند. بلکه همه اختیارات ولایتی مطلقه و عامه نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) را نیز از آن ولی فقیه در عصر غیبت معرفی می فرماید، و بدین وسیله هویت اصیل حکومت الهی و اسلامی را به نمایش می گذارد. بی شک دیدگاهها و فتاوی فقهی حضرت امام نسبت به مسأله ولایت و حکومت در اسلام، عظیم ترین و بی نظیرترین تحولی است که در تاریخ فقه حکومتی اسلام صورت گرفته است.

۱۲- حضرت آیت الله العظمی منتظری:

اگر تاریخ فقه حکومتی اسلام را به یک هرم بلند تشبیه کنیم که همچنان در حال رشد و صعود است، مسلماً در رأس این هرم کسی جز امام خمینی و قائم مقام معظم ایشان، قرار ندارند. آیت الله العظمی منتظری با کسب دانش از خرمین فضل فقهی اصیل و جامعی همچون آیت الله العظمی بروجردی و حضرت امام خمینی و دانشمندان و فضلالی دیگر و نوشتن تقریرات دروس آیت الله العظمی مرحوم بروجردی، عملاً نشان داده است که بعد از حضرت امام امت، در رأس این هرم شکوهمند تاریخ فقه قرار دارد.

البته کسانی همچون فقیه شهید آیت الله صدر نیز در این هرم تاریخی جایگاه شایسته ای دارند، بویژه با توجه به سیره عملی آن شهید در بعد سیاسی و نیز با توجه به آثار گرانقدری که در فقه حکومتی از قبیل کتاب ارزشمند اقتصادنا «۱۰۸» ۱ و مجموعه مسلسل الاسلام یقود الحیاه «۱۰۹» ۱ از خود به یادگار گذاشته، لکن با همه اینها باید خالصانه اعتراف

(۱۰۷). مجله حوزه، سال چهارم، شماره ۲۳ / ۳۲

(۱۰۸). اقتصادنا نام کتاب فقهی

و استدلالی شهید محمد باقر صدر قدس سرّه دربارهٔ فقه مالی و اقتصاد اسلامی است که متن عربی بارها در بیروت، عراق و ایران به چاپ رسیده است، از این کتاب دو ترجمهٔ جداگانه به فارسی انجام گرفته که از آن میان می توان ترجمهٔ مهدی فولادوند را ترجیح داد.

(۱۰۹). عنوان سلسله جزوه هایی است از شهید صدر که مفاهیم اجتماعی، سیاسی و حکومتی اسلام را مورد بحث قرار داده و تاکنون پنج جزوهٔ آن توسط دار التعارف للمطبوعات (بیروت) چاپ شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۰

کرد که جایگاه فقیه عالیقدر آیت الله منتظری هم از نظر سیرهٔ سیاسی و سوابق مجاهده و مبارزه با طاغوت و هم از نظر نگارش و تدوین فقه حکومتی اسلام، جایگاهی ویژه و بی نظیر است.

فقیه عالیقدر سی سال پیش که تقریرات درس خارج فقه آیت الله بروجردی را به نام البدر الزاهر فی صلاه الجمعة و المسافر نوشته و منتشر ساخته است، راجع به مباحث ولایت فقیه آن کتاب در پاورقی، خودش نیز به عنوان یک مقرر مجتهد، اظهار نظر فرموده است و آن مباحث را می توان نخستین نوشتهٔ معظم له در باب فقه حکومتی اسلام به شمار آورد. معظم له بعد از نگارش کتاب یاد شده، همت عالی خود را در بررسی تهذیب و تدریس فقه مالی و اقتصادی اسلام به کار برده و کتابهای ارزشمندی همچون کتاب الخمس و الانفال «۱۱۰» ۱ و کتاب الزکاه «۱۱۱» ۱ را تدریس و سپس تدوین و منتشر فرمودند. چنانکه مباحث مفصلی را نیز در زمینهٔ مباحث کیفری و جزائی فقه حکومتی اسلام یعنی حدود و تعزیرات، تدریس و سپس

به صورت کتاب مستقلی به نام کتاب الحدود منتشر فرمودند «۱۱۲»^۱. فقیه عالیقدر اسلام علاوه بر کتابهای حوزه ای یاد شده، ضمن پیامها، بیانیه ها و خطابه هایی که در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی برای روحانیون، مردم و مسئولین کشور ایراد فرموده اند، بسیاری از خطوط فکری و فقهی مربوط به حکومت اسلامی، ولایت فقیه و کیفیت اداره اسلامی یک جامعه مسلمان را تشریح و تبیین فرموده اند که مجموع آنها بیش از چند صد ساعت نوار است و برخی از اینها نیز تحت عنوان پیامهای فقیه عالیقدر آیت الله منتظری به چاپ رسیده است.

معظم له یک سلسله بحثهای عمیقی نیز روی «نهج البلاغه» انجام داده و حدود سیصد ساعت نوار در این زمینه ضبط و برخی از آنها نیز به صورت کتاب منتشر شده است. این سلسله درسهای نهج البلاغه نیز دارای عناصر و مواد فراوانی از فقه سیاسی و حکومتی اسلام هستند. لکن اینها همه آثار علامه بزرگوار و فقیه عالیقدر آیت الله منتظری در زمینه فقه حکومتی اسلام نیست، بلکه عظیم ترین و بی سابقه ترین اثر او در این زمینه کتاب مفصل و چند جلدی موسوم به دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه است که آن را در مدت بیش از چهار سال برای روحانیون و فضلاء حوزه علمیه قم به صورت درس خارج

(۱۱۰). کتاب الخمس و الانفال از طرف انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم چاپ شده است.

(۱۱۱). کتاب الزکاه از طرف مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی قم چاپ شده است.

(۱۱۲). کتاب الحدود، توسط انتشارات دار الفکر قم به چاپ رسیده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۱

تدریس فرموده

و هنوز ادامه دارد. و سپس شخصا مطالب آن را به قلم خود نوشته و تحت عنوان بالا منتشر کرده اند.

این کتاب ویژگیهای زیادی دارد که هیچ یک از آثار و تألیفات قبلی مجموعه آنها را ندارد برخی از ویژگیهای مهم این کتاب را می توان به گونه ذیل برشمرد:

۱- اسلوب و نظم و تبویب شیوا و فوق العاده و ادبیات عربی استوار و کم نظیری که در این کتاب به کار گرفته شده و در کتب مشابه دیده نمی شود.

۲- بحث مستقل و بی نظیری با بینش فقهی راجع به فلسفه سیاسی اسلام، در زمینه مربوط به منشأ پیدایش حکومت از نظر اسلام، که زمینه تدوین مفصل و جامع فلسفه سیاسی اسلام را پدید آورده است.

۳- اتخاذ شیوه بی سابقه و نوینی از بحث برای اثبات لزوم حکومت اسلامی و ولایت فقیه. بدین گونه که به جای تمسک و استدلال اولیه به روایات مثبتة ولایت فقیه، به این صورت وارد مطلب شده اند که آیا اصولا برای اداره جامعه از نظر اسلام حکومت و دولتی لازم هست یا نه، بعد از اثبات لزوم آن از طرق معتبره اوصاف لازم در حاکم اسلامی را بیان کرده و آن را به فقیه جامع الشرائط تطبیق داده اند و بدین طریق مطمئن ترین و متقن ترین راه را برای اثبات حکومت اسلام و ولایت فقیه اتخاذ کرده اند که در تاریخ فقه بی سابقه است.

۴- یکی دیگر از ویژگیهای این کتاب تطبیقی بودن شیوه فقهی آن است که مانند علامه حلی، شیخ طوسی، شهید ثانی و غیره، آرای فقهای مذاهب دیگر را نیز که در مسائل و فروع مطرح شده، نقل و نقد و بررسی کرده اند.

۵- برجسته ترین ویژگی این کتاب

ارزشمند این است که به بحث ولایت فقیه و ذکر اجمالی شئون و اختیارات او اکتفا نکرده، بلکه فقه الدوله الاسلامیه را نیز به گونه تبویب شده بدان افزوده اند.

نوشتن یک کتاب جامع که دربردارنده همه مسائل اصولی و مهم فقه حکومتی اسلام از ولایت فقیه گرفته تا کیفیت اداره کشور اخذ مالیات و اجرای حدود و تعزیرات و انجام جنگ و صلح و غیره باشد، در تاریخ فقه امامیه سابقه نداشته است، مباحث مربوط به این موضوعات در ابواب مختلف کتب فقهی پخش و پراکنده بوده است، لکن فقیه عالیقدر نخستین مجتهد و مرجعی هستند که دست به این کار فوق العاده زده و کتاب فقهی جامعی در تقریر و تبیین مبانی و فروع فقه حکومتی اسلام، نوشته اند.

از این رو، تألیف و انتشار این کتاب را باید یکی از عظیم ترین تحولات در تاریخ نگارش فقه حکومتی اسلام به شمار بیاوریم و مانند آثار فقهی محقق حلی، شهید اول، شیخ

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۲

طوسی و سایرین، این کتاب بی نظیر نیز باید محور و متن اصلی پژوهشها و تحقیقات و تعلیقات فقهی و فتوایی فقها و مجتهدین معاصر و آینده اسلام قرار بگیرد. چرا که پدید آوردن چنین کتاب بی نظیر توسط فقیه جامع الشرایطی مانند آیت الله العظمی منتظری، به این سادگی قابل تکرار نمی باشد، چنانکه پدید آوردن متنی همانند جواهر الکلام در فقه عمومی اسلام به این سادگی امکان پذیر نیست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۳

روش علمی و شخصیت فقهی استاد

اشاره

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹

۱- از خانه تا مدرسه

تقویم هجری شمسی رقم ۱۳۰۱ را نشان می داد که در یکی از خانه های گلین و پراز معنویت شهر نجف آباد اصفهان که به یک مؤمن آزاده و زحمتکش بنام «حاج علی منتظری» تعلق داشت، نوزادی پاک نهاد از مادری باتقوا، متولد شد. حاج علی نام فرزند گرامی خود را «حسین علی» نهاد که با گذراندن مقدمات و مراحل مختلف تحصیل در علوم اسلامی به مقام رفیع فقهات و اجتهاد نائل آمد، و برای مردم آزاده ایران و مردم سراسر جهان به عنوان «آیت الله العظمی منتظری» شناخته شد. خداوند جهان چنین مقدر فرموده بود که او صدیق ترین یار و نیرومندترین هم‌رزم فقیه اعظم عصر ما حضرت امام خمینی در راه سرنگون سازی نظام طاغوت و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران باشد، که چنین شد.

او از سن ۷-۶ سالگی آموختن مقدمات عربی و سایر مسائل اسلامی را نزد پدرش آغاز نمود، و همزمان در مدرسه متعلق به مرحوم ملا حسین علی مسجدی معروف به «مدیر» به آموختن دروس فارسی پرداخت. تا ۱۲ سالگی همچنان نزد پدر خود به تحصیل ادامه داد. سپس مدت کوتاهی نیز به همراه دو نفر از آقایان نجف آباد عازم قم شده و در آنجا اقامت گزید، اما بعد از مدتی همراه آنان به نجف آباد بازگشته و پس از آن در حالی که ۱۲ سال بیشتر نداشت، وارد حوزه علمیه اصفهان گردید و محضر اساتید آن حوزه را درک نمود. ایشان با استعداد و جدیت فوق العاده ای که داشت بزودی در ردیف بهترین شاگردان حوزه علمیه اصفهان قرار گرفت. او کتب رسمی درسی

حوزه ها را تا شروع مکاسب و رسائل شیخ انصاری در اصفهان ادامه داد. و این در حالی بود که در اثر هوش سرشار و مطالعه آزاد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۴

خود، معلومات و توان علمی زیادی اندوخت، به گونه ای که گفته شده می توانست برخی از کتب فقهی و فلسفی را بدون استاد مطالعه کند. پس از این مرحله، از اصفهان به قم مهاجرت نموده و مشغول تحصیل گردید. در بدو ورود به قم با طلبه فاضلی به نام «مرتضی مطهری» آشنا شد که اکنون ما آن بزرگوار را نیز به عنوان علامه شهید مطهری می شناسیم.

آیت الله العظمی منتظری وقتی که وارد حوزه علمیه قم گردید، نوزده سال بیشتر نداشت. در بدو ورود در «مدرسه حاج ملا صادق» ساکن شد و سپس به اصرار دوست خود مطهری در «مدرسه فیضیه» سکونت گزید.

۲- اساتید مشهور:

اشاره

آیت الله العظمی منتظری پس از ورود به قم در محضر رجال بسیار مهم و برجسته ای درس خوانده است که نامدارترین آنان عبارتند از:

۱- آیت الله داماد:

سید محمد یزدی معروف به محقق داماد. آیت الله منتظری نزد مرحوم داماد، کفایه الاصول و درس خارج را تلمذ می نمودند. ایشان از جمله مجتهدین بزرگ حوزه علمیه قم در این اواخر بوده است که برای نسل کنونی بی نیاز از معرفی است.

۲- آیت الله حجت:

مرحوم آیت الله حجت تبریزی مؤسس و بانی «مدرسه حجتیه» یکی از مراجع تقلید و فقهای نامدار اخیر اسلام است که بعد از فوت مؤسس حوزه علمیه قم آیت الله شیخ عبد الکریم یزدی، در میان مراجع ثلاثه آن زمان از بقیه شاخص تر بوده است.

آیت الله العظمی منتظری یکی از شاگردان دوره درس خارج آن بزرگوارند.

۳- آیت الله العظمی بروجردی:

یکی دیگر از اساتید اصلی و مؤثر حضرت آیت الله منتظری، فقیه و مرجع عالیقدر جهان اسلام قبل از امام خمینی، حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی است. آیت الله منتظری هم در دوران اقامت آیت الله بروجردی در شهر بروجرد به حضور آن بزرگوار رسیده و استفاده نموده است، و هم در دوران مرجعیت و اقامت او در حوزه علمیه قم. آیت الله منتظری تنها کسی

است که هم تقریرات درس خارج اصول فقه و هم درس خارج فقه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را نوشته است. نام تقریرات اصول فقه او کتاب نهاییه الاصول است که در سال ۱۳۷۵ هجری قمری یعنی سی و سه سال پیش نوشته و چاپ شده است. «۱» و بخشی از تقریرات درس فقه را نیز در همان ایام نوشته و به نام البدر

(۱). کتاب نهاییه الاصول تقریرات درس خارج آیت الله العظمی بروجردی، به قلم آیت الله العظمی منتظری در سال ۱۳۷۵ ه. ق در قم، چاپخانه حکمت طبع و نشر یافته و به تازگی نیز توسط انتشارات ایران-قم، افسس شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۵

الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر چاپ کرده است. از امتیازات این دو کتاب این است که آقای منتظری در آن زمان

انتقادات و نظرات خود را نیز در پاورقی کتاب آورده است. از نظر علما و اهل خیره نوشتن این نوع کتاب و در این سطح، علامت داشتن اجتهاد نویسنده آن است. روی این اصل آیت الله العظمی منتظری، بیش از سی و سه سال پیش یک مجتهد و فقیه متبحر و کامل بوده است و به همین خاطر است که آیت الله شهید صدوقی درباره ایشان چنین گفته است:

«و الله در اینکه منتظری یک نفر فقیه جامع الشرائط است جای شبهه نیست، نه حالا فقیه شده باشد، بلکه در حدود سی سال است یا بیشتر، آقای منتظری مجتهد جامع الشرائط بتمام معناست.» (۲)

شخصیت ممتاز علمی، فقهی، اجتماعی و سیاسی آقای منتظری از همان ابتدا برای آیت الله بروجردی روشن بوده است، لذا ایشان را در سنین جوانی به عنوان نماینده خود برای مدتی به نجف آباد می فرستد. آیت الله منتظری آنچنان مورد احترام آیت الله بروجردی بودند که حتی بالایی منبر تدریس از او تعریف کرده است و آقای منتظری خودشان نیز در یکی از دفاعیه های خود در دادگاه نظامی دوران طاغوت - از باب ضرورت - به این نکته اشاره فرموده اند. آیه الله آذری قمی در این زمینه می گوید:

«... آیت الله منتظری مورد توجه آقای بروجردی بود و در درس فقه و اصول شرکت می کرد، و ... از خصوصیات مرحوم آیت الله بروجردی این بود که اجازه نمی داد کسی درسش را چاپ کند و اجازه اجتهاد نمی داد، و خیلی در این جهت احتیاط می کرد، ولی در مورد آیت الله منتظری، کتاب صلاه جمعه و نماز مسافر را که تقریرات درس آن مرحوم است، اجازه داد چاپ

کند و آثارش هم موجود است، و این یک امتیازی بود در حوزه علمیه و ... «۳»

خلاصه اینکه آیت الله بروجردی با کیاست خاص خود تشخیص داده بود که این شاگرد مبرزش یک مجتهد مسلم است و شایسته ترویج و تأیید.

۴- امام خمینی:

یکی از اساتید برجسته و مؤثر آیت الله منتظری در قم، حضرت امام مدّ ظلّه العالی هستند. آیت الله منتظری ابتدا در درس اخلاق روزهای عصر پنجشنبه و جمعه امام در مدرسه فیضیه و سپس در درسهای فلسفه و حکمت منظومه و مبحث نفس اسفار

(۲). مجله حوزه و کتاب فقیه عالیقدر، ج ۲ / ۳۲۲، مصطفی ایزدی.

(۳). فقیه عالیقدر، ج ۲ / ۳۳۲، انتشارات سروش، چاپ اول.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۶

ملا صدرا، و بعدها در درس خارج فقه و اصول معظم له شرکت می کردند.

اگر کسی پرونده های دوران طاغوت، بیانات، پیامها و مواضع بعد از انقلاب آیت الله منتظری را مطالعه و دقت کند به این نکته جالب توجه خواهد رسید که امام خمینی محبوب ترین انسان برای آیت الله منتظری بوده و هست. او در سخت ترین شرایط زندان و بازجویی عوامل ساواک، با احترام و تجلیل از امام خمینی یاد می کند، به گونه ای که گویا شیفته فضایل و مکارم وجودی آن فقیه بزرگوار است.

آیت الله العظمی منتظری با توجه به همین نکته یاد شده است که در دوران تبعید امام از خاک ایران به ترکیه و عراق به عنوان نماینده تام الاختیار امام امت در ایران امر سازماندهی و هدایت مبارزه با رژیم طاغوتی را با تمامی دشواریها و مشقتها و گرفتاریهای مختلف آن بر دوش می کشید. متقابلاً امام امت نیز برای

شخصیت بسیار ممتاز علمی، فقهی و سیاسی این یار صدیق خود اهمیت و ارزش قائل بود که لقب شایسته «فقیه عالیقدر» را به ایشان اعطا کردند.

۳- تألیفات و آثار علمی:

اشاره

حضرت آیت الله منتظری از اوایل طلبگی تا کنون، خود را به نوشتن مطالب علمی عادت داده اند و چنانکه گفته شد حتی دروس خود را نیز می نویسند، به برکت اتخاذ همین شیوه و با توجه به مایه علمی عمیقی که در علوم و فنون مختلف اسلامی و اجتماعی دارند، توانسته اند کتابهای ارزشمندی تألیف و تصنیف نمایند. ما در اینجا آن مقدار از آثار معظم له را که به آن آگاهی یافته ایم، فهرست وار یادآور می شویم:

۱- کتاب نهایی الاصول:

تقریرات دوره درس خارج اصول فقه استادشان حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره می باشد که از اول مباحث الفاظ تا بحث مطلق و مقید را شامل می شود. استاد، آن را در سال ۱۳۶۸ هـ- ق و در سنین حدود بیست و پنج سالگی نوشته اند، و در مواردی خودشان نیز در پاورقی اظهار نظر نموده اند. این کتاب نشان می دهد که معظم له در آن زمان به درجه رفیع اجتهاد نائل شده اند. چاپ اول آن در سال ۱۳۷۵ هـ- ق توسط چاپخانه حکمت قم منتشر شده و چاپ دوم نیز توسط انتشارات ایران- قم بعد از انقلاب اسلامی افسست شده است. همچنین ایشان بسیاری از دیگر مباحث اصول فقه آیت الله بروجردی را تقریر کرده اند که هنوز به چاپ نرسیده است.

۲- البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر:

این کتاب نیز مباحث صلاه آیت الله العظمی بروجردی در دوره درس خارج فقه است. و مباحث استدلالی نماز جمعه و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۷

نماز مسافر موضوع آن است. در همین کتاب است که آیت الله بروجردی بطور استطرادی درباره ولایت فقیه نیز بحثهای مفیدی انجام داده اند. «۴»

۳- کتاب الحدود:

کتاب الحدود که پس از انقلاب توسط دار الفکر قم به چاپ رسیده از جمله متون مهم در فقه استدلالی است. فقهای معاصر به این قبیل مباحث حیاتی کمتر می پرداختند، اما معظم له با توجه به نیازی که جامعه ما به این قبیل بحثها دارد، بعد از انقلاب آن را برای فضلالی حوزه علمی قم تدریس می کردند که بعداً به صورت کتابی مستقل به چاپ رسیده است. لازم به ذکر

است که کتاب الخمس و کتاب الزکاه نیز قبل از به چاپ رسیدن برای فضلالی حوزه علمیه قم تدریس شده اند.

۴- کتاب الخمس و الانفال:

این کتاب یکی از متون ارزشمند و کم نظیر در فقه استدلالی بویژه در زمینه مسائل خمس و انفال است. اگر کسی این کتاب را با تخصص فقهی و با دید نقد بخواند، این نکته ظریف و مهم را درک خواهد کرد که از نظر عمق استدلال و وسعت آن حتی شاید با کتاب الخمس جواهر قابل نظیر نباشد. کتاب الخمس و الانفال که حدود چهارصد صفحه حجم دارد، از طرف انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است.

۵- کتاب الزکاه:

این کتاب نیز مانند کتاب خمس ایشان کم نظیر است و تا کنون دو مجلد آن توسط انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم به چاپ رسیده است.

۶- دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه:

متن عربی این کتاب ارزشمند، بیش از چهار سال، متن درسی دوره درس خارج فقه مباحث ولایت فقیه ایشان برای روحانیون و فضلالی حوزه علمیه قم است که محتوای آن را یک دوره کامل فقه حکومتی اسلام به صورت عمیق و استدلالی در بر می گیرد و مجموع آن به چندین مجلد بالغ می شود و می توان آن را «ام الکتاب» و جامع همه تألیفات ایشان تا کنون به حساب آورد.

۷- مباحث فقهی الغصب و الاجاره و الوصیه

و بسیاری از مباحث درس خارج اصول مرحوم آیت الله بروجردی که ایشان تقریر نموده اند، اما هنوز به چاپ نرسیده و به صورت مخطوط باقی است.

۸. رساله توضیح المسائل:

این کتاب متن فتاوی ایشان برای تقلید مردم در احکام شریعت مقدسه اسلام است و در سال ۱۳۶۲ هـ ش با اصرار ائمه جمعه و جماعات و فضلالی

(۴). بخشهای دیگر دروس صلاه آیت الله بروجردی را آیت الله فاضل لنکرانی به نام نهاییه التقرير نوشته و به چاپ رسانده اند.

قم، توسط دفتر تبلیغات اسلامی منتشر شده است. رساله توضیح المسائل ایشان یک دوره فشرده فقه اسلامی از بحث «احکام تقلید» و طهارت تا مباحث حدود و دیات و قصاص است و برخی از مسائل مستحدثه نیز به آخر آن ضمیمه شده است.

۹- درسهای نهج البلاغه:

ایشان از جمله افراد نادری هستند که در سطح مرجعیت با افتخار تمام به تدریس کتاب بی نظیر نهج البلاغه مولی امیر المؤمنین (ع) پرداخته اند.

حاصل این تدریس، تا کنون بیش از سیصد نوار ضبط شده است که تعدادی از آنها نیز از نوار پیاده و به صورت کتاب چاپ شده است. اما انتظار آن است که مجموع آنها در آینده به صورت کامل منتشر شود.

۱۰- مناظره مسلمان و بهائی:

این جزوه پرمحتوا و جالب که ۱۸ صفحه بیشتر نیست در سال ۱۳۷۰ هـ- ق در مقابل تبلیغات گمراه کننده فرقه ضاله بهائی که از طرف رژیم سلطنتی تقویت می شد، نوشته شده است. البته در آن زمان برای منحرف کردن جهت مبارزه، فرقه ضاله در صدد پاسخ بر آمدند که باز استاد در پاسخ به آنان یک جلد کتاب حدود چهارصد صفحه نگاشتند که در آن زمان آیت الله العظمی بروجردی به مصالحی چاپ آن را صلاح ندانستند. متن خطی آن کتاب پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط استاد در اختیار حجت الاسلام سید حمید زیارتی (روحانی) قرار گرفت که هم اکنون در مرکز اسناد انقلاب اسلامی موجود است.

۱۱- دفترهای مطالعات سیاسی:

در یکی از اوراق پرونده ایشان که مأمور ساواک و نماینده دادستان قم و ... در رژیم منحوس پهلوی آن را امضا کرده است، از جمله اشیاء ضبط شده ای که نام برده اند، یکی هم چهار جلد دفتر به خط خود ایشان در زمینه مسائل سیاسی معاصر کشورهای مختلف جهان است که توسط ساواک ضبط شده است. و اکنون خبری از سرنوشت آن دفترها در دست نیست

۱۲- تاریخ بیست ساله معاصر ایران:

ایشان کتابی در تاریخ بیست ساله معاصر ایران (دوران سلطه رضا خان سردار سپه) با عنوان فوق و یا عنوان مشابه نوشته بوده که توسط ساواک ضبط، و به آتش بخاری انداخته می شود، و بدین وسیله قبل از آنکه انتشار یابد، به خاکستر تبدیل می گردد.

۱۳- مجموعه خطابه ها، بیانیه ها و پیامها:

مجموع سخنرانیهایی که آیت الله العظمی منتظری برای مردم و مسئولین انجام داده اند و ضبط شده، حدود ۱۵۰۰ سخنرانی است که خود گنجینه ای گرانبها به شمار می آید. هر چند گزیده ای از این نوع پیامها و خطابه ها به چاپ رسیده است، اما

انتظار می رود که در آینده، متن کامل همه این گنجینه ارزشمند از

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۶۹

نوار پیاده و به صورت چندین مجلد کتاب مفید در دسترس مردم قرار گیرد.

۴- ارجاعات امام خمینی

[الأعلم فالأعلم]

شیوه معمول در میان فقهای عظیم الشان اسلام برای استخراج مسائل و استنباط احکام شرعی از منابع اولیه آن بدین صورت است که شخص فقیه، مجموعه ادله شرعی مربوط به یک مسأله را، اعم از قرآن، سنت، اجماع و عقل، مورد مطالعه و مذاقه قرار می دهد و در صورتی که ادله مربوط به یک مسأله را از هر نظر کافی تشخیص داد، بر آن اساس بدون هیچ تردید و «احتیاطی»، «فتوی» می دهد. اما در صورتی که ادله و یا دلالت آن را نسبت به اثبات مقصود و مسأله مورد اجتهاد کافی نبیند، و ادله قانع کننده دیگری را نیز نتواند پیدا کند، دچار تردید شده و از «فتوی» دادن خودداری می کند، و هرگز قاطعانه نمی گوید که مثلاً حکم شرعی در فلان مسأله طهارت است یا نجاست، حرمت است و یا حلیت و ... بلکه حکم شرعی آن را با قید «احتیاط» بیان می کند و می گوید «بنا بر احتیاط» چنین است. این دیگر فتوی نیست، پایین تر از فتوی است، و در اصطلاح فقهی این موارد را «احتیاط» می نامند. مقلدین یک مجتهد اعلم می توانند در مسائلی که او احتیاط کرده، به مجتهد دیگری که در

آن موارد دارای فتوی است مراجعه نمایند.

اگر یک مجتهد موارد احتیاط خود را به مجتهد دیگری ارجاع دهد، و بگوید در همه مسائل احتیاطی من و یا حتی در فلان مسأله بخصوص به فلان مجتهد رجوع کرده و به فتاوی او عمل کنید، از نظر عرف حوزه های علمیه و از نظر سیره علما و فقها و بطور کلی از نظر فقهی مفهوم آن این است که من آن مجتهد را بعد از خودم از همه مجتهدین و فقهای دیگر برای تقلید شایسته تر می دانم، این مسأله را «ارجاع مجتهد به مجتهد دیگر» و یا بطور خلاصه «ارجاعات» می نامند، و چنانکه گفتیم در عرف فقها، ارجاع مسائل احتیاطی، بسیار مسأله مهمی است و در عمل مسأله «فالا علم» را که کشف آن برای مردم عادی همیشه یک مشکل اساسی بوده، حل و آسان می کند.

معنای اصطلاح «فالا علم» این است که بعد از مجتهد اعلم زنده، از میان مجتهدین و فقهای زنده و موجود، چه کسی نسبت به بقیه در مرتبه اول قرار دارد و «فالا علم» است، یعنی دومین اعلم فقهای عصر است.

نکته مهمی که در رابطه با فقاقت، مقام علمی و مرجعیت حضرت آیت الله العظمی منتظری وجود دارد، این است که حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دامت برکاته، که رهبر انقلاب، فقیه اعظم و مجتهد اعلم زمان ماست، و در اصلحیت و اعلمیت آن بزرگوار

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۰

هیچ گونه شبهه و تردیدی نیست، در بسیاری از موارد، استفتاء کنندگان را به فتاوی حضرت آیت الله منتظری «ارجاع» داده اند.

ایشان این روش ارجاع را هم در مسائل عبادی و شرعی صرف، مانند بعضی فروع حج

عمل فرموده اند، و هم در مسائل شرعی که به اداره امور کشور مربوط می شود، مانند مسأله مفسد فی الارض و برخی مسائل دیات و غیره. و نیز در برخی از موارد اعمال برخی از شئون ولایت فقیه را به ایشان واگذار فرموده اند، مانند مسأله عفو زندانیان، و مسأله تعیین قضات قبل از تشکیل شورای عالی قضایی و موارد مشابه دیگر.

از این رو، مواردی از این نوع ارجاعات حضرت امام به آیت الله العظمی منتظری را در اینجا به عنوان «نمونه» نقل می کنیم:

۱- مسأله احتکار:

در تعیین کالاهایی که عنوان «احتکار» بر آنها صدق کند، در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد، برخی از فقها در محدوده تنگ تر و موارد محدودی مانند گندم و جو و امثال اینها، عنوان احتکار را صادق می دانند، برخی دیگر، قلمرو احتکار را از نظر فقهی بسیار گسترده تر از آن می دانند، حضرت آیت الله منتظری از صنف دوم هستند و در مسأله احتکار وسعت نظر دارند.

امام خمینی مسائل شرعی مربوط به احتکار را به فتاوی ایشان ارجاع داده اند و مجلس شورای اسلامی را مکلف نموده اند که در این مورد به فتوای ایشان عمل کنند. عین تعبیر معظم له در این باره به نقل از حجت الاسلام حاج سید احمد آقا خمینی چنین است:

«مجلس شورای اسلامی می تواند در مسأله احتکار به فتوای حضرت آقای منتظری عمل نماید.»

۲- مسأله مفسد فی الارض:

این مسأله نیز از جمله موارد ارجاع حضرت امام به فقیه عالیقدر است که ضمن آن دستگاه قضایی کشور را موظف کرده اند که در صدور احکام مربوط به این موضوع، فتوای آقای منتظری را ملاک عمل قرار بدهند.

عین استفتاء آیت الله موسوی اردبیلی و پاسخ امام از این قرار است:

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دام عزه

اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است، به نظر آیت الله منتظری جایز است، و این مسأله در محاکم قضایی مورد احتیاج است، اگر اجازه می فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود.

ادام الله عمر کم الشریف - عبد الکریم موسوی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۱

بسمه تعالی مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمائید. روح الله الموسوی الخمينی ۶۶/۵/۹

۳- تعزیرات مالی:

در این مسأله که مرتکبین جرایمی را که حد شرعی معین ندارند، می شود با ضربه شلاق تعزیر کرد، هیچ اختلافی در بین فقهای شیعه وجود ندارد، لکن فقهای اسلام در این مسأله که آیا مجرمین را جریمه مالی و یا به اصطلاح «تعزیر مالی» نیز می شود کرد یا نه، اختلاف نظر دارند.

آیت الله منتظری به جواز تعزیر مالی فتوی داده اند. طبق اظهارات جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای محمد مؤمن، امام امت در پاسخ استفتاء شفاهی آقای مؤمن که در معیت مرحوم حجت الاسلام و المسلمین ربانی املشی به عمل آورده اند دستور فرمودند که در مسأله تعزیرات مالی به نظر آیت الله منتظری عمل شود.

۴- دیه قطع پا:

در این اواخر نیز نشریات خبری و «گزارشی»، خبر کوتاه ولی بسیار مهم ذیل را در این رابطه منتشر کردند:

«امام مسأله مربوط به «دیه قطع پا» را به آقای منتظری ارجاع دادند، قبلاً نیز مسائلی همچون احتکار، مفسد فی الارض، و امثال اینها را ارجاع داده بودند که به معنای این است که ایشان را شخص فالاعلم بعد از خودشان می دانند.»

۵- مسائل حج:

آیت الله سید جعفر کریمی عضو هیئت استفتائیه امام و هیئت استفتائیه فقیه عالیقدر در این باره چنین فرمودند:

«در جریان حوادث خونین مکه در سال ۱۳۶۶، حج برخی از حجاج ناقص شده بود، و تصحیح آنها طبق فتاوی امام خمینی مشکل بود، به خدمت معظم له مراجعه کرده و کسب تکلیف نمودیم. ایشان این مسائل را به آیت الله منتظری ارجاع دادند که طبق نظر ایشان عمل کنیم.»

۶- حق الحضانه مادر برای اولاد خود:

«نیز هم ایشان (آقای سید جعفر کریمی) در این مورد نقل می کنند:

«درباره مسأله حق الحضانه مادر نسبت به فرزندان نیز همان وقت از حضرت امام استفتاء و کسب تکلیف کردیم. که امام این مسأله و همه مسائل مشکله شرعی را به آقای منتظری ارجاع داده و فرمودند: در این مسأله و در کلیه مسائل مشکله شرعی به نظرات آقای منتظری عمل کنید.»

چنانکه ملاحظه فرمودید، اینها موارد و نمونه هایی از ارجاعات فقهی حضرت امام به

آیت الله منتظری است، و نشان می دهد که امام در مسائل شرعی، ایشان را بعد از خود «فالا علم» می دانند و تنها مجتهد ذی صلاحیت برای مرجعیت مسلمین می شناسند. و در رابطه با مقام فقاهت و مراتب عالیة علمی ایشان، این نظرات امام، حایز اهمیت فوق العاده است، و راجع به فالا علم بودن حضرت آیت الله منتظری جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد.

۵- شخصیت فقهی و روش تدریس:

اشاره

استاد بزرگوار و فقیه عالیقدر آیت الله منتظری در مطالعه و تدوین و نیز تدریس فقه و اصول و استنباط احکام شرعی دارای شخصیت و روش ویژه ای هستند که با روش استنباط و مشی فقهی اعظم فقهای امامیه مانند شیخ طوسی، علامه حلی، شهید ثانی، آیت الله العظمی بروجردی و دیگران همگون و همسو می باشد. این روش و مشی فقهی معظم له دارای خصایص و ویژگیهای مثبت فراوانی است که بررسی تفصیلی همه آنها در ابعاد مختلف، مستلزم نوشتن یک کتاب مستقل است. از این رو، در اینجا به گونه بسیار فشرده در دو محور به برخی از آنها اشاره می کنیم.

الف - شخصیت فقهی:

اصولا هر عالم صاحب نظر و هر فقیه مجتهد، دارای شخصیت علمی، فقهی ویژه ای است که مجموعا شخصیت فقهی وی را از دیگران متمایز می کند.

شخصیت فقهی استاد دارای ویژگیهای برجسته ای است که با توجه به مطالب گذشته، اهم آن را می توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- درک محافل و مجالس درس و بحث فحول فقه و فلسفه و تفسیر اساتید برجسته ای همچون حضرات آیات عظام: بروجردی، امام خمینی، علامه طباطبایی و سایر مراجع عظام و کسب اندوخته های بسیار از آنان که پیش از این بحث آن، از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

۲- سابقه ممتد و طولانی در ممارست بر ریزه کاریهای فقه و اصول و تدریس مکرر متون متعلق به فقه و اصول و منطق و حکمت، چنانچه خود ایشان ضمن یکی از دفاعیات خود در بی دادگاههای شاه، از باب ضرورت و برای دفاع از آرمانهای انقلاب و حوزه علمیه چنین می فرمایند:

«... جای تعجب است که ایشان (جانشین سازمان امنیت قم) دایه مهربانتر از مادر شده اند! منی

که از مدرسین عالی‌ه‌ حوزه علمیه قم هستم و بیش از نیمی از فضلاء قم تا چه رسد به طلاب، سالهای متوالی در درس من حاضر می شدند، به فکر تحصیل طلاب و کسب معارف اسلامی آنان نیستم، ولی آقای جانشین

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۳

ریاست سازمان قم، دلسوز طلاب علوم دینیه شده اند!!» «۵»

۳- اطلاعات وسیع و گسترده از قرآن و نهج البلاغه و احادیث و مبانی فرهنگی اسلام.

۴- آگاهی گسترده نسبت به رجال حدیث، طبقات روات، و آگاهی به حوادث و وقایع تاریخ اسلام.

۵- ذهن جوال و عمیق در بررسی و درک جوانب مختلف مسأله مورد بحث.

۶- ذوق سلیم و حسن سلیقه در انتخاب بهترین معنی و مفهوم از متون نقلی و قواعد عقلی.

۷- زمان آگاهی، و بصیرت نسبت به حوادث واقعه.

۸- اصالت فکر و استقلال رأی.

۹- تسلط کامل بر منطق و فلسفه و ایجاد ارتباط متعادل بین علوم معقول و منقول.

۱۰- شجاعت علمی در ابراز نظر و اظهار عقیده.

۱۱- انسجام فکری و انضباط در جمع بندی مسائل و در دست داشتن اصول و مبانی محوری و پایه.

۱۲- آشنایی بسیار زیاد با فرهنگ توده مردم و عرفیات جامعه.

و ویژگیهای دیگری از این قبیل که در اینجا فقط به ذکر عناوین و سرفصلهای آن اکتفا گردید.

ب: روش تدریس:

اشاره

معظم له در حوزه تدریس خود نیز دارای برجستگیهای خاصی هستند که اجمالا تا اندازه ای که در چشم انداز این مجموعه می تواند مفید باشد یادآور می شویم:

۱- روانی و سادگی بیان:

ایشان در مقام تدریس و تألیف هر دو، یک روش ساده مقرون به ذهن عرف و عامه مردم را بر می‌گزینند و حتی الامکان از به کار بردن اصطلاحات مشکل و نامفهوم برای مخاطب پرهیز می‌کنند. این شیوه از معظم له معروف و مشهور بوده و هست. ایشان مطالب عمیق و نکات لطیف را آنچنان به دور از اصطلاحات پیچیده بیان می‌دارند که مخاطب و دانش پژوه در مرحله اول احساس می‌کند گویا ذهنش با این مطالب، قبلاً آشنا بوده که به این سادگی آن را فهمیده است. این شیوه استاد درست برعکس آن کسانی است که به غلط باور دارند، آسان گفتن مطالب علمی اهانت به علم است و پیوسته سخن را در کلماتی مشکل و مطمئن نمان می‌دارند. لذا ایشان با تکرار چند بار رئوس

(۵). قسمتی از دفاعیه جالب و شجاعانه آیت الله العظمی منتظری در برابر بی دادگاه رژیم ستم شاهی، در سال ۱۳۵۲ ه. ش.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۴

مطالب مهم، به بهتر فهماندن مطلب اصرار می‌ورزند.

۲- تنظیم درس با نگارش قبلی:

از شیوه های نیکوی ایشان در مطالعه، تدوین و تدریس، انسجام مطالب و دسته بندی مکتوب آن است که به هنگام تدریس نیز از آن سود می‌برند. ایشان هر درسی را، علی‌رغم مشغله های فراوان، با صرف وقت و دقت لازم، پیش از تدریس می‌نویسند و تدریس خود را نیز بر آن اساس قرار می‌دهند که این کار دارای محسنات و برکات فراوانی است. و این شیوه را از همان اوان طلبگی تا این دوره که عصر فقاهاست و مرجعیت شان است ادامه داده‌اند. چنانکه در مقدمه همین کتاب (مبانی فقهی حکومت اسلامی) در این باره می‌فرمایند:

«مطالب این

کتاب اساسا برای تدریس در جلسات درس آماده گردیده، اما از آن جهت که من از همان اوایل طلبگی رسم و عادت بر این بوده که درسها را یادداشت کرده و می نوشته ام، لذا درس و نوشته - گفتار و نوشتار - یا اینکه در تبیین و توضیح و تقدیم و تأخیر مطالب، تفاوتی با یکدیگر دارد، اما هر دو بر یک اساس بنا شده است.»

۳- بررسی همه جانبه مطلب:

روش دیگر ایشان در بحث همانگونه که شیوه هر تلاشگر مجتهدی است، بر این است که قبل از هر پیشنهادی، مسأله را مطرح می کنند، سپس آیات و روایات مربوط به آن را به صورت کامل می آورند و به بحث و بررسی و جرح و تعدیل آن از جهت سند، لغت، مفهوم و منطوق می پردازند، آنگاه اگر آیه و روایت و یا اصل و قاعده ای معارض آن باشد، مطرح می کنند و به رد و ایراد آن می پردازند. بعد از آن، مؤیدات را مطرح ساخته و سپس فتاوی فقها و نظر علما و حتی دیدگاههای مذاهب مختلف را در مورد مسأله مطرح می نمایند و هرکجا احتمال دهند مطلب جدیدی هست، توجه می کنند و از مجموع آن نظرات، صائب ترین و دقیق ترین را برمی گزینند. گاهی برای رسیدن به یک مسأله، چند مقدمه اساسی را به صورت مفصل به بحث می گذارند تا نهایتا به گونه ای طبیعی و منطقی، نتیجه مطلوب به دست آید. چنانکه در مجموعه مباحث این کتاب برای اثبات ولایت فقیه این راه را پیموده اند.

۴- طرح مسائل به گونه تطبیقی:

استاد به پیروی از شیوه مرحوم علامه در تذکره الفقهاء، شهید در مسالک، شیخ طوسی در خلاف و استاد بزرگوار خویش مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در تمام مباحث فقهی خود در هر بحث معمولا- نقطه نظرها و فتاوی رؤسای مذاهب و علمای برجسته اهل سنت را به صورت تطبیقی نقل نموده و به بحث و مذاکره در اطراف مبانی و طرق استدلال آن می پردازند و در همین رابطه به کتب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۵

فقهی مرحوم شیخ طوسی و مرحوم علامه حلی که به صورت فقه تطبیقی تألیف شده،

اهتمام خاصی ابراز می دارند.

۵- توجه به رجال احادیث:

معظم له با توجه به اینکه مهارت فوق العاده ای در طبقات رجال حدیث، بویژه رجال حدیث شیعه دارند، در مقام استنباط احکام از اخبار و روایات، به طبقات رجال توجه دقیق و ویژه ای مبذول داشته و از این طریق به صحت و یا ضعف متن حدیث مأثور می رسند.

در بسیاری از مواقع در جلسات درس دیده شده که معظم له با پژوهش درباره یک راوی بخصوص و پیگیری این مطلب که وی به کدام طبقه رجال تعلق دارد، انتساب و یا عدم انتساب آن را به یکی از ائمه علیهم السلام، مورد تأیید و یا تردید قرار می دهند که این تسلط گسترده به طبقات رجال حدیث، در استنباط اصولی و درست احکام شرعی از منابع اولیه آن بسیار مؤثر است.

۶- توجه به شرایط صدور روایات:

حضرت آیت الله العظمی منتظری در مقام بررسی روایات و احادیث، معمولاً کوشش می کنند زمان دقیق و شرایط اجتماعی-سیاسی حاکم بر زمان صدور روایت را نیز به دست آورند، و از این طریق، مسائل بسیاری را مانند اینکه آیا روایت در شرایط تقیه بیان شده یا در شرایط عادی؟ ناظر به فتاوی مخالف و یا درباری آن زمان بوده یا نه؟ نیز مورد بررسی و نتیجه گیری قرار دهند. به عنوان مثال ایشان در درس خارج فقه شان «۶»، درباره اینکه آیا «فیء» نیز مانند غنیمت و غیره «خمس» دارد یا نه، روایتی را از وسائل الشیعه به نقل از تفسیر عیاشی نقل کردند، که ظاهر روایت عیاشی این بود که در فیئی نیز مانند غنیمت، خمس وجود دارد. اما این حدیث عیاشی تعارض داشت با احادیث دیگری که می گویند در فیء خمس نیست.

ایشان در مقام حل

تعارض این روایات و کشف منشأ آن، هم از مطالعه تطبیقی و مقارن فقه مذاهب اسلامی استمداد گرفتند، و هم از شیوه «لزوم توجه به شرایط صدور روایت» و با تحقیقات و بحثهای مفصلی که انجام دادند نتیجه گرفتند که روایت مرسله تفسیر عیاشی، گذشته از ضعف سند در مقام محاجه بوده و نمی توان به آن استناد کرد.

۷- توجه به سیر تاریخی فتاوی فقهی:

بیشتر فتاوی فقهی مورد اختلاف، دارای تاریخچه ای بخصوص بوده و سیر تاریخی ویژه ای را در طول زمان پشت سر گذاشته است.

توجه به این سیر تاریخی و پیگیری علمی دقیق و تطبیقی آن در طول زمان، روشنگر

(۶). درس خارج فقه، مورخ ۱۳۶۶/۱۲/۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۶

بسیاری از حقایق است و می تواند در استنباط صحیح احکام، بسیار مؤثر واقع شود، حضرت استاد این شیوه را در تحقیقات فقهی خود معمول می دارند. از باب نمونه، ایشان در رابطه با حکم «جهاد ابتدایی» در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) و اینکه فتوی به حرمت آن از چه زمانی در کتب فقهی شیعه راه یافته، تحقیقاتی را مطرح نموده و در این زمینه نتایج قابل توجهی گرفته اند. و ویژگیهای دیگری از این قبیل که باید به صورت مستقل، به تفصیل مورد بررسی قرار داده شود. (۷)

در پایان

در پایان از تصدیع بیش از اندازه اوقات شریف خوانندگان عزیز پوزش طلبیده و جهت بهره گیری هر چه بیشتر از دریای پرفیض و خروشان کلام و کتاب حضرت استاد دام ظلّه، شما را تنها می گذاریم.

و السلام علی عباد الله الصالحین و الحمد لله رب العالمین.

(۷). برای آشنایی بیشتر با مشی فقهی حضرت آیت الله العظمی منتظری به کتاب ارزشمند قدوه الفقهاء نوشته فاضل ارجمند حجت الاسلام علی کورانی مراجعه فرمایید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۷

این هدیه ناقابل را به پیشگاه با عظمت ولی امر، امام عصر سرور اولیا و پایان بخش اوصیا، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که جهان در انتظار اقامه قسط و عدل اوست اهداء می کنم که «ان الهدایا علی مقدار مهدیها» و از ساحت مقدسش انتظار دارم با دیده قبول بدان نگریسته و گوشه چشمی به این بنده نیازمند به لطف و نظر شریفش بیفکند.

توجه: از خوانندگان بزرگواری که علاقه مند به مطالعه این کتاب هستند تقاضا می‌کنم در ابتدا مقدمه، بویژه از محور نهم تا آخر را از نظر گذرانده، آنگاه به مطالعه سایر قسمت‌های کتاب پردازند.

و السلام علی جمیع اخواننا المسلمین

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۷۹

مبانی فقهی حکومت اسلامی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۱

[خطبه المؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا وَآمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) بِالْتِمْسِكِ بِهِمْ قَرِينًا لِلْكِتَابِ الْعَزِيزِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ وَقَالَ: «انْهَمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (۱)

اللهم فوقنا للتمسك بالكتاب العزيز، وبالعترة الذين لم يألوا جهدا في تبين معارفه و احكامه و في نصح الامه و ارشادها.

(۱). قسمتی از حدیث متواتر ثقلین که ذیل آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...» در بخش دوم همین کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۳

مقدمه

اشاره

در مقدمه به صورت اجمال، ضرورت حکومت و انواع مختلف آن، و حکومت اسلامی، و آنچه انگیزه و سبب تألیف این کتاب گردید، و فهرست اجمالی بخشها و فصلهای گوناگون کتاب، مورد بحث قرار گرفته است که مجموعه آن در محورهای

ذیل خلاصه می گردد:

۱- ضرورت وجود دولت و حکومت:

یکی از بنیادی ترین امور ضروری بشر، وجود یک «نظام اجتماعی» و «حکومت عادلانه» ای است که پاسدار حقوق جامعه باشد، و جوامع بشری در طول تاریخ، حتی در «عصر حجر» که انسانها در غارها و بیشه زارها زندگی می کرده اند به هیچ وجه خالی از نظام اجتماعی و چیزی شبیه دولت و حکومت نبوده اند.

زیرا انسان ذاتاً موجودی اجتماعی و مدنی است و سرشت او با مدنیت در آمیخته است و نیازهای او جز در سایه تعاون و همیاری و زندگی اجتماعی برطرف نمی شود و در جریان همین زندگی جمعی چه بسا قضایایی رخ می دهد که منافع و خواسته های فرد با منافع و مصالح دیگران تصادم و برخورد پیدا می کند و جز با به کار بردن قدرت اجرایی متمرکزی که گویای یک رأی و نظر مشخص باشد، حل و فصل آن امکان پذیر نیست.

به عبارت دیگر، در سرشت و طینت انسان خواستها و کوششهای مختلفی از قبیل خودخواهی، مال دوستی، ریاست طلبی و ... وجود دارد که ارضای آنها افسار گسیختگی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۴

مطلق را می طلبد و در نتیجه با امیال و حقوق دیگران درگیری و برخورد به وجود می آید که برای جلوگیری از آن قوه و قدرت و قوانین و مقرراتی لازم است، و مراد ما از حکومت چیزی به جز همین قوه و قدرت متمرکز نیست.

حتی در زندگی پاره ای از

حیوانات نظیر مورچه و زنبور عسل که دارای زندگی جمعی هستند هنگامی که دقت نماییم بروشنی مشاهده می شود که آنها نیز در نظام اجتماعی و زندگی جمعی خود دارای نظام و تشکیلات و امیر و ملکه ای هستند که بطور غریزی به زندگی آنها سروسامان بخشیده و طبق برنامه ای دقیق و حساب شده، زندگی اجتماعی آنان را اداره می کند. و حتی اگر تصور کنیم، تصور قریب به محال که روزی انسانها به مرحله ای از تکامل اجتماعی و رشد اخلاقی برسند که ایثار و عدالت بر همه مردم سایه گستر شود و افراد به حقوق یکدیگر تجاوز و تعدی نمایند، باز برای رسیدگی به مصالح عمومی مردم و سروسامان دادن به امور اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی، ارتباطات و ...، نیاز به حکومت و تشکیلات دارند و اینگونه امور از مواردی نیست که منحصر به عصر و زمان خاص و یا شهر و کشور بخصوصی باشد.

پس آنچه از اصم «۲» نقل شده که «اگر مردم در جامعه به انصاف رفتار نمایند و به یکدیگر ظلم روا ندارند نیازی به حکومت نیست» «۳» و یا آنچه مارکس مدعی آن است که «با از بین رفتن اختلاف طبقاتی و ایجاد جامعه پیشرفته (کمون) نیازی به حکومت نیست»، ادعایی بیش نیست و فسادش روشن و آشکار است. و امّا آنچه در کشورهای اسلامی عموماً مشاهده می شود که مردم از حکومت و دولت پرهیز داشته و حتی از نام آن هم احساس نفرت می کنند بدان جهت است که در طول قرنهای متمادی عموماً مردم گرفتار حکومت‌های مستبد و ستمگر و یا نالایق بی بصیرت و کفایت، و عمال دست نشانده آنان بوده اند که عملاً.

در نتیجه کردار ناشایست

آنان سیمای نفرت انگیزی از سیاست و حکومت در ذهنها ترسیم شده است، و گرنه حکومت صالح لایق که حافظ حقوق امت، یار و یاور مردم و مدافع منافع و مصالح جامعه باشد از اموری است که هر طبع سالم آن را پذیرفته و هر عقل سلیم بر ضرورت آن گواهی می دهد. ضرورت وجود دولت و حکومت برای جامعه تا جایی است که حتی در شرایط اضطرار، حکومت ستمگر جائز با همه پلیدیها و زشتیهای که دارد از بی حکومتی و

(۲). ابو بکر اصم یکی از علما و متکلمین سنت است که در یک جامعه متری وجود دولت و حکومت را لغو می پندارد.

(۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ذیل خطبه ۴۰، جلد ۲، ص ۳۰۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۵

فتنه و هرج و مرج بهتر است، چنانچه امیر المؤمنین (ع) در همین باره می فرمایند:

«ولی ستمگر کینه توز، از فتنه و هرج و مرج مداوم، بهتر است.» (۴)

و نیز در ردّ کلام خوارج که مدعی نفی حکومت بودند می فرماید: «اینان (خوارج) می گویند که امارت فقط برای خداست. و حال آنکه مردم مجبورند که امیر و خلیفه ای داشته باشند، نیکوکار باشد یا بدکار، که در دوران حکومت او شخص مؤمن اعمال خود را انجام دهد و کافر هم به بهره های دنیایی خود برسد.» (۵)

در این کلمات، امام (ع) نمی خواهد بر خلافت و حکومت خلفای جور صحنه بگذارد و به آنها مشروعیت ببخشد، بلکه در صدد است از نظر عقلا، تقدم حکومت جائز بر هرج و مرج را بیان دارد.

۲- حکومت و دولت و چگونگی پیدایش آن:

اما درباره اینکه دولت و حکومت در قبایل و ملتها چگونه ایجاد شده و یا اصولا حکومت چرا

و چگونه ایجاد می شود از دید گاههای مختلف نظریه های متفاوتی ابراز شده که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

برخی گفته اند: دولتها نظامهایی اجتماعی هستند که افراد قوی و یا فرقه و دسته های پیروز، برای به نظام کشیدن افراد ضعیف و مستضعف و افراد متوسط جامعه، ایجاد نموده اند تا از این رهگذر یا آنان را به بردگی کشانده و استثمار کنند و یا به آنان مهربانی کرده و از وضعیت رقت باری که دارند به صلاح و بهروزی در آورند، که چگونگی و کیفیت آن به اهداف و نیتهای حاکمان هر دولت بازگشت می کند.

برخی دیگر معتقدند: ضرورت زندگی جمعی و تشکیل خانواده برای انسانها از اموری است که همواره با ساختار و سرشت بشر سازگار است، همیشه کانون خانواده بوده که به عنوان سنگ بنا و اولین خشت هر جامعه محسوب می شده و با قرار گرفتن واحدهایی از آن در کنار یکدیگر عشیره، و از عشیره ها قبیله، و از قبیله ها شهرها و مدنیت ها به وجود آمده است. آنگاه با ارتباط شهرها و مدنیت ها با یکدیگر و پیروی از یک مرکز حکمرانی و پادشاه و حاکم واحد، دولتها و مدنیت های واحد به وجود آمده اند. بر اساس این دیدگاه، دولت و حکومت را می توان ثمره و نتیجه حرکت تدریجی تاریخی بر پایه نیاز طبیعی افراد به

(۴). وال ظلوم غشوم، خیر من فتنه تدوم (حکومت راندن شخص ستمگر - ز هرج و مرج و فتنه هست بهتر) غرر و درر آمدی
۶ / ۲۳۶ کلام شماره ۱۰۱۰۹.

(۵). قال (ع) فی رد کلام الخوارج: «هؤلاء یقولون: لا أمره الا لله و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی أمرته

المؤمن و يتمتع فيها الكافر.» نهج البلاغه، خطبه ۴۰، فیض / ۱۲۵، لح / ۸۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۶

زندگی جمعی به حساب آورد.

عده ای دیگر نیز می گویند: انسانها از همان ابتدا بر اساس فطرت و غرائز خود زندگی کرده و با آزادی کامل به بهره برداری از امکانات زندگی و اشباع غرائز خود می پرداختند، اما بتدریج در اثر برخورد مصالح و منافع با یکدیگر و محدود شدن آزادیها با آزادی افسارگسیخته دیگران در گیرها و بهم ریختگیهایی به وجود آمد که اساس زندگی جمعی را روز به روز هر چه بیشتر تهدید می نمود، بدین جهت بزرگان هر قوم و عقلای هر جامعه برای بهبود زندگی اجتماعی، قوانین و مقرراتی را وضع کرده و برای اجرای آن و حفظ حقوق مردم، از بین خود افرادی را به عنوان قاضی و حاکم و ارکان دولت انتخاب نمودند، و بدین گونه بود که دولتها و حکومتها برپا گردید.

طبق این نظریه، در واقع پدیده حکومت، یک نوع قرارداد و تعهد اجتماعی است که بین مردم و حاکمان آنها بر اساس رضایت و اختیار طرفین برقرار شده است و نظریه های دیگری در این باره که فعلا ما در صدد نقل و نقد و بررسی و مقایسه آنها با یکدیگر - پس از آنکه اصل ضرورت وجود دولت و حکومت مشخص گردید - نیستیم.

و در آینده نیز روشن خواهیم نمود که حکومت در بافت نظام اسلام تنیده شده است و پیامبر اکرم (ص) طبق فرمان خداوند تبارک و تعالی در مدینه، اساس حکومت اسلامی را پی ریزی نمود و مسلمانان صدر اسلام با وی بر اساس ایمان به خداوند و قبول پیامبری و ریاست وی بر خویش،

و پیروی از هر چه از جانب خداوند آورده که از آن جمله مقررات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بود، بیعت کردند و پیوند یاری و اطاعت با وی بستند که اجمالاً این مطالب بر کسی که پژوهش مختصری در فقه اسلامی داشته باشد پوشیده نیست.

به اعتقاد ما، خداوند تبارک و تعالی از ابتدای خلقت انسان، جامعه را هیچ گاه بدون پیامبر و هدایتگر نگذاشته و طبق اعتقادات ما، اولین انسان یعنی حضرت آدم، اولین پیامبر نیز بود. بر این اساس شاید بتوان گفت حکومت و مقررات و برنامه های آن از همان زمانهای کهن، در عین بساطت و سادگی، جزو برنامه های پیامبران بوده که از گفتار پیامبران الهی الهام گرفته و از ناحیه وحی، متناسب با نیازهای طبیعی و ذاتی انسانها به جامعه القا شده است.

پس بر این اساس منشأ دولت و حکومت در ابتدای امر بر اساس دستور و وحی خداوند بوده، گرچه در زمانهای بعد، با حاکمیت‌های غاصبانه و تسلط یاغیان و ستمگران، از مسیر اصلی خود منحرف شده و قوه و قدرت حکومت بر ضد مصالح و منافع واقعی مردم به کار

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۷

گرفته شده است. روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «حکومت بنی اسرائیل را همواره پیامبران به عهده داشتند. هر پیامبری که از دنیا می رفت پیامبر دیگری جای او را می گرفت، اما پس از من پیامبری نخواهد آمد، پس از من، خلفاء هستند و تعدادشان زیاد خواهد بود.» (۶)

۳- انواع حکومت‌های رایج در جهان:

اشاره

در پاسخ به نیازمندی انسان به تشکیل حکومت، در طول تاریخ، انواع حکومتها با روشهای گوناگون ایجاد شده است. در اینجا اجمالاً

به نمونه هایی از آن که رواج بیشتری داشته، اشاره می کنیم:

الف- حکومت مطلقه شاهنشاهی:

در این نوع حکومت، شخصی با قهر و غلبه و قدرت اسلحه بر مردم مسلط می شود، مخالفین را بشدت سرکوب نموده و به هیچ قانون و ضابطه ای مقید نیست. مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود می پندارد و با مردم هر گونه که بخواهد رفتار کرده و گمان می کند که سلطنت نسل به نسل، ملک او و خانواده او است. سلطان در چنین حکومتی با استکبار، خود را سایه و مظهر قدرت و سلطنت خدا در زمین قلمداد نموده و گاهی همانند فرعون، ادعای خدایی می کند و مردم را وامی دارد که به او سجده کنند.

این نوع حکومت در پیشگاه عقل و وجدان از پست ترین و بدترین حکومتهاست و بهترین تعبیر برای بیان ماهیت آن، گفتار خداوند سبحان در قرآن کریم است که از قول ملکه سبا می فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَـةَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.» (۷) همانا پادشاهان هنگامی که به آبادی و اجتماعی وارد می شوند آنجا را به فساد کشانده و عزیزانشان را خوار می گردانند و روش آنان این چنین است.

ب- حکومت مشروطه سلطنتی:

این نوع حکومت در قرون اخیر رواج یافته که در آن، سلطنت حق ثابت پادشاه است و به فرزندانش به ارث می رسد. در این حکومت، اختیارات پادشاه محدود است و کارها به سه قوه «مقننه»، «مجریه» و «قضائیه» واگذار می شود. بدون اینکه پادشاه حق دخالت در آنها را داشته و یا مسئولیتی در قبال اداره کشور به عهده بگیرد. نظیر حکومت انگلستان در شرایط فعلی [و یا حکومت شاهنشاهی ایران پس از انقلاب مشروطیت. البته در ایران اهداف انقلاب مشروطه پایمال گردید و شاه

(۶). عن النبي (ص) قال: كانت بنو اسرائيل تسوسهم الانبياء كلما هلك نبي خلفه نبي، وانه لا نبي بعدى، و ستكون خلفاء فتكثر. (صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۱، حديث ۱۸۴۲، كتاب الاماره، باب ۱۰).

(۷). سورة نمل / ۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۸

همه کاره کشور بود و قوای سه گانه توجه گر کارها و جنایات او بودند.

در این نوع حکومت، پادشاه عضو زاید محترمی است که پولها و امکانات زیادی از بیت المال و حقوق محرومین و بیچارگان صرف رفاه، تجملات، عیاشیها و فسق و فجور او می شود، بدون اینکه کوچکترین مسئولیتی نسبت به مسائل اساسی کشور بر دوش او باشد.

واضح است که این نوع حکومت نیز فاسد و مخالف عقل سلیم و فطرت است زیرا هیچ گونه وجه صحیحی بر این حق ناروا و وراثت مستمر بدون اینکه از جانب خداوند متعال به این مقام منصوب، یا از جانب مردم برای این مسئولیت انتخاب شده باشد، وجود ندارد.

علاوه بر اینکه طبق رسم و عادت پادشاهان برای عیش و نوش خود، مخارج سنگینی را به بار می آورد، بدون اینکه مسئولیت مستقیمی در جهت مصالح جامعه به عهده گرفته باشد.

ج- حکومت اشرافی (اریستوکراسی):

حکومتی است که در آن یک شخص یا جمعیت به خاطر برتری نژادی یا مالی بر دیگران حکومت کند، همانند آنچه در عشایر و قبایل، مخصوصا قبایل و عشایر بدوی و بادیه نشین رواج دارد. واضح است که اختلافات و برتری نژادی و اقتصادی از نظر عقل و فطرت ملاک حاکمیت نیست.

د- حکومت انتخابی نخبگان:

اساس این نوع حکومت بر انتخاب است، ولی نه انتخاب همه مردم، بلکه انتخاب دسته خاصی به عنوان اهل «حل و عقد» یا «نخبگان» که بر اساس اعتقادات خویش، دور از چشم مردم، شخص خاصی را برای حکومت انتخاب می کنند، نظیر رهبر مذهبی در کلیسای روم که «اسقفها» رهبر مذهبی خویش «پاپ» را انتخاب می کنند.

ه- حکومت حزبی:

در این حکومت، گروهی که معتقد به تفکر و ایدئولوژی خاصی هستند، فردی را که سبیل و مظهر آن ایدئولوژی و تفکر است از میان خود بر می‌گزینند تا جامعه را بر اساس اعتقادات حزب و گروه اداره نماید. حکومت سوسیالیستی شوروی و اقمارش را می‌توان از این قبیل حکومتها شمرد که در آن حزب کمونیست، شخصی را برای اجرای سیاستها و تفکرات مارکسیستی بویژه در زمینه مسائل اقتصادی به عنوان رهبر انتخاب می‌کند.

و- حکومت دموکراسی:

حکومتی است که در آن حاکم در یک انتخابات آزاد بر اساس رأی مردم انتخاب می‌شود. و اصطلاحاً به چنین حکومتی حکومت مردم بر مردم اطلاق می‌شود. در این حکومت منشأ اصلی تصمیم‌گیری مردم هستند که با انتخاب خود، حاکم را مشخص می‌کنند و حاکم منتخب، نیازمندی‌های مردم را- هر چه باشد- بر طرف و مشکلات آنان را حل و فصل می‌نماید. این نوع حکومت را بعضی از اندیشمندان به خاطر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۸۹

اینکه از مردم شروع شده و نتیجه آن به مردم بازگشت می‌کند به صلاح و مصلحت جامعه نزدیکتر دانسته و منطبق با فطرت انسان یافته اند و گفته اند: «بهترین نوع حکومت است».

اما هیچ‌گاه نباید از نظر دور داشت که مردم همواره رشد یافته و آگاه نیستند و معمولاً تحت تأثیر عوامل گمراه‌کننده و جوسازیها و تبلیغات کاذب و وعده و وعیدهای رایج قرار می‌گیرند. حتی در ملتهای پیشرفته همانند کشورهای غربی که مدعی این نوع حکومت هستند رسانه‌های گروهی وابسته و شرکتهای بزرگ اقتصادی و سرمایه‌داران، معمولاً- رهبری انتخابات را به دست گرفته و به اسم مردم کسانی را که مصالح و منافع آنان

را تأمین کنند به حاکمیت می رسانند و به اسم حکومت مردم بر مردم، حکومت طبقاتی ایجاد می نمایند. «۸».

(۸). آنچه در بیان استاد آمد نگاهی بود گذرا به برخی از مصادیق حکومت، اینک در جهت تکمیل آن به تقسیم بندیها و نظریه های زیر می توان توجه نمود:

الف- نظریه منتسکیو: حکومت بر سه نوع است:

* حکومت جمهوری که ملاک آن آرای مردم است.

* حکومت مشروطه سلطنتی که حاکمیت به دست پادشاه است.

* حکومت استبدادی.

روح القوانين، ص ۱۰۱ تا ۱۲۹ ب- نظریه ای که ملاک تقسیم بندی را بر اختلاط قوا، تفکیک قوا، و رژیم پارلمانی نهاده است. بدین ترتیب که: در رژیمهای اختلاط قوا همه تصمیمات پایه ای توسط اندام واحدی از دولت گرفته می شود. در رژیم پارلمانی تمایز میان رئیس دولت و رئیس حکومت مشخص می شود. رئیس دولت فقط نقش افتخاری (بدون قدرت واقعی) را دارد و رئیس حکومت به تنهایی در میان هیئت وزاری که در برابر پارلمان مسئولیت مشترک دارند، هدایت قوه مجریه را بر عهده دارد. در رژیم تفکیک قوا، همان تقسیم بندیهای جزئی ولی عمومی میان نظامهای پادشاهی و نظامهای جمهوری یافت می شود.

(جامعه شناسی سیاسی، موريس دوورژه، ص ۱۰۳ و ۱۰۴) ج- نظریه ارسطو: ارسطو مانند افلاطون، حکومتها را به شش نوع تقسیم کرده است:

* حکومت مانرشی، نوعی حکومت سلطنتی است که پادشاه آن عادل باشد.

* حکومت تیرانی، نوعی حکومت سلطنتی است که پادشاه آن مستبد است.

* حکومت اریستوکراسی، همان حاکمیت اشراف است، اشراف نجیب.

* حکومت الیگارشی، همان نوع فاسد حکومت اریستوکراسی است، یعنی اشراف فاسد.

* حکومت پلیتی که مرادف حکومت دموکراسی است و در آن طبقه متوسط شریف و عادل، حکومت می کند.

* حکومت دموکراسی. ارسطو این نوع حکومت

را حاکمیت طبقه متوسط پست و فقیر می داند.

(تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۱، ص ۱۳۴) د- نظریه هالیفاکس: او حکومت را به سه دسته تقسیم کرده است:

* سلطنت مطلقه.

* حکومت کامنولت (این حکومت طرفدار آزادیهای نامحدود است).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۰

۴- حکومت اسلامی:

در مباحث پیشین، ضرورت حکومت و لزوم حفظ نظام اجتماعی برای جامعه را، دریافتیم و روشن گردید که هرج و مرج اجتماعی از اموری است که زیان و زشتی آن را هر خردمندی به وضوح در می یابد. از سوی دیگر شریعت مقدس اسلام به عنوان دین فطرت و تکمیل کننده ادیان الهی و پاسخگوی تمامی نیازهای بشر نیز تشکیل حکومت را یکی از اهداف اساسی خود قرار داده و این مطلبی است که با اندکی تأمل در احکام و دستورات اسلام، و مراجعه به کتاب و سنت و بررسی کتابهای مذاهب اسلامی از سنی و شیعه ضرورت آن بخوبی روشن و آشکار می گردد.

احکام اسلام منحصر به امور عبادی و وظایف فردی نیست، بلکه آنچه بشر در زندگی به آن نیازمند است و آنچه مربوط به امور دنیا و آخرت او می شود احکام آن در اسلام بیان شده است. اسلام همانگونه که از معارف و اخلاق و عبادت سخن می گوید از معاملات و سیاست و اقتصاد و روابط داخلی و خارجی مسلمین سخن به میان آورده و خود به تنهایی یک نظام کاملی است که همه ابعاد را در بر گرفته [و رهبانیت مسلمین را در جهاد قرار داده است].

پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام، هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند، از همان اولین لحظات، زمینه های تشکیل دولت اسلامی را

فراهم و با بیعت گرفتن از قبایل و انعقاد پیمان برادری بین مهاجرین و انصار، پایه های دولت اسلامی را پی ریزی نمود.

سپس مسجد را به عنوان پایگاه و مرکز تجمع مسلمانان برپا داشته و از مسلمانان لشکر، بسیج نموده با مشرکین به ستیز و مبارزه بر می خیزد، برای دعوت به اسلام به قبایل و شهرهای اطراف، مبلغ می فرستد و با یهود مدینه قرارداد عدم تعرض امضا می کند، حدود اسلام را به مرحله اجرا می گذارد و برای جمع آوری زکاه و مالیات و اداره امور مسلمین

—* سلطنت مرکب. سلطنت مرکب ترکیبی است از سلطنت مطلقه و کامنولت.

(تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۲ ص ۶۵۱) ه- نظریه ژان ژاک روسو: او چهار نوع حکومت قایل است:

* حکومت مانرشی یا حکومت سلطنتی. به عقیده روسو، اگر حکومت به دست یک زمامدار داده شود و سایر مأمورین قدرت را از آن او بدانند، رژیم مزبور مانرشی است.

* حکومت اریستوکراسی. یعنی اینکه اراده عمومی (قدرت مطلقه) قوه مجریه را به دست عده قلیلی بسپارد.

* حکومت دموکراسی. اراده عمومی (قدرت حاکمه) حاکمیت را به همه بسپارد.

* حکومت مرکب. روسو، هیچ حکومتی را خالص نمی داند، بلکه بسیاری از آنها را ترکیبی از عناوین سه گانه فوق می داند.

(تاریخ فلسفه سیاسی، ج ۲، ص ۷۷۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۱

فرماندار و والی به شهرها و قبایل اعزام می دارد و ...

پیامبر (ص) در مدت نسبتاً کوتاه حیات خود در مدینه، چنان الگو و نمونه ای از حکومت به وجود آورد که نمونه آن را در ساده زیستی، گسترش عدالت، آزادی، مساوات و فداکاری و ایثار، هنوز تاریخ به خود ندیده است. این مطلبی است که حتی مورخین غیر

مسلمان به آن اعتراف نموده اند، این سیره پیامبر اکرم (ص) در زمان حیاتش بود.

پس از وفات آن حضرت (ص) نیز هیچ یک از مسلمانان در ضرورت و وجوب تشکیل حکومت اسلامی و نیاز جامعه به امامت و رهبری شک نکرده و تردیدی به خود راه نداده اند، تنها اختلاف نظر بین فرقه های مختلف اسلامی در این بوده است که آیا پیامبر اکرم (ص) پس از خود امیر المؤمنین (ع) را به عنوان والی و حاکم مسلمین تعیین نموده، یا اینکه تعیین خلیفه را به مسلمانان واگذار نموده است. طبق نظر برادران اهل سنت، تعیین خلیفه به شورا و گزینش اهل حل و عقد واگذار گردیده، اما به عقیده ما- شیعیان امامیه- پیامبر اکرم (ص) که خود دارای مقام ولایت و مصداق «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» بود، امیر المؤمنین (ع) را در عید غدیر خم و مواردی دیگر برای این مقام تعیین و منصوب فرمود و پس از آن حضرت نیز امامت و خلافت، حق اهل بیت پیغمبر یعنی یازده نفر ائمه معصومین علیهم السلام است.

در زمان غیبت نیز این مسئولیت به صالح ترین فرد جامعه یعنی فقیه جامع الشرائط واگذار شده که تفصیل آن در بحثهای آینده خواهد آمد. از سوی دیگر حکومت اسلامی از جهات مختلف از سایر حکومتها بویژه حکومت دموکراسی رایج غربی جدا و متمایز می گردد که از باب نمونه به دو جهت بارز و آشکار آن اشاره می کنیم:

۱- در حکومت اسلامی واجب است حاکم و زمامدار از داناترین، عادل ترین و پارساترین مردم بوده و نسبت به اداره امور جامعه از بصیرت و هوشیاری و توانایی لازم برخوردار باشد که به اعتقاد ما مصداق

چنین شخصی در زمان پیامبر اکرم (ص) بر طبق آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۹ شخص آن حضرت و پس از وی حق ائمه معصومین علیهم السلام است و در زمان غیبت، این مقام حق ولی فقیه عادل است که به مسائل و مشکلات و نیازهای زمان خویش آگاه و به اداره امور و مسائل مستحدثه بصیر و نسبت به مردم مهربان و حافظ حقوق آنان حتی اقلیت‌های غیر مسلمان باشد و مسلمانان مجاز نیستند شخص دیگری را که فاقد چنین ویژگی‌هایی است به امامت و رهبری خود

(۹). احزاب / ۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۲

بر گزینند.

۲- ویژگی دیگر اینکه حکومت اسلامی با تمام تشکیلات قوای مقننه، قضائیه و مجریه خود باید منطبق بر موازین و معیارهای اسلام و قوانین عادلانه ای که از جانب خداوند- که از هر جهت به مصالح خلق آگاه است- باشد و تخلف از این اصل کلی در حکومت اسلامی جایز نیست. پس در حکومت اسلامی در حقیقت حاکم خداوند است و امام جامعه نظرات و دستورات وی را در بین مردم اجرا می کند. از این حکومت، حکومت «تئوکراسی»- حکومت قانون الهی بر مردم- نیز نام برده شده است. اما در نظام دموکراسی، آنگونه که در جهان متداول است ملاک جلب نظر انتخاب کنندگان است و نهایت مطلوب آن تحقق هواها و خواسته‌های آنان هر چه که باشد- است. در این صورت نه انتخاب کننده و نه انتخاب شونده مقید به مقررات دینی و مصالح عقلی و فضایل اخلاقی نیستند. بحث تفصیلی این مباحث در بخش پنجم کتاب خواهد آمد.

۵- اوصاف و شرایط حاکم منتخب از نظر عقلا:

عقلای جامعه هنگامی که در نظر دارند کار

و مسئولیتی را به کسی واگذار کنند، برای وی شرایطی را در نظر می گیرند که اجمالا به آنها اشاره می کنیم:

۱- عقل: کسی که بناست مسئولیتی به او واگذار شود لازم است متناسب با آن از عقل کافی برخوردار باشد.

۲- علم: فرد مورد نظر باید نسبت به مسئولیت مربوطه اطلاعات و تخصص لازم را داشته باشد.

۳- توانایی: آن فرد باید توان اداره و تدبیر لازم برای پیشرفت کار را دارا باشد.

۴- عدالت: شخص مسئول باید امانتدار و باتقوا و عادل باشد تا کار را به نحو احسن انجام داده و در آن خیانت نکند. به همین جهت اگر کسی بخواهد مثلا بنایی احداث کند، بی تردید در انتخاب «بنا» این شرایط و صفات را در نظر می گیرد، پس در رابطه با سپردن مسئولیت اداره شئون مختلف جامعه که از مهم ترین و مشکل ترین و دقیق ترین مسائل است، ضروری است شرایط فوق، بطریق اولی رعایت گردد. و نیز هنگامی که جامعه ای به مکتب و ایدئولوژی مشخصی پایبند بود لازم است برای اداره و سرپرستی خود کسی را انتخاب کند که معتقد به آن مکتب بوده و به مقررات آن کاملا آگاه باشد. مثلا کشورهایی که معتقد به نظام مارکسیستی هستند برای اداره کشور کسانی را برمیگزینند که گذشته از دارا بودن صفات رهبری از مسائل مارکسیستی مطلع و در سوسیالیزم و نظرات سیاسی و اقتصادی مارکسیسم متبحر [و به اصطلاح ایدئولوگ] باشند. این یک امر فطری و طبیعی است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۳

۶- ولایت فقیه:

با توجه به آنچه تا کنون گفته شده، یعنی ۱- ضرورت دولت و حکومت در زندگی انسانها و منحصر نبودن آن به زمان

و مکانی خاص ۲- پیدایش انواع حکومتها در طول تاریخ (بر اساس نیاز انسان به حکومت). ۳- جامعیت شریعت اسلام و اینکه حکومت در بافت و نظام اسلام تنیده شده است. چنانچه بحث آن به تفصیل خواهد آمد.

۴- اعتبار نمودن عقلا طبق فطرت خویش شرایط ویژه ای را برای حاکم جامعه- شرایطی نظیر عقل، امانتداری، آگاهی به رموز سیاست و علم به تدبیر امور جامعه، قدرتمند بودن به تنفیذ و اجرای قوانین و ... ۵- لزوم اعتقاد حاکم به مبدأ و ایدئولوژی خاص و آگاهی عمیق نسبت به قوانین و دستورات آن، در صورتی که جامعه به مبدأ و ایدئولوژی خاصی که حاوی تمام مسائل زندگی در طول حیات انسانهاست پایبند باشد، برای تحقق بخشیدن به قوانین و مقررات آن ایدئولوژی خاص در جامعه، و ...

با توجه به همه اینها امت اسلامی همواره انتظار دارد به خاطر اینکه به اسلام معتقد است و به قوانین و مقررات جامع و عادلانه آن پایبند می باشد حاکم و سرپرست جامعه و اداره کننده امور وی، فردی باشد عاقل، عادل، آگاه به رموز سیاست، قادر بر تنفیذ و اجرای قوانین، معتقد به اسلام و عالم به ضوابط و مقررات آن و بلکه اعلم و آگاه تر از دیگران. و منظور ما از ولایت فقیه، چیزی غیر از این نیست.

بر این اساس مصداق بارز حاکم اسلامی [طبق آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»] پیامبر اکرم (ص) و پس از آن حضرت از نظر ما، ائمه معصومین علیهم السلام که عترت پیامبر و فقیه ترین مردم و ابواب علم آن حضرت هستند می باشند، و این عنوان در زمان غیبت بر فقهای که احاطه

به کتاب و سنت دارند و شرایطی که پیش از این ذکر شد را دارا هستند، منطبق است.

بنابراین ولایت فقیه جامع الشرائط با خصوصیتی که ذکر گردید چیزی است که هر کس به اسلام و جامعیت و شمول آن معتقد باشد بر حسب عقل و فطرت خود، آن را آرزو نموده و برای تحقق آن تلاش خواهد نمود و آن را به صلاح جامعه و ضامن اجرای قوانین عادلانه اسلام می داند و این کلامی است قابل عرضه بر هر انسان عاقل و منصف از هر دین و مذهب و ملتی که باشد و در چنین نظامی، حقوق همه مردم حتی اقلیتهای غیر مسلمان به نحو شایسته حفظ خواهد شد، چرا که اسلام، حقوق آنان را کاملاً رعایت نموده است.

معنای ولایت فقیه این نیست که ولی فقیه خود به تنهایی همه امور جامعه را انجام دهد، بلکه ولی فقیه مرکز و محور امور است، هر کاری را به اهلش و هر مسئله ای را به ارگان و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۴

تشکیلات و مؤسسه مربوط به خودش با رعایت توان و تخصص و امانتداری آنان واگذار می نماید و خود وی نیز توسط نیروهای دقیق و مطمئن بر کار آنها نظارت می کند تا مبادا سهل انگاری نموده و در انجام وظایف خود کوتاهی ورزند، چرا که مسئولیت واقعی حکومت اسلامی به عهده اوست. ولی فقیه در تصمیم گیری راجع به کارهای مهم با افراد خبره و آگاه آن کار مشورت می کند تا مبادا تصمیمی بر خلاف مصالح جامعه اتخاذ کند و در این رابطه ضربه ای جبران ناپذیر بر پیکر امت اسلامی وارد آید. ضرورت مشورت بدان جهت است

که مسأله مربوط به شخص و یا فرد خاصی نیست تا اینکه اشتباهات او قابل گذشت باشد، بلکه مسأله مربوط به شئون عمومی اسلام و مسلمین است و باید در مسائل، نظر آنان مد نظر قرار داده شود. در جایی که خداوند سبحان به پیامبر اکرم (ص) که عقل کل و خاتم پیامبران است دستور مشورت می دهد و می فرماید: «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (۱۰) و مردم را در رابطه با امور اجتماعی و حکومتی توصیه به مشورت می کند و می فرماید: «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (۱۱) تکلیف دیگران هر چند بسیار خوش فکر و نابغه باشند مشخص است.

[در طول مباحث کتاب بویژه در بخش وظایف و اختیارات ولی فقیه، اینگونه مباحث به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.]

۷- لزوم دخالت علما و فقها در مسائل سیاسی-

بی اطلاعی فقها از مسائل سیاسی- اجتماعی جامعه و دخالت نکردن در اصلاح امور مردم و به عهده نگرفتن مسئولیتهای مختلف حکومت اسلامی از طرف آنان به هیچ وجه در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست و باعث تبرئه آنان نمی گردد، بلکه بر آنان واجب است که معلومات سیاسی اجتماعی لازم را کسب نموده و خود را آماده کنند تا به اندازه توان خود، گوشه ای از مسئولیتهای حکومت اسلامی را به عهده بگیرند. زیرا ولایت و اداره شئون مسلمین از مهمترین واجبات و تنها وسیله اجرای عدالت و برقراری سایر فرایض اسلامی است. کناره گیری از این امر و رها کردن مقدرات مسلمانان و شهرها و کشورهای اسلامی به دست ستمگران و طاغوتها و دست نشاندگان آنان ظلمی بزرگ به اسلام و مسلمین محسوب می شود. بر مردم نیز لازم است به طرف علما رفته، آنان را انتخاب کنند و از آنان بخواهند و آنان

را یاری دهند تا به وظایف خود عمل نمایند.

در روایتی سلیم بن قیس از امیر المؤمنین (ع) نقل نموده که آن حضرت فرمود:

(۱۰). شوری / ۳۸

(۱۱). آل عمران / ۱۵۹

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۵

«آنچه از حکم خداوند بر مسلمانان واجب می باشد، آن است که پس از مرگ یا کشته شدن امام و رهبرشان - چه آن امام بر هدایت بوده و یا در ضلالت، ظالم بوده یا مظلوم، بحق کشته شده یا بناحق - درنگ نکنند و هیچ عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند تا برای خود امامی پاکدامن، پارسا، عالم به سنت و آگاه به مسائل حکومت برگزینند تا به امورشان سر و سامان داده و بین آنان حکومت نماید و حقوق مظلومین را از ظالمین گرفته و مرزها را محفوظ نگاهدارد.» (۱۲)

و نیز در صحیحۀ زراره از امام محمد باقر روایت شده که آن حضرت فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است. بر نماز و زکاه و حج و روزه و ولایت» زراره می گوید: عرض کردم کدامیک از اینها افضل است؟ حضرت فرمود: ولایت افضل است به خاطر اینکه ولایت کلید آنها، و والی راهنما و زمینه ساز انجام آنهاست.» (۱۳)

بر اساس این روایات ضروری ترین همه واجبات، تشکیل حکومت اسلامی و تعیین حاکم است، زیرا رهبری کلید همه واجبات بوده و سایر امور به دست رهبر اجرا می شود.

جای بسی شگفتی است که فقهای ما، در کتب فقهی خود مواردی همچون سرپرستی اطفال یتیم و دیوانگان و حفظ اموال کسانی که غایب هستند و یا از دسترسی به اموال خود بازداشته شده اند را از «امور حسبیه» می شمارند و می گویند ولی فقیه لازم است

این گونه موارد را به عهده بگیرد، اما نسبت به اصل حکومت اسلامی کم توجهی می نمایند.

ما می پرسیم چگونه می توان گفت شارع حکیم به بی سرپرست ماندن اموال جزئی صغیر و مجنون رضایت نداده، اما به مهمل ماندن امور مسلمین و سپردن سرنوشت امت اسلامی به دست کفار صهیونیست و مزدوران شرق و غرب رضایت داده است!

۸- عوامل انزجار مسلمانان از سیاست و حکومت:

اشاره

راز و رمز این کناره گیری و گوشه نشینی و ابراز انزجار مسلمانان بویژه فقها و علمای آنان، از اسم سیاست و حکومت را شاید بتوان در موارد زیر خلاصه نمود:

(۱۲). و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما يموت امامهم او يقتل، ضالا کان او مهتدیا، مظلوما کان او ظالما، حلال الدم او حرام الدم، ان لا يعملوا عملا و لا یحدثوا، حدثا و لا یقدموا یدا و لا رجلا و لا یبدءوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماما عفیفا عالما ورعا عارفا بالقضاء و السنه، یجمع امرهم و یحکم و یأخذ للمظلوم من الظالم حقه و یحفظ اطرافهم. (کتاب اسرار آل محمد، منسوب به سلیم بن قیس / ۱۸۲).

(۱۳). عن ابی جعفر (ع) قال: بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء: علی الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه. قال زراره: فقلت: و ای شیء من ذلک افضل؟ فقال: الولایه افضل لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن. (اصول کافی، جلد ۲، ص ۱۸. کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث / ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۶

۱- مشاهده اعمال و رفتار حکام و خلفای ستمگر و طاغی

که در طول سالهای متمادی بر کشورهای اسلامی حاکمیت داشته اند. مشاهده برخورد قهرآمیز آنان با اهل حق و ظلم و فسادها و اسرافها و حیف و میلها و تزویر و مکرها و فریبهای شیطانی و قلب حقایق و کتمان فضایل و ... که همه را به اسم حکومت و سیاست انجام می دادند، جنایاتی که چهره حکومت و حتی نام آن را برای مردم کریه و سیاه گردانیده است.

۲- مشاهده کردار ناشایست و خیانت آمیز علمای سوء و طالبان دنیا

(وعاظ السلاطین) که برای کسب مال و مقام دنیا، دین خود را فروخته و به دستگاه ظلمه و سلاطین جور نزدیک می شدند و با دگرگونه نمودن حقایق به تطهیر حکام ستمگر پرداخته و جنایات آنان را تأویل و توجیه می کردند.

۳- وسوسه ها و تلقینات عوامل و ایادی استعمار

و دستهای مرموزی که پی در پی در میان مسلمانان نغمه جدایی دین از سیاست را سر داده و دین اسلام را با تمام گستردگی و شمولش در برخی عبادتها و مراسم و آداب فردی و مسائل شخصی خلاصه می نمودند.

اینها همواره عوامل عمده ای بود که سبب می شد فقهای بزرگوار و علمای ما خود را در کنج مدارس و خانه های خویش محبوس کرده و گمان کنند که احتیاط در کناره گیری از همه چیز و گوشه گیری است، این جوّ و روحیه تا جایی گسترش یافت که حتی تدریس مباحث ولایت و حکومت اسلامی و گفتگو پیرامون فروع آن، مباحثی زائد و بی فایده که ثمره ای بر آن مترتب نیست تلقی می شد و برخی بطور کامل، آن را کنار گذاشته و برخی به صورت بسیار محدود و حاشیه ای و ضمنی به طرح آن می پرداختند.

[کسانی که در این سده های اخیر به طرح این مباحث پرداخته اند]

از میان فقهای شیعه در این سده های اخیر کسانی که به طرح این مباحث پرداخته اند، یکی مرحوم محقق نراقی است که در کتاب عوائد خویش یک عائده (فصل) از آن را به این مبحث اختصاص داده است. البته همین یک فصل هم با تمام اختصار و اجمالش بسیار لطیف و وزین نگارش یافته است. و دیگری مرحوم شیخ اعظم، انصاری طاب ثراه است که در کتاب بیع مکاسب به دنبال طرح مباحث خرید و فروش اموال یتیم از باب امور حسبیه، مطالبی در زمینه ولایت فقیه مطرح فرموده اند، و دیگری مرحوم محقق نائینی قدس سرّه است که در رساله نسبتاً کوتاه تنزیه المله و تنبیه الامه مطالب پرارزش و گرانسنگی را در این زمینه رقم زده اند.

و نیز استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در اثنای بحث مربوط

به نماز جمعه که تقریرات آن در کتابی به اسم البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر در سنه ۱۳۷۸ هـ- ق توسط این جانب نگاشته شده و به چاپ رسیده، به صورت اجمال مطالبی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۷

در این زمینه متعرض شده اند. «۱۴»

اما همانگونه که ملاحظه فرمودید همه این نوشته ها پیرامون این موضوع به اجمال و اختصار برگزار شده بود، تا اینکه استاد بزرگوار، رهبر انقلاب اسلامی ایران آیت الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی با تفصیل و گستردگی بیشتری به صورتی بدیع و بی سابقه در تبعیدگاه خود- نجف اشرف- به بحث و بررسی آن پرداختند و سپس با انتشار یافتن آن به زبان عربی و فارسی افکار و اذهان مسلمانان بویژه مسلمانان ایران به این بخش از مسائل حیاتی اسلام متوجه گردید و همین توجه و عنایت بود که رشد اجتماعی و آگاهی سیاسی مردم را به حدی افزایش داد که مردم ایران یکپارچه در مقابل طاغوت زمان و نظام ننگین شاهنشاهی قیام نموده و با یاری خداوند متعال، علی رغم کمبود وسایل و مشکلات زیاد، انقلاب شکوهمند اسلامی را به پیروزی رساندند.

و شما خواننده عزیز باید توجه داشته باشی که اگر امروز پاره ای نواقص در اداره حکومت اسلامی مشاهده می شود تا اندازه ای از لوازم انقلاب و نیز از بقایای آثار حاکمیت طاغوت در دوایر و ادارات و مؤسسات و فرهنگ جامعه است که ریشه کن شدن اثرات آن از اعماق جامعه مدتها طول خواهد کشید.

طبیعی است اداره و بازسازی کشوری همانند ایران در این عصر متلاطم، که دشمنان انقلاب از هر گوشه ای به ما هجوم آورده اند و ابر

جنایتکاران و عمال آنها از جوانب مختلف، حمله‌ها را آغاز نموده و جنگ نسبتاً طولانی را به ما تحمیل نموده‌اند، کار آسانی نیست و نیاز به فراغت بیشتر و کمک و همکاری همه اقشار ملت دارد. از این رو، بر علما و فضیلتی متعهد و اساتید و جوانان آگاه است که مشکلات زمان را بشناسند و برای رفع آنها چاره‌ای بیندیشند، بر آنان است تا مسائل سیاسی و علم‌اداره‌کشور، احکام قضا و فنون اقتصاد و احکام آن و سایر مسائل لازم را بیاموزند و خود را برای برداشتن باری از بارها و پر کردن شکافی از خلأهای جامعه آماده نمایند و برای خدمت به مردم دامن همت به کمر زنند تا خداوند سبحان توسط آنان نواقص را بر طرف نموده و دین خود را به وسیله آنان سرافرازی و اعتلا بخشد.

باید این معنی را همواره در نظر داشت هنگامی که حفظ حکومت و موازین اسلامی

(۱۴). البته حضرت استاد دام‌ظله، این موارد را از باب نمونه ذکر فرموده‌اند و گرنه موارد آن بویژه در بین فقهای متأخر و معاصر فراوان است که سخنان تعدادی از آنها در دیباچه همین کتاب تحت عنوان «تاریخچه نگارش فقه حکومتی در اسلام» بیان گردید. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۸

لازم و واجب باشد، مقدمات آن نیز که کسب آمادگی و صلاحیت است واجب و لازم می‌گردد، که در صورت سستی و کوتاهی هیچ‌گونه عذری در پیشگاه خداوند سبحان نخواهیم داشت، و باید به این نکته نیز همیشه توجه داشت که غرض بر طرف کردن مشکلات زمان است بر اساس دستورات اسلام، نه تطبیق دستورات اسلام

بر مشکلات زمان.

خداوندا ما را در کوشش برای کسب رضای خود موفق بدار و به مرض تنبلی و واگذاردن مسئولیتها به عهده دیگران مبتلا مگردان. آمین رب العالمین.

۹- سبب تألیف و اشاره به بخشها و فصلهای کتاب:

[سبب تألیف]

چون در سلسله درسهای خارج فقه، مباحث مربوط به زکات، سخن به «سهم عاملین علیها»- حقوق مأموران گردآوری و نگهداری زکات- رسید و مسأله حکومت و ولایت فقیه عادل و آگاه به امور در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) مطرح گردید، با توجه به مطرح بودن این بحث در محافل و مجالس و نیز احتیاج ضروری به بررسی اینگونه مسائل بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، از طرف برخی از فضلا و طلاب شرکت کننده در جلسات درس پیشنهاد شد که سخن در همین زمینه به صورت گسترده تر ادامه یابد، اما گرفتاریها و مشغله های زیاد روزانه، و نیز گستردگی دامنه بحث مرا از پذیرفتن این پیشنهاد بازمی داشت. تا اینکه بالاخره با یاری خداوند متعال و از باب «ما لا یدرک کله لا یترک کله» و «المیسور لا یترک بالمعسور» تصمیم بر این شد که در حدّ توان در حدود اقتضای فرصت بدان پرداخته شود. به همین جهت در این کتاب صرفاً به تبیین مبانی فقهی حکومت اسلامی و به درج مباحث کلی و جمع آوری آیات و روایات و نقل نقطه نظرهای برخی از فقها و علما پرداخته شده، اما جزئیات و ریز مباحث هر بخش از حکومت اسلامی و نقطه نظرهای دانشمندان مختلف شرق و غرب و بسط و تفصیل مطالب به عهده فضلا و اندیشمندان محترمی که از وقت و فراغت بیشتری برخوردار هستند واگذار شده است.

مطالب این کتاب، اساساً برای تدریس در جلسات درس

آماده شده، اما از آن جهت که من طبق رسم و عادت دیرین خود، درسها را یادداشت نموده و می نوشته ام، لذا درس و نوشته گرچه در تبیین و توضیح و تقدیم و تأخیر مطالب اندک تفاوتی با یکدیگر دارد، اما هر دو بر یک اساس بنا شده که مجموعه آن در یک مقدمه و هشت بخش و یک خاتمه به شرح زیر، خدمت شما تقدیم می شود.

[اشاره به بخشها و فصلهای کتاب]

مقدمه: مقدمه کتاب مشتمل است بر مطالبی پیرامون وجود دولت و حکومت برای جوامع،

آشنایی اجمالی با انواع حکومت‌های رایج در جهان، حکومت اسلامی و ضرورت تشکیل آن در همه اعصار و ازمه، استمرار حکومت انبیا و ائمه معصومین (ع) در ولایت فقیه،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۹۹

لزوم دخالت علما در مسائل سیاسی اجتماعی مسلمانان و مسائل دیگری از این قبیل.

بخش اول: در این بخش پیرامون مقتضای اصل عملی فقهی در مسأله حکومت و ولایت،

با قطع نظر از سایر ادله مربوطه سخن گفته شده است.

این بخش با توجه به محدود بودن مطالب آن، کوتاه ترین بخش کتاب محسوب می گردد.

بخش دوم: در بیان اثبات اجمالی ولایت رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) از دیدگاه ماست

که ضمن آن، فواید و تنبیهات مفیدی را نیز آورده ایم. بدیهی است پرداختن به این مبحث در این کتاب، با اینکه این یک بحث اعتقادی، کلامی است. بدین جهت است که اعتقاد به ولایت پیامبر (ص) و امامان (ع) طبق اعتقاد ما اساس حکومت اسلامی است و بدون اثبات ولایت آنان سایر مباحث حکومت اسلامی بی اساس و بی ریشه خواهد بود. با این حال، بحث در اینجا کاملاً جنبه فقهی دارد و با توجه به مسلم بودن آن در باب اعتقادات به صورت گذرا به آن پرداخته و از آن عبور نموده ایم.

بخش سوم: در رابطه با لزوم حکومت و ضرورت ایجاد آن در همه زمانها،

از نظر اسلام است که طی چهار فصل به بررسی آن پرداخته ایم، فصل اول در نقل فتاوا و نظریه های برخی از بزرگان و علمای اسلام است که ادعای اجماع در مسأله نموده اند، فصل دوم:

مروری اجمالی بر ابواب مختلف فقه از نظر روایات و فتاوی فقهاست، ابوابی که در آن مسائل حکومتی اسلام و واژه هایی نظیر والی، سلطان، حاکم، بیت المال، زندان، شمشیر و که حاکی از قدرت و حکومت هستند، گفتگو شده است.

در این فصل ثابت شده که تشریح احکام اسلام بطور کلی بر اساس دولت و حکومت عادل پایه ریزی شده و مسائل حکومتی در تاروپود فقه اسلامی تنیده شده است، این فصل به نوبه خود به چهارده قسمت دیگر تقسیم شده است. فصل سوم به اقامه دلیل بر ضرورت حکومت اسلامی در همه اعصار و زمانها و وجوب تلاش برای برپا ساختن آن پرداخته و ده دلیل در این رابطه اقامه شده که امید می رود موجب قانع شدن هر شخصی منصفی گردد.

فصل چهارم به درج احادیث و روایاتی که اهل سکوت برای

توجه بی‌تحرکی خود در عصر غیبت، بدان تمسک نموده اند پرداخته و ضمن آن مقصود واقعی روایات را مشخص نموده ایم.

بخش چهارم: در رابطه با شرایط و ویژگیهای حاکم اسلامی است

که ضمن آن از طریق عقل و قرآن و سنت شرایط حاکم اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار داده، آنگاه شرایطی را که دانشمندان در آن اتفاق نظر ندارند یادآور شده ایم. این بخش مشتمل بر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۰

دوازده فصل است.

بخش پنجم: در این بخش چگونگی انعقاد امامت،

کیفیت حاکمیت یافتن فقیه و اینکه آیا تعیین رهبری با نصب کلی از جانب امامان معصوم علیهم السلام صورت گرفته و یا اینکه با انتخاب عمومی مردم مسلمان فقهای واجد شرایط برگزیده می‌شوند، بحث شده است.

این بخش مشتمل بر شش فصل است که فصل ششم آن بسیار طولانی است و در ضمن آن، شانزده مسأله بسیار مهم مورد بحث قرار گرفته است. آخرین مسأله آن، این است که اگر امام مسلمانان فاقد شرایط لازم بود، آیا می‌توان علیه وی مبارزه مسلحانه نمود یا نه؟

بخش ششم: پیرامون حدود ولایت فقیه، شرح وظایف ولی فقیه، نقش قوای سه گانه

– قوای مقننه، مجریه و قضائیه – وظایف رهبر در مقام اسلام و مردم و وظایف مردم در مقابل رهبر است. این بخش بر پانزده فصل مشتمل است که طولانی‌ترین و مهمترین آن فصل چهارم است که از وظایف قوای سه گانه بحث می‌کند.

بخش هفتم: پیرامون اخلاق حکومتی اسلام،

سیره و اخلاق عملی حاکم و سایر کارگزاران حکومت اسلامی از زندگی شخصی، خوراک و پوشاک و ارتباطات اجتماعی آنان است. در این بخش در سه فصل، آیات و روایاتی گردآوری شده بسیار زیبا و لطیف و جالب توجه که برای عموم مسئولین حکومت اسلامی بویژه رهبران و صاحب منصبان قابل تأمل و بررسی است.

بخش هشتم: درباره منابع مالی حکومت اسلامی است

که در آن منابع اقتصادی و مالی حکومت اسلامی طی چند فصل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

که مشتمل بر مطالب بسیار مهم و اساسی در رابطه با اداره حکومت اسلامی است به عنوان حسن ختام، درج شده تا پایان کتاب با عطر کلام آن حضرت عطر آگین گردد.

۱۰- شیوه و طریقه ما، در بحث:

اشاره

شیوه و طریقه ای که در طرح این مباحث مورد نظر بوده، بدین گونه بوده است.

الف: طرح بحث به شیوه فلاسفه.

شیوه و طریقه ما، در طرح مباحث این کتاب با آنچه بزرگان و علما تا کنون در مباحث ولایت فقیه پیموده اند متفاوت است. زیرا آن دسته از فقهای ما که متعرض این موضوع شده اند در ابتدا و از همان گام اول، ولایت فقیه جامع الشرائط را مسلم فرض نموده، آنگاه برای اثبات آن به دلایلی نظیر «مقبوله عمر بن حنظله» استناد نموده اند و از این طریق برای اثبات مدعی، خود را به زحمت و مشقت افکنده اند،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۱

که طبق این شیوه اگر ایراد و مناقشه ای به دلایل مذکور وارد گردد، طبق استدلال آنان بنیان ولایت فقیه فرو خواهد ریخت. و اما ما در این مباحث، ابتدا از ضرورت حکومت و دولت برای جامعه و ضرورت وجود آن در همه اعصار صحبت نموده، سپس به تفکیک ناپذیر بودن دستورات و قوانین اسلام از حکومت و اینکه دولت و حکومت جزو بافت نظام اسلام و عضو جدایی ناپذیر شریعت اسلامی است سخن رانده و بر اساس آیات و روایات و فقه فریقین (شیعه و سنی) این مسأله را ثابت نموده ایم.

آنگاه شرایط و ویژگیهای حاکم اسلامی را بر اساس آیات و روایات و عقل برشمرده و در نهایت از مجموع آن به این نتیجه رسیده ایم که این شرایط و ویژگیها در عصر غیبت به کسی جز ولی فقیه واجد شرایط منطبق نیست و بدین طریق، اجمالا ولایت فقیه را ثابت نموده ایم. پس از این نتیجه گیری، در زمینه شیوه انعقاد ولایت و راههای آن سخن گفته و مسائلی را در این

بارہ مطرح کرده ایم، کہ آیا انعقاد ولایت و رھبری فقط با نصب و تعیین است، یا اینکہ رھبری با انتخاب مردم در صورت عدم وجود نص ہم صورت می پذیرد. در اینجا است کہ اگر ثابت شد دلیلی بر منصوب بودن فقیہ برای امامت و ولایت وجود دارد، مقصود حاصل است، در غیر این صورت بر امت واجب است کہ وی را بہ رھبری انتخاب کنند، کہ اگر غیر او را انتخاب کنند جایز نیست و امامت در او منعقد نمی گردد چون فاقد شرایط لازم است. تفاوت این دو شیوہ در واقع همانند تفاوت دو شیوہ متکلمین و فلاسفہ در مسائل عقلی در مورد اثبات صانع و آفریدگار است، زیرا متکلم در ابتدا حدوث عالم را مثلاً مسلم فرض نموده و سپس برای اثبات صانع بہ آن استدلال می کند، اما فیلسوف در گام اول اصل وجود را مورد بحث قرار داده و در مراتب بعد، عوارض آن یعنی وجوب و امکان و قدم و حدوث و .. را مورد بحث قرار می دهد، کہ بالاخرہ بہ حدوث عالم منتهی می شود. پس در این کتاب ما بہ سبک فلاسفہ در مسائل عقلی سیر نموده ایم نہ بہ سبک متکلمین.

ب- تکیہ بر گردآوری مجموع مطالب:

و نیز در این مباحث بیشترین سعی ما بر این بوده کہ در رابطہ با ہر موضوع، آیات و روایات مربوط بہ آن از طریق فریقین (شیعہ و سنی) گردآوری شود و بہ مناسبت ہر مبحث، برخی از کلمات فقہا و علمای صاحب نظر در آن زمینہ نقل گردد. در نقل روایات، بہ بحث و بررسی و جرح و تعدیل سند احادیث نپرداختہ ام، مگر در برخی موارد لازم، زیرا یکی از

اهداف عمده ما در این کتاب جمع آوری روایات پراکنده این مباحث بوده است تا تحقیق و بررسی برای علاقه مندان آسان تر گردد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۲

که «ربّ حامل فقه الی من هو افقه منه» (۱۵).

ج- بررسی مسائل به شیوه تطبیقی یا فقه مقارن:

با توجه به اینکه موضوع حکومت اسلامی چیزی نیست که در میان مسلمانان به فقه شیعه امامیه اختصاص داشته باشد بلکه این مسأله از دیدگاه همه مسلمانان یک امر ضروری است. از این رو، بایسته است بحث در آن به شیوه ای باشد که آرای همه مذاهب فقهی اسلام را در بر گیرد. شیوه بسیاری از فقهای ما شیعه امامیه در کتب فقهی شان بر همین مبنی بوده است. مانند سید مرتضی در ناصریات و انتصار، شیخ طوسی در خلاف، محقق در معتبر، علامه در تذکره و منتهی.

آنان در کتابهای فقهی و اصولی شان روایات و فتاوی سنت را نیز متعرض و یادآور می شده اند.

شیوه استاد بزرگوار مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه نیز بر همین مبنی استوار بود. از سوی دیگر چه بسا روایاتی از ائمه ما «علیهم السلام» در مسائل گوناگون نقل شده که ناظر بر روایات و فتاوی مشهور فقهای سنت در زمان آنان است و در روایات و فتاوی آنان قرینه هایی وجود دارد که معنی و مقصود روایات ائمه ما را روشن می گرداند. و نیز در بسیاری از مسائل این بحث، شماره اخبار و روایات به اندازه ای زیاد است که در مجموع علم اجمالی پیدا می کنیم به اینکه برخی از آنها از معصوم صادر شده و ما از این موضوع به عنوان «تواتر اجمالی» یاد می کنیم، این مقدار در اثبات اصل موضوع مورد بحث و مورد

استدلال کفایت می کند، هر چند نتوان به مضمون جداگانه تک تک این روایات استناد نمود. از کلام شیخ الطائفه (شیخ طوسی ره) چنین بر می آید، به روایاتی که از طریق سنت از امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) نقل شده، عمل کردن روا می باشد، مشروط بر اینکه از طریق شیعه، روایات و اجماعی که مخالف آن باشد وجود نداشته باشد، ظاهر این است که در روایاتی که راویان سنت، از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند نیز این ملاک وجود دارد. ایشان (شیخ طوسی) در کتاب عدّه می فرمایند:

«... اما اگر راوی حدیثی در اعتقاد، با مذهب شیعه مخالف باشد، ولی مع ذلك حدیثی از ائمه ما «علیهم السلام» روایت کند، باید در مضمون آن نگریست، اگر از طریق افراد مورد اطمینان روایتی که از نظر مضمون مخالف آن باشد وجود دارد واجب است که آن را به دور انداخت و به آن توجه نکرد. اما اگر از طرق شیعه روایتی نرسیده و از فقهای شیعه نیز سخنی در آن باب شنیده نشده

(۱۵). بسا فقیهی که به فقیه تر از خویش مسائل فقهی را منتقل می کند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۳

واجب است به آن روایت عمل نمود، چرا که از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «اگر حادثه ای برای شما پیش آمد که حکم آن را در روایات ما نمی یابید، به روایاتی که دیگران از علی (ع) نقل نموده اند مراجعه کرده و به آن عمل کنید» (۱۶) و به همین خاطر است که فقهای ما به روایات منقول از «حفص بن غیاث، غیاث بن کلوب، نوح بن دراج، سکونی» و دیگر رجال عامه

که از ائمه ما روایت نموده اند، در صورتی که روایت معارض و نظر خلافی در مقابل آن ارائه نشده باشد، اعتنا نموده و طبق آن عمل می کنند.» (۱۷)

د- رعایت ترتیب در نقل آیات و روایات:

شیوه دیگر ما، در طرح هر مبحث و مسأله این است که در ابتدا آیات شریفه ای که بر موضوع دلالت دارد نقل نموده، آنگاه به ذکر روایتهایی که از پیامبر اکرم (ص) چه از طریق شیعه و یا سنت نقل شده می پردازیم. آنگاه روایتهای منقول از امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام را به ترتیب درج می کنیم.

البته بندرت از این قاعده عدول شده، که آن هم به خاطر رعایت نکات ویژه ای بوده که با اندک تأملی سر آن بر خواننده آشکار خواهد شد.

در طول کتاب به تفسیر آیات و شرح روایات نپرداخته ایم، مگر در برخی موارد لازم، و این به خاطر پرهیز از طولانی شدن کتاب بوده است. و در مواردی که روایتی در مقام بیان و تفسیر آیه ای بوده نقل آن روایت را مقدم داشته ایم.

اما در هر صورت هیچ گونه ادعایی در بی عیب و نقص بودن ترتیب کتاب، چگونگی بیان مطالب و یا به دور از اشتباه و خطا بودن برداشتها، نیست. چرا که انسان همواره در معرض خطاکاری و فراموشی است.

۱۱- اهمیت فقه حکومتی و مسائل اجتماعی در اسلام:

در رابطه با فقه و فقاہت در اعصار اخیر، بین مسلمانان اعم از شیعه یا سنی، دو نقصان آشکار عارض گردیده، یکی نقصان در کمیت و دیگری در کیفیت و نوع مباحث. نقصان کمیت، کاهش یافتن حوزه های علمیه و مدارس عالی علوم اسلامی در جهان اسلام است که در اثر آن با تلاشهای استعمار و همکاری عمال و دست نشاندهگان آنها تعداد فقهای خبره و متبحر در مسائل اسلامی به حد اقل کاهش یافته است. و اما نقصان در کیفیت، بدین گونه که بیشترین تلاشهای فقهی در مسائل عبادی و شخصی فقه، متمرکز

(۱۶). اذا انزلت بكم حادثة لا تجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا الی ما رووه عن علی (ع) فاعملوا به.

(۱۷). العده، ج ۱ / ۳۷۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۴

اجتماعی اسلام در طول سالهای دراز بر جامعه، کمتر به مسائل عمومی و اجتماعی مسلمین پرداخته شده است.

از این رو، از جوانان مسلمانی که دارای استعداد و آمادگی تحصیلی هستند در سطح کشورهای اسلامی انتظار می رود که با کاستن از توجه خود به دنیا و زیور و زینتهای آن با نیت صادقانه و پاک، و همت عالی به دانشگاههای اسلامی و حوزه های علمیه روی بیاورند.

و از طلاب و فضلا نیز امید می رود که به فراگیری مسائل فردی اکتفا نکرده بلکه به تفقه در مسائل عمومی و قضایای اجتماعی اسلام پردازند، مسائلی مانند مسائل مربوط به برپایی دولت از نظر اسلام، جهاد و دفاع در برابر بیگانگان، روابط بین الملل جوامع اسلامی با یکدیگر و یا کشورهای بیگانه و غیر مسلمان یا چگونگی ارتباط مسلمانان با اقلیتهای غیر مسلمان، مسائل فقهی مربوط به انفال، زمین و ثروت، ابواب مختلف قضاوت در اسلام و احکام حدود و تعزیرات و قضا و شهادت و دهها مسأله دیگر از این قبیل. چرا که بسیار مشاهده می شود در رابطه با یک مسأله مهم اجتماعی با اینکه مبانی آن در کتاب و سنت موجود است و در کتابهای فقهای گذشته نیز ذکری از آن به میان آمده، اما به صورت اساسی بحث و بررسی پیرامون آن صورت نگرفته و مشکلات آن حلاجی نشده و مبانی آن متقن و مدلل نگردیده است و این برای

حوزه های علمیه عیب و نقصی است واضح و آشکار.

در کتاب اصول کافی روایتی که سند آن هم بد نیست از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که خداوند به بنده ای نظر نیک داشته باشد، وی را در دین خود

فقیه می گرداند.» (۱۸)

و نیز با سند صحیح از «ابان بن تغلب» از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«بسیار دوست دارم که با تازیانه بر سر یارانم زده شود تا در دین تفقه کنند.» (۱۹)

و از ابی حمزه از امام زین العابدین (ع) روایت شده که فرمود:

«اگر مردم به ارزشی که در طلب علم نهفته است پی می بردند بشدت دنبال آن می رفتند، هر چند به قیمت ریخته شدن خونها و گرفتار شدن در گردابها

(۱۸). عن ابی عبد الله (ع) قال: اذا اراد الله بعبد خيرا فقهه في الدين (اصول کافی ۱ / ۳۲، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء، حدیث ۳).

(۱۹). عن ابی عبد الله (ع) قال: لوددت ان اصحابی ضربت رءوسهم بالسياط حتى يتفقوا. (اصول کافی ۱ / ۳۱، کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و وجوب طلبه، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۵

باشد.» (۲۰)

البته این معنی آشکار است که پس از خداشناسی برترین دانشها علم فقه است، چرا که توسط آن، احکام خداوند تبارک و تعالی در تمام شئون شناخته می شود. اللهم فوفقنا للتفقه في دينك و العمل بما يرضيك.

۱۲- عدم تنافی طرح مباحث علمی با وحدت اسلامی:

نکته مهم دیگری که لازم است بدان توجه داده شود این است که بحث فقهی و علمی اصیل در مباحث مورد اختلاف مذاهب اسلامی، علی رغم آنچه برخی پنداشته اند، نه تنها منافاتی با

اصل ضرورت حفظ وحدت مسلمین ندارد و ضربه ای به یکپارچگی مسلمانان وارد نمی کند بلکه به وحدت مسلمین نیز کمک می کند. زیرا بر هر اندیشمند مسلمان آزاده ای لازم است فقه سایر مذاهب را نیز بداند و با نکات آن آشنایی داشته باشد و این نیز صحیح به نظر نمی رسد که فقهای هر مذهب آنچه را به نظر خود صحیح و حق می دانند جرأت ابراز آن را نداشته باشند و یا به خاطر مصالحی ابراز نکنند. از باب مثال از یک عالم فقیه شیعی انتظار نمی رود که در یک مبحث علمی و فقهی نظر خود را کتمان نموده و آنچه را حق می داند ابراز نکند. و به این نکته باید همواره توجه داشت که معنای وحدت اسلامی هرگز به معنی کتمان حقایق و علوم نیست. بلکه معنی وحدت، بروز و ظهور بخشیدن به مشترکات فیما بین فرقه های مختلف اسلامی و ایجاد ارتباطات و مبادلات علمی فرهنگی، محکم کردن پیوندهای سیاسی - اقتصادی و حفظ ادب و احترام اسلامی است.

وحدت اسلامی عبارت است از همدست شدن مسلمانان در حل مشکلات عمومی، و جهاد مشترک با کفر جهانی که بر تمام شئون مسلمانان چنگ افکنده است. دین ما یکی، پیامبر ما یکی، کتاب ما یکی، قبله ما و عبادتگاههای ما یکی است و ما مسلمانان در اصول و در بیشتر فروع با یکدیگر مشترک هستیم، پس واجب است مراقب باشیم دشمن بین ما اختلاف نیفکند و ایجاد کینه و دشمنی نکند، که این عمده ترین وسیله تسلط دشمنان بر ماست، چنانچه از یکی از رؤسای دولت بریتانیا نقل شده که گفته است: «تفرقه بینداز و حکومت کن».

روش استاد بزرگوار ما مرحوم

آیت الله العظمی بروجردی طاب ثراه همواره در بحثهای فقهی شان بر این مبنی استوار بود که مباحث را در تطبیق با نقطه نظرهای سایر مذاهب

(۲۰). عن علی بن الحسین (ع) قال: لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المہج و خوض اللجج. (اصول کافی، ۱/ ۳۵، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۶

اسلامی طرح می کردند و ما نیز با اقتدا به ایشان در این کتاب همین راه را پیموده ایم و در مباحث مختلف، فتاوی علمای سنت و روایاتشان را متذکر شده ایم و متقابلاً از برادران سنی مذهب نیز انتظار داریم به فقه شیعه که همان فقه عترت طاهره پیامبر اکرم (ص) است بذل توجه نموده و به القائات دشمنان و جنجال نادانان و افراد کج اندیش و بدخواه توجه ننمایند.

من در یک کلام و به صورت خلاصه به افراد صاحب فضل و اهل بحث و نظر از هر دو فرقه شیعه و سنی سفارش می کنم که با وسعت نظر و با رعایت و حفظ ادب در کلام و قلم با مسائل علمی برخورد نموده و همواره مواظب باشند که در نوشتار و گفتار به دامهای شیطانهای جنی و انسی، و نفسی که آدمی را به انجام زشتیها فرمان می دهد گرفتار نشوند.

۱۳- تذکر و عذر خواهی:

در خاتمه این مقال لازم می دانم این مطلب را متذکر شوم آنچه برای ما تا کنون بر اساس تجربه ثابت گردیده، این است که هر زمان سخنی از مسائل اساسی جامعه که موجب بیداری و رشد مسلمانان بوده مطرح می شده و یا کتاب و نوشته ای از این قبیل انتشار می یافته،

به دنبال آن نوکران استعمار و ایادی نادان و ساده و یا جیره خوار و پلید آنان سعی در شایعه پراکنی و مسموم کردن جو در کشورهای اسلامی و محافل دینی و علمی نموده و می کوشیده اند با ایجاد جو، جامعه را علیه نوشته و نویسنده برانگیزند.

اما من به برادران محترم، فضلالی بزرگوار و سروران معظم توصیه می کنم که این نوع سر و صداها و جنجالها آنان را از عمل به وظایف دینی و تحقیقات اسلامی باز ندارد و اینکه شتابزده به هیچ گونه اعتراض و یا مناقشه در مطلب و یا جمله ای از این کتاب زبان نگشایند مگر بعد از احاطه به تمام ابواب و فصلهای آن، چرا که مباحث و مطالب این کتاب سخت با یکدیگر در ارتباط و بهم تنیده است و چه بسا یک نظر در جایی ابراز شده و دلیل آن در فصل و یا باب دیگری اقامه گردیده و چه بسا مطالبی صرفاً برای بحث و رد و ایراد، و یا به صورت احتمال طرح شده، نه به صورت جزم و اعتقاد و در یک بحث علمی طبیعی است که مطالب جز با رد و قبول و سؤال و جواب، پخته و مبرهن نخواهد شد.

اما با تمام مسائل باید گفت که انسان هیچ گاه از خطا و نسیان مصون و محفوظ نیست و به قول معروف: «فضیلت مرد را این بس که بشمارند بدیهایش» و من از فضلالی محترم درخواست می کنم که وقت و استعداد خود را در تنقیح و تنظیم این مسائل به کار گیرند. چرا که اینگونه مسائل، مورد نیاز جامعه است. و من الله تعالی استمد و علیه التکلان. العبد المحتاج الی

ربه الهادی، حسین علی المنتظری النجف آبادی.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۷

غفر الله له و لوالديه، و جعل مستقبل امره خيرا من ماضيه. بجاه محمد و آله الطاهرين ۱۵ جمادی الاول ۱۴۰۸ هـ - ق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۹

بخش اول اصل اولی و حکم عقل در مسأله ولایت

اشاره

الف: نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی.

ب: حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش ولایت خداوند و ...

ج: خلاصه کلام و نتیجه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۱

نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی

خداوند سبحان همه انسانها را آزاد آفریده است و همانگونه که برخی از بزرگان فرموده اند طبق اصل اولی «۱» «لا ولایه لا حد علی احد» هیچ کس را بر دیگری حاکمیت و سرپرستی نبوده و حکم و دستور هیچ فرد بر دیگری ساری و نافذ نیست.

تمام انسانها به حسب طبع و فطرت ذاتی خویش آزاد و مستقل آفریده شده اند و بر اساس آن بر جان خویش و بر اموالی که به وسیله اندیشه و تلاش خود به دست آورده اند مسلط می باشند. پس هر گونه تصرف در شئون زندگی و اموال مردم و تحمیل چیزی بر آنان ظلم و تجاوز نسبت به آنان محسوب می شود.

البته این معنی مسلم است که مردم به حسب استعداد و توانایی در عقل و علم و فضایل و توان و اموال و ... با یکدیگر متفاوتند، اما هیچ یک از اینها موجب نمی شود که برخی افراد صرفا به خاطر دارا بودن این امکانات و ویژگیها بر برخی دیگر تسلط و حاکمیت داشته و یا افراد ضعیف تر، بدین جهت ملزم به تسلیم شدن در مقابل افراد قوی تر باشند.

(۱). اصل اولی یا به تعبیر دیگر «سنگ بنای نخستین» یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است که هنگام بحث از هر مسأله که حکم روشنی برای آن هنوز در دست نیست به عنوان پایه و مبنی قرار می گیرد، در مسأله ولایت و حاکمیت، مرحوم

شیخ انصاری در مکاسب ص ۱۵۳ اصل «لا

ولایه لا حد علی اجد» را مبنی و اصل قرار داده، آنگاه ولایت خداوند سبحان، پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصومین (ع) و ولایت فقیه را از آن استثنا نموده اند. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۲

امیر المؤمنین (ع) در نامه ای که به فرزند خویش امام حسن (ع) می نویسد می فرماید:

«فرزندم، بنده دیگران مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است.» (۲)

و نیز در کلامی دیگر می فرماید:

«ای مردم همانا حضرت آدم (ع) برده و کنیز به دنیا نیاورد، مردم همه آزاد آفریده شده اند، و لکن بسا، خداوند برخی از شما را در اختیار برخی دیگر قرار داده است.» (۳)

در توضیح این روایت باید گفت حکومت و ولایت بر مردم برای سر و سامان بخشیدن به کارها و جبران کمبودهای آنان است و این چیزی غیر از استعباد و به بردگی کشیدن افراد جامعه است و این نکته ای است شایان تأمل.

حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش نوعی از حاکمیت:

اشاره

آنچه گفته شد در مقام تأسیس اصل اولی در مسأله ولایت و حکومت بود، اما در قبال این اصل، عقل و فطرت همواره انسان را به پذیرش برخی حاکمیتها ملزم می کند که در اینجا به اجمال آنها را متذکر شده و تفصیل بیشتر را به جاهای دیگر موکول می نماییم.

البته شاید با توجه به این امور در مجموع به این نتیجه برسیم که اصل پذیرش حاکمیت و ولایت بر اصل اولی فوق الذکر یک نوع حکومت «۴» و تقدمی داشته باشد:

۱- حاکمیت مطلقه خداوند بر نظام هستی:

بدون تردید خداوند متعال، آفریننده ما و آفریننده همه موجودات است- چه از نظر ماده و صورت و چه از نظر جوهر و عرض- ایجاد و رشد و تربیت و هدایت همه موجودات به دست اوست و وی می تواند در تمام شئون مخلوقات خویش تصرف کند. او به مصالح دین و دنیا و حال و آینده مردم واقف و در خلقت و تشریح، حکیم و آگاه است و جز به آنچه به صلاح مردم و نظام وجود است، حکم نمی کند، و انسانها به هر مقیاس هم که به علم و معرفت دست یابند باز از پی بردن به کنه نظام وجود، و به عمق طبیعت اشیاء و به مجموع مصالح دنیا و آخرت خویش ناتوان و عاجزند. خلق و امر

(۲). ولا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرا (نهج البلاغه، نامه ۳۱، فیض ۹۲۹، لح / ۴۰۱).

(۳). أيها الناس ان آدم لم يلد عبدا و لا- امه و ان الناس كلهم احرار، و لكن الله خول بعضكم بعضا (روضه كافي / ۸ - ۶۹، حديث ۲۶).

(۴). حکومت در اینجا يك اصطلاح اصولی است و معنی

آن مقدم بودن یک دلیل بر دلیل دیگر است، به گونه ای که دلیل حاکم شرح دهنده و تفسیر کننده دلیل دیگر باشد که در این صورت با وجود چنین دلیلی نوبت استناد به دلیل دیگر نمی رسد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۳

همه از آن خداوند است و اوست که می تواند مردم را به آنچه صلاح واقعی آنان است امر، و از آنچه به زیان و ضرر آنان است بازدارد و در این حاکمیت هیچ یک از مخلوقات، شریک خداوند نخواهند بود.

و بر انسان است که در مقابل این خالق بی نیاز و شریعت آسمانی و دستورات عادلانه و حکیمانه وی، در تمام مراحل زندگی سر تسلیم فرود آورد و این چیزی است که بر صحت آن عقل فطری انسان همواره حکم می کند. خداوند تبارک و تعالی در کتاب خویش، خود این حاکمیت علی الاطلاق را در چند مورد اینگونه بیان فرموده است:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُضُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ «۵»

«فرمان تنها از آن خداوند است، به حق فرمان می راند و او بهترین حکم فرمایان است.»

﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ، أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ «۶»

«سپس به سوی خداوند که بحق مولای بندگان است باز گردانده می شوند، همانا حکم فقط از آن خداوند است و او سریع ترین حسابرسهاست.»

﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ «۷»

«هیچ کس به جز خداوند، ولی مردم نیست و هرگز کسی را در حکم به شریکی خویش نگزیند.»

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَمَا

اِخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُوهُ إِلَى اللَّهِ، ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. «۸»

«آیا مشرکان، غیر خدا را سرپرست خود گرفتند با آنکه تنها خداوند سرپرست بندگان است و اوست که مردگان را زنده می کند و او به هر چیز تواناست. و آنچه در آن اختلاف کردید حکم آن به خدا بازگشت می نماید. این است همان خدا پروردگار من، به او توکل کرده و بازگشتم به سوی اوست.»

* «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» «۹»

(۵). انعام / ۵۷.

(۶). انعام / ۶۲.

(۷). کهف / ۲۶.

(۸). الشوری / ۹-۱۰.

(۹). مؤمن / ۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۴

«پس حکم تنها از آن خداوند برتر بلند مرتبه است.»

* «وَمِنْ لَمَّا يَحْكُمُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ- وَمَنْ لَمَّا يَحْكُمُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ- وَمَنْ لَمَّا يَحْكُمُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» «۱۰»

«و کسانی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند پس همینانند کافران و کسانی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند پس همینانند ستمگران و کسانی که به آنچه خداوند حکم کرده حکم نکنند پس همینانند بدکاران.»

و آیات شریفه دیگری در این زمینه که نظیر همین مضامین را داراست.

البته این نکته را همین جا باید متذکر شد که چون احکام خداوند سبحان توسط وحی و به وسیله پیامبرانش برای ما فرستاده شده، وجوب اطاعت از پیامبران الهی و کتب آسمانی در این زمینه بدین جهت است که آنان ناقل احکام و دستورات خداوند هستند و به همین جهت در واقع اوامر آنان در این زمینه اوامر مولوی نیست بلکه اوامر ارشادی است، نظیر اوامری که از فقها

مقام بیان احکام خداوند صادر می شود که در این صورت گرچه بیان به صورت انشاء است ولی در واقع یک نوع اخبار از حکم خداوند است.

۲- حکم عقل بر ضرورت پیروی از راهنمای خیرخواه:

پیروی از راهنمای خیرخواه و مرشد مصلح که انسان را به راه سعادت و فلاح دعوت می کند، پس از اطمینان به صلاحیت و صداقت وی، چیزی است که عقل سلیم بر ضرورت آن گواهی می دهد و عقلای هر جامعه انسان را برای ترک مصالح اساسی و مهمی که دیگران وی را به انجام آن دعوت نموده اند گرچه از جانب یک انسان دیگری که همانند خود اوست باشد مورد مذمت قرار می دهند.

۳- حکم عقل بر ضرورت شکرگزاری از ولی نعمت:

بزرگداشت کسی که به انسان نعمتی بخشیده و شکرگزاری از احسان کننده چیزی است که عقل به خوبی آن گواهی می دهد و نیز عقل، ترک تشکر از ولی نعمت را قبیح و زشت می شمارد و حتی اگر در مواردی ترک اطاعت از ولی نعمت سبب آزار او، و عاق شدن از محضر وی گردد، عقلا- انسان را به جهت ترک اطاعت مورد مذمت قرار می دهند. مگر اینکه کار مهمتری آن را موجب شده باشد و همین حکم عقلی یکی از ملاکهایی است که انسان را به وجوب اطاعت از خداوند تبارک و تعالی ملزم می کند.

شاید وجوب اطاعت از پدر و مادر نیز به همین اصل عقلی بازگشت کند، زیرا آنان ولی نعمت فرزندند که با شیرۀ جان، وی را پرورش داده اند، و شاید همین اصل عقلی ملاک

(۱۰). مائده / ۴۴-۴۵-۴۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۵

حکم شرعی در وجوب اطاعت از آنان باشد. پس هنگامی که در پدر و مادر جسمانی، ما این اصل عقلی را پذیرفتیم، در اولیای روحانی و ولی نعمتهای معنوی که انسانیت انسان به آنها بستگی دارد به طریق اولی باید این اصل را پذیرفت و به همین

دلیل باید گفت اطاعت از پیامبران و پیشوایان عادل از نظر عقل، پسندیده و بلکه لازم و واجب است.

۴- ضرورت دولت و حکومت برای جامعه:

پیش از این در مقدمه کتاب اجمالاً گذشت و در آینده نیز به تفصیل بحث خواهد شد که انسان به مقتضای طبیعت خویش موجودی است اجتماعی و تداوم زندگی برای وی جز در سایه تعاون و اجتماع میسر نیست و همواره لازمه تعاون و اجتماع و زندگی جمعی، برخورد افکار و مصالح افراد با یکدیگر است، پس الزاما به قوانین و نظامی نیاز است که آزادیهای افسارگسیخته را مهار و مصالح جامعه را مد نظر قرار دهد و به رهبر و حاکمی نیاز است که آن قوانین را اجرا و امور جامعه را تدبیر و مظالم را برطرف کند، و واضح است که اینها همه مثمر ثمر نیست مگر در سایه اطاعت مردم از حاکم جامعه.

پس بطور طبیعی پذیرش ولایت و حکومت صرف نظر از نوع آن، برای جامعه از نظر عقل الزامی و ضروری است بویژه اگر مردم خود در تعیین حاکم خویش نقش داشته و بر تداوم حکومت وی متعهد باشند که در این صورت فطرت انسان بر لزوم وفای به عهد نیز گواهی می دهد.

خلاصه کلام و نتیجه:

حال با توجه به مطالبی که تا کنون گفته شد می توان در این بخش، کلام را این چنین خلاصه نمود: در مسأله ولایت و حکومت می توان مبنا را بر اصل اولی «لا-ولایه لاحد علی احد» قرار داد، اما در مقابل آن آیات متعدد قرآن و چهار اصل عقلی وجود دارد که بر اساس آن ثابت می شود ولایت خداوند و کسانی که از جانب وی به حکومت منصوب شده اند بر اصل اولی مقدم است. و هر یک از این چهار اصل عقلی بر اصل اولی حکومت دارند. البته

آنان که از حقیقت بهره ای برده و قطره ای از شیرینی معرفت را چشیده اند اثبات ولایت خداوند را به طریق دیگری که به واقع و حقیقت نزدیکتر است می توانند بیان کنند، بدین گونه که:

تمام موجودات عالم و از آن جمله انسان با تمام هستی و هویت و ظواهر و اعماق و جواهر و اعراض، سایه هایی از وجود حق و پرتوی از ذات اویند. او مالک و ولی موجودات است در ذات و در تکوین، پس جمیع موجودات، در مقابل او هیچ گونه هویت و استقلالی از خویش ندارند و مقتضای این ولایت ذاتی و ملکیت تکوینی، لزوم تسلیم اختیاری انسان در مقابل جمیع اوامر و نواهی خداوند است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۶

و بر همین اساس است که تمام حاکمیتها و ولایتهایی که خداوند سبحان معین و مشخص نموده با حفظ حدود و مراتب خود، واجب و لازم می گردد، ولایتهایی نظیر ولایت پیامبران و امامان معصومین علیهم السلام، ولایت حاکمان عادل بر جامعه تحت فرمان خویش، ولایت پدر و مادر بر فرزندان، ولایت ولی نعمت و معلم و مرشد و ... که اینگونه ولایتها همه به گونه ای بازگشتشان به ولایت خداوند است و اطاعت از آنان اطاعت از اوست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۷

بخش دوم ثبوت ولایت برای رسول خدا و ائمه معصومین در طول ولایت خداوند

اشاره

الف: ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای برخی از انبیاء و ائمه معصومین (ع).

ب: دلالت آیات قرآن بر ولایت برخی از انبیا و ائمه معصومین (ع).

ج: اثبات ولایت امیر المؤمنین علی (ع).

د: روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام.

ه: سخنی با علمای سنت.

و: توضیحی بر معنی ولایت و امامت در لغت و در فرهنگ اسلام.

مبانی فقهی

ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای برخی از انبیاء و ائمه معصومین (ع)

بی تردید ولایت پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام از مصادیق بارز ولایت و حکومتی است که در هر عصر و زمان از ضروریات جامعه است، و ما پیش از این در مقدمه کتاب به آن اشاره کردیم و ان شاء الله در بخش سوم و چهارم این کتاب نیز به تفصیل در رابطه با ادله و شرایط آن بحث خواهیم کرد.

گرچه شاید بر اساس سیر طبیعی بحث، مناسب تر این بود که این مبحث را پس از طرح بخش سوم و چهارم مطرح می کردیم، اما به آن جهت که پیامبر اکرم (ص) مؤسس حکومت اسلامی است و به اعتقاد ما، خلافت و ولایت از جانب خداوند متعال به آن حضرت و پس از آن حضرت به ائمه معصومین علیهم السلام واگذار شده و فقهای جامع الشرائط نیز در عصر غیبت، نواب و جانشینان آنان هستند، و نیز به خاطر حرمت و شرافت آنان، بررسی این مبحث را مقدم داشتیم.

البته باید توجه داشت که سخن در اینجا به اجمال برگزار شده و باید بررسی تفصیلی اینگونه مسائل را در کتابهای علم کلام (اصول عقاید) و کتابهای احتجاج (مناظره های اعتقادی) جستجو نمود.

ما پیش از این گفتیم که ولایت چه در تکوین و چه در تشریح منحصر به ذات پاک خداوند تبارک و تعالی است و هیچ کس در این حاکمیت شریک و انباز وی نیست، و گفتیم که خرد همواره انسان را به وجوب اطاعت و حرمت مخالفت از دستورات وی ملزم می کند، و این ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت همواره منحصر به ذات یکتای اوست، مگر اینکه در مقام

مبانی فقهی

تشریح، مرتبه ای از ولایت خود را به دیگران واگذار نموده باشد. بر اساس کتاب و سنت، ذات باری تعالی مرتبه ای از این ولایت را به برخی از پیامبران گذشته و پیامبر اکرم (ص) و طبق اعتقاد ما، به ائمه معصومین (ع) واگذار نموده است. و به همین جهت اطاعت از دستورات حکومتی آنان که در مقام اعمال ولایت و حکومت بیان می دارند، همانند اطاعت از دستورات خداوند تبارک و تعالی واجب و لازم است. البته این اطاعت علاوه بر وجوب اطاعت از اوامر آنان در مقام بیان احکام الهی است، چرا که آن اوامر [به اصطلاح] «اوامر ارشادی» است که صرفاً حکم خدا را به گوش مردم می رسانند و اطاعت در این موارد چیزی به جز اطاعت از خداوند متعال نیست، امّا در دستورات حکومتی، اوامر در مقام اعمال سلطه و ولایت صادر شده که [به اصطلاح فقهی]، «اوامر مولوی» است. «۱»

دلالت آیات قرآن کریم بر ولایت برخی از انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام:

اشاره

در قرآن کریم، آیات متعددی وجود دارد که از آنها استفاده می شود. خداوند سبحان، ولایت به مفهوم حکومت را برای پیامبر اکرم (ص) و تعدادی از پیامبران پیش از وی و نیز ائمه معصومین (ع) اعتبار نموده است که همراه با توضیح و شرحی مختصر به درج آنها می پردازیم:

۱- دلالت آیه وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ...

: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. «۲»

«و هنگامی که خداوند، ابراهیم را به اموری چند آزمود و او همه را به پایان

(۱). البته تصرف و ولایت تکوینی پیامبران در عالم وجود، نظیر زنده نمودن مردگان و شفای مرضهایی نظیر کوری و پیسی توسط حضرت عیسی (ع) و یا اژدها شدن عصا و ارائه ید بیضا به واسطه حضرت موسی (ع) و یا معجزات حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) و ... در این مقام مورد بحث ما نیست، زیرا «ولایت تکوینی» مباحثی جداگانه دارد که در علم کلام مورد بحث قرار می گیرد. آنچه در اینجا مورد بحث ماست ولایت به مفهوم حکومت است. سخن در این است که خداوند سبحان، منصبی را به عنوان ولایت و امامت و رهبری جامعه برای برخی از پیامبران و ائمه علیهم السلام جعل نموده که این مقام گرچه به اعتبار و جعل است، اما از مقام رسالت هم بالاتر است. رسول فقط پیام می آورد و دستورات الهی را ابلاغ می کند، امّا مقام ولایت، مقام حاکمیت داشتن، ملزم نمودن و اطاعت خواستن است، مقامی که حضرت ابراهیم (ع) پس از پشت سر گذاشتن آزمایشهای بسیار طبق آیه شریفه «انی جاعلک للناس اماما» و حضرت

داود (ع) مدت‌ها پس از پیامبری، با جمله «انا جعلناک خلیفه فی الارض» بدان دست یافته، مقامی که پیامبر اکرم (ص) در جریان غدیر خم از جانب خداوند متعال با گفتن جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» برای امیر المؤمنین (ع) قرار داد. (از بیانات استاد حفظه الله در درس).

(۲). بقره/ ۱۲۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۱

برد گفت: من تو را به پیشوایی مردم برگزیدم، گفت: و از فرزندانم؟ گفت عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

در کتاب اصول کافی از حضرت امام صادق (ع) روایتی نقل شده که آن حضرت فرمود:

«همانا خداوند، حضرت ابراهیم را به عنوان بنده خود برگزید پیش از آنکه به عنوان نبی برگزیند، و به عنوان نبی برگزید پیش از آنکه به عنوان رسول برگزیند، و به عنوان رسول برگزید پیش از آنکه به عنوان خلیل برگزیند، و به عنوان خلیل برگزید پیش از آنکه به عنوان امام برگزیند و هنگامی که تمام این مراتب برای وی گرد آمد فرمود: من تو را به پیشوایی مردم برگزیدم (انی جاعلک للناس اماما)، آنگاه حضرت فرمود: از بزرگی و ارزش این مقام در نزد حضرت ابراهیم بود که فرمود: و من ذریّتی؟ (و از فرزندان من هم؟)» (۳).

از این روایت و از آیه فوق که خداوند سبحان از امامت و رهبری به عهد تعبیر نموده، آنگاه آن را به خود منسوب نموده و فرموده «عهد من» (عهدی). و نیز فرموده من تو را به این مقام منصوب می کنم. «انی جاعلک» به خوبی اهمیت مقام امامت و رهبری و اینکه آن عهدی است بین خدا و هر کس از

جانب وی به این مقام برگزیده شده، مشخص می گردد.

و نیز چون خداوند، ابراهیم را بدین مقام منصوب نموده است وی به حسب فطرت و وجدان واجب الاطاعه گردیده و مخالفت با او مخالفت با خداوند متعال محسوب می شود. «۴»

(۳). «ان الله تبارك و تعالی اتخذ ابراهیم عبداً قبل ان يتخذہ نبیاً و ان الله اتخذہ نبیاً قبل ان يتخذہ رسولا و ان الله اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خلیلاً و ان الله اتخذہ خلیلاً قبل ان يجعله اماماً، فلما جمع له الاشیاء قال: انی جاعلك للناس اماماً قال: فمن عظمها فی عین ابراهیم قال: و من ذریتی». کافی، جلد ۱ / ۱۷۵ کتاب الحج، باب طبقات الانبیاء و الرسل و الائمة (ع)، حدیث ۲.

(۴). از آیه و روایت فوق نکات دیگری نیز به شرح زیر استفاده می گردد:

الف: خداوند سبحان، حضرت ابراهیم را برای اعطای منصب امامت مورد ابتلا و آزمایشهای متعدد قرار داد و چون از همه آنها سر بلند بیرون آمد مقام امامت را برای او جعل نمود، در حقیقت خداوند حکیم اعطای مسئولیت امامت را در انتهای مراحل تکاملی حضرت ابراهیم (ع) قرار داد.

ب: حضرت ابراهیم از خداوند می خواهد که این مقام برای فرزندان و ذریه او هم باشد، اما از جواب خداوند متعال استفاده می شود که این مقام موروثی نیست بلکه بر اساس صلاحیتها و لیاقتهاست و به ذریه حضرت ابراهیم چنانچه ظالم باشند، نخواهد رسید.

ج: از امامت به عنوان عهد الهی یاد شده و عهد یک امر تکوینی نیست، بلکه امری اعتباری است که به جعل و قرار داد الهی بر عهده امام قرار داده می شود و به همین جهت است که

وی واجب الاطاعه می شود.

د: این مقام و منصب از جانب خداوند هرگز به ستمکاران نخواهد رسید و افراد ظالم و ستمگر به هیچ وجه حق حکومت بر بندگان خدا را نخواهند داشت و در صورت تسلط، حکومت آنان غاصبانه و غیر شرعی است. (از افاضات استاد در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۲

۲- دلالت آیه: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً...:

﴿يَا دَاوُدُ إِذَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ «۵». «ای داود، ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس بین مردم به حق حکم نما».

آنچه از آیه فوق استفاده می شود این است که حضرت داود با اینکه از پیش، پیامبر بود و مقام نبوت را داشت، اما اگر خداوند مقام خلافت خود را به وی اعطا نفرموده بود، احکام مولوی و حکومتی برای وی مسلم نمی گشت، و اطاعت از وی بر مردم واجب نمی شد، لکن پس از آنکه خداوند وی را به عنوان جانشینی خود در زمین برگزید مشروعیت ولایت و پیشوایی یافت و حکومت و داوری بین مردم حق وی گردید و به همین جهت در آیه شریفه، این معنی با «فاء» تفریع «فاحکم»، پس حکم کن» مشخص شده است.

البته این نکته را همین جا باید یادآور شد که حضرت داود، پیش از منصوب شدن به این مقام نیز در رابطه با آنچه از جانب خداوند می آورد واجب الاطاعه بود، اما فقط در رابطه با آنچه از جانب خداوند به مردم ابلاغ می نمود و این اطاعت چیزی به جز اطاعت از خداوند نبود [نه فرمانروایی در امور مربوط به حکومت و امامت]

۳- دلالت آیه: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...:

اشاره

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ «۶».

«پیامبر اولی به مؤمنان است از خود آنان، و همسران وی به حکم مادران مؤمنان هستند، و برخی از اقوام و خویشان اولی هستند به برخی در کتاب خداوند از مؤمنین و مهاجرین» (در ارث).

آیه فوق، وجود مبارک پیامبر (ص) را اولی به تصرف در امور مؤمنان

دانسته و بطور قطع این اولویت در تصرف چیزی علاوه بر مقام نبوت آن حضرت است. و در قرآن کریم آیاتی که دلالت بر ولایت آن حضرت از جانب خداوند تبارک و تعالی داشته باشد بسیار است که این آیه یکی از آنها محسوب می شود.

[چند احتمال در اینکه محدوده این ولایت تا کجاست و معنی این آیه چیست]

اشاره

اما در مورد اینکه محدوده این ولایت تا کجاست و معنی این آیه چیست، چند احتمال وجود دارد:

الف - اولویت در تمام مسائل، چه شخصی و چه اجتماعی:

بر اساس این احتمال پیامبر اکرم (ص) در تمام مسائل از انسان نسبت به خودش اولی و مقدم است، یعنی هر آنچه را

(۵). سوره ص / ۲۶

(۶). احزاب / ۶

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۳

شخص مؤمن و مسلمان برای خویش می پسندد و بدان تمایل دارد، اعم از حفظ جان، علاقه به ذات خویش، حفظ آبرو، اعمال نظر و اراده در کارهای مختلف زندگی و ... پیامبر اکرم نسبت به همه آنها اولی باشد و باید وی را بر خویش در تمام مراحل و مسائل زندگی مقدم داشت. پس اگر مخاطره ای متوجه جان آن حضرت بود بر مؤمن واجب است که با جان از وی حراست و محافظت کند، و اگر وی را به کاری دعوت نمود و نفس وی به چیزی مخالف آن متمایل بود باید هوای نفس خویش را رها کرده و دعوت آن حضرت را لبیک گوید.

پیامبر (ص) اولی به مردم است چه در امور شخصی و چه در امور اجتماعی، چه در امور دنیوی و چه اخروی، چه تکوینی و چه اعتباری، حتی در مسائلی نظیر فروش اموال و طلاق همسر.

ب - اولویت در تشخیص مصالح:

مطابق این احتمال اولویت و تقدم آن حضرت در مواردی است که وی چیزی را برای مؤمنین مصلحت تشخیص می دهد. پیامبر نسبت به مصالح مؤمنان داناتر و به تدبیر امور آنان از دیگران سزاوارتر است، پس فرمان و اراده وی بر آنان از خواست و

اراده آنان نافذتر می باشد، و بر مسلمانان واجب است که در همه کارها چه فردی و چه اجتماعی از او تبعیت نمایند.

به عبارت دیگر هر چیزی را که انسان نسبت به آن سلطه و ولایت

دارد و به مصلحت خود تشخیص می دهد، چه در مسائل مربوط به جان و یا مال، ولایت پیامبر اکرم (ص) نسبت به آن شدیدتر و قوی تر است.

پس همانگونه که پدر به خاطر برخورداری از عقل و رشد بیشتر، ولی و سرپرست طفل قرار داده شده، پیامبر اکرم نیز به خاطر دارا بودن این ویژگیها ولی مؤمنان محسوب می شود. آن حضرت برای مؤمنان به منزله پدر مهربان است، پدری که به تمام مصالح فرزندان خویش آگاه و داناست، و بر آنان است که در مقابل وی سر تسلیم فرود آورده و حکم و نظر او را به خواستههای خود همواره مقدم شمارند.

بلکه با تعمق بیشتر می توان گفت نسبت امت به پیامبر اکرم (ص) همانند نسبت بنده به مولای خویش است، زیرا تصرف در جان و مال آنان در حقیقت تصرف در اموال و دارایی خویش است. این نکته نیز پوشیده نماند، در صورتی که ما این احتمال را بپذیریم، اولویت در تصرف، فقط منحصر به مواردی است که شخص مؤمن مجاز به تصرف در آنها بوده و می توانسته به انجام آن مبادرت ورزد، پس به هیچ وجه تصرفاتی که در شریعت اسلام مجاز شمرده نشده، یعنی مواردی همانند قتل نفس، اسراف و تبذیر در اموال، اجرای عقود و قراردادهای باطل و نظایر اینها را شامل نمی گردد، و آنچه از آیه به ذهن سبقت می گیرد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۴

نیز همین معناست که اولویت آن حضرت در اموری است که تصدی آن از طرف اشخاص مؤمن، در نفوس و اموال خویش صحت دارد و آیه شریفه نیز از همان ابتدا محرمات شرعیه را شامل نمی شود

تا گفته شود این آیه [به اصطلاح فقها] مخصّص ادلّه تصرفات حرام و عقدهای فاسد است. (۷)

ج- اولویت در امور عمومی و اجتماعی:

بر اساس این احتمال، آن حضرت فقط در امور عمومی - اجتماعی، اولویت دارد، به این معنی که وی نسبت به امور عمومی جامعه از همه اولی است. اموری که شارع مقدس نسبت به آنها توجه و عنایت داشته و مربوط به شخص و فرد خاصی نیست، اموری که مصلحت اجتماعی در آن نهفته است و هر قوم و قبیله ای برای اقامه و حل و فصل آن به رئیس قبیله خود مراجعه می کند و جامعه بطور طبیعی آنها را از وظایف رهبری جامعه قلمداد می کند، مسائلی نظیر اقامه حدود، تصرف در اموال اشخاص غایب و ناتوان، حفظ و حراست از نظام اجتماعی جامعه، گردآوری مالیاتها و مصرف آن در مصالح عمومی مردم، بستن قراردادهای بین المللی با سایر دول و ملل و ... که در اینگونه امور، دست وی باز، صاحب اختیار و آزاد است، و بر امت واجب است که از وی در این گونه مسائل اطاعت داشته باشند، در این صورت بر هیچ کس روا نیست از دستورات او تخلف کرده یا مزاحمت نموده و موانعی برای وی ایجاد کند و یا اینکه موضعی مخالف نظر او اتخاذ نماید.

حکمت این ولایت و اطاعت در این است که نظام جامعه بدون اطاعت کامل از رهبری در مسائلی که مربوط به اوست و آزاد بودن وی در اجرای تصمیمات خود، انسجام و استحکام نمی یابد، اما در امور فردی و شخصی نظیر خرید و فروش اموال، طلاق همسر، ازدواج دختر و مسائل دیگری از این قبیل، مورد نظر آیه شریفه نیست. مگر

اینکه در موارد خاصی مصالح اجتماعی متوقف بر اینگونه امور باشد، که در این صورت آن مسأله خاص نیز، خود از مسائل اجتماعی محسوب می شود.

مجمع البحرین در تفسیر همین آیه (النبی اولی) روایتی را نقل نموده که مؤید همین احتمال و یا احتمال چهارم (که پس از این نقل می کنیم) است. و آن روایت این است:

«از امام محمد باقر (ع) روایت شده که آن حضرت در تفسیر آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...»

(۷). «تخصیص»، یک قاعده اصولی است و معنی آن محدود نمودن مصادیق یک دلیل عام توسط دلیل دیگری که خاص است می باشد و از نظر اعتبار و حجیت شرعی، دلیل خاص بر عام مقدم است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۵

فرمود: این آیه در رابطه با امارت و حکومت نازل شده است. «۸»

د- اولویت نسبت به سایر والیها و اولیاء:

مطابق این احتمال، پیامبر اکرم (ص) اولی است نسبت به سایر ولایتمدارانی که در جامعه وجود دارند که در این صورت معنی آیه اینگونه می شود که ولایت آن حضرت از سایر ولایتها قوی تر و محکم تر، و حکم وی از سایر حکمهای صادره از دیگران نافذتر است.

در تفسیر مجمع البیان ذیل همین آیه، مطلبی نقل شده که مؤید همین احتمال است و آن مطلب اینگونه است:

«روایت شده هنگامی که پیامبر اکرم (ص) می خواستند به جنگ تبوک عزیمت کنند به مردم دستور فرمودند برای شرکت در جنگ از شهر خارج شوند، برخی افراد گفتند باید از پدر و مادرهایمان کسب اجازه کنیم، در این هنگام این آیه نازل شد: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...» (۹)».

و اما در مورد جمله «من انفسهم» از خود آنان» که در آیه آمده، بنابراین احتمال باید

گفت این تعبیر همانند تعبیر دیگری که در آیه «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ» (۱۰) - هنگامی که در خانه ها وارد شدید به خودتان سلام کنید.» می باشد و منظور این است که برخی از شما به برخی دیگر سلام کنید، و نیز همانند این آیه است که خداوند سبحان به بنی اسرائیل می فرماید: «فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» - خودتان را بکشید (۱۱) که منظور این است که برخی از شما، برخی دیگر را بکشید.

در این آیه نیز منظور بیان اولویت پیامبر بر سایر کسانی است که در جامعه ولایت دارند گواه این احتمال نیز کلمه «اولی» است که افعال التفضیل از ولایت است و مفهوم آن این است که ولایت وی از سایر ولایتها بیشتر و گسترده تر است. و حد اقل اولویت در رابطه با اموری است که دیگران می توانند نسبت به آن ولایت و حکومت داشته باشند.

این چهار احتمال درباره «مفهوم اولویت» در آیه بود، و آشکار است که احتمال اول عام تر و گسترده تر از احتمال دوم است، و احتمال دوم گسترده تر از احتمال سوم.

برخی از بزرگان گفته اند اطلاق آیه اقتضا دارد که احتمال اول را اختیار کنیم، اما آنچه به نظر ما می رسد این است که نمی توان به اطلاق لفظ تمسک کرد، زیرا التزام به

(۸). روی عن الباقر (ع) انها نزلت فی الامره، یعنی الاماره (مجمع البحرین / ۹۲، ماده ولاء).

(۹). مجمع البیان، ۴ / ۳۳۸ (جزء ۸).

(۱۰). نور / ۶۱

(۱۱). بقره / ۵۴

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۶

اولویت در مسائلی نظیر روابط و حقوق شخصی زن و شوهر بلکه تصرف در اموال شخصی و ازدواج و طلاق دیگران و مسائل دیگری از این قبیل امکان پذیر نیست

مگر در مواردی که مصالح جامعه به دخالت و تصرف در آنها بستگی داشته باشد [که آن نقطه نظر دیگری است].

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۱، ص: ۱۲۶

و امّا آنچه احتمال دوم را تأیید می کند این است که این آیه پس از دو آیه ای واقع شده که ضمن آن، پسر دانستن پسر خوانده [که در زمان جاهلیت مرسوم بوده] نفی شده است، ظاهر آیه و سیاق آیات قبل بیانگر این است که آن در رابطه با زید بن حارثه پسر خوانده پیامبر اکرم (ص) است و درصدد است این معنی را بفهماند که نسبت زید بن حارثه با پیامبر اکرم (ص) ارتباطی ویژه و پدر فرزندی نیست بلکه نسبت پیامبر با همه مردم به صورت مساوی است و نسبت به همه مؤمنان به صورت یکسان اولویت دارد، زیرا وی به منزله پدر برای همه آنان است، همانگونه که همسران وی، مادران آنان محسوب می شود. «۱۲»

(۱۲). تعدادی از مفسرین با توجه به آیات قبلی این آیه چنین نتیجه گرفته اند که آیه مربوط به جریان زید بن حارثه است و در واقع یک جریان خصوصی و شخصی است و نمی توان از آن به عنوان یک قانون کلی و عمومی استفاده کرد. ما برای روشن تر شدن مطلب، خلاصه جریان زید و برداشتی را که از این آیه با توجه به آیات قبلی آن می توانیم داشته باشیم متذکر می شویم.

داستان زید بن حارثه:

قبل از آنکه پیامبر اکرم (ص) به پیامبری مبعوث گردد خدیجه، غلامی

داشت به اسم «زید» که او را در همان زمان به پیامبر اکرم (ص) بخشید. حضرت رسول اکرم (ص) زید را همانند فرزند خود تربیت می کرد و پس از مبعوث شدن به رسالت، اسلام را بر او عرضه داشت و زید هم با اشتیاق اسلام را پذیرفت. پیامبر اکرم (ص) پس از مدتی زید را آزاد کرد، اما زید به خاطر شدت علاقه ای که به آن حضرت داشت از وی جدا نمی شد و همواره ملازم آن حضرت بود تا جایی که مردم او را «زید بن محمد» صدا می زدند. پیامبر اکرم (ص) میان زید و حضرت حمزه سید الشهداء عقد مواخات و برادری برقرار نمود و دختر عمه خود، زینب بنت جحش را به نکاح او درآورد. زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر اکرم برای اینکه سنتهای جاهلیت (که پسرخوانده را پسر خود می دانستند و نیز با همسر مطلقه برده ای که آزادش کرده بودند، ازدواج نمی کردند) شکسته شود، شخصا با زینب ازدواج نمود و برای روشن شدن مسأله این آیات، نازل گردید: «... وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ...» خداوند «پسرخوانده های» شما را «پسران» شما قرار نداده است و این گفتاری است که صرفا با زبانها و دهانهایتان می گوئید. و به دنبال آن، این آیه نازل گردید که: «النبي أولى بالمؤمنين من انفسهم و ازواجه امهاتهم - پیامبر به مؤمنین از نفسهای خودشان اولی است و زنهای آن حضرت مادرانشان محسوب می شوند و...».

دقت در آیات در صورتی که مربوط به هم باشند، مشخص می کند که خداوند سبحان به طور ضمنی می فرماید پیامبر (ص) تنها پدر زید نیست بلکه

پدر و سرپرست تمام مؤمنین است و زندهای پیامبر مادران آنان محسوب می شوند. طبعاً هنگامی که پیامبر اکرم (ص) پدر همه مؤمنین باشد یک نوع ولایتی بر مؤمنین دارد و مصالح و مفاسد آنان را بهتر از خودشان تشخیص می دهد و به آنان از خودشان اولی است. لذا در چند آیه بعد در همین -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۷

در تفسیر مجمع البیان از ابی و ابن مسعود و ابن عباس روایت شده که آنان آیه را اینگونه قرائت می کردند:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَهُوَ أَبُو لَهُمْ» و در مصحف ابی نیز همین گونه نگارش یافته است. و در روایتی منقول از امام جعفر صادق و امام محمد باقر (ع) نیز همین مضمون وارد شده است. «۱۳»

اما آنچه باید گفت این است که جمله «و هو اب لهم - او - پیامبر - پدر ایشان است» بطور قطع جزو آیه شریفه نیست، زیرا در قرآن هیچ گونه کم و کاستی وجود ندارد و باید به گونه ای کلام مجمع البیان را بر فرض صحت، حمل به این معنی کرد که این جمله، شرح و تفسیر و بیان مراد اولویت پیامبر بوده که برخی آن را از پیامبر اکرم (ص) شنیده و به هنگام کتابت آن را ثبت کرده اند، نه اینکه جزو آیه بوده، آنگاه حذف شده باشد.

البته این نکته را باید اضافه نمود که بر اساس شأن نزول آیه ممکن است به اطلاق اولویت خدشه وارد شود چنانچه زندهای پیامبر نیز از تمام جهات، مادران مؤمنان محسوب نمی گردند، مگر اینکه گفته شود مفهوم آیه همواره به اطلاق خود باقی است مگر اینکه در مواردی خلاف آن ثابت

برخی از موارد استناد [پیامبر اکرم (ص)] به آیه فوق:

اشاره

[پیامبر اکرم (ص)] بر اساس آنچه از طرق سنی و شیعه نقل شده، در موارد متعدد به آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» برای بیان و اعمال ولایت حکومتی خویش استناد و تمسک نموده است که از باب نمونه فقط چند مورد را در اینجا متذکر می شویم:

۱- امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل نموده

که آن حضرت می فرمود: من به

- سوره می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.» (احزاب / ۳۶) و برای هیچ زن و مرد مؤمنی در کارشان، هنگامی که خدا و رسولش، در رابطه با امری نظر داشته باشند، اختیاری نیست، و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند گمراه شده است گمراهی آشکار.

کاملاً مشخص است که اینگونه مسائل، مسائل شخصی مردم نیست، بلکه مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه است. مسأله زید بن حارثه، مسأله خانوادگی و شخصی زید و زینب نیست. بلکه مطلب عمده شکسته شدن رسوم و اعتقادات غلط جاهلیت است، که با مطرح شدن این مسأله در قرآن به عنوان یک نمونه باید اساسش بهم ریخته شود. زینب قرشی (که یکی از طوایف شریف و آبرومند مکه است)، دختر عمه رسول خدا، باید به نکاح بنده آزاد شده ای در بیاید و سپس رسول خدا با مطلقه بنده آزاد شده و پسر خوانده خود ازدواج کند تا در این رابطه اعتقاد به اینکه پسر خوانده حکم پسر را دارد عملاً شکسته شود (از افاضات معظم له در درس).

(۱۳). مجمع البیان، ۴ / ۳۳۸ (جزء ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۸

هر شخص مؤمنی اولی هستم

از نفس خودش، و کسی که از دنیا برود و مالی را به ارث بگذارد، برای وارث اوست، و کسی که بدهکار و یا عائله مند باشد مسئولیتش با من و پرداخت دیون او به عهده من است. «۱۴»

۲- در کتاب مسند حنبل از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«من اولی هستم به هر شخص مؤمنی از نفس خودش. پس کسی که بدهکاری و یا عائله ای از او بجای مانده باشد به عهده من است و آنکه مالی از خود بجای گذاشته، برای وارث اوست.» «۱۵»

مضمون این دو روایت در کتب سنت بسیار نقل شده و بین آنان متواتر است و کلمه «ضیاع» که در متن عربی دو روایت آمده، چنانچه صاحب نهایه فرموده، به معنی عیال و عائله است.

۳- زید بن ارقم در داستان غدیر خم از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده

که فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز را به جای می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو، کتاب خداوند و اهل بیت، عترتم هستند. آنگاه فرمود: آیا می دانید که من به مؤمنین از خودشان اولی هستم؟- سه بار این جمله را تکرار فرمود- همه گفتند بله یا رسول الله. آنگاه پیامبر اکرم فرمود: «هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.» «۱۶»

کتاب مستدرک حاکم که این روایت در آن نقل شده، پس از نقل روایت اضافه می کند: «و انه صحیح علی شرط الشیخین- این روایت صحیح است بر حسب نظر بخاری و مسلم.»

مضمون این روایت نیز از طرق ما و طرق سنت به صورت متواتر روایت شده که می توان در جایگاه آن بدان مراجعه نمود. «۱۷»

(۱۴). عن ابی عبد الله (ع): کان رسول الله (ص) یقول: انا اولی بکل مؤمن من نفسه و من ترک مالا فللوارث و من ترک دینا أو ضیاعا، فإلی و علی. (وسائل الشیعه، ج ۱۷ / ۵۵۱، باب ۳ از ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامه، حدیث ۱۴.

(۱۵). فی مسند حنبل عنه (ص): انا اولی بکل

مؤمن من نفسه فمن ترك دينا أو ضياعا فالي، و من ترك ما لا فلولارث. (مسند احمد، جلد ۲ / ۴۶۴).

(۱۶). زيد بن ارقم عنه (ص) في قصة الغدير: أيها الناس اني تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما، و هما كتاب الله و اهل بيتي، عترتي، ثم قال: أ تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ ثلاث مرات- قالوا: نعم، فقال رسول الله (ص): من كنت مولاه فعلى مولاه (مستدرک حاکم، ج ۳ / ۱۱۰).

(۱۷). مراجعه شود به الغدير، تأليف علامه اميني، و بحار الانوار، ۳۷ / ۱۰۸، تاريخ امير المؤمنين (ع) باب ۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۹

۴- ابن ابی شیبہ و احمد و نسائی از بریده روایت می کنند که گفت:

من در غزوه یمن همراه علی (ع) در جنگ شرکت کرده بودم در آن اثنا از علی خوشنودی را مشاهده کردم، هنگامی که خدمت رسول خدا بازگشتم ماجرا را به آن حضرت گفته و از علی عیبجویی کردم، ناگاه دیدم چهره پیامبر خدا (ص) دگرگون شد و فرمود: ای بریده آیا من نسبت به مؤمنان از نفسهای خودشان اولی نیستم؟ عرض کردم بله یا رسول الله، حضرت فرمود: «هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست.» «۱۸»

این روایت را حاکم نیشابوری در مستدرک خویش آورده و باز اضافه نموده است که «این روایت صحیح است بر حسب نظر بخاری و مسلم.» «۱۹»

از این روایت استفاده می شود که پیامبر اکرم (ه ۲ ص) جمله «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» را فقط در جریان غدیر خم ذکر نکرده اند بلکه در موارد دیگر نیز برای تثبیت ولایت حضرت علی (ع) آن را تکرار فرموده، چنانچه حدیث ثقلین نیز در موارد متعدد از آن حضرت روایت شده است.

این

بدان جهت است که امت از قرآن و عترت پیروی نموده و هرگز آن دو را به فراموشی نسپارد. و نیز از اینکه پیامبر اکرم در ابتدا به آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» اشاره نموده و اولویت خود را بیان می‌دارد، استفاده می‌شود که مراد از اولی و مولی یکی است و آن حضرت در صدد است همان ولایت و اولییتی را که خداوند سبحان برای وی قرار داده است برای حضرت علی (ع) نیز تثبیت بفرماید، و گرنه لزومی نداشت که حضرت به این آیه استناد کند و آن یک عمل بیهوده و لغوی محسوب می‌شد- و ان شاء اله در آینده معنای لغوی ولی و مولی از دیدگاه اهل لغت مورد بحث قرار خواهد گرفت- و نیز در جمله پیامبر اکرم که فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه- هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست» در ابتدای نظر، دو احتمال وجود دارد، یکی اخبار، یعنی خبر دادن و دیگری انشاء، اخبار بدان جهت که پیامبر اکرم (ص) در صدد است خبر دهد که خداوند سبحان، علی را ولی و اولی به تصرف در امور مؤمنین قرار داده است، و انشاء از آن رو که شخص آن حضرت، علی (ع) را با بیان این جمله به خلافت و ولایت منصوب می‌فرماید، گرچه آنچه با

(۱۸). و اخرج ابن ابی شیبہ و احمد و النسائی عن بریده، قال: غزوت مع علی الیمن، فرأیت منه جفوه فلما قدمت علی رسول الله (ص) ذكرت علیا فتنقصته، فرأیت وجه رسول الله (ص) تغیر و قال: یا بریده أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول

الله، قال: من كنت مولاه فعلي مولاه. (الدر المنثور، ۵/ ۱۸۲)

(۱۹). المستدرک، ۳/ ۱۱۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۰

مذهب ما شیعه امامیه موافق تر است و از ظاهر آیه تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) که در این رابطه نازل شده است نیز استفاده می گردد، همان احتمال اول است، چنانچه این معنا پوشیده نیست.

ابلاغ خلافت امیر المؤمنین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص):

در ادامه بحث از این آیه بجاست همین جا مطالبی [درباره خلافت و ولایت امیر المؤمنین علی (ع)] متذکر شویم.

برادران سنی مذهب ما می گویند که پیامبر اکرم (ص) در طول حیات خویش وصیت نکرد و کسی را به عنوان خلیفه و جانشین برای خود مشخص نمود، به همین جهت مردم پس از وفات آن حضرت در سقیفه اجتماع نموده و بعد از منازعه و کشمکشی که بین مهاجرین و انصار بر سر مسأله خلافت به وقوع پیوست، بالاخره با پیشقدمی پنج نفر یعنی عمر بن خطاب، ابو عبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولای ابی حدیفه، «ابو بکر» را انتخاب و افراد در سقیفه به عنوان خلافت با وی بیعت کردند. آنگاه سایر مردم از آنان متابعت نموده و بدین گونه امامت و خلافت برای ابو بکر مسلم گشت.

آنان از این جریان گاهی به شوری تعبیر نموده و می گویند پس از وفات پیامبر اکرم (ص) تعیین خلیفه به وسیله شورایی از مهاجرین و انصار انجام پذیرفت.

کتاب صحیح مسلم از فرزند عمر (عبد الله) به نقل از پدر خویش (خلیفه دوم) جمله ای نقل می کند که عین آن این چنین است:

«انی لئن لا استخلف، فان رسول الله (ص) لم یتخلف، و ان استخلف فان

اگر من جانشینی برای خویش مشخص نسازم، همانا پیامبر خدا نیز برای خود جانشینی مشخص نمود، و اگر جانشینی معین کنم، همانا ابو بکر این چنین کرد.

و امّا ما شیعه امامیه معتقدیم که پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات خویش، از زمان بعثت تا هنگام وفات، نه یک مرتبه بلکه چندین بار، علی (ع) را به عنوان خلیفه و جانشین خویش معرفی فرمود.

در روایتهای متعدد به این واقعیت تصریح شده که در اینجا ما نمونه هایی از آن را متذکر شده و بحث مفصل آن را به کتابهای علم کلام که به بررسی اینگونه مسائل اعتقادی اختصاص دارد واگذار می کنیم:

(۲۰). صحیح مسلم، ۳/ ۱۴۵۵ (چاپ دیگر ۵/ ۶) کتاب الاماره، باب دوم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۱

۱- طبری در تاریخ خویش به سند خود از عبد الله بن عباس از علی بن ابی طالب (ع) روایت می کند که هنگامی که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^{۲۱} به پیامبر اکرم (ص) نازل گردید آن حضرت مرا خواست و فرمود:

ای علی همانا خداوند مرا مأمور نموده که خویشاوندان نزدیک خود را ارشاد و انذار نمایم ... پس صاعی از طعام تهیه کن و کتفی از گوسفند بر آن بیفزا، همراه با کوزه بزرگی از شیر، آنگاه فرزندان عبد المطلب را دعوت کن تا با آنان سخن گویم و آنچه را بدان مأمور هستم به آنان ابلاغ نمایم. من آنچه را پیامبر (ص) دستور فرموده بود انجام دادم، آنگاه آنان را که تعدادشان به چهل نفر یا کمی کمتر می رسید دعوت کردم، در میان آنان عموهای آن حضرت، ابو طالب، حمزه، عباس

و ابو لهب نیز حضور داشتند. هنگامی که پیامبر اکرم (ص) خواست با آنان سخن گوید، ابو لهب در کلام آن حضرت دوید و گفت پیش از این نیز شما را سحر کرده است، آنگاه کسانی که در جلسه اجتماع کرده بودند پیش از آنکه پیامبر (ص) با آنان سخنی بگوید از جای بلند شده و متفرق شدند.

فردای آن روز باز پیامبر اکرم (ص) فرمود: این مرد، کلام را از من ربود و پیش از اینکه من با خویشان سخن گویم آنان متفرق شدند، امروز نیز طعامی همانند روز قبل تهیه نما و آنان را دعوت کن، پس من چنین کرده و آنان را گرد آوردم ... آنگاه پیامبر اکرم (ص) آغاز به سخن نمود و فرمود:

ای بنی عبدالمطلب، به خدا سوگند من جوانی از عرب را نمی شناسم که بهتر از آنچه من برای شما آورده ام برای قومش آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، خداوند مرا مأمور نموده که شما را به پرستش او دعوت کنم، کدامیک از شما مرا در این کار مهم یاری خواهید کرد تا اینکه برادر و وصی و جانشین من در میان دیگران باشد؟ همه از جواب گفتن امتناع نمودند. اما من با اینکه از همه آنها کم سن تر، چشم فرو افتاده تر، شکم برآمده تر و ساق پا نازک تر بودم گفتم: ای رسول خدا من در این امر مهم، وزیر و یاور تو خواهم بود، در آن هنگام حضرت، کتف مرا گرفت و فرمود: بی گمان این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، از او شنوایی داشته باشید و پیرویش کنید- آنگاه همه خویشان

در حالی که (از روی استهزاء) می خندیدند از جای خویش بلند شده و به ابو طالب می گفتند: محمد تو را مأمور کرد که از فرزندت شنوایی و اطاعت داشته باشی! «۲۲»

(۲۱). الشعراء / ۲۱۴.

(۲۲). عن عبد الله بن عباس، عن علي بن ابي طالب، قال لما نزلت هذه الآية علي رسول الله (ص): «و انذر عشيرتک -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۲

[این روایت در بین محدثین و روات، به نام حدیث «بدء الدعوه» مشهور و معروف است و بسیاری از مورخین و محدثین شیعه و سنی، آن را صحیح دانسته اند.]

این روایت را ابن اثیر در کامل (جلد ۲ صفحه ۶۲)، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد ۱۳ صفحه ۲۱۰ و ۲۴۴) بحار الانوار (جلد ۱۸ صفحه ۱۷۸) به نقل از علال، و مرحوم علامه امینی با سندهای بسیار زیاد از طرق راویان سنی مذهب در الغدیر (جلد ۲ صفحه ۲۷۸) آورده اند که می توان به آنها مراجعه نمود.

ابن ابی الحدید پس از نقل جریان فوق می نویسد: «این داستان دلالت بر این دارد که علی (ع) وزیر رسول خداست بر اساس نص کتاب و سنت، زیرا خداوند تبارک و تعالی به نقل از حضرت موسی می فرماید: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي، هَارُوْنَ اَخِي، اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي، وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِي «۲۳» - و قرار ده برای من وزیری از میان اهل من، هارون برادر من را، پشتم را به او محکم کن، و وی را در مأموریت شریک گردان»، و پیامبر اکرم (ص) در روایتی که نقل آن بین همه فرقه های مسلمانان اجماعی است خطاب به حضرت علی (ع) می فرماید: «انت مني بمنزله هارون من موسى الا

انه لا نبی بعدی- تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود- پس با توجه به این حدیث، تمام آن مراتبی که برای هارون از جانب موسی وجود داشت برای علی (ع) وجود دارد، علی (ع) وزیر و پشتیبان رسول خداست و اگر آن حضرت، خاتم پیامبران نبود

-الاقربین» دعانی رسول الله (ص) فقال يا علي ان الله امرني ان انذر عشيرتي الاقربين ... فاصنع لنا صاعا من طعام و اجعل عليه رجل شاه و املا لنا عسا من لبن ثم اجمع لي بني عبد المطلب حتى اكلهم و ابلغهم ما امرت به ففعلت ما امرني به ثم دعوتهم له و هم يومئذ اربعون رجلا- يزيدون رجلا- او ينقصونه، فيهم اعمامه ابو طالب و حمزه و العباس و ابو طالب ... فلما اراد رسول الله (ص) ان يكلهم، بدره ابو لهب الى الكلام فقال: لقدما سحركم صاحبكم، فتفرق القوم و لم يكلهم رسول الله (ص)، فقال الغد يا علي ان هذا الرجل سبقني الى ما قد سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اكلهم، فعد لنا من الطعام بمثل ما صنعت ثم اجمعهم إليّ، قال: ففعلت ثم جمعتهم ... ثم تكلم رسول الله (ص) فقال: يا بني عبد المطلب اني و الله ما اعلم شابا في العرب جاء قومه بافضل مما قد جئتكم به، اني قد جئتكم بخير الدنيا و الآخرة و قد امرني الله تعالى ان ادعوكم اليه فأيكم يؤازرنى على هذا الامر على ان يكون اخى و وصيى و خليفتى فيكم؟ قال: فاحجم القوم عنها جميعا و قلت- و انى لاحدثهم سنا

و ارمصهم عینا و اعظمهم بطنا و احمشهم ساقا انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه، فاخذ برقیتی ثم قال: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا، قال: فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع. (تاریخ طبری، چاپ لیدن، جلد ۳ / ۱۱۷۱)

(۲۳). طه / ۲۹ - ۳۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۳

در نبوت نیز شریک آن حضرت محسوب می شد. «۲۴»

اینک ای برادر مسلمان در این کلمات تأمل کن، اینها اعترافات یک عالم سنی متبع است که در مشهورترین کتاب خود به یادگار گذاشته است.

۲- عمران بن حصین از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده است که آن حضرت فرمود:

«از علی چه می خواهید، از علی چه می خواهید، از علی چه می خواهید؟»

علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمن است پس از من «۲۵».

ما، در آینده بحث خواهیم کرد که ولی به معنی اولی به تصرف و سرپرست و حاکم است و در این روایت با جمله «پس از من» هر گونه احتمال اینکه ولی به معنی محبت و دوستی باشد نفی گردیده و متعین است که منظور از آن خلافت و ولایت است، یعنی همانگونه که در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) آن حضرت صاحب اختیار مسلمانان بود پس از وفات آن حضرت، علی (ع) ولی و اولی به تصرف در امور مسلمین است.

۳- پیش از این در خبر بریده و خبر زید بن ارقم خواندیم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست و گفتیم با توجه به جمله قبلی آن که فرمود:

«آیا من نسبت به مؤمنان از خود آنان اولی نیستم» می خواهد آنچه را خداوند از اولویت و ولایت برای وی ثابت نموده برای علی (ع) نیز ثابت کند و گرنه ذکر این جمله لغو و بی مورد خواهد بود. نظیر این نیز در خبر عمار یاسر درباره بخشش انگشتر در نماز و نزول آیه ولایت خواهد آمد.

۴- صحیح بخاری به سند خویش از ابراهیم بن سعد از پدرش روایت نموده که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: «آیا تو خوشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی؟» (۲۶)

از این روایت استفاده می شود همان گونه که هیچ کس به حضرت موسی از برادرش هارون نزدیکتر نبود و به همین جهت وی را در قوم بنی اسرائیل جانشین خود قرار داد، هیچ کس به پیامبر اکرم (ص) و به اهداف آن حضرت از برادر و وزیرش امیر المؤمنین (ع) نزدیکتر نبود و به همین جهت تداوم خلافت را به عهده آن حضرت گذاشت.

(۲۴). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۳ / ۲۱۱.

(۲۵). ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی. (سنن ترمذی، ۵ / ۲۹۶، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث ۳۷۹۶).

(۲۶). اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی؟ (صحیح بخاری، ۲ / ۳۰۰، باب مناقب علی بن ابی طالب).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۴

۵- امیر المؤمنین علی (ع) خود ضمن خطبه قاصعه، کلامی دارد که در آن مقام و موقعیت خویش نزد رسول خدا (ص) را مشخص فرموده، فرازهایی از آن کلام اینگونه است.

«شما بخوبی موقعیت

مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا (ص) می دانید، او مرا در دامن خویش پرورش داد، من کودک بودم، او مرا (همچون فرزندش) در آغوش خویش می فشرد و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می داد، بدنش را بر بدنم می چسباند و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم، غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا نکرد. از همان ابتدا که رسول خدا را از شیر بازگرفتند، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد، و من همچون کودک تازه از شیر گرفته شده به دنبال آن حضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم.

وی مدتی از سال، مجاور کوه حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا (ص) خانه ای که در آن اسلام راه یافته باشد وجود نداشت، تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها، اسلام را پذیرفته بودیم، من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم، من به هنگام نزول وحی به محمد، صدای ناله شیطان را شنیدم! از رسول خدا پرسیدم: این ناله چیست: فرمود این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گشته است، تو آنچه را که من می شنوم می شنوی و آنچه را

که من می بینم می بینی! تنها فرق میان من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من هستی و بر طریق و جاده خیر قرار داری. «۲۷»

(۲۷). و قد علمتم موضعی من رسول الله (ص) بالقرابه القریبه و المنزله الخصیصه، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفی فی فراشه و یمسني جسده و یضمنی عرفه و کان یمضغ الشی ثم یلقمنیه، و ما وجد لی کذبہ فی قول و لا خطله فی فعل، و لقد قرن الله به (ص) من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل اثرامه، یرفع فی کل یوم من اخلاقه علما و یأمرنی بالافتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فأراه و لا یراه غیری، و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله (ص) و خدیجه و انا ثالثهما، اری نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه، و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه (ص) فقلت با رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال هذا الشیطان ایس من عبادته انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر، و انک لعلی خیر (نهج البلاغه، فیض / ۸۱۱، خطبه ۲۳۴،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۵

آیا پیامبر اکرم (ص) بدون تعیین جانشین از دنیا رحلت فرمود؟

در ادامه و توضیح روایتهای گذشته باید به یک سؤال مهم و اساسی پاسخ گفت و آن اینکه: آیا پیامبر اکرم (ص) در طول حیات خویش بدون تعیین جانشین از دنیا رحلت فرمود؟

آیا می توان تصور کرد، پیامبری

که برای عموم مردم به رسالت مبعوث شده و خداوند وی را رحمه للعالمین و خاتم النبیین قرار داده و طبق آیات شریفه قرآن وی را به هدایت و بر اساس دین حق مبعوث فرموده تا علی رغم خواست مشرکان بر همه ادیان پیروز شود. «۲۸»

آیا پیامبری که تمام عمر شریف خویش و تمام توان خود و خانواده و اصحابش را در ترویج و گسترش اسلام مصروف نموده تا جایی که در اثر آن همه تلاش بر جان وی بیم می رود و خداوند او را از حرص و ورزیدن بیش از حد در هدایت مردم، منع می کند. «۲۹»

آیا کسی که در راه اسلام صدها شهید از بهترین مسلمانان را تقدیم نموده، و در مقام تبلیغ و ارشاد از بیان فرعی ترین و جزئی ترین مسائل اسلام هم چشم پوشی نکرده است، آیا کسی که علی رغم دعوت جهانی، بخوبی می داند که اسلام هنوز بر سر تا سر حجاز نیز گسترش نیافته تا چه رسد به سایر نقاط جهان و می داند که هنوز سلاطین کافر ایران و روم مقابل دعوت وی ایستاده اند و دفع آنها جز با نیرو و قدرت و رهبری قاطع متمرکز امکان پذیر نیست، آیا کسی که به اخلاق عرب و تعصبات قومی و قبیله‌گی آنان آشناست و هنوز برخی رسوم جاهلیت را در اذهان و افکار آنان می داند و به وجود منافقین فرصت طلب در داخل صفوف مسلمانان بدرستی آگاه است.

کسی که می داند حب دنیا و مقام و ریاست رأس تمام گناهان است و می داند خطر بازگشت به اعقاب در میان نومسلمانان حجاز همچنان وجود دارد و خداوند این خطر را از قبل گوشزد فرموده که «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا

رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (۳۰)

- لِح ۳۰۰، خطبه ۱۹۲).

(۲۸). هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ* (صف / ۹) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (فتح / ۲۸).

(۲۹). لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (توبه / ۱۲۸) لَعَلَّكَ بِأَخِيعِ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (الشعراء / ۳).

(۳۰). محمد نیست مگر پیامبری که پیش از وی نیز پیامبران بودند اگر در گذرد به مرگ یا شهادت شما به دین جاهلیت خود دوباره بازخواهید گشت؟! (آل عمران / ۱۴۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۶

آیا پیامبری که خود، آنگونه که در صحیح بخاری و جاهای دیگر درج شده فرموده است:

«روز قیامت مردانی از امت من را می آورند که فرشتگان دوزخ آنان را به طرف آتش می کشند، من می گویم خداوندا اینان اصحاب من هستند، در جواب گفته می شود، تو نمی دانی اینان پس از تو، بدعتها پدید آوردند و من همان سخن عبد صالح (عیسی) (ع) را می گویم که گفت: تا من در میان آنان بودم خود گواه بر اعمالشان بودم اما از آن هنگام که مرا به نزد خود فراخواندی خود مراقب و نگهبان آنان بودی، آنگاه در جواب من گفته می شود از آن زمان که تو از آنان مفارقت کردی اینان از دین تو مرتد شده و به اعقاب خویش بازگشت نمودند.» (۳۱)

حال آیا چنین پیامبری که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، با آن همه عقل و درایت و فراست، و آن همه اهمی که به

انتشار و گسترش اسلام داشت می توان گفت و آیا عقل مجاز می شمارد که گفته شود چنین پیامبری امر دین و امت را مهمل گذاشته و امر رهبری امت پس از خود را مشخص ننموده و تکلیف مسلمانان را در این امر مهم معین نکرده باشد؟!

چگونه است که اگر رئیس یک اداره و یا کدخدای یک روستای کوچک بخواهد به مسافرتی کوتاه برود کسی را به عنوان جانشین برای خویش مشخص می کند و مردم را برای حل و فصل امور به وی ارجاع می دهد، و یا شخص پیامبر اکرم (ص) هنگامی که به یک غزوه و یا مسافرتی تشریف می بردند در شهر کوچک مدینه برای خویش جانشینی مشخص می فرمودند و مردم را در امور خصوصی و عمومی به آنها ارجاع می دادند که اسامی آنها در کتابهای تاریخ ثبت و ضبط است، پس چگونه می توان به چنین پیامبری نسبت داد که مسأله جانشینی پس از خود را مسکوت گذاشته است! آیا پیامبر اکرم (ص) مسأله مهم جانشینی را پس از خود مبهم گذاشت؟ آیا این ابهام و اهمال از روی عمد بوده و یا از روی غفلت و فراموشی؟!

آیا امکان دارد گفته شود چون ابو بکر برای جانشینی خویش، خلیفه معین نمود، به مصالح مسلمانان بصیرتر، نسبت به مسلمانان مهربان تر، و بر اجتماع و وحدت آنان حریص تر از پیامبر اکرم (ص) بود، با اینکه خداوند سبحان درباره آن حضرت فرمود:

(۳۱). یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال، فاقول: یا رب اصیحابی، فیقال: انک لا تدری ما احدثوا بعدک، فاقول کما قال العبد الصالح: و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم،

فیقال: ان هؤلاء لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم. (بخاری، ۳/۱۲۷ در تفسیر سوره مائده و ترمذی، ۴/۵ در تفسیر سوره انبیاء).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۷

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ». «۳۲»

یک داستان قابل توجه:

از یک عالم شیعی داستانی در این باره نقل شده که بسیار قابل توجه است:

عالمی شیعی به هنگام سفر، بر جماعتی از تسنن وارد شد، شب هنگام فرا رسید، میزبانان اصرار کردند که شب را نزد آنان بماند، عالم شیعی گفت به شرط اینکه از مسائل اختلافی مذهب سخنی به میان نیاید، آنان پذیرفتند. اما پس از صرف شام یکی از علمای سنت گفت نظر شما درباره ابو بکر چیست؟ عالم شیعی گفت: وی مردی مسلمان و با فضیلت بود، نماز می خواند، روزه می گرفت، حج بجای می آورد، تصدق می بخشید و رفیق و یار غار پیامبر اکرم (ص) بود. عالم سنی گفت صحیح است ادامه بده. عالم شیعی اضافه کرد، بله او از پیامبر خدا هم در حد بسیار بالایی عاقل تر و بافضیلت تر بود، همه حاضران از این سخن تعجب کردند و گفتند تو چگونه چنین سخنی را می گویی؟

گفت: بدان جهت که رسول خدا (ص) مدت بیست و سه سال رهبری مسلمانان را به عهده داشت، اما با این حال به فکرش نرسید که رهبری امت پس از خود را مشخص کند و شخصی را برای جانشینی خود معین نماید. اما ابو بکر با اینکه کمتر از سه سال خلافت مسلمانان را بر عهده داشت چنین ضرورتی را احساس کرد و این معنی را متوجه شد که برای پس از خویش جانشینی مشخص کند، به همین خاطر او عاقل تر

از پیامبر اکرم (ص) بود.

و درست در این هنگام بود که افراد حاضر در جلسه به عمق کلام وی پی بردند.

نظر خلیفه دوم در تعیین خلیفه:

و نیز روزی فرزند خلیفه دوم به پدرش گفت:

سخنی را از مردم شنیده ام که دوست دارم برایت بازگویم:

مردم می پندارند که تو جانشینی برای خود مشخص نخواهی کرد با اینکه اگر تو یک شتربان و یا چوپان گوسفندان داشته باشی و او گله را بی سرپرست رها کند و به نزد شما بیاید، او را سرزنش می کنی که گله را ضایع کرده است، با اینکه سرپرستی و حراست مردم بمراتب مهم تر است. عمر گفت: بله نظر من هم همین است. «۳۳»

پس چگونه می توان گفت پیامبر اکرم (ص) نسبت به چنین نکته روشن و واضحی که فرزند عمر به آن توجه داشته و پدرش هم با نظر وی موافق بوده، بی توجه بوده است؟

(۳۲). توبه / ۱۲۸.

(۳۳). حینما طعن الخلیفه الثانی قال له ابنه: سمعت الناس یقولون مقاله فآلیت ان اقولها لك زعموا انك غیر مستخلف و انه لو كان لك راعی ابل او راعی غنم ثم جاءك و تركها رأیت ان قد ضیع، فرعایه الناس اشد، قال:

فوافقه قولی (صحیح مسلم ۳ / ۱۴۵۵، کتاب الاماره).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۸

در جای دیگر عایشه به عبد الله عمر می گوید:

«فرزندم سلام مرا به پدرت عمر برسان و به او بگو مبادا امت محمد را بدون سرپرست بگذاری، برای خویش جانشین معین کن و مردم را بعد از خود سر در گم مگذار که من بر مردم از فتنه می ترسم.» «۳۴»

آیا می توان گفت عایشه ضرر و خطر فتنه را درک کرده، اما پیامبر خدا (ص) درک ننموده است؟ در جای دیگر،

«افرادی عمر را قبل از مرگ عیادت کردند و به او گفتند وصیت کن و برای خود جانشینی تعیین نما.» (۳۵)

آیا می توان گفت آنان مصلحت وصیت و تعیین خلیفه را دانسته، اما پیامبر اکرم (ص) از آن آگاهی نداشته است؟

وصیت در مسائل شخصی مهمتر است یا تعیین سرنوشت امت اسلام؟:

آیا می توان گفت حفظ و گسترش و اجرای دستورات اسلام و حفظ نظام مسلمین در نظر پیامبر اکرم (ص) به اندازه وصیتهای شخصی درباره اموال جزئی اهمیت نداشته است؟ با اینکه از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«هر کس بدون وصیت از دنیا برود به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (۳۶).

و نیز فرموده:

«هیچ مرد مسلمانی سزاوار نیست دو شب بخسبد و مطلبی که باید نسبت به آن وصیت کند داشته باشد. مگر اینکه وصیتش را نوشته و نزد وی موجود باشد» (۳۷).

دلیل دیگری بر نصب حضرت علی (ع) به خلافت:

در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم (ص) آیه زیر بر ایشان نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (۳۸) ای پیامبر آنچه را از جانب پروردگارت به تو نازل گردیده ابلاغ نما و اگر ابلاغ نکنی رسالت الهی را به انجام نرسانده ای و خداوند تو را از

(۳۴). قالت عائشه لعبد الله بن عمر: يا بني ابلغ عمر سلامي و قل له: لا تدع امه محمد بلا راع، استخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملا فاني اخشى عليهم الفتنة (الامامه و السياسه، ۱/ ۲۸).

(۳۵). و قال له رجال عادوه قبل موته: اوص يا امير المؤمنين و استخلف (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ۱۲/ ۱۸۹ و بخاری ج ۲/ ۲۹۹).

(۳۶). من مات بغير وصيه مات ميتة جاهلية (وسايل الشيعه، ۱۳/ ۳۵۲ باب اول از ابواب وصايا حديث ۸).

(۳۷). ما حق امری مسلم ان يبيت ليلتين و له شىء يوصى فيه الا وصيته مكتوبه عنده. (سنن ابن ماجه ۲/ ۹۰۱ كتاب الوصايا، حديث ۲۶۹۹).

(۳۸). مائده / ۶۷.

شر مردم محفوظ نگاه می دارد.

مفهوم این آیه اعلام می دارد که مربوط به یک مسأله مهم و اساسی است که دعوت پیامبر (ص) با آن تمامیت یافته و تداوم رسالت با آن تضمین می گردد، به گونه ای که اگر ابلاغ نشود رسالت در معرض تهدید قرار می گیرد.

از ظاهر آن نیز استفاده می شود که مردم با این ابلاغ مخالفند و در صورت اعلام با آن معارضه خواهند کرد و به همین جهت خداوند سبحان به پیامبر خود اطمینان می دهد که وی را از گزند مردم محفوظ نگاه خواهد داشت. از طرق متعدد شیعه و سنی روایت شده که این آیه در رابطه با جریان غدیر خم و نصب حضرت علی (ع) به خلافت و ولایت نازل شده، از باب نمونه، سیوطی (یکی از علمای سنت) در الدر المنثور از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید نقل می کند که آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» روز غدیر خم در رابطه با علی بن ابی طالب بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. «۳۹»

اجمالی از جریان غدیر خم:

جریان غدیر خم اجمالا- از این قرار است: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از حجه الوداع (آخرین سفری که به حج مشرف شدند) بازمی گشتند، در بین راه در جحفه به سرزمین غدیر خم که محل جدا شدن راه حجاج مدینه از سایر شهرها بود رسیدند.

در این هنگام آیه، «یا ایها الرسول...» نازل گردید. پیامبر اکرم (ص) توقف نموده و دستور دادند آنها که جلو رفته بودند برگردند، و صبر کردند تا آنها که پشت سر بودند رسیدند و بر مکان بلندی

که از جهاز شتر درست شده بود بالا رفتند و در ضمن خطبه ای فرمودند: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنین از خودشان اولی هستم؟ این کلام را سه مرتبه تکرار فرمودند، همه جواب دادند بله یا رسول الله. حضرت فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. در این سفر، پیامبر اکرم (ص) را نود هزار و به روایتی صد و بیست هزار نفر همراهی می کردند. آنچه گفته شد به صورت متواتر از اکثر صحابه پیامبر اکرم (ص) نقل شده، گرچه در نقل برخی عبارات، اختلاف جزئی وجود دارد.

علامه متبوع مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالحسین امینی طاب ثراه در اوایل جلد اول کتاب الغدیر یکصد و ده تن از بزرگان صحابه را با ذکر موارد و مآخذ از کتابهای اهل سنت

(۳۹). الدر المنثور، ۲/ ۲۹۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۰

شمارش می کند که جریان غدیر خم را روایت نموده اند که در صورت نیاز به بررسی بیشتر می توان به آنجا مراجعه کرد.

البته این نکته را همین جا باید متذکر شوم که گرچه امامت و رهبری به وسیله بیعت و انتخاب مردم نیز منعقد می گردد و این نظر، مورد قبول است و در مباحث آینده نیز با دلایل کافی و وافیه یاری خداوند آن را اثبات خواهیم کرد، اما این انتخاب و بیعت بطور قطع در طول نص «۴۰» و دلیل نقلی است، زیرا با وجود نص از جانب پیامبر اکرم (ص) که هیچ گاه از روی هوی سخن نمی گوید و نسبت به صالح ترین و لایق ترین فرد جامعه شناخت و آگاهی لازم را دارد، دیگر

جایی برای شوری و یا انتخاب مردم باقی نمی ماند، و در این صورت اگر بیعتی هم وجود داشته باشد چیزی جز تأکید بر نص نخواهد بود، چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» (۴۱) - آنچه را پیامبر برای شما آورده است بگیرید.»

علی (ع) و غصب خلافت:

امیر المؤمنین (ع) [خود درباره استبعاد حرکتی که پس از وفات رسول خدا انجام گرفت] می فرماید: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از دنیا رحلت فرمود مسلمانان درباره خلافت و حکومت با یکدیگر به نزاع برخاستند، به خدا سوگند هرگز در قلبم خطور نمی کرد و بر ذهنم نمی گذشت که عرب پس از وی (پیامبر) این امر را از اهل بیت او برآید و اینکه پس از وفات او، خلافت را از من دریغ دارند. «۴۲»

و باز در کلامی دیگر می فرماید:

«به خدا سوگند از هنگام وفات رسول خدا تا کنون همواره از حق خویش محروم مانده ام و دیگران را بر من مقدم داشته اند.» «۴۳»

در خاتمه این مبحث بجاست گفتگویی که بین هشام بن حکم (یکی از اصحاب و شاگردان امام صادق (ع)) و عمرو بن عبید معتزلی بصری به وقوع پیوسته است متذکر شویم،

(۴۰). این اصطلاح در مباحث آینده نیز به کار می رود و مقصود از آن این است که اعتبار و حجیت بیعت و انتخاب مردم هنگامی است که دلیل قطعی مبنی بر تعیین شخص خاصی یا صنف معینی مثلاً فقهای جامع الشرائط در شرع اقدس وجود نداشته باشد، و گرنه دیگر جای انتخاب نیست. (مقرر)

(۴۱). حشر / ۷

(۴۲). فلما مضى تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما كان يلقى فى روعى ولا يخطر ببالى ان العرب تزعج هذا الامر

من بعده عن اهل بيته و لا انهم منحوه عنى من بعده (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض / ۱۰۴۸، لِح / ۴۵۱).

(۴۳). فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستأثرا على منذ قبض الله نبیه (ص) حتى يوم الناس هذا (نهج البلاغه، خطبه ۶، فیض / ۵۹، لِح / ۵۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۱

و آن گفتگو این چنین است:

«هشام بن حکم گوید: روز جمعه ای بود، به شهر بصره وارد شدم، به مسجد شهر رفتم، در آن میان حلقه بزرگی از مردم را مشاهده کردم که اطراف عمرو بن عبید- با پوشش ردای سیاه رنگی که با نخهای پشمی زینت شده و ردای دیگری بر آن افکنده بود- گرد آمده بودند و از وی درباره مسائل مختلف سؤال می کردند، من نیز در جمع آنان داخل شده و از مردم خواستم جایی نیز برای من باز کنند، آنان در آخر جمعیت به من جای دادند، من بر روی دو زانوی خود نشسته و گفتم ای عالم، من مردی غریب هستم، اجازه یک سؤال به من می دهی؟ او به من گفت بفرمایید، گفتم آیا تو چشم داری؟ او در جواب گفت:

فرزندم این چگونه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از وجود آن پرسش می کنی؟ گفتم پرسشهای من اینگونه است. گفت: فرزندم، گرچه پرسشهای تو احمقانه است، ولی پرس. گفتم پس پاسخم را بده، گفت پرس، گفتم آیا تو چشم داری؟ گفت بله، گفتم با آن چه عملی انجام می دهی؟ گفت با آن رنگها و اشخاص را مشاهده می کنم. گفتم آیا بینی داری؟ گفت بله. گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن بوها را استشمام می کنم.

گفتم دهان داری؟ گفت

بله، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن طعم غذاها را می چشم.

گفتم گوش داری؟ گفت بله، گفتم با آن چه می کنی؟ گفت با آن صداها را می شنوم. گفتم قلب داری؟ گفت بله. گفتم با آن چه می کنی؟ گفت دریافتهای اعضا و حواسم را با آن تشخیص و تمیز می دهم. گفتم آیا این اعضا و جوارح، تو را از قلب بی نیاز نمی کند؟ گفت نه. گفتم این چگونه است با اینکه همه اینها صحیح و سالم هستند؟ گفت فرزندم اعضا و جوارح هنگامی که در چیزی که بوییده یا دیده یا چشیده یا شنیده باشند شک و تردید کنند به قلب مراجعه می کنند و قلب شکها را باطل و یقین را تثبیت می کند.

هشام گفت: من در این هنگام به وی گفتم پس خداوند بدین سبب که حواس و اعضای بدن دچار شک و خطا می شوند قلب را قرار داده است؟ گفت بله، گفتم پس اگر قلب نباشد آنها به یقین نمی رسند؟ گفت چنین است، گفتم ای ابا مروان، پس خداوند تبارک و تعالی اعضا و جوارح را بدون مرجع و راهنما قرار نداده، پس چگونه تمام این مخلوقات را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف فرو گذاشته؟ آیا خداوند برای عموم مردم رهبر و امامی که به هنگام شک و سرگردانی به آن مراجعه کنند قرار نداده؟ اما برای اعضا و جوارح تو مرجع و امامی که به هنگام تردید و شک بدو بازگردند قرار داد؟

هشام گفت در این هنگام وی ساکت شد و در جواب من فرو ماند، آنگاه رو به من کرد و گفت:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۲

به من بگو

آیا تو هشام بن حکم نیستی؟ گفتم نه، گفت آیا از همنشینان و دوستان او هستی؟ گفتم نه، گفت تو اهل کدام شهری؟ گفتم اهل کوفه، گفت پس تو هشام هستی، آنگاه مرا در جای خود نشانند و تا هنگامی که من در جلسه حضور داشتم دیگر سخن نگفت» (۴۴).

این آن چیزی بود که به صورت خلاصه دربارهٔ نصب حضرت علی (ع) به خلافت از طرف رسول اکرم (ص) می توان در اینجا مطرح کرد. البته تفصیل آن را باید در کتابهای کلام و اعتقادات جستجو نمود.

لزوم اظهار نظر در مباحث علمی:

و من گمان نمی کنم که هیچ یک از مسلمانان از برادر مسلمان خود انتظار و توقع داشته باشد که آنچه را بین خود و خدای خود حق می داند کتمان کرده و در یک بحث علمی آن را اظهار ننماید.

آنچه به نظر من از هر فرد مسلمان انتظار می رود این است که در هر حال، ادب را رعایت نموده و زبان و قلم خود را کنترل کند، از نزاع و تشاجر دوری جسته و برادری و وحدت مسلمانان را در مقابل دشمنان و بیگانگان محفوظ نگاهدارد.

و بر هر عالم منصفی لازم است همواره به دنبال حق بوده و پس از دستیابی به آن، آن را بپذیرد و در صدد نباشد هر آنچه واقع شده است را پاک و بی عیب جلوه داده و آن را توجیه کند. اللهم فاهدنا لما اختلف فيه من الحق.

و نیز به برادران مسلمان خویش چه شیعه و چه سنی سفارش می کنم که در مسأله امامت و خلافت به کتاب المراجعات که مشتمل است بر مکاتبات آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین موسوی از علمای بزرگ شیعه

و علامه استاد شیخ سلیم البشیری پیشوای دانشگاه الازهر که از علمای بزرگ سنی مذهب است مراجعه کنند و از آن بهره جویند، چرا که این کتاب با همه کوچکی، مشتمل بر مطالبی است که دردمندان را شفا و تشنگان را سیراب می کند. خداوند مؤلف بزرگوار و گرانقدرش را جزای خیر دهد «۴۵».

(۴۴). اصول کافی، ۱/ ۱۶۹، کتاب الحججه، باب الاضطرار الی الحججه، حدیث ۳.

(۴۵). المراجعات یکی از آثار ارزنده آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین است که در آن ۱۱۲ نامه که بین ایشان و شیخ الاسلام سلیم بشری مفتی و رئیس سابق جامعه الازهر مبادله شده گردآوری شده است. این دو عالم اسلامی، در این نامه ها، حقایق بسیاری را مورد بحث و نظر قرار داده اند، بیان این نامه ها، ادبی، زیبا و محکم است و مطالب مطرح شده در آنها غنی و سرشار. به گفته سلیم بشری: شرف الدین در نامه های پرمغز و خوش سبک و محکمش به سان سیلی است که از قله های کوه خیزد، یا ابری که از آن ژاله ریزد. از نامه های شیخ سلیم بشری نیز پیداست که دانشمندی عمیق و حق جو بوده است. وی در نوشته هایش حقایق مهمی از مسائل -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۳

معنای ولایت و مشتقات آن در لغت و در فرهنگ اسلامی:

اشاره

آنچه از تفسیر آیه شریفه باقی ماند و لازم است به آن پرداخته شود تفسیر ولایت و مشتقات آن است که به آن می پردازیم:

معنای لغوی ولایت:

راغب (اصفهانی) در کتاب مفردات خویش واژه ولایت را اینگونه معنی می کند: ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه ای کنار هم قرار گیرند که هیچ چیز غیر خودشان بین آنان حایل نباشد، گاهی ولاء و توالی برای قرب مکانی، نسبی، دینی، دوستی، همیاری و همفکری در اعتقاد استعاره آورده می شوند «۴۶»

ولایت (به کسر واو) به معنی نصرت و یاری رساندن است و ولایت (به فتح واو) به معنی به عهده گرفتن امور است. برخی گفته اند ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) مثل دلالت (به کسر دال) و دلالت (به فتح دال) است که تفاوتی از جهت معنی با یکدیگر ندارند و حقیقت آن به عهده گرفتن است.

کلمه «ولی» و «مولی» نیز به همین معنی به کار گرفته می شوند و هر دو هم به معنی «فاعل» یعنی سرپرست و حاکم و «مولی» و

هم به معنی «مفعول» یعنی فرد تحت کفالت و سرپرستی (موالی) به کار برده شده است. «۴۷»

نهایه ابن اثیر می نویسد در بین اسماء خداوند تبارک و تعالی «ولی» دیده می شود، یعنی «یاور» و برخی گفته اند یعنی کسی که اداره امور عالم و همه خلائقی که به وی قیام و قوام دارند به عهده اوست، و یکی از نامهای خداوند عز و جل «والی» است و این بدان جهت است که وی مالک همه اشیاء است و به هر گونه که اراده کند در آنها قدرت تصرف دارد، و

- اعتقادی شیعه

و غیر آن را تصدیق کرده است که از جمله، اهمیت اساسی فقه شیعه و مجزی بودن عمل به آن در رفع تکلیف است. دوست و معاصر شرف الدین عالم سترگ، شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره شخصیت او می نویسد: شرف الدین یکی از افتخارات این روزگار و یکی از آیات بزرگ خداست که در عصر حاضر (قرن چهاردهم هجری) طلوع کرده است ... کسی که بخواهد شرف الدین را توصیف کند چه بگوید؟ بگوید او مجتهدی است دانا؟ متکلمی است بی همتا؟ فیلسوفی است نیرومند؟ اصول دانی است متبحر؟ مفسری است بزرگ؟ محدثی است صادق؟ مورخی است حجت؟ خطیبی است زبان آور؟ پژوهشگری است نقدگر؟ ادیبی است سترگ؟ آری شرف الدین اینهمه است و علاوه بر اینها مجاهدی است نستوه در راه دین و مبارزی است پیوسته در سنگر ... (نقباء البشر، ج ۳/ ۱۰۸۴). برای شناخت بیشتر عالم مجاهد، شرف الدین به آثار وی و نیز کتاب شرف الدین تألیف فاضل ارجمند محمد رضا حکیمی مراجعه شود. (مقرر).

(۴۶). استعاره، اصطلاحی است در علم معانی بیان و از عاریه گرفته شده و مراد از آن استعمال لفظی است در معنی یا معنایی که به معنی حقیقی آن نزدیک باشند (مقرر).

(۴۷). مفردات راغب / ۵۷۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۴

گویا واژه ولایت همواره به تدبیر و قدرت و توان تأثیرگذاری در سایر پدیده ها اشعار دارد، و در صورتی که این مفاهیم در کسی مجتمع نباشد اسم والی به وی اطلاق نمی شود.

در احادیث، کلمه مولی بسیار تکرار شده و این بدان جهت است که این لفظ بر مصادیق و موارد بسیار زیادی منطبق می شود که از آن جمله

است: رب، مالک، آقا و سرور، ولی نعمت، آزاد کننده بنده، یاور، دستیار، پیرو، همسایه، پسر عمو، هم سوگند، هم پیمان، داماد، برده آزاد شده، کسی که نعمتی به وی بخشیده شده... و هر کسی که کاری را به عهده گرفته و یا کاری به او بستگی دارد وی مولی و ولی آن کار محسوب می شود.

و از همین مورد است حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» که کلمه مولی در این روایت به اکثر معانی فوق الذکر حمل شده است.

شافعی می گوید: مراد از مولی در این روایت، ولایت اسلامی آن حضرت است، همانند گفتار خداوند تبارک و تعالی که می فرماید: «ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم». و سخن عمر که به علی (ع) گفت «اصبحت مولی کل مؤمن» معنای آن این است که تو امروز، ولی و سرپرست هر مؤمن شدی. برخی گفته اند علت این فرمایش پیامبر اکرم (ص) این است که اسامه به علی (ع) گفت تو مولای من نیستی مولای من فقط رسول خداست. آنگاه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه- هر که من مولای او هستم علی مولای اوست».

و از همین مورد است حدیث «ایما امرأه نکحت بغير اذن مولاه فنکاحها باطل- هر زنی بدون اجازه مولایش ازدواج کند، ازدواجش باطل است» که منظور از مولای او کسی است که متولی کارهای اوست، و مسئولیت وی را عهده دار است، و در روایتی به جای کلمه مولاه «ولیها» آمده است (۴۸).

و در کتاب صحاح اینگونه آمده است:

ولی: به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیک شدن است. گفته می شود «تباعدنا بعد ولی» یعنی

پس از مصاحبت و نزدیکی بودن به هم، از هم دور شدیم. «و کل مما یلیک» یعنی از آنچه نزدیک و در کنار تو است بخور. «... و اولیته الشیء فولیه» یعنی او را متصدی امری کردم، او هم متصدی آن شد. و همچنین «ولی الوالی البلد» و «ولی الرجل البیع» یعنی والی متصدی امور شهر شد و فروشنده متصدی امر فروش شد. و کلمه مولى به

(۴۸). نهاییه ابن اثیر، ۲۲۷/۵

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۵

بنده آزاد شده، و کسی که بنده ای را آزاد نموده و پسر عمو، یاور و همسایه گفته می شود و کلمه ولی به معنی داماد است و هر کس کار کسی را به عهده بگیرد «ولی» وی محسوب می شود «۴۹».

و در معجم مقاییس اللغه آمده است:

و-ل-ی: اساسا به معنی قرب و نزدیکی است. ولی (به فتح واو و سکون لام و یاء) به معنی قرب است، گفته می شود «تباعده بعد ولی» یعنی پس از قرابت دور شد. «و جلس مما یلینی» یعنی کنار من نشست. ولی: به بارانی که بعد از اولین باران شبیه شبنم می بارد گفته می شود. و از همین باب است کلمه «مولى» که به معنی: بنده آزاد شده، آزاد کننده بنده، همراه، همپیمان، پسر عمو، یاور، همسایه و ... است که همه اینها از (ولی- به فتح واو و سکون لام و یاء) به معنی قرب است و هر کس سرپرستی کسی را به عهده بگیرد ولی او محسوب می شود. و همه مشتقات این باب به قرب بازگشت می نماید. «۵۰»

و لسان العرب، در این باره می نویسد:

ولی: ولی یتیم، کسی است که در

کنار یتیم قرار گرفته و سرپرستی وی را به عهده دارد و ولی زن، کسی است که اجازه ازدواج زن به وی وابسته است، و بدون اجازه او ازدواجش امکان پذیر نیست.

در حدیث وارد شده، هر زن بدون اجازه مولای خویش ازدواج کند، ازدواجش باطل است.

فراء می گوید: «موالی، ورثه شخص و پسر عموهای وی هستند» و نیز گفته: «ولی و مولی در کلام عرب یکی است».

ابو منصور می گوید: از همین مورد (سرپرستی) است گفتار پیامبر اکرم که می فرماید:

هر زنی بدون اجازه مولای خویش ... و در روایتی به جای کلمه مولی، ولی آمده و این بدان جهت است که این دو کلمه (ولی و مولی) هر دو به یک معنی است. «۵۱»

در اقرب الموارد اینگونه آمده است:

«ولی الشیء و علیه ولایه و ولایه: ملک امره و قام به.» - در کنار چیزی قرار گرفت و ولایت یا ولایت چیزی به عهده اوست، یعنی مالک کار او شد و مسئولیت

(۴۹). صحاح جوهری، ۶/ ۲۵۲۸

(۵۰). معجم مقایس اللغه، ۶/ ۱۴۱.

(۵۱). لسان العرب، ۱۵/ ۴۰۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۶

آن را به عهده گرفت «۵۲».

و سخنان دیگری نظیر این سخنان که اهل لغت در معنی کلمه ولایت و مشتقات و موارد استعمال آن گفته اند که می توان برای آگاهی بیشتر به آنها مراجعه کرد.

مفهوم ولایت و مولی در فرهنگ اسلامی:

حال با توجه به مطالبی که در معنی لغوی ولایت گفته شد، یعنی با توجه به اینکه: ولی یتیم کسی است که سرپرستی وی را به عهده دارد، و ولی زن کسی است که اجازه ازدواج به عهده اوست و طبق فرموده پیامبر اکرم (ص) «هر زنی بدون اجازه ولی خویش ازدواج کند ازدواجش

و با توجه به اینکه به سلطان، ولی امر گفته می شود و به کسی که مسئولیت تجهیز و تکفین میت را به عهده می گیرد، ولی میت گفته می شود. و با توجه به آنچه از مبرّد درباره صفات باری تعالی نقل شده که: ولی همان احق و اولی به تصرف است، و همچنین مولی که از کلام او استفاده می شود، ولی و مولی و اولی به یک معناست.

و آنچه از فراء نقل شد که «ولی و مولی در کلام عرب یکی است». و آنچه از مفردات نقل شد که: «حقیقت ولایت به عهده گرفتن کارها و سرپرستی امور است و ولی و مولی نیز به همین معناست» و آنچه از ابن اثیر نقل شد که «در مفهوم ولایت تدبیر و قدرت و فعل [قدرت تأثیرگذاری] نهفته است»، با توجه به همه اینها آشکار می گردد که مفهوم تصرف و عمل در کلمه ولایت مندرج شده است و آنچه در کلمات برخی آمده که معنی و مفهوم ولایت تنها محبت و دوستی است صحیح به نظر نمی رسد، زیرا اگر صرف محبت و دوستی که یک امر قلبی است را [در فرهنگ عرب] بخواهند بیان کنند در آن صورت لفظ «حب»، و یا «ودّ» [محبت یا موّدت] که کلمات مقابل آن «بغض و کراهت» است را به کار می برند.

اما «ولایت» به معنی تصدی و به عهده گرفتن کاری از کارهای دیگران است که در مقابل آن «عداوت» است که به معنی تجاوز و تعدّی به دیگران است. پس به مصلحت دیگران در کار آنها تصرف نمودن، ولایت است و تصرف به ضرر دیگران عداوت، و این

هر دو از مقوله فعل [انجام کار و تأثیر گذاردن در امور دیگران] است. [نه صرفاً یک امر قلبی و احساسی چنانچه در مودت و محبت اینگونه است]. البته گاهی واژه ولایت در تصرف در شئون دیگران به صورت مطلق چه به نفع و چه به ضرر به کار برده می شود.

(۵۲). اقرب الموارد، ۲/ ۱۴۸۷.

(۵۳). عن النبی (ص) ایما امرأه نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل. سنن ترمذی، ۲/ ۲۸۰ باب ۱۴ از ابواب نکاح، حدیث ۱۱۰۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۷

اینک در گفتار خداوند تبارک و تعالی بیندیش که می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (۵۴) - مردان و زنان مؤمن برخی از آنها اولیای برخی دیگر هستند، یکدیگر را به کارهای نیک امر نموده و از کارهای زشت باز می دارند. و نیز این آیه شریفه که می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (۵۵) - خدا ولی و سرپرست مؤمنان است، آنان را از تاریکیها به نور می راند و آنان که کافرند اولیایشان طاغوت است، آنان را از نور به ظلمتها می راند.

ملاحظه می فرمایید در دو آیه فوق که لفظ ولایت آمده به دنبال آن به گونه ای چگونگی کارهای ناشی از ولایت و امر و نهی و عمل متناسب با آن ذکر شده و همه اینها دلیل بر این است که مفهوم تصرف همواره در مفهوم ولایت مندرج شده است.

وحدت و قرب، لازمه اعمال ولایت:

حال با توجه به ریشه کلمه ولایت که طبق گفته اهل لغت به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیکی است. [الولی - القرب] باید

گفت کسی که می خواهد در امور دیگری تصرف کند لازمه آن نزدیک شدن و همراه شدن با اوست و گرنه اعمال ولایت و تصرف امکان پذیر نیست، انسان خود به تنهایی قادر به رفع نیازمندیهای خود نیست و به همین جهت نیاز به کسی دارد که در کنار و نزدیک وی قرار گرفته و در نیازمندیها به او کمک کند، و درست با قرار گرفتن افراد در کنار اوست که از تنهایی خارج شده و صاحب «ولی» می گردد و با این نزدیکی و کنار او قرار گرفتن می تواند توسط آن، نقصهایش را جبران و کمبودهایش را برطرف کند، و کلمه «ولی» و «مولی» نیز بدان جهت هم بر والی و هم بر کسی که تحت سرپرستی اوست اطلاق می شود، که اینها هر دو نیازمند به هم هستند و هر یک قسمتی از کارهای دیگری را انجام می دهد.

کلمه «تلو» (کنار) و «ولی» نیز گویا از یک ریشه گرفته شده باشد که واو آن قلب به (تاء) شده است و نظیر آن در کلام عرب بسیار یافت می شود. از باب مثال هنگامی که زید تنها نیست و فرد دیگری «مثلاً عمرو» در شئون او دخالت و تصرف می نمایند می توان گفت هر کدام در کنار دیگری است و به همین اعتبار و عنایت است که لفظ مولی هم به مالک و هم به مملوک اطلاق می شود، و باز به همین اعتبار و عنایت است که گفته می شود «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا - خدا ولی مؤمنان است» و از طرف دیگر گفته می شود «المؤمن ولی الله» -

(۵۴). توبه / ۷۱.

(۵۵). بقره / ۲۵۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۸

مؤمن ولی خداست».

پس از مجموع این

مطالب آشکار می شود که این معانی متعدد که برای مولی ذکر شد بازگشت آن به یک معنی است و همه مصداق یک مفهوم هستند و آن مفهوم قرار گرفتن یک شخص در کنار شخص دیگر برای به عهده گرفتن برخی کارها و برطرف کردن برخی نواقص و کمبودهای اوست.

کلمه مولی در حدیث متواتر «من کنت مولا...» به چه معنی است؟:

حال با توجه به آنچه گفته شد، آشکار می شود که گفتار پیامبر اکرم (ص) در حدیث متواتر «من کنت مولا» - چه با لفظ مولی باشد و یا با لفظ ولی - مفهوم آن این است که آنچه را خداوند سبحان برای وی از اولویت در تصرف و ولایت و حکومت مندرج در آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» ثابت نموده، برای حضرت علی (ع) نیز تثبیت می فرماید و به همین جهت در ابتدای کلام، جمله «آیا می دانید من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم» را سه مرتبه تکرار فرمودند، و ظاهر کلام این است که دو کلمه: «مولی» در کلام آن حضرت هر دو به یک معناست و آن همان اولویتی است که در آیه شریفه بیان شده است.

و اگر پیامبر اکرم (ص) در صدد بیان محبت داشتن مردم نسبت به حضرت علی (ع) بود دیگر احتیاجی نبود که آن حضرت اولویت خویش را برای مردم متذکر شوند و طبعاً یادآوری آن لغو محسوب می شد. به طور قطع بیان یک محبت صرفاً قلبی آن قدر مسأله مهمی نبود که پیامبر اکرم (ص) برای اعلان آن صد و بیست هزار حاجی را به هنگام بازگشت از حج در وسط روز و در آن گرمای شدید و طاقت فرسا در سرزمین غدیر خم برای بیان و اعلام آن متوقف نماید.

باز شاهد همین معناست، گفتار آن حضرت در خبر عمران بن حصین که فرمود: «از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمن است پس از من «۵۶»». چرا که کلمه «پس از من - من بعدی» بخوبی احتمال اینکه ولایت به معنی محبت قلبی باشد را نفی می کند و مشخص و معین می سازد که منظور از مولی، اولویت و امامت است. چنانچه این معنی پوشیده نیست.

اینها نکاتی بود که اجمالاً به آن اشاره شد و تفصیل آن را باید در کتابهای کلامی که برای بحث از اینگونه مسائل تدوین شده جستجو کرد.

(۵۶). عن رسول الله فی خبر عمران بن حصین: ما تریدون من علی؟ انّ علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی، ۲۹۶/۵، حدیث ۳۷۹۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۹

روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام:

اشاره

و اما ضرورت تمسک به اهل بیت پیامبر اکرم (ص) و حجیت گفتار آنان در اصول و فروع دین امر دیگری است که علاوه بر مسأله امامت و خلافت باید به آن توجه ویژه مبذول نمود، چرا که مسأله خلافت مسئله ای است اعتقادی که به «علم کلام» مربوط می شود. اما مسأله حجیت اقوال و افعال عترت طاهرین (ع) یک مسأله اصولی است، گرچه هر دو مسأله در نزد ما از یکدیگر تفکیک ناپذیر و متلازم یکدیگرند.

ادله شرعی و روایات بر ضرورت اخذ به مذهب عترت طاهرین (ع) و در رأس آن باب علم پیامبر (ص) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بسیار است که به درج برخی از آنها می پردازیم:

حدیث متواتر ثقلین:

حدیث ثقلین از احادیث متواتر بین فریقین است که بر اساس مضمون آن پیامبر (ص) عترت را در کنار و عدل قرآن کریم قرار داده است.

این حدیث را صاحبان صحاح و سنن و مسانید «۵۷» و بسیاری دیگر از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده اند و از احادیث بسیار معروف و مشهور است که به ذکر آن می پردازیم:

زید بن ارقم ضمن نقل حدیث غدیر روایت نموده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«ای مردم همانا من یک بشر هستم و نزدیک است که فرستاده خدا (ملک الموت) مرا ملاقات کند و من دعوت او را اجابت نمایم، اما من دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می گذارم، اولین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است.

پس کتاب خدا را گرفته و بدان چنگ آویزید.

آنگاه آن حضرت در ترغیب و تشویق مردم نسبت به کتاب خداوند سخنانی

(۵۷). صحاح: به کتابهایی گفته می شود که روایات

گردآوری شده در آنها از جهت سند در نظر مؤلفین آنها صحیح و درست باشد. در میان کتابهای سنت شش کتاب به عنوان صحاح مشهور و معروف است: ۱- صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل جعفی بخاری متوفای ۲۵۶، ۲- صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری متوفای ۲۶۱، ۳- صحیح ابن ماجه تألیف محمد بن یزید بن ماجه قزوینی متوفای ۲۷۳، ۴- صحیح ابو داود، تألیف ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی متوفای ۲۷۵، ۵- صحیح ترمذی تألیف ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی متوفای ۲۷۹، ۶- صحیح نسائی تألیف احمد بن شعیب نسائی متوفای ۳۰۳. البته گاهی موطاء مالک تألیف مالک بن انس رهبر شاخه مذهبی فقه مالکی را نیز جزو صحاح به شمار آورده اند.

سنن: به غیر از صحیح مسلم و صحیح بخاری به سایر کتب صحاح، سنن نیز گفته می شود، نظیر سنن ترمذی، و سنن ابی داود. مسانید: کتابهایی هستند که در آنها مجموعه احادیث اشخاص با ذکر سند گردآوری شده، اما مؤلفین آن مدعی صحت همه حدیثهای گردآوری شده نیستند، نظیر مسند احمد حنبل. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۰

بیان داشت و سپس فرمود: و [دومین آنها] اهل بیتم است. خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیتم. «۵۸»

و نیز ترمذی به سند خویش از زید بن ارقم روایت نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«من در میان شما چیزی را به یادگار گذاشتم، اگر بدان تمسک جویند هرگز پس از من گمراه نمی شوید، یکی از آن دو عظیم تر و بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا، رشته ای که از آسمان به زمین امتداد یافته و عترتم، اهل بیتم

که هرگز تا آن زمان که بر حوض بر من وارد شوند از یکدیگر جدا نخواهند شد. پس اینک بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد. «۵۹»

روشن است که تمسک به کتاب، توجه به دستورات خدا و عمل به مضامین قرآن است و تمسک به عترت، توجه و عمل به گفتار و سنت ائمه معصومین علیهم السلام است. پس گفتار و سنتهای آنان دارای حجیت شرعی و الهی است.

و پیش از این دانستی که این حدیث (ثقلین) بین فریقین متواتر است و دو روایت فوق صرفاً به عنوان نمونه ذکر گردید. مضمون این روایت را پیامبر اکرم (ص) در موارد متعدد بیان فرموده اند: یکی در روز عرفه آخرین سفر پیامبر اکرم (ص) به حج (حجه الوداع)، دیگری در سرزمین غدیر خم، سومی بر فراز منبر خویش در مسجد مدینه، چهارمی در حجره مبارک خویش به هنگام بیماری، که همه این تأکیدها برای تثبیت کتاب و عترت به عنوان دو رکن اساسی دین مبین اسلام بوده است که می توان در کتب حدیث به موارد نقل آن دست یافت. و بر همین اساس است که هر عاقل دانایی حدس می زند که مسأله امامت عترت پیامبر (ص) و لزوم تمسک به آنان همان نکته مهمی بوده که پیامبر اکرم (ص) به هنگام بیماری خویش به وسیله کتابت قصد تثبیت آن را داشت، اما افرادی از نگارش آن مانع شدند که روایت ذیل، بیانگر همین واقعیت است.

صحیح بخاری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده که گفت:

«هنگامی که رسول خدا (ص) را حالت احتضار فرا گرفت و مردانی در حجره

(۵۸). أیها الناس فانما انا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فاجیب

و انا تارك فيكم ثقلين: اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به - فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: و اهل بيتي، اذكرم الله في اهل بيتي، اذكرم الله في اهل بيتي، اذكرم الله في اهل بيتي. (صحيح مسلم، فضائل الصحابه ۱۲۲/۷. چاپ ديگر ۱۸۷۳/۴ حديث ۲۴۰۸).

(۵۹). انى تارك فيكم ما ان تمسكنم به لن تضلوا بعدى، احدهما اعظم من الآخر: كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض، و عترتى اهل بيتى و لن يترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما (سنن ترمذى، ۳۲۸/۵، حديث ۳۸۷۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۱

مبارک، اطراف آن حضرت گرد آمده بودند، فرمود: پیش آید تا برای شما چیزی را بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید، در آن هنگام برخی از افراد که آنجا حضور داشتند گفتند: درد و مرض بر وی غلبه کرده، قرآن در نزد شماست و تنها کتاب خدا ما را بس است. پس بین اهل منزل اختلاف و نزاع در گرفت، برخی گفتند بیاورید تا پیامبر برایتان بنویسد تا پس از آن گمراه نشوید، و برخی دیگر سخنان دیگری گفتند. چون سخنان بیهوده و نزاع بالا گرفت پیامبر اکرم (ص) فرمود: برخیزید [بروید]. «۶۰»

عبید الله نقل می کند که ابن عباس پیوسته می گفت: بزرگترین مصیبت و بلکه همه مصیبتها در این است که با ایجاد اختلاف و ابراز سخنهاى بیهوده مانع شدند که پیامبر خدا برای آنان این نامه را بنویسد. حال باید در جمله ای که در این روایت آمده - جمله «پس از آن گمراه نشوید - لن تضلوا بعدی» و

شبهت زیاد آن با تعبیر پیامبر در روایت ترمذی اندیشید و به دست آورد که پیامبر اکرم (ص) در آن لحظات حساس چه مطلبی را می خواسته اند مکتوب فرمایند.

علامه بحاث و یگانه زمانه خویش مرحوم آیت الله سید حامد حسین هندی قدس سرّه، دو جلد قطور از یک دوره کتاب گرانقدر خویش را که به عبقات الانوار نامگذاری نموده است به نقل حدیث ثقلین و طرق نقل آن از کتابهای سنت اختصاص داده که بجاست برای تحقیق بیشتر در رابطه با این حدیث به آن مراجعه شود. «۶۱»

(۶۰). عن ابن عباس قال: لما حضرت رسول الله (ص) و فی البیت رجال فقال النبی (ص) هلموا اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله (ص) قد غلبه الوجع و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصموا، منهم من یقول: قربوا یکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده و منهم من یقول غیر ذلک. فلما اکتثوا اللغو و الاختلاف قال رسول الله (ص): قوموا (صحیح بخاری، ۳ / ۹۱، کتاب المغازی، باب مرض النبی (ص) و وفاته).

(۶۱). کتاب عبقات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار (ع) یک دوره کامل در اثبات امامت ائمه علیهم السلام است که توسط عالم بزرگوار سید میر حامد حسین بن محمد قلی خان نیشابوری کنتوری (متوفای ۱۳۰۶) در رد باب هفتم کتاب التحفه الاثنی عشریه نگارش یافته است. این کتاب در دو بخش عمده تنظیم شده است. بخش اول آن به اثبات دلالت آیاتی از قرآن کریم که به آنها برای اثبات امامت ائمه (ع) استناد شده پرداخته شده که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است و در کتابخانه مصنف در

لکنهو هند، نسخه خطی آن موجود است. بخش دوم آن در اثبات دلالت دوازده حدیث مربوط به امامت ائمه معصومین علیهم السلام است که در دوازده جزء- هر حدیث در یک جزء- تألیف یافته که جزء دوازدهم آن در رابطه با حدیث ثقلین و طرق نقل آن است که در دو جزء ضخیم گردآوری شده و همان دو جلد به سال ۱۳۸۱ در ایران در شش مجلد به چاپ رسیده است. (نقل به تلخیص از الذریعه آغاز بزرگ تهرانی، ۱۵/۲۱۴) مقرر.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۲

دیگر روایات ضرورت تمسک به عترت طاهرین علیهم السلام:

پس بر اساس فرموده پیامبر اکرم (ص) بر امت مسلمان لازم است که به عترت پاک پیامبر اکرم (ص) تمسک جسته و گفتار و کردار آنان را پیشوای خود قرار دهند و من هرگز گمان نمی کنم هیچ یک از علماء، ائمه مذاهب اربعه را مقدم داشته و آنان را بر عترت پاک پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصومین علیهم السلام که کشتیهای نجات و درهای نزول رحمت الهی و پرچمهای هدایت وی هستند ترجیح دهند. با اینکه در شأن آنان علاوه بر حدیث ثقلین، احادیث و روایات دیگری نظیر روایات ذیل به دست ما رسیده است:

الدر المنثور در شأن قرآن و عترت از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«هرگز از آن دو (قرآن و عترت) پیشی نگیرید که هلاک می شوید و به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند» (۶۲)

مستدرک حاکم نیشابوری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده است که پیامبر خدا فرمود:

«ستارگان، مردم زمین را [هنگام مسافرت در دریا] از غرق شدن ایمنی می بخشند و اهل بیت من عامل ایمنی امت

من از اختلاف و تفرقه اند و در صورتی که قبیله ای از عرب با آنان به مخالفت برخیزد، دچار تفرقه می شود، آنگاه از حزب ابلیس می شود. «۶۳»

باز در همان کتاب به سند خویش از ابو ذر روایت می کند که گفت، از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود:

«همانا مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح در میان قومش است، آن کس که بر آن سوار گشت نجات یافت و آنکه از آن تخلف ورزید غرق شد «۶۴».

امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سمت که آنان گام بر می دارند منحرف نشوید و قدم به جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی

(۶۲). فلا- تقدموهما لتهلكوا و لا- تعلموهما فانهما اعلم منكم (الدر المنثور، ۲ / ۶۰). شاید مقصود از جمله و لا تعلموهما، بر حذر داشتن از پیشداوریهای معمولی و تفسیر به رأی در فهم آیات و روایات باشد (مقرر).

(۶۳). عن ابن عباس، قال قال: رسول الله (ص) النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بيتي امان لامتي من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس (مستدرک حاکم، ۳ / ۱۴۹).

(۶۴). عن ابي ذر قال: سمعت النبي (ص) يقول: الا ان مثل اهل بيتي فيکم مثل سفینه نوح من قومه، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق (مستدرک حاکم نیشابوری، ۳ / ۱۵۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۳

و هلاکت باز نمی گردانند، اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که هلاک

باز آن حضرت در کلامی دیگر می فرمایند:

«آنان (اهل بیت پیامبر (ص)) موضع اسرار خداوندند و ملجأ فرمانش، ظرف علم او هستند، و مرجع حکمت‌هایش، مخزن کتابهای او هستند و کوه‌های استوار دینش، به وسیله آنان خمیدگی پشت دین را راست نمود و لرزش‌های آنان را از بین برد ... احدی از این امت را با آل محمد مقایسه نتوان کرد و آنان که ریزه خوار خوان نعمت آنانند با آنان برابر نخواهند بود، آنان اساس دین و ارکان یقینند، غلوه کننده باید به سوی آنان بازگردد، و عقب مانده باید به آنان ملحق شود، ویژگی‌های ولایت و حکومت از آنهاست و وصیت پیامبر (ص) و وراثت او در میان آنان است و اکنون زمانی است که حق به اهلش و جایگاه واقعی خود رسیده است «۶۶». و روایتهای دیگری نظیر این روایات که از طریق فریقین نقل شده و تعداد آنها بسیار زیاد است، که باید در جای خود به صورت مستقل مورد بحث قرار گیرد.

من در عین حال از علمای متعهد و آگاه سنت در خواست می کنم از سر انصاف و با دیده علم به دور از جویهای سیاسی و تحریفهای استعماری، عقاید ما را درباره خلافت و ولایت و تمسک به راه و مرام عترت طاهرین اهل بیت پیامبر علیهم السلام مطالعه نمایند و در زندگی افرادی که به عنوان الگو، فرا رویمان قرار داده ایم بیندیشند، و من تصور نمی کنم هیچ یک از آنان، ائمه مذاهب اربعه را با توجه به روایاتی که در کتب خود آنان نیز وارد شده است بر پیشوایان و امامان خاندان عصمت و طهارت، ترجیح دهند.

تشیع و پیروی کردن

از علی (ع) و پیشوایان خاندان پاک پیامبر (ص) با آن همه احادیث متواتری که از پیامبر اکرم (ص) درباره آنان وارد شده چیزی نیست که جدید الظهور و بدعت در دین باشد، بویژه پس از آنکه اسم شیعه و تشیع در کلمات پیامبر اکرم (ص) نیز آمده است:

کتاب الدر المنثور در تفسیر سوره بینه می نویسد:

(۶۵). انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی و لن یعدوکم فی ردی، فان لبدوا فالبدوا، و ان نهضوا فانهضوا و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا (نهج البلاغه فیض / ۲۸۶، خطبه ۹۶، لح ۱۴۳، خطبه ۹۷).

(۶۶). هم موضع سره و لجأ أمره و عیبه علمه و موئل حکمه و كهوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه ... لا- یقاس بآل محمد (ص) من هذه الامه احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداء، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم ینفی الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیه و الوراثة، الآن اذ رجع الحق اهله و نقل الی منتقله (نهج البلاغه، خطبه ۲، فیض / ۴۴-۴۵، لح / ۴۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۴

«ابن عساکر از جابر بن عبد الله روایت نموده که گفت ما نزد پیامبر اکرم بودیم که علی (ع) به آن حضرت وارد شد، پیامبر فرمود:

سوگند به آن کس که جانم به دست اوست این شخص و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند، آنگاه این آیه نازل گردید:
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۶۷) - آنان که ایمان آورده

و اعمال شایسته انجام داده اند، همانان شایسته ترین بندگان روی زمینند».

و باز ابن عدی از ابن عباس روایت نموده که گفت هنگامی که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد، پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود: مصداق این آیه، تو و شیعیانت هستید. در روز قیامت شما از خداوند راضی می باشید و خدا از شما راضی است.

و باز ابن مردویه از علی (ع) روایت نموده که گفت: پیامبر خدا (ص) به من فرمود: آیا نشنیده ای گفتار خداوند سبحان را که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ...» آنان تو و شیعیانت هستید، وعده گاه من و شما در کنار حوض (کوثر) است، در آن هنگام که امت ها برای حساب آورده می شوند پیشاپیش آنان فراخوانده می شوید درحالی که پیشانی هایتان از نور می درخشد. «۶۸»

کلام در این زمینه [استناد به آیه النَّبِيِّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ] به درازا کشید، از خوانندگان محترم عذرخواهی نموده و سخن پیرامون این موضوع را به همین جا خاتمه می دهیم.

۴- دلالت آیه: **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ...:**

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ... وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ «۶۹» هیچ زن و مرد مؤمنی را نمی رسد هنگامی که خدا و رسول وی امری را اراده نمایند اختیاری در کار خویش داشته باشند.

طبق آنچه مفسرین نوشته اند این آیه درباره جریان ازدواج زید بن حارث با زینب- که پیش از این در توضیح آیه قبل به آن اشاره شد- نازل گردیده است.

(۶۷). البینه / ۷.

(۶۸). اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبد الله قال: كنا عند النبي (ص): فاقبل علي (ع) فقال النبي: و الذي نفسي بيده ان هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة و

نزلت: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه، قال رسول الله (ص): لعلى هو انت و شيعتك يوم القيامه راضين و مرضيين. و اخرج ابن مردويه عن علي (ع) قال: قال رسول الله (ص): أ لم تسمع قول الله: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه، انت و شيعتك و موعدي و موعدكم الحوض، اذا جئت الامم للحساب تدعون غرا محجلين. (الدر المنثور، ۶ / ۳۷۹).

(۶۹) - احزاب / ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۵

پیامبر اکرم (ص) تصمیم گرفت دختر عمه خود، زینب بنت جحش را به ازدواج پسر خوانده خویش، زید بن حارثه در آورد، اما زینب و برادرش عبد الله از این پیوند، ناخرسند بودند، آیه فوق در این باره نازل گردید، لکن پس از نزول آیه، زینب و برادرش به پیامبر خدا (ص) گفتند ما به آنچه خدا و رسولش صلاح بدانند و راضی باشند، راضی هستیم.

آنچه مسلم است این قضیه، تنها یک قضیه شخصی نیست، بلکه مسئله ای اجتماعی است. بویژه با توجه به اینکه زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر اکرم (ص) با وی ازدواج نمود، و همه بیانگر این است که تمام این ماجرا برای از بین بردن دو عادت خرافی و بی اساس جاهلیت از میان جامعه اسلامی بوده است، یکی عادت زشت دانستن و بیزار بودن مردم از ازدواج یک خانم قریشی با برده آزاد شده، و دیگری پسر خوانده را در حکم پسر قرار دادن و همسران آنها را در حکم همسران فرزندان خویش دانستن، که پیامبر اکرم (ص) با ازدواج خویش با زینب عملا این تصور بی اساس را

بر اساس این آیه در مسائل حکومتی، اجتماعی در مقابل نظر خدا و پیامبر (ص)، از مردم نفی اختیار شده است. اما به این نکته نیز باید توجه داشت که در این مورد خاص، طبق آنچه وارد شده پس از نزول آیه، زینب به هنگام عقد نسبت به ازدواج کاملاً رضایت داشت و سلب اختیاری در کار نبوده، مگر اینکه گفته شود به اصطلاح علما «مورد، مخصص نیست» (۷۰) و حکم کلی «حاکمیت داشتن نظر خدا و رسول بر مردم»، همواره به کلیت خود باقی است و این نکته ای است در خور توجه.

۵- دلالت آیه إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...:

إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۷۱) - ولی امر شما تنها خدا و رسول او، و مؤمنانی هستند که نماز پیداشته و فقیران را در حال رکوع، زکات می دهند.

روایات زیادی از شیعه و سنی به صورت متواتر نقل شده که این آیه در شأن حضرت علی امیر المؤمنین (ع) هنگامی که در نماز انگشتر و یا چیز دیگری را به سائل بخشید نازل شده که دو نمونه از آن را در اینجا می آوریم:

۱- طبرانی در اوسط، و ابن مردویه از عمار بن یاسر نقل می کند که: «امیر المؤمنین علی (ع) در رکوع نماز مستحبی بود، سائلی وارد شد و چیزی طلب نمود. حضرت انگشتر

(۷۰). بیان یک حکم در مورد خاص دلیل بر این نیست که حکم فقط منحصر به همین یک مورد است، بلکه حکم کلی است و مورد خاص فقط به عنوان یک نمونه از آن حکم کلی به شمار می آید (مقرر).

(۷۱). مائده / ۵۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

خود را پیرون آورده و به سائل داد. سائل به خدمت رسول خدا (ص)، رسید و جریان را باز گفت، در این هنگام آیه «إِنَّمَا وَرِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» نازل گردید، پیامبر (ص) آیه را برای اصحاب قرائت کرد و فرمود «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. خدایا دوست دار دوستاران او را، و دشمن دار دشمنان او را» «۷۲»

قابل ذکر است که این سومین موردی است که پیامبر اکرم (ص) به این جمله (من كنت مولاة ...) استناد نموده اند، مورد اول در قصه غدیر و دوّم در داستان بریده- که پیش از این گذشت- و ولایت چنانچه گفته شد از سنخ تدبیر و اعمال قدرت و انجام کار است. (نه صرف یک محبت قلبی).

۲- از امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه «إِنَّمَا وَرِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» نقل شده است که فرمود: جمله «إِنَّمَا وَرِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ...» یعنی اولی به شما، یعنی سزاوارتر به شما و کارها و جانها و مالهای شما، تنها خدا و رسول او و مؤمنان هستند. و مراد از مؤمنان (وَالَّذِينَ آمَنُوا) علی و اولاد او، ائمه علیهم السلام، تا روز قیامت هستند. «۷۳»

البته در ادامه همین روایت در رابطه با آنچه امیر المؤمنین (ع) به سائل بخشید، به جای انگشتر «حوله گران قیمت» آمده، شاید این جریان در دو واقعه جدا از هم واقع شده باشد.

۶- دلالت آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ

الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا: «(۷۴)»

ای اهل ایمان، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او، و فرمانداران از خودتان را. پس اگر در چیزی با هم به نزاع برخاستید، امر آن را به خدا و رسول بازگردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، که این کار بهترین کارها و نیکوترین بازگرداندن است.

(۷۲). اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه عن عمار بن یاسر قال: وقف بعلى سائل و هو یكع فی صلاه تطوع فنزع خاتمه فاعطاه السائل فاتى رسول الله (ص) فاعلمه ذلك فنزلت على النبي هذه الآية: «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» فقرأها رسول الله (ص) على اصحابه ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. (الدر المنثور، ۲/ ۲۹۳).

(۷۳). عن ابى عبد الله (ع) فى قول الله عز و جل «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» قال: «انما يعنى اولى بكم، اى احق بكم و باموركم و انفسكم و اموالكم، الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا، يعنى عليا و اولاده الاثمه (ع) الى يوم القيامة:

(اصول كافي، ۱/ ۲۸۸، كتاب الحججه، باب ما نص الله و رسوله على الاثمه، حديث / ۳).

(۷۴) - النساء / ۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۷

از تکرار کلمه «اطیعوا» چه می فهمیم؟

در آیه فوق، کلمه «اطیعوا- اطاعت کنید» بر سر کلمه رسول تکرار شده، به نظر می رسد «اطاعت کنید» دوم چیزی غیر از «اطاعت کنید» اول را از مردم درخواست می کند. نظر مفسرین در این رابطه متفاوت است. برخی گفته اند «اطاعت کنید» دوم برای تأکید و مبالغه است و برای این تکرار شده

که توهم این معنی که هر چه در قرآن نیامده، نباید پیروی نمود را از ذهنها بزداید. برخی دیگر گفته اند «اطاعت کنید» اول دستور به اطاعت از خداوند در واجبات است و «اطاعت کنید» دوم دستور به اطاعت از پیامبر اکرم (ص) در سنن و مستحبات. اما آنچه به نظر می رسد این است که با توجه به عطف اولی الامر به رسول و اینکه کلمه «اطاعت کنید» بر سر اولی الامر تکرار نشده، ظاهراً دستور به اطاعت از رسول و اولی الامر از یک سنخ است، اطاعتی علاوه بر آنچه مردم موظفند از خداوند تبارک و تعالی داشته باشند.

دستور به اطاعت از خداوند «اطیعوا الله» مربوط به احکامی است که از سوی خداوند تشریح شده و این یک امر ارشادی است، زیرا اگر غیر این (یعنی امر مولوی) باشد تسلسل اوامر و ثواب و عقوبات نامتناهی به وجود می آید که بطلان آن در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. «۷۵»

(۷۵). در علم اصول فقه، امر، به تقسیمهای مختلفی از جمله به مولوی و ارشادی تقسیم شده است، امر مولوی امری است که مأمور به، مستقلاً مورد نظر بوده و به انجام و ترک آن مستقلاً ثواب و یا عقاب مترتب است. بیشتر اوامری که در کتاب و سنت وارد شده، از اینگونه اوامر است، همانند امر به نماز، روزه، زکات ... امر ارشادی امری است که مأمور به، مستقلاً مورد نظر نیست بلکه شنونده را به انجام سایر تکالیف ارشاد و راهنمایی می کند و بر انجام و یا ترک آن ثواب و عقاب جداگانه ای مترتب نیست. در حقیقت اوامر ارشادی، راهنمایی و اشاره است

به اوامر و تکالیف اصلی و مولوی و خود مستقلاً بدون آنها منظور شارع مقدس نیستند و تشریحی جداگانه نخواهد بود و قهراً ثواب و عقاب و وجوب و اطاعت مستقلاً ندارند. بسیاری از اوامر صادره از خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید و اوامر و فرامین حکومتی صادره از پیامبر اکرم (ص) در مقام ولایت و حکومت، همه اوامر مولوی است. اما اوامر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و فقیه بر اجرا و انجام دستورات خداوند، اوامر ارشادی است.

بطلان تسلسل، یک اصل قطعی فلسفی است و معنی آن وجود سلسله علل و معلولهای نامتناهی است که در فلسفه، بطلان و محال بودن آن ثابت شده و در اینجا مقصود این است که اگر حکم وجوب اطاعت که از «اطیعوا الله» استفاده می شود همچون حکم وجوب نماز، روزه و ... یک وجوب مستقل و مولوی باشد قهراً وجوب اطاعت دیگری دارد و همین وضع در آن وجوب اطاعت دوم نیز پیش می آید و قهراً باید گفت هر وجوب اطاعتی یک وجوب اطاعتی دارد و تا بی نهایت باید وجوب اطاعتی در هر تکلیفی باشد و این محال است، ولی اگر گفتیم ادله وجوب اطاعت در آیه فوق ارشادی و اشاره به همان تکالیف مولوی، همچون نماز، روزه و غیره است و تکالیف مستقلی نیستند تا وجوب اطاعتی مستقلی بخواهند دیگر اشکال عقلی تسلسل از بین می رود (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۸

و اما دستور به اطاعت از پیامبر اکرم (ص) و اولی الامر، دستور به اطاعت از اوامر مولوی است. اوامری که از جانب آنان به عنوان اینکه در امور اجتماعی،

سیاسی و قضایی، حاکم و صاحب اختیار مسلمین هستند صادر می شود. در «اطاعت کنید» دوم، دستور به اطاعت از فرامین پیامبر و اولی الامر در بیان احکام خداوند، مراد و منظور نیست. چرا که آن امر دیگری به جز اطاعت از خداوند نیست و فرامین پیامبر و اولی الامر در آن رابطه، فرامین ارشادی محض است، چنانچه فرامین فقیه نیز در مقام بیان احکام اینگونه است (که پیش از این نیز به آن اشاره شد).

پس بدین سبب لفظ «اطیعوا» در آیه شریفه تکرار شده و اطاعت پیامبر اکرم و اولی الامر - علاوه بر اطاعت خداوند - یکجا آورده شده است. البته این نکته را نیز باید توجه داشت که همه ولایتها از جانب خداوند است و اطاعت از آنان نیز به گونه ای، اطاعت از خداوند محسوب می شود «۷۶».

معنی و مفهوم «امر» در آیه شریفه:

مراد و منظور از کلمه «امر» در آیه شریفه ظاهراً همان امارت و حکومت و اداره شئون امت اسلامی است «۷۷». به امارت و حکومت بدین جهت، امر گفته شده که قوام و اساس آن بر «امر» است، فرمان راندن از سوی [حاکم] و

(۷۶). پیامبر اکرم (ص) به عنوان اینکه صاحب اختیار مردم و ولی امر آنان است، در حیطة حکومت خود مسائلی را لازم الاجرا تشخیص می دهند و برای اجرای آن دستور صادر می فرمایند، که مسلمانان بر اساس این آیه موظف به اجرای اینگونه دستورات شده اند. پیامبر اکرم (ص) برای جنگ دستور حرکت می دهند، و یا می فرمایند که فلان مال در جهتی مصرف شود، و یا با قبيله ای قرار داد صلح امضا شود و ... اینگونه امور از دستورات حکومتی است و مردم موظفند به عنوان

دستورات رهبری از آنها اطاعت کنند. همین مسئولیت پس از پیامبر اکرم (ص) به اولی الامر می رسد و مردم به همین دلیل موظف به اطاعت از اولی الامر می باشند. پس در آیه دو گونه اطاعت از مردم خواسته شده است:

الف: اطاعت خدا و عمل به احکام او که توسط پیامبر (ص) برای همیشه به مردم ابلاغ شده است «در مقام رسالت».

ب: اطاعت از خلیفه خدا در زمین و ولی امر جامع الشرائط مسلمین، که به منظور حسن اجرای دستورات الهی و تدبیر امور مسلمین و حفظ نظام اسلامی، صادر شده است، «در مقام ولایت». (از افاضات معظم له در درس)

(۷۷). کلمه «امر» در آیه مذکور ممکن است به سه معنی به کار رفته باشد که هر سه معنی با مفهوم حکومتی اولی الامر تناسب دارد: ۱- «امر» به معنی «فرمان و دستور» که در این صورت اولی الامر کسی است که فرمان می دهد و دیگران از وی اطاعت می کنند. ۲- «امر» به معنی «کار و عمل» طبق این معنی اولی الامر کسی است که کار مسلمانان به دست اوست و به همین مناسبت به امر اعمال گفته می شود. ۳- «امر» به معنی «امارت و حکومت» با این معنی اولی الامر یعنی حاکم و امیر. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۹

فرمانبرداری از سوی دیگر [مردم].

در فرهنگ اسلامی نیز هر جا کلمه «امر» به کار رفته مفهوم امارت و حکومت از آن استفاده شده است که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱- پیامبر اکرم (ص) فرمود: هیچ امتی امر (حکومت) خویش را به دست

شخصی که در میان آن امت از او آگاه تر وجود دارد نمی سپارد، مگر اینکه کار آنان به مذلت و پستی کشیده خواهد شد تا آنکه به آنچه واگذاشته اند بازگردند «۷۸».

۲- و نیز فرمود: رستگار و پیروز نخواهد شد جمعیتی که امر (حکومت) آنان را زنی به عهده بگیرد «۷۹»

۳- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: هنگامی که برای امر (حکومت) قیام کردم، یک طایفه پیمان شکستند و ... «۸۰»

۴- و نیز می فرماید: شاید من شنواترین و مطیع ترین شما باشم نسبت به کسی که امر (حکومت) خود را به او بسپارید «۸۱».

۵- و نیز می فرماید: همانا سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) کسی است که قوی ترین آنها در اجرا و داناترین آنها به حکم خداوند در این امر باشد «۸۲».

۶- [و نیز می فرماید: و لکن من متأسفم از اینکه امر (حکومت) این امت را افراد گناهکار و سفیه به عهده بگیرند]. «۸۳»

۷- امام حسن (ع) در یکی از نامه هایی که به معاویه می نویسد می فرماید: هنگامی که پدرم علی از دار دنیا رفت مسلمانان این امر (حکومت) را به من واگذار کردند و توبی تردید نیک می دانستی که من نسبت به این امر (حکومت) از تو سزاوارترم «۸۴».

(۷۸). ما ولت امه قط امرها رجلا و فیهم اعلم منه الالم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا.

(کتاب سلیم بن قیس / ۱۱۸).

(۷۹). لن یفلح قوم و لوا امرهم امراه. صحیح بخاری، ۳ / ۹۱. کتاب المغازی، باب نامه پیامبر (ص) به کسری و قیصر.

(۸۰). فلما نهضت بالامر نکثت طائفه ... (نهج البلاغه، خطبه ۳، فیض / ۵۱، لح / ۴۹).

(۸۱). و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتموه امرکم (نهج

البلاغه فیض / ۲۷۱، خطبه ۹۱، لح / ۱۳۶، خطبه ۹۲).

(۸۲). ان احق الناس بهذا الأمر اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه (نهج البلاغه، فیض / ۵۵۸، خطبه ۱۷۲، لح / ۲۴۷ خطبه ۱۷۳).

(۸۳). و لکننی آسی ان یلی امر هذه الامه سفهاؤها و فجارها (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض / ۱۰۵۰، لح / ۴۵۲).

(۸۴). ان علیا لما مضی لسبیله ... و لانی المسلمون الامر بعده ... فإنک تعلم انی احق بهذا الامر منك (مقاتل الطالبین / ۳۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۰

۸- امام حسین (ع) به اصحاب حرّ می فرماید: ما اهل بیت محمدیم و اولی هستیم به ولایت امر (حکومت) بر شما «۸۵».

و موارد دیگری از این قبیل که در آن لفظ امر به مفهوم حکومت و امارت به کار برده شده است و آیاتی مثل «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» «۸۶» و «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» «۸۷» را نیز از همین موارد می توان به شمار آورد. زیرا از کلمه «امر» در این دو آیه شریفه همین مفهوم امور حکومتی و اجتماعی به ذهن متبادر است.

اولی الامر چه کسانی هستند؟:

با توجه به آنچه در معنی و کاربرد واژه «امر» گفته شد، «اولی الامر» کسانی هستند که امر حکومت و اداره شئون عمومی جامعه را در شعب و قسمتهای مختلف آن به عهده دارند که در رأس آنان رهبر و امام امت اسلامی قرار دارد.

درباره معنی «اولی الامر» مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب می فرماید:

آنچه از ظاهر این عنوان در عرف به دست می آید این است که «اولی الامر» کسانی هستند که در امور عامه مسلمانان که شرع مقدس، فرد خاصی را برای انجام آن مشخص نکرده الزاما به آنان مراجعه می شود. «۸۸»

صاحب کتاب

الدر المنثور به نقل از ابو هریره روایت نموده که گفت: «اولی الامر همان امرا و فرماندهان شما هستند».

در تعبیر دیگری درباره معنی اولی الامر وارد شده که «هم امراء السرایا» آنان فرماندهان سریه ها هستند (کسانی که به جای پیامبر اکرم (ص) فرماندهی جنگ را به عهده داشتند).

باز در همان کتاب الدر المنثور از بخاری و مسلم و افرادی دیگر از ابن عباس روایت نموده که گفت:

□
«این آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ ...) در شأن عبد الله بن حذافه بن قیس در آن هنگام که از سوی پیامبر اکرم (ص) برای سریه ای اعزام می شد، نازل گشت «۸۹» اما از طرق

(۸۵). و نحن اهل بیت محمد و اولی بولایه هذا الامر علیکم. (ارشاد مفید/ ۲۰۷ چاپ دیگر/ ۲۲۵).

(۸۶). آل عمران/ ۱۵۹.

(۸۷). شوری/ ۳۸.

(۸۸). مکاسب/ ۱۵۳.

(۸۹). عن ابی هریره فی معنی اولی الامر: «هم الامراء منکم» و فی لفظ «هم امراء السرایا» و عن البخاری و مسلم و غیرهما عن ابن عباس قال: «نزلت فی عبد الله بن حذافه بن قیس إذ بعثه النبی (ص) فی سریه» الدر المنثور، ۲/ ۱۷۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۱

اصحاب ما شیعه امامیه روایات «مستفیضه» (۹۰) ای نقل شده که بیان می دارد، مراد از «اولی الامر» در آیه شریفه فقط دوازده امام معصوم (ع) از اهل بیت پیامبر (ص) است.

از جمله آن روایات این روایت است:

کافی به سند خویش از برید عجللی از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که آن حضرت در تفسیر اولی الامر فرمود: آیه شریفه تنها ما را مورد نظر داشته است، خداوند سبحان همه مؤمنان تا روز قیامت را مأمور نموده

که تنها از ما پیروی و اطاعت داشته باشند. «۹۱»

ولی در توضیح این روایت باید گفت بدون شک، از نظر ما، ائمه معصومین علیهم السلام پس از پیامبر اکرم (ص) بر اساس تصریح آن حضرت و به آن جهت که از سایر مردم افضل و برتر بودند، مستحق امامت و رهبری بوده و مصادیق بارز آیه شریفه فوق و قدر متیقن اولی الامر هستند، و بیعت و اطاعت آنان بر امت واجب و لازم است، اما آنچه در اخبار و روایات از قول ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که «تنها ما مصادیق اولی الامر هستیم» شاید مراد از آن «حصر اضافی» است در مقایسه با حاکمان جور و ستم که در آن زمان به ناروا مقام خلافت را به عهده گرفته بودند، نه «حصر حقیقی» «۹۲».

ائمه علیهم السلام خواسته اند بفهمانند که امارت و ولایت حق آنان است و آنان که به ناروا متصدی خلافت و حکومت هستند اهلیت چنین مسئولیتی را ندارند، و گرنه اگر کسی بر اساس حق شرعی، ولایت و حکومتی را به عهده گرفته باشد بدین گونه که ائمه علیهم السلام ولایت را برای شخص و یا عنوانی، جعل نموده باشند، و یا مسلمانان شخصی که شرایط معتبر رهبری را داراست برای رهبری برگزینند - البته اگر قایل به صحت آن

(۹۰). در علم درایه و حدیث برای شناخت روایات از جهات مختلف تقسیم بندیهای متفاوتی وجود دارد که از آن جمله از جهت کیفیت متن و اعتبار سند به انواع زیر تقسیم شده است: ۱- متواتر، ۲- مستفیض، ۳- عزیز، ۴- منکر، ۵- شاذ، ۶- مشهور، ۷- مقلوب، ۸- معلق، ۹- مضطرب، ۱۰-

حدیث مستفیض حدیثی است که راویهای آن در هر طبقه بیش از سه نفر باشند، ولی به سر حد تواتر نرسیده باشد، گاهی به اینگونه حدیث، مشهور نیز می‌گویند. (مقرر).

(۹۱). الکافی بسنده عن برید العجلی عن ابی جعفر (ع) قال: ایانا عنی خاصه، امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامه بطاعتنا، اصول کافی، ۱/ ۲۷۶ کتاب الحجّه، باب ان الامام (ع) یعرف الامام الذی من بعده، حدیث / ۱.

(۹۲). حصر در علم «معانی بیان و علم اصول» به دو گونه تقسیم شده است، حصر حقیقی و حصر اضافی. حصر حقیقی: تخصیص موصوفی است به صفتی و یا صفتی به موصوفی، به گونه ای که شامل دیگران نشود. حصر اضافی: تخصیص موصوف است به صفت و یا صفت به موصوف نه به طور حقیقی، بلکه در مقایسه و نسبت به چیزهای دیگر، در مورد فوق انحصار اولی الامر به ائمه معصومین علیهم السلام به صورت حصر حقیقی و برای همه زمانها نیست که دیگران اولی الامر نباشند بلکه اولی الامر نسبت به سایر حکام جور، فقط به آنان منحصر است. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۲

شویم که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت- در این صورت بدون تردید باید قابل به وجوب اطاعت از وی نیز بشویم، چرا که بدون اطاعت، رهبری تحقق پذیر نمی شود و امور جامعه به هرج و مرج کشیده خواهد شد.

به عبارت دیگر می توان گفت وجوب اطاعت از اولی الامر، به اصطلاح علمای علم اصول از قبیل «تعلیق حکم وجوب اطاعت به وصف» اولی الامر است که علت از آن استنتاج می شود و در واقع حکم به تحقق علت

وابسته است، پس علت وجوب اطاعت بدان جهت است که اولی الامر شرعا صاحب امر و فرمان است و به همین جهت در صورتی که به معصیت خداوند فرمان دهد، دیگر اولی الامر شامل وی نمی شود.

زیرا به وی حق فرمان دادن در معصیت داده نشده است و اصولاً فقط کسی صاحب فرمان است که به حق فرمان براند و در حقیقت وجوب اطاعت از اولی الامر در محدوده ولایت شرعی آنان است و صاحب امر تنها به کسی گفته می شود که شرعا حق امر و حکومت برای او ثابت شده باشد. همانند «صاحب خانه» که در واقع تنها به کسی گفته می شود که واقعا صاحب و مالک خانه باشد نه شخص یا اشخاصی که به ناروا و از روی غصب خانه ای را به تصرف خویش در آورده باشند.

از سوی دیگر، حصر همواره منحصر به حصر حقیقی نیست بلکه در کلمات ائمه معصومین علیهم السلام، حصر اضافی نیز بسیار شایع و رایج است، چنانچه مضامین قرآن کریم نیز مقید به موارد نزول و مصداقهای خاص آن نیست و تطبیق مضامین قرآنی در برخی از روایتها به موارد معین مانع از تمسک به اطلاق و عموم آیات قرآنی نمی شود.

از طرف دیگر چگونه ممکن است به ولایت شخص یا اشخاصی شرعا ملتزم شویم - چه با نصب از ناحیه ائمه معصومین (ع) و یا انتخاب امت بر فرض صحت آن در شرایط و موارد خاص - اما اطاعت از آنان را واجب و لازم ندانیم؟ که مسلم است در این صورت جعل ولایت کامل و صحیح نیست و هدف از ولایت جز به تسلیم بودن و اطاعت کردن حاصل نمی شود.

همین باره این نکته نیز قابل توجه است که ضرورت اطاعت منحصر به اطاعت از امامت کبری و رهبر عامه مسلمانان نیست بلکه کارگزاران حاکم نیز در مورد و محدوده ای که به آنان مسئولیت واگذار شده واجب الاطاعه اند. در کتاب صحیح مسلم از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هر که مرا اطاعت کند بی گمان خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر کس فرمانده مرا اطاعت کند، مرا اطاعت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۳

کرده و هر که فرمانده مرا نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است» (۹۳)

و باز صحیح مسلم از آن حضرت روایت نموده که در بیانات خویش در حجه الوداع فرمود: «اگر برده ای را به فرماندهی شما گماشتند که شما را بر اساس دستورات خداوند رهبری کند، از وی اطاعت و شنوایی داشته باشید» (۹۴).

باز در همان کتاب از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «بر شخص مسلمان لازم است که در آنچه خوشایند و ناخوشایند دارد (از امام جامعه اسلامی) اطاعت و شنوایی داشته باشد مگر اینکه به معصیت فرمان داده شود، که اگر به ارتکاب معصیت فرمان داده شد دیگر شنوایی و اطاعتی نیست» (۹۵).

از سوی دیگر به هیچ وجه امکان ندارد ما ملتزم شویم که رهبر مفترض الطاعه، به صورت مطلق باید معصوم باشد، زیرا کار در مورد کسانی که از جانب پیامبر اکرم (ص) و یا امیر المؤمنین (ع) مسئولیتهایی را به عهده داشتند و قطعاً معصوم نبوده اند مشکل خواهد شد، اشخاصی همانند مالک اشتر و محمد بن ابی بکر به طور قطع اشکالی در وجوب

اطاعت از آنان در محدوده حکومتیشان نیست.

البته می توان سخن را بدین گونه تقریر نمود و گفت: کسانی که از جانب پیامبر اکرم (ص) و یا ائمه معصومین علیهم السلام به مسئولیتی منصوب شده و یا با اذن و اجازه آنان و یا بر اساس ملاکها و موازینی که از سوی آنان معین و مشخص شده به خلافت و ولایت منصوب شده اند، در واقع اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) است، که در این صورت، مفهوم آیه گسترش پیدا کرده و منحصر به ائمه معصومین نخواهد شد.

خلاصه کلام درباره اولی الامر:

اشاره

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد سخن را می توان اینگونه خلاصه کرد:

درباره اولی الامر مندرج در آیه شریفه سه احتمال وجود دارد:

۱- اولی الامر عام است و همه کسانی که به گونه ای امور مردم به دست آنهاست را شامل می شود،

و لو اینکه جائز و ستمگر باشند. چنانچه از ظاهر کلام ابو هریره این معنی

(۹۳). عن رسول الله (ص) انه قال: من اطاعني فقد اطاع الله و من عصاني فقط عصي الله و من اطاع اميري فقد اطاعني و من عصي اميري فقد عصاني. (صحيح مسلم، ۳/ ۱۴۶۶، چاپ ديگر ۱۳/ ۶).

(۹۴). لو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و اطيعوا (صحيح مسلم، ۳/ ۱۴۶۸، چاپ ديگر ۱۵/ ۶).

(۹۵). على المرء المسلم السمع و الطاعة فيما احب و كره إلا أن يؤمر بمعصية فان امر بمعصية فلا سمع و لا طاعة (صحيح مسلم، ۳/ ۱۴۶۹، چاپ ديگر ۱۵/ ۶، كتاب الاماره، باب ۸، حديث ۱۸۳۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۴

استفاده می شد.

۲- اولی الامر، مخصوص به دوازده امام معصوم علیهم السلام است،

چنانچه برخی از روایات منقول از ائمه معصومین (ع) بر این معنی دلالت داشت و همین معنی را به ذهن نزدیک می کنند این استدلال که: دستور دادن به طور مطلق و بدون قید و شرط از کسی جایز نیست، مگر اینکه وی به طور کلی از خطا و گناه مصون و محفوظ باشد، و بر خداوند متعال قبیح است که دستور اطاعت از کسی را بدون قید و شرط بدهد، در صورتی که در او احتمال خطا و یا فرمان به معصیت راندن وجود داشته باشد.

۳- اولی الامر با توجه به تناسب حکم و موضوع کسی است که حق امر کردن و فرمان راندن را شرعا دارا باشد،

پس کسی که چنین حقی برای وی ثابت و مسلم است، اطاعت از وی نیز در همین جهت و محدوده، واجب و لازم است و گرنه جعل این حق برای وی لغو و بی اثر خواهد بود. از طرف دیگر در شرع مقدس اسلام حق فرمانروایی منحصر به معصوم نیست بلکه هر کسی که حاکمیت وی مشروع باشد دارای چنین حقی است، چه حاکمیت او به نصب مستقیم از جانب معصوم باشد و یا اینکه به وسیله مردم برای انجام این مسئولیت انتخاب شده و حاکمیت وی مورد امضای شارع باشد که در محدوده مسئولیت خویش دارای حق حاکمیت است. از باب مثال، کسانی که از جانب پیامبر اکرم (ص) و یا امیر المؤمنین (ع) به مسئولیتهای حکومتی گماشته شده اند در همان محدوده و در مسائلی که مربوط به آنان است حق فرمانروایی دارند و بی تردید بر کسانی که در قلمرو حکومت آنان هستند واجب است در مسائل حکومتی از آنان اطاعت و پیروی داشته باشند.

اینها همه در مواردی است که آنان طبق ضوابط شرعی و به حق و عدل فرمان

برانند و گرنه اگر در مواردی به معصیت خداوند فرمان دهند به طور قطع اطاعت از آنان در آن مورد جایز نیست، چون که برای آنان حق چنین دستوری قرار داده نشده و بلکه حتی در امور مباحی که در ارتباط با شئون و مسائل حکومتی نیست برای آنان حق فرمانروایی بر دیگران و ضرورت اطاعت نمودن از آنان نیست.

از ابن عباس منقول است که در تفسیر آیه می گفت: «اولی الامر یعنی اهل دین و فقاہت و اهل اطاعت خداوند، کسانی که به مردم آموزش دین می دهند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می نمایند». و از جابر نقل شده که در تفسیر «اولی الامر منکم» می گفت: «اولی الامر، همان افراد فقیه در دین و خیراندیشانند. و از مجاهد نیز نقل شده

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۵

که در تفسیر آیه می گفت: «اولی الامر، همان فقها و علمای زمان هستند.» «۹۶»

بنابراین آیه شریفه به هیچ وجه والیهای ستم و عمال آنان را شامل نمی شود زیرا ولایت آنان در پیشگاه خدا و رسول و حتی در پیشگاه عقل، باطل و بی اساس است و با توجه به شرایط هشتگانه ای «۹۷» که ما پس از این (در بخش چهارم کتاب) برای حاکم اسلامی خواهیم گفت، آنان هیچ حق حاکمیتی بر مردم مسلمان نخواهند داشت.

و اگر ما انتخاب مردم را نیز در تعیین حاکم قبول نماییم باز مقید به همین شرطهای هشتگانه است و برای آن کسانی که فاقد آن باشند امامت و ولایت از اساس منعقد نمی شود.

از امیر المؤمنین (ع) نیز روایت شده که فرمود:

خدا را به وسیله خدا بشناسید و پیامبر را با

پیام و رسالتش، و اولی الامر را با انجام کارهای نیک، و با اجرای عدالت، و با خوش رفتاری با مردم. «۹۸»

درباره آیه شریفه در همین جا، ما سخن را به پایان می بریم، و ان شاء الله در آینده به هنگام بحث و بررسی روایت عمر بن حنظله و استدلال به آن برای اثبات ولایت فقیه، باز به صورت همه جانبه به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

۷- دلالت آیه: **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ...**

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۹۹) - نه چنین است، سوگند به پروردگار تو که اینان اهل ایمان نمی شوند مگر اینکه در خصومت

(۹۶). عن ابن عباس فی قوله: و اولی الامر منکم «یعنی اهل الفقه و الدین و اهل طاعه الله الذین یعلمون الناس معانی دینهم و یأمرون هم بالمعروف و ینهونهم عن المنکر». و عن جابر فی قوله: وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ: «اولی الفقه و اولی الخیر». و عن مجاهد قال: «هم الفقهاء و العلماء. الدر المنثور، ۲/ ۱۷۶».

(۹۷). استاد بزرگوار در بخش چهارم همین کتاب که به بررسی شرایط حاکم اسلامی اختصاص دارد به ذکر هشت شرط مورد اتفاق علمای اسلام و شش شرط مورد اختلاف در رابطه با حاکم اسلامی می پردازند که مجموعه آن از این قرار است: شرایط مورد اتفاق: ۱- عقل ۲- اسلام و ایمان ۳- عدالت ۴- علم و فقاقت ۵- قدرت ۶- پاک بودن از خصلتهای ناپسند ۷- ذکوریت (مرد بودن) ۸- پاکزادی (حلال زاده بودن). شرایط مورد اختلاف: ۱- بلوغ ۲- حریت ۳- قرشیت (سید بودن) ۴- سلامتی حواس و اعضای بدن ۵-

عصمت (معصوم بودن از گناه) ۶- منصوبیت (تعیین وی به ولایت از جانب خدا و پیامبر اکرم (ص)). (مقرر).

(۹۸). عن امیر المؤمنین (ع) اعرفوا الله بالله و الرسول بالرساله و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان.

(کافی، ۱/ ۸۵، کتاب التوحید، باب انه لا یعرف الا به، حدیث اول. و نیز توحید صدوق / ۲۸۵، باب انه عز و جل لا یعرف الا به، حدیث ۳).

(۹۹). النساء / ۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۶

و نزاعشان تنها تو را حکم قرار دهند، آنگاه به هر چه حکم کنی هیچ گونه اعتراضی نداشته و کاملاً از دل جان تسلیم فرمان تو باشند».

طرف سخن در آیه شریفه، پیامبر اکرم (ص) است و بر اساس آن، مردم موظف می شوند که در مسائل مورد اختلاف، مقابل اوامر پیامبر اکرم (ص) سر تسلیم فرود آورده و حکمیت وی را مورد قبول قرار دهند.

اما ممکن است اطلاق آیه شریفه را بدین صورت مورد خدشه قرار داد، که آیه فقط در مورد قضاوت که یکی از شعبه های ولایت است ظهور دارد و نمی توان به آن برای اثبات ولایت مطلقه آن حضرت استناد نمود، شأن نزول آیه نیز همین نظر را تأیید می کند.

در تفسیر مجمع البیان آمده که این آیه درباره نزاعی که بین زبیر و یکی از انصار واقع شد نازل گردیده است «۱۰۰» ۱

از طرف دیگر می توان گفت از عموم موصول در جمله «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» - آنچه درباره آن به نزاع برخاسته اند - استفاده می شود که آیه، منحصر به مورد قضاوت نیست، بلکه تمام درگیریها و اختلافات افراد و اقوام مختلف با یکدیگر و حتی جنگها را نیز شامل می شود و در واقع

این آیه نظیر آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (۱۰۱) ۱- اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر به نزاع برخاستند بین آنان اصلاح برقرار کنید» است.

در این صورت آیه شریفه به صراحت ولایت مطلقه پیامبر اکرم (ص) در تمام اختلافات داخلی امت اسلامی، اعم از شخصی و اجتماعی را شامل می شود، و مراد از حکومت و ولایت چیزی غیر از این نیست، و شأن نزول آیه هم اگر درباره قضاوت باشد باز به اصطلاح «مورد مخصص نیست» (۱۰۲) ۱ و کلیت آیه را به مورد نزول آن نمی توان محصور کرد.

۸- دلالت آیه: إنا أنزلنا إياك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس...:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

(۱۰۰). مشاجره و مخاصمه ای بین حاطب بن ابی بلتعنه یا دیگری با زبیر درباره آب دادن درختان خرمایشان که توسط نهری کوچک آبیاری می شد در گرفت، آنان این نزاع را برای حل و فصل نزد پیامبر اکرم (ص) آوردند، آن حضرت به نفع زبیر، حکم نموده و به وی فرمود: «اسق ثم ارسل الی جارک»، اول تو نخلهایت را آب بده، آنگاه آب را برای همسایه ات بفرست. شخص انصاری از این قضاوت غضبناک شد و گفت یا رسول الله، چون پسر عمه ات بود اینگونه حکم کردی؟ در این هنگام صورت آن حضرت متغیر شد و به زبیر فرمود: «ای زبیر، آب را به روی زمین خود ببند و آن قدر صبر کن تا بیخ درختهایت را پر کند- نخلستان کاملاً سیراب شود- حق خود را به تمامی بگیر، آنگاه آب را برای زمین همسایه ات بفرست». مجمع البیان، ۶۹ / ۲، جزء سوم.

(۱۰۱). حجرات / ۹.

(۱۰۲). درباره این اصطلاح پیش از این توضیح داده شد. مراجعه شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص:

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً «۱۰۳» ۱- ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا به آنچه خداوند بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی و هرگز به نفع خیانتکاران (با مؤمنان) ستیزه گر مباش».

از اطلاق این آیه نیز استفاده می شود که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند متعال مأموریت می یابد درباره تمام شئون و کارهای جامعه بین عموم مردم- اعم از مسلمانان و غیر مسلمانان- حکم نماید، عمومیت از ظاهر آیه آشکار است. مگر اینکه باز ادعا شود که کلمه «حکم» فقط ظهور در قضاوت دارد که ان شاء الله در بخش پنجم کتاب به تفصیل از آن بحث خواهیم کرد.

۹- دلالت آیه: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ...:

اشاره

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شَاءَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ- همانا مؤمنان حقیقی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و هنگامی که برای انجام کاری با او (حضرت رسول (ص)) اجتماع نموده اند، هرگز بدون اجازه از محضرش بیرون نمی روند. ای رسول ما، آن کسانی که از تو اجازه می طلبند همانان هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند پس هنگامی که از تو برای برخی کارهایشان اجازه می طلبند به هر که خواستی اجازه بده و برای آنان از

خداوند طلب مغفرت و آمرزش نما که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. [ای مؤمنان] دعوت و ندای پیامبر (ص) را همانند دعوت و ندای برخی شما برخی دیگر را تلقی نکنید، همانا خداوند به حال کسانی که برای سرپیچی از حکمش به یکدیگر پناه برده و رخ پنهان می دارند، آگاه است، پس کسانی که امر خدا را مخالفت می کنند بترسند که مبادا به فتنه ای بزرگ و یا عذابی دردناک گرفتار شوند» (۱۰۴) ۱.

آیه اول از دو آیه فوق دلالت دارد بر اینکه علاوه بر مقام رسالت برای پیامبر اکرم (ص) مقام و منصب ولایت و امامت در امور سیاسی، اجتماعی مسلمین نیز هست و بر مردم لازم است در اینگونه مسائل از آن حضرت شنوایی و اطاعت داشته باشند.

(۱۰۳). النساء ۱۰۵.

(۱۰۴). النور ۶۲-۶۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۸

آیه دوم نیز دلالت بر حرمت مخالفت از فرمانها و دستورات آن حضرت دارد، که از ظاهر آن استفاده می شود مراد فرمانهای مولوی [حکومتی] آن حضرت است نه فرمانها و اوامر ارشادی که در مقام بیان احکام الله بیان می فرمایند، چرا که در واقع آنگونه اوامر، اوامر خداوند است نه اوامر آن حضرت.

دعوت پیامبر اکرم (ص) چگونه دعوتی است؟

نکته دیگری که در ابتدای آیه دوم درباره دعاء (فرا خواندن) پیامبر اکرم (ص) وجود دارد این است که آیا این دعوت و فراخوانی از چه موضع و چگونه دعوتی است؟

برخی از بزرگان [صاحب تفسیر مجمع البیان] در پاسخ به سؤال فوق، سه احتمال را متذکر شده اند:

۱- مراد از «دعاء» همین ندا و صدا زدنهای معمولی است و آیه می خواهد بفرماید صدا زدنهای پیامبر اکرم (ص) را آنگونه که خودتان یکدیگر

را صدا می‌زنید سبک میندازید، و در برخوردها مثلاً صدا نزنید «یا محمد» بلکه بگویید «یا رسول الله» و جملاتی محترمانه نظیر آن.

۲- مراد از دعا التماس و درخواست از درگاه خداوند است و مراد آیه این است که دعاهای پیامبر (ص) را همانند دعاهای خودتان قلمداد نکنید. آیه شریفه به مسلمانان هشدار می‌دهد، مبادا کاری کنند که غضب آن حضرت را علیه خود برانگیزند و آن حضرت به آنان نفرین کند که دعا و نفرینهای آن حضرت بدون شک مستجاب خواهد شد.

۳- مراد از «دعا» دعوت پیامبر اکرم (ص) برای شرکت در مسائل سیاسی-اجتماعی مسلمانان است و آیه در صدد است و جوب اطاعت از دعوت آن حضرت را در مسائلی نظیر جهاد و سایر امور اجتماعی بیان دارد و بفرماید دعوت آن حضرت همانند دعوت برخی از شما برخی دیگر را نیست، زیرا سرپیچی از دستور وی سرپیچی از دستور خداوند تبارک و تعالی است و اوست که اطاعت پیامبر (ص) را بر ما واجب و لازم نموده است.

آنچه به نظر ما با توجه به سیاق «۱۰۵» آیت صحیح تر می‌رسد همین احتمال سوم است، و مؤید همین معناست. این قسمت آیه که می‌فرماید «همانا خداوند به حال کسانی که (برای سرپیچی) به یکدیگر پناه برده و رخ پنهان می‌دارند آگاه است».

پس آیه شریفه به صراحت دلالت دارد بر اینکه در امور سیاسی، اجتماعی جامعه که

(۱۰۵). سیاق از ماده سوق به معنی سیر طبیعی و اسلوب ظاهری یک کلام است که معمولاً در فارسی از آن به روند تعبیر می‌شود. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۹

نیاز به تعاون و

اجتماع و همیاری است، رخ پنهان نمودن و ترک کردن صحنه بدون اذن و اجازه از رهبر جایز نیست «۱۰۶» ۱.

خلاصه کلام:

تا اینجا، نه آیه خواند شد که از مجموع آنها ولایت (به مفهوم حکومت) برای پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصومین، و برخی از پیامبران گذشته استفاده می شد، با توجه به این آیات و روایتهای متواتری که در این زمینه هست این نوع ولایت برای پیامبر اکرم (ص) و سایر ائمه معصومین (ع) ثابت و حتمی است و ذات پاک رسول خدا (ص) همانگونه که پیام آور از جانب خداوند و خاتم پیامبران بود فرمانروا و حاکم و اولی به تصرف در امور مسلمین نیز بود و همانگونه که مردم موظف به اطاعت از وی در اوامر ارشادی که از جانب خداوند سبحان بیان می فرمود بودند، موظف به اطاعت از وی در اوامر مولوی و دستورات حکومتی وی نیز بودند، چنانچه بیان آن به تفصیل گذشت.

و اما اخبار و روایات در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام مفترض الطاعه بوده و مخالفت با آنان همانند مخالفت با خداوند تبارک و تعالی است، بسیار زیاد است که در این زمینه است روایات معروف: مقبوله عمر بن حنظله، خبر ابی خدیجه، و تویع مبارک حضرت حجت (ع) که در آن ائمه معصومین (ع) ولایت فقیه و وجوب مراجعه به وی را با جملاتی نظیر «من او را حاکم شما قرار دادم» یا «من او را قاضی کردم» و یا اینکه «آنان حجت من بر شما هستند» را تعلیل و تبیین فرموده اند. که البته اینجا، جای بسی بحث و گفتگوست.

[در بخش پنجم کتاب این روایات به تفصیل مورد بحث و

بررسی قرار خواهد گرفت].

بیان چند نکته در رابطه با مفاهیم ولایت و امامت:

اشاره

در خاتمه این بخش [با توجه به کاربرد وسیع مفاهیم ولایت و امامت در فرهنگ اسلامی و نیز استفاده گسترده از آن در طول مباحث کتاب] بجاست طی چند محور مروری اجمالی بر مفاهیم این دو واژه و نیز تقسیم بندیهای مختلف آن داشته باشیم، البته بحث تفصیلی این مباحث را باید در جاهای دیگر جستجو کرد.

۱- معنای امام از نظر اهل لغت:

ما پیش از این به تفصیل نظر اهل لغت را درباره

(۱۰۶). از آیات فوق این معنی نیز بخوبی استفاده می شود که در امور اجتماعی، یعنی اموری که مردم باید با پیامبر (ص) مجتمع باشند ضروری است که نظم و فرماندهی در کار باشد، و مؤمنان موظفند در صورتی که نمی توانند در آن کار حضور به هم رسانند، از آن حضرت اجازه بگیرند، از طرف دیگر موظف شدن مؤمنان به اجازه گرفتن از پیامبر اکرم (ص) دلیل بر ولایت حکومتی آن حضرت است و گرنه صرف پیامبری و ابلاغ رسالت، اجازه گرفتن نمی خواهد، و باز نتیجه مخالفت با همین دستورات حکومتی است که خداوند سبحان در آخر آیه به آنان در صورت مخالفت، گرفتار شده در فتنه و عذاب دردناک را بشارت می دهد. (از افاضات معظم له در درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۰

کلمه ولایت و معنی و مفهوم آن بیان کردیم و گفتیم که حقیقت معنای ولایت به سرپرستی و تصرف و تدبیر امور بازگشت می نماید و گفتیم که لفظ «والی» که به معنی حاکم و امیر است، نیز از همین ریشه مشتق شده است و اکنون در ادامه آن به بررسی کلمه امام از نظر اهل لغت می پردازیم:

مفردات راغب درباره کلمه امام می نویسد: امام کسی یا

چیزی است که مورد پیروی واقع شود، انسان باشد- که به گفتار و کردار وی اقتدا شود- و یا کتاب و یا چیزی دیگر، به حق باشد یا بر باطل. جمع امام، ائمه است «۱۰۷» ۱.

در کتاب صحاح آمده است: امام کسی است که سر مشق و مورد اقتدا واقع شود و جمع وی ائمه است «۱۰۸» ۱.

لسان العرب می نویسد: (در عرف مردم) گفته می شود امام القوم که منظور از آن کسی است که پیشوا و پیشاهنگ قوم باشد- امام همان رئیس هر جمعیتی است، چنانکه می گویی: امام المسلمین- یعنی رئیس مسلمانان «۱۰۹» ۱.

المنجد در معنی امام می نویسد: قوم را امامت کرد و یا بر قوم امامت کرد، یعنی پیشاپیش آنان قرار گرفت و آنان را رهبری نمود. ائمه به: یعنی به وی اقتدا نمود. کلمه امام، هم برای پیشوایی زن، و هم برای پیشوایی مرد، مورد استفاده واقع می شود و جمع آن، ائمه و ایمه است.

البته آنچه به نظر می رسد و می توان در ریشه لغوی امام گفت این است که امام ممکن است با فعل آن از امام (به فتح همزه) که به معنی «جلو» است مشتق باشد (که در این صورت امام- به کسر همزه- به معنی جلودار است) و احتمال دارد از «أم» مشتق شده باشد و ام، ریشه و اصل هر چیز را گویند که طبق این معنی گویا «امام قوم» ریشه و اساس قوم است و دیگران شاخه و فروع وی محسوب می شوند. امکان دارد امام از «ام» (به فتح همزه) که به معنی قصد است مشتق شده باشد و این بدین معنی است که امام همیشه مقصد و هدف

تلاش و حرکت دیگران قرار می گیرد. در هر صورت به پیشوا و رهبر هر قوم، والی، امام، سلطان، حاکم، امیر و القابی همانند آن از دیدگاههای مختلف اطلاق می شود. والی

(۱۰۷). مفردات راغب / ۲۰.

(۱۰۸). صحاح اللغه، ۵ / ۱۸۶۵.

(۱۰۹). لسان العرب ۱۲ / ۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۱

گفته می شود به خاطر حق تصرفش، امام گفته می شود به خاطر جلودار بودنش، سلطان گفته می شود به خاطر سلطه و اعمال قدرتش، حاکم گفته می شود به خاطر حکمرانیش، و امیر گفته می شود به خاطر تدبیر امور و فرماندهیش و این نکته ای شایان توجه و اندیشه.

۲- سخنی درباره ولایت تشریحی و تکوینی:

ولایتی که به مفهوم تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگران است یا تکوینی است و یا تشریحی «۱۱۱» ۱ و بدون تردید هر دو قسم ولایت در عالی ترین و کامل ترین مراتب خود برای خداوند تبارک و تعالی ثابت و مسلم است و اما برای پیامبر اکرم (ص) و تمام و یا اکثر پیامبران و نیز ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و حتی برای برخی از اولیاء الله نیز مرتبه ای از ولایت تکوینی وجود دارد. این ولایت متناسب است با ارتقای مراتب وجودی و تکاملی آنان در علم و قدرت نفسانی و اراده و خواستهها و ارتباط با خداوند و عنایت خداوند تبارک و تعالی به آنان، زیرا تمام معجزه های پیامبران و ائمه معصومین (ع) و کرامات اولیاء الله همه، یک نوع تصرفی از جانب آنان در نظام تکوین است- اگر چه مشیت و خواست آنان در طول مشیت خداوند، و تصرف آنان با اجازه و اذن اوست. (در طول مشیت الهی بودن به معنی معلول بودن اراده و مشیت

آنان نسبت به اراده و مشیت حق تعالی است).

خداوند تبارک و تعالی در آیه ای خطاب به حضرت ابراهیم خلیل می فرماید:

فَخَذُ أَرْبَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ فَصَيَّرَهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۱۱۲»
۱.

... پس بگیر چهار پرنده را و گوشت آنها را در نزد خود به هم درآمیز، آنگاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار، پس آن پرندگان را به نام بخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور عالم داناست.

و نیز به هنگام نقل داستان حضرت موسی (ع) می فرماید:

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ، وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّازِرِينَ «۱۱۳» ۱.

پس موسی عصای خویش بیفکند، به ناگاه از آن عصا اردهایی پدیدار شد- و دست از جیب خود بیرون آورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود-

و به هنگام نقل گفتار حضرت عیسی مسیح (ع) می فرماید:

(۱۱۱). ولایت تکوینی قدرت تصرف در عالم کون و نظام طبیعت است که اعمال آن معجزه نامیده می شود و ولایت تشریحی قدرت قانون گذاری، صدور فرمان، و تشریح احکام است. (مقرر).

(۱۱۲). البقره / ۲۶۰.

(۱۱۳). الاعراف / ۱۰۷ و ۱۰۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۲

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْمَأْكَمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ «۱۱۴» ۱.

من از طرف خدا معجزه ای آورده ام و آن معجزه این است که از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد،

و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا بخشم و مرده را به امر خدا زنده کنم.

و در جریان نقل داستان آصف و تخت بلقیس می فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي «۱۱۵» ۱.

و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت من پیش از اینکه چشم به هم زنی تخت را به اینجا آورم، پس چون سلیمان آن تخت (تخت بلقیس) را نزد خود مشاهده کرد، گفت این توانایی از فضل خدای من است.

و امیر المؤمنین (ع) در آخر خطبه قاصعه، کلامی دارد که مضمون آن این چنین است:

پیامبر خدا (ص) به درخت امر فرمود که از ریشه از زمین بیرون آید و به نزد پیامبر اکرم (ص) آمده، پیش روی آن حضرت بایستد، پس درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد پیش آمد و بشدت ناله می کرد، و صدایی همانند به هم خوردن بال پرندگان از خود آشکار نمود «۱۱۶» ۱ و معجزه ها و عادت شکنیهای دیگر [که در آیات و روایات و تواریخ نقل شده است].

علاوه بر همه اینها پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهرين عليهم السلام چکیده عالم و ثمره نظام وجود در قوس صعود «۱۱۷» ۱ و علت غائی «۱۱۸» ۱ آفرینش جهان هستند و علت غائی همواره

(۱۱۴). آل عمران / ۴۹.

(۱۱۵). النمل / ۴۰.

(۱۱۶). مراجعه کنید به نهج البلاغه، فیض / ۸۱۵ خطبه ۲۳۴، لح / ۳۰۱، خطبه ۱۹۲.

(۱۱۷). قوس صعود اصطلاحی است فلسفی و توضیح آن این است که در نظام وجود فلاسفه چهار عالم را به شکل طولی

برای

نظام وجود بیان نموده اند که سیر نزولی آن از بالا- به پایین را «قوس نزول» و سیر صعودی آن- از پایین به بالا- را «قوس صعود» می نامند. این عوالم عوالمی واقعی، تکوینی، مستقل از ذهن و اعتبارند و عالم بالاتر منطوی عوالم پایین تر است، عالم اول از این عوالم «عالم لا هوت» یا عالم ذات بی مثال واجب الوجود خداوند تبارک و تعالی است، عالم دوم «عالم جبروت» یا عالم عقول مجرد است که نور پاک پیامبر اکرم (ص) را هم به عنوان «اول ما خلق الله» در همین مرتبه می دانند. عالم سوم: «عالم ملکوت» یا عالم امر و فرشتگان است.

عالم چهارم: «عالم ناسوت» است. عالم ناسوت، عالم ماده و عالم تضاد و اختلاف است و انسان از نظر وجودی در این عالم قرار دارد، اما در اثر عبودیت و رشد عقلی از این عالم به طرف عوالم بالا، سیر صعودی و تکاملی را طی می کند: ذات پاک پیامبر اکرم (ص) در این سیر صعودی عالی ترین مقام و مرتبه را داراست تا جایی که به مقام «سدره المنتهی» و «قاب قوسین او ادنی» دست می یابد. (مقرر).

(۱۱۸). برای به وجود آمدن هر چیز چهار علت ذکر نموده اند: ۱- علت فاعلی: عامل انجام دهنده کار، ۲- علت مادی:

جوهر اصلی و ماده هر شیء، ۳- علت صوری: چگونگی و شکل ظاهری هر چیز. ۴- علت غائی: نتیجه و غرض نهایی هر چیز- فلاسفه علت غایی را قوی ترین علت در سلسله علل به شمار آورده اند. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۳

یکی از علت‌های جهان خلقت است.

پس مثل عالم طبیعت با تمام مراحل آن همانند درختان باروری است که

باغبان، آنها را کاشته و پرورش داده و آبیاری کرده تا میوه های شیرین و رسیده از آن به دست آورد.

پس میوه عالی رسیده، نتیجه غائی و نهایی وجود درخت و از علل اساسی کاشت و پرورش آن است.

بر اساس این بیان، پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام ثمره عالم در قوس صعود و نتیجه نهایی آن هستند، گرچه غایه الغایات همان ذات بی همتای باری تعالی است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

در حدیث قدسی وارد شده که خداوند تبارک و تعالی به پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«لولاک ما خلقت الافلاک» «۱۱۹» ۱- اگر به خاطر تو نبود هرگز افلاک را نمی آفریدم.

و در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه معصومین علیهم السلام آمده است:

به وسیله شما خداوند هر چیز را افتتاح و هر چه را به پایان می برد، به وسیله شما باران فرو می بارد و آسمان بر زمین نگاه داشته می شود- که جز با اجازه و اذن خداوند بر فراز نماند- و به وسیله شما اندوهها از میان رفته و زیانها برطرف می شود «۱۲۰» ۱.

و اما آنچه به ناروا به ما نسبت داده شده که شیعه معتقد است عالم را ائمه (ع) آفریده اند نه خداوند، این یک دروغ بزرگ و یک اتهام محض است. و آنچه در نهج البلاغه آمده که «ما (ائمه) ساخته شده پروردگاران هستیم و مردم مصنوع و ساخته شده ما هستند» «۱۲۱» ۱ مراد و منظور از ساخته شدن در آن، آفرینش و خلقت نیست بلکه ساخته شدن به معنی هدایت و تربیت است (یعنی هدایت و تربیت آنان به عهده و دست ماست) و به همین جهت در روایت،

فقط مردم (الناس) آمده، نه جميع مخلوقات.

و از همین مورد است این کلام حکیمانه: «المرأه صنعته الرجل»: زن ساخته شده مرد

(۱۱۹). بحار الانوار، ۲۸ / ۱۵، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب بدء خلقه، حدیث ۴۸.

(۱۲۰). بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ينزل الغیث و بکم یمسك السماء ان تقع على الارض إلیا بیاذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر. (الفقیه، ۶۱۵ / ۲، کتاب حج، زیارت جامعه، عیون اخبار الرضا، ۲ / ۲۷۶).

(۱۲۱). فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا. (نهج البلاغه، نامه ۲۸، فیض / ۸۹۴، لح / ۳۸۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۴

است، یعنی مرد است که زن را تربیت نموده و می سازد.

در هر صورت اصل ولایت تکوینی برای انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام مسلم و قطعی است، گرچه ما به چگونگی، حدود و مقدار گستره آن به شکل دقیق آگاهی نداریم.

و اما آنچه در این مباحث مورد بحث و گفتگوی ماست ولایت تشریحی است، نه ولایت تکوینی. یعنی همان ولایتی که علاوه بر بیان دستورات خداوند در مقام ارشاد، و جوب اطاعت را در اوامر مولوی [حکومتی - اجتماعی] به دنبال دارد، که مباحث آن پیش از این به تفصیل گذشت.

در رابطه با ولایت تکوینی و چگونگی آن و صدور معجزات و کرامات از پیامبران و ائمه معصومین (ع) و اولیاء الله باید به کتابهای علم کلام (اعتقادات) که به بیان اینگونه مسائل اختصاص دارد مراجعه نمود.

۳- ولایت و مراتب مختلف آن:

نکته دیگری را که باید به آن اشاره نمود بیان این مطلب است که ولایت تشریحی به معنی حاکمیت و حق تصرف حقیقت واحدی است دارای مراتب و درجات مختلف که اجمالاً متذکر می شویم:

مرتبه کامله

ولایت تشریحی منحصر به ذات پاک خداوند تبارک و تعالی است و مراتب نازل تر آن برای برخی پیامبران، پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام و در زمان غیبت برای فقیه عادل آگاه به حوادث و بصیر نسبت به مشکلات زمان و قدرتمند بر حل و فصل آن است - چنانچه ادله اثبات آن، پس از این خواهد آمد - و از کسی که این مرتبه از ولایت را داراست با الفاظی نظیر امام، والی، امیر، سلطان و الفاظ دیگری نظایر آن تعبیر شده است.

مرتبه دیگر این ولایت برای پدر و جدّ نسبت به فرزند صغیر، یا مجنون و دختر باکره و نیز برای افراد مؤمن عادل نسبت به اشخاص دیگر در برخی موارد است. و شاید بتوان گفت این مرتبه از ولایت برای هر پدر و مادری به صورت مطلق وجود دارد به گونه ای که عقل و شرع اطاعت آن دو را نیکو، و بلکه در مواردی که با امر مهم تری تراحم پیدا نکند لازم می شمارد، چرا که آن دو، ولی نعمت انسان محسوب می شوند.

مرتبه دیگر این ولایت برای هر مرد و زن مؤمن است، چنانچه خداوند سبحان بر این امر تصریح نموده و می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، «۱۲۲» ۱ برخی از مردان و زنان مؤمن، اولیای برخی دیگرند. یکدیگر را به کارهای نیک امر و از کارهای ناپسند باز می دارند». از ظاهر این آیه شریفه استفاده می شود

(۱۲۲). التوبه / ۷۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۵

که خداوند سبحان برای هر یک از مردان و زنان مؤمن نسبت به سایر مؤمنان مرتبه ای از ولایت را قرار داده،

که بر اساس آن چنین حقی را می یابند که دیگران را به کارهای نیک امر و از کارهای زشت بازدارند، منتهای امر، دایره این ولایت محدود است.

حدیث [معروفی] از پیامبر خدا وارد شده که می فرماید: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» (۱۲۳) ۱، همه شما نگهبان و همه شما در مقابل رعیت خود مسئول هستید».

۴- مراتب ولایت به حسب تحقق خارجی:

اشاره

ولایتی که به مفهوم امامت و حکومت است (علاوه بر دارا بودن مراتب در مفهوم) به حسب تحقق خارجی نیز دارای مراتب و درجاتی است که در ذیل یادآور می شویم:

الف: ولایت در مرتبه استعداد و صلاحیت:

مراد از مرتبه استعداد و صلاحیت در این مورد این است که شخص به گونه ای دارای ویژگیها و صفات ذاتی و اکتسابی است که عقلا بر اساس آن وی را برای به عهده گرفتن ولایت و حکومت صالح دانسته و بدون آن چنین مقام و منصبی را برای وی گزاف و بی اساس قلمداد کنند.

همین صلاحیت و لیاقت برای کسی که بخواهد منصب نبوت و رسالت را حایز شود نیز صادق است، زیرا خداوند حکیم هیچ گاه برای ارشاد و هدایت مردم کسی را نمی فرستد و برای به عهده گرفتن امامت جامعه و اداره شئون آنان و تصرف در اموری که متعلق به آنان است کسی را نمی گمارد مگر اینکه دارای لیاقت ذاتی بوده، و اهلیت این منصب را دارا باشد.

این مرتبه از ولایت، کمالی است ذاتی و حقیقتی است خارجی، اما آن ولایت و امامت اصطلاحی نیست بلکه در واقع این مرتبه ولایت از مقدمات و شرایط آن ولایت مصطلح، محسوب می شود.

ب: ولایت در مرتبه جعل و اعتبار:

مرتبه دوم ولایت، مرتبه ای است که منصب و مقام ولایت از جانب کسی که ولایت برای وی مسلم است برای کسی که شرایط امامت را داراست اعتبار گردد، و لو اینکه آثار مورد انتظار ولایت بر آن مترتب نشود: نظیر ولایتی که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند متعال برای حضرت علی (ع) در غدیر خم قرار داد، اگر چه مردم در آن زمان آثار ولایت را بر آن مترتب ننموده و از پیروی آن حضرت سرپیچی نمودند. نظیر همین مرتبه از ولایت است ثبوت ولایت شرعی برای پدر نسبت به اموال صغیر، و لو اینکه افرادی وی را از اعمال چنین ولایتی بازدارند.

صحیح بخاری، ۱/ ۱۶۰، کتاب الجمعة، باب الجمعة فی القرى و المدن.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۶

ج- ولایت در مرتبه سلطه و فعلیت:

این مرتبه از ولایت به وسیله بیعت مردم و واگذار کردن قدرت و امکانات به صورت بالفعل به شخص حاصل می گردد، نظیر همان ولایتی که برای حضرت علی (ع) پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با وی حاصل شد.

روشن است که مرتبه اول ولایت

چنانچه دانستیم کمالی است ذاتی برای والی، چه مقام ولایت برای وی جعل شده باشد یا نه، و چه قدرت و حاکمیت بالفعل در اختیار او باشد یا نه.

و اما مرتبه دوم ولایت امری است اعتباری و قرار دادی،

و بلکه تمام مقام و منصبها اموری اعتباری و قرار دادی هستند که در مقابل آن چیزی در خارج وجود ندارد، چه این مقام و منصبها از جانب خداوند متعال برای کسی جعل شود و یا اینکه مردم مسئولیتی را به کسی واگذار نمایند، منتهای امر این است که، اعتبار منصب خاص برای شخص خاص مشروط بر این است که وی لیاقت چنان مسئولیتی را دارا بوده و واجد فضایل درونی (نفسانی) و برونی لازم باشد، و گرنه اعتبار و تعیین چنین مسئولیتی برای وی گزاف و بی محتوی خواهد بود.

و اما شرطهای احراز مقام ولایت و امامت امور و صفاتی خارجی و تکوینی هستند [که شخص باید عملاً و در خارج متخلق و متصف به آن ویژگیها و صفات باشد]. از باب مثال پیامبر اکرم (ص) خود دارای خصایل ذاتی نفسانی و فضایل اکتسابی بود و در مقام قرب به مقامی دست یافت که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی بدان دست نیافته بود، لکن همه این فضایل چیزی غیر از مأموریت یافتن آن حضرت به تبلیغ احکام الهی و اولویت یافتن وی نسبت به امور مؤمنین است و این نکته ای است شایان توجه.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۱، ص: ۱۷۶

و اما مرتبه سوم ولایت

همان مرتبه خارجی و عینی ولایت است به لحاظ تحقق آثار آن در خارج. در این مرتبه والی به قوای حکومتی خویش مسلط است و امت از وی اطاعت و شنوایی دارند و بر اساس اوامر و نواهی وی

از روی میل و یا به اجبار، حرکت و یا توقف می کنند. این مرتبه از ولایت از دو دیدگاه ممکن است به آن نگریسته شود: یکی از دیدگاه پست و مقام دنیوی که افراد برای نیل به آن تلاش می کنند و حرص می ورزند و دیگری از دیدگاه امانت و مسئولیت بدین گونه که آن از جانب خدا و مردم به عهده افراد گذاشته شده و چیزی جز زحمت و مسئولیت در پی نخواهد داشت.

همواره اولیای خداوند به ولایت و حکومت از دیدگاه دوم نگریسته اند، چنانچه در نامه امیر المؤمنین (ع) به اشعث بن قیس استاندار آن حضرت در آذربایجان آمده است:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۷

بی گمان استانداری تو برای تو طعمه نیست، و لکن امانتی است به گردنت. «۱۲۴» ۱.

و نیز هم او (ع) ضمن اشاره به کفش خویش می فرماید: به خدا سوگند این (کفش) نزد من از حکومت شما محبوب تر است مگر اینکه توسط آن بتوانم حقی را پاداشته و یا باطلی را از بین ببرم. «۱۲۵» ۱.

در این کلام مراد آن حضرت همین ولایت در مرتبه فعلیت است. آن حضرت نمی خواهد بفرماید این کفش نزد من از علوم و فضایل و کرامتهایی که بر اساس آن بر دیگران برتری یافته و لایق خلافت و ولایت شدم محبوبتر است، و نیز نمی خواهد بفرماید این کفش را از مقام ولایتی که در غدیر خم برایم قرار داده شد بیشتر دوست دارم، بلکه مراد آن حضرت در اینجا همان فعلیت امارت و حکومت است، همان امارت و سلطه ای که چیزی جز زحمت و مسئولیت را به دنبال ندارد، اگر چه مردم به عنوان پست

و مقام همواره برای دست یافتن به آن حرص می ورزند.

در نزد آن حضرت آن کفشی که نیاز وی را برطرف نماید و مسئولیتی را به همراه نداشته باشد به مراتب از مقام و ریاستی که مسئولیتها و مشقتها را به دنبال داشته باشد بهتر و محبوب تر است مگر اینکه به وسیله آن حقی را بیاداشته و باطلی را مرتفع کند و در این رابطه پاداش و تقریبی را در پیشگاه خداوند متعال تحصیل نماید.

روایات دیگری در رابطه با ولایت در مرتبه فعلیت:

و باز ناظر بر همین ولایت در مرتبه فعلیت است کلام امیر المؤمنین (ع) در خطبه شقشقیه که می فرماید: ... ریسمان شتر خلافت را بر کوهانش می افکندم و آخرش را با کاسه اولش آب می نوشاندم و شما دنیای خویش را در نزد من از آب بینی بزی کم ارزش تر می یافتید. «۱۲۶» ۱

و از همین مورد است سخن آن حضرت که می فرماید: به خدا سوگند من هرگز در خلافت رغبتی و به حکومت و ولایت علاقه ای نداشتم، و لکن این شما بودید که مرا به این کار دعوت کردید و به پذیرفتن آن وادار نمودید. «۱۲۷» ۱

(۱۲۴). ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه. (نهج البلاغه، نامه ۵، فیض / ۸۳۹، لح / ۳۶۶).

(۱۲۵). و الله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا (نهج البلاغه، خطبه ۳۳، فیض / ۱۱۱، لح / ۷۶).

(۱۲۶).... لا لقیتم حبلا علی غاربها و اسقیت آخرها بکأس اولها و لألفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه عنز (نهج البلاغه خطبه ۳، فیض / ۵۲، لح / ۵۰).

(۱۲۷). و الله ما کانت لی فی الخلافه رغبه و لا فی الولاية اربه و لکنکم دعوتمونی

الیهما و حملتمونی علیہما (نهج البلاغه فیض / ۶۵۶ خطبہ ۱۹۶، لح ۳۲۲ خطبہ ۲۰۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۸

که در این کلام چیزی غیر از این مرتبه ولایت اراده نشده است.

و نیز از همین مورد است گفتار آن حضرت که می فرماید:

«اینان حکومت پسر مادرم را از من دریغ نمودند.» «۱۲۸» ۱

زیرا این مرتبه از ولایت است که می توان آن را غصب نموده و آن را از دسترسی صاحب اصلیش به دور نگاهداشت. در این کلام مراد از «پسر مادرم» شخص آن حضرت است. برخی نیز گفته اند مراد آن حضرت، پیامبر اکرم (ص) است، چون پدر آن دو بزرگوار عبد الله و ابو طالب هر دو فرزند یک مادر یعنی «فاطمه بنت عمرو» بودند.

و نیز ناظر بر همین مرتبه است گفتار امام سجاد (ع) که می فرماید:

«بار خدایا این مقام برای جانشینان تو و برگزیدگان درگاه تو و جایگاه اشخاص امین نزد تو است، آنان که با درجاتی بلند، گرامی شان داشتی، اما این جایگاه و منصب را به غصب از آنان ربودند.» «۱۲۹» ۱

در این کلام نیز مراد همین مرتبه فعلیت ولایت است و گرنه فضایل و علوم و کمالات نفسانی ائمه علیهم السلام که در عالم تکوین برای آنان ثابت شده و بر اساس آن سزاوار امامت شده اند چیزی نیست که دست غاصبین به آن رسیده و یا ستمگران آن را به زور برابند و این مطلبی است واضح که پوششی بر آن نیست.

۵- گستردگی مفهوم امام در فرهنگ اسلامی:

با توجه به اینکه ائمه دوازده گانه علیهم السلام در نزد ما شیعه امامیه بر اساس نص و به خاطر دارا بودن شرایط امامت حقه، همواره به عنوان امام شناخته

می شده اند، این معنی سبب گردید که بویژه در فرهنگ ما [شیعه امامیه] لفظ امام فقط به آن بزرگواران منصرف شود به گونه ای که گویا لفظ امام فقط برای آنان وضع شده و به دیگران اطلاق نمی شود.

اما لازم است چنانچه پیش از این در محور اول به هنگام بحث از واژه امام گفتیم تأکید شود که لفظ امام برای هر جلوداری که مورد پیروی دیگران واقع شود وضع گردیده است، چه امامت و جلوداری وی در نماز باشد، چه در جهاد و چه در اعمال حج و چه در هر کار از کارهای سیاسی، اجتماعی، و امامت وی چه بر حق باشد و یا بر باطل.

در کتاب کافی روایتی از امام جعفر صادق (ع) آمده است، بدین مضمون:

(۱۲۸). سلبونی، سلطان ابن امی (نهج البلاغه، نامه ۳۶، فیض / ۹۴۷، لح / ۴۰۹).

(۱۲۹). اللهم ان هذا المقام لخلفائك و اصفیائك و مواضع امنائك فی الدرجه الرفیعه الی اختصاصهم بها قد ابتزوها. (صحیفه سجاده، دعای ۴۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۹

«ائمه در کتاب خداوند عز و جل، دو دسته اند، یک دسته آنان که خداوند تبارک و تعالی در رابطه با آنان می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (۱۳۰) ۱- و آنان را قرار دادیم امامانی که مردم را بر اساس امر ما هدایت می کنند- نه به امر مردم، اینان امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می شمارند. و درباره دسته دیگری می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۱۳۱) ۱- آنان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به آتش دعوت می کنند- اینان امر خویش را بر امر خدا و حکم

خویش را بر حکم خدا مقدم می دانند. و بر خلاف آنچه در کتاب خداوند عز و جل آمده، هواهای نفسانی خود را ملاک عمل قرار می دهند» (۱۳۲) ۱.

باز قرآن کریم درباره پیشوایان کفر، لفظ امام را به کار برده است، چنانچه می فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾ (۱۳۳) ۱- با پیشوایان کفر پیکار کنید»، در این آیه لفظ ائمه که جمع لفظ «امام» است برای پیشوایان کفر به کار برده شده است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه لفظ «امام» منحصر به سلطان و رهبر کل و یا حاکم عموم مردم جامعه نیست، بلکه به هر پیشوایی که قسمتی از امور جامعه را نیز به دست داشته باشد امام گفته می شود.

امام صادق (ع) به هنگام بازگشت از صحرای عرفات از استر خویش به زمین افتاد، در آن هنگام اسماعیل بن علی که در آن سال از طرف خلیفه وقت امیر الحاج بوده (برای احترام به آن حضرت) در کنار وی توقف نمود، حضرت به او فرمود: «سر، فان الامام لا يقف - حرکت کن «امام» نباید توقف کند». (۱۳۴) ۱

در رساله الحقوق علی بن الحسین امام زین العابدین (ع) آمده است: حقوق پیشوایان تو، سه چیز است. واجب ترین آن به تو، حق کسی است که با حکومت خویش تو را سرپرستی کند، آنگاه حق کسی است که با علم، تو را سرپرستی کند، آنگاه حق کسی است که با ملک و

(۱۳۰). انبیاء / ۷۳

(۱۳۱). قصص / ۴۱.

(۱۳۲). عن ابی عبد الله (ع) قال: ان الائمه فی کتاب الله عز و جل امامان: قال الله تبارک و تعالی: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ ائِمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا﴾ لا بامر الناس يقدمون امر الله قبل امرهم

و حکم الله قبل حکمهم. قال: «وَجَعَلْنَاَهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ» يقدمون امرهم قبل امر الله و حکمهم قبل حکم الله و يأخذون باهوائهم خلاف ما في كتاب الله عز و جل (اصول کافی / ۲۱۶، کتاب الحج، باب ان الائمة في كتاب الله امامان، حديث ۲).

(۱۳۳). توبه / ۱۲.

(۱۳۴). وسایل الشیعه، ۸ / ۲۹۰، کتاب الحج، باب ۲۶، از آداب السفر.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۰

دارایی، تو را سرپرستی کند و هر اداره کننده و سرپرستی امام است «۱۳۵» ۱.

خلاصه کلام اینکه: مانوس بودن ذهن به امامت ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین و والا بودن مقام امامت آنان و اینکه آنان به امامت از سایرین سزاوارترند نباید موجب غفلت و انحراف ذهن از درک صحیح مفهوم کلمه امام گردد. زیرا کلمه امام، در مفهوم عام خویش در کتاب و سنت و کلمات اصحاب بسیار گسترده به کار برده شده است که شخص متبع پس از بررسی به آن دست خواهد یافت.

پس این مطلب را همواره در ذهن خویش داشته باش، نکته ای است شایان توجه که در درک مباحث آینده بسیار مفید واقع خواهد شد.

(۱۳۵). فی رساله الحقوق لعلی بن الحسین علیهما السلام. فحقوق ائمتک ثلاثه اوجیها علیک. حق سائسک بالسلطان، ثم حق سائسک بالعلم، ثم حق سائسک بالملک، و کل سائس امام.

(خصال / ۵۶۵، ابواب الخمسین، حدیث اول، و تحف العقول / ۲۵۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۱

بخش سوم ضرورت حکومت و لزوم آن در همه زمانها از نظر اسلام

اشاره

الف: نظریه تعدادی از علما و بزرگان که بر ضرورت حکومت ادعای اجماع نموده اند.

ب: مروری اجمالی بر فقه حکومتی اسلام، بر اساس روایات و فتاوی فقها.

د: بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت بر عدم جواز قیام

و تحرك سياسي در عصر غيبت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۳

فصل اول سخنان تعدادی از علما که بر ضرورت حکومت اسلامی ادعای اجماع کرده اند.

اشاره

بخش سوم کتاب درباره لزوم و ضرورت دولت و حکومت در همه زمانها و لو در عصر غيبت حضرت حجت (عجل الله فرجه الشريف) است. در این بخش ثابت شده که دولت و حکومت از ضروریات اسلام و از اموری است که خداوند متعال تأسیس و مراقبت و محافظت از آن را بر عموم مسلمانان در حد توان و امکانات، لازم و واجب نموده است که مطالب آن به طور عمده در چهار فصل خلاصه شده که در فصل اول به ذکر نظریه برخی از بزرگان که بر ضرورت حکومت ادعای اجماع نموده اند به شرح ذیل پرداخته شده است.

۱- مرحوم صاحب جواهر،

در کتاب جواهر به نقل از رساله ای که مرحوم محقق کرکی درباره نماز جمعه تألیف نموده اند، می نویسد:

تمام اصحاب ما شیعه امامیه وحدت نظر دارند بر اینکه فقیه عادل امین که جمیع شرایط صدور فتوا را داراست- و اصطلاحاً به وی مجتهد در احکام شرعی گفته می شود. در زمان غيبت، نایب و جانشین ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد، نیابت وی در کلیه مواردی است که نیابت از ائمه معصومین (ع) در آنها دخالت دارد. البته برخی اصحاب، قتل و اجرای حدود را از آن استثنا نموده اند «۱».

(۱). جواهر الکلام، ۲۱/۳۹۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۴

۲- مرحوم علامه در اوایل کتاب الالفین می فرماید:

از نظر ما- امامیه- حق این است که وجوب نصب امام، عام و گسترده است در هر وقت و زمان. «۲»

البته ظاهراً مراد ایشان (ره) امام معصوم است.

۳- مرحوم محقق نراقی

طاب ثراه در کتاب عوائد خویش می فرماید:

تمام آنچه سرپرستی آن به عهده فقیه عادل است و وی در آن ولایت دارد به دو دسته تقسیم می شود:

دسته اول: کارهایی است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به عنوان اینکه حکمرانان مردم و دژهای اسلامند بر آن ولایت داشته و حق سرپرستی آن را دارند، که همه آن برای فقیه نیز هست، مگر اینکه به وسیله اجماع یا نص و یا دلیلی دیگر مواردی از آن استثنا شده باشد.

دسته دوم: تمام اموری که متعلق به مردم در دین و یا دنیای آنان است اموری که بر اساس حکم عقل و یا طبق عادت گزینی از آن نیست و الزاما باید انجام گیرد و کارهای دنیایی یا آخرتی یک فرد یا جماعتی از مسلمانان بدان بستگی دارد، یا اموری که شرعا باید انجام شود. از این جهت که امر یا اجماع یا قاعده و ادله نفی ضرر و اضرار و یا عسر و حرج و یا نفی مفسده در کار مسلمان و یا دلیل دیگری متوجه آن گردیده است. یا اموری که شارع مقدس اسلام بر انجام آن اجازه صادر فرموده، اما انجامش را به شخص و یا جماعت معین و یا فرد معینی محول نفرموده- یعنی اموری که لازم است انجام گیرد، یا اجازه انجامش داده شده، اما شخص معینی که باید این کار را انجام بدهد و یا اجازه انجامش را دارد، مشخص نشده است- همه

این موارد به عهده فقیه است و حق اوست که در این امور تصرف نموده و انجام آن را به عهده بگیرد.

اما در ارتباط با دسته اول، به غیر از دلیل اجماع که بسیاری از اصحاب بر وجود آن تصریح نموده اند و از کلمات آنان ظاهر می شود که یکی از مسلمات است، دلایل دیگری از اخبار و روایات است که پیش از این گذشت.... و در ارتباط با دسته دوم علاوه بر دلیل اجماع، دو دلیل دیگر دلالت دارد (۳).

(۲). الالفین / ۱۸.

(۳). عوائد الایام / ۱۸۷-۱۸۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۵

ظاهراً مراد مرحوم نراقی از دسته دوم از وظایف و اختیارات فقیه، همان امور مهمه ای است که در کلمات فقها از آن به امور حسبه تعبیر شده، یعنی اموری که شارع مقدس، معطل و متوقف ماندن آن را در هیچ شرایطی جایز نشمرده است.

۴- استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی طاب ثراه

(در تقریرات مباحثشان که به قلم این جانب نگارش یافته است «۴» می فرماید:

خاصه و عامه (فرقه های مختلف مسلمانان، اعم از شیعه و سنی) بر این مسأله اتفاق دارند که برای جامعه اسلامی یک سیاستمدار و رهبری که امور آنان را اداره نماید لازم و واجب است، بلکه این از ضروریات می باشد، گرچه در شرایط و خصوصیات آن و اینکه آیا تعیین وی از جانب پیامبر اکرم (ص) است و یا به وسیله انتخاب عمومی مردم، اختلافهایی وجود دارد. «۵».

۵- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه «۶»

می نویسد:

امامت برای جانشینی پیامبر اکرم (ص) در پاسداری از دین و تدبیر امور دنیایی امت وضع شده، و به اجماع علما، تثبیت آن برای یکی از افراد امت- که انجام این امور را به عهده بگیرد- واجب و لازم است، گرچه تعداد اندکی مانند «ابو بکر اصم» این ضرورت را نفی کرده اند. «۷»

۶- ابو محمد، ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل

[الفصل فی الملل و الاهواء و النحل] می نویسد:

(۴). این جانب هنگامی که تقریرات درسهای استاد آیت الله العظمی بروجردی را می نوشتم، عنایت داشتیم که عین کلمات ایشان را بنویسم و چیزی از خودم اضافه نکنم، قاعده نوشتن تقریرات هم این است که شاگرد عین مطالب استاد را بنویسد و اگر اشکال یا مطلبی به نظر وی می رسد به طور جداگانه در پاورقی ذکر نماید (از افاضات معظم له در درس).

(۵). البدر الزاهر، فی صلاه الجمعه و المسافر / ۵۲.

(۶). کتاب الاحکام السلطانیه و الولایات الدینیة، تألیف ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب، بصری بغدادی، ماوردی از علمای شافعیه متوفای ۴۵۰ هجری است که در آن احکام مربوط به خلافت و حکومت از دیدگاه اهل سنت به نگارش در آمده است. این کتاب و کتاب الاحکام السلطانیه ابی یعلی در یک مجلد در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی، توسط دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به توصیه برخی از فضلا از روی نسخه استاد بزرگوار افسست و تجدید چاپ شد، که به خاطر جامعیت آنها در زمینه مباحث حکومت اسلامی از دیدگاه اهل سنت، در این مباحث از آن بسیار استفاده شده است (مقرر).

(۷). الاحکام السلطانیه، باب اول / ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۶

تمام اهل سنت و مرجئه و شیعه بر وجوب

امامت متفق هستند و نیز همه وحدت نظر دارند که بر امت واجب است از امام عادل‌لی که احکام خدا را اقامه نموده و مردم را بر اساس شریعتی که پیامبر (ص) آورده رهبری کند، اطاعت و شنوایی داشته باشند، به غیر از فرقهٔ نجدیه از خوارج که آنان می‌گویند: نصب امام و اطاعت از او بر مردم واجب و لازم نیست و مردم موظفند که خود حق و عدالت را بین خود اقامه نمایند- البته ما از آنان کسی را که تا کنون به جای مانده باشد سراغ نداریم، اینان به «نجدیه بن عمیر حنفی» که در یمامه قیام نمود منسوب می‌باشند ...

نظریهٔ این فرقه از درجهٔ اعتبار ساقط است و برای ابطال آن همین بس که چنانچه گفته شد همهٔ مسلمانان بر ضرورت دولت و امامت اجماع کرده‌اند و کتاب و سنت بر آن وارد شده که از آن جمله است آیهٔ شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۸) و روایات صحیحهٔ بسیار زیاد که همه بر وجوب اطاعت از ائمه و ضرورت وجود امام دلالت دارد. «۹»

۷- ابن خلدون در کتابی که آن را به عنوان مقدمه ای بر تاریخ خود نگاشته

و به مقدمهٔ ابن خلدون معروف است می‌نویسد:

«... نصب امام واجب است و وجوب آن در شریعت اسلام، بر اساس اجماع صحابه و تابعین به دست می‌آید، زیرا اصحاب پیامبر خدا (ص) پس از وفات آن حضرت بلافاصله به بیعت ابو بکر سبقت گرفته و او را برای رهبری امت اسلامی برگزیدند، و همچنین پس از وی در هر عصر و زمان مردم خلیفه ای برای خویش مشخص نموده‌اند و مردم در هیچ عصر و زمان به حال خویش وا گذاشته نشده‌اند و

همه اینها اجماعی را ثابت و مستقر نموده که دلالت بر وجوب نصب امام دارد» (۱۰).

۸- ابن ابی الحدید معتزلی

در شرح خطبه ۴۰ نهج البلاغه می نویسد:

علمای علم کلام همه می گویند امامت واجب است، مگر آنچه از «ابن بکر اصم»- از قدمای اصحاب ما- نقل شده که می گوید در صورتی که مردم به انصاف رفتار نموده و به یکدیگر ستم روا ندارند امامت و رهبری لازم نیست ... و اما راه اثبات

(۸). نساء / ۵۹.

(۹). الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ۴ / ۸۷.

(۱۰). مقدمه ابن خلدون، فصل ۲۶ از بخش سوم، از کتاب اول / ۱۳۴، چاپ دیگر / ۱۹۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۷

وجوب امامت چیست؟ بزرگان ما از علمای بصره می گویند راه اثبات آن فقط از طریق شرع است و بر اثبات وجوب آن از راه عقل دلیلی نیست، و اما علمای ما از اهل بغداد و «ابو عثمان جاحظ» از علمای بصره و نیز شیخ ما «ابو الحسن» معتقدند که عقل نیز بر وجوب ریاست و امامت گواهی دارد. و نظر «شیعه» امامیه نیز همین است. (۱۱)

۹- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

پیشوایان مذاهب چهارگانه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) بر این مسأله اتفاق دارند که امامت و حکومت برای مسلمانان واجب است و آنان ناچارند برای اقامه شعایر اسلامی و گرفتن حق مظلومین از ستمگران، امام و رهبری داشته باشند، و نیز اتفاق دارند که جایز نیست در یک زمان بر همه مسلمانان در تمام نقاط دنیا، دو امام حکومت داشته باشند، چه همراه و هماهنگ با هم باشند و یا مخالف یکدیگر. (۱۲).

و سخنان دیگری در این زمینه که از مجموع آنها استفاده می شود ضرورت امامت برای جامعه اسلامی یک مسأله اجماعی است و به هنگام بررسی گسترده تر به آنها نیز می توان مراجعه نمود (۱۳).

(۱۱).

(۱۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ۵/۴۱۶.

(۱۳). در تأیید و تکمیل نظریه های فوق، نظر فقهای ذیل قابل توجه است. البته قابل ذکر است که استاد بزرگوار فقط در صدد بیان سخنان علما و بزرگانی بوده اند که در مسئله امامت، ادعای اجماع نموده اند نه مجموع کلمات فقها در این زمینه. مرحوم حاج آقا رضا همدانی طاب ثراه می فرمایند از تتبع در کلمات اصحاب، ظاهر می شود که ولایت فقیه در هر بابی از ابواب فقه، از امور مسلمه است (مصباح الفقیه، ص ۱۶۱).

مرحوم نائینی قدس سرّه می فرمایند: ثبوت ولایت فقها و نواب عام در عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره (حفظ نظام اسلامی و تدبیر امور مسلمین) از قطعیات مذهب است. (تنبیه الامه و تنزیله المله، ص ۴۶).

مرحوم صاحب جواهر قدس سرّه می فرماید: کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده و رمز کلمات ائمه معصومین (ع) را نفهمیده است. (جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

و نیز هم ایشان در جای دیگر می فرماید: اگر ولایت عامه فقیه نباشد، بیشتر امور مربوطه معطل می ماند (همان مأخذ) حضرت امام خمینی مد ظله العالی می فرمایند: ولایتی که برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) می باشد برای فقیه هم ثابت است و در این مطلب هیچ شکی نیست. (حکومت اسلامی، ص ۱۴۹).

و در جای دیگر می فرمایند: بعضی مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می کنند که ریاست و حکومت برای ائمه معصومین (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شود، دنیا به هم می خورد.

(حکومت اسلامی ص ۶۰) مقرر.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص:

فصل دوم مرور اجمالی به فقه حکومتی اسلام (بر اساس روایات و فتاوی اصحاب).

[روش فقها و روش فلاسفه بر اثبات حکومت اسلامی]

در این فصل، مروری به صورت اجمال، در روایات ابواب مختلف فقه و فتاوی فقهای بزرگوار شیعه خواهیم داشت. روایات و فتاوی که از آنها گستردگی دایره اسلام نسبت به جمیع شئون زندگی انسان، و اینکه حکومت و دولت در بافت نظام اسلام تنیده شده و در هیچ زمان و مکان معطل ماندن آن جایز نیست، استفاده می شود. در این بحث و بررسی، زمینه برای اثبات ضرورت ولایت فقیه [تشکیل دولت اسلامی] هموار می گردد، زیرا در عصر غیبت برای اثبات ولایت فقیه دو راه متصور است. یک راه، همان راهی که فقهای ما و در پیشاپیش آنان مرحوم محقق نراقی در عوائد پیموده اند که در ابتدا ولایت فقیه را از پیش فرض نموده و در پی یافتن دلیل برای اثبات آن به تفحص پرداخته اند، آنگاه در مقام اثبات به روایات مستفیضه ای که در شأن علما و فقها وارد شده، استناد و استدلال نموده اند.

راه دوم، راهی است که ما، در ابتدا از ضرورت دولت و حکومت در چهار چوبه اسلام و وجوب اهتمام ورزیدن به آن و اینکه حکومت از برنامه های اسلام است بحث کنیم، آنگاه در صورت اثبات، شرایط حاکم جامعه را از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه بنگریم که این شرایط بر چه عنوان و اشخاصی منطبق است، آنگاه چگونگی تعیین حاکم و وظایف وی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

به نظر ما، راه دوم مطمئن تر و اساسی تر است، تفاوت بین این دو شیوه (چنانچه پیش از این در مقدمه کتاب گفته شد) نظیر تفاوت بین دو شیوه متکلمین و فلاسفه در مسائل عقلی است، زیرا شخص متکلم برای

اثبات آفریننده جهان ابتدا حدوث عالم را از پیش فرض

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۰

نموده و برای اثبات آن به دلایل مختلف استناد می نماید، اما فیلسوف از همان ابتدا حقیقت وجود را مد نظر قرار داده، آنگاه به بررسی خواص و عوارض آن از قبیل وجوب و امکان، قدم و حدوث و سایر لوازم و لواحق آن می پردازد و در نهایت ضرورت و وجوب وجود خالق متعال و امکان و حدوث عالم آفرینش را نتیجه می گیرد.

بنابراین قبل از پرداختن به مسأله ولایت فقیه و اقامه دلیل بر لزوم آن و اینکه حکومت جزء لاینفک برنامه های اسلام است و اهتمام به تشکیل و نگهداری آن از واجبات است و ...

لازم است ابواب مختلف فقه، فتاوی فقهها و روایاتی که در آن لفظ امام یا والی یا سلطان یا حاکم یا بیت المال یا زندان، یا مسائل دیگری از این قبیل آمده، از اول تا به آخر مورد بررسی اجمالی قرار گیرد، تا طبیعت فقه اسلام و ماهیت آن برای ما آشکار گردد، و مشخص شود که قوانین و مقررات اسلام یا اساسا بر ولایت و حکومت مبتنی است و یا به گونه ای به مسائل اجتماعی حکومتی، مرتبط می شود.

این بررسی اجمالی علاوه بر معرفی ماهیت فقه اسلامی به ما می فهماند که دولت و حکومت در بافت احکام و دستورات اسلام تنبیده شده و نیز به ما می نمایاند که وظایف و محدوده عمل حکومت اسلامی در چه زمینه هایی و تا کجاست.

نکته دیگری که همین جا باید یادآور شد این است که این بررسی سراسری ابواب فقه گرچه ممکن است موجب طولانی شدن کتاب

و در نتیجه ملال خاطر برخی خوانندگان گرامی شود، اما در عین حال در بردارنده فواید و منافع بسیاری نیز هست و باید گفت هدف و غرض ما گردآوری مجموعه مسائل حکومتی در مجموع ابواب فقه نبوده بلکه در هر مورد فقط به ذکر نمونه هایی اکتفا نموده ایم.

دو دیدگاه مختلف در نگرش به اسلام:

اشاره

پیش از پرداختن به این بررسی اجمالی باید مطلبی را یادآور شد و آن اینکه به دین مبین اسلام از دو دیدگاه تا کنون نگریسته شده است:

۱- دیدگاه تفکیک دین از سیاست:

در این دیدگاه تنها هدف اسلام، تأمین آخرت مسلمانان است و برای مردم جز انجام امور عبادی و تکلیفهای شخصی که افراد باید در معبد و منزل خویش به آن پردازند وظیفه دیگری مشخص نشده است. در این دیدگاه اسلام هیچ ارتباطی به کارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان مگر به تبع مسائل فردی و شخصی ندارد. و توجه به اینگونه مسائل و پرداختن به آنها موجب سقوط ارزش انسان متدین می شود، چرا که سیاست مخصوص افراد و اشخاص دیگری غیر از شخصیتهای

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۱

دینی و مذهبی است و ...

این یک تصور و یک نوع درک از اسلام است که اکثر مسلمانان بویژه در قرون اخیر به آن مبتلا بوده اند، همانگونه که رهبران مسیحیت و کلیسا نیز گرفتار آن بودند.

این طرز تفکر به صورت گسترده در میان مسلمانان بروز و ظهور پیدا کرد و دستگاههای تبلیغاتی پلید استعمار و عمال آنان نیز این تفکر را به عناوین مختلف در ذهن مسلمانان بی توجه و ناآگاه و حتی بسیاری از علمای دینی القا نمود. «۱»

۲- دیدگاه وحدت دین و سیاست:

در این دیدگاه، دین مبین اسلام به تمام احتیاجات انسان در مسائل مربوط به زندگی و یا عالم پس از مرگ توجه و عنایت دارد، از آن هنگام که نطفه انسان منعقد می شود تا لحظه ای که وی را در لحد می گذارند و عوالم مختلفی که پس از

(۱). آنگونه که از بررسی احکام و دستورات اسلام به دست می آید و روح کلی اسلام نیز شاهد آن است توجه به مسائل

سیاسی، اجتماعی مسلمین از ضروریات اولیة اسلام بوده و برنامه های مکتب حیاتبخش اسلام بر اساس آن

پی ریزی شده است. صحت این ادعا با مروری اجمالی بر ابواب مختلف فقه و روایات و آیات قرآن و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام بخوبی آشکار است، اما متأسفانه به خاطر حاکمیت ممتد و طولانی حکومت‌های جور و ستم بر جوامع اسلامی و معطل ماندن بسیاری از دستورات اسلام و تبلیغات آشکارا و مخفی استعمار و به خاطر کج فهمی پاره ای از علما و وعاظ السلاطین، در مقابل این اصل بدیهی و ضروری، تفکر خطرناک و کشنده تفکیک پدید آمد و دین مقدس اسلام را فقط در چهارچوب مسائلی صرفاً عبادی محصور نمود و مسائل سیاسی، اجتماعی حکومتی را از پیکره اسلام جدا کرد.

این طرز تفکر عملاً از این شعار تحریف شده مسیحیت که (کار داور را به داور و کار قیصر را به قیصر واگذار) پیروی نمود و دین را از سیاست جدا کرد (ثنویت را زنده کرد و دو محدوده برای خدا و قیصر قائل شد، امور عبادی و نماز و روزه را به خدا داد و امور خلافت و حکومت و دنیا را به قیصر) و دست‌های مرموز استعمار هم که این تفکر را به نفع خود می یافت به طور مرتب آن را تأیید و تقویت نمود و تفکر وحدت دین و سیاست را سرکوب کرد.

نقل می کنند، هنگامی که انگلیسی‌ها عراق را تصرف کرده بودند، فرمانده انگلیسی، صدایی را شنید. گفت این چه صدایی است؟ گفتند اذان می گوید. گفت: این صدا با سیاست انگلیس کاری ندارد؟ گفتند نه، گفت این قدر بگوید تا گلوش پاره شود!

از طرف دیگر حکومت‌های ظلم و جور آن قدر به اسم اداره امور مردم و

سیاست و حتی گاهی به اسم اسلام بر مردم ظلم و ستم کردند که به طور کلی سیاست و حکومت، سرنوشت شومی پیدا کرد و بتدریج این سلیقه در ذهن برخی از علمای اعلام هم ایجاد شد که دین باید از سیاست جدا باشد و روحانی نباید در امور سیاسی دخالت کند، اگر کسی می خواست راجع به مسائل سیاسی و مبتلا به جامعه حرفی بزند می گفتند این آخوند سیاسی است! و با همین چماق او را از صحنه بیرون می کردند. آیا واقعا اسلام کار قیصر را به قیصر و کار داور را به داور واگذار کرده، و تا ظهور حضرت حجت (عج) تکلیفی برای امور اجتماعی، حکومتی مسلمانان مشخص نکرده است؟ روح کلی حاکم بر مکتب اسلام و مبانی مطرح شده در ابواب مختلف فقه اسلامی خلاف این مسأله را ثابت می کند. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۲

مرگ با آن روبرو خواهد شد.

در این دیدگاه، اسلام تمام آنچه را انسان بدان نیازمند است و موجب سعادت وی می گردد بیان فرموده است، نکاتی را که والدین باید قبل از انعقاد نطفه و به هنگام انعقاد آن و در زمان بارداری و شیر دادن و دوران کودکی طفل رعایت کنند و معارف حقه و اخلاق نیک و پسندیده ای که هر شخصی باید فراگیرد و نیز اموری درباره خالق خویش، خانواده، شهر، کشور، ارتباطهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و روابط رهبر و مردم و حقوق اجتماعی و جزایی و ارتباط با سایر اقوام و ملل و امور دیگری همانند آن که احکام آن، همه در اسلام مطرح شده است.

بر این اساس، اسلام

دین گسترده ای است که مقررات و قوانین آن بر اساس دولت و حکومت پی ریزی شده است. اسلام هم دین است و هم دولت، هم عقیده است و هم نظام، هم عبادت و اخلاق و تشریح است و هم اقتصاد و سیاست و حکومت، و بر مسلمانان واجب است به تمام آن جهات توجه نموده و نسبت به انجام همه آنها اهتمام ورزند. «۲»

درک و فهم صحیح از اسلام منطبق بر همین نظر و دیدگاه دوم است و وجود اینگونه مسائل در ابواب مختلف فقه، بزرگترین و بهترین دلیل بر همین مدعاست که اینک تک تک موارد از نظر شما می گذرد.

(۲). وحدت دین و سیاست نه تنها از طرف علمای متعهد و فقهای آگاه شیعه مورد تأیید قرار گرفته، بلکه بسیاری از دانشمندان آگاه سنی مذهب نیز نظریه جدایی دین از سیاست را مورد نکوهش قرار داده و بر وحدت دین و سیاست تأکید نموده اند که از آن جمله می توان در قرون اخیر دانشمندان و کتابهای ذیل را برشمرد:

* ابو الحسن ندوی در کتاب ما ذا خسر العالم بانحطاط المسلمین.

* مالک بن نبی در کتاب مشکله الافکار فی العالم الاسلامی.

* عبد الله فهد النفیس در کتاب عند ما یحکم الاسلام.

* دکتر مصطفی حلمی در کتاب قواعد المنهج السلفی.

* استاد احمد ربیع عبد الحمید خلف لله در کتاب الفكر التربوی و تطبیقاته لدی جماعه الاخوان المسلمین.

* سید قطب در کتاب معالم فی الطریق.

* دکتر محمد ابو السعود در کتاب المفهوم السیاسی للاسلام.

* دکتر یوسف القرضاوی و دکتر احمد العسال در کتاب الاسلام بین شبهات الضالین و اکاذیب المفترین.

* شهید عبد القادر عوده در کتاب المال و الحکم فی

* دکتر توفیق الشادی در کتاب الشریعه الاسلامیه و الاصاله الفکریه.

* علال الفاسی در کتاب معرکه وادی المخازن.

* عمر التلمسانی در کتاب نداء من الاستاذ عمر التلمسانی.

* دکتر محمد البیهی در کتاب الاسلام فی حیاة المسلم.

* استاد منیر شفیق در کتاب الفکر الاسلامی المعاصر و التحديات.

(مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۳

[حکومت و ابواب مختلف فقه]

حکومت و نماز

نماز جماعت اولین سنگ بنای عمل جمعی مسلمانان -

نماز که ستون دین و سبب تقرب هر شخص پرهیزکار به خداوند است با اینکه از اساس به خاطر ارتباط مخلوق با پروردگار و خالق خویش تشریح شده، اما در شریعت مقدس اسلام تأکید فراوان شده که در کنار سایر مسلمانان به جماعت برگزار شود، و حتی پیامبر اکرم (ص) از همان زمان که به پیامبری مبعوث شد و انجام فریضه نماز بر وی تشریح گردید چنانچه مورخین نوشته اند همراه با امیر المؤمنین (ع) و خدیجه کبری نماز را به جماعت اقامه می داشت.

اهمیت نماز جماعت در شریعت مقدس اسلام، به حدی است که هنگام رودرویی دو لشکر با هم در جنگ و در شرایط مشکل نیز تأکید شده به جماعت خوانده شود، که نمونه ای از آیات و روایات در این زمینه را متذکر می شویم:

۱- خداوند تبارک و تعالی می فرماید: وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا آسِيْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِِلُوا فَلْيُصِِلُوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ آسِيْلِحَتَهُمْ - وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ آسِيْلِحَتِكُمْ وَ آمِنَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَهُ وَ أَحَدَهُ وَ لَأَجْزَأَنَّ عَنْكُمْ أَنْ تَصْعُوا آسِيْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا «۳».

(در سفرهای جهاد) در میان سپاه باشی و نماز برای آنان بیاداری، باید دسته ای مسلح به نماز بایستند و چون سجده نماز به جای آورند این دسته برای نگهبانی پشت سر شما باشند آنگاه گروهی که نماز نخوانده اند به نماز آیند و باید لباس جنگ و اسلحه خود را به همراه داشته باشند، زیرا کافران بسیار علاقه مندند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید که ناگهان به یکباره بر شما حمله آورند، و چنانچه باران یا مرضی شما را بر گرفتن سلاح به رنج اندازد باکی نیست که اسلحه خود را فروگذارید و از دشمن بر حذر باشید که خداوند بر کافران عذابی سخت خوارکننده مهیا ساخته است.

در این آیه ملاحظه می فرمایید که خداوند متعال تا چه اندازه به مسأله نماز با جماعت که به دنبال آن قهرا تفاهم و تعاون و تشکل است اهتمام ورزیده و ملاحظه می کنید که چگونه عبادت با (جهاد) و سیاست در هم آمیخته است.

۲- شهید در کتاب نفلیه از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

(۳). النساء / ۱۰۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۴

برای کسی که در مسجد همراه با مسلمانان نماز نگذارد، نماز کامل نیست، مگر اینکه به خاطر علت و مشکلی باشد «۴».

۳- باز از وی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: نماز به جماعت باید خوانده شود، و لو بر روی دسته نیزه ها «۵» (یا و لو بر روی سر نیزه ها).

در متن عربی روایت «و لو علی رأس زج» آمده است. کلمه «زج» به معنی قسمت پایین و دسته نیزه است. البته گاهی به مجموعه نیزه نیز «زج» گفته می شود.

۴- از

امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «پیامبر اکرم (ص) تصمیم گرفت افرادی را در خانه هایشان به آتش بکشد، بدان جهت که نماز را در خانه های خود خوانده و به جماعت حاضر نمی شدند» (۶)».

۵- در روایت علل الشرایع از فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل شده که در رابطه با علت تشریح نماز جماعت فرمود: «خداوند جماعت را تشریح فرمود تا اخلاص و توحید و اسلام و پرستش خداوند نباشد مگر آشکارا، مکشوف و مشهود و در معرض دید همگان و بدان جهت که آشکارا خواندن آن حجتی است از طرف خدای متعال بر اهل شرق و غرب و بدان جهت که شخص منافق و کسی که نماز را سبک می شمارد در اثر دیدن صفوف جماعت مجبور به انجام آنچه به آن اقرار می کند شده و قهرا بر انجام نماز مراقبت نماید. بدان جهت که شهادت به اسلام برخی از مردم نسبت به برخی دیگر ممکن باشد، علاوه بر اینکه شرکت در جماعت، انسان را به انجام کارهای نیک و کسب تقوی کمک می کند و وی را از بسیاری نافرمانیهای خداوند عزّ و جلّ باز می دارد» (۷)».

پس مصلحتهای اجتماعی در طبع انجام فریضه نماز امری است غالب، و این فریضه به

(۴). عن النفلیه، عن النبی (ص) لا- صلاه لمن لم یصل فی المسجد مع المسلمین الا من عله. (مستدرک، ۱ / ۴۸۹، باب ۲ از ابواب نماز جماعت).

(۵). و عنه ایضا: الصلاه جماعه و لو علی رأس زج (مستدرک و وسائل، ۱ / ۴۸۸، باب ۱، از ابواب جماعت، حدیث ۱۳).

(۶). عن الصادق (ع) هم رسول الله (ص) باحراق قوم فی منازلهم کانوا یصلون فی

منازلهم و لا يصلون الجماعه (وسایل، ۵/ ۳۷۷، باب ۲ از ابواب نماز جماعت، حدیث ۹).

(۷). عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع): انما جعلت الجماعه لثلا يكون الاخلاص و التوحيد و الاسلام و العباده لله الا ظاهرا مكشوفاً، مشهوداً لان في اظهاره حجه على اهل الشرق و الغرب لله وحده و ليكون المنافق و المستخف مؤدياً لما اقر به يظهر الاسلام و المراقبه و ليكون شهادات الناس بالاسلام لبعض جايزه ممكنه، مع ما فيه من المساعده على البر و التقوى و الزجر عن كثير من معاصي الله عزّ و جلّ. (وسائل، ۵/ ۳۷۲، باب ۱ از ابواب نماز جماعت، حدیث ۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۵

هیچ وجه یک عبادت شخصی محض نیست، و گویا اصل اولی در نماز همان به جماعت خواندن است. مگر اینکه در صورت اضطرار انسان موفق به شرکت در جماعت نگردد (۸).

نماز جمعه، سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلام:

پیش از آنکه پیامبر اکرم (ص) به مدینه هجرت فرمایند برای شخص آن حضرت زمینه اقامه نماز جمعه فراهم نشده بود، اما پس از آنکه تعدادی از مردم مدینه به آن حضرت گرویدند طبق دستور پیامبر اکرم (ص) مسلمانان مدینه به امامت معصب بن عمیر و یا اسعد بن زراره یا هر دو متناوباً نماز جمعه را اقامه می نمودند (۹)، و این اولین سنگ بنای تجمع و تشکل دولت اسلامی در مدینه بود.

پیامبر اکرم (ص) نیز در اولین جمعه ای که به مدینه هجرت فرمودند در محله بنی سالم همراه با صد نفر از مسلمانان نماز جمعه برگزار نمودند (۱۰) و پس از آن حضرت نیز کسانی که زعامت امت و تدبیر امور آنان را به عهده داشتند

همواره نماز جمعه را اقامه می کردند و مردم نیز موظف بودند به جز افرادی که عذری داشتند در آن شرکت کنند.

در نماز جمعه، دو خطبه تشریح شده که امام باید به ایراد آن پردازد و ضمن آن گذشته از سپاس و ستایش خداوند متعال و سلام و درود بر پیامبر و آل او (ع) و ارشاد و موعظه مردم، مسائل سیاسی- اجتماعی مسلمانان را نیز بازگو کند.

در رابطه با علت تشکیل نماز جمعه و فلسفه تشریح دو خطبه آن، در خبر فضل بن شاذان از امام رضا (ع) اینگونه آمده است: پس اگر گفته شد چرا در نماز جمعه خطبه قرار داده شده؟ باید گفت بدان جهت که نماز جمعه محل حضور همه مردم است، خداوند خواسته است امیر و حاکم، وسیله و راهی داشته باشد که توسط آن مردم را موعظه کرده و به اطاعت خداوند تشویق و از نافرمانی وی بترساند و آنان را بدانچه مصلحت دین و دنیایشان در آن است واقف کند و آنان را در جریان مشکلاتی که به آنان روی آورده از شهرها و کشورها و سیاستهایی

(۸). به نظر می رسد حکم آتش زدن خانه کسانی که به جماعت حاضر نمی شوند، یک امر حکومتی است که به شرایط و مصالح جامعه بستگی دارد و لذا اگر چه این روایات از جهت سند بد نیست، اما فقها بر اساس آن فتوا نداده اند. (مقرر)

(۹). پیامبر اکرم (ص) مصعب بن عمیر را برای تعلیم دادن قرآن و نماز و احکام، و اسعد بن زراره را به عنوان فرمانده و حاکم مردم مدینه مشخص فرموده بود و نماز جمعه هم گاهی به امامت

مصعب و گاهی به امامت اسعد، اقامه می شد. (از افاضات معظم له در درس).

(۱۰). در محل برگزاری این نماز در سالهای بعد، مسجدی بنام مسجد المائه بنا شد که در یک کیلومتری مسجد قبا قرار دارد (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۶

که منفعت یا ضرری برای آنان در بر دارد قرار دهد. «۱۱»

پس کسی که متصدی نماز جمعه می شود باید رهبر و فرمانده جامعه باشد. از طرف دیگر حضور در نماز جمعه بر زنان و پیرمردان و افراد از کار افتاده و زمینگیر و افرادی مشابه اینها واجب نیست بلکه وجوب شرکت در نماز جمعه متوجه جوانان و کسانی است که تمکن از شرکت در نماز را دارند و گویا غرض از وضع این شرایط بدان جهت بوده که شرکت کنندگان به گونه ای باشند که از همان جا، بتوانند به صف رزمندگان جبهه و یا صفوف پاسداران مرزهای اسلام پیوندند.

و اینگونه است که ملاحظه می فرمایید اقامه نماز جمعه از شئون سیاسی حکومت بلکه سنگ بنای تشکیل آن است و جهات سیاسی، اجتماعی و حتی جهات نظامی در آن، جایگاه ویژه ای را داراست.

در روایتی عبد الرحمن بن سیابه از امام جعفر صادق (ع) نقل نموده که فرمود:

بر امام لازم است افرادی که برای پرداخت دیون خود، زندانی شده اند را در روز جمعه برای شرکت در نماز جمعه و در روز عید برای شرکت در نماز عید، از زندان خارج کند و مأمورین را نیز همراه آنان بفرستد، پس هنگامی که نماز جمعه و عید به پایان رسید آنان را به زندان بازگرداند. «۱۲»

از این روایت استفاده می شود که جنبه

غالب در نماز جمعه، جنبه سیاسی آن است تا جایی که زندانیان و افراد نگهبان آن باید در نماز شرکت داده شوند و این اختیار به دست کسی است که اجازه زندان و زندانیان به دست اوست، و این به طور مسلم از شئون و

(۱۱). فی خبر الفضل بن شاذان عن الرضا (ع): فان قيل فلم جعلت الخطبه؟ قيل: لان الجمعة مشهده عام فاراد ان يكون للامير سبب الي موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم عن المعصيه و توقيفهم على ما اراد من مصلحه دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليهم من الآفاق (الآفات)، من الاهوال التي لهم فيها المضره و المنفعه.

(وسائل الشيعه، ۳۹ / ۵، باب ۲۵ از ابواب نماز جمعه، حديث ۶). همانگونه که ملاحظه شد در متن وسائل، کلمه «آفاق» که به معنی اخبار شهرها و کشورهاست آمده، اما در علل الشرايع به جای آن کلمه «آفات» است که با کلمه «اهوال» ذکر شده در روایت، مناسب تر است، در این صورت معنی جمله این می شود که امام جمعه باید آفتهای جامعه اسلامی را برای مردم بازگو کند، امام جمعه باید مسائل را برای مردم بگوید تا مردم بفهمند در دنیا چه خبر است، امریکا چه می کند، شوروی چه توطئه هائی در سر می پروراند و اسرائیل چه مشکلاتی را برای جامعه ایجاد کرده است تا کلاه سرشان نرود و برای مقابله با دشمنان، هوشیاری و آمادگی بیشتری پیدا کنند (از افاضات معظم له در درس).

(۱۲). فی روايه عبد الرحمن بن سيابه عن ابي عبد الله (ع) قال: ان على الامام ان يخرج المحبسین في الدين يوم الجمعة و يوم العيد الى العيد

و يرسل معهم فاذا قضاوا الصلاه و العيد ردهم الى السجن. (وسائل الشيعه، ۵/ ۳۶ باب ۲۱ از ابواب صلاه الجمعه، حديث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۷

اختیارات حکومت است.

محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

نماز جمعه واجب است بر هفت نفر از مسلمانان و هنگامی که کمتر از آن باشند واجب نیست، امام و قاضی وی، و کسی که شکایتی نزد آنان آورده و کسی که از او شکایت شده و دو شاهدی که برای ادای شهادت آمده اند و کسی که طبق دستور امام حدود را اجرا می کند. «۱۳» [هنگامی که حد اقل این هفت نفر جمع باشند تشکیل نماز جمعه واجب می شود].

این روایت نیز در این معنی ظهور دارد که نماز جمعه از شئون حکومت است و اقامه آن به عهده امام و رهبر جامعه است.

اقامه نماز عید فطر و قربان توسط امام:

نماز عید فطر و قربان هم همانند نماز جمعه است و همان خصوصیتی که برای نماز جمعه گفته شد در این دو نماز هم وجود دارد.

در این رابطه تنها به ذکر یک روایت موثق که به صورت متواتر هم وارد شده اکتفا می کنیم:

در موثقه سماعه از امام محمد باقر (ع) روایت شده که می فرمایند: «نماز عید فطر و قربان نیست مگر همراه با امام». «۱۴»

[در برخی روایات به دنبال کلمه امام، لفظ عادل نیز آمده است، «امام عادل»]. این روایت ظهور و بروز در این دارد که مراد از امام همان رهبر و حاکم مسلمین و یا اشخاص منصوب از جانب اوست، مگر اینکه گفته شود که لفظ امام حمل بر امام جماعت می شود [که با اطلاق و ظهور لفظ

حکومت و روزه و اعتکاف

اثبات عید فطر بر اساس حکم امام:

۱- در صحیحۀ محمد بن قیس از امام محمد باقر روایت شده که فرمود: «اگر در نزد امام دو نفر شهادت دادند که هلال ماه را در شب سی ام ماه مشاهده کرده اند، امام دستور به افطار روزه آن روز می دهد.» «۱۵»

(۱۳). تجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين ولا- تجب على اقل منهم: الامام وقاضيه و المدعى حقا و المدعى عليه و الشاهدان و الذى يضرب الحدود بين یدی الامام (وسائل الشیعه، ۵ / ۹ باب ۲ از ابواب صلاه الجمعة، حدیث ۹).

(۱۴). فی موثقه سماعه عن ابی عبد الله (ع) قال: لا صلاه فی العیدین الا مع الامام. (وسائل، ۵ / ۹۶ باب ۲ از ابواب نماز عید، حدیث ۵). روایات ۱، ۲، ۴، ۶، ۷ و ۱۱ همین باب نیز به این مضمون دلالت دارند.

(۱۵). محمد بن قیس عن ابی جعفر (ع) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رأيا الهلال منذ ثلاثین امر الامام بالافطار (وسائل، ۵ / ۱۰۴، باب ۹ از ابواب صلاه العید، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۸

۲- در روایت عیسی بن منصور آمده است که گفت: «من در روزی که مردم نسبت به روزه داشتن آن در شک بودند نزد امام جعفر صادق بودم، آن حضرت به غلام خویش فرمود برو، ببین سلطان (والی شهر) روزه است یا نه، غلام رفت و بازگشت و گفت: خیر، حضرت صبحانه طلب نمود و من نیز با وی، هم غذا شدم.» «۱۶»

۳- از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: من در شهر «حیره» بر «ابی العباس»- خلیفه عباسی- وارد شدم. او گفت ای ابا عبد الله

نظر شما دربارهٔ روزهٔ امروز چیست؟ گفتم این با امام است، اگر روزه بداری، روزه می داریم و اگر افطار کنی، افطار می کنیم.

«۱۷»

و مشابه آن، روایات دیگری از این قبیل.

مجازات روزه خوار توسط حکم امام:

۴- در صحیحۀ برید عجلی روایت شده که از امام محمد باقر (ع) سؤال شد دربارهٔ مردی که شهود علیه وی شهادت دادند سه روز از ماه رمضان را اقدام به روزه خواری کرده، حضرت فرمود: از او پرسید آیا بر روزه خواری خودش گناهی را مترتب می داند؟ اگر گفت خیر، بر امام است که او را بکشد و اگر گفت بلی، بر امام است که او را با تازیانه ادب کند «۱۸».

لزوم انجام سنت اعتکاف در مسجد جامع:

۵- در صحیحۀ عمر بن یزید آمده که گفت به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم چه می فرمایید در مورد اعتکاف «۱۹» در برخی مساجد بغداد؟ حضرت فرمود اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد جامعی که امام عادل در وی اقامهٔ جماعت نموده باشد «۲۰».

(۱۶). عیسی بن منصور انه قال: كنت عند ابي عبد الله (ع) في اليوم الذي يشك فيه فقال: يا غلام اذهب فانظر اصام السلطان ام لا، فذهب ثم عاد فقال: لا فدعا بالغاء فتغذينا معه. (وسائل، ۷ / ۹۴ باب ۵۷ از ابواب ما يمسك عنه الصائم، حديث ۱).

(۱۷). عن الصادق (ع) قال: دخلت على ابي العباس بالحيره فقال: يا ابا عبد الله ما تقول في الصيام اليوم؟ فقال ذاك الى الامام: ان صمت صمنا و ان افطرت افطرتنا. (وسائل، ۷ / ۹۵ ابواب ما يمسك عنه الصائم، حديث ۵).

(۱۸). في صحيحه برید العجلی قال: سئل ابو جعفر (ع) عن رجل شهد عليه شهود انه افطر من شهر رمضان ثلاثه ايام، قال: يسأل هل عليك في افطارك اثم؟ فان قال: لا فان على الامام ان يقتله، و ان قال: نعم فان على الامام ان ينهكه ضربا. (وسائل، ۷ / ۱۷۸ باب ۲ از

ابواب احکام ماه رمضان، حدیث ۱. شاید مراد از شق اول که بر امام است او را بکشد جایی بوده که شخص روزه خوار منکر اصل روزه که از ضروریات دین است شده باشد).

(۱۹). اعتکاف، عملی است مستحبی که شخص سه روز مداوم در مسجد جامع شهر به قصد اعتکاف می ماند و به عبادت می پردازد، شخص معتکف لازم است در این سه روز روزه گرفته و از مسجد خارج نشود، اعتکاف در ابتدای شروع عملی است مستحبی، اما پس از شروع، ادامه آن واجب و لازم می شود. (مقرر)

(۲۰). صحیحہ عمر بن یزید قال: قلت لأبی عبد الله (ع) ما تقول فی الاعتکاف ببغداد، فی بعض مساجدها؟ فقال:

لا اعتکاف الا فی مسجد جامعه قد صلی فیہ امام عدل صلاه جماعه (وسائل، ۷ / ۴۰۱ باب ۳ از کتاب اعتکاف، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۹

مرحوم صاحب وسائل می نویسد: این حدیث نیز شامل هر مسجد جامعی می شود، زیرا «امام عدل» اعم از امام معصوم و غیر معصوم است، همانگونه که شاهد عادل هر کسی است که دارای ملکه عدالت باشد «۲۱».

حکومت و زکات

زکات یکی از مالیاتها و منابع مالی حکومت اسلامی:

آنگونه که از قرآن کریم و روایات بسیار زیاد استفاده می شود زکات یکی از مالیاتهای حکومت اسلامی است و حاکم جامعه اسلامی و مأمورین وی متصدی جمع آوری و نگهداری و تقسیم آن می باشند.

خداوند تبارک و تعالی در سوره توبه می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» (۲۲) - ای رسول ما از مؤمنان صدقاتشان را دریافت دار تا بدان صدقات، نفوس آنها را پاک و پاکیزه سازی و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای

تو موجب تسلی خاطر آنهاست.»

در مصرف زکات سهمی برای مأمورین جمع آوری زکات (وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا) و سهمی برای جلب دل‌های کافران به اسلام (مؤلفه قلوبهم) در نظر گرفته شده و همین دلیل بر این است که مصرف زکات در اختیار حکومت اسلامی است و اگر به حسب تشریح اولی در اختیار صاحب و مالک اموال بود دیگر احتیاجی به مأمورین گردآوری و نگهداری زکات جهت تقسیم نبود (و از همان ابتدا گفته می‌شد هر کسی زکات خویش را بین نیازمندان تقسیم کند).

پیامبر اکرم (ص) برای گردآوری زکات به اطراف و اکناف مأمور ویژه اعزام می‌داشت و خلفا نیز پس از وی این چنین می‌کردند و سیره علی (ع) هم در دوران خلافت اینگونه بود.

روایات متعددی بر اینکه زکات به حسب حکم اولی در اختیار حاکم اسلامی است دلالت دارد که نمونه‌هایی از آن از نظر شما می‌گذرد:

۱- روایت صحیحی ای از زراره و محمد بن مسلم نقل شده که آن دو، از تفسیر آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۲۳)- صدقات (زکوات) مال «نیازمندان» و «مستمندان» و «مأمورین گردآوری و نگهداری زکات و افرادی که لازم است

(۲۱). وسائل، ۷/ ۴۰۲ ذیل حدیث ۹ از باب ۳ کتاب اعتکاف.

(۲۲). توبه / ۱۰۳.

(۲۳). توبه / ۶۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۰

دل‌هایشان جلب به اسلام شود» و «آزاد کردن بردگان و بدهکاران» و «هر کار خیر در راه خدا» و «در راه ماندگان»، فریضه ای است از جانب خداوند و خداست دانای حکیم، از امام

جعفر صادق (ع) پرسش نمودند که آیا از زکات به فقرا و مساکین غیر شیعه نیز داده می شود؟

حضرت فرمود: امام به همه اینها از «زکات» پرداخت می کند برای اینکه همه اطاعت و پیروی او را پذیرفته اند.

زراره گفت به آن حضرت عرض کردم: اگر چه آنان عارف به حق (شیعه) نباشند؟

حضرت فرمودند: بلی ای زراره، اگر امام بخواهد فقط به طرفداران حق بدهد و به دیگران نپردازد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود، امام باید به کسانی که اهل حق هم نیستند و نیازمندند بپردازد تا اینکه آنان به دین رغبت پیدا کرده و به اطاعت از امام پایدار بمانند، اما در این روزگار تو و اصحاب تو، به غیر اهل حق و معرفت، زکات ندهید، شما در میان مسلمانان هر که را عارف به حق یافتید از زکات خویش بپردازید نه همه مردم را. «۲۴»

از این صحیحه بخوبی استفاده می شود که زکات بر اساس تشریح اولی در اختیار امام است و امام به وسیله آن مشکلات کسانی را که تحت سرپرستی وی هستند برطرف می کند، چه عارف به حق باشند یا نباشند. اما چون افرادی غاصب و نااهل، حکومت را به تصرف خود آورده و اموال عمومی و زکوات را در غیر جایگاه خود مصرف می کردند و اهل حق بدون سرپرست و محروم باقی ماندند در آن صورت امام دستور فرمود اهل حق (شیعه) زکوات خود را بین فقرای خود [که از طرف حکومت به آنان توجهی نمی شد] تقسیم کنند، پس این یک حکم موقتی است برای شرایط خاص نه حکم اولی اسلام برای همه زمانها.

۲- در روایت صحیحة حلبی آمده است

که وی گفت: به امام جعفر صادق (ع) عرض می کردم: به افرادی که مأمور تعیین مقدار زکات هستند تا چه مقدار از زکات می توان پرداخت کرد؟ حضرت فرمود: به هر مقدار که امام صلاح بداند، مقدار خاصی برای آن تعیین نشده است «۲۵».

(۲۴). فی صحیحہ زراره و محمد بن مسلم انهما قالا لأبي عبد الله (ع): أ رأيت قول الله تبارك و تعالی: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ...» اكل هؤلاء يعطى و ان كان لا- يعرف؟ فقال: ان الامام يعطى هؤلاء جميعا لانهم يقرون له بالطاعة، قال زراره قلت: فان كانوا لا- يعرفون؟ فقال: يا زراره لو كان يعطى من يعرف دون من لا يعرف لم يوجد لها موضع، و انما يعطى من لا يعرف ليرغب فى الدين فيثبت عليه فاما اليوم فلا- تعطها انت و اصحابك الا- من يعرف (وسائل، ۱۴۳/۶ باب ۱، از ابواب المستحقين، حديث ۱).

(۲۵). فى صحیحہ الحلبي عن ابى عبد الله (ع) قال، قلت له: ما يعطى المصدق؟ قال: ما يرى الامام و لا يقدر له شىء.

(وسائل، ۱۴۴/۶ باب ۱ از ابواب مستحقين، حديث ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۱

۳- در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از عالم آل محمد (ع) آمده است که آن حضرت در تفسیر آیه زکات فرمود:

«غارمین» کسانی هستند که به خاطر اموالی که بدون اسراف در راه خدا خرج نموده اند مقروض شده باشند که بر امام واجب است دیون آنها را پردازد و آنان را از گرفتاری برهاند.

«و فى سبيل الله» کسانی هستند که برای جهاد از منزل خارج شده و چیزی که با آن، خود را حفظ کنند

نزد آنان یافت نمی شود. یا افرادی از مؤمنان که اموال و امکاناتی ندارند که به حج مشرف شوند، یا اینکه هر گونه کار خیری که فی سبیل الله است، پس بر امام است که از زکات به آنان بپردازد تا قدرت بر انجام حج و جهاد بیابند.

«و ابن السبیل» کسانی هستند که در راه مانده اند، کسانی که مسافرتشان در جهت اطاعت خدا بوده و دزدان اموالشان را به سرقت برده اند، که بر امام است از زکات و صدقات، آنان را به وطنشان بازگرداند. «۲۶»

از این روایات و روایتهای دیگری همانند آنها، استفاده می شود که زکات بر اساس حکومت اسلامی تشریح شده و یکی از مالیاتهای حکومتی است، و این حکومت اسلامی است که با گماشتن افراد، زکات را جمع آوری کرده و به مصارف مورد لزوم می رساند.

پرداخت وام بدهکاران توسط امام:

۴- موسی بن بکر روایت می کند که ابو الحسن امام رضا (ع) به من فرمود: کسی که برای تأمین معاش خود و زن و فرزندش به دنبال کسب و کار حلال برود همانند کسی است که در راه خدا به جهاد پرداخته باشد و اگر مشکلات زندگی بر وی غلبه کرد به پشتوانه خدا و رسولش به اندازه قوت عائله و خانواده اش قرض بگیرد، پس اگر از دار دنیا رفت و بدهکاریهای خود را نپرداخته بر امام است که دیون او را بپردازد و اگر نپرداخت، گناه آن به عهده امام است. همانا خداوند متعال فرمود: صدقات از آن بیچارگان و مستمندان و مأمورین گردآوری زکات و قرض داران (الغارمین) است و

(۲۶). فی خبر علی بن ابراهیم المروئی عن تفسیره عن العالم (ع) و الغارمین قوم قد

وقعت عليهم ديون انفقوها في طاعة الله من غير اسراف فيجب على الامام ان يقضى عنهم و يفكهم من مال الصدقات، و في سبيل الله قوم يخرجون في الجهاد و ليس عندهم ما يتقوون به، او قوم من المؤمنين ليس عندهم ما يحجون به او في جميع سبل الخير فعلى الامام ان يعطهم من مال الصدقات حتى يقووا على الحج و الجهاد، «و ابن السبيل» ابناء الطريق الذين يكونون في الاسفار في طاعة الله فيقطع عليهم و يذهب مالهم فعلى الامام ان يردهم الى اوطانهم من مال الصدقات (وسايل الشيعة، ١٤٥ / ٦، باب ١ از ابواب مستحقين، حديث ٧).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٢٠٢

قرض دار، همان بیچاره و مستمندی است که بدهکاری به عهده اوست. «٢٧»

٥- در خبری مرسل آمده که راوی گفت شخصی از حضرت امام رضا (ع) سؤالی کرد و من می شنیدم، آن شخص می گفت: فدایت کردم از گفتار خداوند عز و جل که می فرماید:

اگر بدهکار نمی تواند بدهی خود را پرداخت کند تا هنگام توان پرداخت، به وی مهلت داده شود «وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» «٢٨» مرا خبر ده که آیا برای این مهلت، مدت و زمان مشخصی است؟ حضرت فرمود: بله زمان معین آن تا وقتی است که خبر گرفتاری و بدهکاری وی به گوش امام برسد، پس اگر در راه اطاعت خداوند آن مال را مصرف کرده، بر امام است که از «سهم غارمین» بدهی او را ادا کند، و اما اگر در معصیت خدا مصرف کرده چیزی بر عهده امام نیست «٢٩».

٦- باز در روایتی مرسل «٣٠» از امام جعفر صادق (ع) نقل شده

که آن حضرت فرمود: امام بدهکاری مؤمنان را می پردازد به غیر از مهریه همسرانشان «۳۱».

۷- در خبر صباح بن سیابه از امام جعفر صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده که آن حضرت فرمود:

هر شخص مؤمن و یا مسلمانی از دنیا برود و در غیر فساد و یا اسراف، دینی را از خویش به جای بگذارد، بر امام است که بدهکاری او را بپردازد، پس اگر نپرداخت گناه آن به عهده اوست، خداوند متعال می فرماید: صدقات از بیچارگان و مستمندان ... و بدهکاران است و این شخص از بدهکاران «غارمین» است و برای او هم در نزد امام سهمی است، پس اگر امام

(۲۷). موسی بن بکیر: قال لی ابو الحسن (ع): من طلب هذا الرزق من حله ليعود به علی نفسه و عیاله کان کالمجاهد فی سبیل الله فان غلب علیه فلیستدن علی الله و علی رسوله ما یقوت به عیاله فان مات و لم یقضه کان علی الامام قضاؤه فان لم یقضه کان علیه وزره ان الله عز و جل یقول: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» الی قوله «وَ الْغَارِمِينَ» فهو فقیر مسکین مغرم. (وسائل، ۱۳ / ۹۱ باب ۹ از ابواب الدین، حدیث ۲).

(۲۸). بقره / ۲۸۰.

(۲۹). فی خبر مرسل: سأل الرضا (ع) رجل و انا اسمع فقال: جعلت فداک ان الله عز و جل یقول «و ان کان ذو عسره فنظره الی میسره» اخبرنی عن هذه النظره التي ذکر الله عز و جل فی کتابه، لها حد یعرف؟ ... فقال: نعم ینتظر بقدر ما ینتهی خبره الی الامام فیقضی عنه ما علیه من الدین من سهم الغارمین اذا

كان انفقہ فی طاعہ اللہ فان كان انفقہ فی معصیہ اللہ فلا شیء لا شیء له علی الامام (وسائل، ۱۳ / ۹۱ باب ۹ از ابواب الدین، حدیث ۳).

(۳۰). مرسل، روایتی است که سند آن حذف شده باشد.

(۳۱). فی خبر مرسل عن ابی اللہ (ع) قال: الامام یقضی عن المؤمنین الدیون ما خلا مهور النساء (وسائل، ۱۳ / ۹۲، باب ۹ از ابواب الدین، حدیث ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۳

سهم او را نداد گناه آن به گردن اوست. «۳۲».

۸- در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا (ع) اینگونه آمده است:

شخص بدهکار اگر در راه حق، وام خواست و یا وامی به عهده اوست، یک سال به وی مهلت داده می شود، اگر توانست می پردازد، و گرنه امام از بیت المال، بدهی او را می پردازد. «۳۳»

۹- در خبر علی بن حمزه آمده است که گفت: من به ابو الحسن امام موسای کاظم (ع) عرض کردم: فدایت کردم، شخصی شخص دیگری را به عمد یا از روی خطا به قتل رساند و شخص مقتول، بدهکار است و مالی ندارد که به وسیله آن بدهکاریهایش را ادا کنند و اولیای مقتول نیز می خواهند قاتل را مورد عفو قرار دهند؟

حضرت فرمود: اولیای دم اگر خونس را بیخشند ضامن دیه او هستند. من عرض کردم و اگر آنها بخواهند تقاص کرده و قاتل را بکشند؟ حضرت فرمود: در آن صورت اگر از روی عمد کشته قاتلش را می کشند و بدهیهای او را به جای او امام از «سهم غارمین» می پردازد. «۳۴»

مصرف زکات فطره زیر نظر امام:

۱۰- در روایت ابی علی بن راشد آمده که گفت از او (امام رضا (ع)) درباره زکات فطره

پرسیدم که در اختیار کیست؟ حضرت فرمود: در اختیار امام است، عرض کردم این مسأله را به اصحاب خویش خبر دهم؟ حضرت فرمود: بله، هر که را خواستی پاک گردانی بگو. «۳۵».

از مجموع روایات مستفیضة فوق استفاده می شود که زکات برای پر کردن شکافها و رفع کمبودهای مسلمانان از هر نوع که باشد، تشریح شده و اختیار آن نیز به عهده امام

(۳۲). صباح بن سیابه عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص) ایما مؤمن او مسلم مات و ترک دینا لم یکن فی فساد و الاسراف فعلی الامام ان یقضیه فان لم یقضه فعلیه اثم ذلک ان الله یقول «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ ... «فهو من الغارمین و له سهم عند الامام فان حبسه فاثمه علیه (اصول کافی، ج ۱/۴۰۷، کتاب الحججه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، حدیث ۷).

(۳۳). و فی خبر عن علی بن موسی الرضا: المغرم اذا تدین او استدان فی حق اجل سنه فان اتسع و الا قضی عنه الامام من بیت المال. (اصول کافی، ج ۱/۴۰۷، کتاب الحججه، باب یجب من حق الامام علی الرعیه، حدیث ۹).

(۳۴). علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن موسی (ع) قال: قلت له: جعلت فداک رجل قتل رجلا متعمدا او خطاء و علیه دین و لیس له مال و اراد اولیایه ان یهبوا دمه للقاتل؟ قال: ان وهبوا دمه ضمنوا دیته فقلت: ان هم اراد و اقله؟

قال: ان قتل عمدا قتل قاتله وادی عنه الامام الدین من سهم الغارمین (وسائل، / ۱۹ / ۹۲ باب ۵۹ از ابواب قصاص، حدیث ۲).

(۳۵). ابی علی بن راشد قال: سألته عن

الفطره لمن هی؟ قال للامام قال: قلت له: فاخبر اصحابی؟ قال: نعم من اردت ان تطهره منهم (الوسائل، ۶/ ۲۴۰ باب ۹ از ابواب زکات فطره، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۴

است که در موارد مورد نیاز به مصرف برسانند. با توجه به صراحت این روایات آیا می توان گفت لفظ امام منحصر به امام معصوم است و احکام ذکر شده در روایات منحصر به زمان پیامبر اکرم (ص)، و دوران خلافت امیر المؤمنین (ع) و عصر ظهور حضرت حجت (عج) می باشد و در سایر اعصار، معطل و متروک خواهد ماند؟

حکومت و خمس و انفال

خمس و انفال یا حق حکومت و ولایت:

خمس و انفال هر دو مال امام و در اختیار امام است، اما «به عنوان مقام امامت و رهبری جامعه اسلامی» [نه به عنوان شخص]. این مطلبی است که ما، در کتاب الخمس «۳۶» به تفصیل درباره آن بحث کرده ایم [و در آینده نیز به هنگام بحث منابع مالی حکومت اسلامی از آن بحث خواهد شد] ما در آن کتاب به اثبات رسانده ایم که «حیثیت امامت» برای امام در خمس و انفال «حیثیت تقییدیه» است نه «حیثیت تعلیلیه» «۳۷» بدین معنی که ملکیت خمس و انفال مقید به امامت است و در واقع امامت موضوع حکم قرار گرفته نه اینکه امامت علت و واسطه در ثبوت حکم ملکیت برای مثلا شخص امام جعفر صادق (ع) باشد، که اگر چنین بود این حق و این اموال به وارث وی منتقل می شد نه به امام بعدی. روایات متعدد بر این معنی دلالت دارد که اجمالا متذکر می شویم:

۱- در خبر ابی علی بن راشد از ابی الحسن سوم (امام علی النقی (ع)) آمده است که

آن حضرت- در جواب سخن راوی که می گوید من اموالی را به پدر شما بدهکار بودم، اکنون آن اموال را به چه کسی بپردازم؟- می فرماید:

آنچه برای پدر من به عنوان مقام امامت بوده مال من است، و آنچه به غیر این بوده،

(۳۶). کتاب الخمس یکی از تألیفات پرارزش استاد بزرگوار است که ایشان پیش از پرداختن به تدریس و نگارش کتاب الحدود و کتاب الزکاه و مباحث حکومت اسلامی (کتاب حاضر)- در سالهای قبل از انقلاب به تدریس و نگارش آن اهتمام ورزیدند. مجموعه این مباحث همراه با بحث انفال، توسط انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در ۳۹۹ صفحه به چاپ رسیده است، مباحث این کتاب بر اساس ترتیب کتاب «العروه الوثقی» و حاوی مطالب بسیار مفید برای پژوهشگران در این زمینه است. (مقرر).

(۳۷). حیثیت تقییدیه و تعلیلیه دو اصطلاح است در علم اصول الفقه، مقصود از کلمه حیثیت صفات و عناوینی است که بر اشخاص گفته می شود و در مقام تشریح و قانون گذاری دو نوع متصور است: یکی اینکه صفتی دخیل در ثبوت حکمی برای موضوعی باشد به شکلی که موضوع واقعی و اصلی حکم، همان صفت باشد و دیگری اینکه موضوع اصلی موضوع موصوف به آن صفت باشد و آن صفت دخالتی در موضوعیت برای حکم نداشته باشد، قسم اول را اصطلاحاً حیثیت تقییدیه و دومی را تعلیلیه می گویند. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۵

میراث است (و مال وارث پدرم). «۳۸»

۲- در روایت محکم و متشابه از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که آن حضرت- هنگامی که مسائل اقتصادی جامعه را بر اساس آیات قرآن کریم به

پنج دسته تقسیم می کند، وجه امارت، وجه عمارت، وجه اجاره، وجه تجارت و وجه صدقات- می فرماید:

و اما آنچه وجه امارت و حکومت است بر اساس گفتار خداوند تعالی است که می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ...» (۳۹)

چنانچه ملاحظه فرمودید امام در این روایت از مجموعه خمس به وجه امارت (حق حکومت) تعبیر نموده است که از مضمون آن و روایات دیگری نظیر آن استفاده می شود که مجموعه خمس، حق واحدی است مال امام و در اختیار امام است [و چنین نیست که نصف خمس ملک سادات باشد و نصف دیگرش ملک شخص امام (ع)]. منتهای امر، امام متکفل فقرای بنی هاشم نیز می باشد و به همین جهت در آیه شریفه مربوط به خمس، بر سر اصناف سه گانه و الیتامی و المساکین و ابن السبیل، لام ملکیت تکرار نشده است «(۴۰)». (پس مالکیت

(۳۸). ما كان لأبي بسبب الامامه فهو لي، و ما كان غير ذلك فهو ميراث. (وسائل، ۶ / ۳۷۴ باب ۲ از ابواب انفال، حدیث ۶).

(۳۹). فاما وجه الاماره فقولہ تعالی: و اعلموا انما غنمتم ... (وسائل، ۶ / ۳۴۱، باب ۲ از ابواب ما يجب فيه الخمس حدیث ۱۲).

(۴۰). در اینجا لازم است دو نکته تذکر داده شود:

الف- در آیه خمس که خداوند می فرماید خمس برای خدا و برای رسول و برای ذی القربی است، اینها در طول یکدیگر هستند، حق خدا به رسول و حق رسول به ذی القربی که همان حاکم به حق مسلمین است منتقل شده است.

نظیر فیء و انفال که تمام آن در اختیار امام است و تقسیمی در آن صورت نمی گیرد. اتفاقا

در این رابطه آیه انفال هم نظیر آیه خمس است: **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ**. که حق خدا و رسول خدا در اختیار امام قرار می گیرد. و یا آنجا که حضرت می فرماید: «لی منه الخمس» خمس از آن اموال، مال من است و نمی فرماید «لی منه سهم الامام» نشان می دهد که تمام خمس در اختیار امام است. اما امام باید سادات را به عنوان اینکه خانواده حکومت و بازوان حکومت اسلامی هستند اداره کند.

ب- آن چیزی که در ذهن بعضی از آقایان و احیانا در ذهن بعضی از بزرگان نظیر مرحوم حاج آقا رضا همدانی و دیگران بوده است که وقتی به بحث سهم امام در زمان غیبت رسیده اند فرموده اند که اینها ملک شخص امام زمان، حضرت ولی عصر (عج) است و چون معذور هستیم به دست آن حضرت برسانیم از طرف آن حضرت صدقه می دهیم و یا آنچه بعضی دیگر از بزرگان انجام می داده اند که خمس و سهم امام را زیر خاک کرده و می گفتند اینها ملک حضرت است و باید خودش بیاید تصرف کند و نظایر اینگونه برداشتها دور از واقعیت و نوعی عدم تأمل و کم دقتی است. اینها مطالبی است که ما مجموعاً از آیات و روایات می فهمیم و تفصیل بیشتر آن را در کتاب خمس آورده ایم. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۶

خمس منحصر به خدا و رسول و امام یعنی ذوی القربی است و اصناف ثلاثه از جمله عیالات امام محسوب خواهند شد).

۳- در خبر ابن شجاع نیشابوری از امام علی النقی (ع) روایت شده که می فرماید:

... آنچه از مخارج

سالش اضافه بیاورد خمس آن مال من است. «۴۱»

در این روایت باز امام (ع) مجموع خمس را به عنوان حق امامت به خود منسوب فرموده است.

۴- در خبر دیگری از ابی علی بن راشد آمده است:

من (راوی خبر «ابی علی») به آن حضرت (امام علی النقی (ع) عرض کردم: مرا به اقامه فرمان خویش و گرفتن حقتان امر فرمودید و من دستور شما را به دوستان و موالی شما گفتم. برخی به من گفتند حق آن حضرت چیست؟ و من نمی دانستم چه جواب آنها را بدهم، حضرت فرمود: بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند. عرض کردم در چه چیز باید خمس بپردازند حضرت فرمود: در متاع و صنایعشان ... «۴۲»

در اینجا باید یادآور شد که خمس تنها برای مصارف شخصی امام نیست بلکه برای مقام امامت است که در مصالح مسلمانان هر نوع که صلاح بداند به مصرف می رساند و به طور قطع یکی از مهمترین مصارف آن تأمین مخارج شخص امام و مخارج سادات و فقرای بنی هاشم است.

۵- در تفسیر قمی ذیل آیه شریفه خمس، اینگونه آمده است:

برای امام به تنهایی سه سهم از خمس قرار داده شده، زیرا خداوند متعال همان وظایفی را که برای پیامبر (ص) معین فرموده بود برای وی نیز معین فرموده است. وظایفی نظیر سرپرستی یتیمان، پرداخت مخارج مسلمانان فقیر و پرداخت وامهایشان، تهیه امکانات و تسهیلات برای شرکت مسلمانان در حج و جهاد.

و این گفتار پیامبر اکرم (ص) است که پس از آنکه آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» بر آن حضرت نازل گردید و در حقیقت خداوند سبحان وی

را به عنوان پدر مسلمانان قرار داد و وظایفی که هر پدری نسبت به فرزندش دارد به عهده

(۴۱). فی خبر ابن شجاع النیشابوری عن ابی الحسن الثالث (۴) لی منه الخمس مما یفضل من مؤنته (وسائل، ۶ / ۳۴۸ باب ۸ از ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۲).

(۴۲). فی خبر ابی علی بن راشد: قلت له امرتنی بالقیام بامرک و اخذ حقک فاعلمت موالیک بذلک، فقال لی بعضهم: و ای شیء حقہ فلم ادر ما اجیبہ؟ فقال (ع) یجب علیهم الخمس: فقلت: ففی ای شیء؟ فقال: فی امتعتهم و صنایعهم. (الوسائل ۶ / ۳۴۸، باب ۸ از ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۷

او نهاد، آن حضرت فرمود:

«کسی که مالی از خویش به جای بگذارد برای وارث اوست و اگر دینی از وی به جای بماند بر عهده والی است.» (۴۳) پس همان وظایفی که به عهده پیامبر اکرم (ص) بود برای امام نیز هست و به همین جهت سه سهم از خمس به وی اختصاص یافته است.

تصرف امام در انفال به عنوان مقام امامت و ولایت:

چنانچه از مجموع دلایل خمس استفاده گردید که خمس یکی از مالیاتهای حکومت اسلامی و در اختیار امام و رهبر جامعه است، انفال نیز همین گونه است.

انفال تمام اموال عمومی جامعه است که تحت مالکیت شخص نیست، مانند اراضی موات، کوهها، نزارها، بیابانها و دره ها و دریاها و معادن و ... که همه آنها مال امام و در اختیار مقام رهبری امت اسلامی است.

در این باره نیز روایتهای بسیاری است که در باب اول ابواب انفال کتاب وسائل الشیعه درج شده و از آن جمله، روایت زیر است:

۶- در کتاب

محکم و متشابه از امیر المؤمنین (ع) وارد شده که آن حضرت فرمود:

«برای کسی که ادارهٔ مسلمانان را بر عهده دارد پس از همهٔ اینها انفال است، انفالی که مال پیامبر خدا (ص) بود...» (۴۴)

این مطلب برای کسی که اندک توجهی به مذاق شرع مقدس اسلام داشته باشد پوشیده نیست که خداوند متعال اموال و سرزمینهایی که برای رفع نیازمندیهای همهٔ انسانها آفریده و خمس همهٔ اموال مردم را ملک طلق شخص پیامبر اکرم (ص) و یا امام قرار نداده، بلکه مراد از آیهٔ شریفهٔ انفال و روایاتی که در این زمینه رسیده، این است که خداوند تبارک و تعالی این امکانات مالی را برای منصب امامت و رهبری جامعه تملیک نموده و در اختیار پیامبر و یا امام به عنوان اینکه رهبر و گردانندهٔ امور مسلمانان هستند قرار داده و به آنان رخصت داده که آنها را بر اساس نظام صحیح و عادلانه در جهت مصالح عموم مسلمانان مصرف نمایند.

به عبارت دیگر انفال، ثروتهای عمومی جامعه است که خداوند برای استفادهٔ عموم آفریده، و لیکن امام را به عنوان خلیفهٔ خود در زمین مشخص فرموده که به خاطر استفادهٔ

(۴۳). تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیهٔ خمس، ص ۲۵۴، چاپ دیگر ۱/ ۲۷۸.

(۴۴). ان للقائم بامور المسلمین بعد ذلك الانفال التي كانت لرسول الله (ص). (وسائل، ۶/ ۳۷۰ باب ۱ از ابواب انفال، حدیث (۱۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۸

بهبتر از آنها تحت سرپرستی و ولایت وی مورد استفاده قرار گیرد، و طبیعی است که یکی از مصالح مهم جامعه نیز اداره زندگی شخص امام و رفع نیازمندیهای شخصی اوست.

این همان چیزی است که در تمام زمانها و کشورها متداول بوده و هست که ثروتهای عمومی جامعه را- که مربوط به شخص و فرد خاصی نبوده و هیچ کس به عنوان تلاش و کار خویش و یا میراث از دیگران مالکیتی بر آنها ندارد- در اختیار حاکم جامعه که نماینده مردم و سبیل مجموعه افراد آن جامعه است قرار می داده اند. (این مباحث در کتاب خمس و انفال به تفصیل طرح شده و ابعاد آن مورد بررسی قرار گرفته است که در صورت نیاز می توان مراجعه کرد.)

از همین روست که محدث یگانه و بی نظیر مرحوم ثقه الاسلام کلینی در کتاب فروع کافی برای خمس و انفال، باب و فصلی جداگانه نگشوده، بلکه روایات این دو باب را در مبحث امامت گردآوری نموده و همین دلیل بر این است که کلینی (قدس سره) نیز این دو را از شئون رهبری و امامت قلمداد می کرده اند. «۴۵»

دلالت مرسله حماد بر تشریح زکات و خمس و انفال برای رفع نیازمندیهای حکومت اسلامی:

غرض از مسائلی که تا کنون گفته شد این بود که توجه داده شود، زکات

(۴۵). در اینجا مناسب است جریانی را برای شما نقل کنم تا تفاوت دیدگاهها درباره انفال مشخص تر شود: ما یک وقتی رفتیم خدمت یکی از بزرگان علما که تقریراتی هم داشت، البته ایشان مرا نمی شناخت. در آنجا صحبت از انفال شد، من به ایشان گفتم این انفال و مالهایی که صاحب خاصی ندارد مانند جنگلها، مراتع، بیابانها و میراث من لا وارث له، اینها مال امام به عنوان منصب امامت است و متعلق به عموم جامعه است و باید زیر نظر امام در جهت مصالح جامعه به کار گرفته شود.

ایشان فرمودند، خیر، مال شخصی امام است

و می تواند تخم کند و بزسد به دیوار! من گفتم برداشت من این نیست که خدا چنین حکمی را تشریح کرده باشد. بالا-خره مدتی با ایشان جر و بحث کردم به نتیجه نرسید. پس از اینکه از خدمت ایشان آمدم مرا شناخته بود. خدا رحمتش کند، عصر بود به منزل ما آمد و گفت: تو که رفتی من یک مدتی فکر کردم، مثل اینکه حق با توست و من نظرم را پس گرفتم. خلاصه اینکه این اموال متعلق به عموم جامعه و در اختیار حکومت و امام است و هیچ خان و قلدری نمی تواند از کوه تا کوهی را به اسم خود ثبت بدهد و بعد متر به متر، زمینها را بفروشد. اخیرا از مازندران نامه ای برای من آورده بودند که فلان خان، جنگل را از کجا تا به کجا وقف امام حسین (ع) کرده، خوب ببخود کرده، جنگل که مال او نیست، جنگل مال خداست.

چه حق داشته که وقف کند، خان بوده و زور داشته، جنگل را گرفته، بعدا آمده مثل موقوفات بنیاد پهلوی سابق، وقف کرده. وقتی که دیده از دستش می رود وقف کرده است. مال او نبوده که وقف کند «لا وقف الا فی ملک» وقف در اموالی که ملک انسان است درست است نه اموالی که متعلق به عموم است و از روی غصب تصرف شده است.

(از افاضات معظم له در درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۹

و خمس و انفال بر اساس حکومت اسلامی تشریح شده و اختیار آنها به دست حاکم صالح اسلامی که اصطلاحا به وی امام گفته می شود قرار دارد.

از دلایل دیگری که بر این معنی

دلالت دارد مرسله حماد بن عیسی است که در ابواب مختلف فقه به آن استناد شده و در اینجا به خاطر طولانی بودن آن فقط قسمتی از آن را که مورد استفاده است متذکر می شویم.

۷- حماد بن عیسی از برخی اصحاب ما از بنده صالح خداوند (امام موسی بن جعفر (ع)) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم (جنگی)، از غواصی در دریا، از گنجها، از معادن و از معدن نمک که از همه این پنج صنف خمس گرفته می شود و در اختیار و مالکیت کسانی است که خداوند برای آنها قرار داده ... بر اساس کتاب و سنت به مقدار مخارج سالشان بین آنان تقسیم می شود، پس اگر چیزی از آن زیاد آمد برای والی و حاکم است و اگر کم آمد و به حدی نبود که آنان را بی نیاز سازد بر والی است که از اموالی که نزد اوست به حدی که رفع نیازمندیشان گردد به آنان بپردازد.

همچنین اشیای گران قیمت و ممتاز از آن امام است، و وی از اموال می تواند بهترین ها را برای خویش برگزیند. و زمینهایی که با جنگ توسط سواره نظام و یا پیاده نظام فتح شده از نقل و انتقال آنها جلوگیری به عمل می آید و در دست کسانی که آنها را آباد و احیا کرده و کشت آنها را به عهده داشته اند می ماند، و والی بر اساس مصالحه ای که با آنان برقرار می کند نصف یا یک سوم و یا دو سوم محصول را به مقداری که به مصلحت آنان باشد و ضرر و زیان نبینند در اختیار آنان می گذارد و هنگامی که

محصول به دست آمد در صورتی که مزرعه ها به وسیله آب باران و یا چشمه سیراب شده، یک دهم و اگر به وسیله دلو و یا شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم آن را در هشت جعتی که خداوند برای زکات مشخص فرموده، مصرف می نماید.

پس اگر از اموالی که بین فقرا تقسیم می شود چیزی زیاد آمد به والی برگردانده می شود و اگر کم آمد و کفاف مستمندان را نداد، بر والی است که از بیت المال به آنان به مقداری که تأمین شوند بپردازد.

باقیمانده از یک دهم و یک بیستم زکات بین والی و کسانی که او را در اداره این زمینها و مزارع یاری می داده اند و عمال و کارگزاران وی در امور مختلف هستند تقسیم می شود که به مقدار قرار داد و مستمری به آنان پرداخت می گردد، آنگاه از باقیمانده آن به کسانی می دهد که والی را در گسترش دین خداوند یاری داده اند و نیز در جهت ضرورتهایی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۰

که پیش می آید به مصرف می رساند، از جمله در تقویت اسلام در بعد جهاد و سایر اموری که مصالح عمومی را در بر دارد، در این مرحله چه کم و چه زیاد چیزی برای شخص والی نیست و نیز برای امام است پس از خمس، انفال. و انفال، هر زمین مخروبه ای است که اهالی، آنجا را ترک کرده اند و هر سرزمینی که به وسیله پیاده نظام و یا سواره نظام گرفته نشده بلکه ساکنان آن از طریق صلح بدون جنگ آن را به مسلمانان مصالحه کرده اند و برای امام است قله های کوهها و گستره بیابانها و نیزارها

و جنگلها و هر نوع زمین مواتی که صاحبی برای آن نیست و برای امام است اشیای گران قیمتی که مخصوص پادشاهان است «اموال ملوکانه» [اموالی که از طریق غصب به دست نیآورده اند، چرا که اموال غصبی باید به صاحبانش برگردانده شود]، و نیز امام وارث هر کسی است که وارثی برای او نیست.

شیوه پیامبر اکرم (ص) نیز چنین بود که زکات بادیه نشینها را در میان بادیه نشینان و زکات شهرنشینان را در میان شهرنشینان تقسیم می نمود و هیچ گاه بین هشت مصرف زکات، اموال زکات را با تساوی بدون ملاحظه نیاز و حاجت هر مورد تقسیم نمی کرد. بدین گونه که به هر مورد مصرف زکات، یک هشتم اختصاص بدهد، بلکه اموال را به هر مورد از مصارف هشتگانه که حضرت به آنان دسترسی داشت به مقدار مخارج سالیانه آنان می پرداخت در این باره هیچ مقدار معین و مسلم و نوشته شده ای وجود ندارد، پیامبر اکرم (ص) اموالی که نزد آن حضرت بود را به اقوام و گروهها به اندازه نیازشان می داد تا هنگامی که رفع نیازشان می شد و اگر چیزی اضافه می آمد در اختیار دسته دیگر می گذاشت. و انفال در اختیار والی است و هر زمینی که در زمانه پیامبر (ص) فتح شده در اختیار حکومت است تا روز قیامت و در مال خمس، دیگر زکات نیست. زیرا خداوند ارزاق فقرای مردم را در میان اموال مردم قرار داده و به همین جهت بر مال پیامبر (ص) و والی زکات نیست زیرا خداوند هیچ فقیر نیازمندی را بدون سهم نگذاشته و لکن بر آنان (پیامبر و امام) وظایف دیگری است که با اموالی که در اختیارشان است

باید هزینه آنها را تأمین کنند و همانگونه که وظایفی به عهده آنان است اختیاراتی هم دارند». «۴۶»

(۴۶). روی حماد عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسہ اشیاء: من الغنائم و الغوص و من الكنوز و من المعادن و الملاحة، يؤخذ من كل من هذه الصنوف الخمس فيجعل لمن جعله الله تعالى له ... يقسم بينهم على الكتاب و السنه ما يستغنون به في سنتهم، فان فضل عنهم شيء فهو للوالي، و ان عجز او نقص عن استغنائهم كان على الوالي ان ينفق من عنده بقدر ما يستغنون به ... و للامام صفو المال ان يأخذ من هذه الاموال صفوها ... و الارضون التي اخذت عنوه بخيل و رجال فهي موقوفه متروكه في يد من يعمرها و يحييها و يقوم عليها على ما يصلحهم الوالي على قدر طاقتهم من الحق: النصف او الثلث او الثلثين و على قدر ما يكون لهم صلاحا-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۱

سند روایت: سند روایت تا آنجا که به حماد بن عیسی می رسد صحیح است و حماد نیز خود از اصحاب اجماع [افراد] که بر وثاقت و اعتبار آنان، علمای علم رجال اجماع دارند] است و کاملاً مورد اعتماد، و اینکه از وی نقل شده که در زنجیره سند گفت «از برخی اصحاب ما» و اسم نیاورد، خود دلیل اعتماد بر این روایت است، علاوه بر اینکه اصحاب ما، این روایت را در ابواب مختلف فقه نقل و به آن اعتماد نموده اند.

دلالت روایت: و اما دلالت روایت بر اینکه زکات و خمس و انفال بر اساس ولایت و حکومت تشریح شده و اینکه حاکم

متصدی گرفتن و تقسیم آنهاست واضح و آشکار است، چنانچه بر این معنی نیز دلالت دارد که حاکم اسلامی متصدی تصرف در اراضی «مفتوح عنوه» که با قدرت نظامی مسلمانان فتح شده نیز می باشد.

نکته قابل توجه دیگری که در این روایت است اینکه: امام موسی بن جعفر (ع) این احکام را در شرایطی می فرمایند که خود مبسوط الید نبوده و هیچ گونه سلطه و ولایت بالفعلی در امور حکومت و در امور مربوط به تصرف و مصرف خمس و زکات و انفال نداشتند، پس به طور قطع، غرض آن حضرت (ع) این بوده که احکام خمس و زکات و انفال و اراضی را به حسب تشریح اولی اسلام بیان دارند (نه به حسب شرایط موجود). و خلاصه کلام اینکه:

- و لا یضرهم فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجميع مما سقت السماء أو سقى سیحا و نصف العشر مما سقى بالدوالی و النواضح فاخذة الوالی فوجهه فی الجبهه التی وجهها الله علی ثمانیه اسهم ... فان فضل من ذلك شیء رد الی الوالی، و ان نقص من ذلك شیء و لم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم من عنده بقدر سعتهم حتی یموتوا و یؤخذ بعد، ما بقى من العشر فیقسم بین الوالی و بین شرکائه الذین هم عمال الارض و اکرتها فیدفع الیهم انصباءهم علی ما صالحهم علیه، و یؤخذ الباقی فیکون بعد ذلك ارزاق اعوانه علی دین الله و فی مصلحه ما ینوبه من تقویه الاسلام و تقویه الدین فی وجوه الجهاد و غیر ذلك مما فی مصلحه العامه لیس لنفسه من ذلك قلیل و لا کثیر و له

بعد الخمس، الانفال، و الانفال كل ارض خربه قد باد اهلها، و كل ارض لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب و لكن صالحوا صلحا و اعطوا بايديهم على غير قتال و له رءوس الجبال و بطون الاودية و الآجام، و كل ارض ميتة لا- رب لها، و له صوافى الملوک ما كان فى ايديهم من غير وجه الغصب لان الغصب كله مردود، و هو وارث من لا وارث له ... و كان رسول الله (ص) يقسم صدقات البوادی فى البوادی و صدقات اهل الحضرة، و لا يقسم بينهم بالسوية على ثمانية حتى يعطى اهل كل سهم ثمنا و لكن يقسمها على قدر من يحضره من اصناف الثمانية، على قدر ما يقيم كل صنف منهم يقدر لسنته، ليس فى ذلك شىء موقوف و لا مسمى و لا مؤلف، انما يضع ذلك على قدر ما يرى و ما يحضره حتى يسد فاقه كل قوم منهم و ان فضل من ذلك فضل عرضوا المال جملة الى غيرهم.

و الانفال الى الوالى و كل ارض فتحت فى ايام النبى (ص) الى آخر الابد ... و ليس فى مال الخمس زكات، لان فقراء الناس جعل ارزاقهم فى اموال الناس ... و لذلك لم يكن على مال النبى (ص) و الوالى زكات لانه لم يبق فقير محتاج و لكن عليهم اشياء تنوبهم من وجوه و لهم من تلك الوجوه كما عليهم. (الكافى، ١ / ٥٣٩، كتاب الحج، باب الفىء و الانفال و ... حديث (٤).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٢١٢

نفس تشريع احكام اسلام، بدین صورت، بزرگترین دلیل بر این است که حکومت و ولایت سنگ بنای شریعت اسلامی است.

حکومت و حج

حج کنگره عظیم جهان اسلام:

در

تشریح فریضه حج در شریعت مقدس اسلام بدون تردید جهت سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی منظور بوده است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ» (۴۷) - خداوند، کعبه - خانه مورد احترام - را وسیله ای برای قوام و قیام مردم قرار داد.

مفردات راغب در تبیین معنی «قیاماً للناس» می نویسد:

قیام و قوام اسم است برای چیزی که اشیاء دیگر توسط آن قوام و قیام می یابند «۴۸».

طبق این معنی مقتضای آیه شریفه این است که مردم در امور دنیایی و آخرتی خود به وسیله خانه خدا، کعبه، قوام، و پابرجایی می یابند، چنانچه در آیه ای دیگر همین تعبیر را درباره مال و دارایی به کار برده، آنجا که می فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (۴۹) - اموال خویش را که خداوند قیام شما را به آن قرار داده، در اختیار افراد نادان و سفیه قرار ندهید.

از این نکته [ذکر کلمه قیام] استفاده می شود که غرض و فلسفه تشریح حج در دین مبین اسلام، فقط انجام اعمال ظاهری و صوری نیست، زیرا در آن صورت قوام و قیامی بر آن مترتب نمی شود بلکه هدف از تشریح آن، اجتماع مسلمانان توانمند و متمکن از سراسر شهرها و کشورهای اسلامی در یک نقطه معین و آشنایی و تفاهم آنان با یکدیگر است، تا در سایه این تعاون و تفاهم با یکدیگر همکاری و همیاری نموده و روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برقرار نمایند.

پس بر این اساس حج برای مسلمانان یک کنگره عظیم جهانی است که هر ساله در مرکز نزول وحی و مبدأ گسترش اسلام برگزار می شود و بر پایه آن وسیله

(۴۷). المائده / ۹۷.

(۴۸). مفردات راغب، ماده «قوم» / ۴۳۲.

(۴۹). نساء / ۵.

(۵۰). در حج مسائل مربوط به امور سیاسی و حکومتی بسیار قوی و زیاد است، و اصولاً - حج نمایشگر حکومت و قدرت جهانی اسلام است، نماز جماعت، بیانگر اجتماع و تشکل مسلمانان یک محل، نماز جمعه -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۳

اخبار و روایات در تبیین فلسفه حج بسیار است که نمونه هایی از آن را متذکر می شویم.

۱- ضمن روایت فضل بن شاذان (که قسمتهایی از آن پیش از این گذشت) به نقل از امام رضا (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:

«مردم به حج مأمور شدند که همه به پیشگاه خداوند سبحان باریابند ... علاوه بر اینکه در این فریضه منافع بسیار زیادی برای تمام مردم است، برای کسانی که در شرق و غرب زمین زندگی می کنند و برای آنان که در خشکی و دریاها به سر می برند و برای آنان که در مراسم حج شرکت کرده و یا شرکت نکرده اند، برای تاجر و کاسب و فروشنده و خریدار و فقیر و مستمند و حمله دار و راننده و برای برآورده شدن نیازمندهای کسانی که از اطراف، امکان شرکت در مراسم را دارند، و نیز دارای منافع دیگری است از قبیل فراگرفتن مسائل دینی و نقل و انتقال اخبار ائمه (ع) به تمام بلاد و شهرها و نواحی کشورهای مختلف» «۵۱».

۲- در خبر هشام بن حکم از امام جعفر صادق (ع) در بیان فلسفه حج آمده است:

... خداوند سبحان مردم را به انجام حج مأمور نمود به خاطر اطاعت در دین به جهت مصالح آنان در کارهای

دنیایشان، خداوند سبحان اجتماع مردم از شرق تا غرب را در آنجا قرار داد تا یکدیگر را بشناسند و هر قوم و نژادی اموال و دارایی خود را از شهری به شهر دیگر حمل کنند تا در این رابطه حمله دار و شتردار سود ببرند (باربری و حمل و نقل و تجارت رونق یابد) و نیز به خاطر اینکه مردم آثار رسول الله (ص) و اخبار او را بشناسند و بفهمند و همیشه در خاطره ها بماند و به فراموشی نگراید.

- و عیدین وسیله اجتماع مردم یک شهر و یک استان، و حج وسیله اجتماع متمکنین جهان اسلام و به تعبیر قرآن، وسیله قیام همه مردم است.

همانگونه که اموال و دارایی انسان، پایه زندگی اوست و اگر مال نداشته باشد قوام و قیام ندارد و از گرسنگی تلف می شود، قوام و قیام اجتماعی مسلمانان هم در معاش و معاد بر کعبه قرار داده شده و همانگونه که انسانها اگر نان نداشته باشند بخورند می میرند، اگر یک مرکز سیاسی برای شعائر وحدت بخش نداشته باشند حیات اجتماعی خود را از دست می دهند، و این برای حیات اجتماعی یک امت از نان واجب تر است. (از افاضات معظم له در درس).

(۵۱). فی خبر فضل بن شاذان عن الرضا (ع) قال: انما امروا بالحج لعله الوفاده الى الله عز و جل ... مع ما فی ذلك لجميع الخلق من المنافع لجميع من فی شرق الارض و غربها و من فی البر و البحر و ممن یحج و ممن لم یحج من بین تاجر و جالب و بائع و مشتری و کاسب و مسکین و مکار و فقیر و قضاء حوائج اهل الاطراف

فی المواضع الممكن لهم الاجتماع فيه مع ما فيه من التفقه و نقل اخبار الائمة (ع) الی کل صقع و ناحیه (وسائل، باب ۱ از ابواب وجوب الحج، حدیث ۱۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۴

اگر هر قومی در شهر و دیار خود بمانند و راجع به آنها فقط سخن گویند، مردم هلاک، شهرها خراب و کسب و تجارت از رونق می افتد و اخبار به گوش مردم نمی رسد و مسلمانان از جریانات بی خبر می مانند... پس این است (ای هشام) علت وجوب حج. «۵۲»

باید در این دو روایت با کمال دقت نگریست، بویژه در این جملات: «در این فریضه منافع بسیاری است برای آنان که در مراسم شرکت کرده و یا شرکت نکرده اند» و «برای برطرف شدن نیازمندیهای کسانی که از اطراف امکان شرکت در مراسم حج را دارند». و «بدان جهت که یکدیگر را بشناسند».

اما با کمال تاسف باید دید مسلمانان چگونه از فواید و برکات این اجتماع مهم که هر ساله در مرکز وحی تشکیل می شود غفلت نموده و چگونه دشمنان، آنان را همواره در این غفلت فرو نگهداشته اند و اگر مسلمانان دارای هوشیاری سیاسی بوده و از این مراسم مهم اسلامی استفاده می کردند بسیاری از مسائل و مشکلات عمومی اسلام را با تبادل نظر و تفاهم حل و فصل می نمودند.

ضمناً با این توان گسترده و با این قدرت عظیم مادی و معنوی و منابع و توانهای اقتصادی که شرق و غرب همواره به آن محتاجند، مانع می شدند از اینکه استعمار غرب و عامل دست نشانده او، اسرائیل، امکان تسلط بر مسلمانان را بیابند. بار خدایا، مسلمانان را از غفلت و خواب طولانی شان

(۵۲). فی خبر هشام بن الحکم عن ابی عبد الله (ع): و امرهم بما یکون من امر الطاعة فی الدین و مصلحتهم من امر دنیا هم فجعل فیہ الاجتماع من الشرق و الغرب لیتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد و لیتنتفع بذلك المکاری و الجمال و لتعرف آثار رسول الله (ص) و تعرف اخباره و یذکر و لا ینسی و لو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلادهم و ما فیها هلکوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الارباح و عمیت الاخبار و لم تقفوا علی ذلك فذلك عله الحج (وسائل، ۸ / ۸ باب ۱ از ابواب وجوب الحج، حدیث ۱۸).

(۵۳). در رابطه با دو روایت فوق چند نکته شایان توجه است که اجمالا یادآور می شویم:

الف: از روایات فوق استفاده می شود که حج دارای منافع اقتصادی و سیاسی برای تمام جامعه است، کنگره ای است که مسلمانان از تمام جهان اسلام در آن شرکت می کنند و مسائل سیاسی و مشکلات خویش را با یکدیگر مطرح می نمایند و اخبار را از مرکزیت حکومت اسلامی از ائمه- در زمان ائمه معصومین (ع) از آنان و در دیگر زمانها از سایر پیشوایان اسلام- به دست می آورند و به کشورهای خود و به دیگر مسلمانان منتقل می کنند و تصمیم می گیرند که مثلا اسرائیل سه میلیونی نباید بر یک میلیارد مسلمان جهان زور بگوید و آمریکای ینگه دنیایی نباید بر کشورهای اسلامی حاکم باشد، و برای مبارزه عملی با آنها تبادل نظر می کنند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۵

اجبار مسلمانان به شرکت در مراسم حج توسط امام:

۳- در خبر عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق (ع) وارد شده

که آن حضرت فرمود:

«اگر مردم در زمانه ای حج را فرو گذاشته و در آن شرکت نکردند بر امام واجب است آنان را به شرکت در مراسم حج مجبور کند.» (۵۴)

۴- و نیز در روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود: «اگر مردم حج را فرو گذاشتند، بر والی و حاکم واجب است که آنان را به شرکت در مراسم حج و ماندن تا آخر مراسم در مکه مجبور نماید و اگر مردم زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرم (ص) را ترک کردند بر والی واجب است آنان را به زیارت و ماندن در کنار مرقد آن حضرت مجبور کند، پس اگر مردم فاقد اموال و امکانات بودند بر حاکم است که از بیت المال مسلمین، مال و امکانات برای شرکت در مراسم حج در اختیار آنان قرار دهد.» (۵۵)

طبق این دو روایت، والی موظف است مسلمانان را در شرایط ویژه ای مجبور به شرکت در مراسم حج کند، اما این اجبار جز از سوی امام مبسوط الید، که بالفعل قدرت و امکانات حکومت به دست اوست امکان پذیر نیست، چنانچه اختیار بیت المال مسلمین هم به دست

ب: در حج تصمیمات اقتصادی گرفته می شود، یعنی همانجا ممکن است حجاج ایران برخورد کنند به حجاج کنیایی یا تانزانیایی یا سایر کشورها و معلوم شود که در فلان کشور چیزی فراوان است و در ایران هم چیز دیگر، پس با هم قرار داد تجاری اقتصادی می بندند و برای خود کفایی مسلمانان برنامه ریزی می کنند.

ج: در آنجا کسانی که اهل جهاد و مبارزه هستند از کشورهای مختلف همدیگر را پیدا می کنند و با هم رابطه برقرار می کنند و اخبار مبارزه و

جهاد اسلامی و اعلامیه های رهبری امت اسلامی را به گوش سایر حجاج و از طریق آنان به گوش سایر مسلمانان و مستضعفان جهان می رسانند، و من واقعا از جهت شرعی شبهه دارم آن کسانی که به حج مشرف می شوند و سرشان را پایین می اندازند و یک طواف انجام می دهند و در مسافر خانه و هتل فقط به سبب و پرتقال خوردن می پردازند و کاری به کار سایر مسلمانان ندارند، اینها واقعا آن حجی را که اسلام تشریح کرده انجام داده باشند.

د: در ایام حج باید برنامه ها و وسایلی فراهم شود که مسلمانان سوابق تاریخی و نقاط مشترک خود را یادآوری کرده و آثار آن را مشاهده کنند، خانه پیغمبر (ص) کجا بود، وحی کجا بر آن حضرت نازل گردیده، خانه زید بن ارقم اولین خانه ای که مسلمانان در آن اجتماع کردند در کجا واقع شده، محل جنگ بدر واحد و خندق کجاست، شعب ابی طالب را ببینند و مصیبتها و مشکلات مسلمانان صدر اسلام را یادآوری کنند که همه اینها باعث تنبه و بیداری مسلمانان می شود. (از افاضات معظم له در درس).

(۵۴). - عبد الله بن سنان عن ابی عبد لله (ع) قال: لو عطل الناس الحج لوجب علی الامام ان یجبرهم علی الحج.

و (الوسائل، ۸/ ۱۵ باب ۵ از ابواب وجوب حج، حدیث ۱).

(۵۵). فی خبر آخر عنه (ع): لو ان الناس تركوا الحج لكان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلك و علی المقام عنده و لو تركوا زیاره النبی (ص) لكان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلك و علی المقام عنده فان لم یکن لهم اموال انفق علیهم من بیت المال المسلمین. (وسائل، ۸/ ۸)

۱۶ باب ۵ از ابواب وجوب حج، حدیث (۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۶

امام بالفعل جامعه است، حال آیا می توان گفت امام صادق (ع) با اینکه در آن زمان حکومت ظاهرا به دست وی نبود و پدران و فرزندان آن حضرت هم غیر از امیر المؤمنین (ع) آن هم در مدتی محدود، حکومت ظاهری نداشتند، آیا این روایات را برای عصر ظهور حضرت قائم (عجل الله فرجه الشریف) بیان فرموده و والی و حاکمی را که شرایط امامت را داراست و مسلمانان وی را طبق شرایط شرعی برای حکومت بر خود برگزیده اند شامل نمی گردد. «۵۶»

نقش امیر الحاج در حج:

۵- در خبیر حفص بن غیاث آمده است که در سال ۱۴۰ هجری، اسماعیل بن علی، امیر الحاج مراسم حج بود، در آن سال امام جعفر صادق (ع) از استر خویش فرو افتاد، اسماعیل به احترام آن حضرت در کنارش توقف نمود، حضرت فرمود: «حرکت کن، امام نباید توقف کند». «۵۷»

۶- باز در روایت دیگری از حفص نقل شده که گفت: امام جعفر صادق (ع) را هنگامی که در حج شرکت فرموده بود مشاهده کردم، در موقف (عرفات) وقوف فرمود، آنگاه هنگامی که حجاج عرفات را ترک می کردند آن حضرت از استر خویش به زمین قرار گرفت، حاکمی که آن سال هدایت حجاج را به عهده داشت در کنار آن حضرت، توقف نمود، حضرت فرمود: «توقف نکن که امام (امیر الحاج) هنگامی که مردم را حرکت داد نباید توقف کند». «۵۸»

درباره این دو روایت که مضمون آن یکی است چند نکته قابل یادآوری است:

الف: در جمله «حرکت کن، امام نباید توقف کند» شاید مراد آن حضرت (ع) این

(۵۶). در کتاب حج، بابی مطرح شده که اگر در شرایطی مردم به حج نرفتند و خانه خدا از حاجی خالی ماند بر حاکم مسلمانان است که تعدادی از مسلمانان را وادار به رفتن به حج کند و اگر از نظر مالی، توان و امکانات ندارند از بیت المال به آنان بپردازد. مثلاً فرض کنید در اتیوپی که هفده میلیون مسلمان دارد اگر یک سال قحطی شد و هیچ یک از مردم نتوانستند در حج شرکت کنند بر حاکم اسلامی است که از بیت المال به آنان کمک کند تا تعدادی در حج شرکت کنند و لازمه این کار، داشتن حکومت مقتدر اسلامی است.

البته این نکته را باید توجه داشت که اجبار و تحمیل، فقط در موضوعات خاصه و یا به طور موقت و مربوط به زمانهای خاصی است که ما در کتاب الخمس مفصل از آن بحث کرده ایم (از افاضات معظم له در درس).

(۵۷). فی خبر حفص قال: حج اسماعیل بن علی بالناس سنه اربعین و مائه، فسقط ابو عبد الله (ع) عن بغلته فوقف علیه اسماعیل فقال له ابو عبد الله (ع) سر فإن الامام لا یقف (وسائل، ۸ / ۲۹۰ باب ۲۶ از ابواب السفر، حدیث ۱).

(۵۸). عن حفص بن غیاث قال: رأیت ابا عبد الله (ع) و قد حج فوقف الموقوف فلما دفع الناس منصرفین سقط ابو عبد الله (ع) بلغه کان علیها فعرفه الوالی الذی وقف بالناس تلک السنه و هی سنه اربعین و مائه فوقف علی ابن عبد الله (ع) فقال له ابو عبد الله (ع): لا تقف فان الامام اذا دفع بالناس لم یکن له ان یقف (وسائل، ۸ / ۸).

که امام و رهبر باید همواره مصلحت جمع را در نظر داشته باشد و نباید مصلحت عمومی را فدای مصلحت شخصی کند و لو اینکه او شخصیت محترم و معروفی باشد.

ب: در این روایت از امیر الحاج تعبیر به «امام» شده است و با اینکه در آن زمان امیر الحاج از طرف خلفای وقت تعیین می گردید، امام (ع) و اصحاب وی درباره حرکت به سوی عرفات و وقوف در آنجا و در مشعر، و حرکت از آن دو و سایر اعمال حج از دستورات او اطاعت کرده و به نظر شخصی خود عمل نمی کردند و اگر در یک یا چندین مورد با دستور رسمی حکومت خلفای وقت مخالفت می کردند در تاریخ ضبط و ثبت می شد و امروز برای ما مخالفت آنان روشن بود، در صورتی که چنین نیست و از همین جا کفایت اعمالی که بر اساس حکم حاکم آنان انجام می گیرد آشکار می شود- البته در صورت علم به خلاف کفایت مشکل است، گرچه غالباً شک به خلاف حاصل می شود نه علم به خلاف. «۵۹»

ج: آنچه از اخبار و کتابهای تاریخ استفاده می شود این است که اداره حج همواره به دست حکام و والیها بوده و همیشه آنان خود به صورت مستقیم و یا نصب امیر و فرمانده بر اعمال و مواقف حج نظارت می کردند.

مسعودی در آخر کتاب تاریخ خویش مروج الذهب کسانی را که پس از فتح مکه (سال هشتم هجرت) تا سال سیصد و سی و پنج هجری، هر سال سرپرستی حج را به عهده داشته اند با ذکر نام

(۵۹). در طول مدتی که ائمه معصومین علیه السلام در زمان حکومت بنی امیه و بنی العباس به حج مشرف می شده اند درباره مسائل عمومی حج از امیر الحاجی که از طرف حکومت تعیین شده بود تبعیت می کرده اند.

گواه این مطلب هم، این است که حتی زراره و یا حماد بن عیسی که پنجاه سفر به مکه مشرف شده و در سفر پنجاه و یکم در «جحفه» غرق شد و از دار دنیا رفت، برای یک بار هم نقل نشده است که از امیر الحاج تبعیت نموده و مثلاً اختلافی درباره روز عید قربان با حکومت و امیر الحاج پیدا کرده باشند.

به نظر ما در شرایط فعلی در ارتباط با اثبات عید قربان و تبعیت از حکومت حجاز، الزاما نباید به روایات تقیه استناد نمود، بلکه به اینگونه روایات که مغفول عنه هم بوده است می توان تمسک کرد، که اعمال حج در دست امیر الحاج است و از اعلان آنها در صورتی که داعی بر کذب و خلاف نداشته باشند، برای حفظ شوکت اسلام لازم است تبعیت نمود، البته اگر داعی بر خلاف داشتند نظیر ماه مبارک رمضان سال ۱۴۰۴ ه. ق که می خواستند روز قدس را خراب کنند و در نتیجه ۲۸ روز هم روزه گرفتند! حسابش جدا است. (از افاضات معظم له در درس).

(۶۰). از جمله مسائلی که روشن می کند انجام مراسم حج در ارتباط با امر خلافت و حکومت است تعیین امیر الحاج در حج از طرف خلفا در طول تاریخ است. اصولاً از زمان پیامبر اکرم (ص) به بعد بخصوص در صدر اسلام سنت

و سیره بر این بوده که خلفا (به حق یا ناحق) برای انجام مراسم حج، شخصی را به عنوان امیر الحاج معین کرده اند تا مراسم حج را زیر نظر داشته و حجاج را برای انجام فرایض و قوف در عرفات و مشعر و منی و سایر اعمال-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۸

از طرف دیگر، فریضه حج اگر چه یک عمل عبادی است اما فواید سیاسی- اجتماعی بسیاری- چنانچه پیش از این گفته شد- برای آن در نظر گرفته شده که ملازم با تشکل و تجمع و انسجام مسلمانان بوده است.

بدیهی است فرمانده واحد (امیر الحاج) همواره حافظ این تشکل و انسجام است و شایسته نیست کسی از این تشکل و هماهنگی تخلف نماید و ائمه معصومین علیهم السلام نیز در این باره با حکام جور به خاطر حفظ مصالح مسلمانان، معامله حکام حق را می نموده اند و نیز خراج و خمس و زکاتهایی را که به آنها پرداخت می شد مورد تنفیذ قرار داده و گرفتن جایزه از آنان را مجاز می شمردند.

البته این معنی تعارضی با وجوب قیام در مقابل سلاطین و حکام جور در صورتی که توان و نیرو و یاور باشد ندارد، و ما پس از این در رابطه با وجوب اقامه دولت عادل مشروحا بحث خواهیم کرد، اما در صورت نبودن قدرت، رعایت مصالح عمومی نظام واجب است و هرج و مرج جایز نیست که هر یک از این مسائل در جای خود به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

۷- در صحیحۀ محمد بن مسلم از یکی از آن دو (امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام) نقل شده که فرمود: «امام

سزاوار نیست نماز ظهر روز ترویه [روز هشتم ماه ذیحجه] را اقامه کند مگر در منی و تا صبح روز بعد باید در آنجا بماند».

«۶۱»

روایات دیگری نیز در این باره به همین مضمون وارد شده است.

۸- در صحیحہ حلبی از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

- هدایت کند.

مثلا در سال هشتم هجرت شخص پیامبر اکرم (ص) امامت حج را به عهده داشت و در سال نهم ابو بکر از جانب رسول خدا (ص) به عنوان امیر الحاج مشخص شد که قرار بود سوره براءت را برای اعلان بیزاری از مشرکین در مکه بخواند، اما بعدا این مأموریت به حضرت علی (ع) واگذار شد. در سال دهم باز شخص پیامبر اکرم (ص) امیر الحاج بود. در زمان خلفا نیز گاهی خود خلفا و گاهی کسانی از جانب آنان رهبری حج را به عهده داشتند، در زمان خلافت ظاهری حضرت علی (ع) یکی دو سال عبد الله بن عباس و یک سال قثم بن عباس، امیر الحاج بودند و مسأله امیر الحاج در آن زمان آن قدر حایز اهمیت بود که در سالی که بین حضرت امیر المؤمنین (ع) و معاویه جنگ شدید بود معاویه یک نفر را و آن حضرت یک نفر را به عنوان امیر الحاج به مکه فرستادند که آن دو با هم برخورد پیدا کردند و بینشان اختلاف شدید شد تا در نهایت هر دو طرف، شخص ثالثی را به عنوان امیر الحاج قبول کردند (از افاضات معظم له در درس).

(۶۱). فی صحیحہ المسلم عن احدهما (ع) قال: لا ینبغی للامام ان یصلی الظهر یوم الترویه الا بمنی

و بیت بها الی طلوع الشمس. (وسائل، ۵/۱۰، باب ۴ از ابواب الاحرام. حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۹

«امام باید نماز ظهر روز کوچ (روز سیزدهم ذی حجه) را در مکه اقامه کند» (۶۲).

مراد از امام در این دو روایت صحیحه کسی است که فرماندهی حج به عهده اوست، شخص حاکم باشد و یا نایب و نماینده او (امیر الحاج)

تأکید بر زیارت امام در حج:

۹- در صحیحۀ زراره از امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمود:

«مردم مأمور شده اند که در کنار این سنگها بیایند و بر آن طواف کنند، آنگاه نزد ما بیایند و ما را از ولایت خویش آگاه ساخته و نصرت و یاری شان را نسبت به ما ابراز دارند.» (۶۳)

۱۰- در خیر جابر از امام محمد باقر (ع) آمده که فرمود: «تمام و کامل بودن حج در دیدار امام است.» (۶۴)

از این دو روایت، بویژه روایت اول (صحیحۀ زراره) استفاده می شود که مردم موظف و مکلفند حمایت و نصرت خویش را به استحضار امام برسانند تا اینکه امامت وی را مستحکم نمایند، اما متأسفانه مردم، نهرهای عظیم و جوشان ولایت را رها کرده و آب گودالها و لجنزارها را می مکند و در نتیجه امامان حق، امکان نیافتند که حکومت حقه را اقامه کنند و اگر ائمه علیهم السلام نیرو و یاور داشتند چنانچه در خبر سدید آمده، «۶۵» هرگز از تشکیل دولت و حکومت باز نمی ایستادند.

حکومت و جهاد

اصلاح دین و دنیا توسط جهاد:

وجود جهاد اجمالا از ضروریات دین مبین اسلام است و درباره آن در قرآن کریم آیات بسیار زیادی وارد شده و شاید بتوان گفت درباره هیچ موضوعی تا به این حد، آیه نازل نشده است. اخبار و روایات نیز پیرامون وجوب و فضیلت، حدود و شرایط و احکام آن به صورت مستفیض و بلکه متواتر از طرق فریقین (شیعه و سنی) نقل شده که در اینجا به ذکر نمونه هایی از آنها می پردازیم:

(۶۲). عن ابی عبد الله (ع) قال: یصلی الامام الظهر یوم النفر بمکه (وسائل، ۱۰/۲۲۷، باب ۱۲ از ابواب العود الی منی، حدیث ۱).

(۶۳). زرارہ عن ابی جعفر (ع)

قال: انما امر الناس ان يأتوا هذه الاحجار فيطوفوا بها ثم يأتونا فيخبرونا بولايتهم و يعرضوا علينا نصرهم. (وسائل، ۱۰/ ۲۵۲ باب ۲ از ابواب مزار، حديث ۱).

(۶۴). جابر عن ابي جعفر (ع) قال: تمام الحج لقاء الامام. (وسائل، ۱۰/ ۲۵۴ باب ۲ از ابواب مزار، حديث ۸).

(۶۵). كافي، ۲/ ۲۴۲ كتاب الايمان و الكفر، باب قله عدد المؤمنين، حديث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۰

نمونه هایی از آیات مربوط به جهاد:

۱- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ «۶۶»- ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت بگیر.

۲- انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ- «۶۷» برای جنگ با کافران سبکبار و مجهز بیرون شوید و در راه خدا با مال و جان جهاد کنید، این کار شما را بسی بهتر خواهد بود اگر مردمی با فکر و دانش باشید.

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً- «۶۸» ای اهل ایمان با هر که به شما نزدیکتر است از کافران جهاد کنید، و باید کفار در شما درستی (پایداری و نیرومندی) حس کنند.

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ «۶۹»- ای اهل ایمان، جهت چیست که چون به شما امر شود برای جهاد در راه خدا بی درنگ کوچ کنید چون بار گران به زمین دلبسته می شوید و از جهاد، سربازمی زنید؟

۵- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ «۷۰»- ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ ترغیب کن.

۶- فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ

حَيْثُ وَحَدُّتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصِي رُؤُوسَهُمْ وَاقْعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ «۷۱»- پس از آنکه ماههای حرام (ذی قعدة و ذیحجه و محرم و رجب) گذشت، مشرکان را هر جا بیابید به قتل رسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید.

۷- وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ- أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ «۷۲» و هرگاه آنها سوگند و عهدهی که بسته اند بشکنند و در دین شما طعن زنند در این صورت با آن پیشوایان کفر و ضلالت کارزار کنید که آنها را عهد و سوگندی استوار نیست،

(۶۶). توبه / ۷۳.

(۶۷). توبه / ۴۱.

(۶۸). توبه / ۱۲۳.

(۶۹). توبه / ۳۸.

(۷۰). انفال / ۶۵.

(۷۱). توبه / ۵.

(۷۲). توبه / ۱۲-۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۱

باشد که بس کنند- آیا با قومی که عهد خود را شکستند و اهتمام کردند که رسول خدا را از شهر خود بیرون کنند کارزار نمی کنید؟ در صورتی که اول بار آنها به دشمنی و قتال با شما برخاستند.

۸- قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ «۷۳»- ای اهل ایمان، با هر که از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده است و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند، کارزار کنید، تا آنگاه که با ذلت و تواضع

به شما جزیه دهند.

۹- وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۷۴﴾ - همه با هم با مشرکان کارزار کنید، چنانکه مشرکان هماهنگ با شما به جنگ و خصومت برخیزند و بدانید که خدا با اهل تقوی است.

۱۰- إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعِندَ اللَّهِ حَقٌّ فِي التُّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ - ﴿۷۵﴾ خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان را بکشند یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است، و از خدا باوفاتر به عهد کیست؟

و آیات دیگری نظیر این آیات که برخی از آنها نیز در مباحث بعد خواهد آمد.

چند نمونه از روایات مربوط به جهاد:

۱- در کافی به سند خویش از امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود: همه نیکها در شمشیر وزیر سایه شمشیر است و چیزی جز شمشیر، مردم را به پای نخواهد داشت و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند. ﴿۷۶﴾

۲- و باز در کافی به سند خویش از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

۷۳). توبه / ۲۹.

۷۴). توبه / ۳۶.

۷۵). توبه / ۱۱۱.

۷۶). عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف و لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنه و النار (وسائل، ۵ / ۱۱، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۲

برای بهشت دری است که به آن باب مجاهدان گفته می شود و آن در، برای جهاد کنندگان باز است و آنان در حالی که شمشیرهای خود را به دست گرفته اند از آن عبور می کنند، در حالی که مردم در جایگاه حساب ایستاده اند و فرشتگان ورود آنان را تبریک می گویند- آنگاه فرمود:- پس هر که جهاد را و ابگذارند خداوند لباس زبونی و ذلت بر تن او کرده و تنگدستی در زندگی و هلاکت در دین را نصیب وی گرداند، همانا خداوند بی نیازی (سرافرازی) امت مرا به سم اسبها و دسته نیزه هایشان قرار داده است. «۷۷»

۳- و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

خداوند سبحان، جهاد را واجب نمود و آن را گرامی داشت و نصرت و یاری خود را در آن قرار داد، به خدا سوگند هرگز دین و دنیا به صلاح نمی گراید مگر به وسیله جهاد. «۷۸»

۴- و در نهج البلاغه می فرماید:

اما بعد، جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به روی بنندگان مخصوص خود گشوده است. جهاد لباس تقوا، زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، مردمی که از جهاد روی بگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می پوشاند و بلا به آنان هجوم می آورد و عقل و فهمشان تباه می گردد، و به خاطر تضييع جهاد، حق آنان پایمال می شود، و نشانه های ذلت در آنها آشکار می گردد، و از عدالت محروم می شوند. همانا من شب و روز، پنهان و آشکارا شما را به مبارزه این جمعیت (معاویه و پیروانش) دعوت کردم، و گفتم پیش از آنکه با شما بجنگند با آنان نبرد کنید.

به خدا سوگند هر ملتی که در درون خانه خویش مورد هجوم دشمن قرار گیرد، حتما ذلیل خواهد شد.

ولی سستی به خرج دادید و دست از یاری برداشتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین شما را مالک شد. و اکنون برادران غامد که از نیروهای معاویه هستند به (شهر مرزی) انبار حمله کرده و نماینده و فرماندار من «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده اند. به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش

(۷۷). عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): للجنة باب يقال له باب المجاهدین یمضون الیه فاذا هو مفتوح لهم وهم متقلدون بسیوفهم، و الجمع فی الموقف و الملائکة ترحب بهم. قال: فمن ترک الجهاد البسه الله ذلا و فقرا فی معیشته و محقا فی دینه، ان الله اغنی (اعز) امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها. (وسائل، ۱۱/۵، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

(۷۸). قال امیر المؤمنین (ع): ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره، و الله ما صلحت دنیا و لا دین الا به.

(وسائل، ۱۱/۹، باب ۱، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۳

محفوظ بوده وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره های آنها را از تنشان بیرون آورده است، در حالی که آنان هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشته اند، آنان با غنیمت فراوان برگشته اند بدون اینکه

حتی یک نفر از آنها زخمی گردد و یا قطره ای خون از آنها ریخته شود. اگر به خاطر این حادثه، مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجاست. شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می میراند، و غم و اندوه می آفریند که آنها در مسیر باطل خود این چنین متحدند، و شما در راه حق خویش این چنین پراکنده و متفرق. روی شما زشت باد، و همواره غم و غصه قرینتان باد که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته اید، به شما پی در پی حمله می کنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید، با شما می جنگند و شما با آنان نمی جنگید، اینگونه معصیت خدا می شود و شما به آن رضایت می دهید. «۷۹»

علاوه بر اینها روایات وارده در جهاد زیاد است و باید به کتب مربوطه مراجعه شود.

جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی:

بزرگان فقه [متناسب با حکم و موضوع] جهاد را به دو دسته تقسیم کرده اند: جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی. جهاد ابتدایی، مبارزه با مشرکین و کفار است برای دعوت آنان به اسلام و به یکتاپرستی و عدالت.

جهاد دفاعی، مبارزه با دشمنان و مهاجمان است برای دفاع از حوزه اسلام و سرزمینهای اسلامی و برای دفاع از جان و مال و حیثیت و فرهنگ مسلمانان. لکن با اندکی تأمل و توجه ممکن است گفته شود جهاد ابتدایی نیز به گونه ای بازگشت آن به جهاد دفاعی است، زیرا در حقیقت جهاد ابتدایی نیز یک نوع دفاع است، دفاع از حقوق خداوند و دفاع از حقوق انسانهای مستضعف. به عبارت روشن تر، خداوند تبارک و تعالی جن و انس را جز برای

فان الجهاد باب من ابواب الجنه، فتحه الله لخاصه اوليائه، و هو لباس التقوى و درع الله الحصينه، و جنته الوثيقه، فمن تركه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء، و ديث بالصغار و القماء، و ضرب على قلبه بالاسداد، و أدیل الحق منه بتضييع الجهاد و سيم الخسف و منع النصف.

الا- و انى قد دعوتكم الى قتال هؤلاء القوم ليلا و نهارا و سرا و اعلانا و قلت لكم: اغزوهم قبل ان يغزوكم، فو الله ما غزى قوم فى عقر دارهم الا- ذلوا، فتواكلتم و تخاذلتم حتى شنت عليكم الغارات و ملكت عليكم الاوطان و هذا اخو غامد و قد وردت خيله الانبار، و قد قتل حسان بن حسان البكرى، و ازال خيلكم من مسالحها و لقد بلغنى ان الرجل منهم كان يدخل على المرأه المسلمه و الاخرى المعاهده فيتتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعائها ما تمنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام ثم انصرفوا و افرين ما نال رجلا منهم كلم و لا اريق لهم دم، فلو ان امرأ مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان به عندى جديرا فى عجبنا- و الله- يميت القلب و يجلب الهم اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم و تفرقكم عن حقكم فقبحا لكم و ترحا حين صرتم غرضا يرمى يغار عليكم و لا تغيرون و تغزون و لا تغزون، و يعصى الله و ترضون. (نهج البلاغه، خطبه ٢٧، فيض / ٩٤ الح / ٦٩).

مباني فقهى حكومت اسلامى، ج ١، ص: ٢٢٤

عبادت نيافريده است. «٨٠» و هر فرد با پرستش و عبوديت خداوند است كه رشد روحى و معنوى يافته و فلسفه خلقت

را جامه عمل می پوشاند، و پیامبر اکرم (ص) نیز- که برای همه جهانیان رحمت است- خداوند وی را برای هدایت و گسترش دین حق فرستاده تا علی رغم اکراه مشرکان، وی را بر تمام گرایشها و ادیان پیروز گرداند. «۸۱»

هر چند در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست «۸۲» و دین یک امر قلبی است، ولی عموم مردم بر اساس فطرت الهی در ذات خویش به قسط و عدل متمایل هستند.

بنابراین اگر قدرتهای ستمگر و کافر به مردم مسلط شده و مانع از گسترش توحید و عدالت در جامعه گردند و با سلطه و استبداد، مال خدا را مال خود، و بندگان خدا را بردگان خود بپندارند و در زمین فساد و تباهی را گسترش دهند، در این صورت به حکم «عقل» و از باب «لطف دائمی خداوند بر بندگان» دفع شر و مبارزه با چنین افرادی واجب و ضروری است تا حدی که آفتاب توحید و حقیقت، بر دلهای مردم بدرخشد و فطرت حق جوی آنان آشکار شود و در نتیجه دین الهی بر اساس طبیعت خود در تمام آفاق انتشار یابد.

پس در واقع جهاد ابتدایی دفاع از توحید و قسط و عدالت و در حقیقت دفاع از انسانیت است و هدف از تشریح فریضه جهاد در شریعت مقدس اسلام همین هدف والاست، نه کشورگشایی و سلطه جویی بر مردم، چنانچه شیوه استعمارگران سلطه طلب در زمانه ماست.

در روایت حسن بن محبوب از برخی یاران خویش آمده که امام محمد باقر (ع) در بیان حدود و هدف جهاد فرمود:

نخستین هدف جهاد، فراخواندن مردم به اطاعت خداوند به جای اطاعت سایر بندگان، و به پرستش خداوند به جای

پرستش سایر بندگان، و به ولایت خداوند به جای ولایت و حکومت سایر بندگان است ... و جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت بنده ای به اطاعت بنده ای دیگر همانند وی بکشاند. «۸۳»

خداوند تبارک و تعالی در سوره بقره می فرماید:

(۸۰). ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. الذاریات / ۵۶.

(۸۱). هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركين. التوبه / ۳۳.

(۸۲). لا اكراه في الدين. بقره / ۲۵۶.

(۸۳). فی خبر الحسن بن محبوب عن بعض اصحابه عن ابی جعفر (ع) فی بیان حدود الجهاد قال: و اول ذلك الدعاء الى طاعه الله من طاعه العباد، و الى عباده الله من عباده العباد، و الى ولايه الله من ولايه العباد و ليس الدعاء من طاعه عبد الى طاعه عبد مثله. (وسائل، ۷/۱۱، باب ۱، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۵

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۸۴) - و با کافران نبرد کنید تا فتنه و تباهی از روی زمین بر طرف شود و همه آیین، دین خدا باشد، پس اگر از فتنه و نبرد دست کشیدند [با آنان به عدالت رفتار کنید] که ستم جز به ستمکاران روا نیست.

در این آیه شریفه هدف از مبارزه، رفع فتنه و گسترش یکتاپرستی بیان شده است و شاید مراد از جمله (لا تكون فتنه) اشاره به جنگ دفاعی به معنی مصطلح باشد و مراد از جمله (و يكون الدين لله) جنگ ابتدایی، و هنگامی که این دو غرض به دست آمد نباید برای

استعداد و استثمار جوامع مختلف به تجاوز پرداخت، مگر اینکه آنان افرادی ستمگر و ظالم باشند که در این صورت برای رفع شرارت و ستمگری آنان باید مبارزه ادامه یابد، که دفع ظلم نیز بی تردید یک مبارزه دفاعی است.

باز در سوره انفال می فرماید: **وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ** «۸۵» - با کافران مبارزه کنید تا فتنه از میان برداشته شود و همه آیین، دین خدا باشد.

همچنین در سوره نساء می فرماید: **وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا** - «۸۶» چرا در راه خدا جهاد نمی کنید و برای رهایی جمعی مستضعف و ناتوان از مرد و زن و کودک نمی جنگید، آنان که (گرفتارند) و می گویند بار خدایا ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آور.

در این آیه شریفه، خداوند مردم را آشکارا به خاطر وا گذاشتن جهاد و مبارزه مورد نکوهش قرار داده و اشعار بر این دارد که دفاع از افراد ناتوان و مستضعف چیزی است که در ژرفای وجود و فطرت هر انسان قرار داده شده است.

در این آیه شریفه شاید مراد از مبارزه در راه خدا (فی سبیل الله) همان گسترش یکتاپرستی و اعلای کلمه اسلام باشد و مراد از «والمستضعفین» دفاع از قسط و عدالت به هنگام استیلا ستمگران بر افراد ناتوان است، که در این صورت آیه شریفه، هم جهاد ابتدایی و هم جهاد دفاعی را شامل می شود. «۸۷»

(۸۴). بقره / ۱۹۳.

(۸۵). انفال / ۳۹.

(۸۶). نساء / ۷۵.

(۸۷). جهاد، یکی از ارکان دین مبین اسلام است که برای رفع فتنه

در عالم و حفاظت و حراست از ارزشهای الهی و دفاع از حکومت اسلامی تشریح شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۶

چگونگی اجازه امام در جهاد ابتدایی:

اشاره

روایات متعدد و فتاوی بزرگان فقه شیعه بر ضرورت حضور امام عادل و یا نماینده وی در جهاد ابتدایی دلالت دارد که نمونه هایی از آن را متذکر می شویم.

روایات:

۱- در نامه امام علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون آمده است: «جهاد واجب است همراه با امام عادل (۸۸)».

۲- در روایت بشیر از امام جعفر صادق (ع) آمده است که گفت:

خدمت آن حضرت- امام صادق (ع)- عرض کردم: در خواب دیدم که به شما گفتم جنگ همراه با غیر امام مفترض الطاعه حرام است همانند مردار و خون و گوشت خوک و شما در جوابم فرمودید بله چنین است. حضرت فرمود: بله چنین است (۸۹) (که در خواب دیده ای).

۳- در روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) از پدران خویش از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود: کسی که در حکم کردن، امین نبوده و شرعاً تأیید نشده و حدود الهی را در بیت المال مراعات نمی کند نباید هیچ مسلمانی به دستور چنین کسی در جهاد شرکت نماید و اگر به دستور چنین شخصی به جهاد گسیل شد و از دنیا رفت یاور دشمنان ماست در

- در قرآن حدود «سیصد» آیه به صورت مستقیم و با توابع آن حدود «پانصد» آیه در ارتباط با این فریضه الهی وارد شده که از مجموع آن استفاده می شود که جهاد همانند نماز برای همه زمانهاست و مخصوص صدر اسلام و زمان پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیست. دفاع از حقیقت و عدالت کمک به مستضعفین، خیر بودن شمشیر، اصلاح دین و دنیا توسط جهاد، برای همه زمانهاست.

اینطور نیست که با غیبت حضرت حجت (ع) آنگونه که برخی معتقدند همه اینها کنار گذاشته شده باشد و باب جهاد با نبودن امام معصوم (ع) تعطیل شده باشد و مسلمانان در زمان غیبت و لو اینکه صد هزار سال هم طول بکشد بدون دفاع باشند و برای گسترش اسلام جهاد نکنند، مسلماً اگر در صدر اسلام، خیر در شمشیر بوده در این زمان در توپ و تانک و مسلسل و موشک است و ما نمی‌توانیم از این همه آیات و روایات در زمان غیبت صرف‌نظر کنیم و اصولاً در اسلام، جهاد برای دفاع است، منتهی گاهی دفاع از حقیقت است و گاهی دفاع از عدالت، مبارزه با شرک و مشرکین برای بازگرداندن آنان به راه توحید و فطرت الهی دفاع از حقیقت است، زیرا انکار خداوند حقیقت است و تلاش برای نجات مستضعفین و محرومین و مبارزه با حکومت‌های جائر ستمگر، دفاع از عدالت. (از افاضات معظم له در درس).

(۸۸). عن الرضا (ع) فی کتابه الی المأمون: و الجهاد واجب مع الامام العادل (العدل خ). وسائل. ج ۱۱ / ۱۱، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲۴.

(۸۹). فی خبر بشیر عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: انی رأیت فی المنام انی قلت لک: ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر، فقلت لی: نعم هو کذلک؟ فقال ابو عبد الله (ع) هو کذلک، هو کذلک، هو کذلک. (وسائل، ۱۱ / ۳۲ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۷

غصب حق ما، و دست او به خون ما آلوده شده

۴- در روایت سماعه از امام جعفر صادق «ع» آمده است که گفت: عباد بصری، امام زین العابدین «ع» را در راه مکه ملاقات نمود و به وی گفت:

«جهاد را با سختیهایش رها کردی و رو به سوی حج آوردی؟ گویا حج را آسان تر یافتی؟ و حال آنکه خداوند سبحان می فرماید: «خداوند از مؤمنان مالها و جانهایشان را به بهای بهشت خریداری نموده است که جهاد و قتال می کنند در راه خدا...» امام سجاد «ع» فرمود: دنباله آیه را بخوان، آن شخص ادامه داد «کسانی که توبه کننده هستند و عبادت کننده و ستایش خدا را به جای می آورند و...» حضرت فرمود: بله اگر افرادی که این اوصاف را داشته باشند یافتیم جهاد با اینان از حج بهتر و بافضیلت تر است.» «۹۱»

و روایات بسیار دیگری همانند اینها که مقتضای مجموع آنها نظیر صریح فتاوی فقهای شیعه که در ذیل خوانده می شود- این است که جهاد همراه با حاکم ستمگر مشروع و جایز نیست.

نظریه فقها و بزرگان درباره ضرورت وجود امام عادل در جهاد ابتدایی:

مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر می فرماید: «در کتاب مسالک و سایر کتابهای فقهی آمده است که نایب امام (ع) در زمان غیبت نمی تواند سرپرستی جهاد ابتدایی را به عهده بگیرد.

بلکه در کتاب «ریاض» به نقل از ظاهر کتاب «منتهی» و صریح کتاب «الغنیه» گفته است که هیچ گونه اختلافی در این مسأله نیست، مگر آنچه از احمد حنبل به نقل از کتاب منتهی آمده است، آنگاه در کتاب ریاض اضافه نموده که ظاهر کلام این دو، این است که این مسأله اجماعی است، علاوه بر روایاتی که وجود امام را اعتبار کرده است، لکن اگر اجماع

مزبور کامل و تمام باشد سخنی نیست و گرنه به عموم ولایت فقیه در زمان غیبت که شامل این مورد

(۹۰). فی خبر ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) عن آبائه قال: قال امیر المؤمنین (ع) لا یرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله عز و جل، فانه ان مات فی ذلك المكان كان معینا لعدونا فی حبس حقنا و الإشاطه بدمائنا و میتته میتة جاهلیه. (وسائل ۱۱/ ۳۴، باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸).

(۹۱). فی خبر سماعه عن ابی عبد الله (ع) قال: لقی عباد البصری علی بن الحسین (ع) فی طریق مکه فقال له:

یا علی بن الحسین ترکت الجهاد و صعوبته، و اقبلت علی الحج و لینه، ان الله عز و جل یقول: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... فقال علی بن الحسین (ع) اتم الآیه، فقال:

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ ... فقال علی بن الحسین (ع) اذا رأینا هؤلاء هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج.

(وسائل، ۱۱/ ۳۲ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدد، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۸

نیز می گردد و با عموم ادله جهاد که شامل جهاد ابتدایی در هر زمان نیز هست، ممکن است این نظریه را مورد خدشه قرار داد. «۹۲»

آنچه پیرامون کلام مرحوم صاحب جواهر می توان گفت این است که نه در اخبار و نه در کلمات فقهای شیعه هیچ یک لفظ «امام معصوم» به کار برده نشده، بلکه آنچه آمده «امام عادل» است که در مقابل آن «امام جائر» می باشد.

لفظ امام نیز در لغت و

در فرهنگ اسلامی منحصر به دوازده معصوم علیهم السلام نیست، بلکه لفظ امام، عام است و به هر پیشوایی که مورد پیروی قرار گیرد اطلاق می شود، چه در جماعت چه در جمعه، چه در حج و چه در اداره امور سیاسی جامعه. چنانچه پیش از این (در محور پنجم، بیان چند نکته درباره مفاهیم ولایت و امامت، بخش دوم کتاب) بحث تفصیلی آن گذشت.

از طرف دیگر مفهوم عدالت، گسترده تر از مفهوم عصمت است. [بدین معنی که هر معصومی، عادل نیز هست، ولی هر عادللی لازم نیست معصوم باشد]. و مصداق آیه شریفه «التَّائِبُونَ، الْعَابِدُونَ ... الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ - توبه کنندگان و عبادت کنندگان ... و پاسداران حدود الهی» که پیش از این در روایت سماعه آمده بود اعم از امام معصوم است و شامل امام عادل غیر معصوم نیز می شود. همچنین عناوین ذکر شده در روایات مانند: امام واجب الاطاعه و امامی که برای حکم کردن، امین قلمداد شده باشد و کسی که دستورات خداوند را در گردآوری امور مالی نظام و مصرف آنها مورد نظر قرار می دهند، همه این عناوین، مانند کلمه امام، مفهوم عامی دارند و بر غیر امام معصوم (ع) - نظیر مالک اشتر و دیگران که از جانب پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) به ولایت و حکومت منصوب می شدند - نیز صادق است.

البته (باز تأکید می شود) مصداق امام عادل در زمان ظهور و حضور ائمه علیهم السلام، همانان و کسانی هستند که از جانب آنان برای این مقام، منصوبند. اما آنچه به عنوان شرط در مورد جهاد ابتدایی در روایات و کلمات اصحاب آمده همان عنوان امام عادل در مقابل امام جائز

است نه امام معصوم در مقابل غیر معصوم.

در کتاب غنیه (ابن زهره) نیز در ارتباط با جهاد ابتدایی چیزی به جز امام عادل ذکر نشده است. «۹۳»

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۱، ص: ۲۲۸

(۹۲). جواهر الکلام، ۱۳/۲۱.

(۹۳). جوامع الفقهیه / ۵۲۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۹

در همین باره در کتاب منتهی اینگونه آمده است:

«جهاد گاهی برای دعوت به اسلام است و گاهی برای دفع تجاوز دشمنان آنگاه که مسلمانان را مورد هجوم قرار دهند، در مورد اول [جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام] جایز نیست مگر با اجازه امام عادل و یا کسی که از جانب وی برای این کار مأمور شده است و مورد دوم [جهاد دفاعی] واجب است به صورت مطلق [چه با اجازه و چه بدون اجازه امام].

احمد حنبل می گوید در مورد اول (جهاد ابتدایی) واجب است جهاد به همراه هر امامی، نیکوکار باشد یا فاجر». «۹۴»

در تذکره [علامه] اینگونه آمده است:

«جهاد ابتدایی جایز نیست مگر با اجازه امام عادل یا کسی که از جانب وی برای همین جهت منصوب شده و این مسأله نزد علمای ما اجماعی است ... و احمد حنبل گفته است:

واجب است جهاد به همراه امام باشد، اعم از نیکوکار و یا فاجر» «۹۵»

در سنن ابی داود از ابو هریره روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«جهاد واجب است بر شما با هر امیر و فرمانده، نیکوکار باشد و یا بدکار و نماز واجب است بر شما پشت سر هر

مسلمان، نیکوکار باشد و یا بدکار، اگر چه مرتکب گناهان کبیره شود.» (۹۶) و این معنی آشکار است که در زمانهای ائمه علیهم السلام پیشوایان جور و خلفای اموی و عباسی متصدی امور جنگ و جهاد بوده اند و طبیعی است در مقابل این عمل رایج، و این روایت (ابو هریره) که در آن عصر بر اساس آن فتوا صادر می شده، ائمه ما علیهم السلام خواسته اند بفرمایند که مسئولیت جهاد بسیار سنگین و بزرگ است بدان جهت که در ارتباط با دعوت به اسلام است و با جان و مال و آبرو و ناموس مردم سروکار دارد پس نباید اختیار آن به دست افراد ناآگاه به موازین اسلام، یا افراد ستمگر و جائز قرار گیرد.

پیش از این در خبر ابی بصیر نیز گذشت که امام (ع) فرمود: «فرد مسلمان همراه کسی که امین در حکومت نیست و در اموال بیت المال، امر خدا را در نظر نمی گیرد، برای جهاد خارج نمی شود.» (۹۷)

(۹۴). المنتهی، ۲ / ۸۹۹.

(۹۵). تذکره علامه ۱ / ۴۰۶.

(۹۶). عن ابی هریره قال: قال رسول الله (ص) الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برأ کان او فاجرا و الصلاه واجبه علیکم خلف کل مسلم برأ کان او فاجرا و ان عمل الکبائر (سنن ابی داود، ۲ / ۱۷ کتاب الجهاد، باب فی الغزو مع ائمه الجور).

(۹۷). لا- ینخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله. (وسائل ۱۱ / ۳۴، باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۰

از طرف دیگر عقل سلیم نیز به وضوح به همین معنی گواهی می دهد که نمی توان افراد

ستمگر و جائز را بر اموال و نفوس مردم مسلط کرد.

نظر صاحب ریاض درباره شرط عصمت و پاسخ آن:

چنانچه پیش از این گفته شد «عصمت» برای امام در جهاد ابتدایی شرط نیست و گرنه باید حکم جهاد را از افرادی نظیر مالک اشتر و دیگران که از جانب امیر المؤمنین (ع) و یا رسول اکرم (ص) منصوب می شدند، نفی نماییم، فقهای عادل آگاه به زمان و آگاه به حوادث و مشکلات در زمان غیبت نیز همانند فرماندهان لشکر و کارگزاران منصوب از جانب ائمه علیهم السلام هستند که برای آنان نیز ملکه عصمت نیست ولی در عین حال به خاطر اینکه ولایت دارند اطاعت از آنان واجب است، چنانچه بیان آن به تفصیل پس از این خواهد آمد. پس امام واجب الاطاعه منحصر به امام معصوم نیست بلکه امام عادل نیز واجب الاطاعه است و اجماع مورد ادعای غنیه و تذکره نیز درباره امام عادل است در مقابل امام جائز که احمد حنبل بر اساس روایت ابو هریره به آن فتوا داده است.

اما مرحوم صاحب ریاض در امامت جهاد ابتدایی عصمت را نیز شرط دانسته و جهاد ابتدایی همراه با امام معصوم را جایز و لازم می شمارد. شاید صدور این فتوا به خاطر تبادل امام معصوم از لفظ امام در ذهن ایشان و سایرین ناشی شده باشد و چه بسا به همین معنی هم تصریح نموده و فرموده اند که مراد از امام همان امام معصوم است. اما در پاسخ باید گفت فهم و انس ذهنی آنان از کلمه امام دلیل و حجت شرعی نیست [و نمی توان آن را ملاک حکم شرعی در ضرورت عصمت قرار داد].

ممکن است در توجیه این نظر گفته شود

امام معصوم [به خاطر دارا بودن ملکه عصمت] اشتباهات و تخلفات عمال و کارگزاران خویش را جبران و ترمیم می کند. در پاسخ باید گفت: امام عادل غیر معصوم نیز به مقتضای عدالت خود تخلفات و اشتباهات عمال و کارگزاران خود را پس از کشف خلاف، جبران و ترمیم می کند.

از سوی دیگر بر اساس آیات شریفه قرآن، جهاد برای «رفع فتنه» و اینکه «آیین، همه برای خدا گردد» تشریح شده، در این صورت آیا ممکن است ما بدین معنی ملتزم شویم که در عصر غیبت اگر چه هزاران سال طول بکشد خداوند رفع فتنه و گسترش دین اسلام را نخواسته است؟

علاوه بر این، ما پیش از این خواندیم که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «تمام نیکیها در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۱

شمشیر است و زیر سایه شمشیر، و مردم جز به وسیله شمشیر قوام و قیام نخواهند یافت.» «۹۸»

و از امیر المؤمنین (ع) نقل نمودیم که آن حضرت فرمود: «دین و دنیا جز به وسیله جهاد اصلاح نخواهد شد» «۹۹».

حال آیا ممکن است گفته شود که در زمان غیبت، خداوند صلاح و خیری را برای بشر قرار نداده و صلاح دین و دنیای آنان را نخواسته است؟ آیا عقل و خرد روا می شمارد که مردم در عصر غیبت در مقابل جنایتها و فسادها تا ظهور صاحب الامر (عجل الله فرجه) بلا تکلیف باقی بمانند؟ بله از آن جهت که مسأله بسیار مهم است و به جان و مال و ناموس افراد مربوط می شود، لازم است مقید به ملاک و ضابطه ای شود، و دست افراد ناآگاه به موازین شرع و افراد ستمگر و جائر که

تقیدی به موازین اسلامی ندارند از آن کوتاه باشد و به همین جهت است که گفته شده «وجوب» این جهاد مشروط به اذن امام عادل است.

این اجمالی از مسأله جهاد ابتدایی در عصر غیبت بود، بحث تفصیلی آن باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد.

وجوب جهاد دفاعی و مشروط نبودن آن به اجازه امام:

وجوب جهاد دفاعی در تمام اشکال آن (دفاع از مال، جان، آبرو و حیثیت اجتماعی مسلمانان) بدون تردید مشروط به وجود و اجازه امام نیست.

جای بسی شگفتی است که برخی از مسلمانان و حتی برخی از عالمان دینی پنداشته اند در مقابل هجوم کفار و صهیونیستها بر کشورهای اسلامی و کشتار پیر مردان و جوانان و کودکان و زنان و استیلا بر اموال و هتک نوامیس و تخریب معابد و مساجدشان، هیچ گونه تکلیف و مسئولیتی متوجه ما نیست با اینکه وجود جهاد دفاعی به طور یقین مشروط به اذن و اجازه امام نیست و وجوب آن یک ضرورت عقلی و شرعی است. خداوند تبارک و تعالی در داستان طالوت و کشته شدن جالوت توسط داود می فرماید:

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ «۱۰۰» ۱.

و اگر خدا برخی از مردم را در مقابل برخی دیگر بر نمی انگیخت، فساد روی زمین را فرا می گرفت، امّا خداوند متعال صاحب فضل و کرم نسبت به همه جهانیان است.

(۹۸). الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف، و لا یقیم الناس الا السیف (وسائل ۱۱ / ۵، باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث (۱).

(۹۹). ما صلحت دنیا و لا دین الا به. (وسائل باب ۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۵).

(۱۰۰). بقره ۲۵۱.

مبانی فقهی حکومت

طبیعی است راندن فساد از مردم روی زمین جز با قیام اهل حق و دفاع آنان از حق، میسر و عملی نیست.

و باز خداوند متعال در جای دیگر می فرماید: **أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِمُ ظُلْمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصِيرِهِمْ لَقَدِيرٌ - الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَادَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ - الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. «۱۰۱» ۱**

رخست جنگ به کسانی که هدف کارزار دیگرانند داده شد، زیرا آنان از دشمن ستم کشیده اند و خدا بر یاری آنها تواناست - آن مؤمنانی که به ناحق از خانه هایشان آواره شدند و به جز آنکه می گفتند پروردگار ما خدای یکتاست جرمی نداشتند، و اگر خدا رخست جنگ ندهد و دفع برخی مردم را با برخی دیگر نکند، همانا صومعه ها و دیر و کنشت ها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می شود، همه خراب و ویران می شد و هر که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد، که خداوند در منتهای اقتدار و توانایی است - کسانی که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و حاکمیت دهیم، نماز پيامی دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت کارها همه از آن خداوند است.

من نمی دانم آیا مسلمانان این آیات شریفه را نخوانده اند؟ و یا خوانده، اما

در مفاهیم آن تدبیر و اندیشه ننموده اند؟

آیا می توان به این معنی ملتزم شد که خداوند متعال در عصر غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) با فساد در زمین، و خرابی مساجد و معابد، دشمن نیست؟ و اقامه نماز و پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر را دوست ندارد؟ به ذات مقدسش سوگند هرگز نمی توان چنین برداشتی را پذیرفت.

بی تردید بر همه مسلمانان همواره واجب و لازم است از مراکز توحید دفاع کنند و فساد و مفسدین را از گستره زمین برانند و ستونهای اسلام را همواره پابرجا نگهدارند و خداوند به کسانی که وی را یاری دهند یاری خواهد رساند. البته این نکته را همین جا باید یادآور شد که یاری خداوند غیر از پیروزی قطعی و حتمی بر دشمن است زیرا خداوند سبحان همواره دوستان خویش را با تقویت ایمان و ایجاد آرامش در دلشان و با افکندن

(۱۰۱). حج / ۳۹ - ۴۰ - ۴۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۳

رعب و ترس در دل دشمنان نصرت و یاری می بخشد و چه بسیار دسته های کوچک و اندک که با خواست و یاری خداوند بر سپاهی بزرگ غلبه نموده اند، اما باید دانست که این عالم، عالم علل و اسباب و تضاد و تراحم است و چه بسا دشمن در موردی به خاطر به کار بستن خدعه و حيله ای در يك مرحله بر قوای حق پیروز آید.

اما در عین حال بر مسلمانان واجب است پس از تهیه وسایل و امکانات مبارزه به صورت متعارف با توکل به خدا قیام نموده و با مفسدین و ستمگران پیکار نمایند.

دلالت روایات بر ضرورت جهاد دفاعی:

روایات متعددی نیز بر ضرورت جهاد دفاعی

دلالت دارد که از آن جمله می توان به روایتهای ذیل توجه کرد:

۱- در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که آن حضرت پس از قرائت این آیه شریفه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّمَا اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» فرمود: به استناد همین آیه مؤمنان هر دوره و زمانی با ستمگران پیکار می کنند. «۱۰۲» ۱.

۲- پیش از این به نقل از امیر المؤمنین (ع) گذشت، که آن حضرت پس از آنکه شنید که مردی (از اهل شام) به یک زن مسلمان و زن دیگری که در ذمه اسلام بوده حمله برده و خلخال و دستبند و گردنبد و گوشواره از آنان ربوده، در حالی که آنان وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشته اند، و غارتگران با غنیمت فراوان بدون اینکه حتی یک نفر از آنان زخمی شده و یا قطره ای خون از آنان ریخته شود به سوی شام بازگشته اند، فرمود:

اگر به خاطر این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و بلکه از نظر من سزاوار و بجاست، و نیز فرمود: زشت باد روی شما و همواره غم و اندوه قرینتان باد که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته اید، به شما پی در پی حمله می کنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید، با شما می جنگند و شما با آنان نمی جنگید، معصیت و نافرمانی خدا می شود و شما به آن رضایت می دهید «۱۰۳» ۱.

پس اینک ای برادر مسلمان! آیا من و شما انسان نیستیم؟ آیا گذشته از التزام به اسلام در ما عواطف و حمیت انسانی نیست؟ چگونه خبر کشتار این همه مسلمان و تخریب شهرها و مساجد و هتک نوامیس مسلمانان به دست

(۱۰۲). عن الصادق (ع) بعد ذکر قوله تعالى: أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا... قال: و بحجه هذه الآية يقاتل مؤمنوا كل زمان (وسائل، ۲۷/۱۱، باب ۹ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

(۱۰۳). لو أن امرء مسلما مات من بعد هذا اسفا ما كان به ملوما بل كان به عندي جديرا.... و قال: فقبحا لكم و ترحا حين صرتم غرضا يرمى، يغار عليكم و لا تغيرون و تغزون و لا تغزون و يعصى الله و ترضون. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷، فیض ۹۵، لح/ ۷۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۴

افغانستان و هند و سایر کشورهای اسلامی به گوش ما می رسد، اما از جای خویش حرکت نکرده و از آنان حمایت نمی کنیم؟ و حتی یک کلام و جمله هم در جهت تقویت آنان نمی گوئیم و کسانی را که فریاد اعتراض علیه دشمنانشان سرداده اند مورد تأیید و حمایت قرار نداده و چه بسا عملا کفار و ستمگران را نیز مورد تأیید قرار می دهیم؟

۳- طبری در تاریخ خویش از ابی مخنف از عقبه بن ابی العیزار نقل نموده که امام حسین (ع) در صحرای «بیضه» برای اصحاب خویش و اصحاب حر، خطبه خواند و فرمود:

ای مردم همانا پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را مشاهده کند که محرمات و حدود الهی را حلال و هتک نموده و عهد خدا را می شکند، با سنت رسول خدا مخالفت نموده و در میان مردم بر اساس تجاوز و گناه حکمرانی می کند، اما به وسیله گفتار و کردار با وی به مخالفت برنخیزد، بر خداوند است که وی را

در جایگاهی که برای آن سلطان انتخاب کرده وارد نماید. آگاه باشید که اینان [یزید پلید و یاورانش] به یقین شیطان را فرمان برده و از اطاعت خداوند سرباز زدند، فساد را آشکار نموده و حدود الهی را معطل گذاشتند، اموال عمومی و بیت المال را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمردند، و من سزاوارترین کسی هستم که علیه اینان بشورم و این وضع را تغییر دهم «۱۰۴» ۱.

مشخص است کلام پیامبر اکرم (ص) منحصر به سبط شهید آن حضرت - امام حسین (ع) - و به زیدین علی و شهید فخر و افرادی نظیر این بزرگان نیست، بلکه در صدد بیان یک تکلیف الهی عام برای همه مسلمانان در مقابل کفار و سلاطین ستمگر و طاغوت‌های زمان است، چنانچه عمومیت نهفته در کلمه موصول [من رأی: هر کس مشاهده کند] بر این معنی دلالت دارد.

در هر صورت جهاد دفاعی در مقابل هجوم بیگانگان و کفار و مبارزه با تسلط آنان بر کشورهای اسلامی و شئون و فرهنگ و اقتصاد مسلمانان از اوجب واجبات است و تشکیک در آن، تشکیک در احکام کتاب و سنت بلکه در آنچه مورد قضاوت عقل و فطرت است می باشد، چرا که خداوند متعال، انسان و بلکه جمیع حیوانات را نیز به ابزار و وسایل دفاعی

(۱۰۴). روی الطبری فی تاریخه عن ابی مخنف عن عقبه بن ابی العیزار ان الحسین (ع) خطب اصحابه و اصحاب الحر بالبیضه فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: أیها الناس ان رسول الله (ص) قال: من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنه

رسول الله (ص) يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله، الا وان هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفى ء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غير. (تاريخ طبرى، ۷ / ۳۰۰، چاپ ليدن).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۵

در نظام خلقتشان مجهز فرموده و در آنان قوه غضب قرار داده، و اینگونه است که مشاهده می کنیم حتی در خون، گلبولهای سفید را برای دفاع از کشور بدن در مقابل میکروبهای بیماری زای خارجی قرار داده و این نکته ایست شایان توجه

ضرورت دفاع از کیان اسلام گرچه همراه با امام جائز:

نکته دیگری که در اینجا قابل توجه است این است که دفاع از کیان اسلام و محدوده حکومتی مسلمانان واجب است و لو در زیر پرچم باطل، البته به شرط اینکه این دفاع موجب تأیید حکومت وی نشود. این مطلبی است که از روایت ذیل، که سند آن هم بد نیست، استفاده می شود:

در خبر یونس آمده که گفت: شخصی از ابو الحسن امام علی بن موسی (ع) مطلبی را پرسید و من در آنجا حضور داشتم، آن شخص گفت: فدایت گردم به مردی از یاوران شما خبر رسیده که شخصی برای جهاد در راه خدا شمشیر و کمان به افراد می دهد و آن شخص رفته و از وی شمشیر و کمان گرفته و نمی دانسته که برای چه راهی اینها را در اختیارش می گذارند، آنگاه برخی از یارانش با او دیدار نموده و به وی گفته اند شمشیر و کمان را برگرداند. حضرت فرمود بله

چنین بکند، آن شخص گفت اما به دنبال وی رفته و او را نیافته است و افرادی به او گفته اند که وی از اینجا رفته (یا مرده) است. حضرت فرمود به مرزها برود، اما جنگ نکند، گفت به مرزهایی نظیر قروین و عسقلان و دیلم (که در آن زمان مرزهای اسلام و کفر بودند) و مرزهای دیگری از این قبیل؟ حضرت فرمود برای حفظ کیان اسلام قتال کند، گفت: می فرماید واقعا جهاد کند؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه بیم نفوذ کفار در سرزمینهای اسلامی برود، بگو بینم اگر رومیان بر مسلمانان وارد شوند آیا شایسته نیست آنان را به عقب برانند؟

آنگاه حضرت فرمود: از مرزها پاسداری کند اما جنگ نکند، اما اگر کیان اسلام و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۶

مسلمین در خطر بود بجنگد که در این صورت قتال او به نفع اسلام و خود اوست نه به نفع سلطان، زیرا اگر اسلام متلاشی شود یاد محمد (ص) نیز از ذهنها محو خواهد شد «۱۰۵» ۱.

اینک ای برادر مسلمان توجه کن که چگونه مسلمانان در خواب گران فرو رفته و با وسوسه های استعمارگران و ایادی نادان و بد سیرت آنان، با همکاری علمای سوء همواره در غفلت نگهداشته شده اند، دین خدا را در برخی مراسم ظاهری و آداب شخصی خلاصه نموده و کفار بر کشورهای اسلامی و مساجد و معابد و تمام شئون آنان مسلط شده و پراکندگی و تفرقه را برای آنان به ارمغان آورده اند و به گونه ای که خود مسلمانان نیز متوجه نیستند آنان را به انواع استضعافها مبتلا نموده اند. بار خدایا رشته کفار را از هم گسسته، جمعشان را

متفرق و خدعه و مکرشان را به خودشان بازگردان، و مسلمانان را از خواب طولانی غفلت بیدار بفرما! آمین یا رب العالمین.

ضرورت ایجاد تشکل و کسب آمادگی برای دفاع:

البته این نکته را همواره باید در نظر داشت که دفاع امکان پذیر نیست و نتیجه مطلوب از آن به دست نمی آید مگر با کسب آمادگی و تهیه مقدمات و مجهز شدن به سلاح روز و تمرین و کسب تجربه برای استفاده از آن، که [به عنوان مقدمه واجب] اینها نیز واجب و لازم است.

□
خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عِبَادُ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (۱۰۶) ۱- برای مبارزه با دشمنان آنچه در توان دارید از نیرو و از سواره نظام آماده کنید که با آن دشمن خدا و دشمن خود را به هراس افکنید».

البته در برخی موارد دفاع از اسلام میسر نمی شود مگر با تقسیم کار و ایجاد سازمان و تشکیلات و لو به صورت مخفی که بی تردید در این مرحله دفاع متوقف است به برگزیدن یک رهبر عالم عادل آگاه به امور و مسائل که همه از وی اطاعت و پیروی نمایند. تا خداوند با تأییدات و نصرت خویش، آنان را یاری نماید، چنانچه بیشتر انقلابهای پیروز جهان اینگونه بوده [و بدون سازماندهی و تشکیلات و اطاعت از رهبری به پیروزی نرسیده] است.

در قرآن کریم نیز بدین ضرورت اشاره شده، آنجا که آمده است: «بنی اسرائیل به پیامبرشان گفتند برای ما فرمانروایی قرار ده تا همراه با وی در راه خدا مبارزه کنیم ... پس خداوند طالوت را به عنوان فرمانروای آنان مبعوث فرمود»، «(۱۰۷) ۱

خبر یونس قال: سأل ابا الحسن (ع) رجل و انا حاضر فقال له: جعلت فداك ان رجلا من مواليك بلغه ان رجلا يعطى سيفاً و قوساً في سبيل الله فاتاه فاخذ هما منه و هو جاهل بوجه السبيل ثم لقيه اصحابه فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوز و امره برد هما- قال: فليفعل، قال قد طلب الرجل فلم يجده و قيل له قد قضى الرجل- قال: فليرابط و لا يقاتل- قال: مثل قزوين و عسقلان و الديلم و ما اشبه هذه الثغور؟ فقال: نعم- قال: فان جاء العدو الى الموضوع الذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: يقاتل عن بيضه الاسلام- قال: يجاهد؟ قال: لا الا ان يخاف على دار المسلمين. أ رأيتك لو ان الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ (لم يسع خ) لهم ان يمنعوهم؟ قال: يرابط و لا يقاتل، و ان خاف على بيضه الاسلام و المسلمين قاتل فيكون قتاله لنفسه ليس للسلطان لان في دروس الاسلام دروس ذكر محمد (ص). (وسائل، ۱۱ / ۹ / باب ۶ از ابواب جهاد عدو، حديث ۲).

(۱۰۶). انفال / ۶۰

(۱۰۷). اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملكا نقاتل فی سبیل الله و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا.

(بقره / ۲۴۶-۲۴۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۷

از این آیه بخوبی استفاده می شود که مبارزه و قتال متوقف بر وجود رهبری است که افراد و امکانات پراکنده را در جهت مبارزه گردآوری و متشکل نماید که در این صورت به وی امام نیز گفته می شود. «۱۰۸» ۱

اما باید همواره توجه داشت که وجود امام در این جهاد، شرط وجود قتال است نه

شرط وجوب، بر خلاف جهاد ابتدایی که در آنجا امام شرط وجوب جهاد بود نه شرط وجود. «۱۰۹» ۱ بلکه می توان گفت که وجود امام و رهبر در هر دو قسم از جهاد، شرط وجود است نه شرط وجوب، چنانچه نظیر آن در امر به معروف و نهی از منکر آنگاه که بر زدن و مجروح کردن طرف توقف داشته باشد خواهد آمد.

خلاصه کلام در باب جهاد:

از آنچه تا کنون گفته شد، به دست آمد که جهاد از مهمترین واجبات است، و آن در کلمات فقها به دو دسته تقسیم شده است: جهاد ابتدایی و

(۱۰۸) - ما اکنون در شرایطی به سر می بریم که مسلمانها در مقابل هجوم کشورهای استعمارگر در حالت دفاعی هستند. مسلمانان فلسطین و افغانستان و لبنان الان گرفتار جنگ دفاعی هستند. پس بر همه مسلمین در همه کشورهای اسلامی واجب است که از آنها حمایت کنند. این دیگر توقف بر ظهور حضرت حجت (عج) ندارد.

متأسفانه عده ای به طور مرتب می گویند باید منتظر باشیم تا امام معصوم (ع) یعنی حضرت حجت، بیایند و کارها را درست کنند و با این طرز فکر کم کم جهاد ابتدایی را با جهاد دفاعی مخلوط کردند. همان اول که اسرائیل به لبنان حمله کرد بسیاری از آقایان به مردم گفتند کار نداشته باشید! اسرائیل تا اعماق لبنان پیش آمد و جنایاتش را انجام داد اما باز هم چهار تا بچه مسلمان با غیرت کارهایی انجام دادند و اسرائیل را مجبور به عقب نشینی کردند.

آیا فلسطین از کشورهای اسلامی و بیت المقدس از مساجد الله نیست و نباید برای دفاع از آن، مسلمانان را آماده نمود؟ آیا اسرائیل فتنه نیست؟ و طبق

دستور قرآن نباید برای رفع فتنه مبارزه کرد؟ آیا دستور رفع فتنه مختص صدر اسلام و زمان حضور امام معصوم است و در زمان غیبت، فتنه و فتنه گری کفار اشکال ندارد؟

آیا این منطق با اسلام سازگار است؟ کدام جمعیت جز روحانیت رسالت دارد زمینه های فکری اینگونه مسائل را برای مردم بازگو نماید؟ اگر ما نمی توانیم اسلحه به دست بگیریم و از کشورهای اسلامی دفاع کنیم، حد اقل باید مسائل جهاد دفاعی را برای مردم تشریح نماییم و آنها را تشویق کنیم که به عنوان مقدمه واجب، آموزشهای نظامی را فراگیرند و خود را برای دفاع از کشورهای اسلامی که در معرض تهاجم استعمارگران است و برای نبرد با اسرائیل جنایتکار که آرزوی حکومت نیل تا فرات را در سر می پروراند آماده نمایند. (از افاضات معظم له در درس)،

(۱۰۹) - شرط «وجوب» آن است که تا هنگامی که شرط محقق نگردد حکم وجوب بر موضوع مترتب نمی شود، نظیر شرط استطاعت برای حج و یا در همین مورد که وجوب جهاد ابتدایی مشروط به وجود امام عادل است. اما، «شرط وجود» آن است که وجوب آن مشروط به وجود چیزی نیست اما عملاً بدون وجود شرط موضوع امکان تحقق خارجی ندارد، نظیر وضو برای نماز و یا در برخی مراحل وجود امام برای جهاد دفاعی که وجوب جهاد مشروط به وجود امام نیست، اما بدون امام هم امکان عملی دفاع ثمربخش نیست. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۸

جهاد دفاعی. جهاد ابتدایی وجوب آن بنا بر آنچه گفته اند مشروط به وجود امام است، اما علی الاقوی، امام منحصر به امام معصوم نیست و امام عادل کافی است که

طبعاً شامل فقیه جامع الشرائط نیز می شود. و جهاد دفاعی و جوب آن متوقف بر وجود امام نیست، اما چه بسا در مواردی وجود و تحقق عملی آن وابسته به تشکل و تجمع است که در آن صورت، بناچار وجود آن متوقف بر وجود رهبر و امام است. وجود امام در این مرحله شرط وجود است نه شرط وجود چنانچه این معنی روشن و آشکار است، از این رو، واجب است برای جهاد دفاعی نیز تشکل ایجاد نموده و از رهبر و امام واجد شرایط پیروی و اطاعت نمود. اما در هر صورت در وجود جهاد دفاعی در عصر غیبت هیچ سخن و اشکالی نیست. البته روایتی نیز یافت می شود که برخی افراد که قائل به ضرورت سکوت و سکون در مقابل جنایات و هجوم دشمنان در عصر غیبت بوده و بر وارد نشدن در مسائل سیاسی و تشکیل دولت و حکومت حق اصرار می ورزند ممکن است به آن استناد نمایند.

مرحوم صاحب وسائل این روایات را در باب سیزدهم کتاب جهاد، گردآوری نموده است و ما آنها را در فصل چهارم همین بخش از کتاب - پس از ذکر دلیلهای دهگانه ضرورت حکومت و جوب تلاش برای اقامه دولت عادل - آورده و به نقد و بررسی و پاسخ آنها می پردازیم.

مطالبی که در آن بخش آمده، بسیار دقیق و لطیف است و بایسته است به آن توجه ویژه مبذول نمود. ما پس از این در فصل چهاردهم از بخش ششم کتاب نیز به بررسی ضرورت دفاع از نظام الهی و لزوم تقویت قوای نظامی حکومت اسلامی خواهیم پرداخت.

حکومت و بغات

ضرورت جهاد با طاغیان و شورشگران علیه امام:

بغات، جمع باغی است و باغی کسی است که علیه

حکومت اسلامی و امام عادل شورش و طغیان کند.

درباره بغاه، مطالب مختلفی ابراز شده که به درج آنها می پردازیم:

شیخ طوسی در کتاب خلاف درباره بغاه اینگونه می نویسد:

«باغی کسی است که بر امام عادل شورش نموده و با وی به مبارزه برخاسته و از واگذارن حق به وی امتناع ورزد. باغی اسم ذم است و برخی معتقدند که شورشگر علیه امام، کافر است، برخی از علمای معتزله نیز در اینکه باغی اسم ذم است با ما هم عقیده اند، آنان شورشگران علیه امام را فاسق می دانند، جماعتی از اصحاب ابو حنیفه و شافعی نیز همین عقیده را دارند. ابو حنیفه می گوید: بغاه در صورتی که دارای دین بوده و مسلمان

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۹

باشند فاسق محسوب می گردند.

ولی اصحاب شافعی می گویند در نزد شافعیه، باغی اسم ذم نیست بلکه باغی کسی است که در جهت دستیابی به حق، تلاش و اجتهاد نموده، اما در نتیجه گیری به خطا رفته است نظیر مجتهدی که در مسائل فقهی و اجتهادی به خطا رفته باشد... «۱۱۰»

۱

اما دلیل ما [امامیه] بر اینکه باغی اسم ذم است، اجماع فرقه [امامیه] و روایاتی است که بر این معنی دلالت دارد «۱۱۱» ۱.

و در کتاب نهاییه اینگونه آمده است:

هر کس علیه امام عادل شورش نموده و بیعت وی را شکسته و با دستورات او مخالفت کند باغی است و امام می تواند با او به مبارزه و جهاد برخیزد... و کسانی که بر امام جائز خروج کنند. در هر صورت جنگ با ایشان جایز نیست، و هیچ کس را نشاید با شورشگران مبارزه کند مگر با دستور و

در کتاب شرایع آمده است: جنگ و مبارزه با کسی که علیه امام عادل شورش کرده واجب است در صورتی که امام و یا نایب وی، مردم را به صورت عمومی و یا در سطحی محدود برای مبارزه با وی دعوت کند «۱۱۳» ۱.

کتاب جواهر در توضیح عبارت شرایع می نویسد.

هیچ اختلافی بین عموم مسلمانان چه رسد به مؤمنین [شیعه امامیه] در مورد وجوب جهاد با شورشگران علیه امام عادل نیست. بلکه اجماع به هر دو شکل آن [اجماع محصل و منقول «۱۱۴» ۱] بر وجوب آن دلالت دارد، و بالاتر اینکه حکایت و نقل هر دو قسم اجماع به حد مستفیض است چنانچه روایات متعدد و مستفیضه ای از طریق فریقین بر وجوب آن رسیده است «۱۱۵» ۱.

(۱۱۰). به نظر می رسد اصحاب شافعی که عمل بغات را خطا در برداشت تعبیر نموده اند، در صدد بوده اند عمل معاویه و طلحه و زبیر و امثالهم را در مقابل حضرت علی (ع) توجیه و تأویل نمایند. (از افاضات معظم له در درس).

(۱۱۱). الخلاف، ۳/ ۱۶۴، کتاب الباغی.

(۱۱۲). نهاییه، ۲۹۶-۲۹۷، مبحث بغاه.

(۱۱۳). شرایع الاسلام، ۱/ ۳۳۶.

(۱۱۴). وحدت نظر پیدا کردن فقهای هر زمان درباره یک نظر به گونه ای که حاکی از قول معصوم باشد را در اصطلاح علم اصول، اجماع می گویند. برای فقهای که در یک زمان چنین اجماعی حاصل شده، آن را اجماع محصل و نسبت به فقهای که این اجماع برای آنان نقل شده، اما خود در آن حضور نداشته اند، اجماع منقول گفته می شود. ر. ک اصطلاحات الاصول، آیه الله علی مشکینی اردبیلی. / ۳۲ (مقرر)

(۱۱۵). جواهر الکلام، ۲۱/ ۳۲۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱،

شورش علیه امام عادل و یا امام معصوم:

جنگ با شورشگران علیه امام از مسائلی است که همواره مورد توجه و محل بحث و گفتگوی فقها اعم از شیعه و یا سنی بوده است و پیش از این ملاحظه شد که کلمه باغی به کسی که بر امام عادل (در مقابل امام جائر) خروج و شورش کند، تفسیر می شود. اما در مورد اینکه پس از تحقق امامت شرعی آیا شورش علیه امام معصوم مراد است یا مطلق امام عادل؟ دو نظر وجود دارد که به نظر می رسد نظر دوم [امام عادل] موجه تر باشد. درباره حکم مبارزه با باغیان علاوه بر اجماع و ادعای عدم خلافتی که در مسأله شده قرآن کریم و روایات نیز دلالت دارند که از آن جمله آیه و روایات ذیل را می توان یادآور شد:

۱- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْرِ لِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحِدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ﴿۱۱۶﴾ ۱- اگر دو طایفه از اهل ایمان با یکدیگر به جنگ و نزاع برخیزند شما در میان آنان صلح برقرار کنید و اگر یک دسته از آن دو، با دیگری ستم کرد با طایفه ظالم و باغی، قتال کنید تا به امر خدا باز گردد.

ظاهراً اینکه به هر کس که خروج بر امام نمود باغی گفته می شود از همین آیه گرفته شده و ضرورت مبارزه با آنان نیز از همین آیه استنباط شده است. البته ممکن است کسانی استدلال به این آیه را مورد خدشه قرار داده و بگویند این آیه مربوط به نزاع دو دسته و دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر درباره مسائل جزئی است، نه در ارتباط با

خروج و شورش یک دسته و طایفه علیه امام. که البته به وضوح سخن اینان بی اساس است، زیرا اولاً تعبیر دو طایفه که در آیه آمده بی تردید بر لشکر امام و لشکر گروه و شخص باغی نیز صدق می کند (چون که اینان دو طایفه از مؤمنین هستند). ثانیاً هنگامی که دفع طایفه طاعی و شورشگر علیه طایفه دیگر واجب و لازم باشد به طریق اولی دفع طایفه شورشگر علیه امام مؤمنین لازم و واجب می باشد و این اولویت قطعی است.

البته این نکته نیز ناگفته نماند که در آیه شریفه از طایفه باغی و شورشگر به شکل «مجازی» و به اعتبار حالت قبل از شورش تعبیر به مؤمن شده است. «۱۱۷» ۱

(۱۱۶). الحجرات / ۹.

(۱۱۷). در اینجا این نکته نیز قابل ذکر است که اگر سلطان و امام مسلمین نیز از شرایط امامت عدول کرد و بر ضد مردم مسلمان اقدام به بغی و تجاوز نمود بر مردم واجب است که علیه وی قیام نموده و با او به مبارزه برخیزند. استاد بزرگوار این مبحث را در آخر بخش پنجم کتاب به تفصیل مورد بحث قرار داده اند، اما ذکر این دو جمله از علمای سنت در اینجا خالی از فایده نیست:

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خویش ذیل خطبه «لا تقتلوا الخوارج بعدی ...» می نویسد: و عند اصحابنا-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۱

۲- ابن مغیره از جعفر از پدر خویش روایت نموده که گفت در نزد علی (ع) سخن از حروریه (خوارج) رفت، حضرت فرمود: «اگر آنان بر امام عادل یا بر جماعتی از مؤمنین قیام و شورش نمودند با آنان به جنگ

برخیزید، اما اگر بر امام ستمگر شوریدند با آنان درگیر نشوید چرا که آنان در این رابطه سخن و دلیلی دارند» «۱۱۸» ۱.

(در متن کتاب وسائل الشیعه مطبوع به جای کلمه «مقالا» که در متن روایت آمده کلمه «عقالا» درج شده، اما در کتاب کافی و علل الشرایع همان کلمه مقالا آمده است).

آنچه در این روایت قابل توجه است این است که بین شورش علیه امام جائر و امام عادل تفصیل قائل شده اما اشاره ای به امام معصوم و غیر معصوم ننموده است. در متن روایت مراد به حروریه همان خوارج است، چون خوارج پس از بازگشت از صفین در پشت شهر کوفه در محلی به اسم «حروراء» اجتماع نموده و آنجا را مرکز تجمع خود قرار دادند و به همین جهت به آنان، حروریه نیز گفته می شود.

۳- در کتاب صحیح مسلم از عرفجه روایت شده که گفت از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود: اگر کسی به نزد شما آمد در حالی که شما همه دور رهبری اجتماع کرده اید و آن کس می خواهد عصای شما را بشکند و وحدت شما را متلاشی کند، او را به قتل برسانید «۱۱۹» ۱.

این خلاصه مطالبی است که در اینجا می توان متذکر شد و تفصیل این مباحث را باید در جای خود مورد بررسی قرار داد.

- ان الخروج علی ائمه الجور واجب- در نزد اصحاب ما خروج علیه پیشوایان ستمگر واجب است.

ابن حزم اندلسی در کتاب المحلی جلد ۱۱ ص ۹۹ می گوید: «فلم نجد فی کتاب الله تعالی فرق فی قتال الفئه الباغیه علی الاخری بین سلطان و غیره، بل امر تعالی بقتال من بغی علی اخیه المسلم

عموما حتی یفئی إلی أمر الله: - ما در کتاب خداوند متعال در مورد مبارزه با دسته طغیانگری که علیه دسته دیگر تجاوز نموده فرقی بین سلطان و غیر سلطان نمی یابیم بلکه خداوند متعال دستور فرموده هر کس علیه برادر مسلمان خویش تجاوز نمود باید با وی مبارزه شود تا به اطاعت از دستور خداوند بازگردد...».

از اینگونه جملات علی رغم روایت ابو هریره و فتوای احمد حنبل که از آنها استفاده می شد حتی علیه امام جائر نمی شود جنگید، استفاده می شود که اگر دولت و پادشاه نیز بر ضد مردم مسلمان دست به بغی و طغیان زد تا سقوط و یا بازگشتن به امر خداوند مبارزه و جهاد با وی واجب و لازم است. (مقرر).

(۱۱۸). ابن المغیره، عن جعفر، عن أبيه قال: «ذکرت الحروریه عند علی (ع) فقال: ان خرجوا علی امام عادل او جماعه فقاتلوهم، و ان خرجوا علی امام جائر فلا تقاتلوهم فان لهم فی ذلک مقالا (وسائل، ۱۱ / ۶۰، باب ۲۶ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳).

(۱۱۹). عن عرفجه قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: من اتاكم و امرکم جميع علی رجل واحد یریدان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه. (صحیح مسلم، ۳ / ۱۴۸۰ چاپ دیگر ۶ / ۲۳، کتاب الاماره، باب ۱۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۲

حکومت و غنائم جنگی، جزیه، اسرا و اراضی فتح شده:

درباره غنائم و اسرای جنگی و جزیه [مالیات سرانه کفاری که در پناه اسلام به سر می برند] و زمینهایی که با جنگ آزاد می شود، تصمیم گیری با امام است. به عنوان نمونه چند روایت ذکر می کنیم:

۱- زراره می گوید از امام جعفر صادق (ع) پرسیدم، حد جزیه بر اهل کتاب چیست؟ و آیا بر آنان حد مشخص

و مقدار معینی قرار داده شده است که نمی شود از آن تخلف کرد؟

حضرت فرمود: تعیین مقدار جزیه با امام است که از هر یک از آنان به مقداری که قدرت و توان مالی دارند دریافت می کند.
«۱۲۰» ۱

۲- محمد بن مسلم روایت می کند که از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم که اهل ذمه خراج و جزیه خود را از پول شرابها و خوکها و مردارهایی که خرید و فروش می کنند پرداخت می نمایند. آیا جایز است امام چنین پولهایی را دریافت کند؟ و آیا مصرف آن برای مسلمین صحیح و رواست؟ حضرت فرمود: بر امام و مسلمانان حلال و رواست اما عمل اهل ذمه حرام و غیر جایز است. آنان هستند که گنااهش را بر دوش می کشند. «۱۲۱» ۱

۳- معاویه بن وهب روایت می کند که به امام صادق (ع) گفتم: امام لشکری را برای جنگ فرستاده است لشکر پیروزی یافته و غنایمی را به دست آورده، غنایمی به دست آمده را چگونه تقسیم کنند؟

حضرت فرمود: اگر تحت فرماندهی فرمانده منصوب امام، جنگیده اند خمس آن را برای خدا و رسول کنار گذاشته و باقی مانده را بین خود تقسیم کنند، اما اگر بدون جنگ و قتال، غنایمی به دست آورده اند، همه غنیمتها در اختیار امام است. در هر مورد که صلاح دانست مصرف می کند. «۱۲۲» ۱

(۱۲۰). صحیح زراره قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ما حد الجزية على اهل الكتاب، و هل عليهم في ذلك شيء من موظف لا ينبغي ان يجوز الي غيره؟ فقال: ذلك الى الامام يأخذ من كل انسان منهم ما شاء على قدر ما له و ما يطيق (وسائل، ۱۱/۱۳ باب

۶۸ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

(۱۲۱). محمد بن مسلم عن ابی عبد الله (ع) انه سأله عن خراج اهل الذمه و جزیتهم اذا ادوها من ثمن خمورهم و خنازیرهم و میتتهم أیحل الامام ان يأخذها و یطیب ذلک للمسلمین؟ فقال: ذلک للامام و المسلمین حلال و علی اهل الذمه حرام و هم المحتملون لوزره. (وسائل، ۱۱/ ۱۱۸ باب ۷۰ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

(۱۲۲). صحیحہ معاویہ بن وهب قال: قلت لأبی عبد الله (ع) السریه یبعثها الامام فیصیبون غنائم کیف تقسم؟ قال:

ان قاتلوا علیها مع امیر امره الامام علیهم اخرج منها الخمس لله و للرسول و قسم بینهم اربعه اخماس، و ان لم یكونوا قاتلوا علیه المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احب (وسائل، ۱۱/ ۸۴، باب ۴۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۳

۴- طلحه بن زید از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود: برای اسیرهای جنگ دو حکم است.

یکی آنکه هنوز جنگ پایان نیافته و سلاحها بر زمین گذاشته نشده است که در آن شرایط هر اسیری گرفته شود امام می تواند او را گردن بزند یا دست و پای او را قطع کند ... و دیگری هنگامی که آتش جنگ فرونشسته و کارزار پایان پذیرفته است که امام می تواند بر اسیرها منت گذاشته و آنان را آزاد گرداند، یا در مقابل آزادی شان از آنها پول مطالبه کند و یا اینکه آنان را به بردگی بگیرد که در این صورت، آنان بنده محسوب می شوند. «۱۲۳» ۱

۵- زهری از امام سجاد، علی بن الحسین (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: اگر

در جنگ اسیری را گرفتی و او از راه رفتن عاجز بود و وسیله ای نداشتی که او را با خود حمل نمایی، آزادش کن و او را نکش، چون که نمی دانی حکم امام در مورد او چیست. «۱۲۴» ۱

۶- صفوان و بزنی هر دو روایت می کنند که از امام رضا (ع) راجع به مالیات زمینهای کوفه پرسیدم، حضرت فرمود: آنان که از روی رضا و رغبت مسلمان شده اند زمینهایشان به آنها واگذار می گردد و باید ده یک (۱۰ / ۱) پرداخت نمایند و زمینهایی را که آباد نکرده اند والی گرفته و در اختیار هر کسی که آن زمین را آباد می کند می گذارد.

اینگونه زمینها متعلق به همه مسلمانان است ... و آن زمینهایی که به وسیله شمشیر تصرف شده، مربوط به امام است که در اختیار هر کس که صلاح دانست قرار خواهد داد «۱۲۵» ۱.

۷- باز از بزنی روایت شده که گفت: از ابو الحسن امام رضا (ع) درباره خراج و سیره اهل بیت (ع) پرسش کردم، حضرت فرمود: از آنان که خود مسلمان شده اند، یک دهم و نیم، یعنی یک عشر و نصف عشر، گرفته می شود و زمینها در دست آنان باقی خواهد ماند ... و اما آن زمینهایی که آن را آباد نکرده اند، امام گرفته و در اختیار کسی که آنان را آباد کند می گذارد و اینگونه زمینها متعلق به مسلمانان است ... و آن زمینهایی که به وسیله شمشیر

(۱۲۳). طلحه بن زید عن ابی عبد الله (ع) فکل اسیر اخذ فی تلک الحال فان الامام فیه بالخیار ان شاء ضرب عنقه و ان شاء یده و رجله من خلاف ... فکل اسیر

اخذ علی تلک الحال فکان فی ایدیهم فالامام فیہ بالخیار ان شاء من علیهم فارسلهم و ان شاء فاداهم انفسهم و ان شاء استعبدهم فصاروا عبیدا.) (وسائل ۱۱/۵۳، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

(۱۲۴). الزهری عن علی بن الحسین (ع): اذا اخذت اسیرا فعبز عن المشی و لم یکن معک محمل فارسله و لا تقتله فإنک لا تدری ما حکم الامام فیہ. (وسائل، ۱۱/۵۳، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

(۱۲۵). صفوان و البزنطی جمیعا قالا: ذکر ناله الکوفه ... فقال: من اسلم طوعا ترکا ارضه فی یده و اخذ منه العشر ... و ما لم یعمروه منها اخذه الامام فقبله ممن یعمره و کان للمسلمین ... و ما اخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبله بالذی یری. (وسائل، ۱۱/۱۱۹، باب ۷۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۴

تصرف شده، مال امام است که در اختیار هر کس صلاح دانست قرار خواهد داد «۱۲۶» ۱.

این روایت [روایت بزنطی] روایتی است صحیح و راوی آن [از بزنطی بدون واسطه] «احمد بن محمد بن عیسی» است که از افراد موثق و مورد اعتماد است، ولی در روایت صفوان و بزنطی [روایت شش] شخصی به نام «احمد بن اشیم» واسطه بین این دو نفر و احمد بن محمد بن عیسی قرار گرفته که شیخ وی را مجهول دانسته و برخی از علمای رجال نیز او را ضعیف [در نقل روایت] دانسته اند، اما همین که احمد بن عیسی از وی روایت نقل کرده، شاید دلیل بر این باشد که به وی اعتماد داشته است.

نکته دیگری که قابل توجه

است این است که راوی هر دو روایت بزنی است و کسی که از وی روایت نقل شده [مروی عنه] امام رضا (ع) است و مضمون هر دو روایت نزدیک به هم و تقریباً یکی است و اینها دلیل بر این است که احتمالاً این دو روایت یکی است و ابن اشیم نیز در زنجیره سند روایت دوم [روایت شماره ۷] بوده و محتملاً به هنگام نقل از قلم افتاده است.

در هر صورت از این دو روایت استفاده می شود که اختیار زمینهای موات، و زمینهایی که با جنگ به تصرف مسلمانان در آمده به دست امام است و پیش از این نیز گذشت که انفال به طور کلی، اعم از زمینهای موات و زمینهایی که صاحبانش آنجا را ترک گفته اند، کوهها و بیابانها و نزارها و جنگلها و ... همه در اختیار امام است.

۸- در صحیحہ عمر بن یزید آمده است که گفت: «شنیدم مردی از اهل جبل درباره زمینهای مواتی که مردمش آن را ترک نموده اند و شخصی آنها را تصرف کرده و آنجا را آباد و نهروایش را لایروبی و خانه هایی بنا و درختهای خرما و سایر اشجار در آن نشانده، از امام صادق (ع) پرسش می نمود، حضرت فرمود: امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

«هر مؤمنی زمینی را آباد کند مال اوست و باید مالیات آن را به امام پردازد و این در شرایط صلح است، اما در آن هنگام که قائم (ع) ظهور نمود، خود را آماده کند که زمین را از وی بازپس گیرد» (۱۲۷) ۱.

(۱۲۶). البزنی قال: ذکر لأبی الحسن الرضا (ع) الخراج و ما سار به اهل بیته فقال: العشر و

نصف العشر علی من اسلم طوعا تركت ارضه فی یده ... و ما لم يعمر منها اخذه الوالی فقبله ممن يعمره و كان للمسلمين ... و ما اخذ بالسيف فذلك الى الامام يقبله بالذی یری. (وسائل، ۱۱ / ۱۲۰، باب ۷۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

(۱۲۷). صحیحہ عمر بن یزید قال: سمعت رجلا من اهل الجبل یسأل ابا عبد الله (ع) عن رجل اخذ ارضا مواتا تركها اهلها فعمرها و كرى انهارها و بنى فيها بيوتا و غرس فيها نخلا و شجرا قال: فقال ابو عبد الله (ع) كان امير المؤمنين (ع) یقول: من احيا ارضا من المؤمنين فهی له و علیه طسقتها يؤديه الى الامام فی حال الهدنه فاذا اظهر القائم (ع) فلیوطن نفسه علی ان تؤخذ منه (وسائل، ۶ / ۳۸۲، باب ۴ از ابواب انفال، حدیث ۱۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۵

و روایات دیگری به همین مضمون در مورد غنایم و زمینها وارد شده است.

حکومت و «حجر» و «وصیت»

[در باب «حجر» - آنجا که شخصی از پرداخت دیون خود ناتوان باشد- و در باب وصیت- در شرایطی که میت، وارثی نداشته باشد و یا بر سر میراث او اختلاف و نزاعی ایجاد شده باشد- باز نقش حکومت اسلامی را بخوبی مشاهده می کنیم].

در این باره به روایتهای ذیل توجه فرمایید:

۱- غیاث بن ابراهیم از جعفر واو از پدرش روایت می کند که امیر المؤمنین (ع) هنگامی که شخص مفلسی را می یافت که مالش به اندازه دیونش است حکم به افلاسش می نمود و دستور می داد اموالش را بین طلبکاران به نسبت تقسیم کنند و اگر از این کار امتناع می شد، خود آن حضرت اموال را می فروخت و بین

۲- سکونی از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) شخص مقروض و بدهکار را محبوس می کرد، سپس حساب اموال او را می رسید، اگر مالی داشت به طلبکاران می داد و اگر مالی برای او نبود آن شخص را در اختیار طلبکاران می گذاشت «۱۲۹» ۱. [تا هر گونه که خواستند با او معامله نمایند].

۳- اسماعیل بن سعد روایت می کند که از امام رضا (ع) سؤال کردم: ... و از مردی که همراه شخص دیگر به مسافرت بوده و آن شخص بدون اینکه وصیت کند از دار دنیا رفته و فرزندان صغیر و کبیری داشته است، آن مرد با متاع و چهارپایان او چه کار کند؟ آیا به فرزندان بزرگتر او واگذار کند یا به قاضی بسپرد؟ و اگر قاضی در آن شهر نیست چه کند؟

و اگر به فرزندان بزرگتر سپرده و مال از دست رفت و این مرد نمی تواند از دست آنان بازپس بگیرد چه باید بکند؟

حضرت فرمود: اگر فرزندان صغیر سهمیه خود را طلب کنند ناچار است سهمیه آنان را هر جا هست پردازد، مگر اینکه با اجازه سلطان به فرزندان بزرگتر واگذار کرده

(۱۲۸). خبر غیاث بن ابراهیم عن جعفر عن أبيه ان عليا (ع) كان يفلس الرجل اذا التوى على غرمائه ثم يأمر به فيقسم ماله بينهم بالحصص فان ابي باعه فقسم بينهم يعني ماله (وسائل ۱۳/۱۴۶، باب ۶ از کتاب حجر، حدیث ۱).

(۱۲۹). خبر السکونی عن جعفر عن أبيه ان عليا (ع) كان يحبس في الدين ثم ينظر فان كان له مال اعطى الغرماء و ان لم يكن له مال

دفعه الی الغرماء (وسائل، ۱۳/۱۴۸، باب ۷ از کتاب حجر، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۶

باشد «۱۳۰» ۱.

۴- صفوان می گوید: از حضرت امام رضا (ع) سؤال کردم درباره مردی که مالی داشته است در نزد مرد دیگری و صاحب مال از دار دنیا رفته است و درباره اموال خود دو وصی قرار داده است، آیا آن مرد، می تواند مال را به یکی از آن دو وصی واگذار نماید؟ حضرت فرمود: خیر مگر اینکه سلطان [حاکم] مال را بین آن دو به صورت مساوی تقسیم کند. یا اینکه هر دو را جمع نموده و در حضور یکدیگر مال را به هر دوی آنان واگذار کند «۱۳۱» ۱.

حکومت و نکاح و طلاق:

در مسائلی نظیر نکاح و طلاق نیز نقش حکومت و ضرورت دخالت حاکم اسلام را مشاهده می کنیم که از باب نمونه در این باره چند روایت از ابواب مختلف، ذکر می کنیم:

۱- عایشه از رسول اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«هر زنی که بدون اجازه ولی خود ازدواج کند (سه مرتبه فرمود)، نکاح او باطل است، نکاح او باطل است، نکاح او باطل است، و اگر مرد با وی در آمیخته باید به خاطر تصرفی که در او نموده مهریه اش را بپردازد و اگر کار آنان به مشاجره و نزاع کشیده شد، سلطان (حاکم اسلامی) ولی کسی است که ولی و سرپرستی ندارد» «۱۳۲» ۱. در بحثهای قبل معلوم شد که معنی سلطان و والی و امام در روایات، یکی است.

۲- ابی حمزه ثمالی می گوید: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که در مورد شخص عنین (ناتوان جنسی) می فرمود:

«... پس اگر دختر باکره ای ازدواج

نمود و ادعا کرد که شوهرش با او همبستر نشده، چون اینگونه امور را زنها تشخیص می دهند باید از زنی که مورد اعتماد است تحقیق شود.

(۱۳۰). خبر اسماعیل بن سعد قال: سألت الرضا (ع) ... و عن الرجل يصحب الرجل في سفر فيحدث به حدث الموت و لا يدرك الوصيه كيف يصنع بمتاعه و له اولاد صغار و كبار أ يجوز ان يدفع متاعه و دوابه الى ولده الاكابر او الى القاضي و ان كان في بلده ليس فيها قاض كيف يصنع؟ و ان كان دفع المتاع الى الاكابر و لم يعلم فذهب فلم يقدر على رده كيف يصنع؟ قال: اذا ادرك الصغار و طلبوا لم يجد بدأ من اخراجه الا ان يكون بأمر السلطان (وسائل، ۱۳ / ۴۷۵، باب ۸۸ از كتاب وصايا، حديث ۳).

(۱۳۱). خبر صفوان قال سألت ابا الحسن (ع) عن رجل كان لرجل عليه مال فهلك و له وصيان فهل يجوز ان يدفع الى احد الوصيين دون صاحبه؟ قال: لا يستقيم الا ان يكون السلطان قد قسم بينهما المال فوضع على يد هذا النصف و على يد هذا النصف او يجتمعان بأمر السلطان. (وسائل، ۱۳ / ۴۴۰، باب ۵۱، از كتاب وصايا، حديث ۲).

(۱۳۲). عائشه: ان رسول الله (ص) قال: ايما امرأه نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل فنكاحها باطل، فان دخل بها فلها المهر بما استحل من فرجها، فان اشتجروا فالسلطان ولي من لا لى له. (سنن ترمذی، ۲ / ۲۸۰، باب ۱۴، از ابواب نكاح، حديث ۱۱۰۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۷

اگر تشخیص داد که دختر هنوز باکره است و شوهر با او همبستر نگردیده بر امام است

که یک سال به مرد مهلت دهد، اگر باز همبستر نشدند بین آنان با طلاق جدایی اندازد» «۱۳۳» ۱.

۳- ابی بصیر روایت می کند که از امام محمد باقر (ع) شنیدم که فرمود:

«اگر کسی به همسر خود لباس ندهد که بدن و عورت خود را بپوشاند، و غذا ندهد که به حیات خود ادامه دهد، بر امام است که بین آن دو، جدایی اندازد» «۱۳۴» ۱.

۴- معمر بن وشیکه روایت می کند که از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می فرمود:

«مردم در امور مربوط به طلاق جز با شمشیر اصلاح نمی شوند و اگر من بر آنها حکومت می یافتم، وادارشان می کردم که طبق کتاب خداوند عمل کنند» «۱۳۵» ۱.

۵- ابی بصیر از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اگر من بر مردم حاکمیت می یافتم به آنها یاد می دادم که چگونه باید طلاق بدهند و اگر کسی را می آوردند که بر خلاف دستورات الهی (همسر خود را طلاق داده بود) پشت او را [با تازیانه] به درد می آوردم» «۱۳۶» ۱.

نظیر این دو روایت اخیر، روایت دیگری نیز در این باب هست.

۶- برید می گوید از امام محمد باقر (ع) درباره زنی که شوهر او مفقود شده بود سؤال کردم که چه باید بکند؟ حضرت فرمود:

«تا هنگامی که ساکت است و صبر می کند، کاری به کار او نداشته باشید، اما اگر جریان به پیش حاکم کشیده شد، حاکم چهار سال به او مهلت می دهد و نامه ای به منطقه ای که شوهر در آن مفقود شده است، می نویسد و از جریان او سؤال می کند ... و اگر شخص مفقود، مالی نداشته باشد که زن از آن امرار معاش کند، حاکم

(۱۳۳). صحیحہ ابی حمزہ الثمالی فی العنین قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: فان تزوجت و هی بکر فرعمت انه لم یصل الیها فان مثل هذا تعرف النساء فلینظر الیها من یوثق به منهن فاذا ذكرت انها عذراء فعلى الامام ان یؤجله سنه فان وصل الیها و الا فرق بینهما. (وسائل ۱۴/۶۱۳، باب ۱۵ از ابواب عیوب و تدلیس از کتاب نکاح، حدیث ۱).

(۱۳۴). صحیحہ ابی بصیر، قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول: من كانت عنده امرأه فلم یکسها ما یواری عورتها و یطعمها ما یتقیم صلبها کان حقا علی الامام ان یفرق بینهما. (وسائل، ۱۵/۲۲۳، باب ۱، از ابواب نفقات، از کتاب نکاح، حدیث ۲).

(۱۳۵). خبر معمر بن وشیکه، قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: لا یصلح الناس فی الطلاق الا بالسیف و لو ولیتهم لرددتهم فیه الی کتاب اللہ عز و جل. (وسائل، ۱۵/۲۷۲، باب ۶ از ابواب مقدمات طلاق، حدیث ۲).

(۱۳۶). فی خبر ابی بصیر عنه (ع): لو ولیت الناس لعلمتهم کیف ینبغی لهم ان یطلقوا، ثم لم اوت برجل قد خالف الا اوجعت ظهره. (وسائل، ۱۵/۲۷۲، باب ۶ از ابواب مقدمات طلاق حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۸

که خرجی آن زن را پردازد و تا هنگامی که ولی، مخارج زن را می پردازد، زن حق ازدواج مجدد ندارد و اما اگر از پرداخت مخارج امتناع ورزید، والی او را مجبور می کند که زن را طلاق بدهد» (۱۳۷) ۱.

مرحوم صدوق می فرماید در روایت دیگری چنین آمده است:

«اگر زوج ولی ندارد، حاکم آن زن را طلاق می دهد».

در روایت کنانی نیز وارد

شده که: «اگر زوج، ولی ندارد، سلطان، زن او را طلاق می دهد» (۱۳۸) ۱.

۷- در باب «لعان» (۱۳۹) ۱ محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که از آن حضرت سؤال نمودم هنگامی که بین زن و شوهر، لعان انجام می گیرد چه بکنند؟ حضرت فرمود:

«امام پشت به قبله می نشیند و آن دو، روبروی امام، رو به قبله قرار می گیرند و...» (۱۴۰) ۱

در صحیحه بزنتی از امام رضا (ع) نیز همین مضمون آمده است.

۸- برید کناسی از امام محمد باقر (ع) در ارتباط با «ظهار» (۱۴۱) ۱ روایتی را نقل می کند که در قسمتی از آن آمده است:

(۱۳۷). صحیحه برید، قال سألت ابا عبد الله (ع) عن المفقود كيف تصنع امرأته؟ فقال: «ما سكتت عنه و صبرت فخل عنها، و ان هی رفعت امرها الی الوالی اجلها اربع سنین ثم یکتب الی الصقع الذی فقد فیہ فلیسأل عنه ... و ان لم یکن له مال قیل للوالی: انفق علیها فان فعل فلا- سیل لها الی ان تتزوج ما انفق علیها، و ان ابی ان ینفق علیها اجره الوالی علی ان یطلق تطلیقه ...» (وسائل، ۳۸۹ / ۱۵، باب ۲۳ از ابواب اقسام طلاق، حدیث ۱).

(۱۳۸) وسائل، ۳۹۰ / ۱۵، باب ۱۲۳ از ابواب اقسام طلاق، حدیثهای ۲ و ۵.

(۱۳۹). لعان، در شرایطی است که شوهر، نسبت زنا و فساد به همسر خود می دهد و همسر، آن را انکار می کند.

هر دو به حضور حاکم می آیند و هر یک چهار مرتبه به وحدانیت خدا قسم می خورند و خدا را به شهادت می گیرند که راست می گویند و در دفعه پنجم بر خود لعن می نمایند اگر دروغگو

باشند. و سپس حاکم حکم به جدایی آنها از یکدیگر می دهد. (مقرر).

(۱۴۰). صحیح محمد بن مسلم، قال: سألت ابا جعفر (ع) عن الملائع و الملائعنه كيف يصنعان؟ قال: يجلس الامام مستدبر القبلة يقيمهما بين يديه مستقبل القبلة بحذاءه. الحديث. و نحوها صحیح البزنطی عن الرضا (ع).

(وسائل، ۵۸۷/۱۵، باب ۱، از ابواب کتاب اللعان، حدیثهای ۴ و ۲).

(۱۴۱). اگر همسر ارتباط و همبستر شدن با زوجه خود را با گفتن جمله «انت علی کظهر امی» (تو بر من مثل پشت مادرم هستی) بر اساس شرایطی که در کتب فقهی ذکر شده است، تحریم نمود، اصطلاحاً «ظهار» گفته می شود و تا قبل از پرداختن کفاره (آزاد کردن یک بنده یا شصت روز، روزه و یا سیر کردن شصت نفر گرسنه) همبستر شدن با همسرش بر او حرام است. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۹

«... پس اگر شوهر قدرت بر آزاد کردن بنده دارد، بر امام است که او را مجبور کند بنده ای را آزاد نماید و یا صدقه بدهد، چه قبل از آمیزش با همسرش و چه بعد از آن» (۱۴۲) ۱.

هدف از آوردن اینگونه روایات از ابواب مختلف در اینجا این است که مشخص شود امامت به معنی حکومت در نظام و بافت قوانین اسلام تنیده شده و بقای قوانین اسلام وابسته به تشکیل دولت و حکومت است، و اینکه عدم اهتمام به تشکیل حکومت برابر است با عدم اهتمام به اسلام و قوانین اسلام.

حکومت و ارث

: نقش حکومت و امامت در کتاب ارث، بسیار بارز و روایات در این باب نیز بسیار زیاد است که از باب نمونه تعدادی از آنها را به

اجمال متذکر می شویم:

۱- عبد الملک بن اعین و مالک بن اعین روایت می کنند که از امام محمد باقر (ع) در باره مردی نصرانی که از دنیا رفته و از او پسر برادر و پسر خواهری مسلمان و فرزندان و همسر نصرانی به جای مانده، سؤال نمودیم که با میراث او چه معامله ای انجام دهیم؟ ...

آنگاه به آن حضرت گفته شد: اگر فرزندان او در حالی که صغیرند مسلمان شدند چه کنیم؟

حضرت فرمود:

«میراث پدرشان را نزد امام قرار دهید تا به حد بلوغ برسند، اگر به اسلام خود باقی ماندند، امام میراث پدرشان را به آنان واگذار می کند. اما اگر به دین اسلام باقی نماندند، امام میراث را به پسر برادر و پسر خواهر مسلمان میت پرداخت می کند.»
«۱۴۳» ۱

[درباره این روایت این توضیح لازم است که اگر شخص مسلمان بمیرد و وارث مسلمان نداشته باشد، ارثش به امام می رسد و اگر کافری از دار دنیا برود و وارث مسلمانی و لو در رده های چندم ارث، داشته باشد، ارث او به وارث مسلمان خواهد رسید.]

۲- ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق (ع) از «میراث» مرد مسلمانی که

(۱۴۲). خبر برید الكناسی عن ابی جعفر (ع) فی الظهار و فیه: «فان کان یقدر علی ان یعتق فان علی الامام ان یجبره علی العتق او الصدقه من قبل ان یمسها و من بعد ما یمسها». (وسائل، ۵۳۳/۱۵، باب ۱۷ از کتاب ظهار، حدیث ۱).

(۱۴۳). خبر عبد الملک بن اعین و مالک بن اعین عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن نصرانی مات و له ابن اخ مسلم و ابن اخت مسلم و له

اولاد و زوجه نصاری ... قیل له: فان اسلم اولاده و هم صغار؟ فقال (ع): یدفع ما ترک ابوهم الی الامام حتی یدرکوا فان اتموا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الیهم و ان لم یتموا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الی ابن اخیه و ابن اخته المسلمین. (وسائل، ۱۷/ ۳۷۹ باب ۲ از ابواب موانع الارث، حدث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۰

مرده و دارای مادری نصرانی است سؤال نمودم. حضرت فرمود:

«پس اگر هیچ یک از اقوامش مسلمان نشدند میراث او مال امام است.» (۱۴۴) ۱

۳- هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«مردم به تقسیمات ارث و طلاق پایبند نمی شوند، مگر به وسیله شمشیر.» (۱۴۵) ۱

از این روایت بخوبی استفاده می شود که هدف اسلام آنگونه که برخی ناآگاهان پنداشته اند صرف بیان قانون و تشریح احکام و بیان آداب نیست بلکه به اجرای آن در جامعه نیز نظر دارد [اصولاً قوانین اسلام برای اجرا نازل شده و به همین جهت به قوه مجریه و رهبر و دولت و قدرت و شمشیر نیاز است و بدون آن، کلیه احکام اسلام از جمله مقررات تقسیم ارث در جامعه قوام و قیام نخواهد یافت] پس از این به توضیح و بررسی این مسأله نیز خواهیم پرداخت.

۴- روایات ابواب «میراث من لا وارث له»: کتاب وسائل الشیعه در بابهای ۳ و ۴ از ابواب ولاء ضمان جریره و امامت، روایاتی را ذکر کرده که همه آنها دلالت دارد که اگر کسی از دنیا برود و وارثی نداشته باشد، میراثش در اختیار امام و حکومت اسلامی قرار

می گیرد. البته این معنی در روایات به سه تعبیر آمده است، دسته ای از روایات می گویند «میراث من لا وارث له»، جزء انفال است و دسته ای دیگر می گویند که مال امام و در اختیار امام است و دسته سوم تصریح دارد که جزء بیت المال مسلمین است و باید به صندوق عمومی و خزانه دولت واریز گردد. [در همین باره تعدادی از علما، همچون مرحوم صاحب وسائل و مرحوم حاج آقا رضا، تصور نموده اند که این روایات با هم متناقض است و سعی کرده اند به گونه ای آنها را توجیه کنند].

اما ظاهراً مفهوم این سه دسته از روایات با یکدیگر تضاد و تناقضی ندارد و منظور همه یکی است. زیرا انفال، ملک شخص امام نیست، بلکه ملک منصب امامت و حکومت است و در اختیار امام قرار می گیرد، برای مصرف در مصالح جامعه مسلمین، هر چند اداره امور شخصی امام نیز از مهمترین مصالح مسلمین است.

ما این مباحث را در کتاب الخمس «۱۴۶» ۱ به رشته تحریر در آورده و در مباحث خمس و

(۱۴۴). صحیحہ ابی بصیر قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل مسلم مات و له ام نصرانیة، «... فان لم یسلم احد من قرابته فان میراثه للامام. (وسائل ۱۷ / ۳۸۱، باب ۳ از ابواب موانع الارث، حدیث ۱).

(۱۴۵). صحیحہ هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) قال: لا یستقیم الناس علی الفرائض و الطلاق الا بالسیف. (وسائل، ۱۷ / ۴۱۹، باب ۳ از ابواب موجبات الارث، حدیث ۱).

(۱۴۶). کتاب الخمس و الانفال یکی از تألیفات ارزشمند فقهی حضرت استاد در فقه استدلالی است که توسط -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۱

انفال

در بخش هشتم همین کتاب نیز به بحث و بررسی آنها خواهیم پرداخت. چنانچه قبلا نیز در ذیل بحث «حکومت و خمس و انفال» اشاره ای به آن شد.

حکومت و قضاء و حدود

اشاره

قضاوت یکی از ارکان حکومت اسلامی و منصب قضاء یکی از شئون ولایت و امامت است.

حاکم اسلامی، قضاوت را نصب می کند و قاضی ها پایه های حاکمیت اسلام و حاکم اسلامی را تثبیت می کنند، به گونه ای که تفکیک حکومت و قضاوت در اسلام اساسا غیر ممکن است.

روایات نیز در این باب بسیار زیاد است که از باب نمونه روایتهایی را متذکر می شویم:

۱- اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«امیر المؤمنین (ع) به شریح قاضی گفت ای شریح، تو در جایگاهی [مسند قضاوت] نشسته ای که به جز پیغمبر یا وصی پیغمبر و یا شخص شقی و فاجر نمی نشیند.» «۱۴۷» ۱

۲- سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«از قضاوت بپرهیزید، زیرا قضاوت مخصوص امامی است که عالم به قضاوت بوده و در بین مسلمانان عادل باشد، همانند پیامبر (ص) یا وصی پیامبر.» «۱۴۸» ۱

درباره این روایت مطالبی قابل ذکر است که اجمالا یاد آور می شویم:

الف- آیا مراد از «حکومت» که در روایت فوق آمده چیست؟ آیا حکومت به مفهوم قضاوت است؟ یا اینکه به معنی مطلق ولایت و حاکمیت که یکی از شئون آن ولایت است، می باشد؟ احتمال هر دو برداشت وجود دارد، اما آنچه با ظاهر روایت بیشتر سازگار است به نظر می رسد که احتمال اول باشد.

ب- در کتاب تهذیب و کافی در متن روایت به جای کلمه «کنبی» همانند پیامبر» کلمه «لنبی» برای پیامبر» آمده، در صورتی که در کتاب الفقیه، کنبی آمده و مشخص است که بین این

دو تعبیر فرق بسیار است، زیرا در صورت تعبیر اول قضاوت یا حکومت، به پیامبر منحصر می شود بر خلاف تعبیر دوم [که پیامبر و وصی پیامبر صرفاً به عنوان نمونه و الگو ذکر شده است].

- انتشارات اسلامی منتشر شده است. (مقرر).

(۱۴۷). خبر اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله (ع) قال: قال امیر المؤمنین (ع) لشریح: یا شریح، قد جلست مجلساً لا یجلسه (ما جلسه) الا نبی او وصی نبی او شقی. (وسائل، ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات القاضی حدیث ۲).

(۱۴۸). سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله (ع) قال: اتقوا الحکومه فان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین: لنبی (کنبی) او وصی نبی. (وسائل، ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات القاضی، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۲

ج- در کتاب مرآة العقول در ذیل این روایت آمده است: «ظواهر اینگونه روایات بر این دلالت دارد که قضاوت برای غیر معصوم جایز نیست، اما از سوی دیگر مشاهده می کنیم که ائمه معصومین (ع) برای حل و فصل امور مردم، به اطراف و اکناف قاضی اعزام می داشته اند، پس باید این روایات را اینگونه تفسیر کنیم که قضاوت در اصل و بالاصاله مخصوص ائمه معصومین علیهم السلام است و کسی نمی تواند این مسئولیت را به عهده بگیرد، مگر با اذن و اجازه آنها و همچنین در روایتی که آمده «بر این مقام تکیه نمی زند مگر پیامبر- یجلسه الا- نبی» باز منظور همین معناست که بالاصاله این مقام مخصوص پیامبران است، و خلاصه کلام اینکه حصر در اینجا، حصر اضافی است نسبت به کسانی که در مقابل معصومین (ع) مقام

قضاوت را اشغال نموده اند «۱۴۹» ۱».

البته کلام صاحب مرآه العقول (علامه مجلسی) بر این اساس استوار است که مقصود از وصی و امام در روایت منحصر به امام معصوم باشد. که در این صورت ناچاریم روایت را به قضاوت بالاصاله و یا به حصر اضافی حمل کنیم، زیرا در هر صورت امکان ندارد در عصر غیبت اگر چه هزاران سال هم طول بکشد، ما ملتزم به تعطیل بودن قضاوت شرعی گردیم.

و اما آنچه ایشان فرموده اند که ائمه علیهم السلام به اطراف و اکناف، قاضی اعزام می فرموده اند، اثبات آن برای غیر پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) طبق گواهی تاریخ مشکل است. بلی ائمه معصومین علیهم السلام، و کلا- و نمایندگانی در شهرهای مختلف داشته اند که درباره مسائل و حقوق شرعی، شیعیان به آنان مراجعه می کرده اند، اما اینکه قاضی به اطراف اعزام دارند، چنین مطلبی به اثبات نرسیده است. مگر اینکه ایشان با این بیان بخواهند بفرمایند که در عصر غیبت، به صورت عموم برای فقها منصب قضاوت قرار داده شده است، چه بسا از «مقبولۀ عمر بن حنظله» و «مشهورۀ ابی خدیجه» نیز چنین معنایی استفاده می شود.

پرداخت دیه از بیت المال در صورت وقوع خطا در قضاوت:

۳- اصبع بن نباته روایت می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«در مواردی که قاضی خود نسبت به قتل یا قطع دست کسی خطا کرد و به اشتباه حکم نمود، باید دیه آن از بیت المال مسلمانان پرداخت شود «۱۵۰» ۱».

(۱۴۹). مرآه العقول، ۴ / ۲۳۱، چاپ قدیم، اول کتاب القضاء.

(۱۵۰). اصبع بن نباته، قال: قضی امیر المؤمنین (ع) ان ما اخطأت القضاء فی دم او قطع فهو علی بیت مال المسلمین (وسائل، ۱۸ / ۱۶۵، باب ۱۰ از ابواب آداب

القاضی، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۳

نظیر این روایت، روایت دیگری به نقل از ابی مریم از امام محمد باقر (ع) است که در باب هفتم ابواب دعوی القتل از کتاب قصاص و سائل الشیعه درج گردیده است.

از اینگونه روایات نیز استفاده می شود که قضاوت و حکومت و بیت المال از مسائلی است که در اسلام تشریح شده [و همه مربوط به هم بوده و زیر نظر امام است و این لازمه طبیعی یک تشکیلات وسیع و گسترده است].

زندانی شدن افراد فاسد و کلاهبردار توسط امام:

۴- برقی از پدرش از امیر المؤمنین (ع) روایت می کند که فرمود:

«بر امام واجب است که علمای فاسق و پزشکان جاهل و غیر متخصص و دلالت‌های کلاهبردار مفلس را زندانی کند، سپس آن حضرت اضافه فرمود: اگر امام بعد از اجرای حد، آنها را حبس کند ظلم است «۱۵۱» ۱».

قبول شهادت توسط امام:

۵- در صحیحہ عمر بن یزید آمده است که گفت از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم از جریان مردی که از دار دنیا رفته و همسر آبستنش پس از درگذشت وی، فرزند وی به دنیا آورده که پس از قرار گرفتن بر روی زمین از دنیا رفته است، زنی که قابله بوده شهادت می دهد که صدای گریه فرزند را قبل از مردن شنیده [درباره میراث میت چه باید کرد؟] حضرت فرمود:

«بر امام است که شهادت وی را درباره یک چهارم میراث فرزند بپذیرد «۱۵۲» ۱».

اجرای حدود زیر نظر و با پشتوانه امام:

۶- حفص بن غیاث روایت می کند که از امام جعفر صادق (ع) پرسیدم، چه کسی حدود را اقامه می کند؟ سلطان یا قاضی؟ حضرت فرمود:

«اقامه حدود به دست کسی است که حکم از آن اوست «۱۵۳» ۱».

حال باید دید با بیان این جمله، اجرای حکم را به چه کسی واگذار نموده اند، قاضی

(۱۵۱). البرقی عن أبيه عن علي (ع) قال: يجب على الامام ان يحبس الفساق من العلماء و الجهال من الاطباء و المفاليس من الاكرياء، قال و قال (ع): حبس الامام بعد الحد ظلم. (وسائل، ۱۸ / ۲۲۱، باب ۳۲ از ابواب كيفيه الحكم، حدیث ۳).

(١٥٢). صحیحہ عمر بن یزید قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل مات و ترك امرأته و هی حامل فوضعت بعد موته غلاما ثم مات الغلام بعد ما وقع الى الارض، فشهدت المرأه التي قبلتها انه استهل و صاح حين وقع الى الارض ثم مات، قال: على الامام ان يجيز شهادتها في ربع ميراث الغلام (وسائل، ١٨ / ٢٥٩، باب ٢٤ از ابواب شهادات، حديث ٦).

(١٥٣). حفص بن غياث قال: سألت ابا عبد الله (ع): من

یقیم الحدود؟ السلطان، او القاضی؟ فقال: اقامه الحدود الی من الیه الحکم. (وسائل ۱۸ / ۳۳۸، باب ۲۸ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۴

یا والی و حاکمی که قاضی را به قضاوت منصوب نموده است؟ دو وجه در اینجا محتمل است که شاید وجه اول با ظاهر روایت بیشتر مطابقت کند، در نتیجه، منظور این است که قاضی آنچه را به آن حکم نموده، تنفیذ و اجرا می کند. البته اینجا جای بسی تأمل است [چون که قدرت قاضی در واقع وابسته به قدرت حاکم است و در حقیقت قاضی ای که حاکم، قدرت را به وی واگذار کرده و از او حمایت می کند، احکام را اجرا می نماید، پس اجرای احکام به قدرت حاکم بازگشت می کند و قدرت این دو، در طول یکدیگر قرار می گیرند].

۷- مرحوم شیخ مفید در مقنعه می فرماید: «... و اما مسئولیت اقامه حدود آن به عهده سلطان اسلام است، کسی که از جانب خداوند به این مقام نصب شده و آنان ائمه هدی علیهم السلام از خاندان پاک پیامبرند و همچنین امرا و حاکمهایی که از جانب آنان به این مقام منصوب شده اند و آنان اعمال نظر در اینگونه مسائل را در صورت تمکن به فقهای شیعیان خویش واگذار نموده اند» (۱۵۴) ۱.

۸- مستدرک الوسائل از «جعفریات» به سند خویش از امام جعفر صادق از پدرانیش از علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«حکم کردن و اجرای حدود و اقامه جمعه صحیح نیست مگر به وسیله امام» (۱۵۵) ۱.

همانند همین روایت در کتاب دعائم الاسلام از آن حضرت روایت شده و در آنجا

آمده است: «به وسیله امام عادل».

۹- حفص بن عون به صورت مرفوع [با حذف افرادی از زنجیره سند] از پیامبر خدا (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یک ساعت (عمر) امام عادل بهتر از عبادت هفتاد سال است، و حدی که به خاطر خدا در زمین اقامه گردد بهتر از چهل روز بارندگی است». «۱۵۶» ۱

۱۰- قطب راوندی در لب اللباب از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«یک روز سلطان عادل بهتر از باران چهل روز است و حدی که بر روی زمین اقامه

(۱۵۴). وسائل، ۱۸ / ۳۳۸، باب ۲۸ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۲، مقنعه / ۱۲۹.

(۱۵۵). عن الجعفریات بسنده عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه علی بن الحسین عن أبیه ان علیا (ع) قال:

لا یصلح الحکم ولا الحدود ولا الجمعه الا بامام. (مستدرک، ۳ / ۲۲۰ باب ۲۵ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

(۱۵۶). حفص بن عون رفعه قال: قال رسول الله (ص) ساعه امام عدل افضل من عباده سبعین سنه و حد یقام لله فی الارض افضل من مطر اربعین صباحا (وسائل، ۱۸ / ۳۰۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۵

گردد برتر از شصت سال عبادت است». «۱۵۷» ۱

بنابراین با توجه به اینکه برکات خداوند تبارک و تعالی پایدار و همیشگی است و آسمان از بارش بازمی ایستد، چگونه می توان گفت به واسطه سوء نیت خلیفه عباسی در عصر طولانی غیبت، مردم از امامت و ولایت و اقامه حدود و سایر امور محروم گردند؟!!

تعقیب افراد متجاوز توسط امام:

۱۱- ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) روایت می کند که از آن حضرت درباره

مردی که شهود گواهی دادند که او زناکار است و قبل از اینکه حدّ بر او جاری شود فرار کرده، سؤال نمودند، حضرت فرمود: «اگر توبه کند چیزی بر او نیست و اگر به دست امام گرفتار شد، حد بر او جاری می شود و اگر مکان او مشخص گردید، امام کسی را به دنبال او می فرستد.» «۱۵۸» ۱

روایات دیگری در زمینه اجرای حدود توسط امام:

۱۲- در صحیحۀ محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) آمده است که گفت به آن حضرت عرض کردم شخصی بر من جنایتی روا داشت، آیا از او در گذرم یا اینکه برای مجازات، او را به نزد سلطان ببرم؟

حضرت فرمود: «این حق تو است اگر مورد عفو قرارش دادی کار خوبی انجام داده ای و اگر او را به نزد امام بردی حق خود را مطالبه کرده ای اما چگونه به امام دست خواهی یافت؟!». «۱۵۹» ۱

۱۳- در موثقه سماعه بن مهران از امام صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«کسی که دزدی را دستگیر کرده اگر او را مورد عفو قرار داد، این حق اوست، امّا اگر کار او به نزد امام کشیده شد، امام دست دزد را قطع می کند.» «۱۶۰» ۱

۱۴- در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

(۱۵۷). القطب الراوندی فی لب اللباب عن النبی (ص) قال: یوم واحد من سلطان عادل خیر من مظر اربعین یوما و حد یقام فی الارض ازکی من عبادۀ ستین سنه. (المستدرک ۳/ ۲۱۶، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱۰).

(۱۵۸). ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) فی رجل اقیمت علیه البینه بانه زنی ثم هرب قبل ان

يضرب قال: ان تاب فما عليه شىء و ان وقع فى يد الامام اقام عليه الحد و ان علم مكانه بعث اليه. (وسائل، ۱۸ / ۳۲۸، باب ۱۶ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۴).

(۱۵۹). محمد بن مسلم عن ابى جعفر (ع) قال: قلت له: رجل جنى الى اعفو عنه او ارفعه الى السلطان؟ قال: هو حقه ان عفوت عنه فحسن و ان رفعته الى الامام طلبت حقه و كيف لك بالامام؟ (وسائل، ۱۸ / ۳۲۹، باب ۱۷، از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

(۱۶۰). سماعه بن مهران عن ابى عبد الله (ع) قال: من اخذ سارقا فعفا عنه فذلك له فاذا رفع الى الامام قطعه.

(وسائل، ۱۸ / ۳۳۰، باب ۱۷ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۶

«برای والی و حاکمی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، روا نیست که به جز در مورد حدّ [و به عنوان تعزیر] بیشتر از ده تازیانه به مجرم بزند و برای ادب کردن بنده از سه تا پنج تازیانه جایز است.» «۱۶۱» ۱

۱۵- در مرسله برقی از برخی اصحاب خویش از امام صادق (ع) و یا امام محمد باقر (ع) از امیر المؤمنین (ع) وارد شده که آن حضرت فرمود:

«اگر بر دزدی شخص بینه اقامه گردید، امام نمی تواند وی را مورد بخشش قرار دهد، ولی اگر آن مجرم خود بر گناه خویش اعتراف کرد، امام اگر خواست او را مورد بخشش قرار می دهد و اگر خواست دست او را قطع می کند.» «۱۶۲» ۱

۱۶- در صحیحه فضیل آمده است که گفت از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می فرمود: «کسی که یک مرتبه در

نزد امام به گناهی که موجب یکی از حدود خداوند است اعتراف کرد، چه مرد آزاد باشد یا بنده و چه زن آزاد باشد یا کنیز، بر امام است که بر اساس اعترافی که خود علیه خویش نموده بر وی حدّ جاری کند، مگر در مورد زنای محصنه». «۱۶۳» ۱

۱۷- حسین بن خالد از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که گفت از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

«بر امام واجب است هنگامی که مشاهده کرد مردی مرتکب زنا شده یا شرب خمر نموده بر وی حدّ جاری کند و در صورت مشاهده او، دیگر نیاز به بینة نیست، چرا که وی امین خداوند در میان مردم است». «۱۶۴» ۱

۱۸- امام صادق (ع) درباره مردی که به زن خویش گفت ای زناکار و آن زن در جواب وی گفت تو زناکارتر از من هستی! فرمود:

(۱۶۱). قال رسول الله لا يحل لوال يؤمن بالله و اليوم الآخر ان يجلد اكثر من عشرة اسواط الا في حد و اذن في ادب المملوك من ثلثة الى خمسة. (الفقيه، ۷۳ / ۴، باب نوادر الحدود، حدیث ۵۱۴۳).

(۱۶۲). مرسله البرقی عن بعض اصحابه عن بعض الصادقین (ع) عن امیر المؤمنین (ع): اذا قامت البینه فلیس للامام ان یعفو، و اذا اقر الرجل علی نفسه فذاک الی الامام ان شاء عفا و ان شاء قطع. (وسائل، ۳۳۱ / ۱۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۳).

(۱۶۳). الفضیل، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: من اقر علی نفسه عند الامام بحق من حدود الله مره واحده حرا كان او عبدا او حره كانت أو أمه فعلى الامام ان یقیم الحد علیه

للذی اقر به علی نفسه کائنا من کان الا الزانی المحصن. (وسائل، ۱۸/۳۴۳، باب ۳۲ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۱).

(۱۶۴). الحسین بن خالد عن ابی عبد الله (ع) قال: سمعته یقول: الواجب علی الامام اذا نظر الی رجل یزنی او یشرب الخمر ان یرقیم علیه الحد و لا یرتجح الی بینه مع نظره لانه امین الله فی خلقه. (وسائل، ۱۸/۳۴۴، باب ۳۲، از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۷

«باید به زن به خاطر نسبت ناروایی که به مرد داده حدّ قذف (نسبت ناروا به کسی دادن) جاری نمود، اما به خاطر اقرار و اعتراف به گناهی که علیه خود نموده، حدّ جاری نمی شود، مگر در صورتی که در نزد امام چهار مرتبه به گناه خویش اعتراف کند». «۱۶۵» ۱

۱۹- ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود: «شخصی که به خاطر دزدی دست وی قطع شده، در صورت تکرار دزدی، پای وی قطع می شود و اگر باز دزدی نمود دست یا پای دیگر او قطع نمی شود بلکه در زندان بازداشت می شود و از بیت المال مسلمین، مخارج او پرداخت می گردد». «۱۶۶» ۱

روایات دیگری نیز نظیر این روایت، وارد شده است.

۲۰- عیسی بن عبد الله روایت می کند که به امام جعفر صادق (ع) گفتم:

«دزدی در سالی دزدی نمود و او را برای مجازات نزد والی بردند، اما والی او را بخشید، در سال بعد باز به خاطر سرقت دستگیر شد و او را به نزد حاکم بردند، آیا به خاطر کدامیک از این دو دزدی باید دست وی قطع شود؟ حضرت فرمود: «برای

۲۱- حمزه بن حمران گفت از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم ... تا آنجا که حضرت فرمود:

«و اگر میت برای اموال خویش سرپرستی مشخص نکرد تا از دار دنیا رفت میراث او در اختیار امام مسلمانان است. به آن حضرت عرض کردم پس حال غاصب چگونه می شود؟»

حضرت فرمود: «اگر او اموال را به امام مسلمانان واگذار نمود در امان است». «۱۶۸» ۱

۲۲- در قسمتی از خبر فقیه آمده است که فرمود:

(۱۶۵). قال الصادق (ع): فی رجل قال لامرأته یا زانیه قالت: انت ازنی منی فقال: علیها الحد فیما قذفت به، و اما اقرارها علی نفسها فلا تحد حتی تقر بذلك عند الامام اربع مرات. (وسائل ۱۸ / ۴۴۷، باب ۱۳، از ابواب حد قذف، حدیث ۳).

(۱۶۶). ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: یقطع رجل السارق بعد قطع الید ثم لا یقطع بعد فان عاد حبس فی السجن و انفق علیه من بیت مال المسلمین. (وسائل ۱۸ / ۴۹۳، باب ۵ از ابواب حد السرقة، حدیث ۶).

(۱۶۷). عیسی بن عبد الله قال: قلت لأبی عبد الله (ع) السارق یسرق العام فیکدم الی الوالی لیکتف فیوهب ثم یؤخذ فی قابل و قد سرق الثانیه و یقدم الی السلطان فبأی السرقتین یقطع؟ قال: یقطع بالآخر. (وسائل ۱۸ / ۵۰۰، باب ۹ از ابواب حد السرقة، حدیث ۲).

(۱۶۸). حمزه بن حمران قال: سألت ابا عبد الله (ع) (الی قوله): و ان كان المیت لم یتوال الی احد حتی مات فان میراثه لامام المسلمین - فقلت: فما حال الغاصب؟ فقال: اذا هو اوصل المال الی امام المسلمین فقد سلم (وسائل، ۱۸ / ۵۰۱، باب ۱۰ از ابواب

«سنت بر این جاری شده که هنگامی که نزاع به امام کشیده شد و بینه اقامه گردید، حکم نباید معطل بماند و حد باید اقامه گردد» (۱۶۹) ۱

۲۳- مفضل بن صالح از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«در صورتی که سارق از خرمن دزدی کند، اگر از خرمن امام ستمگر دزدی کرده باشد، دست وی قطع نمی شود، چون که حق خود را گرفته است، اما در صورتی که خرمن از آن امام عادل بوده است، مستوجب کشته شدن است» (۱۷۰) ۱.

۲۴- در صحیحۀ محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که در شهر (علیه حکومت اسلامی) سلاح به کف گرفت ... پس جزای او جزای محارب است و کار او در دست امام است، اگر خواست او را می کشد و یا به دار می آویزد و اگر خواست دست و پایش را قطع می کند» (۱۷۱) ۱.

۲۵- در صحیحۀ برید روایت شده که گفت از امام باقر (ع) درباره کلام خداوند سبحان که می فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» - همانا جزای کسانی که با خدا و رسول وی از در جنگ برخاستند - پرسش نمودم، حضرت فرمود:

«این به نظر امام است هر گونه که خواست رفتار می نماید، عرض کردم اختیار این مسأله به نظر وی واگذار شده؟ فرمود: نه بلکه متناسب با جنایتش مجازات می شود» (۱۷۲) ۱.

۲۶- عبد الله بن طلحه از امام صادق (ع) درباره آیه شریفه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» پرسید که آیا تبعید محارب (به عنوان مجازات که در دنباله آیه ذکر

شده) غیر از تبعید سایرین است، نقل می کند که حضرت فرمود:

«حاکم به اندازه جرمی که مرتکب شده او را محکوم خواهد کرد، آنگاه تبعید می کند، سوار کشتی اش نموده، آنگاه به دریا انداخته می شود» (۱۷۳) ۱.

(۱۶۹). خبر الفقیه و فيه: فجرت السنه فی الحد انه اذا رفع الی الامام و قامت علیه البینه ان لا يعطل و یقام.

(وسائل، ۱۸ / ۵۹، باب ۱۸ از ابواب حد السرقة، حدیث ۴).

(۱۷۰). المفضل بن صالح عن ابی عبد الله (ع) قال: اذا سرق السارق من البیدر من امام جائز فلا قطع علیه انما اخذ حقه، فاذا كان من امام عادل علیه القتل (وسائل ۱۸ / ۵۱۹، باب ۲۴ از ابواب حد السرقة، حدیث ۵).

(۱۷۱). محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: من شهر السلاح فی مصر ... فجزاؤه جزاء المحارب و امره الی الامام ان شاء قتله و صلبه و ان شاء قطع یده و رجله (وسائل ۱۸ / ۵۳۲، باب ۱ از ابواب حد المحارب، حدیث ۱).

(۱۷۲). صحیححه برید قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عز و جل: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» (مائده / ۳۳) قال: ذلك الی الامام یفعل ما شاء قلت: فمفوض ذلك الیه؟ قال لا و لكن نحو الجنایه (وسائل، ۱۸ / ۵۳۳، ابواب حد المحارب، باب ۱، حدیث ۲).

(۱۷۳). عبد الله بن طلحه، عن ابی عبد الله (ع) عن قول الله عز و جل: انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله، هذا-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۹

و روایتهای دیگری که در ارتباط با محارب وارد گردیده است.

۲۷- عمار ساباطی گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«هر مسلمانی که در

میان مسلمانان از اسلام مرتد شود ... بر امام است که او را به قتل برساند و تلاش نکند او را توبه دهد «۱۷۴» ۱.

۲۸- در صحیحۀ هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) آمده است که از آن حضرت درباره کسی که رسول خدا (ص) را دشنام داده است پرسش شد، حضرت فرمود:

«پیش از آنکه قضیه به نزد امام برسد افراد نزدیک تر به او به ترتیب او را به قتل برسانند.» «۱۷۵» ۱

۲۹- ترمذی به سند خویش از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«تا می توانید حدود را از مسلمانان دور نمایید و اگر راه گریزی هست باز گذارید، زیرا امام اگر در عفو و گذشت خطا بکند بهتر از آن است که در عقوبت و مجازات دچار اشتباه گردد» «۱۷۶» ۱.

حکومت و قصاص و دیات

اشاره

در مباحث قصاص و دیات نیز روایتهای متعددی مربوط به ولایت و حکومت وارد شده که نمونه هایی از آن را متذکر می شویم:

مجازات و حبس مجرمین توسط امام:

۱- فضیل روایت می کند که به امام محمد باقر (ع) عرض کردم ده نفر، شخصی را به قتل رساندند [چگونه باید آنان را مجازات کنند؟] حضرت فرمود:

«اگر اولیای او بخواهند می توانند همه آنها را به قتل برسانند و غرامت دیه نه نفر را [به اولیای آنان] پردازند و اگر خواستند یک نفر را از میان آنان انتخاب نموده، به قتل

- نفی المحارب غیر هذا النفی، قال: یحکم علیه الحاکم بقدر ما عمل و ینفی و یحمل فی البحر ثم یقذف به (وسائل ۱۸ / ۵۴۰، ابواب حد المحارب، باب ۴، حدیث ۵).

(۱۷۴). عمار الساباطی قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول کل مسلم بین مسلمین ارتد عن اسلام ... و علی الامام ان یقتله و لا یتستیه. (وسائل ۱۸ / ۵۴۵ ابواب حد المرتد، باب ۱، حدیث ۳).

(۱۷۵). هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن شتم رسول الله (ص) فقال: یقتله الابدنی فالادنی قبل ان یرفع الی الامام. (وسائل ۱۸ / ۵۵۴ ابواب حد المرتد، باب ۷، حدیث ۱).

(۱۷۶). الترمذی بسنده عن رسول الله (ص) انه قال: ادروا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان يخطئ في العفو خير من ان يخطئ في العقوبه. (سنن ترمذی ۲ / ۴۳۸، ابواب الحدود، باب ۲، حدیث ۱۴۴۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۰

برسانند آنگاه والی سایرین را تأدیب و زندانی می نماید «۱۷۷» ۱.

۲- ابی العباس و غیر او از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده اند

که آن حضرت فرمود:

«اگر عده ای برای کشتن یک نفر با هم همکاری نموده اند، والی دستور می دهد که (برای قصاص) هر یک از آنان را که خواستند به قتل برسانند» (۱۷۸) ۱.

۳- حریر از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که گفت از آن حضرت پرسش نمودم درباره شخصی که شخص دیگری را از روی عمد به قتل رسانده و مردم او را به نزد والی آورده اند و والی او را به اولیای مقتول واگذار کرده تا او را بکشند، اما در بین راه دسته ای بر آنان هجوم آورده و قاتل را از دست اولیای مقتول آزاد کرده اند. حضرت فرمود:

«به نظر من کسانی را که سبب آزادی قاتل شده اند، باید بازداشت و زندانی نمایند» (۱۷۹) ۱.

۴- در صحیح حلبی از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

امیر المؤمنین علی (ع) درباره دو مردی که یکی با گرفتن، و دیگری با وارد آوردن ضربه شخصی را به قتل رسانده بودند حکم نمود که قاتل کشته شود و آن نفر دیگر به حبس ابد محکوم شود تا در زندان از غصه بمیرد» (۱۸۰) ۱.

و روایتهای دیگری از این قبیل که در آنها عنوان حبس مطرح شده و حبس قهرا به دست حاکم و والی است.

۵- در روایتی صحیح از زراره از امام محمد باقر (ع) روایت شده درباره بنده ای که دو نفر را مجروح کرده بود ... به آن حضرت گفته شد: پس اگر شخصی را در اول روز و دیگری را در آخر روز مجروح نموده، چگونه باید مجازات شود؟ حضرت فرمود: «او به هر دو تعلق

(۱۷۷). الفضیل قال: قلت لأبی جعفر (ع):

عشره قتلوا رجلا-؟ قال: ان شاء اولياؤه قتلوهم جميعا و غرموا تسع ديات و ان شاءوا تخيروا رجلا فقتلوه ... ثم الوالى بعد يلى ادبهم و حبسهم. (وسائل، ۱۹ / ۳۰، باب ۱۲ از ابواب القصاص، حديث ۶).

(۱۷۸). ابى العباس و غيره عن ابى عبد الله (ع) قال: اذا اجتمع العده على قتل رجل و احد حكم الوالى ان يقتل ايهم شاءوا. (وسائل، ۱۹ / ۳۰، باب ۱۲ از ابواب القصاص، حديث ۷).

(۱۷۹). صحيحه حريز عن ابى عبد الله (ع) قال: سألته عن رجل قتل رجلا عمدا فرفع الى الوالى فدفعه الوالى الى اولياء المقتول ليقتلوه فوثب عليه قوم فخلصوا القاتل من ايدى الاولياء، قال: ارى ان يحبس الذين خلصوا القاتل.

الحديث، (وسائل ۱۹ / ۳۴، باب ۱۶ از ابواب القصاص، حديث ۱).

(۱۸۰). صحيحه الحلبي عن ابى عبد الله (ع) قال: قضى على (ع) فى رجلين امسك احدهما و قتل الآخر قال: يقتل القاتل و يحبس الآخر حتى يموت غما. الحديث، (وسائل ۱۹ / ۳۵، باب ۱۷ از ابواب القصاص، حديث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۱

دارد، در صورتی که والی درباره مجروح اول حکم صادر نکرده باشد». «۱۸۱» ۱ [در فقه آمده که اگر بنده به شخص آزاد جراحی وارد نمود، آن بنده در اختیار شخص مجروح است].

۶- در روایت صحیحۀ ابن سنان آمده است که گفت: از امام جعفر صادق شنیدم درباره مردی که از طریق حرام قصد تجاوز به زنی را داشته و آن زن، سنگ به سوی او پرتاب کرده و وی در اثر این ضربه به قتل رسیده است، فرمود:

«در ما بین آن زن و خداوند عز و جل گناهی بر زن نیست و

اگر وی شکایت آن مرد را به نزد امام عادل می برد، امام ریختن خون او را حلال می شمرد». «۱۸۲» ۱.

۷- محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمود:

«کسی که به خاطر قصاص به امر امام کشته شده، دیگر در ارتباط با قتل و جراحت دیه ای بر وی نیست». «۱۸۳» ۱.

نمونه هایی از پرداخت دیه توسط امام:

۸- در روایت صحیحۀ ابی بصیر آمده است که گفت از امام محمد باقر (ع) درباره کسی که شخص دیوانه ای را کشته، پرسش نمودم.

حضرت فرمود:

«اگر دیوانه به وی حمله نموده و او از خود دفاع کرده است، چیزی از قبیل مجازات و دیه بر وی نیست، اما از بیت المال مسلمانان، دیه آن دیوانه به وارثش پرداخت می شود». «۱۸۴» ۱

۹- ابی الورد می گوید: به امام صادق (ع) و یا امام باقر (ع) عرض کردم: خداوند شما را به کارهای شایسته موفق بدارد، شخص دیوانه ای با شمشیر به کسی هجوم برده و ضربه ای به او وارد آورده و آن شخص شمشیر را از او گرفته و وی را کشته است. در این باره چگونه باید عمل شود؟ حضرت فرمود:

(۱۸۱). صحیحہ زرارہ عن ابی جعفر (ع) فی عبد جرح رجلین ... قیل له: فان جرح رجلا- فی اول النهار و جرح آخر فی آخر النهار؟ قال: هو بینهما ما لم یحکم الوالی فی المجروح الاول (وسائل ۱۹/۷۷ باب ۴۵ ابواب القصاص، حدیث ۱).

(۱۸۲). صحیحہ بن سنان قال: سمعت ابا عبد الله (ع) یقول فی رجل اراد امرأه علی نفسها حراما فرمته بحجر فاصابت منه مقتلا قال: لیس علیها شیء فیما بینهما و بین الله عز و جل و ان قدمت الی

امام عادل اهدر دمه.

(وسائل ۱۹/۴۴، ابواب القصاص، باب ۲۳، حدیث ۱).

(۱۸۳). محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: من قتلہ القصاص بامر الامام فلا دیه له فی قتل و لا جراحه (وسائل، ۱۹/۴۷، ابواب قصاص، باب ۲۴، حدیث ۸).

(۱۸۴). صحیحہ ابی بصیر قال: سألت ابا جعفر (ع) عن رجل قتل رجلا مجنونا فقال: ان كان المجنون اراده فدفعه عن نفسه (فقتله) فلا شیء علیه من قود و لا دیه و يعطى ورثته ديته من بیت مال المسلمین. الحدیث. (وسائل، ۱۹/۵۱-۵۲، ابواب قصاص، باب ۲۸، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۲

«به نظر من به خاطر این کار نباید کشته شود و دیه هم به عهده او نیست، دیه او به عهده امام است و خون او به هدر نمی رود». «۱۸۵» ۱

۱۰- ابی عبیده گوید از امام باقر (ع) درباره کوری که چشم شخص بینایی را کور کرده است پرسیدم. حضرت فرمود:

«کارهای عمدی کور، همانند کارهای خطایی محسوب می شود. در این مورد دیه [کور کردن چشم] باید از مال او پرداخت شود و اگر مال و ثروتی نداشت، دیه بر عهده امام است و هیچ گاه حق شخص مسلمان باطل و ضایع نخواهد شد». «۱۸۶» ۱

نمونه هایی از موارد دریافت دیه توسط امام:

۱۱- در روایت صحیحہ ای از ابی ولاد حناط آمده است که گفت از امام صادق (ع) درباره شخص مسلمانانی که شخص مسلمان دیگری را [به عمد] کشته و برای مقتول، اولیایی از مسلمانان به جز اولیا و اقوام وی از اهل ذمه وجود ندارد، پرسش کردم. حضرت فرمود:

«بر امام است که دین اسلام را به اقوام و خویشان وی عرضه کند، هر

یک از آنان که اسلام را پذیرفت ولی اوست و قاتل تحویل وی می گردد، اگر خواست او را می کشد و اگر خواست می بخشد و اگر خواست از او دیه دریافت می دارد و اگر هیچ یک از آنان اسلام را نپذیرفتند، امام ولی امر اوست. اگر خواست او را می کشد و اگر خواست از او دیه گرفته و به بیت المال واریز می کند. بدان جهت که جنایت مقتول [در صورتی که کسی مرتکب قتل شود و قدرت بر پرداخت دیه نداشته باشد] به عهده امام است.

به همین جهت دیه کسی که اولیای مسلمان نداشته باشد متعلق به امام مسلمانان است [و به نفع بیت المال ضبط می شود]. عرض کردم: اگر امام او را مورد عفو قرار داد، چی؟ حضرت فرمود: این حق تمام مسلمانان است و امام فقط می تواند او را بکشد و یا دیه دریافت دارد. اما نمی تواند او را مورد عفو قرار دهد. «۱۸۷» ۱

(۱۸۵). ابی الورد قال: قلت لأبي عبد الله (ع) أو لأبي جعفر (ع): أصلحك الله رجل حمل عليه رجل مجنون فضربه المجنون ضربه فتناول الرجل السيف من المجنون فضربه فقتله؟ فقال: أرى أن لا يقتل به ولا يغرم ديته و تكون ديته على الإمام و لا يبطل دمه. (وسائل، ۱۹/۵۲ ابواب قصاص، باب ۲۸، حدیث ۲).

(۱۸۶). ابی عیبه قال: سألت ابا جعفر (ع) عن اعمى فقا عين صحيح؟ فقال: ان عمدا الاعمى مثل الخطأ هذا فيه الدية في ماله فان لم يكن له مال فالديه على الإمام و لا يبطل حق امرئ مسلم (وسائل ۱۹/۶۵ ابواب قصاص، باب ۳۵، حدیث ۱).

(۱۸۷). صحیحہ ابی ولاد الحناط قال: سألت

ابا عبد الله (ع) عن رجل مسلم قتل رجلا مسلما (عمدا) فلم يكن للمقتول اولياء من المسلمين الا اولياء من اهل الذمه من قرابته، فقال: على الامام فان يعرض على قرابته من اهل بيته (دينه) الاسلام: فمن اسلام منهم فهو وليه يدفع القاتل اليه فان شاء قتل و ان شاء عفا و ان شاء اخذ الدية- فان-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۳

۱۲. در روایت صحیحۀ دیگری نیز از ابی ولاد حناط وارد شده که امام صادق (ع) دربارهٔ شخصی که کشته شده و ولی دیگری به جز امام ندارد، فرمود:

«امام نمی تواند قاتل را مورد عفو قرار بدهد، امام باید او را بکشد یا اینکه دیه گرفته و در بیت المال مسلمانان قرار دهد. چرا که جنایت مقتول به عهدهٔ امام است، پس به همین جهت دریافت دیه نیز برای امام مسلمین است.» (۱۸۸) ۱

آنچه در این دو روایت صحیحۀ آمده است، قوی ترین شاهد بر آن چیزی است که ما تا کنون به صورت مکرر یادآوری نموده ایم که آنچه در روایات آمده که برخی اموال برای امام است، در واقع این تعبیر دیگری از این مفهوم است که این اموال متعلق به عموم مسلمانان است.

پس در واقع آن چیز، مال منصب و مقام امامت و در اختیار امام است، نه برای شخص امام و در صورتی که این اموال متعلق به شخص امام بود، به طور قطع اختیار بخشیدن آن را نیز داشت.

پیش از این در مورد میراث بدون وارث (میراث من لا- وارث له) نیز گفته شد که برخی روایات میراث بدون وارث را جزء انفال شمرده اند و برخی آن را برای

امام دانسته اند و در برخی دیگر آمده که به بیت المال مسلمانان واریز می گردد، در آنجا مشخص گردید که همه اینها به یک امر بازگشت می کند و مراد این است که آن اموال متعلق به همه مسلمانان است، اما در تصرف و در اختیار امام است. و جدا بسیار بعید است در مقام تشریح، خداوند سبحان انفال یعنی همه ثروتهای عمومی که خداوند برای همه انسانها آفریده و خمس تمام آنچه مردم مالک آن می شوند را برای شخص واحدی قرار داده باشد. تفصیل این مباحث در کتاب الخمس و در بخش هشتم همین کتاب نگاشته شده است، به آنجا مراجعه شود.

موارد دیگری از پرداخت دیه از بیت المال توسط امام:

۱۳- در صحیحۀ عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر، از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

- لم یسلم احد کان الامام ولی امره فان شاء قتل و ان شاء اخذ الدیه فجعلها فی بیت مال المسلمین لان جنایه المقتول کانت علی الامام فکذلک تكون دیته لامام المسلمین - قلت: فان عفا عنه الامام؟ قال: فقال: انما هو حق جمیع المسلمین و انما علی الامام ان یقتل او یأخذ الدیه و لیس له ان یعفو. (وسائل، ۱۱/۹۳، ابواب قصاص، باب ۶۰، حدیث ۱).

(۱۸۸). و صحیحته الاخری قال: قال ابو عبد الله (ع) فی الرجل یقتل و لیس له ولی الا الامام: انه لیس للامام ان یعفو، له ان یقتل او یأخذ الدیه فیجعلها فی بیت مال المسلمین لان جنایه المقتول کانت علی الامام و کذلک تكون دیته لامام المسلمین (وسائل ۱۹/۹۳، ابواب قصاص، باب ۶۰، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۴

«امیر المؤمنین (ع) درباره

مقتولی که جنازه او پیدا شده بود و مشخص نبود چه کسی او را کشته، قضاوت نمود و فرمود: اگر مقتول اولیایی دارد که دیه او را مطالبه می کنند دیه اش از بیت المال مسلمانان به آنها پرداخت می شود و دیه شخص مسلمان هیچ گاه باطل و ضایع نخواهد شد، زیرا همانگونه که میراث او از آن امام است، دیه او نیز به گردن امام است و باید بر وی نماز خوانده و دفنش کنند. و باز فرمود: آن حضرت (امیر المؤمنین) درباره مردی که در روز جمعه به هنگام ازدحام جمعیت زیر دست و پا قرار گرفت و مرد، حکم فرمود که دیه او را از بیت المال مسلمانان پرداخت کنند «۱۸۹» ۱.

و روایات دیگری نظیر این روایت که باید در جای خود مورد مراجعه قرار گیرد.

۱۴- ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«اگر در بیابان کشته ای یافت شد، دیه او از بیت المال مسلمانان پرداخت می شود، چرا که امیر المؤمنین (ع) می فرمود: خون فرد مسلمان هیچ گاه ضایع و باطل نخواهد شد.» «۱۹۰» ۱

و روایتهای دیگری از این قبیل که در باب ۹ و ۱۰ ابواب «دعوی القتل» و سائل الشیعه درج شده است.

۱۵- اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) روایت نموده که گفت به آن حضرت عرض کردم: شخصی سر مرده ای را بریده است، حضرت فرمود:

«باید دیه آن را پردازد. عرض کردم چه کسی دیه او را می گیرد؟ حضرت فرمود: امام، این مال خداست و اگر دست او یا چیزی از جوارح و اعضای او را جدا نماید، باید ما به التفاوت (ارش) آن را به امام پردازد.» «۱۹۱»

۱۶- در روایت صحیحۀ ابی ولاد از امام صادق (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:

«در میان اهل ذمه درباره جنایتهایی نظیر قتل و جراحت که مرتکب می شوند، دیه

(۱۸۹). صحیحۀ عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر عن ابی عبد الله (ع) قال: قضی امیر المؤمنین (ع) فی رجل وجد مقتولا لا یدری من قتله، قال: ان کان عرف له اولیاء یطلبون دیته اعطوا دیته من بیت مال المسلمین و لا یبطل دیه امرئ مسلم لان میراثه للامام فکذلک تكون دیته علی الامام و یصلون علیه و یدفونہ. قال: و قضی فی رجل زحمه الناس یوم الجمعہ فی زحام الناس فمات ان دیته من بیت مال المسلمین. (وسائل، ۱۹/۱۰۹ ابواب دعوی القتل، باب ۶، حدیث ۱).

(۱۹۰). ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: ان وجد قتیل بارض فلاه ادیت دیته من بیت المال فان امیر المؤمنین (ع) کان یقول: لا یبطل دم امرئ مسلم. (وسائل، ۱۹/۱۱۲، ابواب دعوی القتل، باب ۸، حدیث ۳).

(۱۹۱). اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت: میت قطع رأسه؟ قال علیه الدیه، قلت: فمن یأخذ دیته؟

قال: الامام، هذا لله- و ان قطعت یمینه او شیء من جوارحه فعليه الارش للامام. (وسائل، ۱۹/۲۴۸، دیات الاعضاء باب ۲۴، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۵

بر عاقله «۱۹۲» ۱ نیست، بلکه از اموال آنان دیه دریافت می دارند و اگر مال و دارایی ندارند موضوع پرداخت دیه به امام مسلمانان بازگشت می نماید. چرا که آنان جزیه خود را به او می پردازند، همان گونه که بنده، مالیات خود را به آفایش می پردازد.

آنگاه حضرت

فرمود: و آنان بندگان امام هستند، پس هر یک از آنان اسلام را پذیرفت، آزاد می شود.» «۱۹۳» ۱

۱۷- ابی بصیر می گوید از امام صادق (ع) درباره مردی که شخصی را از روی عمد کشته، آنگاه مبادرت به فرار نموده و امکان دسترسی به وی نیست پرسش نمودم، حضرت فرمود:

«اگر مال و دارایی دارد دیه از اموال او برداشت می شود و اگر ندارد، از نزدیکترین خویشان وی - الاقرب فالأقرب - دریافت می دارند و اگر دارای خویشاوند نیست، امام آن را پرداخت می کند، چرا که خون شخص مسلمان هیچ گاه پایمال نخواهد شد.

در روایت دیگری علاوه بر این مضمون آمده که اگر بعدا به وی دسترسی پیدا شد والی او را ادب نموده و زندانی می کند.» «۱۹۴» ۱

۱۸- در روایت مرسله یونس از یکی از آن دو [امام صادق یا امام باقر علیهما السلام] نقل شده است که آن حضرت درباره شخصی که شخص دیگری را از روی خطا به قتل برساند و خود نیز پیش از اینکه دیه را به اولیای مقتول پردازد، از دنیا برود فرمود: پرداخت دیه به عهده وارثهای اوست و اگر کسی را ندارد، بر امام است که از بیت المال مسلمانان آن را پرداخت نماید.» «۱۹۵» ۱

(۱۹۲). در اصطلاح فقهی «عاقله» به مجموع خویشان قاتل می گویند که در موارد خاص باید با همیاری یکدیگر دیه مقتول را پردازند. (مقرر)

(۱۹۳). صحیحه ابی ولاد عن ابی عبد الله (ع) قال: لیس فیما بین اهل الذمه معاقله فیما یجنون من قتل او جراحه انما یؤخذ ذلک من اموالهم فان لم یکن لهم مال رجعت الجنایه علی الامام المسلمین لانهم یؤدون الیه الجزیه کما

يؤدى العبد الضريبه الى سيده قال: و هم مماليك للامام فمن اسلم منهم فهو حر. (وسائل، ١٩ / ٣٠٠ ابواب العاقله، باب ١، حديث ١).

(١٩٤). خبر ابى بصير قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل قتل رجلا متعمدا ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه؟ قال:

ان كان له مال اخذت الديه من ماله و الا فمن الاقرب فلاقرب، و ان لم يكن له قرابه اداه الامام فانه لا يبطل دم امرئ مسلم. و فى روايه اخرى: «ثم للوالى بعد ادبه و حبسه». (وسائل، ١٩ / ٣٠٢-٣٠٣، ابواب العاقله، باب ٤، حديث ٢٠١).

(١٩٥). مرسله يونس عن احدهما انه قال فى الرجل اذا قتل رجلا خطأ فمات قبل ان يخرج الى اولياء المقتول من الديه ان الديه على ورثته فان لم يكن له عاقله فعلى الوالى من بيت المال. (وسائل ١٩ / ٤٠٤، ابواب العاقله، باب ٦، حديث ١).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٢٦٦

١٩- عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت درباره بنده ای که برای آزادی خود با مولای خویش قرار داد بسته [عبد مکاتب] و مرتکب قتل خطایی شده فرمود: «... پس اگر بنده مکاتب از پرداخت دیه کامل ناتوان باشد، پرداخت آن به عهده امام مسلمانان است». «١٩٦» ١

٢٠- در کتاب ظریف از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که آن حضرت درباره شخصی که به همراه او کسی نیست که بر اثبات مدعا سوگند یاد کند و در ادعائی که می کند که کسی بینایی او را از او گرفته اطمینان به او نیست فرمود: «تعداد سوگندها را برای وی زیادتیر کنند ... و والی در این مورد برای

(۱۹۶). خبر عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله (ع) قال في مكاتب قتل رجلا خطأ: ... فان عجز المكاتب فلا عاقله له انما ذلك على امام المسلمين (وسائل ۱۹ / ۳۰۸ ابواب العاقله، باب ۱۲، حدیث ۱).

(۱۹۷). ما عن كتاب ظريف عن امير المؤمنين (ع) فيمن لم يكن له من يحلف معه و لم يوثق به على ما ذهب من بصره:

انه يضاعف عليه اليمين و الوالى يستعين فى ذلك بالسؤال و النظر و الثبوت فى القصاص و الحدود و العقود.

(وسائل ۱۹ / ۲۲۰، ابواب ديات الاعضاء، باب ۳، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۷

نمونه های دیگری از مسائل حکومتی در ابواب مختلف فقه (بر اساس فتاوی فقه)

اشاره

تا اینجا مروری اجمالی بر ابواب مختلف کتاب وسائل الشیعه داشتیم و روایات بسیاری را که در آن لفظ امام، والی، سلطان، حاکم، امیر، بیت المال، اجبار به وسیله شمشیر یا زندان و عبارتهای دیگر نظیر اینها که از آن اجمالا استفاده می شد که تشریح قوانین و احکام اسلام در ابواب مختلف بر اساس حکومت اسلامی است، یادآور شدیم. از این روایات استفاده می شد که اجرای این قوانین وظیفه حکومت اسلامی است و باید و لو با توسل به قوه قهریه عملی گردد و نیز از این روایات استفاده می گردید، همان گونه که در اسلام، قوانین و احکام تشریح شده، نظام اجرایی و قوه مجریه نیز تشریح شده و حکومت در بافت و نظام اسلام تنیده شده است.

ما در درج این مباحث با توجه به اینکه در صدد استقصاء و جمع آوری همه مسائل نبوده و صرفا به ذکر نمونه هایی از ابواب مختلف فقه

پرداختیم، روایاتی را در سیزده محور یادآور شدیم و اکنون در ادامه آن نمونه های دیگری از عبارات و کلمات فقها و فتوای فقهای آنان را در ابوابی که در ارتباط با آن به روایتی دست نیافتیم متذکر می شویم.

در این بررسی، کتاب نهاییه شیخ الطائفه [شیخ طوسی] و کتاب شرایع الاسلام محقق حلی (ره) [که قرآن فقه لقب یافته] را مبنی و مرجع قرار دادیم و به عبارات و فتاوایی بیشتر توجه داشتیم که در آن احکام به امام، والی یا سلطان یا حاکم و امثال آن واگذار شده است.

احکامی که مشکل است آنها را به امام معصوم منحصر نموده برخی از این کلمات و فتاوا از این قرار است:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۸

حکومت و امر به معروف و نهی از منکر:

۱- ... و گاهی امر به معروف به وسیله دست انجام می پذیرد، مانند اینکه شخصی بخواهد مردم را به وسیله زدن، پس راندن و یا مجروح کردن و کشتن، به کار معروفی وادارد، که در این صورت چنین امر به معروفی واجب نیست، مگر با اجازه سلطان وقت که برای ریاست و حکومت بین مسلمانان نصب شده است ... و نهی از منکر نیز دارای اقسام سه گانه گذشته است. پس به وسیله دست این است که با توسل به زور و مجروح نمودن و لطمه وارد کردن، مردم را از منکرات بازدارد، و همان گونه که در امر به معروف گفتیم نیاز به اجازه سلطان دارد ... «۱»

۲- ... اگر امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وارد کردن جراحت و کشتن پیدا کند، آیا واجب است یا نه؟ برخی گفته اند بلی و برخی گفته اند: نه، مگر

با اذن و اجازه امام که به نظر ما نظر دوم صحیح تر و اصولی تر است. «۲»

در توضیح کلام این دو بزرگوار باید گفت در صورتی که اجرای معروف و جلوگیری از منکر بر ایراد ضرب و جرح مبتنی باشد، آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب است یا اینکه مشروط به اجازه امام است، دو نظر در این زمینه وجود دارد. یک نظر بر اساس اطلاق ادله است [که به طور مطلق امر به معروف و نهی از منکر را واجب می شمارد] و نظر دیگر بر این اساس است که اگر هر کسی در چنین شرایطی بتواند خود سرانه عمل کند، موجب هرج و مرج شده و در برخی مراحل موجبات اختلال نظام را فراهم می آورد.

در روایت جابر از امام محمد باقر (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: «منکر را با دلهایتان ناخوشایند بدارید و با زبانهایتان نهی کنید و با اعمال قدرت پیشانیهای کسانی که مرتکب منکر می شوند را بکوبید». «۳»

و در روایت یحییای طویل، از امام جعفر صادق (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:

«خدا هرگز زبان را باز و دست را بسته قرار نداده بلکه آن دو را به گونه ای قرار داده که هر دو با هم باز و هر دو با هم بسته می گردند». «۴»

پس اطلاق این دو روایت و برخی از روایتهای دیگر مقتضی آن است که امر به معروف

(۱). نهاییه شیخ طوسی / ۳۰۰ کتاب امر به معروف و نهی از منکر.

(۲). شرایع الاسلام. ۱/ ۳۴۳.

(۳). جابر عن ابی جعفر (ع): فانكروا بقلوبکم و الفظوا بالستکم و صكوا بها جباههم. (وسائل ۱۱/ ۴۰۳، باب وجوب امر

به معروف و نهی از منکر، حدیث (۱).

(۴). یحیی الطویل عن ابی عبد الله (ع): ما جعل الله بسط اللسان و کف الید و لکن جعلها یسطان معا و یکفان معا. (وسائل ۴۰۴/۱۱، باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۹

و نهی از منکر، مشروط به اجازه حاکم نیست که در این باره می توان به باب سوم از ابواب امر به معروف و نهی از منکر کتاب وسائل الشیعه مراجعه نمود.

امریا ممکن است گفته شود وجوب امر به معروف و نهی از منکر به اجازه امام مشروط نیست بلکه وجود آن غالبا به اذن امام و حاکم مشروط است، چرا که ضرب و جرح حاصل نمی گردد مگر بر اساس قدرت. پس لازم است حکومت حقه تحصیل نمود تا بر اساس آن، قدرت بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر منظم و به دور از هرج و مرج حاصل گردد، و این نظری است که بر پایه های تحقیق استوار است. در این صورت، اذن امام شرط وجود است نه شرط وجوب.

از سوی دیگر، ادله امر به معروف و نهی از منکر با همه اطلاق و کثرت و مؤیداتی که دارد، خود از قوی ترین دلایل بر ضرورت اقامه دولت حقه اسلامی است، و به همین معنی اشاره داشت خبر یحیای طویل که بر اساس مضمون آن مقصود از امر به معروف و نهی از منکر حاصل نمی گردد مگر با تحصیل قدرت و بسط ید. زیرا هر امر به معروف و نهی از منکری که به دنبال آن در صورت تخلف اعمال قدرت نباشد، غالبا

اثری مترتب نیست. و شأن خداوند تبارک و تعالی اجل از این است که حکمی را که خاصیت و اثری بر آن مترتب نیست، جعل و تشریح نماید.

تفصیل این مباحث باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد و ان شاء الله در مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ادارهٔ حربه در فصل پنجم از بخش ششم کتاب به تفصیل از این مباحث سخن خواهیم گفت.

حکومت و تجارت:

۳- ... فروشنده باید مالک جنس بوده و یا از جانب مالک، اجازهٔ فروش داشته باشد، مانند پدر و جد و وکیل و حاکم و شخص مورد اعتماد حاکم. «۵»

۴ ... حاکم، شخص احتکارکننده را مجبور می کند که کالاهای احتکار شده را به فروش برساند، اما حاکم برای کالا نرخ مشخص نمی کند، و بعضی گفته اند که نرخ آن را حاکم مشخص می کند، ولی نظر اول درست تر است. «۶»

۵- ... و اگر زمانی ارزاق عمومی بر مردم تنگ شد و فقط افراد محتکر هستند که کالاها را در انبارها انباشته کرده اند، بر سلطان است که شخص محتکر را نسبت به فروش کالاهای مورد احتیاج مردم مجبور نماید. «۷»

(۵). شرایع کتاب التجاره ۱۴ / ۲.

(۶). شرایع ۲۱ / ۲.

(۷). شرایع ۲۱ / ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۰

حکومت و دین (قرض):

۶- ... کسی که بدهکار است جایز نیست وقت کشی کند و در صورتی که توان پرداخت طلب بستانکار را دارد، معطل نماید و اگر به چنین کاری دست زد بر حاکم است که او را بازداشت کرده و ملزم به پرداخت دین کند، و اگر مشخص شد که آن شخص تنگدست بوده و از پرداخت دین ناتوان است، حاکم باید او را آزاد کند. و اگر از پرداخت دین ناتوان نبود اما نسبت به پرداخت آن اقدام نکرد، حاکم می تواند اموال منقول و غیر منقول او را به فروش برساند و دین او را ادا نماید. و اگر شخص بدهکار غایب بود بر حاکم لازم است که به شهودی که برای اثبات دین، اقامه می شود، گوش دهد و قسمتی از اموال او را به فروش رسانده و به طلبکاران پرداخت

حکومت و قبول ولایت:

۷- ... پذیرفتن مسئولیت و به عهده گرفتن کاری از جانب سلطان عادل که امر به معروف و ناهی از منکر است و بر اساس عدالت هر چیز را در جای خودش قرار می دهد، جایز است و حتی نسبت به پذیرفتن چنین مسئولیتی ترغیب و تشویق نیز شده، تا جایی که چه بسا به حد وجوب رسیده است. «۹»

۸ ... اگر شخصی از طرف حکومت، مسئولیتی نظیر مسئولیت گردآوری مالیات و قضاوت و سایر کارهای اجرایی را پذیرفت جایز است در مقابل کاری که انجام می دهد پول و جایزه و صله ای دریافت دارد. زیرا اگر این مسئولیت از طرف سلطان عادل به او واگذار شده است که سخنی در آن نیست و برای او پاک و حلال و طاهر است. و اگر از طرف سلطان جائری به او واگذار شده باز هم از ناحیه ائمه معصومین (ع) مجاز است در آن مال تصرف کند، چون که او هم در مقابل کار خود از بیت المال سهمی دارد. «۱۰»

۹- ... اشکال ندارد که انسان در مقابل حکومت و قضاوت بین مردم از طرف سلطان عادل، مزد و پاداشی دریافت دارد، اما از طرف سلطان جائر، جایز نیست مگر به هنگام ضرورت و یا ترس. «۱۱»

حکومت و رهن (گرو):

۱۰- ... و اگر رهن دهنده و رهن گیرنده، رهن را نزد شخص عادل به امانت قرار دادند، در هر زمان که مطالبه نمودند، شخص عادل باید آن را به آنان یا کسی که مورد قبول آنان باشد بازگرداند و اگر هر دو نفر آنها [رهن دهنده و رهن

(۸). نهاییه / ۳۰۵-۳۰۶.

(۹). نهاییه / ۳۵۶.

(۱۰). نهاییه / ۳۵۷.

(۱۱). نهاییه / ۳۶۷.

گیرنده] مفقود شده باشند، حاکم باید رهن را دریافت کند، و اگر آن دو غایب بودند، بدون اینکه ضرورتی وجود داشته باشد جایز نیست که شخص عادل اموال رهنی را به عادل دیگری یا حاکم واگذار کند، و اگر واگذار کرد و تلف شد، شخص او مسئول خواهد بود و همچنین است اگر یکی از آنها غایب باشد. اما اگر در نگهداری آن عذری داشته باشد می تواند آن را به حاکم تسلیم نماید... و اگر از طرف کسی که چیزی در گرو اوست بیم خیانت می رود حاکم می تواند رهن را به شخص امین دیگری منتقل نماید...

... اگر مدت قرض، سر رسید و بدهکار از پرداخت بدهی خود عاجز بود، در صورتی که طلبکار از طرف او وکالت داشته باشد می تواند رهن را به فروش رسانده و طلب خود را دریافت دارد.

اگر فاقد وکالت بود، بدهکار را به نزد حاکم می برد تا حاکم او را مجبور به فروش رهن نماید، و اگر از فروش امتناع نمود، حاکم می تواند او را بازداشت کند تا به فروش رهن رضایت دهد و یا اینکه حاکم رأساً اقدام به فروش رهن نموده و طلب طلبکار را پرداخت نماید. و اگر مال مشاعی به رهن گذاشته شد و بین طلبکار و شریک در نگهداری آن مال، نزاعی پیش آمد، بر حاکم است که آن مال را خود نگاه دارد و اگر مال منفعتی دارد آن را اجاره دهد. و اگر بدهکار با طلبکار در پول رایج روز، نزاعی پیدا کردند و هر کدام پولی غیر از پول معمولی را از دیگری خواستند، حاکم آنها را به قبول

حکومت و حجر:

۱۱- حجر شخص بدهکار [یعنی ممنوع از تصرف کردن او در اموال خود در جایی که تمام اموالش به مقدار بدهکاریش باشد] مگر با حکم حاکم ثابت نمی شود و در مورد شخص سفیه که آثارش ظاهر باشد، حق آن است که به مجرد ظهور آثار سفاهت در او نمی توان بدون حکم حاکم، وی را محجور دانست و اگر کسی محجور باشد حجرا و جز با حکم حاکم از بین نمی رود. «۱۳»

حکومت و شرکت:

۱۲- در مال مشترک اگر ضرری از تقسیم در بین نباشد و یکی از شرکا خواهان تقسیم و دیگری مانع باشد، حاکم شخص مانع را ملزم به قبول تقسیم می کند. «۱۴».

(۱۲). شرایع، ۲/ ۸۰-۸۲ و ۸۴-۸۵.

(۱۳). شرایع، ۲/ ۱۰۲.

(۱۴). شرایع، ۲/ ۱۳۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۲

حکومت و ودیعه:

۱۳- ... شخصی که اموالی نزد او به ودیعه و امانت گذاشته شده، نمی تواند آن را به کسی جز به مالک و یا وکیل او تحویل دهد. مگر اینکه از نگهداری مال و دسترسی به صاحب آن یا وکیل وی معذور باشد، که در این صورت مال را به حاکم می سپارد «۱۵».

حکومت و وکالت:

۱۴- ... و سزاوار است حاکم برای افراد سفیه، افرادی را به عنوان وکیل مشخص کند که سرپرستی و وکالت آنها را به عهده داشته باشند «۱۶».

۱۵- ... سرپرست امور مسلمین و حاکم آنان باید برای سفیهان و ایتام و کسانی که مصالح خود را در جامعه تشخیص نمی دهند، سرپرست و وکیلی مشخص کند تا حقوق آنها را مطالبه کرده و از آنان دفاع نماید «۱۷».

حکومت و وصیت:

۱۶- ... اگر شخصی قبل از آنکه از دنیا برود کسی را به عنوان اینکه عادل است وصی خود قرار داد، اما پس از مرگ او، وصی فاسق شد، ممکن است در این صورت بگوییم که وصایت باطل می شود. زیرا وی، بر اساس عدالت وصی بوده است و چون عدالت از بین رفته، وصایت هم از بین می رود و در این هنگام حاکم، شخص امینی را به جای او به عنوان وصی میت مشخص می کند ...

... و اگر میت دو نفر را وصی خود قرار داد ... حاکم آن دو را مجبور می کند که در کنار یکدیگر به وظایف وصایت عمل نمایند و اگر از همکاری با هم شانه خالی نمودند حاکم می تواند به جای آنان اشخاص دیگری را به عنوان وصی میت مشخص نماید ...

همچنین است اگر یکی از آنها مریض شد و یا از عهده انجام وظایف خود بر نیامد، حاکم، شخص دیگری را که از عهده بر آید به جای او تعیین می کند. «۱۸» و اگر وصی به تنهایی از انجام وظایف وصایت ناتوان بود حاکم می تواند شخص دیگری را کمک او قرار بدهد و نیز اگر خیانتی از او مشاهده گردید می تواند شخص امین دیگری

را به جای او بگمارد ...

همچنین اگر انسان بدون وصی از دار دنیا برود حاکم می تواند نظارت بر اموال و دارایی او را به عهده بگیرد «۱۹».

۱۷ ... اگر از وصی میت خیانتی آشکار گردید، بر سرپرست امور مسلمین است که او

(۱۵). شرایع، ۲/ ۱۶۷.

(۱۶). شرایع، ۲/ ۱۹۸.

(۱۷). نهاییه / ۳۱۷.

(۱۸). شرایع ۲/ ۲۵۶.

(۱۹). شرایع ۲/ ۲۵۶-۲۵۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۳

را عزل و شخص امینی را به جای او بگمارد، و اگر خیانتی از او آشکار نگردد اما شخص ضعیفی است که قدرت انجام وظایف وصایت را ندارد، بر حاکم مسلمین لازم است شخص امین و کاردانی را برای کمک به او مشخص نماید «۲۰».

حکومت و نکاح:

۱۸- ... در عقد نکاح ولایتی به جز برای پدر و جد و اجداد پدری و مولی و وصی و حاکم نیست «۲۱».

۱۹- ... در صورتی که مردی با داشتن تمکن مالی لباس و نفقه همسر خود را ندهد حاکم، او را به پرداخت نفقه یا طلاق مجبور می کند. «۲۲»

۲۰- ... اگر زنی با مردی به حساب اینکه صحیح و سالم است ازدواج نمود، اما بعدا معلوم شد که آن مرد، اخته (خصی) است، زن مختار است که با او ادامه زندگی دهد و یا جدا گردد ... و بر امام است که شخص خصی را تعزیر نماید که دیگر مانند این حرکت را انجام ندهد. «۲۳»

حکومت و اصلاح زن و شوهر:

۲۱- ... اگر زن و شوهری با هم ناسازگاری می نمایند و بیم طلاق و جدایی آنها می رود، حاکم یک نفر از خانواده زن و یک نفر از خانواده شوهر را برای اصلاح بین آنها به عنوان حکم مشخص می نماید. «۲۴»

حکومت و طلاق:

۲۲- ... اگر دیوانه، ولی و سرپرستی نداشته باشد سلطان یا کسی که از طرف سلطان منصوب است همسر او را طلاق می دهد. «۲۵».

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۱، ص: ۲۷۳

۲۳- ... اگر شخصی در حال مستی یا دیوانگی یا آشفتگی و عدم تعادل مزاج و آنچه شبیه اینهاست، همسر خود را طلاق بدهد، طلاق واقع نشده و غیر صحیح است ... و اگر برای آنها سرپرستی نیست امام یا نماینده او از طرفشان، همسرانشان را طلاق می دهند. «۲۶»

حکومت و ظهار «۲۷»:

۲۴- اگر زنی که در مورد ظهار قرار گرفته بر همان حالت صبر

(۲۰). نهاییه / ۶۰۷.

(۲۱). شرایع، ۲ / ۲۷۶.

(۲۲). نهاییه / ۴۷۵.

(۲۳). نهاییه / ۴۸۷ - ۴۸۸.

(۲۴). شرایع ۲ / ۳۳۹.

(۲۵). شرایع ۳ / ۱۲.

(۲۷). ظهار عبارت از این است که مردی به همسر خود بگوید «انت علی کظهر امی» یعنی تو نسبت به من همچون کمر مادرم حرام هستی، این عمل در جاهلیت، خود نوعی طلاق خشنی بوده لکن در اسلام اگر کسی با همسرش چنین گوید: یا باید کفاره بپردازد تا بتواند با همسرش نزدیکی مجدد کند و یا او را طلاق گوید و-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۴

کند مسئله ای نیست اما اگر جریان را به نزد حاکم کشانید، حاکم شوهر را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی زناشویی و یا طلاق مخیر می کند. «۲۸»

حکومت و «ایلاء» (تحریم همسر با قسم):

۲۵- اگر مرد همسر خود را در مورد ایلاء «۲۹» قرار داد، زن می تواند بر آن حالت، صبر کند و یا جریان را به نزد حاکم بکشاند که در آن صورت حاکم به شوهر چهار ماه مهلت می دهد... و اگر باز شوهر از همبستر شدن و ارتباط با همسرش کناره گیری کرد حاکم او را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی زناشویی و یا طلاق مخیر می نماید و اگر نپذیرفت و در صدد بود که همسرش را اذیت نماید حاکم او را در محدوده ای از «نی» محبوس نموده و از جهت آب و غذا در مضیقه قرار می دهد تا به یکی از دو امر، راضی گردد. «۳۰»

حکومت و احیای زمینهای موات:

۲۶- اگر شخصی فقط زمینی را سنگ چین نموده اما در آباد کردن آن کوتاهی می کند، امام او را به یکی از دو کار، احیای زمین و یا رها کردن آن مخیر می کند، و اگر سرپیچی نمود، به زور زمین را از دست او خارج می نماید تا زمین معطل و بدون استفاده نماند. «۳۱».

۲۷- کسی که زمینی را گرفته و آن را آباد کرده است مالک آن است و از دیگران اولی به تصرف است در صورتی که برای زمین، مالکی از قبل شناخته نشده باشد و برای سلطان است مالیات آن «۳۲».

حکومت و «نقطه» (گمشده ها):

۲۸- اگر شخصی انسان گمشده ای را پیدا کرد، مخارج نگهداری آن را از سلطان دریافت می دارد و اگر دسترسی به سلطان نداشت می تواند از سایر مسلمانان در این باره کمک بخواهد... و اگر شخص رها شده، مالی دارد می توان با اجازه حاکم از آن مال برای نگهداری وی مصرف نمود.

- جدا شود، در هر صورت عمل زناشویی در حال ظاهر حرام و موجب کفاره است (مقرر).

(۲۸). شرایع ۳ / ۶۶.

(۲۹). ایلاء آن است که شوهر به یکی از اسماء خدا قسم یاد کند که هرگز و یا برای مدتی بیش از چهار ماه با همسر خود همبستر نگردد که در این صورت تا هنگامی که کفاره نداده است، آمیزش با همسرش بر او حرام می شود. (مقرر).

(۳۰). نهاییه / ۵۲۷ - ۵۲۸.

(۳۱). شرایع ۳ / ۲۷۵.

(۳۲). نهاییه / ۴۴۲ - ۴۴۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۵

... اگر شخص پیدا شده مرتکب جنایتی شد در صورتی که اقوام و خویشان او یافت نشوند عاقله او امام است که دیه او را لازم است بپردازد ... و نیز در

جنایت خطایی او پرداخت دیه به عهده امام است.

... اگر شخصی شتری را پیدا کرد باید به صاحبش برساند و اگر صاحب آن را نیافت به حاکم تسلیم کند ... و در صورت تمایل می تواند گوسفند پیدا شده را به حاکم بسپارد تا حاکم، آن را نگهداری نموده و یا به فروش رسانده و بهای آن را به مالک برساند. و اگر سلطانی نبود تا گمشده به او تحویل شود باید پیدا کننده مخارج حفظ آن را بدهد و بعدا از صاحبش بگیرد.

... و اگر پیدا شده از اشیاء فاسد شدنی مانند طعام و خوراکیها باشد، یا بنده می تواند قیمت آن را مشخص نموده و خود مصرف کند و یا به حاکم تحویل دهد ... و حاکم هم اگر دید مصلحت در فروش آن است بفروشد و قیمت آن را در معرض معرفی قرار دهد. «۳۳»

حکومت و «شهادت»:

۲۹- ... و لازم است امام، کسانی را که به ناحق شهادت و گواهی داده اند با شلاق تعزیر نماید و اسامی آنها را در میان مردم و محله خودشان اعلام کند، که مردم آنان را بشناسند تا در آینده، دیگران اینطور به ناحق شهادت ندهند. «۳۴»

حکومت و حدود:

۳۰- ... و اگر شخصی یهودی یا نصرانی با یکی از هم کیشان خود مرتکب زنا گردید، امام مسلمین اختیار دارد که بر اساس دستورات اسلام بر او حد جاری نماید و یا او را به هم کیشانش تحویل دهد تا بر اساس دستورات دینی خود با وی عمل نمایند. «۳۵»

۳۱- ... کسی که حد سنگسار شدن بر او واجب شده، اگر بر اساس شهادت شهود، جرم او اثبات شده است، اول شهود به طرف او سنگ می افکنند و سپس امام و بعدا مردم. و اگر بر اساس اقرار و اعتراف خودش جرم او ثابت گردیده، ابتدا امام او را سنگسار می کند و سپس مردم. «۳۶»

۳۲- ... اگر کسی با زن مرده ای مقاربت نمود، گرچه آن زن همسر او باشد، امام به هر مقدار که صلاح بداند - کمتر از یک حد کامل - او را تعزیر می کند ... و اگر کسی با حیوان، مقاربت نمود باز امام بر اساس آنچه صلاح بداند، کمتر از یک حد کامل، او را

(۳۴). نهاییه / ۳۳۶.

(۳۵). نهاییه / ۶۹۶.

(۳۶). نهاییه / ۷۰۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۶

مجازات خواهد نمود. «۳۷»

۳۳- ... کسی که در آب و غذای شخص دیگری مشروب یا چیز دیگری ریخته او را مست کرده است و یا به شکلی او را گیج

نمود

و مالش را با خود برد، طبق آنچه امام صلاح بداند مجازات خواهد شد و هر آنچه برده، بازپس گرفته می شود.

... کسی که با مکر و خدعه و تزویر و شهادت ناحق و جعل نامه و قرارداد و نظایر اینها بر سر مردم کلاه بگذارد و آنان را فریب دهد باید مورد مجازات و عقاب قرار گیرد و غرامت اموالی را که از مردم به ناروا تصرف نموده بطور کامل بپردازد و بر سلطان لازم است که در ملاء عام او را مجازات کرده و خبر آن را به گوش مردم برساند تا دیگران از تکرار اینگونه اعمال پرهیز نمایند. «۳۸»

حکومت و دیات:

۳۴- ... اگر کسی به شخص - آزاد- دستور داد که مردی را به قتل برساند و او نیز چنین جنایتی را انجام داد، قاتل باید قصاص شود و آمر باید به دستور امام به زندان ابد محکوم شود. «۳۹»

۳۵- ... هنگامی که غیر مسلمانی که در ذمه اسلام است عمداً مسلمانی را به قتل رسانید، قاتل با تمام مایملک و ثروتی که دارد در اختیار اولیای مقتول قرار داده می شود که در صورت تمایل به کشتن قاتل، سلطان او را از طرف آنان به قتل می رساند و اگر خواستند می توانند قاتل را به بردگی قبول نمایند. «۴۰»

۳۶- کسی که بر سر انسانی آب جوش بریزد و در نتیجه موهای او بریزد و دیگر نروید باید یک دیه کامل بپردازد و اگر مو، روید و به حالت اول برگشت، باید ما به التفاوت (ارش) آن را به اندازه ای که امام مشخص می کند بپردازد. «۴۱»

اینها چند نمونه از مسائلی بود که حکم آن به حاکم یا

امام یا والی یا سلطان و همانند آن ارجاع داده شده بود که ما از دو کتاب نهایی و شرایع استخراج کردیم.

بنای ما، در نقل این فتاوا [همان گونه که پیش از این گفته شد] اکتفا به مواردی بود که در مباحث قبل، روایتهای آن را متذکر نشده بودیم و گرنه اینگونه کلمات در کتابهای فقهی بسیار یافت می شود و خوانندگان محترم اگر کتابهای فریقین (سنی و شیعه) را در زمینه فقه

(۳۷). نهاییه / ۷۰۸.

(۳۸). نهاییه / ۷۲۱-۷۲۲.

(۳۹). نهاییه / ۷۴۷.

(۴۰). نهاییه / ۷۴۸.

(۴۱). نهاییه / ۷۶۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۷

یا حدیث مطالعه و بررسی نمایند هرگز کتابی را نمی یابند، مگر اینکه اینگونه احادیث و فتاوا به وفور در آن یافت می گردد. همانگونه که شما هیچ فقیهی را در هیچ عصر و زمان و جا و مکان نمی یابید که مرجع رسیدگی اینگونه مسائل عمومی که مربوط به رهبر و امام مسلمانان است نباشد. در خاتمه باز متذکر می شوم که غرض، بررسی همه روایات و فتاوا در این زمینه نبوده، چرا که آن مستلزم صرف وقت زیاد و فراغت کافی است که فعلاً برای من میسر نیست، اما برای دستیابی به چشم انداز حکومت اسلامی در ابواب مختلف فقه، همین نمونه ها کافی است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۹

فصل سوم بیان دلایل ضرورت حکومت در همه زمانها از نظر اسلام

اشاره

ما پیش از این در بخش اول کتاب درباره اقتضای اصل اولی در مسأله ولایت و حکومت و در بخش دوم درباره ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و در بخش سوم درباره ضرورت دولت و حکومت و وجوب اهتمام به تشکیل آن در شریعت اسلام، مطالبی را به تفصیل بیان داشتیم. آنگاه بخش سوم را

در چهار فصل خلاصه نمودیم که فصل اول به درج سخنان برخی از فقها که در مسأله حکومت ادعای اجماع یا اتفاق نموده اند، اختصاص داشت و فصل دوم مشتمل بر مرور اجمالی در ابواب مختلف فقه بر اساس روایات و فتاوی فقها بود. روایات و فتاوی که به گونه ای احکامی را به امام یا سلطان یا والی یا حاکم و نظایر آن ارجاع می دادند و از مضامین آنها استفاده می گردید که ولایت و حکومت در بافت نظام اسلام تنیده شده است که در محورهای متعدد مطالب آن از نظر خوانندگان گرامی گذشت. اینک در ادامه مطالب گذشته به فصل سوم این بخش که متضمن ده دلیل بر لزوم حکومت و ضرورت تشکیل آن در همه زمانها و اعصار است می پردازیم:

دلیل اول: [جامعیت اسلام و آمیختگی آن با ولایت و حکومت]:

[اسلام دین جامع و غیر منحصر]

با یک نگاه و سیر اجمالی به روایات و فتاوی فقها برای ما دو نتیجه اساسی حاصل گردید: نتیجه اول اینکه دین اسلام آن گونه که برخی از افراد ناآگاه و ساده اندیش پنداشته اند و یا آن گونه که برخی از علمای ساده اندیش تحت تأثیر القائات استعمارگران و دست نشاندهگان آنان گفته اند، نیست که فقط منحصر به پاره ای اعمال عبادی و آداب و مراسم شخصی باشد. بلکه اسلام نظامی است گسترده و فراگیر که جمیع آنچه انسان

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۰

بدان نیازمند است و تمام آنچه در زندگی دنیوی و امور اخروی خود از ابتدای خلقت تا آخرین مراحل زندگی در امور فردی و اجتماعی با آن روبرو است، و همه آنچه بر انسان واجب است، و یا سزاوار است که وی در قبال آفریننده خویش خداوند سبحان و خانواده و محل زندگی

و ارتباط‌های سیاسی-اقتصادی، رابطه با رهبری، چگونگی رابطه با سایر ملل و امتها رعایت کند و مسائل دیگری از این قبیل، همه را در درون خویش جای داده است.

نتیجه دوم اینکه دین اسلام منحصر به قوه مقننه و صرف تشریح احکام بدون توجه به قوه مجریه و چگونگی اجرا و اعمال آن در جامعه نیست. بلکه اساس مقررات و احکام اسلام بر پایه حکومت صالحه عاده ای که قدرت بر اجرا و اعمال دستورات آن داشته باشد، پی ریزی شده است. در شریعت اسلام، قانون گذاری و اجرا در هم آمیخته شده و تشکیل حکومت صالحی که قوانین را اجرا کند از مهمترین برنامه های اسلام است که در سراسر نظام اسلام تنیده شده، به گونه ای که تعطیل حکومت تعطیل بسیاری از احکام اسلام را به همراه خواهد داشت و به همین جهت است که بر مسلمانان واجب است همواره نسبت به امر حکومت اسلامی اهتمام ورزند.

از بررسی و مطالعه روایات و فتاوی که خوانده شد، بخوبی دو نتیجه فوق استفاده می گردد، اما در صورتی که استدلال بر ضرورت حکومت از راه فتاوی که در آن لفظ امام یا حاکم بود را مورد مناقشه قرار دهیم و بگوییم: کلام فقها که اموری را به امام یا والی و سلطان موقوف نموده اند، از باب رعایت احتیاط و اخذ به قدر متیقن در امور حسبه است- یعنی اموری که در هیچ شرایطی معطل ماندن آن جایز نیست و هر مؤمنی می تواند انجام آن را به عهده بگیرد- و چنین نتیجه گیری کنیم که ما نمی توانیم به این فتاوا برای تشکیل حکومت استدلال نماییم.

در پاسخ باید گفت: این مناقشه و شبهه را

نمی توان به روایات سرایت داد. زیرا روایات چنانچه خوانده شد، به صراحت بر ضرورت وجود امام و حاکم واجد شرایط که مرجع رسیدگی به امور امت باشد، دلالت دارد و هیچ تردیدی در این مسأله نیست.

دلالت آیات قرآن کریم بر جامعیت اسلام:

علاوه بر آنچه از روایات و فتاوا در ارتباط با ضرورت دولت و حکومت خوانده شد، آیات بسیاری از قرآن کریم نیز که در آن به احکام سیاسی، اجتماعی مسلمانان اشاره شده بر این معنا به صراحت دلالت دارد، آیاتی که عموم مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و احکامی را مقرر فرموده، که اجرا و پیاده شدن آن نیاز به قدرت و بسط ید دارد، که نمونه هایی از آن را یادآور می شویم:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۱

* إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ «۱» همانا سزای کسانی که به جنگ خدا و رسول او برخاسته اند و در زمین فساد پیاپی کنند، این است که کشته شده، و یا به دار آویخته شوند، یا دستها و پاهایشان با اختلاف (دست راست و پای چپ) بریده گردد و یا اینکه به نقطه (دوری) از زمین تبعید شوند.

* وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ «۲» - دستهای زن و مرد دزد را قطع کنید، به جزای عملی که انجام داده اند، این عذابی است از جانب خداوند.

* الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ «۳» - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید

* وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا

را دارد همان حاکم اسلامی است که تبلور یافته امت و نماینده همه مردم است و زعامت و رهبری جامعه به دست اوست.

و به همین معنا اشاره دارد گفتار پیامبر اکرم (ص) که فرمود:

«همه خوبیها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و چیزی جز شمشیر به مردم قوام و قیام نخواهد بخشید» (۷).

زیرا شمشیر کنایه از قوه و قدرت متمرکز است [که تمرکز آن در رهبری است].

سیره پیامبر اکرم (ص) دلیل دیگری بر جامعیت اسلام:

سیره پیامبر اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه بزرگترین دلیل بر وجوب و ضرورت ایجاد حکومت بر اساس دستورات و قوانین اسلام است. زیرا آن حضرت پس از هجرت در مدینه پایه های حکومت اسلامی را پی ریزی نمود و بین مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار کرد. با سران قبایل و یهود ساکن مدینه قرار داد صلح نوشت، و برای دعوت به اسلام به کشورهای مختلف سفیر اعزام داشت، و برای قبایل و نیز شهرهایی که اسلام را پذیرفته بودند، والی و قاضی مشخص نمود و اشخاصی را برای جمع نمودن مالیات و زکوات معین فرمود و سرانجام با مشرکین و کسانی که قراردادهای خود را نقض نموده بودند به جنگ برخاست. تا جایی که مورخین بیش از هفتاد غزوه و سریه (۸) را در زمان حیات آن حضرت ثبت و ضبط نموده اند و سیره آن حضرت پس از وفات شریفش نیز ادامه داشت. و این بسیار نابجا و غلط است که بگوییم در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و بعد از آن، تکلیف تشکیل حکومت اسلامی وجود داشته، اما در عصر غیبت این تکلیف ساقط گردیده و قوانین اسلام مهمل و بدون فایده و یا نسخ شده

تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) - هر اندازه که غیبت آن حضرت طولانی گردد - باقی مانده است.

آیا مسلمانان موظف به تشکیل حکومت صالحه نیستند و باید سرافکننده و ذلت بار زیر چکمه های مستبدین و استعمارگران دست و پا بزنند و برای استقلال و رهایی خود تا ظهور حضرت حجت (ع) و تجدید بنای اسلام اقدامی نکنند؟! آیا می توان گفت این واقعا حکم خداست و تکلیف مسلمانان این چنین است؟ این تصور را نحوه تشریح احکام اسلام و عمل پیامبر (ص) و عمل دیگران پس از وی نفی می کند و لزوم تشکیل حکومت برای اجرای احکام

(۷). الوسائل ۱۱/۵ باب ۱ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

(۸). چنانچه پیش از این گفته شد، غزوه، جنگی است که پیامبر اکرم (ص) شخصا در آن شرکت داشت و سریه، جنگی است که پیامبر اکرم برای سپاه، فرمانده مشخص می فرمود، اما شخص آن حضرت در آن شرکت نداشت.

(مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۳

بخوبی از آن آشکار می شود.

استاد بزرگوار، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی مد ظله العالی در درسهای خود درباره «حکومت اسلامی» و ولایت فقیه می فرمایند:

«مجموعه قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد، به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون - یعنی احکام شرع - یک حکومت - دستگاه اجرا و اداره - مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت ... اصولا قانون و نظامات اجتماعی، مجر لازم دارد، در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانون گذاری به تنهایی

فایده ندارد، قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه ای به وجود آید.

قوه مجریه است که قوانین و احکام را اجرا می کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه تشریح شده را عاید مردم می سازد، به همین جهت اسلام همان طور که قانون گذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر، علاوه بر تصدی بیان و نشر و تبلیغ احکام، متصدی قوه مجریه و اجرای احکام هم هست». (۹)

توجه و اهتمام به امر امامت و حکومت در شریعت مقدس اسلام تا جایی است که در روایات وارد شده که:

«اگر بر روی زمین باقی نمانند مگر دو نفر، یکی از آن دو، امام است». (۱۰)

این نکته را نیز همین جا باید یادآور شد که دولت و حکومتی که بر فطرت و بر اعتقادات مذهبی که در عمق دل‌های مردم ریشه دوانیده، مبتنی باشد از متقن ترین و استوارترین حکومتهاست. چرا که آنچه ضامن حفظ و حراست از آن و احترام به مقررات و قوانین آن است، اعتقاد قلبی مردم است و عموماً حکومت‌های متداوله در جهان که بر زور و سلطه متکی است، از چنین پایگاه ویژه ای برخوردار نیست. و این نکته ای است شایان توجه.

تقدیس شریعت مقدس اسلام از ولایت و حکومت:

نکته دیگری را که باید به آن توجه نمود، این است که بیزاری و نفرت بسیاری از مردم از اسم سلطان و حکومت و ملک و مفاهیمی مشابه آن یک امر عارضی است که از ابتلای طولانی آنان در زمانها و کشورهای مختلف به حکومت‌های ستمگر و جائز و نالایق به اداره امور امت، نشأت گرفته و گرنه اصل

(۹). حکومت اسلامی / ۲۳-۲۴.

(۱۰). لو لم

يَبْقَى فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ الْإِمَامَ أَحَدَهُمَا. (كافي، ۱ / ۱۸۰ باب لو لم يبق. حديث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۴

حکومت و قدرت در صورتی که صالح و عادل و مورد قبول و رضای مردم بوده و حقوق و منافع مردم را در برداشته باشد و قوانین مورد قبول آنان را به اجرا گذارد، چیزی است که همواره چه از نظر عقل و شرع، و چه از نظر کتاب و سنت مورد تقدیس و ستایش بوده و امری پسندیده است.

آیات و روایاتی به صراحت بر این معنی دلالت دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

خداوند سبحان در سوره حج درباره مؤمنان مستضعفی که مورد ستم واقع شده اند می فرماید: «الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ
أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۱۱) - آنان کسانی هستند که اگر در زمین به
آنها امکانات و قدرت دهیم، نماز بیامی دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت امور در
دست خداوند است».

* در سوره بقره درباره قوم بنی اسرائیل (پس از وفات حضرت موسی) می فرماید:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا... وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ» (۱۲) ... پیامبر آنها به آنان
گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه برای شما برانگیخت و داود، جالوت را کشت و خداوند به او (داود) حکومت و
حکمت عطا فرمود.

* در سوره یوسف از زبان تشکرآمیز حضرت یوسف می فرماید: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
(۱۳). پروردگارا به

من حکومت و سلطنت عطا فرمودی و علم تعبیر خواب را به من یاد دادی.

* در سوره نساء درباره خاندان حضرت ابراهیم می فرماید: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا «۱۴»- همانا به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و حکومتی بزرگ عطا کردیم.

* و از قول حضرت سلیمان می فرماید: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي «۱۵»- پروردگارا مرا بیامرز و حکومتی به من عطا فرما که برای هیچ فردی بعد از من میسر نگردد.

(۱۱). حج / ۴۱.

(۱۲). بقره / ۲۴۷ و ۲۵۱.

(۱۳). یوسف / ۱۰۱.

(۱۴). نساء / ۱۵۴.

(۱۵). ص / ۳۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۵

* درباره حکومت حضرت داود می فرماید: وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلَ الْخِطَابِ «۱۶»- و ما ارکان حکومت او را محکم ساختیم و حکمت و قدرت تمیز حق از باطل به او عطا نمودیم.

* و در وصیت و سفارش حضرت موسی به قومش می فرماید: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءً وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا «۱۷»- و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم، نعمت خدا را به یاد آورید، زان رو که خداوند، پیامبران را در میان شما قرار داد و شما را پادشاهان زمین گردانید.

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده، و حکومت و ملک را از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان خویش قلمداد نموده است. روایات نیز در این زمینه بسیار است که به ذکر نمونه هایی از آن اکتفا می کنیم:

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: امام عادل، خیر من مطر و ابل «۱۸»- امام

عادل بهتر از باران زیاد و پیوسته است.

و نیز فرمود: افضل ما من الله على عباده علم و عقل و ملك و عدل «۱۹»- بهترین چیزهایی که خداوند به بندگانش منت نهاده و به آنها ارزانی داشته، علم و عقل و حکومت و عدالت است.

و نیز فرمود: ليس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن «۲۰»- هیچ ثوابی در نزد خداوند سبحان بزرگتر از ثواب سلطان عادل و مرد نیکوکردار نیست.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: ساعه امام عدل (عادل) افضل من عباده سبعين سنه، و حدّ يقام لله في الارض افضل من مطر اربعين صباحا «۲۱»- يك ساعت امام عادل از هفتاد سال عبادت افضل، و حدی که برای خداوند در زمین اجرا گردد، از چهل روز بارندگی نافع تر است.

و روایات دیگری در این زمینه که در کتب شیعه و سنی نقل شده و می توان برای

(۱۶). ص / ۲۰.

(۱۷). مائده ۲۰.

(۱۸). غرر و درر، ۱ / ۳۸۶ کلام شماره ۱۴۹۱.

(۱۹). همان مدرک، ۲ / ۴۳۹ کلام شماره ۳۲۰۵.

(۲۰). همان مدرک، ۵ / ۹۰ کلام شماره ۷۵۲۶.

(۲۱). وسائل الشیعه ۱۸ / ۳۰۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۶

بررسی بیشتر به آنها مراجعه نمود. در مقدمه ابن خلدون آمده است:

«شریعت مقدس اسلام، فرمانروایی و ملک را مذمت ننموده و مردم را از اقامه حکومت بر حذر نداشته، بلکه اسلام مفسد ناشی از حکومت استبدادی و جابرانه و غرق شدن در لذتها و شهوات را نکوهش نموده و بی تردید در چنین حکومتهایی چنین مفسد است که مردم از آن نهی شده اند «۲۲»».

دلیل دوم: [حکومت، ضرورتی فطری و نیازی عقلی]

ایجاد نظام اجتماعی و تشکیل حکومت یکی از امور ضروری بشر است.

به گونه ای که

همه انسانها در تمام مراحل و دورانهای زندگی خود حتی در عصر حجر و زمانی که انسانها در غارها و جنگلها زندگی می کرده اند، به هیچ وجه خالی از نظام اجتماعی و چیزی شبیه دولت نبوده اند. چرا که طبیعت انسان با مدنیت و زندگی اجتماعی سرشته شده و زندگانی و معیشت او جز در سایه تعاون و اجتماع و مبادله امکانات و افکار تمامیت و کمال نمی یابد. از سوی دیگر انسانها همواره دارای شهوات و غرایز و تمایلات مختلفی از قبیل خودخواهی، مال دوستی، ریاست طلبی و آزادی طلبی مطلق در آنچه مورد علاقه و اراده آنها قرار گرفته و ... می باشند که ارضای اینها افسارگسیختگی مطلق را می طلبد و در نتیجه منافع فرد با منافع سایرین تزاخم و تصادم پیدا می کند و الزاما برای کنترل آن به قوانین و مقررات و قوه و قدرتی نیاز می افتد که افسارگسیختگیها را مهار و انسان را در چارچوب قوانین و مقررات کنترل کند. قدرت و نیرویی که نظام اجتماعی را حفظ و از تعدی و تجاوز مردم نسبت به حقوق یکدیگر جلوگیری، و سرحدات و مرزها را حراست کند.

منظور ما از ولایت و حکومت چیزی جز همین قدرت و نیروی متمرکز نیست و حتی برخی از حیوانات نظیر مورچه و زنبور عسل که به صورت جمعی زندگی می کنند نیز خالی از نظام اجتماعی و فرمانده ای به عنوان امیر و ملکه نیستند.

و اگر تصور شود، تصور محال و یا قریب به محال که روزی انسانها به مرحله ای از رشد اخلاقی و تکامل اجتماعی و فرهنگی برسند که بین همه آنها ایثار و انصاف حاکم شود و خودخواهیها از جامعه رخت

بریندد، باز در آن صورت هم نیاز به نظامی دارند که امور اجتماعی آنان را سروسامان بخشیده و نیازمندیهای اجتماعی آنان را برطرف کند، مسائلی نظیر برنامه ریزی برای رشد اقتصادی جامعه، تأمین امور درمان و بهداشت، سروسامان بخشیدن به امور تعلیم و تربیت، طرح و برنامه ریزی برای امور مواصلات و ارتباطات، ایجاد

(۲۲). مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵ (چاپ دیگر / ۱۹۲) محور ۲۶ از فصل ۳ از بخش ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۷

خیابانها و جاده ها و سایر مؤسسات رفاهی برای مردم، گردآوری مالیات برای اداره نظام و مواردی از این قبیل که به هیچ وجه ضرورت آنها برای اجتماع، قابل انکار نیست و در هیچ شرایطی جامعه از آنها بی نیاز نمی باشد، و این امور منحصر به یک شهر و یک کشور و یا عصر و زمان و شرایط خاصی نیست.

روی این اصل، آنچه را که از ابو بکر اصم نقل شده که «در صورتی که مردم، با انصاف رفتار کنند و به یکدیگر ستم روا ندارند، نیازی به حکومت نیست» و یا آنچه از مارکس نقل شده که «پس از تکامل جامعه و ایجاد کمون متری و از بین رفتن اختلاف طبقاتی نیازی به حکومت نیست» مطلبی است که فساد آن واضح و آشکار است.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه چهارم نهج البلاغه می نویسد:

«علمای علم کلام می گویند امامت برای جامعه واجب است، مگر آنچه از ابی بکر اصم - که یکی از قدمای اصحاب ما (معتزله) است - نقل شده که می گوید: در صورتی که امت به انصاف رفتار کنند، و به یکدیگر ستم روا ندارند، نیازی به حکومت نیست ... و اما راه اثبات وجوب

امامت چیست؟ بزرگان ما از اهل بصره می گویند که راه اثبات وجوب امامت از طریق شرع است و در عقل چیزی که وجوب امامت از آن استفاده شود وجود ندارد، علمای بغداد و ابو عثمان جاحظ از بصره و شیخ ما أبو الحسن معتقدند که بر وجوب ریاست و امامت عقل نیز دلالت دارد و نظر شیعه امامیه نیز همین است ... «(۲۳)».

در هر صورت امامت به مفهوم عام و کلی آن در همه اعصار برای بشر ضروری است و در واقع بقای امت به بقای امامت وابسته است پس برای شارع حکیم که نسبت به امت مسلمان نظر لطف و عنایت دارد، روا نیست که این مسأله مهم و اساسی را مهمل گذاشته و وظیفه مسلمانان را نسبت به اصل دولت و حکومت و چگونگی و شرایط و حدود آن حتی نسبت به زمان غیبت امام زمان (عج) مشخص و معین نفرموده باشد، چرا که از این جهت تفاوتی بین عصر حضور امام و معصوم و عصر غیبت نیست.

از سوی دیگر در اینکه خداوند حکیم، حکم هیچ یک از نیازمندیهای بشر را فروگذار نکرده و هر آنچه را بشر به آن نیازمند بوده، بیان فرموده، اخبار و روایات بسیار است که نمونه هایی از آن ذیلا از نظر شما خواهد گذشت:

بیان حکم همه نیازمندیهای بشر در شریعت اسلام:

در موثقه ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

(۲۳). شرح نهج البلاغه. ابن ابی الحدید، ۲ / ۳۰۸ ذیل خطبه ۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۸

«پیامبر اکرم (ص) در حجه الوداع برای مردم خطبه ای ایراد فرمود و ضمن آن بیان داشت: ای مردم هیچ چیز از

آنچه شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور گردانند، وجود ندارد، مگر اینکه شما را به آن مأمور کردم و هیچ چیز از آنچه شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور سازد وجود نداشت، مگر اینکه شما را از آن نهی نمودم» (۲۴).

در صحیحۀ محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) آمده است که آن حضرت گفت امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«خدای را سپاس که مرا از دار دنیا نبرد تا اینکه تمام آنچه امت بدان نیازمند بودند را برای آنان بیان کردم» (۲۵).

مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی بابی را تحت عنوان «باب بازگرداندن به کتاب و سنت، و اینکه هیچ چیز از حلال و حرام و آنچه مردم به آن نیازمندند نیست، مگر اینکه حکم آن در کتاب و سنت آمده است» گشوده، و در این باب روایتهای بسیاری را نقل نموده که برخی از آنها به شرح ذیل است:

مرازم از امام صادق (ع) روایت نموده است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی در قرآن، حکم هر چیزی را نازل فرموده و بیان داشته است» (۲۶).

عمر بن قیس روایت می کند که از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می فرمود:

«همانا خداوند تبارک و تعالی هیچ چیزی را که امت به آن محتاج باشند، فرو نگذاشت مگر اینکه حکم آن را در کتاب خویش نازل فرمود و برای پیامبر خود (ص) بازگفت، و برای هر چیز حدی قرار داد و برای دستیابی به آن دلیلی را مشخص فرمود و برای کسی که از حدود مقررۀ آن درگذرد، مجازات و حدی را مقرر فرمود» (۲۷).

(۲۴). موثقه ابی حمزه الثمالی، عن ابی جعفر (ع)

قال: خطب رسول الله في حجة الوداع فقال: يا أيها الناس و الله ما شئ ء يقربكم من الجنة و يباعدكم من النار الا و قد امرتكم به و ما من شئ ء يقربكم من النار و يباعدكم من الجنة الا و قد نهيتكم عنه. (كافي، ٧٤ / ٢، كتاب الايمان و الكفر، باب اطاعت و تقوى حديث ٢).

(٢٥). صحيحه محمد بن مسلم عن ابي عبد الله (ع): قال: قال امير المؤمنين (ع): الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى بينت للامه جميع ما يحتاج اليه. (تهذيب ٣١٩ / ٦، باب في الزيادات في القضايا و الاحكام، حديث ٨٦).

(٢٦). مرزم عن ابي عبد الله (ع) قال: ان الله تبارك و تعالى انزل في القرآن تبيان كل شئ ء حتى و الله ما ترك الله شيئاً يحتاج اليه العباد، حتى لا يستطيع عبد يقول: لو كان هذا انزل في القرآن الا و قد انزله الله فيه. (كافي ٥٩ / ١، حديث ١).

(٢٧). عمر بن قيس، عن ابي جعفر (ع) قال: سمعته يقول: ان الله تبارك و تعالى لم يدع شيئاً يحتاج اليه الامه الا-

مباني فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٢٨٩

سليمان می گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: «خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافرید مگر اینکه برای آن حدی همانند حد و محدوده خانه مشخص فرمود، پس آنچه از راه است جزو راه محسوب می گردد، و آنچه جزو خانه است از خانه است، حتی ارش و مجازات اصابت یک ناخن (خداشه) و جز آن و یک تازیانه و نصف تازیانه را مشخص فرمود». «٢٨»

حماد از امام صادق (ع) روایت نموده که از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

«هیچ چیز

نیست مگر اینکه درباره آن آیه ای از قرآن و یا روایتی در سنت وجود دارد «۲۹».

معلی بن خنیس روایت می کند که امام صادق (ع) فرمود:

«هیچ امری نیست که دو نفر درباره آن به اختلاف برخیزند مگر اینکه برای آن در کتاب خداوند عز و جل اصلی مشخص شده، و لکن خود مردم به آن دست نیافته اند» «۳۰» و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

پس هنگامی که خداوند سبحان جریمه خراش یک ناخن و حدّ یک تازیانه و نصف آن را مشخص فرموده است، چگونه تکلیف مردم درباره خلافت و حکومت - که نظام امت بدان وابسته است - را برای دوران پس از وفات پیامبر اکرم (ص) و عصر غیبت مشخص فرموده است؟! در جایی که کدخدا و سرپرست یک روستای کوچک وقتی بخواهد به یک مسافرت موقت برود طبع و وجدانش او را ملزم می کند برای خویش جانشینی را که به هنگام نبودن او، مردم به وی مراجعه کنند مشخص کند، آیا پیامبری که عقل کل است نسبت به آینده اسلامی که در طول عمر شریفش تمام توان خود، و توان مسلمانان را برای حفظ و گسترش آن به کار گرفت، بی تفاوت و بی توجه بوده است!

با اینکه از آن حضرت وارد شده که حتی در ارتباط با امر وصیت نسبت به اموال شخصی و امور جزئی سفارش کرده و می فرمود:

- انزله فی کتابه و بینه لرسوله (ص) و جعل لكل شیء حدًا و جعل علیه دلیلاً یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلك الحد حدًا. (کافی ۱ / ۵۹ حدیث ۲).

(۲۸). سلیمان قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: ما خلق الله حلالاً

ولا حراما الا و له حد كحد الدار، فما كان من الطريق فهو من الطريق، و ما كان من الدار فهو من الدار حتى ارش الخدش فما سواه، و الجلد و نصف الجلد (كافي ١ / ٥٩، حديث ٣).

(٢٩). حماد عن ابي عبد الله (ع) قال: سمعته يقول: ما من شيء الا و فيه كتاب او سنه (كافي ١ / ٥٩، حديث ٤).

(٣٠). معلى بن خنيس، قال: قال ابو عبد الله: ما من امر يختلف فيه اثنان الا و له اصل في كتاب الله عز و جل و لكن لا تبلغه عقول الرجال. (كافي ١٣ / ٦٠، حديث ٦).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٢٩٠

«هر کس بدون وصیت از دنیا برود، به مرگ جاهلیت مرده است.» (٣١)

و نیز فرموده است:

«هیچ شخص مسلمانانی که چیزی از دیگران در نزد اوست، حق ندارد دو شب بخوابد، مگر اینکه وصیت وی نوشته شده، در کنارش موجود باشد.» (٣٢)

آیا اهمیت حفظ و گسترش اسلام و اجرای دستورات آن تا روز قیامت در نظر پیامبر اکرم (ص) به مقدار وصیتهای شخصی در امور جزئی نیست؟!

همه اینها در شرایطی است که از طرق فریقین [شیعه و سنی] وارد شده که آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ، بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَ اللَّهُ يَعْصِي مَمَرًا مِنَ النَّاسِ» (٣٣) درباره جریان غدیر خم و نصب امیر المؤمنین (ع) به خلافت وارد شده، که از جمله آن روایتهای این روایت است:

«ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید خدری روایت نموده اند که گفت:

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، در

روز عید غدیر خم درباره علی بن ابی طالب بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید «۳۴».

و در خبر عمران بن حصین از آن حضرت (ص) نقل شده که فرمود:

«از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از علی و او پس از من، ولی هر مؤمنی است» «۳۵».

آشکار است که جمله «من بعدی- پس از من» هر گونه احتمال اینکه «ولایت» به معنی «محبت» باشد را نفی می کند و مشخص می سازد که در اینجا ولایت به مفهوم «امامت» است. چنانچه بحث تفصیلی آن در بخش دوم کتاب گذشت.

و باز به صورت متواتر از طرق فریقین [شیعه و سنی] حدیث ثقلین که مشتمل بر وجوب تمسک به کتاب و عترت و لزوم مراجعه به آنان است از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که

(۳۱). من مات بغير وصيه مات ميتة جاهلية. (وسائل، ۱۳ / ۳۵۲ باب ۱، از ابواب احکام الوصایا، حدیث ۸).

(۳۲). ما حق امرئ مسلم ان يبیت ليلتين و له شیء یوصی فیہ الا وصيته مکتوبه عنده. (سنن ابن ماجه، ۲ / ۹۱۰، کتاب الوصایا، باب ۲، حدیث ۲۶۹۹).

(۳۳). مائده / ۴۷.

(۳۴). اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردويه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری، قال: «نزلت هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ علی رسول الله (ص) یوم غدیر خم من علی بن ابی طالب». (الدر المنثور ۲ / ۲۹۸).

(۳۵). عمران بن حصین عنه (ص): ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی؟ ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی،

۵/ ۲۹۶، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث (۳۷۹۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۱

در جای خود مورد بحث قرار گرفت.

از این حدیث نیز استفاده می شود که عترت پیامبر اکرم (ص) داناترین و فقیه ترین مردم هستند و پس از این خواهد آمد که آن کس که اعلم است، امامت نیز به وی اختصاص دارد.

خلاصه کلام اینکه: حکومت و امامت و حفظ نظام جامعه در همه اعصار برای بشر ضروری است و هرگز بر شارع مقدس و قانونگذار حکیم این گمان نمی رود که چنین امر مهمی را مهمل رها گذاشته و حدود و شرایط آن را مشخص نفرموده باشد.

آنچه تا اینجا گفته شد، برای اثبات مطلوب ما کافی است. سایر ادله و اخبار را باید به عنوان مؤید و مکمل این مطالب تلقی نمود و به همین جهت اگر سند برخی از آنها ضعیف باشد لطمه ای به اصل استدلال ما وارد نمی سازد. و این نکته ای است شایان تأمل و دقت.

دلیل سوم: [استدلال به روایت فضل بن شاذان در تبیین فلسفه امامت و ولایت]

مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا و نیز در کتاب علل الشرایع از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری، از ابی الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان روایت می کند و (سند دیگری نیز از ابی محمد جعفر بن نعیم بن شاذان، از عموی خویش ابی عبد الله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل می کند) که آن حضرت فلسفه حکومت و ضرورت وجود امام را در حدیثی طولانی بیان فرمود که قسمتی از آن، بدین مضمون است:

«... اگر کسی بگوید چرا برای جامعه، اولی الامر و امام قرار داده شده و

چرا مردم موظفند از دستورات امام پیروی کنند؟ در پاسخ گفته می شود به دلایل بسیار. یکی اینکه خداوند برای اعمال مردم، حدی قرار داده که نباید از آن تجاوز کنند و مردم معمولاً برای دست یافتن به لذتها و منافع، به حقوق دیگران تجاوز می کنند و از حد خود می گذرند، لذا به فرد امینی نیاز است که زمام امور را به دست گرفته و مردم را از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران و از فساد و وارد شدن در آنچه ممنوع شده اند بازدارد و حدود و احکام الهی را در جامعه اقامه نماید.

دیگر اینکه ما هیچ فرقه و دسته و قوم و ملتی را نمی یابیم که برای اداره زندگی اجتماعی و مسائل دینی و دنیوی خود رئیس و رهبری نداشته باشند و خداوند حکیم هیچ گاه چیزی را که مردم به آن نیاز دارند و قوام جامعه به آن است مهمل و معطل نمی گذارد.

رهبر و امام به جامعه نظام می بخشد تا در پرتو او با دشمنان قتال کنند و حقوق مردم را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۲

از بیت المال به آنان می رساند، و جمعه و جماعات را اقامه می کند و با دشمنان مبارزه کرده و دست ستمگران را از سر مظلومین کوتاه می گرداند.

دیگر اینکه: اگر خداوند برای مردم، امام و رهبری امین و حافظ جامعه و امانتدار قرار نداده بود، شریعت فرسوده و دین ضایع و از دست رفته، و سنتهای الهی واژگونه می گردید و بدعت گذاران در دین بدعت گذاشته و افراد ملحد از آن می کاستند و امور دین را بر مردم مشتبه می ساختند و با توجه به اینکه مردم ناقص، خلق

شده و چون به رشد و کمال نرسیده اند محتاجند و از طرفی تحت تأثیر هواهایشان با یکدیگر اختلاف فکر و نظر دارند، با این حال اگر بر ایشان یک قیم و حافظ آنچه پیامبر آورده، نباشد دچار فساد و پراکنندگی می شدند و دین و سنت و احکام و ایمان به تغییر و نابودی کشیده می شد و در این شرایط همه خلق به فساد کشیده می شدند.

در آخر این حدیث علی بن محمد بن قتیبه می گوید به فضل بن شاذان (راوی حدیث) گفتم: آیا این مسائل را خودت استنباط و استخراج نموده و از عقلت بهره گرفته ای و یا اینها را شنیده و روایت می کنی؟

فضل گفت: خیر، این دلایل را از خودم نمی گویم، بلکه از مولایم امام رضا (ع) مرتبه ای پس از مرتبه ای و قسمتی پس از قسمتی شنیده ام و آنها را جمع نموده و مرتب کرده ام.

گفتم: پس می توانم این مطالب را از تو، به نقل از امام رضا (ع) بیان کنم؟ گفت:

بلی «۳۶».

(۳۶). روی الصدوق فی العیون و العلل عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری، عن ابی الحسن علی بن محمد بن قتیبه النیسابوری، عن الفضل بن شاذان، و رواه ایضا عن ابی محمد جعفر بن نعیم بن شاذان، عن عمه ابی عبد الله محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان فی حدیث طویل فی العلل و فیه: فان قال: فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم؟ قيل: لعل کثیره: منها: ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فیه من فسادهم لم یکن یثبت ذلك و لا یقوم الا بان یجعل علیهم فیه امینا یمنعهم من

التعدى و الدخول فيما حظر عليهم. لانه لو لم يكن ذلك كذلك لكان احد لا يترك لذته و منفعتة لفساد غيره فعجل عليهم قيما يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الاحكام.

و منها انا لا نجد فرقه من الفرق و لا مله من الملل بقوا و عاشوا الا بقيم و رئيس لما لا بد لهم منه فى امر الدين و الدنيا فلم يجز فى حكمه الحكيم ان يترك الخلق مما يعلم انه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به فيقاتلون به عدوهم و يقسمون به فيئهم و يقيم لهم جمعهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم. و منها: انه لو لم يجعل لهم اماما قيما امينا حافظا مستودعا لدرست المله و ذهب الدين و غيرت السنه (السنن - علق) و الاحكام و لزاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين لا ناقد وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين مع اختلافهم و اختلاف اهوائهم و تشتت انحاءهم (حالاتهم - العلق) فلو لم يجعل لهم قيما حافظا لما جاء به الرسول (ص) لفسدوا-

مباني فقهى حكومت اسلامى، ج ۱، ص: ۲۹۳

و همين مضمون را فضل بن شاذان براى محمد بن شاذان چنين نقل مى كند: «من اين علق را از مولاي خودم ابى الحسن على بن موسى الرضا (ع) به طور متفرقه شنيدم و سپس آنها را جمع نموده و تنظيم كردم.»

بررسى زنجيره سند حديث: شيخ طوسى در كتاب الفهرست خویش مى نويسد:

«راوى حديث، فضل بن شاذان نيشابورى فقيهى است متكلم و عالمى جليل القدر كه داراى كتاب و تأليفات بسيارى است» (۳۷).

هم ايشان در كتاب رجال خود، او را از اصحاب امام هادى

و امام حسن عسکری علیهما السلام و پدر او، (شاذان) را از اصحاب امام جواد (ع) محسوب نموده است «۳۸».

کتاب تنقیح المقال از نجاشی درباره فضل می نویسد: «قدر و منزلت فضل در بین شیعه امامیه مشهورتر و معروف تر از آن است که توصیف شود.»

و از رجال کشی نقل می کند: «فضل، صد و هشتاد کتاب تألیف کرده است «۳۹»».

خلاصه کلام اینکه تشکیک در شخصیت فضل با آن همه فضائل که برای وی گفته شده، تشکیک بی اساس و بی موردی است.

اما در سند روایت فوق، عبد الواحد و ابن قتیبه نیز ذکر شده است که این دو، در کتب رجال مورد اختلاف هستند: برخی آنها را توثیق و برخی آنها را مدح و برخی تضعیف کرده اند «۴۰». اما همین که مرحوم صدوق از آنها و از جعفر بن نعیم «۴۱» روایت نقل کرده، مشخص می شود که به آنها اعتماد داشته است.

- علی نحو ما بینا و غیرت الشرائع و السنن و الاحکام و الایمان و کان فی ذلک فساد الخلق اجمعین.

و فی آخر الحدیث ان علی بن محمد بن قتیبه قال للفضل بن شاذان: اخبرنی عن هذه العلیل ذکرتها عن الاستنباط و الاستخراج و هی من نتائج العقل او هی مما سمعته و رویته؟ ... فقال لی: ما کنت لا- علم مراد الله- عز و جل- بما فرض و لا مراد رسوله (ص) بما شرع و سن و لا اعلل ذلک من ذات نفسی بل سمعتها من مولای ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) المره بعد المره و الشیء بعد الشیء فجمعتها فقلت: فاحدث بها عنک عن الرضا (ع)؟

قال: نعم و قال لمحمد بن شاذان: سمعت

هذه العلل من مولای ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) متفرقه فجمعتها و الفتها. (عیون اخبار الرضا) از نسخه خطی تصحیح شده) باب ۳۴، حدیث ۱، و علل الشرایع ۱/۹۵، چاپ دیگر ۱/۲۵۳، باب ۱۸۲، حدیث ۹).

(۳۷). الفهرست/ ۱۲۴ (چاپ دیگر/ ۱۵۰)

(۳۸). رجال شیخ طوسی ۴۲۰ و ۴۳۴ و ۴۰۲.

(۳۹). تنقیح المقال، ۲/۹ از باب الفاء.

(۴۰). تنقیح المقال، ۲/۲۳۳ و ۲/۳۰۸.

(۴۱). همان مدرک، ۱/۲۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۴

و اما محمد بن شاذان را مرحوم ابن طاووس از وکلای ناحیه مقدسه امام زمان (عج) محسوب نموده و گفته است: «همین قضیه در مورد اطمینان بودن او کافی است» (۴۲).

بلی! نکته قابل ملاحظه ای که در سند روایت موجود است این است که با توجه به اینکه مرحوم شیخ در کتاب رجال خویش، فضل را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام شمرده، چگونه فضل این روایت را از امام رضا (ع) نقل نموده است؟

در جواب ممکن است گفته شود که شهرت فضل در عصر این دو امام بزرگوار بوده، اما دوران نوجوانی خود را در حضور امام رضا (ع) در خراسان گذرانده و از محضر آن حضرت استفاده می برده است، گذشته از اینکه در رجال کشی آمده که فضل از جماعتی و از جمله ابن ابی عمیر، و صفوان و ابن محبوب و ابن بزیع که از اصحاب حضرت رضا (ع) و در طبقه ششم قرار دارند روایت نقل می کند «۴۳». پس می تواند قاعدتا از امام رضا روایت کند، زیرا وفات فضل در سنه ۲۶۰ و شهادت آن حضرت بر حسب روایات مختلفه در

تاریخ ۲۰۲ یا ۲۰۳ یا ۲۰۶ بوده است.

اینها مطالبی بود که اجمالاً به سند حدیث مربوط می شد.

گسترده‌گی علت در مفهوم روایت: و اما آنچه از دلالت این روایت استفاده می گردد این است که: اگر چه موضوع مورد پرسش در این روایت، امامت ائمه معصومین علیهم السلام است، اما علی که در پاسخ بیان شده، عام است و شامل همه زمانها می گردد.

حکمت و فایده وجود امام چنانچه امام (ع) بیان فرمود، بسیار زیاد و گسترده است که در روایت سه نمونه از آن یادآوری شده است:

۱- اجرای احکام اسلام و جلوگیری از پافرا گذاشتن از قوانین و مقررات اسلام.

۲- ضرورت وجود امام برای بهبود زندگی دینی و دنیوی مردم.

۳- مصون و محفوظ ماندن احکام الهی از دگرگونی و تحریف و کهنه شدن و از بین رفتن.

حال باید دید آیا این علت‌های سه گانه در زمان غیبت وجود ندارد؟ آیا مردم در عصر غیبت تبدیل به فرشته می شوند؟ آیا به پیشوا و رهبری که امور آنان را منظم نموده و شرستمگران را از سرستمیدگان کوتاه کند، و کسی که آنان را از تعدی نمودن و از وارد شدن در اموری که منع شده اند بازدارد، نیاز ندارند؟!

(۴۲). همان مدرک، ۳ / ۱۳۰.

(۴۳). تنقیح المقال، ۲ / ۱۱ از باب الفاء، و اختیار معرفه الرجال / ۵۴۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۵

دلیل چهارم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) به هنگام رد شبهه خوارج] -

امیر المؤمنین علی (ع) پس از جنگ صفین هنگامی که شعار خوارج را درباره حکومت شنید که با گفتن «لا حکم الا لله» قصد نفی امامت آن حضرت را دارند و به گونه ای می خواهند اصل حکومت و امامت را مورد انکار قرار دهند، فرمود:

«کلمه حقی است که

از آن، اراده باطل نموده اند، بلی حکم از آن خداوند است، اما اینان می گویند حکومت و امارت نیز فقط مخصوص خداوند است و حال آنکه مردم مجبور هستند امیر و حاکمی - فاجر یا صالح - داشته باشند تا در سایه حکومت او مؤمن، وظایف خود را انجام دهد و کافر از زندگی دنیوی خود بهره گیرد و تا مهلتها به پایان رسد و همچنین مالیاتها توسط وی جمع آوری گردد و با دشمنان مبارزه شود، راهها ایمنی یافته و حق ضعیف از قوی گرفته شود و نیکوکار آسایش یابد و از شر افراد فاجر، ایمنی حاصل گردد».

و در کلام دیگری هنگامی که شعار «تحکیم» خوارج را شنید، فرمود:

«حکم الله انتظر فیکم - حکم خدا را درباره شما انتظار می کشم» و فرمود:

«در حکومت شخص نیکوکار، افراد متقی به انجام وظایف خود موفق می شوند، و در حکومت شخص فاجر، افراد شقی به بهره های دنیایی خود می رسند تا اینکه مدت زندگانی آنان به پایان رسیده و مرگشان فرا رسد» (۴۴).

مبرد، در کتاب کامل، کلام دیگری را بدین مضمون از آن حضرت نقل می کند:

«هنگامی که علی (ع) صدای آنان را که فریاد «لا حکم الا لله» سر می دادند، شنید، فرمود:

سخن عادلانه ای است که از آن اراده ستم نموده اند، اینان می گویند حکومتی نباید باشد، با اینکه مردم ناچار از حکومت هستند، نیکوکار باشد یا بدکار» (۴۵).

در کنز العمال نیز از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

(۴۴). کلمه حق یراد بها الباطل. نعم، انه لا - حکم الا - لله و لکن هؤلاء یقولون: لا - امره الا لله، و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر، یعمل فی امرته المؤمن و یستمع فیها

الكافر، و يبلغ الله فيها الاجل و يجمع به الفىء و يقاتل به العدو و تأمن به السبل و يؤخذ به للضعيف من القوى حتى يستريح بر و يستراح من فاجر»،

و فى روايه اخرى: انه عليه السلام لما سمع تحكيمهم قال: «حكم الله انتظر فيكم» و قال: اما الامر البره فيعمل فيها التقى و اما الامر الفاجر فيتمتع فيها الشقى الى ان تنقطع مدته و تدرکه منيته. (نهج البلاغه فيض، / ١٢٥ لح / ٨٢. خطبه ٤٠).

(٤٥). كلمه عادله يراد بها جور، انما يقولون لا اماره و لا بد من اماره بره او فاجره. الكامل ٢ / ١٣١.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٢٩٦

«مردم اصلاح نخواهند شد مگر به وسیله حاکم، نیکوکار باشد یا بدکار. گفتند ای امیر مؤمنان، اصلاح مردم توسط حاکم نیکوکار مشخص است، اما در حکومت حاکم بدکار فاجر چگونه؟ حضرت فرمود: در حکومت فاجر نیز خداوند به وسیله او راهها را امن و با دشمنان مبارزه و مالیاتها را جمع و حدود را اقامه، و وسیله زیارت خانه خود را فراهم می آورد و شخص مسلمان مؤمن در پناه امنیت، خدا را عبادت می نماید تا اجل او فرا رسد و از دار دنیا برود «٤٦»».

و در کتاب مصنف ابن ابی شیبیه به سند وی از ابی البختری نقل شده که گفت:

«مردی وارد مسجد شد و گفت: «لا حکم الا لله» حضرت فرمود: بله حکم نیست مگر برای خداوند، همانا وعده خدا حق است و کسانی که یقین به مبدء و معاد ندارند ترا خفیف و ضعیف نکنند. «٤٧» [آنگاه حضرت رو به مردم نموده و فرمود: آیا می دانید اینان [خوارج] چه می گویند؟ اینان می گویند

امارت و حکومتی نباید باشد! ای مردم، شما را اصلاح نخواهد کرد مگر فرمانده و امیر، نیکوکار باشد یا بدکار! گفتند نیکوکار را می دانیم، اما بدکار چگونه؟ حضرت فرمود:

مؤمن در آن حکومت استخدام شده و به وظایف خود عمل می کند و فاجر برای نشان دادن خود مهلت داده می شود و خداوند هر چیز را به سر آمد خود می رساند. چنین امیری راههای شما را امن و بازارهای شما را با رونق و سرپا نگاه می دارد، بیت المال را بین شما تقسیم، و با دشمنان مبارزه و قتال می کند و حق ضعیف را از افراد قوی [یا افراد سرسخت و بدخو] می گیرد «(۴۸)».

(۴۶). کنز العمال عن البيهقي، عن علي (ع) قال: لا يصلح الناس الا- امير بر او فاجر، قالوا: يا امير المؤمنين هذا البر فكيف بالفاجر؟ قال: ان الفاجر يؤمن الله به السبيل و يجاهد به العدو و يجبي به الفى ء و يقام به الحدود و يحجج به البيت و يعبد الله فيه المسلم آمنة حتى ياتيه اجله. (كنز العمال ۵ / ۷۵۱، باب دوم از كتاب خلافت، حديث ۱۴۲۸۶).

(۴۷). اشاره به آیه شریفه «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» است که خداوند سبحان، پیامبر را در مقابل استهزای کفار و مشرکین دلداری داده و دستور به پایداری و استقامت می دهد.

(۴۸). فی مصنف ابن ابی شیبہ بسنده عن ابی البختری، قال: دخل رجل المسجد فقال: «لا حکم الا لله» فقال علی (ع) لا حکم الا لله، ان وعد الله حق و لا يستخفنک الذین لا یوقنون فما تدرن ما یقولون هؤلاء؟ یقولون:

لا اماره، أيها الناس، انه لا يصلحکم الا امیر بر

او فاجر قالوا: هذا البرّ قد عرفناه فما بال الفاجر؟ فقال: يعمل المؤمن و يملئ للفاجر و يبلغ الله الاجل و تأمن سبلکم و تقوم اسواقکم و يقسم فيئکم و يجاهد عدوکم و يؤخذ للضعيف من القوى او قال من الشديد منکم. (المصنف ۱۵ / ۳۲۸، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۷۷۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۷

کنز العمال نیز همین روایت را از ابی البختری نقل نموده است «۴۹».

توضیح روایت: آنچه در توضیح این روایات [که مضمون آنها نزدیک به هم است] باید گفت این است که: شعار خوارج که می گفتند: «لا حکم الا لله» حکم نیست مگر از آن خداوند، شعاری بود که آنان در جنگ صفین سر دادند و پس از آن نیز همواره در فرصتهای مختلف تکرار می کردند، این شعار سوء استفاده ای بود از یک حقیقت و آن اینکه خداوند تبارک و تعالی امر و حکم را فقط از آن خود می داند و منظور از آن ممکن است حکم تکوینی باشد. یعنی اگر خداوند متعال در عالم تکوین چیزی را اراده فرمود، هیچ چیز نمی تواند حکم و خواست تکوینی او را تغییر دهد. و ممکن است حکم تشریحی باشد، بدین صورت که شارع و وضع کننده اصلی احکام در واقع خداوند تبارک و تعالی است و حکم رهبر و فرمانده حق در موارد جزئی نیز در واقع به حکم کلی خداوند و تطبیق بر آن بازگشت می کند و یا وجهه حق بودن این شعار بدان جهت باشد که این خداوند است که اطاعت حاکم را واجب نموده است.

و اما اینکه «آنان از این شعار حق، اراده باطل نموده اند» بدان جهت است که آنان

با توسل به این شعار قصد داشتند از جهت شرعی امر واگذاری قضاوت به دو حکم [عمر و بن عاص و ابو موسی] را باطل اعلام کنند [با اینکه در ابتدا خود مسبب آن بودند] و در این ارتباط امارت و خلافت امیر المؤمنین (ع) را مورد انکار قرار دهند و به همین جهت در صفین به آن حضرت می گفتند: «الحکم لله یا علی لا لک» (۵۰) - حکم از آن خداست ای علی نه از آن تو».

و اما اینکه حضرت فرمود «مردم مجبور از حکومتند، نیکوکار باشد یا بدکار»، آن حضرت نمی خواهد به حکومت افراد فاجر و بدکار مشروعیت ببخشد، بلکه در صدد است این نکته را بفهماند که حکومت و لو حکومت فاجر باشد بر هرج و مرج عقلا مقدم است، و روایت های ذیل نیز مؤید همین معناست:

در شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «امام ستمگر از فتنه بهتر است» (۵۱).
و باز از آن حضرت (ص) روایت شده که فرمود:

(۴۹). کنز العمال، ۱۱ / ۳۹، کتاب الفتن، حدیث ۳۱۶۱۸.

(۵۰). وقعة صفین / ۵۱۲.

(۵۱). الامام الجائر خیر من الفتنه. (شرح نهج البلاغه ابن میثم ۲ / ۱۰۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۸

«خداوند این دین را یاری خواهد نمود به وسیله گروهی که در قیامت اعمال پسندیده و نیکی برای آنان نیست.» (۵۲)

(و در روایتی دیگر آمده، و لو به وسیله فردی فاسق).

از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«والی ستمگر کینه توز بهتر از هرج و مرج و فتنه ای است که مداوم باشد.» (۵۳)

و در بحار از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«شیر درنده بهتر از سلطان ستمگر، و

سلطان ستمگر بهتر از فتنه ای است که مداوم باشد.» (۵۴)

و اینکه فرمود: «مؤمن در حکومت او وظایف خود را انجام می دهد و کافر از دنیای خود بهره می برد»، شاید «لف و نشر مرتب» باشد [بدین معنی که در حکومت والی نیکوکار مؤمن وظایف خود را انجام می دهد و در حکومت والی فاجر و بدکار، کافر به بهره های دنیایی خود می رسد].

و محتمل است که همه به حکومت فاجر بازگردد و یا به مطلق حکومت [در مقابل هرج و مرج و فتنه] و یا اینکه مؤمن در حکومت فاجر، مسئولیت می پذیرد و بدین وسیله عدالت را در میان مردم عملی می سازد، چنانچه علی بن یقظین در حکومت هارون الرشید اینگونه بود.

و اینکه فرمود «نیکوکار آسایش یابد» یعنی به خاطر توجه به اموری که ذکر شد و یا با فرا رسیدن مرگ و از دار دنیا رفتنش.

و اینکه فرمود: «از شر فاجر ایمنی حاصل گردد» به خاطر توجه به همان امور یا به خاطر مرگ فاجر، یا عزل وی. [یعنی با قوام و قیام امور دنیایی مردم، شر فاجر از سر مؤمنین کم خواهد شد]

و کلمه تحکیم ظاهراً مصدر قراردادی است برای جمله «لا حکم الا لله» همانند کلمه «تهلیل» که مراد از آن، گفتن «لا اله الا الله» است. در هر صورت دلالت این روایت بر لزوم و ضرورت دولت و حکومت برای همه زمانها و مکانها آشکار است و هیچ تردیدی در آن نیست

(۵۲). ان الله لیؤید هذا الدین بقوم لا ینالونهم فی الآخرة و روی بالرجل الفاسق (شرح نهج البلاغه ابن میثم ۲/۱۰۳).

(۵۳). وال ظلوم غشوم، خیر من فتنه تدوم. (غرر و درر. ۱۶)

(۵۴). اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم (بحار الانوار ۷۲ / ۳۵۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۹

و بر مردم روا نیست که نسبت به اقامه حکومت کوتاهی نمایند، بلکه واجب است حکومت واجد شرایط را ایجاد، و از آن حمایت و پشتیبانی نموده و از دستورات وی اطاعت و پیروی کنند.

دلیل پنجم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) در کتاب محکم و متشابه]—

اشاره

کتاب محکم و متشابه از تفسیر نعمانی، از امیر المؤمنین (ع) روایتی نقل نموده که قسمتی از آن اینگونه است:

«امر و نهی دارای وجه و جهت واحدی هستند، هیچ یک از معانی امر نیست، مگر اینکه بعد از آن نهی است و هیچ یک از وجوه نهی نیست مگر اینکه همراه با آن امری وجود دارد. خداوند متعال در کتاب خویش می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (۵۵)». ای مؤمنان، خدا و رسول او را هنگامی که شما را به آنچه حیات و زندگی می بخشد دعوت می کنند، اجابت کنید.

خداوند سبحان در این آیه بیان داشته که حیات و زندگی مردم امکان ندارد مگر در سایه امر و نهی، همانند آیه شریفه ﴿وَ لَكُمْ فِي الْقِصَصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (۵۶) برای شما در قصاص زندگی است، ای خردمندان، و مانند آن است آیه شریفه ﴿ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ (۵۷) رکوع و سجده کنید و عبادت پروردگارتان را انجام داده و کارهای شایسته کنید. و خیر که در ذیل آیه گفته شده کارهایی است که موجب بقا و دوام زندگی است.

این آیات، روشن ترین دلیل بر این است که امت نیاز به امام دارد تا زمام

امور را به دست گرفته و آنان را امر و نهی نماید، حدود الهی را اقامه و با دشمنان بجنگد، غنایم را تقسیم و حقوق واجب الهی را از مردم وصول کند و درهای خیر و مصلحت را به روی مردم گشوده و آنان را از آنچه به ضررشان است بیم دهد. زیرا امر و نهی یکی از اسباب حیات و بقای جامعه است و گرنه شوق و ترس از بین رفته و جلوی عصیانها گرفته نمی شود و شیرازه امور از هم می گسلد و این بهم ریختگی سبب هلاکت مردم می گردد. پس همانا عامل اصلی بقای جامعه در خوردنیها

(۵۵). انفال / ۲۴.

(۵۶). بقره / ۱۷۹.

(۵۷). حج / ۷۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۰

و نوشیدنیها و مسکن و پوشاک و عقد و ازدواج و حلال و حرام، در امر و نهی است، زیرا خداوند سبحان مردم را بی نیاز از اینها خلق نکرده و حیات و بقای اولین مخلوق انسانها که حضرت آدم (ع) بود نیز بدون امر و نهی امکان پذیر نبوده است» (۵۸).

نکته ای درباره کتاب محکم و متشابه:

در همین جا این نکته را باید یادآور شد که محدث بزرگوار، مرحوم مجلسی طالب ثراه مجموع این کتاب [محکم و متشابه] را در کتاب القرآن بحار [بحار الانوار ۱/۹۰ - ۱/۹۷ باب ۱۲۸ کتاب القرآن] آورده است و ظاهر این نقل این است که تمام کتاب محکم و متشابه روایتی است از امیر المؤمنین (ع) که در اول بحار نیز این نکته گوشزد شده در آنجا می نویسد:

مطالب این کتاب را در یک رساله قدیمی منسوب به سعد اشعری یافته که مطالب آن از امیر المؤمنین (ع) روایت شده و ایشان ترتیب آن را تغییر

داده و برخی اخبار را به آن افزوده است.

اما آنچه به نظر ما می‌رسد و سبک کتاب گواه آن است این است که این کتاب، تألیف یکی از علمای شیعه است که گفتار خویش را با روایات در هم آمیخته، و کتاب مشتمل بر مطالبی است که نمی‌توان به همه آنها استناد نمود. برای دریافت این نکته باید به خود کتاب مراجعه نمود و با تأمل در آن نگریست.

دلیل ششم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) در پاسخ به نامه معاویه]

در کتاب سلیم بن قیس آمده است،

هنگامی که نامه معاویه توسط ابو درداء و ابو هریره به دست امام (ع) رسید و آن حضرت به مضمون آن، که در خواست بازگردانیدن قاتلین عثمان به معاویه به منظور کشتن آنان بود، مطلع گردید، در پاسخ فرمودند:

ای ابو هریره و ای ابو درداء، شما پیام و نامه معاویه را به من رساندید، اینک توجه کنید، آنچه را برای شما می‌گویم، برای معاویه بازگویید. به معاویه بگویید:

«جریان عثمان بن عفان از دو صورت خارج نیست. یا اینکه رهبر و امام صالحی بود که مردم را به هدایت دعوت می‌کرد که در این صورت ریختن خون او حرام و یاری کردن او واجب بود و هیچ کس حق نداشت از فرمان او سرپیچی نموده و در شکست و ذلت او تلاش کند. و یا رهبر و امامی بود گمراه و ستمگر، که در آن صورت ریختن خون او حلال و یاری

(۵۸). المحکم و المتشابهه صفحه ۵۰ و نیز بحار الانوار چاپ بیروت، ۴۰/۹۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۱

کردن او حرام و غیر جایز بود، در هر دو صورت بعد از مرگ یا کشته شدن امام و حاکم در هر زمان، چه بر

حق بوده، یا بر باطل، چه ظالم بوده یا مظلوم، چه مهدور الدم بوده یا غیر مهدور الدم، بر مسلمانان لازم و واجب است دست از پا خطا نکنند، و هیچ عملی انجام ندهند تا اینکه امام و رهبری عقیف و عالم و پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سر و سامان دادن به امور پراکنده و گرفتن حق مظلومین از ستمگران، و حفظ استقلال و تمامیت کشور اسلامی و جمع آوری مالیاتها و حفظ نظام، برگزینند. پس از آن، جریان پی گیری قتل امام مقتول خود را، که گمان می رود مظلوم کشته شده است، از او درخواست کنند. در آن صورت اگر مقتول، مظلوم کشته شده بود، امام حکم مطالبه خونش را به اولیانش صادر خواهد کرد و اگر ظالم و ستمگر بوده است، طبق مصالح هر گونه صلاح دانست حکم خواهد نمود.

این اولین وظیفه ای است که مردم پس از کشته شدن امامشان دارند، در صورتی که انتخاب رهبر به دست آنان باشد، و اگر تعیین امام به عهده خدا و رسولش باشد در آن صورت، خدا و رسول او امام را مشخص کرده و از عهده این مهم بر آمده اند و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از او مأمور نموده اند. خدا مردم را بی نیاز از اعمال نظر و انتخاب کرده و شخص پیامبر، امام بعد از خود را معین و مردم را ملزم به اطاعت از او نموده است.

گذشته از این، مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و نیز مهاجرین و انصار پس از سه روز مشورت در مورد خلافت من به همین نتیجه رسیدند، و اینان

همان کسانی هستند که قبلاً با ابو بکر و عثمان بیعت کرده و خلافت آنها را تثبیت نموده بودند.

و این معنی را اهل بدر و پیشتازان مهاجرین و انصار، متصدی شدند، علاوه بر این امتیازی که برای من هست این است که بیعت با دیگران (ابو بکر و عمر و عثمان) بدون مشورت با مردم انجام شد و حال آنکه بیعت با من، با حضور و مشورت مردم انجام گرفت.

پس اگر خداوند سبحان اختیار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و این مردم هستند که حق اختیار و انتخاب را دارند و هر کس را انتخاب کنند از اختیار و تعیین خدای سبحان و رسولش مقدم است و چنین شخصی بر هدایت است و امام آنان محسوب می شود و بر مردم واجب است که از او اطاعت نموده و یاری اش دهند، در این صورت مردم با هم مشورت نموده و بالاجماع مرا انتخاب کرده اند. و اگر خداوند سبحان، امام را انتخاب می کند و اختیار به دست اوست، همانا خداوند مرا برای امامت برگزیده و مرا خلیفه خود قرار داده است و در کتاب و سنت، مردم را به اطاعت از من فراخوانده و این انتخاب خدای

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۲

سبحان، حجت مرا قوی تر و حقم را مسلم می سازد و ... «۵۹».

این روایت بر لزوم حکومت در تمام زمانها و مکانها و وجوب اهتمام مردم به تشکیل حکومت و مقدم داشتن آن بر هر کار دیگر به روشنی دلالت دارد، نهایت امر اینکه اگر امام و حاکم از جانب خداوند تبارک و تعالی مشخص شده باشد، همانگونه که ما در

مورد ائمه معصومین (ع) معتقدیم، واجب است از آنان اطاعت نمود و تسلیم آنان بود و اگر خدای متعال، شخص یا اشخاص خاصی را تعیین نکرده باشد بر مردم لازم است برای خود امام و حاکمی تعیین کنند تا حافظ جامعه و احکام اسلام و آنچه در این روایت ذکر شده است، باشد.

در عصر غیبت نیز بر مردم واجب است برای رتق و فتق امور اجتماعی خود رهبر و امام صالحی را از بین خود انتخاب کنند، زیرا حکم به تعطیل حکومت در عصر غیبت در واقع حکم به تعطیل اسلام است، و این آن چیزی است که قطعاً خداوند سبحان به آن راضی نخواهد بود.

این روایت باز بر این معنی دلالت دارد که امامت از دو طریق منعقد می گردد، یا به وسیله نصب از بالا [از جانب خداوند تبارک و تعالی توسط پیامبر اکرم] و یا انتخاب از جانب مردم مسلمان. گرچه به حسب رتبه، شکل اول بر دوم مقدم است، چنانچه ما در بخش پنجم کتاب به بررسی آن خواهیم پرداخت.

سخنی درباره کتاب منسوب به سلیم بن قیس:

با توجه به اینکه روایت فوق از کتاب سلیم بن قیس نقل شده و درباره سلیم و کتاب او قضاوت‌های متفاوتی شده است که برای اهل تحقیق خالی از فایده نیست به اختصار نقطه نظرهای علمای رجال را در این باره متذکر می شویم:

- شیخ طوسی «ره» در فهرست خود می گوید: سلیم بن قیس هلالی که به «ابا صادق» ملقب بود، دارای کتابی است که آن را ابن ابی جید از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن ابی القاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی

و عثمان بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمنی از سلیم بن قیس روایت کرده است. «۶۰» از این کلام آشکار می شود که حماد در موردی این کتاب را از ابان بدون واسطه و گاهی از وی با واسطه ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده است.

- ابن ندیم در فهرست خود می نویسد: من محمد بن اسحاق می گویم: سلیم بن قیس

(۵۹). کتاب سلیم بن قیس / ۱۸۲، بحار / ۸ / ۵۵۵ (از چاپ قدیم).

(۶۰). فهرست شیخ طوسی / ۸۱ و چاپ دیگر / ۱۰۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۳

از اصحاب امیر المؤمنین (ع) بود که از دست حجاج بن یوسف که در صدد قتل او بود، گریخت و به ابان بن ابی عیاش پناه آورد و ابان، او را نزد خود پناه داد، هنگامی که وفات او فرارسید، به ابان گفت مرگ من فرارسیده و تو حقی به گردن من داری و پیامبر اکرم در فلان و بهمان، مسائل مهمی داشت و در این باره کتابی را به او داد که این کتاب همان کتاب مشهور سلیم بن قیس است که ابان بن ابی عیاش از قول او نقل کرده و کسی غیر از ابان آن را نقل نکرده است. «۶۱»

- کشی در رجال خود می نویسد: ابان گویا کتاب را بر علی بن الحسین امام سجاد (ع) قرائت نموده و آن حضرت فرموده: «صدق سلیم رحمه الله علیه هذا حدیث نعرفه». راست گفته است سلیم، خدای او را رحمت کند، این حدیثی است که ما از آن آگاهی داریم. در روایت دیگری آمده است: «ابان گفت پس از وفات علی بن الحسین (ع) خداوند نصیب من کرد

که به حج مشرف شوم، در آنجا امام محمد باقر (ع) را ملاقات نمودم، همه این حدیث را برای او خواندم ... حضرت فرمود: «سلیم درست گفته است» (۶۲)

- در کتاب غیبت نعمانی می نویسد: در بین جمیع فقها و راویان شیعه در اینکه کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگترین و قدیمی ترین کتب اصولی شیعه است خلافتی وجود ندارد که اهل علم و راویان احادیث اهل بیت طاهرین (ع) نقل کرده اند، زیرا تمام آنچه در آن نقل شده از پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و مقداد و سلمان فارسی و ابی ذر و افراد دیگری نظیر اینهاست که همه صحابی پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) بوده اند و مطالب خود را از آنها شنیده اند و این یکی از اصولی است که شیعه همواره به آن مراجعه می کرده و به آن اعتماد نموده اند. (۶۳)

- مرحوم کلینی در کتاب شریف اصول کافی نیز از کتاب سلیم روایتهای زیادی را نقل کرده و این دلیل بر این است که به آن اعتماد داشته، زیرا در دیباچه کافی، مرحوم کلینی چنین گفته است: «بالآثار الصحیحه عن الصادقین (ع)». و این نشانه آن است که آنچه را در کافی نقل کرده صحیح می دانسته است.

- در مسند احمد حنبل نیز ذکری از این کتاب به میان آمده، و لکن به جای «سلیم بن قیس» سلیمان بن قیس آمده است. احمد از ابی عوانه، او از ابی بشر، او از سلیمان بن

(۶۱). فهرست ابن ندیم / ۳۲۱ (چاپ دیگر ۳۷۵).

(۶۲). اختیار معرفه الرجال / ۱۰۴-۱۰۵.

(۶۳). غیبت نعمانی / ۶۱ (چاپ دیگر / ۱۰۱) باب ۴ ذیل حدیث ۲۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

قیس، او از جابر، حدیثی را نقل می کند، سپس (احمد) می گوید ابو عوانه از قول ابی بشر گفت این حدیث در کتاب سلیمان بن قیس بوده است «۶۴».

اما چنانچه گفته شده، راوی این کتاب تنها ابان است که علمای رجال، او را ضعیف شمرده اند. نقطه نظرات علمای رجال درباره وی اینگونه است:

- مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش می نویسد: «ابان بن ابی عیاش فیروز، تابعی و ضعیف است «۶۵»». مرحوم شیخ مفید در آخر کتاب تصحیح الاعتقاد می گوید: «گرچه پاره ای از مطالب حدیث [کتاب] سلیم بن قیس که به روایت ابان بن ابی عیاش نقل شده است، درست است، اما اکثر آن قابل اعتماد نیست. در آن کتاب تخلیط و تدلیس صورت گرفته و مطالب صحیح و غیر صحیح با هم در آمیخته است و شخص متدین سزاوار است از عمل به تمام آنچه در آن آمده، اجتناب کرده و به همه مطالب آن اعتماد نکند «۶۶»».

- ابن غضائری در رجال خود می نویسد: «کتاب سلیم بن قیس، بی تردید جعلی است و در نوشته های کتاب، دلایلی وجود دارد که مدعای ما را اثبات می کند، از جمله اینکه گفته است محمد بن ابی بکر پدرش را به هنگام مرگ موعظه می کرد و دیگر اینکه گفته است:

ائمہ علیہم السلام سیزده نفر هستند و ... «۶۷».

غرض ابن غضائری این است که محمد بن ابی بکر در حجه الوداع به دنیا آمد و مدت خلافت پدرش دو سال و چند ماه بیشتر نبود و در نتیجه محمد به هنگام فوت پدرش کودکی خردسال بیشتر نبوده و معقول نیست که در چنین سنی پدرش را موعظه کرده

باشد.

- اما مرحوم شهید ثانی در پاسخ به ابن غضائری در دفاع از کتاب سلیم بن قیس فرموده است: «آنچه من در نسخه کتاب سلیم مشاهده کرده ام، این است که عبد الله فرزند عمر (خلیفه دوم) به هنگام فوت پدرش (عمر) وی را موعظه می کرده است و دیگر اینکه گفته است ائمه از فرزندان اسماعیل سیزده نفر هستند و آنان رسول الله (ص) و ائمه دوازده گانه (ع) هستند. پس اشکالی در این تعبیر نیست.»

(۶۴). مسند احمد، ۳/ ۳۳۲.

(۶۵). رجال شیخ / ۱۶.

(۶۶). تصحیح الاعتقاد / ۱۲۶.

(۶۷). تنقیح المقال، ۲/ ۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۵

اینها سخنان علمای رجال درباره این کتاب بود، در هر صورت اعتماد بر این کتاب در اثبات حکم شرعی مشکل است مگر اینکه صرفاً برای تأیید به آن استناد شود و این نکته ای است شایان توجه.

دلیل هفتم: [اثبات حکومت بر اساس یک صغری و کبری منطقی از آیات و روایات]

[صغری و کبری]

با اندکی دقت و با تشکیل یک صغری و کبری منطقی از آیات و روایات می توان ضرورت وجود حکومت در مکتب اسلام را نتیجه گیری کرد.

صغری: اسلام مردم را به تجمع و تشکل و ارتباط با یکدیگر و توحید کلمه دعوت نموده و از تفرقه و اختلاف و کناره گیری و گوشه نشینی بازداشته است.

کبری: حکومت و امامت، وسیله تشکل و نظام جامعه، و حفظ وحدت و انسجام مردم است.

نتیجه: پس تشکیل حکومت برای جامعه اسلامی ضروری است و اسلام ایجاد آن را لازم دانسته است.

اما آنچه بر صغرای قضیه دلالت دارد آیاتی چند و روایات بسیار زیاد و بلکه متواتری است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ

فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ﴿٦٨﴾.

همگی به ریسمان محکم الهی چنگ زده و متفرق نشوید و نعمت خدا را یاد آرید، آن زمان که دشمن یکدیگر بودید و خدا بین قلبهای شما الفت برقرار نمود، و به نعمت پروردگار با یکدیگر برادر شدید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ﴿٦٩﴾ - همانا مؤمنین با یکدیگر برادر هستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ... ﴿٧٠﴾ - ای مؤمنین صبر و مقاومت کنید و یکدیگر را به صبر توصیه نمایید و با هم رابطه برقرار کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ. ﴿٧١﴾

ای مؤمنین با تمام وجود در اسلام [یا در زندگی مسالمت آمیز با یکدیگر] وارد شوید و از گامها و نقشه های شیطان پیروی نکنید. و آیات دیگری در این زمینه که مردم را به

(٦٨). آل عمران / ١٠٣.

(٦٩). حجرات / ١٠.

(٧٠). العنبران / ٢٠٠.

(٧١). بقره / ٢٠٨.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٣٠٦

تشکل و وحدت دعوت می کند.

و اما روایات:

ابن ابی یغفور از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که فرمود:

«سه چیز است که قلب شخص مسلمان نسبت به آن خیانت نخواهد کرد: اخلاص برای خدا، نصیحت به پیشوایان و رهبران مسلمین، و هماهنگی و همراهی با جماعت مسلمانان زیرا در این صورت مشمول دعای جمعی مسلمین می شوند که در حق جمع دعا می کنند.»

مسلمانان با همدیگر برادرند و خونهای آنها با یکدیگر همگون است و کوچکترین آنها ذمه سائین را به عهده خواهد

گرفت.» «۷۲»

امام جعفر صادق (ع) فرمود: «کسی که از اجتماع مسلمانان به اندازه یک وجب فاصله بگیرد، رشته اسلام را از گردن خود برداشته است.» «۷۳»

و نیز فرمود: «کسی که از

جماعت مسلمانان فاصله بگیرد و عهد بیعت خود با امام را بشکند در روز قیامت تک و بی پناه، خدا را ملاقات خواهد کرد.»
«۷۴»

در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«همیشه با جماعت‌های بزرگ باشید [با توده مردم مسلمان حرکت کنید] زیرا دست خدا با جماعت است، و از تفرقه پرهیزید، همانا انسان تک رو، طعمه شیطان است، همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است، آگاه باشید هر کس مردم را به تفرقه دعوت کرد او را بکشید و لو اینکه زیر عمامه من باشد.» «۷۵»

نیز می فرماید: «همانا اینان [طلحه و زبیر، جریان ناکثین] با یکدیگر تفاهم نموده و به انگیزه مخالفت با حکومت من، هم جهت شده اند، و من تا هنگامی که بر وحدت و اجتماع شما بیم نداشته باشم مقاومت خواهم کرد، اینان اگر در این تفکر باطل و انحرافی خود موفق

(۷۲). ان رسول الله (ص) قال: ثلاث لا يغفل عليهن من قلب امرئ مسلم: اخلاص العمل لله و النصيحة لائمة المسلمين و الزوم لجماعتهم، فان دعوتهم محيطه من ورائهم. المسلمون تكافأ دماؤهم و يسعى بذمتهم ادناهم (اصول کافی ۱/ ۴۰۳ باب ما امر النبي (ص) ... حديث ۱).

(۷۳). من فارق جماعه المسلمين قيد شبر فقد خلع ربه الاسلام من عنقه. (اصول کافی، ۱/ ۴، همان باب، حديث ۴).

(۷۴). من فارق جماعه المسلمين و نكث صفقه الامام جاء الى الله اجذم. (اصول کافی ۱/ ۴۰۵ همان باب، حديث ۵).

(۷۵) و الزموا السواد الا-عظم فان يد الله على الجماعه و اياكم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب، الا من دعا الى هذا

الشعار فاقتلوه و لو كان تحت عمامتي هذه. (نهج البلاغه، خطبة ۱۲۷، فیض ۳۹۲، لح / ۱۸۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۷

شوند، نظام مسلمین در هم ریخته و وحدت جامعه گسسته خواهد شد. «۷۶»

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«شخص مؤمن نسبت به مؤمن دیگر همانند شالوده ساختمان است که بخشی از آن، بخش دیگر را استحکام می بخشد». «۷۷»

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«کسی که به نزد شما آمده و قصد دارد با اینکه شما بر فردی گرد آمده و رهبری او را پذیرفته اید عصای شما را شکسته و وحدت شما را تبدیل به تفرقه کند، او را بکشید». «۷۸»

و اما روایاتی که دلالت بر کبرای قضیه دارد [یعنی امامت و حکومت را باعث انسجام و و اداره جامعه و عامل وحدت امت می داند]. اجمالا از این قرار است:

۱- در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«خداوند ایمان را برای رهایی شما از پلیدی شرک ... و امامت را برای نظام یافتن و انسجام امت، و اطاعت از امام را، برای بزرگداشت و عظمت امامت قرار داد». «۷۹»

در بعضی از نسخه های نهج البلاغه به جای کلمه «و الامامه»، و الامانات (امانتها) درج شده است، ولی در نسخه ای که در سال ۴۹۴ هجری نوشته شده «و الامامه نظاما علی الامه» آمده و به نظر می رسد کلمه «و الامامه» صحیح باشد.

در کتاب غرر و درر آمدی که کلمات امیر المؤمنین (ع) را جمع آوری نموده نیز در چند مورد مشابه کلمه «الامامه» آورده، مانند «و الامامه نظاما للامه» «۸۰» و نیز «الامامه نظام الامه» «۸۱» و در خطبه حضرت

(۷۶). ان هؤلاء قد تمالئوا على سخطه امارتي و سأصبر ما لم اخف على جماعتكم فانهم ان تمموا على فياله هذا الرأي انقطع نظام المسلمين (نهج البلاغه، فيض ۵۴۹، خطبة ۱۶۸، لح ۲۴۴، خطبة ۱۶۹).

(۷۷). المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا. (مسند احمد حنبل، ۴/ ۴۰۵)

(۷۸). من اتاكم و امركم جميع على رجل و احد يريدان يشق عصاكم او يفرق جماعتكم فاقتلوه (صحیح مسلم، ۳/ ۱۴۸۰، كتاب الاماره، باب حكم من فرق امر المسلمين و هو مجتمع).

(۷۹). فرض الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك ... و الامامه نظاما للامه و الطاعه تعظيما للامامه. (نهج البلاغه فيض / ۱۱۹۷ حكمت ۲۴۴. لح / ۵۱۲ حكمت ۲۵۲).

(۸۰). غرر و درر، ۴/ ۴۵۷، حديث ۶۶۰۸.

(۸۱). غرر و درر، ۱/ ۲۷۴، حديث ۱۰۹۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۸

للفرقه». «۸۲»

گذشته از اینکه سياق کلام و تقارن دو جمله مؤید این است که «الامامه» صحیح است، زیرا در جمله اول وظیفه امام نسبت به امت و در جمله دوم وظیفه امت نسبت به امام بیان شده است.

۲- از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«از کسی که خداوند کارها را به دست او سپرده اطاعت کنید، زیرا او نظام دهنده احکام اسلام است». «۸۳»

۳- و در کلام طولانی ای که از امام رضا (ع) درباره امامت نقل شده، اینطور آمده است:

«همانا امامت، نگهبان دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، امامت ریشه رشد یابنده و شاخه پربرکت و سایه گستر اسلام است، تمامیت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و جمع آوری مالیات

و صدقات و امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها و سرحدات مسلمین با امام است. امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می گرداند، و حدود الهی را اقامه و از دین دفاع می کند» (۸۴).

در این روایت اگر چه حضرت رضا (ع) در صدد محکم نمودن پایه های امامت ائمه اثنی عشر (ع) بوده- زیرا ما معتقدیم در زمان ظهور، امامت حق، مخصوص آنان است، چون علاوه بر نص محکم بر امامت آنان، از نظر تمام جهات و شرایط، ائمه معصومین (ع) از دیگران برتر و کامل تر و مقدم هستند- ولی آیا اهدافی که در این روایت ذکر شده منحصر به زمان ظهور معصوم است و در زمان غیبت، خدای متعال راضی به تعطیل اجرای احکام و حدود است و صلاح دنیا و عزت مؤمنین و حفظ ثغور و مرزها و دفع شر دشمنان را نمی خواهد؟

۴- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«جایگاه زمامدار امور، جایگاه بند تسبیح نسبت به دانه هاست که آنها را جمع آوری نموده و به یکدیگر ضمیمه می کند. پس هنگامی که بند تسبیح بگسلد، دانه ها

(۸۲). کشف الغمّه، ۲ / ۱۰۹.

(۸۳). اسمعوا و اطیعوا لمن و لاه الله الامر فانه نظام الاسلام. (امالی شیخ مفید، ۱ / ۱۴، مجلس ۲، حدیث ۲).

(۸۴). ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین ان الامامه اس الاسلام النامی، و فرعه السامی، بالامام تمام الصلاه و الزکاه و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف، الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و

یقیم حدود الله و یذب عن دین الله. (کافی، ۱/ ۲۰۰، کتاب الحججه، باب نادر جامع فی فضل الامام).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۹

متفرق شده و هر یک به گوشه ای پراکنده می شوند و دیگر هرگز نمی توان اطراف آنها را جمع آوری نمود». «۸۵»

۵- و باز آن حضرت در نهج البلاغه می فرماید:

«از میان حقوق، خداوند، بزرگترین حقی را که فرض شمرده، حق والی و زمامدار بر رعیت، و حق رعیت بر والی و حاکم است. این فریضه ای است که خداوند برای هر یک از زمامداران و رعایا بر دیگری قرار داده است و آن را نظام الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده است. بنا بر این رعیت هرگز اصلاح نمی شود جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران، و زمامداران اصلاح نمی گردند جز با رو به راه بودن رعایا، پس آنگاه که رعیت حق حکومت را ادا کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد و جاده های دین صاف و بی دست انداز می گردد، و نشانه و علامتهای عدالت اعتدال می پذیرد و راه و سنن و قوانین درست در مجرای صحیح خویش به کار می افتد، بدین ترتیب است که زمان صالح می شود، و به بقای دولت امیدوار باید بود و دشمنان مأیوس خواهند شد، اما آنگاه که رعیت بر والی خویش چیره گردد و یا رئیس حکومت بر رعایا اجحاف نماید، قدرتها پراکنده و نظام بر هم می خورد، نشانه های ستم و جور آشکار خواهد گردید. دستبرد در برنامه های دینی زیاد می شود و جاده های وسیع سنن و آداب مذهبی متروک خواهد ماند، و بر

طبق میل و هوی عمل می شود و احکام خداوند تعطیل می گردد و بیماریهای اخلاقی و روحی بسیار خواهد شد.

دیگر مردم از حقوق بزرگی که تعطیل می شود و باطلهای عظیمی که رواج می یابد وحشتی نمی کنند، در چنین وضعی نیکان خوار و ذلیل گردند و اشرار و بدان عزیز و قدرتمند شوند و مجازاتهای الهی بر بندگان، بزرگ می نماید «۸۶».

(۸۵). و مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز یجمعه و یضمه فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم یجتمع بحذافیره ابدا (نهج البلاغه خطبه ۱۴۶ فیض / ۴۴۲، لح / ۲۰۳).

(۸۶). و اعظم ما افترض الله سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی، فریضه فرضها الله سبحانه لكل علی كل فجعلها نظاما لألفتهم و عزا لدينهم فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه و لا یصلح الولاه الا باستقامه الرعیه، فاذا ادت الرعیه الی الوالی حقه و أدى الوالی الیها حقها عز الحق بینهم و قامت مناهج الدین و اعتدلت معالم العدل و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان و طمع فی بقاء الدوله و یئست مطامع الاعداء، و اذا غلبت الرعیه والیها او اجحف الوالی برعیته اختلفت هنالك الكلمه و ظهرت معالم الجور و كثر الادغال فی الدین و تركت محاج السنن فعمل بالهوی و عطلت الاحكام و كثرت علل النفوس فلا یستوحش لعظیم حق عطل و لا لعظیم باطل فعل، فهناك تذلل الابرار و تعز الاشرار و تعظم تبعات الله عند العباد. (نهج البلاغه فیض ۶۸۳، خطبه ۲۰۷، لح ۳۳۳، خطبه ۲۱۶)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۰

۶- در سنن ابی داود از ابی سعید خدری از

پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«هنگامی که سه نفر همراه برای مسافرت از منزل و دیار خود خارج می شوند باید یکی را از بین خود به عنوان فرمانده و امیر قرار دهند.» (۸۷)»

نظیر همین روایت به نقل از ابو هریره از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

۷- و نیز در مسند احمد از عبد الله بن عمر از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«شایسته نیست برای سه نفر که در سرزمین فلاتی زندگی می کنند، مگر اینکه یک نفر از خودشان را به عنوان امیر انتخاب نمایند.» (۸۸)»

از این دو روایت استفاده می شود که امور جامعه نظام و انتظام نمی یابد مگر به واسطه امیر و فرمانده ای که از آنان حراست و حفاظت کند و هنگامی که قوام و نظام سه نفر به فرمانده باشد، چگونه نظام و انتظام جامعه اسلامی بدون امام و فرمانده امکان پذیر است؟!

۸- و باز بر اهمیت حکومت و نقش آن در حراست از نظام امت دلالت دارد روایتی که در کتاب خصال از سکونی از امام جعفر صادق (ع) از پدر خویش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«دو صنف از امت من هستند که اگر صالح باشند امت من به صلاح می گریند و اگر فاسد باشند، امتم به فساد کشیده می شوند، گفته شد یا رسول الله، آن دو دسته کیانند؟ حضرت فرمود: «یکی عالمان دینی و دیگری فرمانروایان» (۸۹)».

توصیه مؤکد اسلام بر تشکل و وحدت مسلمانان:

خلاصه کلام اینکه حفظ نظام اسلامی از اوجب واجبات است و هرج و مرج و اختلال امور مسلمانان در پیشگاه خداوند از مبعوض ترین امور است و هرگز نظام الهی حفظ و حراست نخواهد شد،

مگر با تشکیل حکومت، آیا در قرآن کریم ملاحظه نمی فرمایید هنگامی که جنگ بر بنی اسرائیل واجب می گردد و مشاهده می کنند جز با تجمع و تشکل، قدرت بر جنگیدن ندارند، از پیامبرشان می خواهند که رهبر و فرمانده ای برای آنان مشخص کند تا به همراه او با دشمنانشان جهاد و مبارزه کنند؟ و همین دلیل بر این است که آنچه در ذهن آنان مرتکز بوده، این بوده که تشکل و مبارزه بدون رهبر و پیشوایی که نظام و تشکل آنان را حراست و حفاظت کند،

(۸۷). اذا خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا احدهم. (سنن ابی داود ۲/۳۴، کتاب جهاد).

(۸۸). لا يحل لثلاثة نفر يكونون بارض فلاة الا امروا عليهم احدهم. (مسند احمد حنبل ۲/۱۷۷).

(۸۹). الخصال عن السكوني: عن جعفر، عن أبيه (ع) قال: قال رسول الله (ص) صنفان من امتي اذا صلحا صلحت امتي و اذا فسدا فسدت امتي، قيل: يا رسول الله و من هما؟ قال الفقهاء و الامراء (خصال، ۱/۳۶، باب احاديثي که مشتمل بر دو مطلبند، حديث ۱۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۱

امکان پذیر نیست.

و این تأکید اسلام بر تشکل و وحدت آنگاه بیشتر آشکار می شود که در روایات ملاحظه می گردد که اسلام بر انجام اعمال جمعی نظیر نماز جماعت تأکید فراوان دارد و مسلمانان را از ترک آن بر حذر می دارد که در اینجا به ذکر دو نمونه اکتفا می شود [پیش از این نیز مطالبی در این مورد از نظر خوانندگان گرامی گذشت].

در کتاب وسائل الشیعه به سند صحیح از ابن سنان روایت شده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«در زمان پیامبر خدا برخی مردم از

نماز خواندن در مسجد خودداری می کردند، پیامبر خدا فرمود: نزدیک است دستور دهم بر در خانه های آن افرادی که نماز خواندن در مسجد را واگذاشته اند هیزم بریزند و خانه هایشان را بر سر آنان به آتش بکشند «(۹۰)».

در کتاب بحار از مجالس ابن الشیخ با سند خویش از زریق، از امام صادق (ع) از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که به آن حضرت خبر رسید تعدادی از مردم برای نماز در مسجد حاضر نمی شوند. حضرت خطبه خواند و فرمود:

«آن کسانی که در مساجد ما همراه با ما برای نماز حاضر نمی شوند، پس همراه با ما غذا نخورند، با ما نیشامند، با ما مشورت نکنند، با ما پیوند زناشویی نبندند و از بیت المال ما دریافت ندارند، یا اینکه همراه با ما در نماز جماعت ما حاضر شوند. و من نزدیک است که دستور دهم بر در خانه های آنان آتش بیفروزند و خانه ها را بر آنان به آتش بکشند، یا اینکه دست از عمل ناپسند خود بردارند». امام صادق فرمود: آنگاه مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنان دوری گزیدند تا اینکه آنان در جماعت مسلمانان حاضر شدند. «(۹۱)»

و روایتهای دیگری که در این زمینه وجود دارد.

مشاهده می فرمایید که دین مبین اسلام تا چه اندازه به حفظ نظام و شرکت در امور

(۹۰). الوسائل بسند صحیح عن ابن سنان، عن ابی عبد الله (ع): قال: سمعته یقول: ان اناسا كانوا علی عهد رسول الله (ص) أبطئوا عن الصلاة فی المسجد، فقال رسول الله: لیوشک قوم یدعون الصلاة فی المسجد ان تأمر بحطب فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم نار فتحرق علیهم بیوتهم (وسائل ۵/ ۳۷۷)

ابواب نماز جماعت، باب ۲، حدیث ۱۰).

(۹۱). عن زریق، عن ابی عبد الله (ع) عن امیر المؤمنین (ع) بلغه ان قوما لا یحضرون الصلاه فی المسجد فخطب فقال: ان قوما لا یحضرون الصلاه معنا فی مساجدنا، فلا یؤاکلوننا و لا یشاربونا و لا یناکحونا و لا یأخذوا من فیئنا شیئا او یحضروا معنا صلاتنا جماعه و انی لأوشک ان آمر لهم بنار تشعل فی دورهم فاحرقها علیهم او ینتهون. «قال: فامتنع المسلمون عن مؤاکلتهم و مشاربتهم و مناکحتهم حتی حضروا الجماعه مع المسلمین (بحار الانوار ۱۴/۸۵ باب ۸۳، حدیث ۲۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۲

جمعی مسلمین و امامت و رهبری، که لازمه زندگی اجتماعی است توجه کرده و از هرج و مرج و اختلال در نظام امور مسلمین ابراز انزجار نموده است. اسلام می خواهد تا مسلمانان همانند پایه های پولادین (بنیان مرصوص) محکم و منسجم و به هم فشرده باشند و امامت را در نماز جماعت و جمعه و عید و در مراسم حج و رهبری عالی عموم جامعه، وسیله انسجام و اتحاد آنان قرار داده است.

اگر رهبران کشورهای اسلامی و مسلمانان سراسر دنیا، غیرت و حمیت و اتحاد داشتند، با اینهمه نفوس و اراضی و ذخایر که خداوند در اختیار آنان قرار داده، می توانستند سربلند و با عظمت زندگی کرده و شوکت و عظمت دیرین خود را حفظ کنند، اما متأسفانه شیاطین شرق و غرب، آنان را قطعه قطعه کردند و هر دسته ای را به جان دسته دیگر انداختند و عمال خائن و دست نشانده خود را بر آنان مسلط کردند، علمای سوء نیز آخرت خود را به دنیای خویش و دیگران فروختند و

با آنها همراهی نمودند، تا کار به اینجا رسید که می بینیم!! خداوند، ان شاء الله عالم اسلام را از شر دشمنان اسلام خلاصی بخشد آمین.

دلیل هشتم: [استدلال به روایت زراره، بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء]-

مرحوم کلینی در اصول کافی از علی بن ابراهیم،

از پدرش، و عبد الله بن صلت، همه از حماد بن عیسی، از حریر بن عبد الله از زراره، از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است. بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره گوید عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است، فرمود: ولایت افضل است، چون که آن کلید سایر اعمال است و والی همانا دلیل و راهنمای انجام آنهاست. سپس فرمود: شیرازة کار و قله و کلید و باب همه چیزها و رضایت خداوند در اطاعت از امام، پس از شناختن او است.

همانا خداوند عز و جل می فرماید: کسی که پیامبر را اطاعت کند خدا را اطاعت نموده، و کسی که پشت گردانید [و از اطاعت پیامبر و امام سرپیچی نمود] ما تو را برای نگهداشتن آنها نفرستاده ایم». «۹۲»

(۹۲). بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء: علی الصلاة و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه قال زراره، فقلت: و ای شیء من ذلک افضل؟ فقال الولایه افضل لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن ثم قال: ذروه الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشیاء و رضا الرحمن الطاعه للامام بعد معرفته ان الله عز و جل يقول: من يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا. (اصول کافی ۱۸/۲، کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵ و آیه شریفه: النساء/ ۸۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۳

روایت

فوق از جهت سند صحیحه است و با دقت در مفهوم آن مشخص می شود که امام (ع) در صدد آن نیست که اصول دین و امور اعتقادی اسلام را بیان کند و گرنه به جای نماز و روزه و زکات و ...، توحید و نبوت و معاد را به عنوان زیر بنای اعتقادی اسلام بیان می فرمود، با اینکه روایت، کارهای اجرایی و اصول عملی اسلام را مطرح کرده است، بنابراین ولایت نیز در اینجا یک امر اجرایی و عملی به مفهوم همان تشکیلات حکومت اسلامی و اطاعت از رهبری صالح جامعه است، زیرا چنین تشکیلات حقی است که ضامن اجرای احکام و قوانین و حدود اسلام است و می توان آن را کلید فرایض دینی دانست.

بر همین اساس است که در زیارت امام شهید حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) خطاب به آن حضرت گفته می شود: اشهد انک قد اقامت الصلاه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و ... «۹۳»

«شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشته و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی ...»

ولایت به مفهوم حکومت نه به معنی محبت:

تعجب آور است برخی از کسانی که نسبت به مسائل اسلامی آگاهی ندارند در این سنخ از روایات، ولایت را به معنی محبت اهل بیت (ع) و دوستی آنها که یک امر قلبی است، تفسیر می کنند، با اینکه واضح و مشخص است که ولایت در این روایات و روایاتی نظیر آن، ولایت حکومتی و تصرف در امور جامعه است نه صرف یک محبت قلبی. به همین جهت، علتی که برای برتری آن ذکر شده این است که «ولایت» کلید سایر اعمال و والی،

راهنمای انجام آنهاست و شبهه ای نیست که لفظ والی در فرهنگ اسلامی به معنی امام و حاکم مسلمین به کار برده شده است و بر این مبنی در ذیل همین روایت وارد شده که: «شیرازة کارها و کلید و باب همه چیزها از جمله رضایت خداوند، اطاعت از امام است.»

در اینجا، مسأله اطاعت از امام و رهبر جامعه مطرح است نه صرف یک امر قلبی و محبت، و مؤید این نظر، روایات دیگری است که اجمالاً متذکر می شویم:

- از امام محمد باقر (ع) در روایت صحیحی ای وارد شده که فرمود:

«بر پیامبر اکرم (ص) فریضه ای [عمل واجبی] پس از فریضه دیگر نازل می گردید تا ولایت که آخرین فریضه بود، پس این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ»

(۹۳). مفاتیح الجنان، زیارت وارث.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۴

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (۹۴) - امروز دین شما را کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم.

آنگاه امام باقر (ع) اضافه فرمود: «خداوند عز و جل خواسته است بفرماید، امروز فرایض را کامل کردم و پس از این دیگر فریضه ای بر شما نازل نخواهم کرد.» (۹۵) در این روایت اولاً ولایت جزو فرایض شمرده شده و لفظ فریضه در واجبات عملی به کار برده می شود نه در امور اعتقادی و قلبی و ثانیاً از ولایت به عنوان متمم و کامل کننده سایر واجبات و فرایض یاد شده، و این بدان جهت است که اجرای سایر دستورات الهی و بقای شریعت اسلام به امامت و ولایت بستگی دارد، پس به ناچار باید مقصود از ولایت در این روایت، امر اجرایی و عملی باشد نه امر قلبی.

پیش از این در دلیل سابق [دلیل هفتم، روایت سوم] ضمن خبر منقول از امام رضا (ع) خواندیم که آن حضرت فرمود:

«تمامیت نماز و روزه و حج و جهاد و جمع آوری مالیات و صدقات، امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها و سرحدات، همه با امام است» (۹۶)».

خلاصه کلام اینکه مراد از ولایت همان امامت است و ما پیش از این در اوایل کتاب به هنگام بررسی آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» گفتارهای دانشمندان لغت را در معنی ولایت خواندیم و گفتیم حقیقت ولایت، به عهده گرفتن و سرپرستی کار است و همواره ولایت بر تدبیر و قدرت و انجام کار دلالت دارد، که می توان برای یادآوری به آن مبحث مراجعه نمود.

- و در کلام امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

«به خدا سوگند من در خلافت رغبتی و به ولایت تمایلی ندارم» (۹۷)».

- و در برخی اخبار که اسلام را بر پنج ستون استوار نموده، آمده است: «اما مردم

(۹۴). المائده / ۳.

(۹۵). فی روایه صحیحه عن ابی جعفر (ع): و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى. و كانت الولاية آخر الفرائض، فأنزل الله تعالى: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي» قال ابو جعفر (ع) يقول الله عز و جل لا- انزل عليكم بعد هذه فريضة قد اكملت الفرائض. (اصول کافی ۱ / ۲۸۹، كتاب الحج، باب ما نص الله و رسوله على الاثمه، حديث ۴).

(۹۶). عن الرضا (ع): بالامام تمام الصلاة و الزكاه و الصيام و الحج و توفير الفی ء و الصدقات و امضاء الحدود و الاحكام و منع الثغور و الاطراف (اصول کافی ۱ / ۲۰۰).

(۹۷). و الله ما كانت

لی فی الخلافه رغبه و لا فی الولایه اربه (نهج البلاغه، فیض / ۶۵۶ خطبه ۱۹۶، لح / ۳۲۲ خطبه ۲۰۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۵

چهار ستون را گرفته و این یک، یعنی ولایت را رها کرده اند «۹۸».

و آنچه مردم آن را رها کرده اند، همان حکومت اهل بیت (ع) است، نه صرف دوستی آنان، چنانچه این معنی مخفی نیست. و من گمان می کنم تفسیر ولایت به مودت و محبت یک تفسیر انحرافی از مفهوم ولایت است که از طرف غصب کنندگان حکومت اهل بیت (ع) برای خوب جلوه دادن و توجیه اعمال خود، بین شیعیان اهل بیت گسترش داده شده است.

تداوم اجرای دستورات اسلام در گرو حکومت:

در هر صورت مقصود از این روایت صحیحیه این است که عمده ترین فرایضی که اساس اسلام است و دین اسلام بر آن بنا شده این پنج فریضه (یعنی نماز، زکات، حج، روزه و ولایت) است.

اما مهمترین همه اینها ولایت و حکومت حقه ای است که نگهبان و مجری سایر احکام است، زیرا در اثر نبودن دولت حق، اساس اسلام در خطر زوال و نابودی است، به همین جهت بر تمام مسلمانانی که بر تداوم اسلام عشق می ورزند لازم است که در هر عصر و زمان نسبت به تشکیل حکومت اسلامی اهتمام بورزند، منتهای امر در صورت حضور و ظهور ائمه معصومین علیهم السلام آنان به جهت نص و به خاطر اینکه کاملترین مردم هستند سزاوارترین افراد برای تشکیل حکومتند و بر مردم واجب است که آنان را تأیید نموده و از آنان پیروی و اطاعت نمایند.

اما در صورتی که به هر دلیل، امکان دسترسی به آنان وجود نداشته باشد- چنانچه در عصر غیبت این گونه

است- به هیچ وجه دستورات اسلام تعطیل نمی گردد و در هر صورت بر مسلمانان واجب است که برای خود حاکم حقی را که مقررات اسلام را حفظ و اجرا نماید مشخص و معین کنند. و ما پس از این در بخش آینده کتاب، شرایط حاکم حق را بر خواهیم شمرد.

از سوی دیگر مضمون این صحیحه آن گونه که ما بیان داشتیم در کتاب محکم و متشابه به نقل از تفسیر نعمانی نیز آمده که عین عبارت ایشان، این گونه است:

«دعائم و ستونهای اسلام پنج چیز است و بر این پنج فریضه، دین اسلام استوار شده و خداوند سبحان برای هر یک از اینها چهار حد مشخصی قرار داده که هیچ کس نمی تواند نسبت به آنها ناآگاه باشد، اولین آنها نماز است، آنگاه زکات، آنگاه روزه، آنگاه حج، آنگاه

(۹۸). «فاخذ الناس بربع و ترکوا هذه، یعنی الولایه (اصول کافی ۱۸/۲، کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۶

ولایت و این (ولایت) پایانبخش همه و حافظ و نگهبان همه واجبات و مستحبات است «۹۹».

البته پیش از این از نظر شما گذشت که مطالب کتاب محکم و متشابه اگر چه در نزد اصحاب ما منسوب به امیر المؤمنین (ع) است، اما این مطلب خالی از مناقشه نیست و شاید مؤلف، کلام خویش را با روایات در هم آمیخته است، چنانچه بحث آن در دلیل پنجم همین مبحث گذشت.

دلیل نهم: [استدلال به کلام امیر المؤمنین (ع) لولا حضور الحاضر ...]

– امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند، و از این جهت حجت

تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر کوهانش می افکنم و آن را قبول نمی کردم...» (۱۰۰) ۱

و باز در جای دیگر میفرماید:

«بارها از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: ملتی که در میان آنها حق ضعیفان از زورمندان با صراحت و قاطعیت گرفته نشود، هرگز پاک و منزه نشده و روی سعادت نخواهد دید.» (۱۰۱) ۱

و باز در سنن ابن ماجه از ابی سعید، همین مضمون از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«جامعه ای که در آن، شخص ضعیف با صراحت و بدون لکنت حق خود را مطالبه نکند منزّه و سعادت مند نیست.» (۱۰۲) ۱

(۹۹). فی الكتاب المحکم و المتشابه نقلًا عن تفسیر النعمانی قال: فدعائم الاسلام و هی خمس دعائم و علی هذه الفرائض الخمسه بنی الاسلام فجعل سبحانه لكل فريضه من هذه الفرائض اربعة حدود لا یسمع احدا جهلها: اولها الصلاه ثم الزکاه ثم الصیام ثم الحج، ثم الولایه. و هی خاتمتها و الحافظه لجميع الفرائض و السنن: (المحکم و المتشابه / ۷۷ و بحار الانوار / ۹۰ / ۶۲).

(۱۰۰). اما و الذی فلق الحبه و برا النسمة لو لا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیتم حبلها علی غاربها ... (نهج البلاغه، فیض / ۵۲، لح / ۵۰، خطبة ۳).

(۱۰۱). سمعت رسول الله یقول فی غیر موطن: لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متعت.

(نهج البلاغه فیض / ۱۰۲۱،

(۱۰۲). انه لا- قدست امه لا- يأخذ الضعيف فيها حقه غير متمتع (سنن ابن ماجه ۲ / ۸۱۰ كتاب الصدقات، باب ۱۷، حديث ۲۴۲۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۷

از مضمون این دو حدیث شریف استفاده می شود که برای انسان مسلمان بویژه انسان عالم و دانشمند شایسته و روا نیست که در کنج خانه خود بنشیند و نسبت به جنایاتی که افراد طغیانگر و مستکبر نسبت به افراد ضعیف و مستضعف انجام می دهند بی تفاوت باشد، بلکه بر وی واجب است که به حمایت ضعفا و احقاق حقوق آنان پردازد و روشن است که غالبا این دفاع- از حقوق ضعفا و مستضعفین - حاصل نمی آید مگر با تجمع و تشکل و کسب توان و قدرت به اندازه امکان، و مقصود ما از حکومت چیزی به غیر از این نیست. منتهای امر این دارای مراتب است [که به حسب شرایط و توان، محدوده آن مشخص می گردد]، پیش از این نیز در مباحث گذشته گفته شد که صحیح نیست انسان مسلمان در منزل خویش بنشیند و نسبت به آنچه در اطراف و محیط او می گذرد و نسبت به فساد و فحشا و خونهایی که از مسلمانان ریخته می شود و هتک ناموسی که از آنان می گردد و تسلط کافران و طاغوتها بر سرنوشت مسلمانان و مستضعفان و تسخیر و اشغال سرزمینهایشان ... بی تفاوت باشد.

ادله امر به معروف و نهی از منکر، دلایل دیگری بر ضرورت حکومت:

بر این اساس تمام دلیلهای امر به معروف و نهی از منکر و دلیلهای جهاد دفاعی از قوی ترین ادله بر لزوم تشکل مسلمانان و ضرورت ایجاد دولت و حکومت حق و تحصیل قدرت در حد توان و به قدر امکان می باشد. و بدیهی

است «آنچه را می توان به آن دست یافت نباید به خاطر آنچه بدان دسترسی نیست، از دست داد» [المیسور لا- یترک بالمعسور].

و اما آنچه از کلمات اصحاب ما و بزرگان فقه درباره امر به معروف و نهی از منکر- هنگامی که متوقف بر ایراد ضرب و جرح باشد-، استفاده می گردید که وجوب آن مشروط به اذن امام است و مقتضای آن این بود که «در صورت نبودن امام در جامعه به هنگام مواجه شدن با فساد هر چند گسترده باشد تکلیفی بر مسلمانان نیست» ما پیش از این گفتیم که به نظر ما وجوب آن در چنین شرایطی مشروط به وجود امام نیست [امر به معروف و نهی از منکر همواره در هر شرایطی واجب است] اما وجود آن در حیطه خارج به گونه ای که مؤثر واقع شود و ضرری بر آن مترتب نگردد و برای اینکه قدرت و تشکل و نظمی در کار باشد و هرج و مرج به وجود نیاید، مشروط به وجود امام یعنی حکومت است. پس بر این اساس تأسیس دولت و اقامه حکومت حق [برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر] وجوب مقدمی دارد [و به عنوان مقدمه واجب، واجب است].

پیش از این در خبر یحیای طویل از امام صادق (ع) نیز گذشت که فرمود: «خداوند زبان را نگشوده و دست را بسته باشد بلکه خداوند آن دو را به گونه ای قرار داده که هر دو با هم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۸

باز و هر دو با هم بسته می شود. «۱۰۳» ۱

و نظیر همین مورد است دفاع از حوزه اسلام و کیان مسلمانان که

به صورت مطلق واجب است، اما وجود برخی از مراتب آن متوقف بر تشکل و تحصیل قدرت است که در این مورد بر مسلمانان ضروری است بر خویش امیر و فرماندهی که امور پراکنده را گردآوری و کار و مبارزه را سازماندهی کند، انتخاب کنند.

پس با این بیان، جهاد به هر دو قسم آن نیازمند به امام است، اما بنا بر آنچه بزرگان فرموده اند وجوب جهاد ابتدایی مشروط به امام و اجازه اوست، بر خلاف جهاد دفاعی که وجوب آن مطلق است، اما وجود و تحقق آن مشروط و متوقف بر وجود امام است. پیش از این، بحث تفصیلی این موضوع در مبحث «حکومت و جهاد» گذشت و در فصل چهارم همین بخش نیز پس از اتمام دلایل دهگانه بر وجوب اقامه دولت و حکومت حقه در همه اعصار، به پاسخ روایتی که اهل سکون و سکوت به آنها تمسک نموده اند، خواهیم پرداخت.

ما در آنجا خواهیم گفت که ائمه ما علیهم السلام دائما تحت مراقبت شدید و فشار بوده اند و نیرو و یاوری برای قیام و مبارزه علیه حکومت‌های ستمگر نداشتند و فرمایش امام صادق (ع) را خواهیم خواند که به «سدیر صیرفی» فرمود: ای سدیر، اگر به اندازه این بزغاله‌ها یاور داشتم درنگ را جایز نمی‌شمردم. «۱۰۴» ۱ با اینکه مجموع بزغاله‌ها که حضرت به آن اشاره فرموده، هفده رأس بیشتر نبودند.

از سوی دیگر، تقیه ای که در اخبار و روایات ما آمده، به معنی ترک دفاع و امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه منظور از تقیه «خویش‌بانی در حال عمل به تکلیف است» و گواه بر همین معنی و مفهوم است

روایت «التقیه ترس المؤمن»- «۱۰۵» ۱ تقیه، سپر مؤمن است و نیز روایت «ان التقیه جنه المؤمن»- «۱۰۶» ۱ همانا تقیه سپر مؤمن است، چرا که سپر در میدان جهاد و نبرد، کاربرد دارد نه به هنگام گوشه گیری و استراحت و فرار از کار. و این نکته ای است شایان توجه.

امور حسیه، دلیل دیگری بر ضرورت حکومت:

در اینجا نکته دیگری است که باید

(۱۰۳). ما جعل الله بسط اللسان و كف الید، و لكن جعلهما يبسطان معا و يكفان معا. (وسائل ۱۱/۴۰۴، باب ۳ از ابواب امر و نهی، روایت ۲).

(۱۰۴). یا سدیر: لو كان لی شیعه بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود. (کافی ۲/۲۴۲ کتاب یمان و کفر، باب قله عدد المؤمنین، روایت ۴).

(۱۰۵). وسائل ۱۱/۴۶۰، باب ۲۴ از ابواب امر و نهی، روایت ۶.

(۱۰۶). همان مدرک، روایت ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۹

به آن بذل توجه نمود و آن اینکه: فقهای ما (رضوان الله علیهم) اموری را به عنوان امور حسیه بیان کرده و فرموده اند: این امور به عهده اشخاص خاصی نیست و از سوی دیگر شارع مقدس نیز به مهمل ماندن و معطل گذاشته شدن آنها راضی نیست، مسائلی نظیر تصرف در اموال فرزندان یتیم و افراد ناتوان و غایب و ... که در این موارد، در صورت وجود فقیه عادل مسئولیت آن به عهده اوست و در صورتی که فقیه عادل وجود نداشته باشد سایر افراد مؤمن عادل، و اگر مؤمن عادل هم نبود افراد مسلمان فاسق باید مسئولیت آن را به عهده بگیرند.

حال با توجه به این نظر و فتوا آیا می توان گفت حفظ اموال جزئی صغیر و مجنون خاصی، از

امور مهمه ای است که شارع مقدس نسبت به مهمل ماندن و وا گذاشته شدن آن راضی نیست و در هر صورت باید افرادی انجام آن را به عهده بگیرند، اما حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان و حفظ خونها و نوامیس و اموال عموم مسلمانان دارای اهمیت نیست و شارع مقدس نسبت به آن اهتمام نورزیده است؟ آیا می توان گفت بر مسلمانان رواست که مسأله مهمی نظیر حکومت را مهمل گذاشته و نسبت به آن تلاش و اقدامی نمایند تا صاحب امر حضرت حجت (ع) بیایند و تشکیل حکومت بدهند؟! این مطلبی است بسیار شگفت انگیز!

از سوی دیگر معصوم نبودن علما و فقها و احتمال خطا و اشتباه کاری آنان در مقام عمل به هیچ وجه موجب جواز بلا تکلیف ماندن این امر اساسی و حیاتی نمی گردد، چرا که پیامبر اکرم (ص) نیز اگر چه خود از گناه مصون و محفوظ بود اما عمال وی که در مأموریت بودند از لغزش و خطا مصون و محفوظ نبودند، همچنین عمال و کارگزاران امیر المؤمنین (ع) بلکه حتی عمال حضرت صاحب العصر و الزمان (عجل الله فرجه).

در هر صورت احتمال ضایع شدن حقوق مردم در صورت نظارت و تصدی و حفظ و حراست توسط حکومت صالح، به مراتب کمتر از این است که آنان به طور کلی به خود وا گذاشته شده و بدون حاکم و سرپرست باشند و این نکته ای است شایان توجه و اندیشه.

در خاتمه این دلیل باز یاد آور می شویم که نفرت و انزجار برخی مردم از لفظ حکومت و سلطنت و نظایر آن، نیست مگر اینکه غالباً آنان به حکومتهای جائز و ستمگر و یا نالایق مبتلا بوده اند و

در حقیقت تنفر و انزجار آنان از جور و ستم و بی لیاقتی است که به حکومت و سلطنت سرایت کرده و گرنه حکومت و اداره شئون مسلمانان و حفظ نظام آنان به صورت معقول، امری است که عقل و شرع همواره به نیکی و خوبی از آن یاد نموده اند، چنانچه بسیاری از آیات و روایات به صراحت بر این معنی دلالت دارد که به برخی از آنها در ذیل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۰

دلیل اول همین مبحث اشارت رفت.

دلیل دهم: [ذکر روایاتی از طریق فریقین بر ضرورت دولت و حکومت]—

اشاره

در اینجا به بیان روایتهایی از طریق شیعه و سنی می پردازیم که از مجموع آن بطور کلی ضرورت دولت و حکومت در هر عصر و زمان و یا مورد نظر شارع مقدس اسلام بودن آن استفاده می گردد، که باید در مفاد آنها به دقت نگریست:

[روایات از طرق خاصه]

۱- مرحوم شیخ مفید در کتاب الاختصاص می گوید: برخی از آنان (اصحاب) از یکی از آنان (ائمه معصومین (ع)) روایت نموده اند که فرمود:

«دین و حکومت دو برادر همزاد هستند که لازمه وجود هر یک، وجود دیگری است.

دین، اساس است و حکومت نگهبان، آنچه اساس نداشته باشد منهدم می گردد و هر چه نگهبان نداشته باشد ضایع می شود. (۱۰۷) ۱»

ظاهرا در روایت فوق، مراد از یکی از آنان، یکی از ائمه معصومین علیهم السلام باشد.

البته محتمل نیز هست که این کلام از غیر ائمه نقل شده باشد، همان گونه که در رسائل اخوان الصفاء آمده است: که پادشاه فارس- اردشیر- در وصیت خود گفت:

«پادشاهی و دین دو برادر همزادند که هر یک جز با دیگری قوام نخواهد یافت و این بدان جهت است که دین اساس سلطنت است و سلطنت نگهبان دین. پس آنچه اساسی برای آن نیست گسسته است و آنچه نگهبانی ندارد ضایع، همواره سلطنت نیاز به اساس دارد و همواره دین نیاز به نگهبان. (۱۰۸) ۱»

ولی در کتاب کنز العمال اینگونه آمده است:

دین و دولت دو برادر همزادند که هر یک از این دو، جز به دیگری اصلاح نمی گردد، پس اسلام، اساس است و حکومت،

حارث، و آنچه اساسی برای او نیست منهدم می گردد و آنچه بی حارث است ضایع می شود. (این کلام را دیلمی از ابن

عباس

نقل نموده است). «۱۰۹» ۱

و شاید کلمه (حارث) که در متن روایت کنز العمال آمده غلط باشد و صحیح آن (حارس نگهبان) باشد، چنانچه در کتاب الاختصاص این گونه بود و ظاهراً روایت کنز العمال باید از پیامبر اکرم (ص) منقول باشد.

(۱۰۷). الاختصاص / ۲۶۳.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۱، ص: ۳۲۰

(۱۰۸). رسائل اخوان الصفا ۳ / ۴۹۵.

(۱۰۹). کنز العمال ۶ / ۱۰ باب ۱ از کتاب الاماره، روایت ۱۴۶۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۱

۲- در کتاب دعائم الاسلام از علی (ع) روایت شده که فرمود:

«لازم است برای مردم قرار دادن فرماندهی و بودجه ای برای حسابرس، و قاضی و بودجه ای برای قاضی [دادگستری] و صحیح نیست بودجه و رزق قاضی به عهده مردمی که برای آنان قضاوت می کند باشد بلکه باید از بیت المال مسلمانان زندگی او تأمین گردد. «۱۱۰» ۱»

۳- در کتاب تحف العقول از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«مردم هر شهر و دیاری درباره امور دنیایی و آخرتی خود از سه کس بی نیاز نیستند و در صورت نبودن آنها مردم بی سرپرست و پست و بدون رشد و خیر خواهند بود، از فقیه عالم پارسا، و از امیر خیرخواه اطاعت شده و از پزشک آگاه مورد اعتماد «۱۱۱» ۱.»

۴- محمد بن مسلم در روایت صحیحی ای گوید از امام محمد باقر (ع) شنیدم که فرمود:

«هر کس با تمام توان تلاش کند که با عبادت و زهد و پارسایی به خداوند نزدیک گردد، اما امام و رهبری

برای خود انتخاب نکرده باشد تلاش بیهوده ای می کند و در وادی سرگردانی متوقف خواهد ماند ...

به خدا سوگند، ای محمد هر کس از این امت شب را به صبح آورد، اما امام ظاهر عادل نداشته باشد در گمراهی و سرگردانی صبح نموده و در صورتی که با چنین حالتی از دار دنیا برود به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است، بدان ای محمد که پیشوایان ستم و پیروان آنها از دین خدا بیگانه اند. هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند «۱۱۲» ۱»

۵- در کتاب الاختصاص از محمد بن علی حلبی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «کسی که بمیرد اما امام ظاهر و زنده ای نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» «۱۱۳» ۱»

۶- باز در همان کتاب از ابی جارود، روایت شده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که

(۱۱۰). عن علی علیه السلام انه قال: لا بد للناس من اماره و رزق للامير و لا بد من عريف و رزق للعريف و لا بد من حاسب و رزق للحاسب و لا بد من قاض و رزق للقاضي و کره ان يكون رزق القاضي على الناس الذين يقضى لهم و لكن من بيت المال (دعائم الاسلام ۲/ ۵۳۸، کتاب آداب القضاء، حدیث ۱۹۱۲).

(۱۱۱). لا يستغنى اهل كل بلد عن ثلاثة يفرع اليهم في امر دنياهم و آخرتهم، فان عدموا ذلك كانوا همجا: فقيه عالم ورع، امير خير مطاع، و طيب بصير ثقه. (تحف العقول / ۳۲۱).

(۱۱۲). كل من دان الله عز و جل بعباده يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فسعيه

غیر مقبول و هو ضال متحیر ...

و الله يا محمد من اصبح من هذه الامه لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها. و ان مات على هذه الحاله مات ميتة كفر و نفاق. و اعلم يا محمد، ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا و اضلوا.

(کافی ۱/ ۱۸۳-۱۸۴ کتاب الحج، باب معرفه الامام و الرد اليه، حديث ۸).

(۱۱۳). «من مات و ليس عليه امام حى ظاهر مات ميتة جاهليه» (الاختصاص / ۲۶۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۲

فرمود: «هر کس از دنیا برود و امام زنده‌ظاهری نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته، گفت به آن حضرت عرض کردم: فدایت کردم امام زنده؟ فرمود بله. امام زنده. «۱۱۴» ۱»

توجه به یک نکته: ما پیش از این در اواخر بخش دوم کتاب یادآور شدیم که انس و الفت ذهن ما به امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام موجب آن شده که لفظ امام در نزد ما همواره به امامت ائمه علیهم السلام منحصر گردد و چنین تصور شود که گویا لفظ امام فقط برای آنان وضع شده، با اینکه لفظ امام برای هر پیشوایی که مورد پیروی قرر گیرد می باشد، چه در نماز باشد و یا در حج، یا سایر شئون و امور سیاسی اجتماعی و ... چه به حق باشد یا باطل، به همین جهت خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» «۱۱۵» ۱- با امامهای کفر مبارزه و قتال کنید و امام صادق (ع) هنگامی که فرمانده حج، اسماعیل بن علی در کنار وی توقف نمود لفظ امام را به

او اطلاق کرد و فرمود: «سرفان الامام لا يقف» (۱۱۶) ۱- حرکت کن امام نباید توقف کند».

و در رساله الحقوق امام زین العابدین (ع) آمده که «کل سائس امام» (۱۱۷) ۱- هر سیاست گذاری امام است» که برای توجه بیشتر در این زمینه بجاست به آنچه پیش از این نگاشته شد مراجعه گردد. حال با توجه به این نکته بعید نیست بتوان گفت کسی که امام زنده و ظاهری ندارد مرگ او مرگ جاهلیت و مرگ کفر و نفاق باشد، چرا که امام به حق، نگهبان دین و مجری اسلام است.

از سوی دیگر، آیا داشتن امام، از وصیت نسبت به اموال جزئی کم بهاتر است که در باره آن از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هر کس بدون وصیت از دنیا برود به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است؟» (۱۱۸) ۱

۷- در کتاب دعائم الاسلام از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«پذیرفتن مسئولیت و ولایت از جانب امرای عادل که خداوند مردم را به پیروی از آنان امر کرده، کار کردن برای آنها فریضه ای است الهی، و اطاعت آنان واجب است و برای کسی که از جانب آنان برای انجام کاری مأمور می گردد تخلف از دستور آنان، جایز نیست. اما ولایت حکمرانان جور و ستم و پیروی از آنها و کار کردن برای آنان در جهت معصیت خداوند،

(۱۱۴). «من مات و لیس علیه امام حی ظاهر مات میتة جاهلیة» قال قلت: «امام حی» جعلت فداک؟ قال: «امام حی». (الاختصاص / ۵۲۶۹)

(۱۱۵). توبه / ۱۲.

(۱۱۶). وسائل / ۸ / ۲۹۰، باب ۲۶ از ابواب آداب سفر، حدیث ۱.

(۱۱۷). خصال / ۵۶۵، ابواب الخمسین، حدیث ۱.

(۱۱۸). من مات

بغیر وصیه مات میته جاهلیه. (وسائل ۱۳/۳۵۲، باب ۱ از کتاب الوصایا، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۳

حرام و غیر جایز است و یاری نمودن آنان و قبول ولایت از آنان صحیح نیست. «۱۱۹» ۱

۸- حفص بن عون با حذف برخی از راویان روایت (مرفوع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«یک ساعت حکومت سلطان عادل، بالاتر از هفتاد سال عبادت است و یک حدّ که در زمین برای خدا اجرا شود، نافع تر از چهل روز بارندگی است.» «۱۲۰» ۱

۹- قطب راوندی در لب اللباب از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود: «یک روز از سلطنت امام عادل بهتر از باران چهل روز است و حدّی که در روی زمین اجرا گردد بهتر از شصت سال عبادت است.» «۱۲۱» ۱

پس خداوند فیض بخشی که هیچ گاه برکات خود را قطع نمی کند و ابر رحمت او بر بندگانش با همه معصیتهایی که انجام می دهند پیوسته فرومی بارد، چگونه برکات امامت و اقامه حدود را در عصر طولانی غیبت ولی عصر (عجل الله فرجه) از مردم دریغ می دارد و بندگان خویش را بدون نظام و حکومت رها می گذارد؟

۱۰- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه ضمن نامه ای خطاب به عثمان می فرماید: «بدان که بهترین بنده در پیشگاه خدا امام عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز هدایت می کند. پس سنتهای قطعی الهی را بپاداشته و بدعتهایی را که در دین نبوده می میراند ...

و بدترین مردم در پیشگاه خدا، امام ستمگری است که خود گمراه است و دیگران را نیز به گمراهی می کشاند، پس سنتهای الهی را می میراند و بدعتهای

۱۱- در کتاب جامع الاصول از ابو سعید خدری نقل شده که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱۱۹). عن جعفر بن محمد (ع) انه قال: ولايه اهل العدل الذين امر الله بولايتهم و توليتهم و قبولها و العمل لهم فرض من الله عز و جل و طاعتهم واجبه و لا- يحل لمن امره بالعمل لهم ان يتخلف عن امرهم و (ولايه- ظ-) و لاه اهل الجور و اتباعهم و المعاملون لهم في معصيه الله غير جائزه لمن دعوه الى خدمتهم و العمل لهم و عونهم و لا القبول منهم. (دعائم الاسلام ۲/ ۵۲۷، كتاب آداب القضاء، حديث ۱۸۷۶).

(۱۲۰). قال رسول الله (ص): ساعه امام عدل (عادل خ. ل) افضل من عبادته سبعين سنه و حد يقام لله في الارض افضل من مطر اربعين صباحا. (وسائل ۱۸/ ۳۰۸ باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حديث ۵)

(۱۲۱). عن النبي (ص) قال: يوم واحد من سلطان عادل خير من مطر اربعين يوما و حد يقام في الارض ازكى من عبادته ستين سنه. (مستدرک الوسائل ۳/ ۲۱۶ باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حديث ۱۰).

(۱۲۲). ما في نهج البلاغه خطابا لعثمان: فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدى و هدى، فاقام سنه معلومه و امات بدعه مجهوله ... و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه مأخوذه و احيا بدعه متروكه. (نهج البلاغه فيض / ۵۲۶، خطبة ۱۶۳، لح / ۲۳۴۱، خطبة ۱۶۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۴

«مقرب ترین و محبوب ترین مردم به پیشگاه خداوند، در روز قیامت، امام عادل است و دشمن ترین و دورترین آنها امام

ستمگر و جائز. این روایت را ترمذی نقل کرده است. «۱۲۳» ۱

۱۲- در روایت تحف العقول از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

«... اقمیا آنچه از ولایت و حکومت حلال و رواست، ولایت حاکم عادل است که خداوند نسبت به شناخت و اطاعت و قبول مسئولیت در حکومت او دستور صادر فرموده، همچنین ولایت والیهای او و ولایت والیهای او همه صحیح و رواست. بدان جهت که آنچه والی عادل به آن دستور می دهد هیچ زیان و نقصان و تحریف و تجاوز از دستورات خدا به سایر امور در آن نیست. پس هنگامی که والی بدین جهت والی عدل شد پس ولایت از جانب او و کار برای او و یاری رساندن به او در حکومت و تقویت او حلال و رواست و معامله و تجارت با او حلال و جایز است و این به خاطر این است که در ولایت والی حق، و والیهای وی، زنده کردن هر حقی و هر گونه عدالتی و میراندن همه ستمها و جورها و فسادها ممکن است، پس به همین جهت کسی که برای تقویت حکومت او تلاش می کند و در حکمرانی، وی را یاری می دهد در حقیقت در اطاعت خدا تلاش نموده و دین خدا را تقویت کرده است.» «۱۲۴» ۱

قابل توجه است که این کلمات و جملات از امام صادق روایت شده که در آن زمان آن بزرگوار، والی بالفعل جامعه و مبسوط الید نبود تا بر ولایت و حکومت او احیای حق و عدل و میراندن ظلم و جور و فساد مترتب باشد و این نکته ای است شایان توجه و تأمل [یعنی

چنین نیست که این اهداف حتما باید به دست امام معصوم و در زمان او انجام شود.

[روایات خاصه در کتاب غرر و درر آمدی]

۱۳- آمدی در کتاب غرر و درر از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«همانا سلطان، امین خدا در زمین و برپا دارنده عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در بین مردم است.» (۱۲۵) «۱»

(۱۲۳). قال رسول الله (ص) احب الناس الى الله يوم القيامة و ادناهم منه مجلسا امام عادل، و ابغض الناس الى الله و ابعدهم منه مجلسا امام جائر (جامع الاصول ۴/ ۴۴۷ باب ۱، من كتاب الخلافه، حديث ۲۰۳۵).

(۱۲۴). عن الصادق (ع): فوجه الحلال من الولاية و لايه الولاية العادل الذي امر الله بمعرفته و ولايته و العمل له في ولايته و ولايه و لايته و ولاه و لايته، بوجه ما امر الله به الولاية العادل بلا زيادة فيما انزل الله به و لا نقصان منه و لا تحريف لقوله و لا تعد لامره الى غيره، فاذا صار الولاية و الى عدل بهذه الجهة فالولاية له و العمل معه و معاونته في ولايته و تقويته حلال محلل و حلال الكسب معهم، و ذلك ان في ولايه و الولاية العادل و ولايته احياء كل حق و كل عدل و اماته كل ظلم و جور و فساد، فلذلك كان الساعي في تقوية سلطانه و المعين له على ولايته ساعيا الى طاعه الله مقويا لدينه. (تحف العقول / ۳۳۲).

(۱۲۵). عن امير المؤمنين (ع): ان السلطان لامين الله في الارض و مقيم العدل في البلاد و العباد و وزعته في الارض (غرر و درر ۲/ ۶۰۴ حديث ۳۶۳۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۵

در نهج البلاغه نیز

آمده: «سلطان، بازدارنده [از فساد و گناه] در روی زمین است. «۱۲۶» ۱»

در متن عربی روایت کلمه «وزعه» جمع وازع است، یعنی کسانی که مردم را از محرمات الهی بازمی دارند و چون سلطان معنی جنس و جمع دارد، کلمه وزعه که جمع است گفته شده است.

۱۴- و باز آمدی، از آن حضرت روایت نموده است:

«ثواب هیچ کس در پیشگاه خداوند، بزرگتر از ثواب سلطان عادل و انسان درستکار نیست «۱۲۷» ۱»

۱۵- و باز از آن حضرت روایت نموده است:

«علما، حکام مردمند. «۱۲۸» ۱»

۱۶- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«تشکیل دولت عادل از واجبات است. «۱۲۹» ۱»

۱۷- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«کسی که سیاستش نیکوست اطاعتش واجب است. «۱۳۰» ۱»

۱۸- باز از آن حضرت روایت نموده:

«بهترین پادشاهان کسی است که مالک نفس خود بوده و عدالت گستر باشد. «۱۳۱» ۱»

۱۹- باز از آن حضرت روایت نموده است:

«بهترین پادشاهان کسی است که نیت و کردارش پسندیده و در بین مردم و لشکریان عدالت گستر باشد. «۱۳۲» ۱»

۲۰- باز از آن حضرت روایت کرده است:

«بهترین پادشاهان کسی است که ستم را بمیراند و عدالت را زنده کند. «۱۳۳» ۱»

(۱۲۶). و فی نهج البلاغه: السلطان وزعه الله فی ارضه (نهج البلاغه حکمت ۳۲۴، فیض / ۱۲۴۳)

(۱۲۷). عن امیر المؤمنین (ع): لیس ثواب عند الله اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن. (غرر و درر، ۵ / ۹۰ حدیث

.(۷۵۲۶)

(١٢٨). عنه عليه السلام ايضا: العلماء حكام على الناس (همان مدرڪ، ١ / ١٣٧ حديث ٥٠٦).

(١٢٩). عنه (ع) ايضا: دوله العادل من الواجبات (همان مدرڪ، ٤ / ١٠، حديث ٥١١٠)

(١٣٠). عنه (ع) ايضا: من حسنت سياسته

وجبت طاعته (همان مدرک ۵ / ۲۱۱، حدیث ۸۰۲۵).

(۱۳۱). عنه (ع) ایضا: اجل الملوک من ملک نفسه و بسط العدل. (همان مدرک ۲ / ۴۳۹، حدیث ۳۲۰۶).

(۱۳۲). ایضا عنه (ع): افضل الملوک من حسن فعله و نیته و عدل فی جنده و رعیته (همان مدرک ۲ / ۴۴۵ حدیث ۳۲۳۴).

(۱۳۳). ایضا عنه (ع): خیر الملوک من امان الجور و احیا العدل (همان مدرک، ۳۲ / ۴۳۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۶

۲۱- باز از آن حضرت روایت نموده:

«بهترین غنیمت برای مردم، حکومت افراد نیک بر آنهاست. «۱۳۴» ۱»

۲۲- باز از آن حضرت روایت نموده:

«امام عادل از بارانی که پیوسته بیارد [برای مردم] بهتر است. «۱۳۵» ۱»

۲۳- باز از آن حضرت روایت نموده:

«بهترین چیزی که خداوند بر بندگان خویش منت نهاده علم است و عقل و حکومت و عدالت. «۱۳۶» ۱»

۲۴- باز از آن حضرت روایت کرده است:

«هرگاه حکومت، پایه های خود را بر عدالت بنا کند و با عقل و درایت ستونهای آن محکم گردد خداوند یاورش را پیروز و دشمنش را نابود می گرداند. «۱۳۷» ۱»

[دنباله روایات خاصه]

۲۵- بحار الانوار از کتیر کراچکی روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود:

«پادشاهان، حاکم بر مردمند و علما، حاکم بر پادشاهان. «۱۳۸» ۱»

۲۶- در کتاب خصال از سکونی از امام جعفر صادق (ع) از پدر خویش و او از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«هنگامی که دو صنف از امت من اصلاح شوند جامعه اصلاح خواهد شد و اگر فاسد گردند جامعه را به فساد خواهند کشید، گفتند یا رسول الله آن دو صنف کیانند؟ فرمود:

فقها و امرا. «۱۳۹» ۱»

صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«خداوند فراتر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها بگذارد. «۱۴۰» ۱»

(۱۳۴). ایضا عنه (ع): من اعود الغنائم دولة الاكارم (همان مدرک ۳۴ / ۶، حدیث ۹۳۸۱).

(۱۳۵). ایضا عنه (ع): امام عادل خیر من مطر وابل (همان مدرک، ۳۸۶ / ۱، حدیث ۱۴۹۱).

(۱۳۶). ایضا عنه (ع): افضل ما من الله سبحانه به على عباده علم و عقل و ملك و عدل (همان مدرک ۴۳۹ / ۲، حدیث ۳۲۰۵).

(۱۳۷). ایضا عنه (ع): اذا بنى الملك على قواعد العدل و دعم بدعائم العقل نصر الله موالیه و خذل معادیه (همان مدرک، ۳ / ۱۶۸ حدیث ۴۱۱۸).

(۱۳۸). قال الصادق (ع): الملوك حكام على الناس و العلماء حكام على الملوك (بحار الانوار، ۱ / ۱۸۳، كتاب العلم باب ۱، حدیث ۹۲).

(۱۳۹). قال رسول الله (ص): صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی، قيل يا رسول الله و من هما قال: الفقهاء و الامراء (خصال ۱ / ۳۶، باب الاثنين، حدیث ۱۲).

(۱۴۰). عن ابی عبد الله (ع) قال: ان الله عز و جل اجل و اعظم من ان يترك الارض بغير امام عادل (كافي، ۱ / ۱۷۸، كتاب الحججه، باب ان الارض لا تخلوا من حججه، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۷

۲۸- عبد الله بن سنان گوید از امام صادق (ع) پرسیدم منظور خداوند سبحان در آیه «يوم ندعوا كل اناس بامامهم» «۱۴۱» ۱ چیست؟ فرمود: امام آنها کسی است که پیش روی آنهاست و او قائم به امور مردم زمانه خود است. «۱۴۲» ۱

در این روایت و روایتهای دیگری که از طرق ائمه معصومین (ع) به

صورت متواتر ذکر شده و گفتگو و مناظره هایی که از اصحاب آنان مانند هشام و دیگران در مورد اثبات ضرورت امام و هادی و حجت و عالم نگاهبان دین از تغییر و تحریف، و ... نقل گردیده، گرچه نظر و توجه در آنها بر اثبات امامت ائمه علیهم السلام در مقابل خلفای جور بوده، امّا دلایل و ملاکهایی که در آنها ذکر شده عام است و همه پیشوایان، از جمله پیشوایان عادل زمان غیبت را شامل می شود و نمی توان گفت خداوندی که نسبت به بندگانش لطیف و مهربان است امور مسلمانان را در عصر غیبت به خاطر غیبت امام منتظر (عج) بلا تکلیف و مهمل گذاشته است که بجاست برای تحقیق بیشتر به متن آنها مراجعه و در مضامین آنها دقت گردد.

۲۹- کتاب اثبات الهداه از زمخشری در کتاب ربيع الابرار از عبد الملک نقل نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«کسی که بمیرد و بیعت امام مسلمین بر گردن او نباشد مرگ او مرگ جاهلیت است.» (۱۴۳) «۱» صاحب اثبات الهداه گفته که روایات زیادی به همین مضمون نیز نقل شده است.

مخفی نماند که مفاد این روایت این نیست که بالفعل بر افراد واجب است بیعت کردن و دست دادن، بلکه بر وجوب وجود امام و تعیین وی دلالت دارد تا اینکه در اثر وجود وی بیعت او بر عهده هر مسلمانی واجب و لازم گردد. به عبارت دیگر می توان گفت: ظاهر روایت این است که آنچه بر هر مسلمان واجب است التزام به بیعت و تسلیم است نه فعلیت بیعت، و این نکته ای است شایان توجه. [روی این معنی، کسانی که بالفعل دارای بیعت

با امامی نیستند ولی با تلاش و مبارزات پیگیر خود در صدد تعیین امام به حق و بیعت با او هستند و از دنیا بروند به مرگ جاهلیت از دنیا نرفته اند].

۳۰- صدوق در خصال به سند خویش از عجلان، از امام صادق (ع) روایت نموده که

(۱۴۱). روزی که هر دسته از مردم را به وسیله امامشان فرا می خوانیم. (اسراء، آیه ۷۱).

(۱۴۲). عن عبد الله بن سنان قال قلت لأبي عبد الله (ع) يوم ندعوا كل اناس بامامهم، قال: امامهم الذي بين اظهرهم و هو قائم اهل زمانه (اثبات الهداه، ۱/ ۸۹).

(۱۴۳). عن رسول الله (ص) قال: من مات و ليس في عنقه لامام المسلمين بيعه فميتته ميتة جاهليه (اثبات الهداه، ۱/ ۱۴۳)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۸

فرمود:

«سه دسته بدون حساب، وارد بهشت می شوند و سه دسته بدون حساب وارد جهنم، آنان که بدون حساب وارد بهشت می شوند امام عادل و تاجر راستگو و پیر مردی است که عمرش را در راه اطاعت خداوند گذرانده است و آنان که بدون حساب وارد آتش می گردند، امام ستمگر و تاجر دروغگو و پیر مرد زناکار است.» (۱۴۴) ۱

۳۱- بحار و وسائل از امالی صدوق به سند خویش از شحام از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«کسی که مسئولیت امری از امور مسلمین را بر عهده بگیرد، آنگاه عدالت را پیشه نموده و باب ارتباط با مردم را بگشاید و شرّ خود را از مردم دور کند [و یا حجابها را کنار زند] و مستقیماً به کار مردم رسیدگی کند بر خداوند است که ترس روز قیامت را از او برداشته و وی را

[روایات از کتب عامه]

۳۲- در کتاب التاج الجامع للاصول از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«در روز قیامت که هیچ سایه ای وجود ندارد هفت طایفه در سایه الهی قرار خواهند گرفت. امام عادل و جوانی که زندگی خود را در عبادت خداوند بگذارند و ... «۱۴۶» ۱»

این روایت را هر پنج نفر (صاحبان صحاح و سنن معروف) به غیر از ابو داود روایت کرده اند.

۳۳- در صحیح مسلم از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«کسی که دست از اطاعت امام و رهبر بکشد در روز قیامت، خدا را بدون آنکه حجت شرعی داشته باشد ملاقات خواهد نمود و کسی که بمیرد و بر گردن او بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. «۱۴۷» ۱»

(۱۴۴). عن ابی عبد الله (ع) قال: ثلاثة يدخلهم الله الجنة بغير حساب و ثلاثة يدخلهم الله النار بغير حساب: فاما الذين يدخلهم الله الجنة بغير حساب فإمام عادل و تاجر صدوق و شیخ افنی عمره فی طاعه الله، و اما الثلاثة الذين يدخلهم الله النار بغير حساب فإمام جائر و تاجر کاذب و شیخ زان (خصال ۱ / ۸۰، باب الثلاثة، حدیث ۱).

(۱۴۵). عن الصادق (ع) قال: من تولى امرا من امور الناس فعدل و فتح بابه و رفع شره (و رفع ستره- الوسائل) و نظر فی امور الناس کان حقا علی الله ان يؤمن روعته يوم القیامة و یدخله الجنة. (بحار الانوار، ۴۰ / ۷۲. کتاب العشره، باب ۸۱، حدیث ۱۸- و وسائل ۱۲ / ۱۴۰ باب ۴۶ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۷).

(۱۴۶). عن النبی (ص) قال: سبعة یظلهم الله فی ظله يوم لا

ظل الاظله: الامام العادل و شاب نشأ بعباده الله ...

(التاج الجامع للاصول ۳ / ۴۹، فصل ۳).

(۱۴۷). عن النبي (ص): من خلع يدا من طاعه لقي الله يوم القيامة لا حجه له و من مات و ليس في عنقه بيعه مات ميتة جاهليه. (صحيح مسلم ۳ / ۱۴۷۸، كتاب الاماره، باب وجوب ملازمه جماعه المسلمين ...، حديث ۱۸۵۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۹

۳۴- باز در صحيح مسلم از يحيى بن حصين روايت شده كه گفت از جدۀ خویش شنیدم كه می گفت پیامبر اکرم به هنگام خطبه در حجه الوداع فرمود:

«اگر برده ای را به كارگزاری شما گماشتند تا شما را بر اساس كتاب خداوند رهبری كند از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید. «۱۴۸» ۱»

۳۵- بخاری در صحيح خویش و نیز غیر او از پیامبر خدا (ص) روايت نموده اند كه فرمود:

«همۀ شما چوپانید و همه نسبت به رعیت خود مسئولید. امام چوپان است و نسبت به رعیت خود، مسئول است. «۱۴۹» ۱»

۳۶- در كنز العمال این گونه آمده است:

«مردم ناچارند از حكومت، نيكو كار باشد يا بدكار، اما حاكم نيكو كار در تقسيم به عدالت رفتار نموده و اموال عمومی (بيت المال) را به صورت مساوی و عادلانه بين شما تقسيم می كند و اما در حكومت فاجر، مؤمن مورد ابتلا و آزمایش قرار می گیرد و حكومت بهتر از هرج است. گفته شد يا رسول الله، هرج چیست؟ فرمود: دروغگویی و كشتار. «۱۵۰» ۱»

پیش از این، نظیر این کلام به نقل از نهج البلاغه، ضمن دلیل چهارم از نظر شما گذشت.

۳۷- و باز در كنز العمال آمده است:

«مقام و منزلت هیچ كس در پیشگاه خداوند

بالاتر از امامی نیست که اگر سخن گوید راست گوید و اگر حکم کند بر اساس عدالت حکم کند و اگر از او ترحم جویند ترحم نماید. «۱۵۱» ۱

۳۸- و باز در همان کتاب آمده است:

«محبوب ترین مردم در روز قیامت پیش خداوند و نزدیک ترین آنان به وی، امام عادل

(۱۴۸). لو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب اللّٰه فاسمعوا له و اطیعوا. (صحیح مسلم ۳/ ۱۴۶۸ کتاب الاماره، باب وجوب طاعه الامراء...).

(۱۴۹). عن رسول اللّٰه (ص): کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ، الامام راع و مسئول عن رعیتہ. (صحیح بخاری ۱/ ۱۶۰ کتاب الجمعہ، باب الجمعہ فی القرى و المدن).

(۱۵۰). و فی کنز العمال: لا بد للناس من اماره بره او فاجره فاما البره فتعدل فی القسم و تقسم بینکم فیئکم بالسویہ و اما الفاجره فیبتلی فیها المؤمن، و الاماره خیر من الهرج قیل یا رسول اللّٰه و ما الهرج؟ قال القتل و الکذب. (کنز العمال ۶/ ۳۹، باب ۱، از کتاب الاماره، حدیث ۱۴۷۵۵).

(۱۵۱). و فی کنز العمال ایضا: ما من احد افضل منزله من امام ان قال صدق و ان حکم عدل و ان استرحم رحم.

(کنز العامل ۶/ ۷، باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث ۱۴۵۹۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۰

است و مبعوض ترین مردم، پیش خداوند و دورترین آنان از وی، امام ستمگر است. «۱۵۲» ۱

۳۹- و باز در همان کتاب آمده است:

«بهترین چیزها امارت و حکومت است برای کسی که به حق و از راه حلال به آن دست یافته باشد و بدترین چیزها نیز حکومت و امارت است برای کسی که به ناحق و از طریق

باطل بر آن سلطه یافته باشد که در آن صورت برای او در روز قیامت، پشیمانی و حسرت خواهد بود. «۱۵۳» ۱

۴۰- و باز در همان کتاب آمده است:

«اگر کسی از شما بتواند که خواب نرود و وارد صبح نشود مگر اینکه اطاعت امام و رهبری را بر عهده داشته باشد، باید چنین کند.» «۱۵۴» ۱

۴۱- باز در همان کتاب آمده است:

«کسی که بدون امام از دنیا برود به مرگ جاهلیت مرده و کسی که دست از اطاعت امام بکشد در روز قیامت بدون حجت در صحرای محشر وارد خواهد شد.» «۱۵۵» ۱

۴۲- و باز در همان کتاب آمده:

«هنگامی که خداوند برای قوم و ملتی خیری را اراده کرده باشد از بین آن قوم، افراد با حلم و حوصله را حکومت بخشد و آگاهانشان را در مسند قضاوت نشاند و مال و ثروت را به افراد کریم و سخاوتمندشان عطا کند، و هنگامی که برای قوم و ملتی شری را اراده کرده باشد، افراد سفیه و سبکسر را به حکومت رساند و افراد جاهل را به مسند قضاوت نشاند و اموال را در انحصار اشخاص بخیل و دنیاپرست قرار دهد.» «۱۵۶» ۱

۴۳- از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود:

(۱۵۲). و فيه ايضا: احب الناس الى الله يوم القيامة و ادناهم مجلسا امام عادل و ابغض الناس الى الله و ابعدهم منه امام جائر. (کنز العمال ۹/۶، باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث ۱۴۶۰۴).

(۱۵۳). نعم الشیء الاماره لمن اخذها بحقها و حلها. و بنس الشیء الاماره لمن اخذها بغير حقها فتكون عليه حسره يوم القيامة. (کنز العمال ۹/۳۹، باب ۱)

از کتاب الاماره، حدیث (۱۴۷۵۳).

(۱۵۴). و فيه ايضا: من استطاع منكم ان لا ينام نوما و لا يصبح صبحا الا و عليه امام فليفعل. (همان مدرک ۶/۶۴، باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث (۱۴۸۵۵).

(۱۵۵). و فيه ايضا: من مات بغير امام مات ميتة جاهلية و من نزع يدا من طاعة جاء يوم القيامة لا حجة له. (همان مدرک، ۶/۶۵، باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث (۱۴۸۶۳).

(۱۵۶). و فيه ايضا: اذا اراد الله بقوم خيرا ولى عليهم حلما هم و قضى عليهم علماؤهم و جعل المال فى سمحائهم و اذا اراد الله بقوم شرا ولى عليهم سفهاءهم و قضى بينهم جهالهم و جعل المال فى بخلائهم. (همان مدرک، ۶/۷، باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث (۱۴۵۹۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۱

«کار و تلاش یک روز امام عادل در میان مردم، از عبادت صد یا پنجاه سال عابد، برتر است» (۱۵۷) ۱.

و نمونه های دیگری از اخبار و روایات که تعداد آن در کتب فریقین (شیعه و سنی) بسیار زیاد است، روایاتی که از آن ضرورت حکومت و امارت استفاده می شود و روایاتی که حکومت را هنگامی که بر اساس عدالت بوده و سایر شرایط در آن جمع باشد از امور مورد توجه شرع مقدس اسلام بر شمرده است.

ما پیش از این نیز برخی از آیات که دلالت بر پسندیده بودن دولت و حکومت داشت و آن را از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان صالحش می دانست یادآور شدیم که می توان به آنها نیز مراجعه نمود.

آنچه گفته شده دلیل درباره لزوم حکومت و دولت در هر عصر و زمان بود که البته

دو دلیل اول برای اثبات مدعا کافی است و می توان مجدداً به آن دو مراجعه کرد و در آنها اندیشید.

روایتهای متضاد درباره حکومت و شیوه جمع بین آنها:

باید دانست کتابهای صحاح و سنن و مسانید برادران سنی مذهب ما پر است از اخبار و روایاتی که درباره حکومت و سلطنت وارد شده، در برخی آنها از حکومت ستایش شده و برای به عهده گرفتن آن ترغیب و تشویق به عمل آمده است و برخی دیگر از ورود در امور حکومتی مردم را بر حذر داشته و از دخالت در آن بیم داده و پیشوایان جور و ستم را نکوهش نموده و بیان داشته که آنان اهل آتش هستند. در برخی دیگر اطاعت از امیر و فرمانده، و لو اینکه برده حبشی سیاه پوست باشد را واجب دانسته است. در برخی دیگر تصریح نموده که «اطاعتی برای کسی که اطاعت خداوند را نکند نیست» (۱۵۸) ۱ و نیز بیان داشته که «اطاعتی در معصیت خداوند نیست، اطاعت فقط در کارهای معروف و نیک است.» (۱۵۹) ۱ در برخی آمده: «سلطان سایه خداوند در زمین است» (۱۶۰) ۱ و در برخی دیگر آمده است: «سلطان عادل متواضع، سایه خدا و نیزه خدا در زمین است.» (۱۶۱) ۱

(۱۵۷). و عن النبی (ص) قال: لعمل الامام العادل فی رعیتہ یوما واحدا افضل من عبادہ العابد فی اہلہ مائہ عام او خمسين عاما (الاموال/ ۱۳، باب حق الامام علی الرعیہ، حدیث ۱۴).

(۱۵۸). لا طاعہ لمن لم یطع اللہ.

(۱۵۹). لا طاعہ فی معصیہ اللہ انما الطاعہ فی المعروف.

(۱۶۰). ان السلطان ظل اللہ فی الارض.

(۱۶۱). ان السلطان العادل المتواضع ظل اللہ و رمحہ فی الارض.

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

جمع بین این روایات، طبق قواعد و به حسب صناعت فقهی بسیار واضح و آشکار است، زیرا آنکه اطاعتش واجب است والی حق عادل است نه والی ستمگر جائز، بویژه در فرمانهای ظالمانه و جائزانه ای که از وی صادر می شود و اینکه اگر از سوی والی عادل برده ای مردم را بر اساس کتاب خداوند رهبری کند- چنانچه در متن حدیث اینگونه است- اطاعتش واجب است، و لو اینکه حبشی سیاهپوست باشد، و این از مزایا و امتیازات اسلام است که امتیازات نژادی و جغرافیایی و طایفه ای و طبقاتی را ملغی نموده و در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱۶۲) ۱- گرامی ترین شما در نزد خداوند باتقواترین شماست».

آیا ملاحظه نمی فرمایید که پیامبر اکرم (ص) کمی پیش از وفات خویش «اسامه بن زید» را به فرماندهی سپاه برمی گزیند و بزرگان صحابه را دستور می دهد که زیر پرچم و تحت فرمان او باشند؟ و اما در آن مواردی که به صورت مطلق آمده که «سلطان سایه خداست» باید به حدیث دیگری که مقید است و می گوید: «سلطان عادل بر حق، سایه خداست نه سلطان جائز ستمگر» حمل گردد، چرا که سلطان ستمگر سایه شیطان، و طاغوت است، و خداوند دستور فرموده که مردم به طاغوت، کفر بورزند.

البته احتمال دیگری در روایت وجود دارد و آن اینکه مراد از این جمله، معنای انشایی باشد، نه اخباری، در این صورت مراد حدیث این است که «سلطان واجب است سایه خدا در زمین و مظهر رحمت او باشد».

بلی سلطان اگر چه ستمگر باشد از فتنه مداوم و هرج و مرج بهتر است، اما این

به معنای مشروعیت سلطنت او نیست، بلکه به معنی رجحان عقلی است، یعنی هنگامی که امر بین هرج و مرج و فتنه، و حکومت سلطان ستمگر دایر گردید و امکان تأسیس حکومت عادلانه وجود نداشت، در چنین شرایطی حکومت ستم از هرج و مرج و فتنه بهتر است، و ما پیش از این توضیح این مطلب را در ذیل کلام امیر المؤمنین (ع) در دلیل چهارم، بیان داشتیم. و ان شاء الله در بخش چهارم کتاب، شرایط حاکم حقی که حکومتش مشروع و اطاعتش واجب است را به تفصیل بیان خواهیم نمود.

(۱۶۲). حجرات / ۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۳

فصل چهارم بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت در عصر غیبت

اشاره

در این فصل، به ذکر اخبار و روایاتی که گمان شده، از آنها وجوب سکوت و سکون در مقابل جنایت و ستمگریهای دشمنان در زمان غیبت و ضرورت عدم دخالت در شئون سیاسی و اقامه دولت و حکومت عادلانه استفاده می شود می پردازیم:

بسیاری از این روایات در باب سیزده کتاب الجهاد وسائل الشیعه گردآوری شده است و در حقیقت، این اخبار ظاهراً معارض با اخبار و روایاتی است که ما به عنوان دلیل بر وجود تلاش برای اقامه حکومت و دولت عادلانه در عصر غیبت به آن استناد نمودیم که در اینجا به طرح و بحث و بررسی آنها پرداخته و مراد و منظور واقعی آنها را مشخص خواهیم نمود:

۱- صحیحۀ عیص بن قاسم:

[متن صحیحۀ]

محمد بن یعقوب عن ... عیص بن القاسم قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: عليكم بتقوى الله وحده لا- شريك له وانظروا لانفسكم، فوالله ان الرجل يكون له الغنم فيها الراعي فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فيها يخرجها و یجئ بذلك الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی كان فيها، و الله لو كانت لاحدکم نفسان یقاتل بواحده یجرب بها ثم كانت الاخری باقیته یعمل علی ما قد استبان لها و لکن له نفس واحدہ اذا ذهب فقد و الله ذهب التوبه فأنتم احق ان تختاروا لانفسکم، ان اتاکم آت منا فانظروا علی ای شیء تخرجون، و لا تقولوا خرج زید، فان زیدا کان عالما و کان صدوقا و لم یدعکم الی نفسه، و انما دعاکم الی الرضا من آل محمد (ص) و لو ظهر لو فی بما دعاکم الیه، انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه فالخارج منا

مبانی

اليوم و ليس معه احد، و هو اذا كانت الرايات و الالويه اجدران لا يسمع منا الا من اجتمعت بنوا فاطمه معه فوالله ما صاحبكم الا من اجتمعوا عليه اذا كان رجب فاقبلوا على اسم الله و ان احببتم ان تتأخروا الى شعبان فلا- ضير، و ان احببتم ان تصوموا في اها ليكم فلعل ذلك يكون اقوى لكم، و كفا كم بالسفياني علامه. «۱»

عيس بن قاسم گفت از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای او نیست و مواظب جانهای خود باشید، به خدا سوگند کسی که برای گوسفندان خود چوپانی دارد هنگامی که چوپان دیگری را می یابد که بهتر از اولی گوسفندانش را نگهداری می کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی، می سپارد، چه نیکو بود اگر هر یک از شما دارای دو جان می بود، با یکی جنگیده و تجربه می اندوختید و با دیگری از تجربیات حاصله استفاده می کردید، لکن انسان یک جان بیشتر ندارد و هنگامی که از دست رفت دیگر راه بازگشت وجود ندارد، پس سزاوار است از جانهای خودتان در جهت خیر استفاده نمایید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد توجه و دقت کنید که برای چه هدفی قیام می کنید.

نگوید زید هم خروج کرد، زید فردی عالم و بسیار راستگو بود و شما را به حاکمیت و ریاست خودش دعوت نمی کرد، او شما را به آنچه رضای آل محمد است فرا می خواند و اگر پیروزی و ظفر می یافت به وعده هایش وفا می کرد، وی علیه یک قدرت متمرکزی [حکومت بنی امیه] خروج کرد تا

آن را شکسته و متلاشی کند، اما ببینید آن کسی که امروز از خانواده ما قیام کرد [محمد بن عبد الله] شما را به چه چیز می خواند؟

آیا به رضای آل محمد (ص)؟ که ما شهادت می دهیم به دعوت او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی کس است نافرمانی ما را انجام می دهد. پس هنگامی که علم و پرچمها برافراشت، و افرادی اطراف او را گرفتند چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟ به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه علیها سلام برگرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماعی کردند و ماه رجب است با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را هم در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید شاید برای

(۱). وسائل الشیعه، ۱۱/۳۵ باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱- لازم به ذکر است که با توجه به اهمیت این سیزده روایت، و از آن رو، که متن آنها در این مبحث، مورد بحث و بررسی قرار گرفته، بر خلاف شیوه معمول کتاب، هم متن و هم ترجمه آن را در متن کتاب درج کرده ایم. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۵

تقویت نیروی شما بهتر باشد و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت است.»

توضیح روایت:

آنچه در توضیح این روایت می توان گفت این است که این روایت، دلالت بر عدم وجوب دفاع و عدم جواز خروج و قیام در عصر غیبت ندارد، بلکه بر

این معنی دلالت دارد که در برخی موارد، دعوت دعوت کننده به خروج و قیام، دعوت باطلی است.

بدان صورت که وی، مردم را به اطاعت از خود فرا بخواند، اما استحقاق رهبری را نداشته باشد، همانند کسی که در عصر غیبت به دروغ ادعای مهدویت نماید، اما در برخی موارد دعوت، دعوت حقی است، همانند دعوت «زید بن علی بن الحسین» که مردم را به مبارزه و به در هم شکستن حکومت ستم (حکومت بنی امیه) و واگذار کردن حق به اهلش یعنی آنکه مورد رضای آل محمد (ص) است، یعنی امام صادق (ع) فرا می خواند، پس بر مردمی که مورد دعوت قرار می گیرند لازم است که بدون احساسات و عواطف آنی و زود گذر بنگرند و با دقت بیندیشند که چه کسی و برای چه منظور، آنان را به قیام و مبارزه دعوت می کند.

پس هنگامی که انسان به حسب فطرت برای مصلحت گوسفندان در انتخاب چوپان دقت به خرج می دهد، برای نفس خود سزاوارتر است که چنین دقتی را داشته باشد، و این یک قضاوت عقلی و فطری است، زیرا همواره انسان باید در امور سیاسی و مهم، عقل را به داوری فرا بخواند و تحت تأثیر احساسات آنی و لحظه ای قرار نگیرد.

مرحوم مجلسی به هنگام بررسی علت شکست قیام زید بن علی این جمله روایت را که می فرماید: «او (زید) بر یک قدرت متمرکز شوریید تا او را در هم بشکنند» بیانی بر علت شکست زید به حساب آورده و در شرح این عبارت می فرماید: «ای فلذکک لم یظفر» (۲) - یعنی چون قدرت بنی امیه منسجم و متمرکز بود، زید پیروزی نیافت».

در هر صورت

این روایت صحیحه، قیام زید را مورد امضاء قرار داده و بر جواز قیام برای دفاع از حق، دلالت دارد. و اخبار و روایات در فضایل و دانش و زهد و تقوای زید و اینکه قیام وی مورد تأیید بوده [به صورت مستفیض] زیاد داریم که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت. و اینکه در این روایت به هنگام توصیف زید بیان داشته که «او شخصی بود دانشمند و بسیار راستگو» اشاره به این معناست که وی به خاطر برخورداری از علم و عمل صلاحیت فرماندهی قیام و انقلاب به حق را داشته است. از سوی دیگر با توجه

(۲). مرآة العقول ۴/ ۶۳۵ از چاپ قدیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۶

به ویژگیهایی که در روایت برای زید و قیام وی آمده استفاده می گردد که قطعاً خصوصیتی برای شخص زید نبوده بلکه ملاک، هدف زید در قیام و صلاحیت او برای چنین قیامی بوده، پس در نتیجه قیام برای در هم شکستن حکومت فاسد ستمگر و آماده کردن مقدمات آن قیام، جایز و بلکه واجب است و اگر زید به حکومت دست می یافت به وعده های خود عمل می کرد و حکومت را به شخص مورد رضای آل محمد واگذار می نمود، چنانچه روایت به این معنی تصریح کرده است. «۳»

دلایل نام نبردن زید در قیام خود، از امام صادق (ع):

نکته دیگری که قابل توجه است این است که چرا زید (ره) در قیام خود از شخص امام صادق (ع) [به عنوان رهبر] نام

(۳). اهل سکوت به غلط از این روایت چنین برداشت کرده اند که امام صادق (ع) خواسته است بفرماید خودتان را در زمان غیبت به هلاکت نیندازید و تا قبل

از قیام حضرت حجت (ع) و خروج سفیانی هر گونه قیامی غیر مشروع و مخالف نظر ائمه معصومین علیهم السلام است، و حال آنکه با کمی تأمل روشن می شود که روایت فوق نه تنها قیام در زمان غیبت را نفی نکرده بلکه بر عکس، نکات بسیار آموزنده ای را درباره دقت در انتخاب رهبر، توجه به اهداف مبارزه، و چگونگی جهاد با دشمنان بیان نموده که به توضیح آن می پردازیم

از صدر روایت استفاده می شود که انسان ضمن داشتن تقوای الهی و توجه به خداوند باید هوشیار بوده و حواسش جمع باشد که به دنبال چه کسی حرکت می کند. این طور نباشد که هر کس از گوشه ای صدایی بلند کرد و انسان را به قیام دعوت نمود، و لو اینکه این شخص از خاندان پیامبر و ظاهر الصلاح باشد، به دنبال او حرکت کند. باید با تأمل و دقت اهداف و انگیزه های دعوت کننده را بررسی نماید و همان گونه که برای حفظ و حراست گوسفندان خود بهترین چوپان را انتخاب می کند، برای حفظ جان و حیات اسلامی اجتماعی خود هم که اهمیت آن به مراتب بالاتر از گوسفندانش است و جبران ناپذیر است، باید سعی کند صالح ترین رهبر و امام را بر اساس شرایط و دستوراتی که ائمه معصومین علیهم السلام بیان نموده اند برگزیند، تحت تأثیر احساسات آنی قرار نگرفته و با هر فرقه ای حرکت نکند وزیر هر پرچمی سینه نزند تا اگر در این ارتباط شهید هم شد، شهید راه حق باشد، نه کشته راه شیطان. ما در طول تاریخ افراد ساده اندیش بسیاری داشته ایم که تحت تأثیر احساسات آنی و القانات غلط به دنبال افراد ناصالحی حرکت

کرده اند و در نتیجه به تباهی کشیده شده اند. در صدر اسلام در زمان حضرت علی (ع) تحت تاثیر شخصیت عایشه چه افرادی در جنگ جمل شرکت کردند و برای نگاهداشتن افسار شتر عایشه چند نفر کشته شدند؟ آن گونه که در زیر شتر عایشه هر کس کشته می شد دیگری به جای او، افسار شتر را به دست می گرفت.

در زمان خود ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه بسیار جوانهای پاکی که توسط منافقین و گروهکها به بازی گرفته شدند و آنها به خاطر اینکه ماهیت رهبران خود را نمی شناختند تحت تاثیر تبلیغات مسموم و احساسات شوم، خود را به هلاکت انداخته و بزرگانی از ما را به شهادت رساندند.

پس این روایت، ساده اندیشی در انتخاب رهبر را نفی می کند.

از سوی دیگر، امام (ع) ضابطه و ملاکهای دعوت کننده را مشخص می کند تا مردم مواظب باشند دعوت کننده مردم را به چه چیز دعوت می کند؟ آیا دعوت به نفس می کند یا به رضای آل محمد (ص) آیا می گوید از من پیروی کنید یا از آنچه رضای آل محمد (ص) است؟ به تعبیر دیگر آیا برای خود به سینه می زند یا برای اسلام؟ (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۷

نمی برد و از مردم به عنوان «شخص مورد رضای آل محمد» بیعت می گرفت؟

شاید این حرکت او به دو دلیل بوده است:

دلیل اول اینکه: وی در صدد بوده همه کسانی که مخالف حکومت فاسد [بنی امیه] هستند از هر یک از فرقه های مسلمان که باشند جذب نموده و نظر مساعد آنان را با خود همراه کند و به همین جهت حتی برخی افراد که از شیعیان

نبودند نیز به وی کمک کردند، چنانچه نقل شده که ابو حنیفه مثلاً «سی هزار» درهم برای قیام به وی کمک کرد.

دلیل دوم: اینکه وی در نظر داشت امام صادق (ع) در صورت پیروز نشدن، از شر حکومت فاسد مصون و محفوظ بماند تا پایه و استوانه حق پایدار مانده و با بیان معارف و اخلاقیات و احکام الهی، اسلام را پس از آنکه پیرایه های تأویل و تحریف و پرده های جهل و کتمان بر آن کشیده شده تجدید بنا کند و بی تردید حفظ آن حضرت (ع) در آن شرایط از مهمترین واجبات بوده، چنانچه بر کسی که به انواع علوم و دانشهایی که توسط آن حضرت بیان شده آشنایی دارد، این معنی پوشیده نیست.

عمرو بن خالد، از زید بن علی بن حسین (ع) روایت نموده که می فرمود:

«در هر زمان یکی از ما اهل بیت حجت خداوند بر مخلوقات است و حجت زمان ما، پسر برادرم جعفر بن محمد است، هر که از او پیروی کند گمراه نمی شود و هر کس با او مخالفت ورزد هدایت نمی یابد.» (۴)

قداست و قیام زید:

باید توجه داشت که قیام زید، هرگز یک قیام احساساتی و کور و عاطفی، بدون آماده کردن نیرو و امکانات نبود، چرا که وی به شهرهای مختلف، نماینده فرستاد و توجه نیروهایی را به پشتیبانی از خود جلب نمود و کوفه را مقرر فرماندهی خود قرار داد و از قبایل مختلف، افراد بسیاری با وی بیعت کردند و چنانچه برخی گفته اند چهل هزار مرد شمشیرزن با او بیعت کردند.

و اما اطلاع داشتن وی توسط امام باقر و امام صادق (ع) که در کناسه کوفه به دار آویخته

خواهد شد، این مجوزی برای شانه خالی کردن او از دفاع از حق و امر به معروف و نهی از منکر نمی گردید، بویژه پس از آنکه امکانات و سلاح و لشکر برای قیام و انقلاب او آماده شد.

همان گونه که خبر دادن پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) از شهادت امام حسین (ع)

(۴). فی کل زمان رجل منا اهل البيت یحتج الله به علی خلقه و حجه زماننا ابن اخی: جعفر بن محمد لا یضل من تبعه و لا یهتدی من خالفه (بحار الانوار ۱۷۳/۴۶، تاریخ علی بن الحسین (ع)، باب ۱۱، حدیث ۲۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۸

مانع از قیام آن حضرت پس از اظهار آمادگی مردم کوفه و فرستادن پیک و نامه ها در جهت یاری آن حضرت و خبر دادن حضرت مسلم به آماده بودن نیروها و امکانات برای دفاع از آن حضرت، نگردید، و در صورتی که آن حضرت (ع) در خواست آن همه دعوت کننده و اعلام آمادگی آنان را بی پاسخ می گذاشت، در برابر احتجاج مردم دعوت کننده پاسخی نداشت.

خلاصه کلام اینکه علم به شهادت به وسیله اخبار غیبی موجب اسقاط تکلیف بعد از تحقق شرایط و اسباب آن نمی گردد، چرا که شاید سپاهیان وی پیروز شوند و اسلام غلبه یابد اگر چه خداوند در این میان فیض شهادت را هم نصیب وی کند. اصولاً در مبارزه و جهاد، آنچه مهم است پیروزی اسلام و حق، و به انجام رسیدن هدف است، نه پیروزی شخص و غلبه و چه بسا شهادت نیز در پیروزی و گسترش اسلام مؤثر واقع شود، چنانچه نظیر آن در بسیاری از انقلابها مشاهده می گردد.

هر صورت، قیام زید بن علی از سنخ نهضت امام حسین (ع) بوده است منتهای امر، امام حسین (ع) امام به حق بود و مردم را به اطاعت از خویش دعوت می کرد، اما زید، مردم را به اطاعت از خویش دعوت نمی نمود بلکه به آنکه مورد رضای آل محمد است می خواند که در این باره کسی جز امام صادق (ع) را در نظر نداشت.

در ضمن خطابه ای که از زید (ره) نقل شده، این گونه آمده است:

«آیا نمی دانید که ما فرزندان پیامبر شما هستیم که اکنون مظلوم و مقهور قرار گرفته ایم، نه سهمی به ما داده می شود و نه میراث ما به ما واگذار می گردد و پیوسته خانه های ما خراب و حریمهای معنوی ما هتک حرمت می شود.» «۵»

در این خطابه، وی سخنی از خود به میان نیاورده، بلکه از ستمهایی که بر عترت پیامبر (ص) رفته سخن می گوید «۶».

(۵). أ لستم تعلمون انا و لد نبيكم المظلومون المقهورون، فلا- سهم و فينا و لا- تراث اعطينا و ما زالت بيوتنا تهدم و حرمتنا تنتهك. (بحار الانوار ۴۶/۲۰۶ تاریخ علی بن الحسین (ع) باب ۱۱ حدیث ۸۳).

(۶). در اینجا بجاست مروری کوتاه بر زندگی زید بن علی «ره» داشته باشیم:.

زید برادر امام محمد باقر و فرزند علی بن الحسین امام سجاد (ع) است. او از شخصیتهای مجاهد و بزرگوار شیعه است که به خونخواهی امام حسین (ع) جهت مبارزه با حکومت استبدادی بنی امیه علیه هشام بن عبد الملک و دست نشانده او یوسف استاندار کوفه، قیام کرد.

شعار زید «یا منصور امت» بود و مردم را به حاکمیت و امامت شخص مورد رضای آل محمد که منظور

او امام صادق (ع) بود دعوت می نمود.

قبل از شروع قیام، بیش از چهل هزار نفر مرد شمشیرزن از شهرهای مختلف که ۱۵ هزار نفر آنها از کوفه بودند با او بیعت کردند و قرار گذاشتند که در شب چهارشنبه اول ماه صفر از شهرهای مختلف علیه حکومت بنی -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۹

چند روایت از ائمه معصومین در تأیید قیام زید:

از امام صادق (ع) روایت شده که درباره زید فرمود:

«عموی من مردی (مفید) بود برای دنیا و آخرت ما، به خدا سوگند او شهید از دنیا رفت، همانند شهادی که با پیامبر خدا (ص) و علی و حسن و حسین (ع) به درجه شهادت رسیدند «۷»».

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) خطاب به فضیل وارد شده که فرمود:

«ای فضیل، آیا در کنار عموی من در قتال اهل شام حضور داشتی؟ فضیل می گوید گفتم: بلی، فرمود: چند نفر از آنها را به قتل رساندی؟ گفتم شش نفر، فرمود: شاید در ریخته شدن خون آنان دچار شک و تردید شده باشی؟ گفت، عرض کردم: اگر دچار شک بودم آنان را نمی کشتم. فضیل گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: خدا مرا در ریختن این خونها شریک بگرداند، به خدا سوگند، عموی من و اصحاب او شهید از دنیا

- امیه قیام کنند.

زید، از طرفی تلاش می کرد که جریان قیام را از دستگاه بنی امیه مخفی نگاهدارد و از طرف دیگر می کوشید حتی الامکان شخصیتها و جریانات مختلف را علیه حکومت بنی امیه با خود همراه کند و به همین جهت مردم را به رضای آل محمد دعوت می کرد و نام امام صادق (ع) را آشکارا نمی آورد تا هم دستگاه حاکم

نسبت به امام (ع) حساس نشود و هم جریانات مختلف با او همکاری کنند.

همه شرایط برای قیام زید آماده بود، اما چند روز قبل از موعد مقرر، جاسوسان قضیه را کشف و به حکومت اطلاع می دهند و پس از دستگیری دو تن از یاران زید، جریان کاملاً آشکار می گردد. مأموران حکومت، کوفه را در محاصره می گیرند و در نتیجه زید رضوان الله علیه و یاران او دست به یک حرکت زودرس می زنند و قبل از وقت مقرر خروج می کنند. مردم کوفه که اوضاع را آشفته می بینند طبق سنت همیشگی خود غیر از تعداد معدود (حدود ۲۸۰ نفر) پیمانها را شکسته و از یاری او دست می کشند. زید، پس از چند شبانه روز مبارزه و جهاد تحسین برانگیز در روز جمعه دوم ماه صفر ۱۲۱ هجری قمری در سن ۴۲ سالگی به درجه رفیعۀ شهادت نایل می گردد و یارانش جنازه او را شبانه در وسط نهری دفن می کنند اما یوسف والی کوفه طبق گزارشی که به او می رسد (همان «حجامه» دکتر متخصص که برای بیرون کشیدن تیر، از پیشانی زید آورده بودند جریان را به یوسف گزارش داد) جنازه را می یابد و سر او را جدا کرده و برای هشام می فرستد و بدن مطهرش را جهت عبرت مردم، چهار سال بر کناسه کوفه بر چوبه دار آویزان می کند. هنگامی که خبر شهادت زید، به امام صادق (ع) رسید بشدت گریست و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. (ما همه از او بیم و به سوی او بازگشت خواهیم نمود).

شهادت عموم زید را در پیشگاه خدا حساب خواهیم کرد. او مردی بود سبب عزت دنیا و آخرت

ما، به خدا قسم، عموی من شهید کشته شد، شهیدی به فضیلت شهدایی که با پیامبر اکرم و علی و حسن و حسین صلوات الله عليهم شهید شدند (از افاضات معظم له در درس).

(۷). ان عمی کان رجلاً لدنیانا و آخرتنا، مزی و الله عمی شهیدا کشهداء استشهدوا مع رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسین. (عیون اخبار الرضا، ۱/ ۲۵۲، باب ۲۵، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۰

رفتند، همان گونه که علی بن ابی طالب و اصحاب او شهید از این دنیا رفتند.» (۸)

و در حدیث دیگر از امام باقر (ع) از پدرانش روایت شده که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) به حسین (ع) فرمود: ای حسین از صلب تو، مردی به وجود خواهد آمد که زید نامیده می شود، او و اصحابش روز قیامت با گامهای خود از گردنهای مردم معمولی می گذرند، در حالی که برق نور پیشانی آنان، چشمهای مردم را می رباید، و بدون حساب وارد بهشت می شوند» (۹).

و در خبر ابن سیابه آمده است که گفت:

«ابو عبد الله، جعفر بن محمد - امام صادق (ع) - هزار دینار به من داد و من را مأمور کرد تا آن را در میان بازماندگان کسانی که در جریان قیام زید، آسیب دیده اند تقسیم کنم، من دینارها را تقسیم کردم، به «عبد الله بن زبیر» برادر «فضیل رسان» فقط چهار دینار رسید.» (۱۰)

و روایتهای دیگری از این قبیل که بر فضیلت زید و تأیید قیام وی دلالت دارد.

اظهار نظر مرحوم شیخ صدوق درباره زید بن علی «ره»:

مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) بابی را درباره شأن و مقام و منزلت زید بن علی گشوده و در آن روایاتی

را گردآوری نموده که از جمله آنها این روایت است:

هنگامی که زید بن موسی بن جعفر [زید النار] «۱۱» را که در بصره خروج نموده و خانه های

(۸). یا فضیل، شهدت مع عمی قتال اهل الشام؟ قلت نعم: قال: فكم قتل؟ قلت: سته قال: فلعلك شاکی فی دمائمهم؟ قال: فقلت: لو كنت شاكا ما قتلهم، قال فسمعتة و هو يقول: اشركنى الله فى تلك الدماء، مضى و الله زید عمی و اصحابه شهداء مثل ما مضى عليه على بن ابى طالب و اصحابه. (بحار الانوار، ۴۶ / ۱۷۱، تاریخ علی بن الحسین (ع) باب ۱۱، حدیث ۲۰).

(۹). عن الباقر (ع) عن آباءه قال: قال رسول الله (ص) للحسین (ع): یا حسین، یخرج من صلبك رجل یقال له زید، یتخطی هو و اصحابه یوم القیامه رقاب الناس، غرا محجلین یدخلون الجنة بلا حساب. (عیون اخبار الرضا، ۱ / ۲۴۹، باب ۲۵، حدیث ۲، و بحار الانوار، ۴۶ / ۱۷۰، باب ۱۱، حدیث ۱۹).

(۱۰). فی خبر ابن سیابه قال: دفع الی ابو عبد الله الصادق جعفر بن محمد الف دینار و امرنی ان اقسما فی عیال من اصیب مع زید بن علی، فقسمتها فاصاب عبد الله بن زبیر اخا فضیل الرسان اربعة دنانیر (بحار الانوار، ۴۶ / ۱۷۰، باب ۱۱، حدیث ۱۸).

(۱۱). زید النار برادر امام رضا، فرزند امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که در سال ۱۹۹ هجری قمری در شهر بصره قیام کرد و خانه های بنی العباس را آتش زد و تعداد زیادی از آنها را کشت و چون وسیله پیشرفت او، آتش زدن خانه ها بود به «زید النار» لقب یافت. هنگامی که او را دستگیر کرده و

به نزد مأمون آوردند مأمون به او گفت تو، به بصره حمله کردی و با اینکه دشمنان ما، یعنی بنی امیه نیز در بصره زندگی می کردند چرا ابتدا خانه های آنها را خراب نکردی و آنان را نکشتی، ولی خانه های پسر عموهای خودت را به آتش کشیدی؟

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۱

بنی العباس را به آتش کشیده بود به نزد مأمون آوردند، مأمون، جرم او را به خاطر امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) بخشید و به حضرت گفت: ای ابو الحسن اگر امروز برادر تو خروج کرد و آنچه کارهایی را انجام داد قبل از آن نیز زید بن علی، خروج کرد و کشته شد و اگر به خاطر جایگاه تو نزد ما نبود او را می کشتیم، چون کارهایی که انجام داده، کوچک نبوده است.

امام (ع) فرمود: «ای امیر المؤمنین، «۱۲» برادر من زید را با زید بن علی قیاس مکن، زیرا زید بن علی یکی از علمای آل محمد بود که برای خدا غضب کرد و در راه خدا جهاد نمود تا در راه او کشته شد. همانا از پدرم موسی بن جعفر (ع) شنیدم که از پدرش جعفر بن محمد علیهما السلام شنیده بود که می فرمود: خدا رحمت کند عمویم زید را، او مردم را به شخص پسندیده از آل محمد دعوت می کرد و اگر پیروزی می یافت به آنچه وعده داده بود وفا می کرد، همانا او در مورد خروجش با من مشورت کرد و من به او گفتم ای عمو، اگر راضی هستی که کشته شوی و در کناسه به دار آویخته شوی پس اختیار با تو است. و هنگامی

که زید، پشت کرد و رفت، حضرت جعفر بن محمد فرمود: «وای بر کسی که صدای فریاد کمک خواهی زید را بشنود و به یاری او نشتابد».

مأمون گفت: یا ابا الحسن، آیا درباره کسی که ادعای به ناحق امامت دارد وارد نشده است آنچه (از مذمتها و عتابها و وعیدها) که وارد شده است؟ امام رضا (ع) فرمود: همانا زید بن علی مردم را به چیزی که حقش نبود دعوت نکرد، او در پیشگاه خداوند از چنین

- زید به شوخی گفت ای امیر المؤمنین از هر جهت اشتباه کردم، اگر این دفعه باز گشتم ابتدا از خانه های بنی امیه شروع خواهم کرد! مأمون خندید و به خاطر منت نهادن بر حضرت امام رضا (ع) او را بخشید. زید، بعدا وارد دستگاه بنی العباس شد و از اطرافیان آنها گردید.

عیون اخبار الرضا (جلد ۲ ص ۲۳۲) نیز روایتی نقل می کند که روزی امام رضا (ع) به زید گفت: خیال نکن که تو فرزند حضرت زهرا هستی و هر کاری دلت خواست می توانی انجام دهی و خداوند تو را می بخشد! این طور نیست، کسی که می خواهد اهل نجات باشد باید کارهایش بر اساس دستورات اسلام باشد. پدرت موسی بن جعفر مطیع خدا بود. روزها را روزه می گرفت و شبها را با عبادت به صبح می آورد، و اگر بنا باشد که تو با این اعمال با او برابر باشی، لابد در پیشگاه خداوند تو از او عزیزتر هستی! جدت علی بن الحسین (ع) فرمود: برای نیکان ما، در نزد خداوند دو اجر است و برای گناهکاران ما دو برابر عذاب. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود «قَالَ

﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ (هود- آیه ۲۴۶). و هر کس از ما اهل بیت، خدا را اطاعت نکند از ما نیست. (از افاضات معظم له در درس).

(۱۲). اطلاق لفظ امیر المؤمنین بر مأمون لزومی ندارد که حمل بر تقیه شود، بلکه لفظ امیر المؤمنین مثل لفظ امام است که بر امام عادل و جائز اطلاق می شود، امیر المؤمنین یعنی کسی که فعلاً زمام کشور اسلامی را در دست دارد. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۲

چیزی پرهیز داشت، او می گفت من شما را به رضای آل محمد (علیهم السلام) فرا می خوانم.

بلی چنین مسائلی وارد شده است در مورد کسی که ادعا کند منصوب از جانب خداست و به چیزی غیر از دین خدا دعوت کند و مردم را بدون علم به گمراهی بکشاند، ولی زید به خدا سوگند از مجاهدین فی سبیل الله و مورد خطاب آیه «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» (۱۳) بود. «(۱۴)»

این روایت به صورت تقطیع شده در همین باب از کتاب وسائل الشیعه نیز آمده است. «(۱۵)»

روایت فوق نظیر روایت گذشته بر مسائلی از قبیل مسائل ذیل دلالت دارد: قداست زید و اینکه خروج و قیام او، مورد اجازه امام بوده او ادعای مقام و منصبی که از برای او نبود نداشت قیام او جهاد فی سبیل الله بوده و لبیک گفتن به ندای او برای کسی که فریاد کمک خواهی او را می شنید واجب بود، کسی که دنباله روی از وی جایز نیست کسی است که مردم را به دروغ به امامت منصوص خود دعوت کند

و گذشته از به گمراهی رفتن خود، دیگران را نیز به گمراهی بکشاند. مانند کسانی که ادعای مهدویت می نمایند و اینکه اطلاع اجمالی بر شهادت به طریق غیبی مانع از عمل به وظیفه نمی گردد و

مرحوم صدوق در کتاب عیون، پس از نقل این روایت می نویسد: برای زید از غیر امام

(۱۳). در راه خدا جهاد کنید، آن گونه که سزاوار است. اوست که شما را برگزیده است - سورة حج، آیه ۷۸.

(۱۴). «احمد بن یحیی المکتب قال: اخبرنا محمد بن یحیی الصولی قال: حدثنا محمد بن یزید النحوی قال:

حدثنی ابن ابی عبدون، عن أبیه قال: لما حمل زید بن موسی بن جعفر (ع) الی المأمون، و قد کان خرج بالبصره و احرق دور ولد العباس و هب المأمون جرمه لا-خیه علی بن موسی الرضا علیهما السلام و قال له: یا ابا الحسن لئن خرج اخوک و فعل ما فعل، لقد خرج قبله زید بن علی فقتل، و لو لا مکانک منی لقتلته، فلیس ما اتاه بصغیر، فقال الرضا (ع): یا امیر المؤمنین لا تقس اخی زیدا الی زید بن علی، فانه کان من علماء آل محمد غضب لله عز و جل فجاهد اعداءه حتی قتل فی سبیله.

و لقد حدثنی ابی موسی بن جعفر علیهما السلام انه سمع اباه جعفر بن محمد علیهما السلام، یقول رحم الله عمی زیدا انه دعا الی الرضا من آل محمد و لو ظفر لو فی بما دعا الیه و لقد استشارنی فی خروجه، فقلت له یا عم ان رضیت ان تكون المقتول المصلوب بالکناسه فشانک، فلما ولی قال جعفر بن محمد (ع): ویل لمن سمع واعیته فلم یجبه فقال المأمون: یا

ابا الحسن أليس قد جاء فيمن ادعى الامامه بغير حقها ما جاء؟ فقال الرضا (ع): ان زيد ابن علي لم يدع ما ليس له بحق و انه كان اتقى لله من ذلك، انه قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد (عليهم السلام) و انما جاء ما جاء فيمن يدعى ان الله تعالي نص عليه ثم يدعوا الي غير دين الله و يضل عن سبيله بغير علم، و كان زيد و الله ممن خوطب بهذه الآية: «وَلِجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ». (عيون اخبار الرضا، ۱/ ۲۴۸، باب ۲۵، حديث ۱).

(۱۵). وسائل ۱۱/ ۳۸ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حديث ۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۳

رضا (ع) فضایل و مناقب بسیاری نقل شده که من علاقه مندم به دنبال این روایت، برخی از آنها را نقل کنم تا کسی که کتاب ما را مطالعه می کند بداند که اعتقاد شیعه امامیه درباره وی، این گونه است، آنگاه روایتهای بسیاری را در فضیلت زید، نقل می کند.

از این کلام مرحوم صدوق، استفاده می گردد، اعتقاد به قداست زید، یکی از معتقدات امامیه است.

نظر شیخ مفید و صاحب تکمله درباره زید «ره»:

در کتاب الارشاد شیخ مفید، درباره زید، اینگونه آمده است: زید بن علی پس از امام محمد باقر (ع) برازنده ترین و بهترین برادرانش و مردی پارسا و عابد و فقیه و سخنی و شجاع بود. او با شمشیر قیام کرد و امر به معروف و نهی از منکر نمود و خونخواه امام حسین (ع) بود «۱۶».

تنقیح المقال به نقل از تکمله می نویسد:

تمام علمای اسلام به بزرگواری و مورد وثوق بودن و پارسایی و علم و فضیلت زید بن علی اتفاق نظر دارند.

قیام زید، الگوی قیام از غیر ائمه معصومین (ع):

با توجه به مطالبی که تا کنون گفته شد در صورتی که ما فرض کنیم قیام امام حسین (ع) از مختصات وی بوده و نمی توان قیام او را به جهت اینکه معصوم بوده، اسوه و الگوی سایر قیامها علیه حکام ستمگر قرار داد، اما قیام زید، به طور قطع، منحصر به او نبوده، چون که وی از ائمه معصومین نیست و ویژگی خاصی که قیام او را منحصر به فرد نماید وجود ندارد. [و می توان در عصر غیبت، قیام او را الگوی سایر قیامها علیه حکومتهای جور قرار داد].

اما به طور قطع، این فرض باطلی است، چرا که امام حسین (ع) همانند جد خویش، اسوه و الگوی همه انسانهای آزاده و حق طلب می تواند باشد و همان حضرت در خطابه خود به اصحاب حرّ فرمود: «فلکم فی اسوه «۱۸»- من الگو و اسوه شما هستم».

و نه تنها آن حضرت الگوی قیام در مقابل ستمگران بود بلکه امام حسن مجتبی نیز برای مبارزه با ستم قیام کرد و جهاد نمود تا اینکه بسیاری از سپاهیان به وی خیانت نموده و مکر ورزیدند و در نتیجه آن حضرت، امکان جهاد با معاویه را نیافت.

سایر ائمه (ع) نیز شرایط قیام برای آنان فراهم نگردید و پس از این در روایت سدیر

(۱۶). الارشاد / ۲۵۱ (چاپ دیگر / ۲۶۸).

(۱۷). تنقیح المقال، ۱ / ۴۶۷.

(۱۸). تاریخ طبری ۷ / ۳۰۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۴

خواهیم خواند که امام صادق (ع) فرمود: «اگر من به تعداد این بزغاله ها [اشاره به بزغاله هایی که در نزدیکی آن حضرت بوده و تعدادشان از ۱۷ رأس بیشتر نبود] پیرو می یافتم نشستن و درنگ برای من جایز

پس همه ائمه (ع) یک نور بوده و راه آنان یکی است، امّا این زمانها و شرایط است که متفاوت است و این نکته ای است شایان تأمل و دقت.

از سوی دیگر، ما پیش از این گفتیم که قیام برای دفاع از اسلام و از حقوق مسلمانان در مقابل هجوم دشمنان و تسلط آنان بر کشورهای اسلامی و بر شئون مسلمین از مواردی است که هم عقل و هم شرع بر ضرورت آن حکم نموده و مشروط به اذن و اجازه امام نیست.

و آیاتی نظیر: **وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ** «۲۰»، و آیه: **لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيَعٍ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُدْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ**، «۲۱» از محکّمات قرآن کریم هستند نه از متشابهات. [و در دلالت این آیات بر مطلب ذکر شده، جای شک و تردید نیست].

البته برای مبارزه و قیام واجب است امکانات و نیروها را از پیش آماده نمود، چنانچه مباحث آن، پیش از این گذشت.

و اینک ای برادر مسلمان بیندیش که چگونه مسلمانان و رؤسای آنان به غفلت فرورفته و دیگران نیز آنان را در غفلت نگاهداشته اند و اسرائیل به قدس شریف و به سرزمینهای اسلامی و به معابد و مراکز علمی و اموال و نوامیس مسلمانان هجوم آورده و کفار شرق و غرب و نوکران آنان، کیان و استقلال اسلام و مسلمین را مورد تعرض قرار داده اند و هر روز اخبار کشتارها و غارتها و زندانها و ... شنیده می شود، امّا سردمداران کشورهای اسلامی و وعاظ

السلاطین و علمای سوء در مقابل این همه جنایتها و ستمگریها ساکتند و می بینی که همواره اوقات و امکانات خود را در خوشگذرانی و عیاشی و فتنه انگیزی و اختلاف افکنی، به جان یکدیگر افتادن و در هم شکستن یکدیگر مصرف می کنند ... بار خدایا مسلمانان را از شرّ حکام جور و علمای سوء، رهایی بخش و آنان را از خواب غفلت بیدار بفرما. و لا حول و لا قوه الا بالله.

شیوه برخورد اصحاب امام صادق (ع) با قیام زید:

همان گونه که گفته شد قیام زید،

(۱۹). کافی ۲/ ۲۴۲ کتاب ایمان کفر، باب فی قله عدد المؤمنین، حدیث ۴.

(۲۰). نساء / ۷۵.

(۲۱). حج / ۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۵

انقلاب به حقی بود که مورد رضای ائمه (ع) نیز بود، اگر چه در نهایت به پیروزی نرسید، چنانچه قیام امام حسین (ع) نیز پس از بهم ریختن اوضاع با آمدن «عبد الله بن زیاد» به کوفه به پیروزی نرسید، اما درباره قیام زید، روایتی از زراره نقل شده که بسا خلاف آنچه تا کنون گفته شده، باشد. و آن روایت، این است.

زراره می گوید: من در حضور امام صادق (ع) نشسته بودم و زید بن علی نیز حضور داشت، زید به من گفت چه می گویی درباره مردی از آل محمد (ص) که تو را به یاری فرامی خواند؟ گفتم اگر واجب الاطاعه باشد او را یاری می دهم، و اگر واجب الاطاعه نباشد اگر خواستم او را یاری می دهم و اگر نخواستم نه، پس چون زید، از مجلس بیرون رفت، امام صادق (ع) به من فرمود: به خدا سوگند، پیش رو و پشت سر وی را بستی و راه گریز برای او باقی نگذاشتی. «۲۲» [یعنی جواب

نظیر همین مطلب نیز از «مؤمن الطاق» (که از اصحاب امام صادق (ع) بوده) در روایت مفصل دیگری وارد شده است. «۲۳».

اما آنچه در توضیح این روایت باید گفت این است که:

اولاً- کلام امام (ع) تصریحی در تخطئه قیام زید ندارد، بلکه آن حضرت زراره و مؤمن الطاق را به خاطر پاسخی که به زید دادند مورد تحسین قرار داده و مشخص است که زید، امام مفترض الطاعه نبود.

ثانیا همین جمله که زراره گفت: «اگر خواستم او را یاری می دهم و اگر نخواستم نه» فی الجمله دلالت بر جواز قیام امام غیر مفترض الطاعه دارد و ظاهرا امام (ع) هم با سکوت خود، این مطلب را امضاء فرموده اند.

ثالثا اینکه این دو نفر (زراره و مؤمن الطاق) از یاران ویژه امام صادق (ع) و نمایندگان وی بودند، بدان گونه که همه از این جهت آنان را می شناختند و مقتضای مصالح سیاسی زمان همین بود که جواب صریح به زید ندهند، زیرا همان گونه که پیش از این گفته شد مصلحت اقتضا می کرد که به حسب نظر دستگاه خلیفه وقت آن حضرت به عنوان رکن حق و مجدد

(۲۲). عن زراره قال: قال لی زید بن علی و انا عند ابی عبد الله (ع) یافتی، ما تقول فی رجل آل محمد (ص) استنصرک؟ قال قلت: ان کان مفروض الطاعه نصرته و ان کان غیر مفروض الطاعه فلی ان افعول ولی ان لا افعول فلما خرج قال ابو عبد الله (ع): اخذته و الله من بین یدیه و من خلفه و ما ترک له مخرجا. (احتجاج طبرسی / ۲۰۴ چاپ دیگر ۲ / ۱۳۷).

(۲۳). احتجاج طبرسی / ۴۰۲

(چاپ دیگر ۲ / ۱۴۱ - ۱۴۲) و کافی ۱ / ۱۷۴ کتاب الحججه، باب الاضطرار الی الحججه، حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۶

شریعت پس از آنکه دستهای دروغ و تحریف به سوی آن گشوده شده باقی بماند، و حفظ آن حضرت در چنین شرایطی، خود از مهمترین واجبات بود.

ضعف سند روایات وارده در مذمت زید:

بلی روایاتی که بر مذمت زید و تخطئه قیام وی دلالت داشته باشد وجود دارد، اما سند آنها بسیار ضعیف است و هرگز توان مقابله با صحیحۀ عیص بن قاسم و روایات دیگری که در مدح و تأیید قیام زید وارد شده و از سوی فقهای اصحاب ما (رضوان الله علیهم) تلقی به قبول شده است را ندارد.

ما، در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه متذکر می شویم و شاید این، واضح ترین روایت در این زمینه باشد.

«در کتاب کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسین بن جارود، از موسی بن بکر بن داب از کسی که این حدیث را از امام باقر (ع) روایت کرده آورده است که زید بن علی بن الحسین بر ابی جعفر محمد بن علی امام باقر (ع) همراه با نامه های بسیاری از اهل کوفه وارد شد که در آن نامه ها، مردم وی را به سوی خویش فراخوانده و از او خواسته بودند که خروج کند و به وی نوشته بودند که همه از او پیروی خواهند کرد.

امام باقر (ع) به وی فرمود: این نامه ها را آنان، ابتدا به ساکن برای تو نوشته اند یا اینکه در پاسخ نامه ها و دعوت تو، این نامه ها را نوشته اند؟

گفت: اینها را ابتدا به ساکن نوشته اند،

چرا که آنان به حق ما و قرابت ما با رسول خدا (ص) آگاهی دارند و آنچه را که خداوند در کتاب خویش نسبت به مودت و وجوب اطاعت ما گفته می‌دانند و می‌بینند که ما، در فشار و رنج و بلا هستیم.

امام (ع) فرمود: اطاعت چیزی است که از جانب خداوند عز و جل واجب شده و سستی است که در میان پیشینیان قرار داده و در میان آیندگان ادامه خواهد داد و اطاعت تنها برای یکی از ماست، اما مودت و دوستی برای همه ما، امر خداوند نسبت به دوستانش اجرا خواهد شد به حکمی قطعی، و قضای بی برگشت، و تقدیری معین شده، و سرآمدی مشخص تا وقتی معلوم، پس هرگز کسانی که یقین به مبدأ و معاد ندارند، تو را خوار و سبک نگردانند، آنان تو را ذره ای از خداوند بی نیاز نمی‌سازند، در کار عجله مکن که همانا خداوند برای عجله بندگان عجله نخواهد کرد و از تقدیر خدا سبقت مگیر که گرفتاریها، تو را ناتوان کرده و از پای در خواهد آورد.

راوی گوید در اینجا زید غضبناک شد و گفت:

هرگز از ما خانواده، امام کسی نیست که در خانه بنشیند و پرده فرو افکند و دست از

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۷

جهاد بکشد، و لکن از ما، امام کسی است که حوزه خود را حراست کرده و در راه خدا با نهایت توانایی جهاد کند و از مردم خویش دفاع و از حریم امت پاسداری کند.

امام باقر (ع) فرمود: ای برادر آیا آنچه نسبت به نقش نفس خویش روا می‌داری می‌توانی شاهی از کتاب خدا، یا حجتی از

رسول خدا (ص)، یا مثل و نمونه ای برای آن بیاوری؟ همانا خداوند عز و جل، حلال را حلال و حرام را حرام و واجب را واجب گردانید و مثالها زد و سنتها نهاد و هرگز برای امام قائم به امر خویش نسبت به فریضه ای که باید بر اساس آن اطاعت شود شک و شبهه ای نگذاشت تا در مورد کاری پیش از رسیدن موعده از خدا سبقت گیرد یا برای دسترسی به آن قبل از رسیدنش تلاش کند. و حال آنکه خداوند سبحان در ارتباط با صید فرمود: «در حال احرام، صید را مکشید» (۲۴). آیا قتل صید، مهمتر است یا قتل انسانی که خداوند، جان او را محترم شمرده؟ و نیز خداوند برای هر چیز، محل و زمانی قرار داد و فرمود: «هنگامی که از احرام خارج شدید، صید کنید». (۲۵).

و نیز فرمود: «شعائر خدا و ماههای حرام را حلال مشمرید» (۲۶) پس خداوند ماهها را تعدادی معلوم قرار داد و چهار ماه از آنها را حرام شمرد و فرمود: «در زمین، چهار ماه به رفت و آمد پردازید، و لیکن بدانید که خدا را به عجز نتوانید آورد» (۲۷). آنگاه فرمود: «پس هنگامی که ماههای حرام تمام شد مشرکین را هر جا یافتید بکشید.» (۲۸) پس برای قتال مشرکان نیز زمان معینی قرار داد. و نیز فرمود: «پیمان ازدواج نبندید تا اینکه مهلت نوشته به پایان برسد» (۲۹). پس خداوند برای هر چیز سرآمد و برای هر سرآمد، کتابی قرار داد.

از این روی اگر تو دلیل روشنی از جانب خدا و یقین نسبت به کارت داری و کارت برایت روشن است، خود دانی و گرنه

هرگز گرد کاری که نسبت به آن شک و شبهه داری مگرد و زوال حکومتی را که هنوز تغذیه آن به پایان نرسیده و رشته اش بریده نشده و سرنوشت محتومش به نهایت نرسیده، انتظار مبر، پس اگر مدتش به پایان برسد و تغذیه اش قطع شود و سرنوشت محتومش به نهایت برسد، فاصله بین دولت حق (علی (ع)) و حکومت

(۲۴). لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ. مائده / ۹۵.

(۲۵). وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا. مائده / ۲.

(۲۶). لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ، مائده / ۲.

(۲۷). فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ، توبه / ۲.

(۲۸). فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، توبه / ۵.

(۲۹). وَ لَا تَغْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، بقره / ۲۳۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۸

حق (امام عصر (ع)) از بین می رود و نظام صحیح پی در پی حاکم می شود و خداوند ذلت و بدبختی را برای هر مدعی امامت به باطل و پیروانش به دنبال خواهد آورد.

پناه می برم به خدا از پیشوایی که از جایگاه خود منحرف گردد که در چنان شرایطی پیروان داناتر از رهبران هستند. و تو ای برادر آیا می خواهی شریعت قومی را زنده کنی که به آیات خدا کفر ورزیده و پیامبرش را نافرمانی کرده و بدون هدایتی از جانب خداوند هواهای خویش را پیروی نموده، و بدون برهان روشنی از جانب خدا و عهد و قرار دادی از جانب رسولش ادعای خلافت کرده اند؟

تو را به خدا می سپارم ای برادر که فردا بر کناسه کوفه به دار آویخته شوی.

آنگاه از چشمانش اشک پاشید و قطرات آن از گونه اش سرازیر شد و فرمود:

«تنها خدا

حاكم است بين ما و بين كسى كه پرده حرمت ما را دريد و حق ما را از ما دريغ و زريد و سرّ ما را افشا نمود و ما را به غير
جدمان پيامبر اكرم (ص) منسوب نمود و چيزى درباره ما گفت كه ما، درباره خویش نگفته بوديم.» (۳۰)

(۳۰). ففى الكافى: «محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن الجارود، عن موسى بن بكر
بن داب، عن حدثه، عن ابى جعفر (ع) ان زيد بن على بن الحسين (ع) دخل على ابى جعفر محمد بن على و معه كتب من
اهل الكوفة، يدعونه فيها الى انفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج.

فقال به ابو جعفر (ع): هذه الكتب ابتداء منهم او جواب ما كتبت به اليهم و دعوتهم اليه؟

فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله (ص) و لما يجدون فى كتاب الله - عز و جل - من وجوب
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء.

فقال له ابو جعفر (ع): ان الطاعة مفروضه من الله - عز و جل - و سنه امضاها فى الاولين و كذلك يجريها فى الآخرين، و الطاعة
لواحد منا و الموده للجميع، و امر الله يجرى لأوليائه بحكم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضى و قدر مقدور و اجل مسمى
لوقت معلوم، فلا - يستخفك الذين لا - يوقنون، انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا، فلا تعجل فان الله لا يعجل لعجله العباد، و لا
تسبقن فتعجزك البليه فتصرعك.

قال: فغضب زيد عند ذلك ثم قال: ليس الامام منا من جلس فى بيته و أرخى ستره

و ثبت عن الجهاد و لكن الامام منا من منع حوزته و جاهد في سبيل الله حق جهاده و دفع عن رعيته و ذب عن حريمه.

قال ابو جعفر (ع): هل تعرف يا اخي من نفسك شيئا مما نسبتها اليه فتجىء عليه بشاهد من كتاب الله او حجه من رسول الله (ص) او تضرب به مثالا فان الله - عز و جل - احل حلالا و حرم حراما و فرض فرائض و ضرب امثالا و سن سننا و لم يجعل الامام القائم بامر الله في شبهه فيما فرض له من الطاعة ان يسبقه بأمر قبل محله او يجاهد فيه قبل حلوله، و قد قال الله - عز و جل - في الصيد: «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ» أ فقتل الصيد اعظم ام قتل النفس التي حرم الله؟ و جعل لكم شىء محلا و قال الله - عز و جل -: «وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» و قال - عز و جل -:

«لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا شَهْرَ الْحَرَامِ». فجعل الشهور عده معلومه، فجعل منها اربعة حرما، و قال: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» ثم قال - تبارك و تعالی -: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» فجعل لذلك محلا، و قال: «وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» فجعل -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۹

ما این روایت را با اینکه نسبتا طولانی بود در اینجا درج کردیم، اما شما ملاحظه می فرمایید که این روایت از جهت سلسله سند مرسل است [راوی اصلی روایت در زنجیره سند حذف شده است].

علاوه بر آن، حسین بن جارود و موسی بن بکر بن داب، هر دو مجهولند و در

کتابهای رجال، نامی چه به نیکی یا بدی از آنها به میان نیامده است.

در متن روایت نیز آنجا که فرموده «امامت برای یکی از ماست» منظور کسی است که امامت وی به وسیله نص مشخص شده، و آنجا که فرموده «لاقطع الفصل» مراد فاصله بین دو دولت حق است، و آنجا که فرموده «فی التابع و المتبوع» خداوند رهبر و پیروانش را به ذلت و بدبختی عقاب می کند «منظور کسانی هستند که باطل گرایند و آنجا که فرموده «ارفضت عیناه» بر وزن احمرت، یعنی از چشمانش اشک پاشید، و آنجا که فرموده «خداوند بین ما و بین آنکه هتک حرمت ما را نمود داوری کند» در کتاب وافی می نویسد:

«هرگز این کلام درباره زید نیست بلکه متعرض دشمنان امام و دشمنان زید است و پس از این روایتی در عظمت مقام و منزلت زید خواهد آمد و در آنها درج شده که او و اصحابش بدون حساب وارد بهشت می شوند و اینکه او حکومت را برای شخص مورد رضای آل محمد (ص) می خواست نه برای خود، و اینکه او به حجت زمان خود عارف بود و به وی ایمان داشت - درود خدا بر زید باد - پس کسی را نشاید که گمان بد، به وی برد. رضوان الله علیه.» «۳۱»

مرحوم مجلسی در کتاب مرآة العقول در ذیل این روایت مطالبی را می نویسد که خلاصه آن، این چنین است:

«اخبار درباره زید مختلف است، برخی از آنها دلالت بر مذمت زید دارد، اما اکثر آنها بر این دلالت دارد که وی فردی پسندیده و قابل تقدیر بوده و اینکه وی هرگز ادعای امامت

- لکل شیء اجلا و

لكل اجل كتابا. فان كنت على بينه من ربك و يقين من امرك و تبيان من شأنك فشأنك، و الا فلا ترو من امر انت منه في شك و شبهه و لا تتعاط زوال ملك لم ينقض اكله و لم ينقطع مداه و لم يبلغ الكتاب اجله، فلو قد بلغ مداه و انقطع اكله و بلغ الكتاب اجله لا- نقطع الفصل و تتابع النظام و لا عقب الله في التابع و المتبوع الذل و الصغار، اعوذ بالله من امام ضل عن وقته، فكان التابع فيه اعلم من المتبوع. أ تريد يا اخي ان تحيي مله قوم قد كفروا بآيات الله و عصوا رسوله و اتبعوا اهواءهم بغير هدى من الله و ادعوا الخلافه بلا برهان من الله و لا عهد من رسوله؟! اعيدك بالله يا اخي ان تكون غدا المصلوب بالكناسه.

ثم ارفضت عيناه و سالت دموعه ثم قال: الله بيننا و بين من هتك سترنا و جحدنا حقنا و افشى سرنا و نسبنا الى غير جدنا و قال فينا ما لم نقله في انفسنا.» (كافي ١ / ٣٥٦ كتاب الحجج، حديث ١٦).

(٣١). وافي، ١ / «م ٢» / ٣٥.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٣٥٠

نداشته، و امامت را از آن امام باقر و امام صادق (عليهم السلام) می دانست. او برای خونخواهی امام حسین (ع) و برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و مردم را به شخص مورد رضای آل محمد (ص) فرامی خواند و اکثر اصحاب ما، درباره زید همین نظر را دارند، و بلکه من در سخنان آنان چیزی جز این را نیافتم، و برخی گفته اند که به صورت غیر علنی و محرمانه

از امام (ع) اجازه قیام گرفته بود». «۳۲»

خلاصه کلام درباره زید «ره»:

اما آنچه به نظر ما می رسد اجمالا از این قرار است که هنگامی که ما به قداست زید و حسن نیت او در قیامش قائل می شویم، این به آن معنی نیست که می گوئیم وی معصوم است و در تمام طول عمر هرگز اشتباهی از وی صادر نشده و در هیچ مورد احتیاج به هدایت و نصیحت امام نداشته است، شاید در ابتدای کار برخی مسائل بر او مشتبه و تحت تأثیر احساسات آنی و لحظه ای قرار گرفته باشد که امام باقر (ع) او را متنبه نموده و از عجله نمودن و از اعتماد کردن به برخی افراد که به آنها اعتمادی نیست، بر حذر داشته باشد.

از سوی دیگر، وفات امام باقر (ع) چنانچه در اصول کافی آمده است «۳۳» در سال ۱۱۴ هجری بوده، امّا قیام زید که مورد تأیید ائمه (ع) نیز بوده چنانچه سیره نویسان می نویسند در زمان امام صادق (ع) و در سال ۱۲۱ بوده است و شاید جو جامعه و شرایط در این مدت تغییر کرده باشد. و چنانچه در برخی اخبار آمده، زید به امامت امام صادق (ع) اقرار داشت و معتقد بود که وی حجت خدا در آن زمان است، چنانچه از خبر عمرو بن خالد که پیش از این از کتاب امالی نقل شد، این معنی استفاده می گردید.

و اما اینکه خداوند سبحان به خاطر عجله و شتاب بندگان در انجام امور شتاب نخواهد کرد [اشاره است به جمله ای که در روایت محمد بن یحیی بود] مطلبی است که هیچ شکی در آن نیست. اما این موجب رفع تکلیف دفاع و امر

به معروف و نهی از منکر نمی گردد و آیا می توانیم ما به این معنی ملتزم شویم که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، منحصر به کسی است که از طریق علم غیب بداند صد در صد بر دشمن پیروز خواهد شد و برای دیگران در مقابل جنایات و هتک مقدسات، سکوت و سکون جایز و رواست؟

از سوی دیگر، آیا مفاد این سخن، تخطئه امیر المؤمنین (ع) در جهاد و مبارزه اش با معاویه نیست؟ آیا تخطئه فرزند شهید پیامبر اکرم (ص) امام حسین (ع) در انقلاب و قیامش علیه

(۳۲). مرآه العقول ۴/ ۱۱۸ (چاپ قدیم ۱/ ۲۶۱).

(۳۳). کافی ۱/ ۴۶۹ کتاب الحججه، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی (ع).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۱

یزید نیست؟ آیا در صفین و کربلا خونها ریخته نشد و مردم به قتل نرسیدند؟

و باز شما ملاحظه می فرمایید انقلابهایی که در جهان علیه پادشاهان مقتدر و جباران ستمگر به وقوع پیوسته، بسیاری از آنها به پیروزی رسیده که از آن جمله، انقلاب اسلامی ما، در ایران است، با اینکه از قبل یقین صد در صد به پیروزی وجود نداشته است، آیا همه این انقلابهای پیروز، در مقابل کفار و ستمگران، مطرود و محکوم به خطا و گمراهی است؟ آیا کفار و صهیونیستها می توانند بر سر مسلمانان مسلط شده و به آنها تهاجم کرده و خونهایشان را حلال بشمرند و شهرهایشان را ویران کنند، اما مسلمانان وظیفه ای جز تسلیم و سکوت در مقابل جنایات آنان ندارند؟!

من نمی دانم این چه شیوه تفکری است؟ ما، در پاسخ برخی روایات این مبحث که پس از این به ذکر آنها

می پردازیم مطالبی را که در روشن شدن این مسائل، مفید افتد خواهیم گفت.

در هر صورت صحیحۀ «عیص بن قاسم» که در این باب خوانده شد بر قداست زید «ره» و تأیید قیام وی دلالت دارد و روایات بسیار دیگری نیز مؤید آن است و برخی روایتهای ضعیفی که مضامین آن با مضمون این روایت و یا حکم عقل و محکّمات قرآن و سنت مخالف است، قدرت معارضه با آن را ندارد و برای دستیابی به دانش آن باید به اهلش مراجعه کرد.

همۀ اینها مطالبی بود که به قیام و انقلاب زید، مربوط می گردید، از سوی دیگر، داستان قیام و انقلاب زید به داستان حسین بن علی شهید فخر، بسیار شباهت دارد که اخبار و روایات بسیاری نیز در تأیید و مدح او رسیده و چنانچه گفته شده ظاهراً روایتی در مذمت و قدح وی نیامده است که قیام او در کتب مربوطه، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و ما نیز در فصل ششم بخش پنجم همین کتاب، ضمن بررسی مسأله قیام مسلحانه علیه حکام ستمگر به بررسی آن خواهیم پرداخت. «۳۴»

اینک بازمی گردیم به شرح بقیۀ صحیحۀ عیص بن قاسم، یعنی روایت اول باب:

قیام محمد بن عبد الله محض (نفس زکيه):

آنچه باز از این صحیحۀ استفاده می شود این است که در زمان امام صادق (ع) قیامهایی از طرف برخی از سادات اهل بیت به وقوع می پیوسته و بدان جهت که مشتمل بر دعوت

(۳۴). برای اطلاع بیشتر از قیام زید و سادات بنی الحسن و قیام حسین بن علی شهید فخر و اخبار و روایات مربوطه به آنها به کتاب مقاتل الطالبیین و نیز کتاب تحقیقی شخصیت و قیام زید بن

علی نوشته سید أبو الفضل رضوی اردکانی مراجعه شود.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۲

باطلی بوده و در آن از دستور امام به حق، نافرمانی می شده، مورد تأیید آن حضرت نبوده است، البته ما، در اینجا در مقام آن نیستیم که به صورت دقیق، آن قیامها را مشخص کرده و به شناسایی آنها پردازیم. اما محتمل است که مراد در این روایت، قیام محمد بن عبد الله محض که به اسم مهدویت قیام نموده بود باشد، زیرا آنچه از روایات و کتابهای تاریخ استفاده می گردد، این است که وی به مهدویت قیام نمود و پدر و برادر و اصحابش، وی را به عنوان مهدویت معرفی می کردند. «۳۵»

در کتاب ارشاد شیخ مفید از کتاب مقاتل الطالبیین ابی الفرج اصفهانی مطالبی آمده که خلاصه آن از این قرار است:

بسیاری از افراد خانواده بنی هاشم که در بین آنان، عبد الله و دو فرزندش محمد و ابراهیم نیز بودند به همراه منصور دوانیقی در محلی به اسم «ابواء» اجتماع نموده بودند، عبد الله رو به دیگران کرد و گفت شما می دانید که فرزند من محمد، همان مهدی است، پس بیایید با او بیعت کنیم، پس همه با او بیعت کردند.

در این بین، عیسی بن عبد الله وارد شد و گفت به چه منظور در اینجا اجتماع کرده اید؟

عبد الله گفت در اینجا گرد آمده ایم تا با مهدی محمد بن عبد الله بیعت کنیم. در این هنگام جعفر بن محمد [امام صادق (ع)] وارد شد. عبد الله، آن حضرت را در کنار خود جای داد و آنگاه همین سخن را مجدداً تکرار کرد، امام جعفر صادق (ع) فرمود: «هرگز»

چنین کاری را انجام ندهید، هنوز زمان حضور مهدی (عج) نرسیده است و اگر تو گمان می کنی که این فرزندت همان مهدی است [که از آمدن وی خبر داده شده] این طور نیست و این زمان، آن زمان نیست و اگر انگیزه تو آن است که برای خدا غضبناک شده و می خواهی با قیام فرزندت امر به معروف و نهی از منکر کنی، در این صورت، ما تو را رها نمی کنیم، در

(۳۵). پس از قیام زید بن علی «ره» قیامهای متعددی در مقابل خلفای بنی العباس به وقوع پیوست که یک سلسله از آن قیامها قیام سادات بنی الحسن و از آن جمله قیام محمد بن عبد الله محض بود که در زمان امام جعفر صادق (ع) به وقوع پیوست.

پدر محمد (عبد الله) از سادات محترم زمان خود بود و به خاطر اینکه هم از جانب پدر، و هم از جانب مادر، نسبش به فاطمه زهرا سلام الله علیها می رسید به عبد الله محض معروف بود. پدرش حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام و مادرش فاطمه دختر امام حسین (ع) بود. البته ما صد در صد چگونگی و حقیقت این گونه قیامها را نمی دانیم، ولی طبق آنچه از کتابهایی نظیر بحار الانوار، ارشاد شیخ مفید، مقاتل الطالبیین و اعلام الوری به دست می آید محمد بن عبد الله ادعای مهدویت داشته و دعوت به نفس می نموده است و به همین جهت، قیام او مورد انتقاد و اشکال امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام بوده است. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۳

ارتباط با این کار چگونه

با فرزندت بیعت کنیم با اینکه تو بزرگ و شیخ ما هستی «۳۶». در این هنگام عبد الله عصبانی شد و گفت: خیر، تو خلاف آنچه را که اظهار می داری، می دانی.

به خدا سوگند خداوند تو را بر غیب خویش آگاهی نداده، و لیکن حسادت نسبت به فرزند من، تو را به گفتن چنین سخنی واداشت «۳۷» ...

این روایت در کتاب بحار نیز به نقل از اعلام الوری و ارشاد درج شده است «۳۸».

در عین حال از همین روایت نیز استفاده می گردد که قیام برای ابراز ناراحتی برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر، بی اشکال است.

در کتاب بحار از اعلام الوری نیز نقل شده که: «محمد بن عبد الله بن حسن در دنباله سخن خود به امام صادق (ع) گفت به خدا سوگند، من از تو داناتر و از تو سخاوتمندتر و از تو شجاع ترم «۳۹»».

در صحیحۀ عبد الکریم بن عتبۀ هاشمی آمده است که:

«جماعتی از معتزله که در بین آنان عمرو بن عبید و واصل بن عطا و حفص بن سالم و تعداد دیگری از رؤسای آنان بودند بر امام صادق وارد شدند و گفتند که قصد دارند برای خلافت با محمد بن عبد الله بیعت کنند و به آن حضرت پیشنهاد کردند که در این کار با آنان همراه باشد. در این باره امام (ع) سخنان طولانی ایراد فرمود و در پایان آن از پدر خویش نقل نمود که پیامبر اکرم (ص) فرمود: کسی که با ضربۀ شمشیر بر سر مردم بکوبد و آنان را به اطاعت از خویش فرا بخواند و حال آنکه در بین مسلمانان کسی که داناتر از

اوست وجود داشته باشد شخص گمراهی است که به ناحق مدعی مقامی شده است «۴۰».

از این صحیحه استفاده می شود که محمد بن عبد الله مردم را به اطاعت از خویش فرا می خواند، با اینکه دانستار او، در جامعه وجود داشت.

و جان کلام اینکه چون از طرق فریقین (شیعه و سنی) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده

(۳۶). لا تفعلوا فان هذا الامر لم یأت بعد. ان كنت تری ان ابنك هذا هو المهدي فليس به ولا هذا اوانه و ان كنت انما تريد ان تخرجه غضبا لله و لیأمر بالمعروف و ينهی عن المنکر فانا و الله لا ندعک و انت شیخنا و نبایع ابنك فی هذا الامر.

(۳۷). الارشاد، ۲۵۹ (چاپ دیگر / ۲۷۶).

(۳۸). بحار الانوار، ۲۷۷ / ۴۷، تاریخ امام صادق (ع) باب ۳۱، حدیث ۱۸.

(۳۹). بحار الانوار، ۲۷۵ / ۴۷، تاریخ امام صادق (ع) باب ۳۱، حدیث ۱۵.

(۴۰) ان رسول الله (ص) قال: من ضرب الناس بسيفه و دعاهم الى نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متكلف. (وسائل ۲۹ / ۱۱، باب ۹ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۴

بود که مهدی این امت ظهور خواهد نمود و «زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آنکه لبریز از ظلم و جور شده باشد» (۴۱) این سبب مشتبه شدن امر بر بسیاری افراد شد و باعث ادعای مهدویت نمودن بسیاری از سادات بنی هاشم گردید. و شاید خبری که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که مهدی «نام او نام من و نام پدر او نام پدر من است» (۴۲) از

مجموعات برخی از پیروان محمد بن عبد الله بن حسن باشد، و این نکته ای است شایان توجه.

و لکن ابن طاووس در کتاب الاقبال چنانچه در بحار از وی نقل نموده از عبد الله و دو پسرش، دفاع نموده است. به همین جهت مسأله محتاج به تتبع و بحث وسیع و گسترده تری است که باید با توجه به مطالب مندرج در بحار و کتابهای دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه از روایات به دست می آید این است که ائمه (ع) با اینکه برخی از شورشها و قیامهای سادات را امضا نکرده و صحیح نمی دانسته اند، اما از کشته شدن، به زندان افتادن، و مورد هجوم قرار گرفتن آنها به صورت جدی متأثر و ناراحت می شدند و بر آنان گریه می کردند به خاطر اینکه در هر صورت آنان از اهل بیت پیغمبر (ص) بوده و برخی حقوق آنان از آنان سلب شده و در بین امت ملاحظه شرافت و کرامت آنان نمی گردید.

خلاصه کلام اینکه آنچه از قسمت اول صحیحۀ عیص استفاده می شود

این است که قیام و انقلابهایی که به وقوع می پیوندد بر دو قسم است. گاهی دعوت به نفس است که غیر حق و باطل است و گاهی دعوت برای در هم شکستن سلطنت ستم و بازگرداندن حق به اهل حق است که در این صورت چنین قیام و انقلابی به حق و مورد تأیید است و آنچه بر مردم واجب و لازم است ژرف اندیشی و دقت در دعوت و پیروی نمودن از حق است.

و اما آخر صحیحۀ (که شروع قیام در ماه رجب و یا شعبان و یا بعد از رمضان را مطرح کرده) ظاهراً یک خبر غیبی نسبت به زمان ظهور قائم (عج) و قیام اوست

و اینکه ظهور آن حضرت در ماه رجب و یا شعبان یا بعد از رمضان است، پس اگر ظهور آن حضرت در رجب یا شعبان باشد مردم پس از قیام وی بعد از رمضان به او می پیوندند و اگر قیام وی پس از رمضان باشد، مردم از قبل برای پیوستن به وی، خود را آماده می نمایند.

البته چنانچه در مرآت العقول آمده «۴۳»، این معنی نیز محتمل است که امام صادق (ع)

(۴۱). یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. (بحار الانوار ج ۵۱، زندگانی امام قائم (عج) و تاج الجامع ۵ / ۳۴۱-۳۴۴ باب ۷ از کتاب الفتن).

(۴۲). ان المهدی اسمه اسمی و اسم أبیه اسم ابی. (التاج الجامع للاصول، ۵ / ۳۴۳).

(۴۳). مرآة العقول، ۴ / ۳۶۵ (چاپ قدیم).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۵

خواسته است توجه مردم را به خود قبل از ایام حج (در ماههای رجب، شعبان، رمضان) برای استفاده از علوم و فضایل خویش آماده نماید، چرا که یکی از حکمتهای حج چنانچه از برخی روایتها استفاده می گردد ملاقات امام و بهره گیری از انوار روشنی بخش او در ایام حج است و این نکته ای است شایان توجه «۴۴».

از سوی دیگر، مرحوم صدوق قسمتهایی از این روایت - صحیحہ عیص - را در علل، به صورت «نقل به معنی» «۴۵» روایت کرده که پس از این به آن اشاره خواهد شد.

همه اینها مطالبی بود که به روایت اول این باب - یعنی به روایت صحیحہ عیص بن قاسم - مربوط می گردید.

(۴۴). در قسمت دیگر روایت، امام (ع) فرمودند: امام شما کسی است که بنی فاطمه بر امامت او اجتماع داشته باشند. طبیعی است اگر همه بنی

فاطمه بر امامت شخصی اجتماع داشته باشند نظر امام معصوم هم که یکی از آنهاست در بین آنها هست، چون ائمه معصومین علیهم السلام از فرزندان فاطمه هستند و از نظر شیعه که در اجماع، نظر امام معصوم را شرط می داند چنین شخصی مورد تأیید امام معصوم نیز هست و در نتیجه صلاحیت امامت را دارد. مثل قیام زید که مورد تأیید امام صادق (ع) بود. اصولاً لزومی ندارد همیشه شخص امام معصوم آشکارا و علناً رهبری جریانی را به عهده داشته باشد، خصوصاً در زمان تقیه که تاکتیک مبارزه، چنین مسئله ای را اقتضا می کند. با وجود افرادی مانند زید که امین و صادق هستند و مردم را به رضای آل محمد دعوت می کنند و پس از پیروزی هم حق را به حقدار می رسانند، لزومی ندارد که شخص امام معصوم آشکارا رأس قضایا قرار گیرد، زیرا اگر امام مستقیماً در رأس جریان باشد و حرکت شکست بخورد باعث ناامیدی مردم می شود و همه اساس به هم می ریزد. حتی حضرت امیر المؤمنین (ع) در جنگ مسلمانان با ایرانیان در زمان خلافت عمر (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶)، عمر را از شرکت مستقیم در جنگ نهی می کند و می فرماید:

«اگر تو رفتی، می گویند این رأس مسلمین است و اگر حساب او را برسیم و او را از بین ببریم خیالمان راحت می شود، و اگر آسیبی به تو برسد باعث پریشانی مسلمین می گردد. تو در مرکز بمان و فردی جنگجو و کارآموده را بفرست که این به صلاح اسلام و مسلمین است.»

امام جعفر صادق (ع) در زمان خود پایگاه شیعه و پناهگاه اهل بیت بود و باید این پایگاه، محفوظ

می ماند و افرادی همانند زید، قیام می کردند و امام (ع) نیز آنان را مورد تأیید قرار می دادند. در اواخر روایت، امام (ع) علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان فرموده اند تا ضمن بیان علائم ظهور که یکی از آنها خروج سفیانی است، ادعای کسانی همانند محمد بن عبد الله و مهدی عباسی که مدعی مهدی امت بودن هستند را باطل کنند و یاری نمودن و همکاری مردم با آن حضرت در ماه رجب و شعبان و رمضان شاید اشاره به این نکته که در روایات آمده است باشد که حضرت از مکه قیام می کند و تا مدتی به نیرو، چندان احتیاجی نیست تا هنگامی که به کوفه می رسد و جنگ شدت می یابد که در این مدت مؤمنین باید خود را به رکاب آن حضرت برسانند و احتمالاً این سه ماه برای تهیه و آمادگی مردم برای یاری آن حضرت باشد.

در مجموع، از مطالب یاد شده چنین استفاده می شود که این روایت نه تنها قیام در زمان غیبت را نفی نکرده بلکه هوشیاری در مبارزه، توجه به زمینه های قیام و شرایط و خصوصیات و ملاکهای رهبری را مشخص نموده است. (از افاضات معظم له در درس).

(۴۵). وسائل ۱۱ / ۳۸، باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۰ به نقل از علل ۱۹۲ (چاپ دیگر / ۵۷۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۶

سخن در این روایت به درازا کشید و این بدان جهت بود که مسئله قیام زید با مسئله مورد بحث ما یعنی جواز قیام برای دفاع از حق در مقابل سلاطین جور، یا وجوب سکوت و سکون در برابر آنان، در

ارتباط تنگاتنگی است.

در هر صورت با توجه به توضیحاتی که یادآور شدیم مشخص گردید که این صحیحه از ادله وجوب سکوت و سکون در زمان غیبت نیست بلکه از ادله عدم جواز قیام و خروج زیر پرچم کسی است که بر اساس باطل، مردم را به قیام و شورش دعوت می کند و این مسئله ای است شایان ملاحظه و دقت.

۲- روایت مرفوعه ربعی:

اشاره

حماد بن عیسی از ربعی به صورت مرفوع (با حذف راوی روایت) از علی بن حسین امام سجاد (ع) روایت نموده که فرمود: «و الله لا یخرج احد منا قبل خروج القائم الا مثله کمثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذہ الصبیان فعبثوا به» (۴۶). به خدا سوگند، هیچ یک از ما [اهل بیت] پیش از قیام قائم خروج نمی کند مگر اینکه مثل او مانند جوجه ای است که قبل از محکم شدن بالهایش از آشیانه پرواز نموده است، در نتیجه، کودکان او را گرفته و با او به بازی می پردازند».

توضیح روایت:

این روایت چنانچه ملاحظه می فرمایید مرفوعه است (یعنی در سند نام برخی افراد زنجیره سند نیامده) و از جهت سند دارای اعتبار نیست، مگر اینکه گفته شود سلسله سند تا حماد بن عیسی صحیح است و حماد از اصحاب اجماع است [که روایتهای مرسل او حکم مسند را دارد و بدین وسیله، ضعف سند آن، جبران می شود].

از سوی دیگر، این معنی به ذهن متبادر است که این گونه روایتهای ساخته و پرداخته دست نشانندگان بنی امیه و بنی عباس باشد تا سادات علوی را از فکر قیام در مقابل جنایات خود بازدارند. علاوه بر اینکه ظاهر، این است که این روایت در مقام بیان حکم شرعی و اینکه قیام در مقابل باطل جایز است یا نه، نیست، بلکه این یک خبر غیبی است از آن حضرت، و مفاد آن این است که از ما اهل بیت کسی که قبل از قیام قائم (عج) خروج کند، در نهایت پیروز نخواهد شد، اگر چه آثار مهمی بر قیام وی مترتب گردد و اگر غرض آن حضرت

(ع) تخطئه هر گونه قیام قبل از خروج قائم (عج) باشد به گونه ای قیام پدرش امام حسین (ع) نیز مورد تخطئه قرار خواهد گرفت.

علاوه بر این، بر فرض که مراد از این روایت، اعلان یک خبر غیبی باشد نه بیان حکم

(۴۶). وسائل الشیعه ۱۱/۳۶ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۷

شرعی برای این گونه قیامها، کلیت آن به واسطه خروج برخی از سادات علوی در یمن یا برخی بلاد ایران یا خروج فاطمین در آفریقا و پیروزی و تشکیل حکومت آنان نقض نمی گردد، چرا که اولاً- قیام و حکومت آنان محدود و منطقه ای بود و شامل همه بلاد و کشورهای اسلامی نمی شد، و ثانیاً در نسب خلفای فاطمین چه بسا، شک وجود دارد که از علوین باشند.

سیوطی در ابتدای کتاب خویش تاریخ الخلفاء از ابن خلکان نقل می کند که اکثر دانشمندان علم انساب «مهدی عبید الله» جد خلفای مصر را [در اینکه علوی باشد] مورد تردید قرار داده اند. «۴۷». و از «ذهبی» نقل می کند: اهل تحقیق بر این معنی اتفاق نظر دارند که عبید الله مهدی، علوی نیست «۴۸». ولی با این حال، آنچه به صورت جدی احتمال داده می شود این است که برخی از تعصبات و سیاستهای باطل در القا و ابراز این کلمات نقش داشته باشد، چرا که فاطمین با عباسین و دست نشاندهگان آنان در تضاد و تعارض بودند و آنان با ساختن و پرداختن انواع تهمتها علیه فاطمی ها تلاش در خدشه دار نمودن آنان داشتند که در این باره می توان به کتابهای تاریخ مراجعه نمود. «۴۹».

(۴۷). تاریخ الخلفاء / ۳.

(۴۸). تاریخ الخلفاء / ۳.

(۴۹). خلافت

فاطمیان از سال ۲۹۸ هجری شروع و تا سال ۵۶۸ هجری ادامه داشت. بنیانگذار این سلسله، عید الله المهدی بود که مدتی از ترس خلفای عباسی که قصد کشتن او را داشتند در خفا زندگی می کرد تا اینکه بالاخره در سال ۲۹۱ هجری در فسطاط مصر- که شهری در نزدیکی قاهره بود- دعوت خود را آشکار کرد و امامت خود را اعلام نمود.

اما وی چون که عمال عباسی را در تعقیب خویش دید به مغرب گریخت و در رمضان ۲۹۶ هجری قمری فرماندار قیروان که آن زمان، پایتخت افریقیه (تونس) بود، وی را با خانواده و همراهانش دستگیر نمود و به زندان افکند، خبر گرفتاری او به ابو عبد الله شیعی که پیشوای داعیان اسماعیلی بود رسید. او با یاران خود به نجات وی شتافت و با جنگ و درگیری مهدی را آزاد ساخته و خود و قبیله و یارانش با وی بیعت کردند. عید الله مهدی پس از چهل روز به تونس آمد و دولت بنی رستم را بر انداخت. آنگاه لشکری به سرکوبی قرامطه فرستاد و ابو سعید پیشوای آنان را بکشت و حاکمیت خود را در آن سامان تثبیت نمود. در سال ۳۰۱ هجری لشکری برای فتح مصر فرستاد و بر اسکندریه و فیوم مسلط گشت، آنگاه به تونس آمد و در جزیره الخلفاء در کنار دریا، ساختن شهری را آغاز کرد که در ۳۰۵ از آن فراغت یافت و آن را مهدیه نام نهاد و در سال ۳۰۸ به آنجا هجرت نمود و سلسله فاطمیان را که بعدها به مصر انتقال یافتند در آنجا تأسیس کرد.

از مهدیه به سیسیل و ایتالیا

لشکر کشید و شهرها و جزایری را در آن نواحی تسخیر کرد و به سال ۳۲۲ در مهدیه در گذشت.

پس از وی شانزده خلیفه یکی پس از دیگری تا سال ۵۶۸ خلافت سلسله فاطمیه را به عهده داشتند، یکی از خلفای فاطمی بنام المعز در سال ۳۵۹ هجری در قاهره کنار فسطاط قدیم، شهر المعزیه را بنا کرد و پایتخت-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۸

احتمال انحصار عدم موفقیت خروج پیش از قیام قائم (عج) به ائمه معصومین (ع):

احتمال دیگری که بر فرض صدور این روایت از امام (ع) وجود دارد، این است که مراد از کلمه: «منا- از ما» که در روایت آمده تنها ائمه دوازده گانه (ع) باشد نه همه سادات علوی، چرا که شیعیان ائمه معصومین (ع) از آنان توقع و انتظار خروج و قیام داشتند و بر این معنی اصرار می ورزیدند، پس امام (ع) خواسته است با بیان یک امر غیبی آنان را قانع سازد که هر کس از ما پیش از قائم خروج کند به خاطر نبودن عده و عده و اسباب و امکانات لازم، موفق نشده و پیروزی نمی یابد.

در هر صورت، این روایت بر فرض صدور آن به خروج ائمه (ع) یا خروج اهل بیت و اینکه آنان پیروزی تمام عیار و همه جانبه نمی یابند مربوط است. پس نمی توان به آن برای سکوت ما و عدم دفاع از اسلام و مسلمانان در مقابل هجوم کفار و دست نشانده گانشان در صورتی که شرایط فراهم باشد و امید پیروزی برود استناد نمود و قوی ترین دلیل بر امکان

- خود را از مهدیه به آنجا انتقال داد.

در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب، لیبی، مصر، فلسطین و سوریه و حجاز، تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی

قرار داشت. امامان فاطمی برای توسعه دعوت خود در مقرر خلافت در قاهره مرکزی تبلیغاتی به نام «دار الدعاه» تأسیس کردند که از آنجا داعیانی به همه سرزمینهای اسلامی اعزام می داشتند.

در فاصله قرنهای چهارم و پنجم هجری در مشرق بلاد اسلامی و ایران، سازمانهای مخفی فاطمیان اسماعیلی همه جا موجود داشت. فاطمیان در قاهره دانشگاه و مدرسه بزرگی به نام «الازهر» بنا کردند که عقاید خود را در این دانشگاه تدریس می کردند. جهت نامگذاری این سلسله به فاطمیان بدین جهت بود که اینان خود را از فرزندان اسماعیل (برادر بزرگ امام موسی کاظم (ع) که پیش از وفات امام صادق (ع) از دنیا رفت) دانسته و نسب خود را از این طریق به فاطمه زهرا سلام الله علیها می رساندند، اما بسیاری از محققین تاریخ در نسب آنان تشکیک کرده و آنان را از سادات و از بنی فاطمه نمی دانند.

حاکمیت آل بویه بر عراق و تشکیل نخستین دولت اسماعیلیه در یمن: کمی پیش از بروز و ظهور دعوت فاطمیان- با آشکار شدن ضعف خلافت عباسیان، شیعیان اعم از شیعه اسماعیلی (که معتقد به امامت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق (ع) بودند) و شیعه امامیه که معتقد به امامت ائمه اثنی عشری (ع) بودند، فعالیتهای سیاسی مذهبی خود را آغاز کردند، سلسله های شیعه امامیه در چند ناحیه بر روی کار آمدند و با فتح بغداد به دست آل بویه و تعیین خلیفه، ضربه ای بزرگ به دربار خلافت وارد آوردند و اسماعیلیه نیز در سال ۲۶۸ در یمن دعوت خود را آشکار ساختند و توسط یکی از مبلغان فرقه اسماعیلی به نام حسین بن حوشب، که ایرانی الاصل

بود، قبایل یمن را گردآوری و قلعه های آن ناحیه را تسخیر کردند و موفق به تأسیس اولین دولت اسماعیلی در یمن شدند. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به کتابهای: «عبید الله المهدی» تألیف حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف، چاپ مصر، و «تاریخ جهانگشای جوینی» جلد ۳ و کتاب «فدائیان اسماعیلی» نوشته برنارد لویس، ترجمه فریدون بدره ای و کتاب «تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم» تألیف دکتر محمد جواد مشکور و کتابهای رجال نظیر «رجال مامقانی»، «الفهرست» شیخ طوسی، «الفهرست» ابن ندیم و ... مراجعه نمود. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۹

هر چیز وقوع آن است و اکنون ما مشاهده می کنیم که بحمد الله و منته انقلاب اسلامی ایران به رهبری یکی از سلاله های اهل بیت پیامبر (ص) که به علم و فقاقت اسلامی آراسته شده به پیروزی رسیده است.

روایت متوکل بن هارون:

اشاره

نظیر این روایت (روایت ربعی)، روایت متوکل بن هارون است که از امام صادق (ع) در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه نقل شده است.

بررسی زنجیره سند روایت متوکل:

راوی این روایت بر اساس نسخه صحیفه سجادیه که به چاپ رسیده: «عمیر بن متوکل به نقل از پدر خویش متوکل بن هارون» است اما کتاب فهرست (شیخ طوسی «ره») این روایت را به متوکل بن عمر منسوب نموده «۵۰» و از چنین شخصی در کتابهای رجال، نامی چه به مدح یا مذمت نیامده است، مگر اینکه گفته شود چون اصحاب ما، صحیفه سجادیه را توسط او و به نام او قبول نموده اند همین کار عملاً دلیل بر توثیق و تأیید متوکل بن هارون باشد. که البته چنین تأییدی جای تأمل است.

از سوی دیگر در سند روایت «ابو المفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی» آمده است که شخصیت او نیز از نظر علمای رجال، مورد اختلاف است.

نجاشی می نویسد: من مشاهده نموده ام که بزرگان اصحاب ما، درباره وی چشم فرو می نهند و او را ضعیف می شمردند، آنگاه تألیف کتابهایی از جمله کتاب «فضایل عباس بن عبد المطلب» را به وی منسوب می دانند. «۵۱» و نفس تألیف همین کتاب در قدح روایت او کافی است، زیرا بیانگر این است که وی در جهت مصالح و سیاستهای بنی العباس حرکت می کرده [که به تألیف کتاب فضایل عباس، سر سلسله خاندان بنی العباس مبادرت نموده است].

ابن غضائری می نویسد: محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی، ابو المفضل شخصی است که از خود حدیث می ساخته و کارهای منکر و خلاف بسیاری مرتکب می شده است. «۵۲»

خلاصه کلام اینکه سند این روایت، چندان صاف و مورد اعتماد

نیست.

متن روایت:

خلاصه این روایت چنانچه در مقدمه کتاب صحیفه سجادیه آمده، «۵۳» این گونه است:
«متوکل بن هارون (یکی از اصحاب امام صادق (ع)) نقل می کند که یحیی فرزند زید بن

(۵۰). فهرست شیخ طوسی ۱۷۰ (چاپ دیگر ۱۹۹).

(۵۱). رجال نجاشی ۲۸۱ (چاپ دیگر / ۳۹۶)

(۵۲). تنقیح المقال ۳ / ۱۴۶.

(۵۳). مقدمه صحیفه سجادیه، شرح فیض الاسلام، تلخیص شده از صفحه ۹ تا ۲۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۰

علی را (پس از شهادت پدرش) در راه خراسان ملاقات کردم، فرمود از کجا می آیی؟ گفتم از حج. احوال کسان و عموزادگان و بستگان خویش خصوصا امام جعفر صادق (ع) را پرسید.

[او را از احوال امام صادق (ع) و اندوه حضرتش برای شهادت زید آگاه ساختم. یحیی فرمود، عمویم محمد بن علی (امام باقر (ع)) پدرم را به درگیر نشدن با بنی امیه پند و اندرز داد و او را آگاه نمود که اگر قیام کند پایان کارش به کجا می انجامد].

سپس یحیی سؤال کرد آیا از پسر عمویم درباره من چیزی شنیدی؟ عرض کردم بلی، فرمود چه شنیدی؟ عرض کردم، دوست ندارم آنچه را شنیده ام رو به رویت بگویم. یحیی گفت، مرا از مرگ می ترسانی؟ هر چه شنیده ای بگو. «گفتم آن حضرت فرمود، تو کشته شده و به دار آویخته می شوی چنانکه پدرت به دار آویخته شد...»

در این هنگام، رنگ یحیی تغییر کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» «۵۴»، آنگاه فرمود: ای متوکل، خداوند متعال این امر (حکومت اسلامی) را به وسیله مبارزات پیگیر ما محکم خواهد ساخت.

آنگاه متوکل گفت: ای یحیی من دیدم که

مردم علاقه شان در مقایسه با تو و پدرت به حضرت صادق (ع) پسر عموی تو بیشتر است. پس یحیی جواب داد علت این است که عمو و پسر عموی من، مردم را به زندگی دعوت می کنند و من به مرگ، متوکل گفت آیا تو اعلم هستی یا آنها؟ یحیی گفت، همه ما عالم هستیم، منتهی الامر چیزهایی را آنها می دانند که ما نمی دانیم.

در اینجا متوکل، جریان تحویل گرفتن کتاب صحیفه سجاده را از یحیی برای تحویل به محمد و ابراهیم پسر عموهای یحیی بیان می دارد [و اضافه می کند: هنگامی که خدمت امام صادق (ع) رسیدم جریان را بازگو نمودم. آن حضرت فرمود: خداوند شما را امر می کند که امانت را به صاحبش رد کنید، و کسی را به نزد محمد و ابراهیم فرستاد تا به خدمت آن حضرت بیایند. هنگامی که آمدند صحیفه را به آنها سپرد و فرمود این صحیفه را از مدینه بیرون نبرید و اضافه نمود شما دو نفر نیز همانند یحیی قیام خواهید کرد و کشته خواهید شد]. متوکل گوید سپس امام (ع) رو به من کرد و فرمود: ای متوکل چگونه یحیی به تو گفت که عموی من محمد بن علی و فرزندش جعفر مردم را به زندگی می خوانند و ما آنان را به مرگ و کشته شدن می خوانیم؟

(۵۴). خداوند آنچه را خواهد محو نموده و آنچه را خواهد ثبت خواهد کرد و ام الكتاب در نزد اوست. (رعد / ۳۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۱

عرض کردم بلی، به من چنین مطالبی را گفت، پس حضرت فرمود: خدا رحمت کند یحیی را، پدرم از پدرش از جدش از علی

(علیهم السلام) نقل نمود که روزی پیامبر اکرم (ص) بر منبر نشسته بود، اتفاقاً خواب سنگینی بر حضرتش دست داد و در عالم خواب دید مردمی چند مانند بوزینگان بر منبرش می جهند و مردم را به قهقرا و عقب گرایی (ارتجاع) برمی گردانند. پیامبر اکرم (ص) بیدار شد و در حالی که در چهره اش غم و اندوه نمایان بود، این آیه نازل گردید «و خوابی را که به تو نمایانندیم و درختی را که به لعن در قرآن یاد شده، نبود جز برای آزمایش مردم، و آنان را از (کیفر خدا) می ترسانیم، ولی (این ترساندن) آنان را جز طغیان و سرکشی نیفزاید». «۵۵» سپس امام (ع) فرمود: مقصود از درخت ملعونه ای که در قرآن یاد شده است خاندان بنی امیه اند ...

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای تسلی خاطر پیامبر (ص) و بیان برتری معنوی خاندان عصمت و طهارت در مدت سلطنت بنی امیه، این سوره را نازل فرمود:

«ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم و چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است ...» «۵۶»

مراد از هزار ماه نیز، مدت سلطنت و حکومت خاندان بنی امیه است که اگر در این مدت، کوهها با آنها به مقابله برخیزند بر کوهها چیره می شوند، تا اینکه خداوند متعال، زوال و نابودی سلطنت آنها را فراهم آورد ... پس پیامبر خدا (ص) این مطلب را به عنوان رازی نزد علی و اهل بیت او به ودیعت نهاد. سپس امام اضافه نمود:

ما خرج و لا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اصطلمته البلیه

و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا. هیچ یک از ما اهل بیت تا روز قیام قائم ما، برای جلوگیری از ستمی و بپا داشتن حقی، قیام نمی کند، مگر آنکه بلا و آفتی به او می رسد و قیام او بر اندوه ما و شیعیانمان می افزاید.» (۵۷)

(۵۵). وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (قرآن کریم، سوره ۱۷، آیه ۶۰) جالب توجه است که یزید در میان شجره بنی امیه به خاطر قتل امام حسین (ع) و یارانش طغیانش از همه بیشتر بود. «فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا» (از افاضات معظم له در درس).

(۵۶). إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (قدر / ۱-۳).

(۵۷). ان المتوكل بن هارون قال: لقيت يحيى بن زيد بن علي و هو متوجه الى خراسان بعد قتل أبيه، فقال لي: من اين اقبلت؟ قلت: من الحج، فسألني عن اهله و بني عمه، و احفى السؤال عن جعفر بن محمد (ع) و قال: هل سمعته يذكر شيئا من امري؟ فقلت: سمعته يقول: انك تقتل و تصلب كما قتل ابوك و صلب ... فقلت: اني رأيت الناس الى ابن عمك جعفر اميل منهم اليك و الى ابيك. فقال: ان عمي و ابنه جعفرا دعوا الناس الى الحياه و نحن -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۲

توضیح روایت:

گذشته از خدشه دار بودن سند روایت و احتمال اینکه این سنخ اخبار از جعلیات ایادی خلفای وقت برای بازداشتن علویین از خروج و ایجاد روح یأس در میان آنان و جلوگیری از توجه

مردم و گرد آمدن زیر پرچم آنان باشد، که پیش از این، به آن اشارت رفت.

مفاد روایت چنانچه ملاحظه می فرمایید، چنین است که رسول خدا، جریان حکومت بنی امیه و طول مدت آن که هزار ماه است را به عنوان یک راز، نزد علی (ع) و اهل بیت آن حضرت که از جمله آنان امام حسین شهید (ع) است به ودیعت نهاد و امام صادق (ع) هم در این روایت فرمود «هیچ یک از ما اهل بیت خروج نکرده و خروج نخواهد کرد...» پس کلام آن حضرت شامل خروج امام حسین (ع) نیز می گردد، و اگر این روایت، هر خروج و قیامی را می خواست تخطئه کند مفاد آن تخطئه خروج و قیام امام حسین (ع) نیز بود.

پس، از این معنی دانسته می شود که مراد از این روایت- بر فرض صدور آن- بیان حکم شرعی و اینکه خروج جایز است یا غیر جایز، نیست، بلکه بیان یک امر غیبی است که امام (ع) از اجداد خویش به دست آورده و بیان این نکته است که هر کس از ما خروج کند به صورت صد در صد- به گونه ای که بلیه و مصیبت و ناراحتیهایی که خواه ناخواه برای طبع انسان ناخوشایند است متوجه وی نشود- پیروز نخواهد شد، و باید توجه داشت که هر چه با طبع انسان ناسازگار است در شرع مکروه یا حرام نیست، و چه بسا چیزی را انسان

- دعونا هم الی الموت. فقلت: یا بن رسول الله اهم اعلم ام انتم؟ قال: کلنا له علم غیر انهم یعلمون کل ما نعلم و لا نعلم کل ما یعلمون ...

قال المتوکل: فقبضت الصحیفه فلما

قتل یحیی صرت الی المدینه فلقیت ابا عبد الله (ع) فحدثته الحدیث عن یحیی فبکی ...

قال لی ابو عبد الله (ع) یا متوکل کیف قال لک یحیی: ان عمی محمد بن علی و ابنه جعفر ا دعوا الناس الی الحیاه و دعونا هم الی الموت؟ قلت: نعم قد قال لی ذلک.

فقال: یرحم الله یحیی، ان ابی حدثنی عن أبیه، عن جدہ، عن علی (ع) ان رسول الله (ص) اخذته نعه و هو علی منبره فرأی فی منامه رجالات ینزون علی منبره نزو القرده، یردون الناس علی اعقابهم القهقری ... فاتاه جبرئیل بهذه الآیه: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا، یعنی بنی امیه ... قال: و انزل الله - تعالی - فی ذلک: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» تملكها بنو امیه لیس فیها ليله القدر.

قال: فاطلع الله - عز و جل - نبیه ان بنی امیه تملك سلطان هذه الامه، و ملكها طول هذه المده فلو طاولتهم الجبال لطالوا عليها حتی يأذن الله - تعالی - بزوال ملكهم ... فاسر رسول الله (ص) ذلک الی علی و اهل بيته، قال:

ثم قال ابو عبد الله (ع): ما خرج و لا يخرج منا اهل البيت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اصطلمته البلیه و كان قیامه زیاده فی مکروهننا و شیعتنا».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۳

ناخوشایند دارد، اما خیر و خوبی وی در آن است و از جهات دیگر برکاتی بر آن مترتب است.

«عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم».

پس ذیل روایت

نیز بر تخطئه خروج و قیام دلالت ندارد. پیش از این نیز گذشت هنگامی که تکلیف دفاع از حق و امر به معروف و نهی از منکر و اتمام حجت بر بسیاری از کسانی که حق بر آنان مشتبه شده بود با تحقق شرایط از قبیل دعوت رؤسا و نیروهای مسلح کوفه و خبر دادن نماینده و دیده بان امام (ع)، مسلم بن عقیل به صدق دعوت و بیعت آنان تحقق یافت، خبر دادن پیامبر اکرم (ص) از شهادت امام حسین (ع) یا شهادت زید «ره» مانع از خروج و قیام آنان نگردید. علاوه بر این چگونه می توان چنین قضاوتی کرد، با اینکه اگر برای خروج و قیام کوچکترین فایده ای مگر ظهور خباثت و پلیدی بنی امیه و آشکار شدن باطن آنان و اتمام حجت بر مردم که بر خدا و بر امام زمان خویش حجتی نداشته باشند- علاوه بر تضعیف دولت باطل و درهم شکستن صولت و سطوت آنان- متصور نباشد باز چنین خروج و قیامی جایز و بلکه واجب بود. امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«مرگ در زندگی ذلت مندانه شماس و زندگی در مرگ قهرمانانه شما» «۵۸». و باز می فرماید:

«و من با تمام توان تلاش می کنم تا زمین را از این شخص واژگون و جسم پلید، پاک سازم تا سفال و کلوخها از بین دانه های درو شده، جدا و ممتاز گردند.» «۵۹»

مشخص است مراد امام (ع) از این شخص واژگون و جسم پلید، معاویه است و معاویه از بنی امیه و بلکه از پایه ها و رهبران آنان است و امام (ع) با وی به جنگ و قتال، برخاست با اینکه امیر المؤمنین (ع)

از کسانی است که چنانچه در روایت آمده پیامبر اکرم (ص) مدت حکومت بنی امیه را به عنوان سرّ، به وی خیر داده بود.

پس شاید مراد آن حضرت در این باره، این باشد که وی به وظیفه جهاد خویش عمل می نماید تا نیکان از بدان، ممتاز شوند، اگر چه در جهاد خویش بالاخره به پیروزی دست نیابد.

و مراد آیه شریفه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا...» که در متن روایت آمده، این است که مردم برای فتنه و آزمایش آفریده شده اند و سلطه ستمگران و از آن جمله بنی امیه یک نوع امتحان و آزمایش است تا خداوند در عالم خارج نیز نیکان را از بدان متمایز گرداند و در ایام

(۵۸). فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی موتکم قاهرین (نهج البلاغه خطبه ۵۱ فیض / ۱۳۸).

(۵۹). و سأجهد فی ان اظهر الارض من هذا الشخص المعكوس و الجسم المرکوس حتی تخرج المدره من بین حب الحصيد. (نهج البلاغه، نامه ۴۵ فیض / ۹۷۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۴

امتحان نیز لطف و انذار خداوند از مردم منقطع نخواهد شد. پس شاید خروج امام حسین (ع) و قیامهایی همانند قیام او از مصادیق انذار و تخویفی است که در آیه شریفه ذکر شده، امّا این گونه قیامها، جز طغیان و سرکشی حکومتهای جور را، نیفزود.

گذشته از همه اینها در صورتی که روایت در صدد بیان وظیفه و حکم شرعی باشد چنانچه ملاحظه می فرمایید مربوط به اهل بیت (ع) است و نمی توان برای سکوت و سکون در این عصر و زمان در مقابل هجوم کفار و صهیونیستها بر کشورهای اسلامی و جمیع شئون آنان به آن تمسک

اشکال دیگری در متن روایت:

آنگاه در روایت، اشکال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه هزار ماه، [ارزش شب قدر که گفته شده برابر با حکومت بنی امیه است] برابر با هشتاد و سه سال و چهار ماه است، با اینکه خلافت عثمان، اولین خلیفه اموی در سال بیست و سه هجری شروع گردید و بیعت با سفاح، اولین خلیفه عباسی در سال صد و سی و دو (۱۳۲) صورت گرفت که در این صورت، مدت حکومت بنی امیه (یکصد و نه) سال می شود و اگر مدت خلافت بنی امیه در اندلس را نیز به آن بیفزاییم مدت خلافت آنان به چند قرن می رسد، پس چگونه در روایت، مدت آن هزار ماه قرار داده شده است؟ مگر اینکه مدت خلافت عثمان و نیز خلافت بنی امیه در اندلس را به حساب نیاورده و شروع خلافت بنی امیه را از پی شهادت امیر المؤمنین (ع) یا صلح امام حسن مجتبی (ع) قرار دهیم و حدود هشت یا نه سال آخر حکومت بنی امیه را نیز به خاطر ضعف حکومت آنان و ایجاد مزاحمت ابراهیم عباسی و برادرش سفاح و سیاهجامگان در خراسان برای آنان به حساب نیاوریم که در صحت این گونه محاسبه نیز جای تأمل است. « ۶۰ »

باز ممکن است گفته شود مراد از هزار ماه، مفهوم مطابقی آن به صورت دقیق نیست، بلکه مقصود از هزار ماه به عنوان کنایه از زیادی یا کمی مدت است که این تعبیر، حدود آن را مشخص می سازد، و این در استعمالهای مختلف بسیار شایع و رایج است.

و اما آنچه از روایت بر فرض صحت صدور آن ظهور و بروز دارد، این

(۶۰). مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه سجادیه خود به نقل از ابن اثیر در جامع الاصول، مدت هزار ماه حکومت بنی امیه را اینطور توضیح می دهد: آغاز استقلال سلطنت بنی امیه به هنگام صلح امام حسن (ع) با معاویه در پایان سال چهارم هجری است و انقراض دولتشان به دست ابو مسلم خراسانی در سال یکصد و سی و دو هجری که مجموعاً نود و دو سال می شود و خلافت عبد الله زبیر در آن میان که هشت سال و هشت ماه طول کشید از آن ساقط می شود، در نتیجه حکومت بنی امیه هشتاد و سه سال و چهار ماه بوده که درست مطابق هزار ماه است. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۵

سوره قدر برای تسلیت دادن به پیامبر اکرم (ص) در مقابل حکومت بنی امیه بوده است و شاید در صدد بیان این نکته بوده که اگر چه حکومت ظاهری به بنی امیه منتقل می گردد، اما امامان از عترت پیامبر (ص) همواره مهبط ملائکه و روح هستند و امور و مقدرات با نزول ملائکه بر آنان به آنان عرضه می گردد و شب قدر، شب سلام و رحمت بر آنان است و فرشتگانی که فرود آمده اند بر آنان درود می فرستند. چنانچه همین مضامین در برخی از روایتهای نیز وارد شده است. پس بر حسب واقع حکومت معنوی و باطنی جهان از آن آنان است، چرا که آنان واسطه های فیض و رقم زننده مقدرات جهانند و این نکته ای است گرانبها و ارزشمند.

روایت ابی الجارود:

مشابه مرفوعه ربعی و خبر صحیفه سجادیه، روایت ابی الجارود است که می گوید از امام محمد باقر (ع)

شنیدم که می فرمود: «هیچ یک از ما اهل بیت نیست که ناروایی را دفع و مردم را به سوی حق بخواند، مگر اینکه مصائب و بلاها او را به زانو در می آورد تا اینکه گروهی که جنگ بدر را شاهد بودند قیام کنند، گروهی که کشتگانشان دفن، و مجروح هایشان مداوا نمی شود. گفتم امام باقر (ع) [از این گروه] چه کسانی را اراده فرموده؟ گفت فرشتگان را «۶۱»».

و نظیر این روایت، روایات دیگری است که شاید هر دو، یک روایت باشند و این، یک قطعه ای از آن روایت باشد که باید به محل آن (مستدرک الوسائل) مراجعه نمود.

پاسخ استدلال به این روایت نیز از مطالبی که در روایتهای گذشته گفته شد مشخص گردید. اما به طور کلی درباره این روایتهای دیگر مشابه آن گذشته از ضعف سند آنها که مانع از توان ایستادگی آنها در مقابل ادله قطعی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه احکام اسلام و دفاع از حوزه مسلمانان و شئون آنان است، باید گفت:

برخی از آنها از جعلیات و تحریفات ایادی حکام جور و جیره خواران خواران آنان است که هنگامی که با قیام برخی از فرزندان علی (ع) و روی آوردن مردم به آنان مواجه می شده اند، بدین وسیله می خواسته اند امید آنان را قطع نموده و آنان را از میدان سیاست دور نگه دارند، فالسیاسه ما السیاسه؟ و ما ادراک ما السیاسه؟! سیاست، چیست سیاست؟ و نمی دانی که چیست سیاست؟!

(۶۱). ابی الجارود قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: ليس منا اهل البيت احد يدفع ضيما ولا يدعو الى حق الا صرعه البليه حتى تقوم عصابه شهدت

بدرالایواری قتیلها و لایوادی جریحها قلت: من عنی ابو جعفر (ع) قال:

الملائکه. (مستدرک الوسائل ۲/ ۲۴۸ باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۶

و برخی از آنها درباره کسانیا است که پرچمهای گمراهی برافراشته و مردم را به اطاعت از خویش، فرامی خواندند و برخی از آنها ناظر به شخص معین و یا شرایط معینیا است، شرایطی که زمینه های قیام و مقدمات آن فراهم نیست و برخی از آنها در شرایط تقیه از حکام جور بیان شده است. و برخی از آنها در مقام بیان حکم شرعی نیست، بلکه فقط متضمن بیان اخبار غیبی است. و وجوه دیگری از این قبیل که پیش از این گذشت، یا در روایتهای آینده خواهد آمد.

۳- روایت سدیر:

سدیر، روایت نموده که امام صادق (ع) فرمود:

یا سدیر الزم بیتک و کن حلسا من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار فاذا بلغک ان السفیانی قد خرج فارحل الینا و لو علی رجلک «۶۲».

ای سدیر، در خانه ات بنشین و مراقب زندگیت باش و مادامی که شب و روز آرام هستند آرام گیر، پس هنگامی که خبر به تو رسید که سفیانی خروج کرده حرکت کن و به سوی ما بیا، و لو با پای پیاده.

ممکن است اهل سکوت، بدین روایت استناد نموده و بگویند این روایت، منحصر به سدیر نیست بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و قیام قائم (عج) سکوت نموده و از قیام و خروج خودداری ورزند.

اما در پاسخ باید گفت: الغای خصوصیت و تعمیم حکم به همه افراد در تمام زمانها متوقف است به موردی که ما علم و آگاهی داشته باشیم به اینکه

شخص خاص و یا مورد خاصی مورد نظر نیست، اما در مورد شخصی همانند سدیر پس از بررسی ویژگیها و حالت‌های او مشخص می‌گردد که چنین الغای خصوصیتی درباره او صحیح نیست، زیرا از بررسی و تتبع در احوالات او مشخص می‌شود، وی کسی نبوده که بتواند قیام نموده و حکومت اسلامی تشکیل دهد. بلکه یک فرد عادی بوده که مخلص امام صادق (ع) بوده، اما همواره احساساتش بر تدبیر و فکرش غلبه می‌کرده است. وی از کسانی بوده که گمان می‌کرده، امام (ع) توانایی قیام را دارد و شرایط به عهده گرفتن خلافت برایش مساعد است و به همین جهت همواره مصر و منتظر خروج آن حضرت بوده و برای اینکه زیر پرچم آن حضرت باشد انتظار می‌کشیده است. و آن حضرت در این کلام می‌خواهند به وی بفرمایند حضرت باشد انتظار می‌کشیده است. و آن حضرت در این کلام می‌خواهند به وی بفرمایند که فعلاً نمی‌توانند خلافت ظاهری تشکیل دهند و اینکه علامت قائم به حق خروج سفیانی

(۶۲). وسائل ۱۱/۳۶ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۷

است. و بر اشخاصی همانند این شخص که امر بر آنان مشتبه شده و تحت تأثیر احساسات غلط و غیر مطابق با واقعیات قرار گرفته‌اند بهترین کار این است که در خانه‌های خویش مانده و بدون نتیجه، خود و دیگران را به هلاکت نیندازند.

بررسی شخصیت سدیر:

شاهد بر این مدعی در ارتباط با سدیر، اموری است که ذیلاً متذکر می‌شویم:

۱- در کتاب تنقیح المقال آمده است که در نزد امام صادق (ع) سخن از سدیر رفت.

حضرت فرمود: «سدیر عصیده

بکل لون «۶۳» - سدیر، پیچیده شده به هر رنگی است» [یعنی موضع ثابت در امور ندارد و هر روز، رنگ عوض می کند].

ظاهراً مراد از این کلام، این است که وی با رنگهای گوناگون گره خورده و فردی است احساسی مزاج که از جهت فکر و دقت به یک طریق واحد پابرجا نیست، و این کلام، بدین معنی نیست که او ملتزم به تقیه بوده و در برخورد با هر فرقه ای به رنگ آنان در می آید تا خود را حفظ کند، چنانچه در تنقیح المقال از این جمله، این گونه برداشت شده است. زیرا اگر او، این گونه تقیه را رعایت می کرد به زندان نمی افتاد! با اینکه از امام صادق (ع) وارد شده که به زید شحام فرمود:

ای شحام، من برای سدیر و عبد السلام که در زندان بودند خدا را خواندم [یعنی آزادی آنها را از خدا خواستم] پس خداوند، آن دو را به من بخشید و راه آزادی آن دو را گشود «۶۴».

۲- در کتاب کافی از سدیر صیرفی روایت شده که گفت: بر امام صادق (ع) وارد شده و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند، نشستن برای شما روا نیست. حضرت فرمود:

چرا ای سدیر؟ گفتم به خاطر اطرافیان و پیروان و یاورانی که دارید، به خدا سوگند، اگر امیر المؤمنین به اندازه شما اطرافی و پیرو و یاور داشت قبایل تیم و عدی [قبیله ابو بکر و عمر] در خلافت وی طمع نمی ورزیدند.

حضرت فرمود: تعداد آنان چه اندازه می تواند باشد؟ گفتم صد هزار. حضرت فرمود:

صد هزار؟ گفتم بلی، و بلکه دویست هزار. حضرت فرمود: دویست هزار؟ گفتم، بلی و بلکه نصف دنیا.

(۶۴). یا شحام انی طلبت الی الہی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن و کانا فی السجن - فوهبهما لی و خلی سیلہما.
(تنقیح المقال ۸ / ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۸

حضرت ساکت شد و پس از لحظه ای فرمود آیا می توانی همراه ما به «ینبع» (محلّی در نزدیکی مدینه) بیایی؟ عرض کردم بلی. حضرت دستور فرمود، الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفته و بر الاغ سوار شدم حضرت فرمود: ای سدیر، آیا می شود الاغ را به من بدهی؟ عرض کردم، استر زیباتر و قوی تر است. حضرت فرمود: اما الاغ برای من راحت تر است. پس من از الاغ پیاده شده و سوار استر شدم و آن حضرت بر الاغ سوار گردید و به اتفاق از شهر خارج شدیم. هنگام نماز شد، حضرت فرمود: ای سدیر، پیاده شو، نماز بخوانیم، پس فرمود: نه، این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست، راه را ادامه دادیم تا به زمینی که خاک آن قرمز بود رسیدیم. حضرت به پسر بچه ای که چند بزغاله را می چرانید نگاه کرد و فرمود: «لو کان لی شیعه بعدد هذه الجداء ما وسعنی العقود» - اگر من به اندازه این بزغاله ها شیعه داشتم سکوت و نشستن برایم جایز نبود».

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۱، ص: ۳۶۸

آنگاه از مرکب پیاده شدیم و نماز خواندیم، هنگامی که از نماز فارغ شدیم به بزغاله ها توجه نموده و آنها را شمارش کردم،

دیدم تعدادشان هفده رأس است «۶۵».

ما این روایت را به صورت کامل یادآور شدیم، زیرا از آن وضعیت و شرایط امام (ع) و حدود ادراک سدیر و اندازه تشخیص وی در این گونه مسائل مشخص می گردد. و مراد امام (ع) از شیعه در این روایت، تنها کسانی که نامی از شیعه دارند نیست، بلکه مراد آن حضرت، شیعه به معنی واقعی است، یعنی کسانی که تا مرحله مرگ و شهادت در همه موارد حاضرند پایدار بمانند و اینان بویژه در آن زمانها چه بسیار کم، یافت می شدند.

۳- در خبر معلی بن خنیس که در آینده نیز مطرح خواهد شد آمده است که گفت: نامه عبد السلام بن نعیم و سدیر را همراه با نامه های افراد دیگری خدمت امام صادق (ع) بردم، در زمانی که صاحب پرچمهای سیاه [ابو مسلم خراسانی] قیام کرده، ولی هنوز آثار حکومت بنی عباس ظاهر نشده بود.

در آن نامه ها نوشته شده بود: ما پیش بینی می کنیم که امر خلافت به شما واگذار شود، شما چه نظری دارید؟ حضرت با عصبانیت، نامه ها را به زمین زد و فرمود: اف، اف ما انا لهؤلاء بامام، اما یعلمون انه انما یقتل السفیانی؟ اوه، اوه، من امام اینان نیستم، آیا نمی دانند که باید سفیانی کشته شود؟ [اشاره به اینکه علامت قیام قائم به حق، یکی کشته شدن سفیانی است].

(۶۵). کافی ۲/ ۲۴۲ کتاب الایمان و الکفر، باب قله عدد المؤمنین، حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۹

ظاهراً مراد از عبد السلام بن نعیم که در این روایت آمده، همان عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعیم است که پیش از این گفته شد همراه

با سدید زندانی بوده و در اینجا به جدّ خود (نعیم) منسوب شده است. و مراد از «مسوده» پیروان ابو مسلم خراسانی هستند که به خاطر سیاهی لباسها و پرچمهایشان به «مسوده»- سیاهجامگان- شهرت یافته بودند.

در این روایت، باز ملاحظه می فرمایید که سدید و سایر رفقای او به خاطر آگاه نبودن از شرایط جامعه و مقدار توانایی امام، و عدم درک صحیح از اهداف و مقاصد سیاهجامگان، پنداشته اند که زمینه برای بازگرداندن خلافت جامعه به صورت بالفعل به امام (ع) فراهم است. اما غافل از اینکه ابو مسلم اگر چه مردم را به اطاعت فردی از افراد بنی هاشم دعوت می نمود و چند سال، این شعار را می داد و افراد بسیاری نیز به همین جهت از وی پیروی نمودند، اما آنان این شعار را به خاطر جاذبیتی که در مقابل بنی امیه- که کشندگان اهل بیت پیغمبر (ص) بویژه سید الشهدا (ع) بودند- انتخاب کرده بودند و غرض ابو مسلم در واقع، بازگرداندن حق به اهلش نبود که خلافت را به امام صادق (ع) واگذار کند. وی از جانب ابراهیم بن محمد عباسی مبعوث بود که امور خراسان را سر و سامان بخشید و پس از کشته شدن ابراهیم، مردم را به خلافت برادرش «عبد الله سفاح» دعوت می نمود و به وسیله سپاهیان همین ابو مسلم بود که سفاح توانست بر مروان حمار (آخرین خلیفه اموی) پیروز گشته و او را متواری کند، اما وضعیت آنان بر افرادی همانند سدید و رفقایش مشتبه و نامشخص بود «۶۷». و اینکه امام (ع) در روایت فرمود: «من امام اینان نیستم» شاید مراد از

روشن شدن زمینه سخن امام، و اطلاع یافتن از عمق وابستگی ابو مسلم به خاندان بنی العباس به صورت اختصار به شرح زندگی ابو مسلم می پردازیم:

در پایان حاکمیت ننگین بنی امیه و ایجاد حرکت‌های مردمی - انقلابی، در گوشه و کنار جهان اسلام، علیه مروان حمار، آخرین خلیفه اموی، غلامان و یاران ابراهیم عباسی در اطراف زندان کوفه به نوجوان غریبه ای برخورد می کنند که توجه آنها را جلب می کند.

در پرس و جو از او متوجه می شوند نام او ابو مسلم است که به همراه پدرش از اصفهان به آذربایجان رفته و از آنجا به خاطر دستگیری دو تن از دوستان پدرش توسط عمال حکومت بنی امیه به کوفه کشیده شده است و برای ملاقات آنان اطراف زندان پرسه می زند.

یاران ابراهیم، ابو مسلم را به همراه خود به نزد ابراهیم که در تدارک قیام علیه بنی امیه است می برند و ابراهیم از او بسیار خوشش می آید و می گوید: هذا عزله من العزل - این تکه ای از تکه هاست، نوجوان بسیار زیرک و با هوشی است - ابراهیم، ابو مسلم را در کنار خود نگاه می دارد و ابو مسلم ناراضی از حکومت جائزانه بنی امیه، در کنار ابراهیم، خود را برای قیام آماده می کند و پس از مدتی از طرف ابراهیم به عنوان رهبر و پرچمدار قیام به ناحیه خراسان اعزام می شود. ابو مسلم در خراسان، قیام خود را شروع می کند و در مقابل حکومت بنی امیه، مردم را به خلافت و حاکمیت یکی از فرزندان بنی هاشم که منظورش «ابراهیم عباسی» بوده دعوت می کند. اما -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۰

اینان اشاره به سیاهجامگان باشد، یعنی آنان مرا امام خود نمی دانند

و محتمل است که اشاره به سدیر و رفقاییش باشد و امام می خواهد بفرماید، من امام اینان نیستم، چون که از من اطاعت ندارند، یا من امامی که بالفعل خلافت اینان را به عهده داشته باشم نیستم.

از جهت مضمون نزدیک به همین روایت است روایتی که در تنقیح المقال از کشی به سند خویش از عبد الحمید بن ابی دیلم آمده که گفت: من نزد امام صادق (ع) بودم که نامه عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعیم و نامه فیض بن مختار و سلیمان بن خالد به دست آن حضرت رسید که در آن، نوشته بودند، کوفه آماده قیام و انقلاب است. اگر آن حضرت آنان را مأمور کند که آنجا را تصرف کنند تصرف می کنند. پس هنگامی که حضرت، نامه آنان را خواند، آن را به زمین افکند و فرمود: ما انا لهؤلاء بامام. اما یعلمون ان صاحبهم السفیانی؟

من امام اینان نیستم، آیا نمی دانند که صاحب اینان سفیانی است؟

شاید مراد در این روایت این است که صاحب اینان، قائم (عج) است که ظهور وی همزمان با سفیانی است.

در هر صورت با توجه به مطالبی که درباره سدیر و خصوصیات او گفته شد ما نمی توانیم از روایتی که خطاب به وی ایراد شده و او را ملزم میکند در خانه بنشیند، الغای خصوصیت کرده (و بگوییم وظیفه همه حتی در عصر غیبت، سکوت و در خانه نشستن است) با اینکه احتمال خصوصیت در روایت وجود دارد.

- پس از مدتی، جاسوسان بنی امیه، جریان ابراهیم را کشف نموده، او را دستگیر می کنند و مروان حمار با فرو بردن سر او در «دیگ نوره» او را

خفه کرده و از بین می برد.

ابو مسلم پس از شنیدن خبر قتل ابراهیم، مردم را به حمایت از برادرش سفاح، دعوت می کند و با رشادتها و لشکرکشیهای خود و حمایت مردم که به حکومت یک نفر از بنی هاشم دل بسته بودند مروان حمار را شکست می دهد و بدین وسیله، یکی از مقربان درگاه سفاح می شود تا جایی که ظاهراً سفاح خلیفه و حاکم جامعه است ولی باطنا ابو مسلم کارهای حکومت را اداره می کند. و درست در همان ایام جنگ ابو مسلم با بنی امیه است که افرادی همچون سدیر و دیگران تصور می کردند که ابو مسلم، خلافت را به امام صادق (ع) واگذار خواهد کرد و امامت آن حضرت را خواهد پذیرفت. اما امام صادق (ع) از وضعیت کار آنان بخوبی آگاه بود و کلام امام (ع) نیز مربوط به همان زمان است. ابو مسلم وابسته به خاندان بنی العباس و جیره خوار خوار و مأمور آنان بود و حتی از جانب عباسیان، ترس آن می رفت که خلافت را برای خود تصاحب نماید، به همین جهت پس از مرگ سفاح، منصور دوانیقی (برادر دیگر سفاح) از قدرت ابو مسلم دچار وحشت شد و با مشورت یکی از رفقایش، ابو مسلم را که در آن زمان ۳۸ سال بیشتر نداشت، کشت و جزای آن همه خدمت به خاندان بنی العباس را این گونه به وی پرداخت نمود. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان مراجعه شود. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۱

علاوه بر همه اینها آیا می توان با این روایت و روایتهای دیگری

از این قبیل، از جمیع آیات و روایات و حکم عقل که بر وجوب دفاع از اسلام و از شئون مسلمانان در قبال هجوم کفار و ستمگران وجود دارد- حتی در شرایطی که امکان تحصیل قوه و قدرت برای دفع آنان وجود دارد بر فرض اینکه عصر غیبت نیز هزاران سال به طول بینجامد- دست برداشت؟ با اینکه ما گفتیم که جهاد دفاعی به طور قطع، مشروط به اذن و اجازه امام نیست.

با توجه به مطالبی که در این روایت یادآور شدیم تبیین و تفسیر روایت معلی بن خنیس که روایت هشتم از روایتهای همین باب است نیز مشخص شد.

۴- روایت ابی المرهف:

ابی المرهف از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمود:

«الغبره علی من اثارها هلك المحاضیر قلت: جعلت فداك و ما المحاضیر؟ قال المستعجلون اما انهم لن یریدوا الا من یرض لهم، ثم قال: یا ابا المرهف اما انهم لم یریدوكم بمجحفه الا- عرض الله (عز و جل) لهم بشاغل ثم نکت ابو جعفر (ع) فی الارض ثم قال: یا ابا المرهف، قلت لیبک، قال: أ تری قوما حبسوا انفسهم علی الله (عز ذکره) لا یجعل الله لهم فرجا؟ بلی و الله لیجعلن الله لهم فرجا «۶۹»

گرد و غبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است، اسبهای چموش مغرور، هلاک می شوند. عرض کردم، فدایت شوم، اسبهای چموش مغرور چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که عجله می کنند. آنان (مأمورین حکومت)، کسانی را زیر نظر گرفته و دستگیر می کنند که در معرض دید آنها باشند یا با آنان برخورد داشته باشند. آنگاه فرمود: ای ابی المرهف، آنان به شما گزند نمیخواهند رسانند مگر اینکه خداوند برای آنان گرفتاری و سرگرمیهایی را پدید خواهد آورد، سپس آن

حضرت در حال اندیشه، چشم به زمین دوخت و فرمود: ای ابی المرفف، عرض کردم. بلی. فرمود: آیا دیده ای جمعیتی که جان خود را وقف راه خدا کرده باشند، خداوند برای آنان، فرجی قرار نداده باشد؟ بلی به خدا سوگند، خداوند برای آنان راه فرج و گشایشی قرار خواهد داد.»

سند و لغات روایت:

ابی المرفف (راوی روایت) را مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجال خویش از اصحاب امام باقر (ع) به شمار آورده است. «(۷۰) اما در کتاب تنقیح المقال، فصل کنیه ها آمده است که: من به نام و شرح حال او در کتب رجال حدیث دست نیافتم «(۷۱)»

(۶۹). وسائل ۳۶/۱۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۴.

(۷۰). رجال شیخ / ۱۴۲.

(۷۱). تنقیح المقال ۳/ ۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۲

[شخص مجهول الهویه ای است].

کلمه «الغبره» با ضمّ غین و یا فتح غین و باء، به معنی گرد و غبار است و کلمه «المحضار و المحضیر» از اسب و غیر آن، به معنی اسب چموش و سرکش است و «المجحفه» با ضمّ میم و تقدم جیم به معنی گزند و آسیب است.

ایجاد امید و نفی حرکت‌های احساسی و زودرس:

از این روایت آشکار می شود که برخی از افراد علیه و حکومت خروج نموده و حکومت بنی امیه، آنان را مورد تعقیب قرار داده بوده و ابی المرفف از آن بیم داشته که تعقیب حکومت به وی نیز سرایت کند، امام (ع) گویا در این روایت خواسته اند وی را خاطر جمع نموده و ترسش را از بین ببرند، بدین صورت بفرمایند که ضرر غبار برای کسی است که آن را برانگیخته و به ابی المرفف آسیبی نخواهد رساند.

آنگاه امام (ع) از هلاک فرد شتابزده، یعنی کسی که تحت احساسات آنی قرار گرفته و پیش از تهیه مقدمات و امکانات اقدام به خروج و قیام کند خبر می دهد. بنای ائمه (ع) در هیچ زمان بر این نبوده که مسلمانان را از جهاد و دفاع بازدارند، بلکه همواره آنان را از عجله و حرکت‌های متهورانه و

افراطی که به آنان و به ائمه (ع) لطمه وارد می آورده، بر حذر می داشته اند.

حتی اخبار مربوط به تقیه نیز در صدد منع از اصل جهاد و مبارزه نیست، بلکه در صدد تأکید بر حفظ جان برای پرداختن به وظیفه دفاعی و مبارزاتی است و به همین جهت در روایت آمده: «تقیه، سپر مؤمن است» (۷۲). چرا که سپر در میدان جهاد و مبارزه با دشمن کاربرد دارد، نه به هنگام آرامش در منزل، و عقل نیز بر این معنی حکم می کند که حتی الامکان حفظ جان، و لو در حال دفاع، واجب است. و ظاهراً ضمیر «هم-آنان» در دو مورد متن روایت [«آنان»، کسانی را زیر نظر گرفته و مورد نظر دارند که در معرض دید «آنان» باشند] به مأمورین حکومت بازگشت می کند، نه به کسانی که دست به قیام زودرس می زنند و باز شاید مراد از کسانی که جان خود را وقف راه خدا نموده اند اهل بیت پیغمبر (ع) باشند و فرجی که در نهایت برای آنان حاصل می شود فرج اهل بیت پیغمبر به وسیله قیام حضرت قائم (عج) باشد.

در هر صورت این روایت در مقام منع از دفاع در مقابل هجوم دشمنان یا منع از اقامه

(۷۲). ان التقیه جنه المؤمن (وسائل ۱۱ / ۴۶۰، باب ۲۴ از ابواب امر و نهی و ما یناسبهما، حدیث ۴). و التقیه ترس المؤمن (وسائل ۱۱ / ۴۶۰، باب ۲۴ از ابواب امر و نهی و ما یناسبهما، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۳

حکومت اسلامی در صورت توان، و امکان ایجاد شرایط و مقدمات آن، نیست و این نکته ای است شایان توجه.

۵- روایت فضل بن سلیمان:

[متن روایت]

عن

فضل بن سلیمان الکاتب قال: کنت عند ابی عبد اللہ (ع) فاتاه کتاب ابی مسلم فقال: لیس لکتابک جواب اخرج عنا، فجعلنا یسار بعضنا بعضا فقال: ای شیء تسارون یا فضل، ان اللہ لا یعجل لعجله العباد و لازاله جیل عن موضعه اهون من ازاله ملک لم ینقض اجله ثم قال: ان فلان بن فلان، حتی بلغ السابع من ولد فلان، فقلت فما العلامه فیما بیننا و بینک جعلت فداک؟ قال: لا تبرح الارض یا فضل حتی یخرج السفیانی فاذا خرج السفیانی فاجیبوا الینا- یقولها ثلاثا- و هو من المحتوم «۷۳».

فضل بن سلیمان کاتب روایت می کند که من خدمت امام جعفر صادق (ع) بودم که نامه ای از ابو مسلم [خراسانی] خدمت آن حضرت آوردند، حضرت به آورنده نامه فرمود: برای نامه تو جوابی نیست، از پیش ما بیرون برو، در این زمان ما با یکدیگر به نحو نجوی و محرمانه (در گوش یکدیگر) سخن می گفتیم. حضرت فرمود: ای فضل، چه چیز را به یکدیگر، محرمانه و به نحو در گوشی می گوید؟ خداوند برای عجله بندگان، کارها را جلو نخواهد انداخت، همانا از جا کردن کوهی آسان تر است از کنار زدن پادشاهی که هنوز مدت آن به پایان نرسیده است.

آنگاه فرمود: همانا فلان بن فلان تا اینکه به هفتمین نفر از فرزندان فلان (منصور عباسی) رسید. عرض کردم: فدایت شوم، پس علامت بین ما و شما (برای قیام) چیست؟ فرمود: پیوسته، همینطور خواهد بود ای فضل، تا اینکه سفیانی خروج نماید، پس هنگامی که سفیانی خروج نمود به طرف ما حرکت کنید- امام (ع) این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود- و این از نشانه های حتمی

است.

توضیح روایت:

اشاره

در توضیح روایت باید به چند نکته توجه نمود:

۱- ضعف سند روایت:

سند این روایت تا برسد به فضل، صحیح است، اما راوی روایت فضل بن سلیمان کاتب از نویسندگان و کاتبهای دربار منصور و مهدی عباسی بوده که حساب خراج و مالیاتها را ثبت و ضبط می نمودند. علمای رجال درباره او نوشته اند که شخص کشف نشده و مجهول الحالی است که ظاهراً امامی

(۷۳). وسائل ۱۱/۳۷ باب ۱۳، از ابواب جهاد عدو، حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۴

مذهب و شیعه بوده است «۷۴»، اما به نظر ما، دلیلی بر شیعه بودن او غیر از نقل همین روایت از امام (ع) که جریان نامه ابو مسلم را نقل کرده نیست و محتمل است از جاسوسان خلفای عباسی در دستگاه امام صادق (ع) بوده و در نتیجه از جهت سند، سست و ضعیف است و نمی توان به آن تکیه کرد.

۲- شرایط بیان روایت:

ما پیش از این گفتیم که ابو مسلم در ابتدای کار، از طرف ابراهیم عباسی به خراسان اعزام شد و پس از مرگ ابراهیم از مبلغین برادرش سفاح شد و سفاح با نیرو و سپاهیان وی بر مروان حمار پیروز شد و در زمان حیات سفاح، همواره مورد احترام او بود، اما بعد از مرگ سفاح و انتقال سلطنت به منصور، منصور نسبت به قدرت ابو مسلم حسد برد و از وی بر حکومت خود ترسید و با او به دشمنی برخاست و او را تحقیر کرد و در نهایت او را به قتل رسانید.

پس شاید ابو مسلم در این فاصله می خواسته است با امام صادق (ع) ارتباط برقرار کند تا بدین وسیله، آن حضرت را در مقابل منصور برانگیزد و نیت او

یک نیت صادقانه و خالصانه ای نبوده است و امام (ع) به قصد او آگاهی یافته و قدرت منصور و استقرار حکومت او را نیز می دانسته است. از سوی دیگر، امام (ع) می داند که مقدمات قیام و انقلاب برای آن حضرت آماده نیست و با یک خبر غیبی هفت نفر از فرزندان منصور که به خلافت می رسند را برمی شمارد و کاتب منصور (فضل) نیز در مجلس حضور داشته است. پس بر این اساس، شرایط حاکم بر صدور روایت، شرایط احتیاط و تقيه بوده است نه شرایط عادی.

۳- مفهوم روایت:

بر فرض صدور روایت، امام (ع) در چنین شرایطی (شرایط تقيه) می فرماید:

«خداوند به خاطر شتاب بندگان در کارها شتاب نخواهد کرد، همانا از جا کندن یک کوه، آسانتر از کنار زدن پادشاهی است که هنوز مدت آن به پایان نرسیده است.»

مراد از این جمله این نیست که خداوند، دفاع از اسلام و مسلمانان را با تهیه مقدمات، واجب ننموده و یا اینکه با سلاطین و پادشاهان درگیری و جنگ، جایز نیست و گرنه سخن آن حضرت (ع) تخطئه جهاد علی (ع) با معاویه و امام حسین (ع) با

(۷۴). تنقیح المقال ۸/۲، باب الفاء.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۵

یزید و زید با هشام نیز هست. از سوی دیگر، جهاد و مبارزه در سطح جهان با پادشاهان بسیار بوده که به پیروزی انجامیده که از آن جمله است در همین اواخر، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران.

پس مراد آن حضرت، یا بیان یک امر غیبی است و آن اینکه سلطنت منصور پایان پذیرفته است، یا بیان این نکته است که جنگ با پادشاهان متوقف بر تهیه مقدمات بسیاری است،

چرا که شکست دادن پادشاهان پس از محکم کردن پایه های حکومتشان امر بسیار مشکلی است، همانند متلاشی کردن کوه که بر صرف امکانات و نیروی بسیار، متوقف است.

باز بیانگر این است که اگر در مقابل پادشاهان، شکستی روی داد و پیروزی بر آنان به دست نیامد، نباید موجب ناامیدی و یأس شود، چرا که رزمنده گاهی به پیروزی می رسد و گاهی شکست می خورد، زیرا طبیعت جنگ، مقتضی همین معناست. در هر صورت روایت نمی خواهد بفرماید شکست دادن پادشاهان محال است، چرا که روشن ترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است.

۴- سفیانی کیست؟

در قسمت آخر روایت، امام (ع) علامت حتمی قیام و فرج اهل بیت علیهم السلام را خروج سفیانی بیان نموده است. (احتمال داده می شود این یک خبر غیبی باشد که امام (ع) از ظهور حضرت حجت و خروج سفیانی خبر می دهد) ولی، بعضی سفیانی را «سفیانی» به تاء دو نقطه خوانده اند و گفته اند سفیانی، اشاره است به انقلاب جهانی مارکسیستی، و پیدایش مارکسیسم را همان جریان سفیانی دانسته اند [از آن رو، که مرکز اصلی مارکسیسم، اتحاد جماهیر سوفیتی است].

پاره ای دیگر گفته اند سفیانی، اسم شخص خاصی نیست، بلکه کسی که منسوب به بنی امیه و ابو سفیان باشد سفیانی است. (طبق این تعبیر به صدام هم می شود گفت سفیانی، به خاطر اینکه تکریتی است و می گویند که تکریتی ها از نسل بنی امیه اند)، این احتمال، بعید به نظر می رسد، چون که سفیانی اشاره به یک شخص است نه یک جریان و مرام، و در بعضی از روایات هم به نام «عثمان بن عنبسه» از او یاد شده است. و الله اعلم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۶

صحیحہ ابی بصیر عن ابی عبد اللہ (ع) قال:

«کل رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون اللہ عز و جل» (۷۵).

ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) روایت می کند که فرمود: هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن، طاغوت «۷۶» است که غیر خداوند عز و جل را پرستش می کند.

و نیز نعمانی در کتاب الغیبه به سند خویش از مالک بن اعین از امام باقر (ع) روایت می کند که فرمود: هر پرچمی که پیش از پرچم قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است. «۷۷»

توضیح روایت

اشاره

: روایت از جهت سند، صحیح است و لازم است به آن توجه بیشتری مبذول شود که در اینجا از چند جهت به توضیح آن می پردازیم:

داعی به نفس طاغوت است یا داعی به حق؟

در صفحات گذشته ضمن روایت اول همین بخش [روایت عیص بن قاسم] به تفصیل گفته شد که دعوت بر دو گونه است:

۱- دعوت به نفس که باطل و غیر شرعی و محکوم است.

۲- دعوت برای در هم شکستن باطل و اقامه حق و واگذار کردن آن به اهلش که حق و مورد تأیید ائمه معصومین (ع) است.

در این روایت، پرچمهایی که به خاطر دعوت به نفس برافراشته شده، محکوم شده، نه پرچمهایی که برای دعوت به حق برافراشته شده اند. به عبارت دیگر، پرچمی که در مقابل قائم (عج) واقع گردد طاغوت است نه پرچمی که در مسیر و طریق و جهت او باشد، به همین جهت در روایت از آن به طاغوت تعبیر شده و گفته شده که صاحب آن در مقابل خدا مورد پرستش واقع شده است.

مؤید این مطلب، گفتار امام باقر (ع) در روایتی است که در روضه کافی آمده است. [که قید ضلالت را برای پرچم تصریح نموده] و می فرماید: هیچ کس مردم را تا زمان خروج دجال فرا نمی خواند. مگر اینکه افرادی یافت می شوند که با او بیعت می نمایند و هر کس «پرچم

(۷۵). وسائل ۱۱ / ۳۷ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶.

(۷۶). طاغوت از ریشه طغیان به معنی ستمگر و سرکش است. اصل آن، طغیوت بوده، در آن قلب مکانی صورت گرفته و طغیوت شده، یاء، قلب به الف شده طاغوت شده است. (از افاضات معظم له در درس).

(۷۷). عن ابی جعفر (ع)

انه قال: كل رايه ترفع قبل رايه القائم فصاحبها طاغوت (مستدرک الوسائل ۲ / ۲۴۸، باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۷

ضلالتی» بر افراشت صاحب آن طاغوت است. «۷۸»

[احتمال نهي از قیام در زمان قبل از قیام قائم و جواب آن]

اشاره

ممکن است گفته شود: آنچه از ظاهر این روایت استفاده می شود این است که بطلان قیام را به حسب زمان مشخص نموده نه به حسب هدف، بدین معنی که هر قیامی در طول زمان قبل از قیام قائم برپا شود قیام باطلی است، و عموم در اینجا عموم فراگیر است، پس در عصر غیبت، قیام مطلقا با هر هدفی که باشد جایز نیست.

اما این گفتار را به چند گونه می توان پاسخ گفت:

الف: احتمال صدور روایت در پاسخ به موارد خاص:

محتمل است که قضیه خارجیه باشد، به این معنی که روایت، اشاره باشد به قضایایی که در همان زمان و شرایط به وقوع می پیوسته و مراد پرچمهای بخصوصی است که با ویژگیهای بخصوصی در آن زمان برافراشته می شده و ماهیت آنها در بین مردم مورد سؤال و بحث بوده و امام (ع) در پاسخ آن سؤالات، این روایت را بیان فرموده است، زیرا بسیار بعید به نظر می رسد امام (ع) این کلام را ابتداء بیان فرموده باشد.

ب- تعارض روایت با روایات مؤید قیام:

اشاره

از سوی دیگر در صورتی که این روایت را به صورت مطلق برای همه زمانها بدانیم با روایات بسیاری از جمله روایت صحیحۀ عیص بن قاسم - که پیش از این خواندیم و بر تقدیس قیام زید و کسانی که همانند او دعوت به حق داشتند دلالت داشت، معارض است.

و نیز این روایت با قیام حسین بن علی شهید فخر که در زمان خلافت موسای هادی (برادر هارون الرشید) قیام نمود معارض است. با اینکه از سوی ائمه ما (ع) روایتی که قیام وی را مورد مذمت قرار داده باشد به دست ما نرسیده و بلکه از سوی دیگر، روایات مستفیضه ای که بر تقدیس او و تقدیس قیامش دلالت دارد نقل شده که در کتاب مقاتل الطالبیین به آنها اشارت رفته است. و ما نیز ان شاء الله در مباحث آینده به درج آنها خواهیم پرداخت.

چند نمونه از روایات مؤید قیام در زمان غیبت:

۱- در کتاب غیبت نعمانی به سند خویش از ابی بصیر از امام باقر (ع) ضمن روایتی طولانی که در ارتباط با علامتهای ظهور قائم (عج) است آمده:

هیچ یک از پرچمهای برافراشته شده [قبل از ظهور آن حضرت] هدایت یافته تر از پرچم یمانی نیست، پرچم او پرچم هدایت است، چون که مردم را به حکومت امام زمان دعوت

(۷۸). روضه کافی / ۲۹۶، حدیث ۴۵۶. «وانه لیس من احد یدعو الی ان یخرج الدجال الا و سیجد من یبایعه و من رفع رایه ضلاله فصاحبها طاغوت».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۸

می کند. پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح به مردم و به هر مسلمان حرام است. [باید رایگان در اختیار آنها گذاشته شود و یا به مردمی که در

مقابل او بایستند نباید سلاح فروخت]. پس از خروج او به یاری او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست با او مخالفت نموده و کارشکنی کند، و اقدام کننده بر این کار، اهل آتش است، زیرا ایمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می نماید. «۷۹»

از این روایت استفاده می شود که قبل از قیام حضرت حجت (عج) پرچمهای حقی نیز برافراشته می شود و نیز پرچمهایی که مردم را در مسیر حکومت امام زمان (عج) دعوت می کند پرچمهای هدایت است و باید به یاری آنها شتافت.

۲- و باز در کتاب غیبت نعمانی به سند خویش از ابی خالد کابلی از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

گویا از مشرق، قومی را مشاهده می کنم که برای به دست آوردن حق قیام می نمایند، اما حق به آنها داده نمی شود. پس با جدیت بیشتر به دنبال آن می روند، باز هم به آنها داده نمی شود، پس هنگامی که این چنین دیدند شمشیرهایشان را بر شانه هایشان می گذارند، در آن صورت آنچه می خواهند به آنها داده می شود، اما آنان نمی پذیرند و قیام می کنند و آن را تنها به صاحب شما امام زمان (عج) واگذار می کنند. کشته های آنها شهیدند. اگر من چنین زمانی را دریابم جانم را در اختیار صاحب و رهبر این قیام قرار خواهم داد. «۸۰»

دلالت این خبر بر اینکه قیام و انقلابی پیش از ظهور قائم (عج) به وقوع خواهد پیوست و اینکه قیام او قیام به حقی است روشن و آشکار است.

۳- کتاب سنن ابن ماجه در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

خداوند برای ما اهل بیت، آخرت را بر

دنیا برگزیده و همانا اهل بیت من پس از من همواره با بلا و مصیبتها و پراکندگیها و تبعیدها، روبه رو خواهند شد تا اینکه یک قومی از

(۷۹). و لیس فی الرايات رایه اهدی من الیمانی هی رایه هدی لانه یدعو الی صاحبکم، فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، و اذا خرج الیمانی فانهض الیه فان رایته رایه هدی و لا یحل لمسلم ان یتلوی علیه فمن فعل ذلک فهو من اهل النار لانه یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم. (غیبت نعمانی / ۱۷۱، چاپ دیگر / ۲۶۵، باب ۱۴، باب ما جاء فی العلامات التي تكون قبل قیام القائم، حدیث ۱۳).

(۸۰). کأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا- یعطونه ثم یطلبونه فلا- یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا- یقبلونه حتی یقوموا و لا- یدفونها الا- الی صاحبکم، قتلاهم شهداء اما انی لو ادرکت ذلک لاستبقت نفسی لصاحب هذا الامر. (غیبت نعمانی / ۱۸۲- چاپ دیگر / ۲۷۳، باب ما جاء فی العلامات التي تكون قبل قیام القائم باب ۱۴، حدیث ۵۰- بحار نیز در جلد ۵۲ ص ۲۴۳ همین روایت را به نقل از غیبت نعمانی آورده است).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۹

سوی مشرق که با آنان پرچمهای سیاه است خواهند آمد که دنبال خیر هستند، اما به آنان داده نخواهد شد. پس آنان جنگ و قتال خواهند کرد، پس یاری خواهند شد، آنگاه به آنان آنچه می خواستند داده خواهد شد، اما آنان، آن را نمی پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من واگذار کنند، پس زمین را پر از

عدل و داد خواهد کرد، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. پس هر یک از شما، آن روز را درک کردید به یاری آنان بشتابید، و لو با راه رفتن روی برف. «۸۱»

۴- و باز در همان کتاب آمده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: مردمی از مشرق قیام می کنند و زمینه را برای حکومت مهدی (ع) آماده می نمایند. «۸۲»

۵- در کتاب بحار الانوار از تاریخ قم به سند خویش از ابی الحسن اول [موسی بن جعفر (ع)] روایت نموده که فرمود:

مردی از اهل قم، قیام می کند که مردم را به حق دعوت می نماید و عده ای اطراف او گرد می آیند، همانند قطعه های بزرگ آهن که بادهای شدید و توفانها، آنها را از موضع خود منحرف نمی کنند، از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند و بر خدای توکل می کنند و عاقبت از آن متقین است «۸۳».

احتمال دارد این روایت و روایتهای قبلی منطبق بر انقلاب اسلامی ایران باشد، چنانچه این معنی پوشیده نیست.

۶- و باز در کتاب بحار الانوار از تاریخ قم آمده است که از برخی از اصحاب ما روایت شده که گفت: من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که این آیه در نزد آن حضرت قرائت شد: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» «۸۴»- پس چون وقت اولین انتقام فرا رسد بندگان جنگجو و نیرومند خود را بر شما برانگیزانیم تا آنجا که درون خانه های شما را نیز جستجو کنند و این

(۸۱). عن رسول الله (ص): انا اهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا و ان اهل

بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریدا و تطريدا حتى يأتى قوم من قبل المشرق معهم رايات سود فيسألون الخير فلا يعطونه فيقاتلون فينصرون فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يدفعوها الى رجل من اهل بيتي فيطؤوها قسطا كما ملثوها جورا فمن ادرك ذلك منكم فليأتهم و لو هبوا على الثلج. (سنن ابن ماجه ٢ / ١٣٦٦ باب ٣٤، حديث ٤٠٨٢).

(٨٢). يخرج ناس من المشرق فيوطنون للمهدى يعنى سلطانه. (سنن ابن ماجه ٢ / ١٣٦٨ باب ٣٤، حديث ٤٠٨٨).

(٨٣). رجل من اهل قم يدعوا الناس الى الحق يجتمع معه قوم كزبر الحديد لا تزلهم الرياح العواصف و لا يملون من الحرب و لا يجبنون و على الله يتوكلون و العاقبه للمتقين. (بحار الانوار ٥٧ / ٢١٦ باب ٣٦، حديث ٣٧).

(٨٤). الاسراء / ٥.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ١، ص: ٣٨٠

وعده ای است حتمی - پس ما گفتیم فدایت شویم اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: - سه مرتبه - به خدا سوگند، اینان اهل قم هستند «٨٥».

٧- در کتاب صحیح مسلم به سند خویش آمده است که جابر بن عبد الله می گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: پیوسته دسته ای از امت من بر اساس حق جهاد می کنند و پیروز خواهند بود تا روز قیامت فرا برسد «٨٦».

٨- باز در همان کتاب به سند خویش از جابر بن سمره از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که فرمود: پیوسته این دین برپا خواهد بود و جماعتی از مسلمین برای آن جهاد می کنند تا قیامت فرا برسد «٨٧».

و روایات دیگری مشابه این روایات که از ذکر آنها خودداری می کنیم.

ج- تعارض روایت با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر:

ظاهر این روایت، آن گونه که اهل سکوت برداشت نموده اند با ادله قطعی و روایاتی که در

باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر وارد شده تعارض دارد و در مقام تعارض باید از ظاهر این روایت صرفنظر نماییم. زیرا دفاع از اسلام و مسلمین از مهمترین فرایض و واجبات است که در کتاب و سنت بر انجام آن تأکید شده و عقل سلیم بر آن گواهی می دهد.

وظیفه دفاع از کیان اسلام و مسلمین حتی در شرایطی که حکومت باطلی بر جامعه حاکم باشد و انسان مجبور باشد با استفاده از امکانات آن حکومت، راه هجوم مشرکین و بیگانگان را سد کند و از حق و عدالت دفاع نماید باز ساقط نمی گردد، مشروط بر اینکه آن حکومت تأیید نشود. در این باره، روایت قابل توجهی است که متذکر می شویم.

یونس روایت می کند که خدمت امام رضا (ع) بودم، شخصی آمد و گفت فدایت شوم، به یکی از دوستان و شیعیان شما خبر رسیده که مردی برای جهاد در راه خدا بین مردم، شمشیر و کمان تقسیم می کند و او نیز رفته و شمشیر و کمان گرفته است، ولی نمی دانسته که این سلاح برای جهاد زیر نظر حکومت جائز است. سپس یاران و اصحاب با او

(۸۵). روی عن بعض اصحابنا قال: كنت عند ابي عبد الله (ع) جالسا، اذ قرء هذه الآية: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا فَقُلْنَا: جعلنا فداك من هؤلاء؟

فقال:- ثلاث مرات- هم و الله اهل قم. (بحار الانوار ۵۷ / ۲۱۶ باب ۳۶، حدیث ۴۰).

(۸۶). لا تزال طائفه من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيامة (صحيح مسلم ۳ / ۱۵۲۴، حدیث ۱۹۲۳).

(۸۷). لن يبرح

هذا الدين قائما يقاتل عليه عصابه من المسلمين حتى تقوم الساعة (صحيح مسلم ۳/ ۱۵۲۴، كتاب الاماره، باب الاماره، باب ۵۳، حديث ۱۹۲۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۱

ملاقات نموده و به او گفته اند که جنگ همراه با اینها جایز نیست و او را وادار کرده اند که شمشیر و کمان را به کسی که از او گرفته بازگرداند.

حضرت فرمود: بلی باید چنین کاری انجام بدهد.

سؤال کننده گفت: اما به دنبال آن شخص گشته، ولی او را نیافته است، به او گفته اند که آن شخص از آن محل رفته (یا مرده) است.

حضرت فرمود: پس به مرزها برود، اما جنگ نکند.

گفت: مثل قزوین و عسقلان [محلّی در مرزهای روم] و دیلم [گیلان] و مرزهایی نظیر اینها؟

حضرت فرمود: بلی.

گفت: اگر دشمنان به مرزهایی که او به عنوان مرزبانی رفته هجوم آوردند چه بکند؟

فرمود: به خاطر حفظ بیضه و کیان اسلام با آنها بجنگد.

گفت: به هر شکل با آنها بجنگد و جهاد کند؟

فرمود: نه، مگر اینکه دارالاسلام و کشورهای اسلامی در خطر باشد، آیا در نظر تو، اگر رومیها به شهرهای مسلمانان هجوم بیاورند نباید جلوی آنها را گرفت؟

بلی اگر با هجوم آنان به اساس اسلام و مسلمین لطمه وارد شود باید با آنان بجنگد، به خاطر خودش [به خاطر تکلیفی که به علت دفاع به عهده اوست] نه به خاطر سلطنت [بنی العباس]، چون که اگر اسلام متلاشی شد و به فراموشی گرایید ذکر و یاد و نام محمد (ص) نیز فراموش شده است. «۸۸»

این روایت را مشایخ سه گانه (شیخ کلینی، شیخ طوسی و شیخ صدوق) روایت نموده اند و ظاهراً روایتی است صحیحه، چرا که محمد بن

عیسی بن عبید، اگر چه علمای رجال در موثق بودن وی اختلاف نظر دارند، اما ظاهراً وی فردی ثقه و مورد اعتماد است، چنانچه

(۸۸). ففی خبر یونس قال: سأل ابا الحسن (ع) رجل و انا حاضر فقال له: جعلت فداك ان رجلا من مواليك بلغه ان رجلا يعطى سيفاً و قوساً في سبيل الله فاتاه فاخذهما منه و هو جاهل بوجه السبيل ثم لقيه اصحابه فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوز و امره بردهما قال: فليفعل قال: قد طلب الرجل فلم يجده و قيل له قد قضى الرجل؟ قال:

فليرابط و لا يقاتل قال: مثل قزوين و عسقلان و الديلم و ما اشبه هذه الثغور؟ فقال: نعم، قال فان جاء العدو الى الموضع الذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: يقاتل على بيضه الاسلام، قال: يجاهد؟ قال: لا الا ان يخاف على دار المسلمين أ رأيتك لو ان الروم دخلوا على المسلمين لم ينبغ (يسع - خ ل) لهم ان يمنعوهم؟ قال: يرابط و لا يقاتل. و ان خاف على بيضه الاسلام و المسلمين قاتل، فيكون قتاله لنفسه ليس للسلطان لان في دروس الاسلام دروس ذكر محمد (ص). (وسائل ۱۱ / ۱۹، باب ۶، از ابواب جهاد عدو، حديث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۲

نجاشی نیز قائل به همین معناست. «۸۹»

اما آنچه از مفهوم روایت استفاده می گردد و جوب دفاع از حوزه اسلام و مسلمین به هنگام تجاوز و هجوم کفار است و این، امر واضحی است که هیچ شکی در آن نیست، زیرا واگذاردن دفاع، سبب فرسودگی اسلام و محو شدن آثار و نام پیامبر اکرم (ص) است و هنگامی که چیزی واجب شد

مقدمات آن نیز به طور حتم واجب و لازم می شود و مقدمات دفاع در این زمانها مسلح شدن به سلاح روز و فراگرفتن فنون مختلف نظامی و در حد امکان، تشکل و سازماندهی است.

ضرورت کسب آمادگی برای دفاع:

آیا می توان گفت جهاد و دفاع و راندن کفار از کشورهای اسلامی واجب است، اما در نهایت باید کار حکومت را به افراد فاسق و دنیا طلب- بدان جهت که آنان در مسائل سیاسی تجربه دارند و علما و افراد عادل، تجربه چندانی در این زمینه ندارند- واگذار نمود؟

آیا باید به امثال آنچه در عراق پس از اخراج انگلیسیها توسط جهاد و مبارزات علمای اعلام اتفاق افتاد [و حکومت به دست افراد ناشایسته و غیر متعهد قرار گرفت] تن درداد «۹۰»، یا اینکه باید نظام را و لو با صرف وقت و امکانات در فراگیری مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و تحصیل اطلاع کافی بر حوادث و وقایعی که در عالم می گذرد حفظ و حراست نمود و مراقب بود تا جامعه مورد تهاجم فتنه ها و مشکلات قرار نگیرد؟

در کتاب کافی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

و العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس «۹۱»- کسی که به زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم شبهات قرار نمی گیرد.

و من در شگفتم که چگونه علمای اعلام به امور جزئی مانند حفظ اموال صغیر و غایب، اهتمام ورزیده و آن را از امور حسبیه که شارع مقدس به رها ماندن آن رضایت نداده به

(۸۹). رجال نجاشی / ۲۳۵ (چاپ دیگر / ۳۳۳).

(۹۰). نظیر آنچه در عراق گذشت انقلاب مشروطیت در ایران بود که به رهبری علما و حمایت مردم مسلمان و مجاهدت مجاهدین مشروطه به

پیروزی رسید، اما به علت عدم اطلاع مسلمانان از اداره امور کشور و نیز دسیسه های افراد مرموز سیاستمدار و فرصت طلب، از مسیر خود منحرف شد و علما به مدرسه و توده مردم بر سر کسب و کار خود برگشتند و یک مشت افراد غریزه و عمل انگلیس به مجلس راه یافتند و زمام امور را به دست گرفتند، و همچون رضا خان قلدر را بر مردم حاکم کردند و مجلس محصول انقلاب مشروطه را به پایگاهی برای توجیه اهداف استعماری خود تبدیل کردند. (مقرر).

(۹۱). کافی ۲۷/۱ کتاب عقل و جهل، حدیث ۲۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۳

حساب می آورند، اما نسبت به کیان اسلام و مقدرات مسلمانان و حفظ شئون و نظام و توان و شوکت آنان بی تفاوتند و تصدی این گونه مسئولیتها را مخالف احتیاط تلقی می کنند؟ و در نتیجه این گونه امور و انجام آنها را به عهده کسی که به اسلام آشنا نبوده و ملتزم به دستورات آن نیست و تقوای لازم را برای این کار ندارد واگذار می کنند.

بلی! ظاهرا در ابتدای امر، کوتاهی و تقصیری نیز متوجه آنان نیست، زیرا محبوس بودن آنان برای مدت طولانی در گوشه مدارس و سردابها و دور بودن از محیط سیاست در قرنهای متمادی موجب یأس آنان از بازگشتن حکومت به آنان شده و سبب این شده که نسبت به مقدمات و لوازم آن نیز بی توجه باشند و به مرور زمان از این مسئولیت مهم غفلت نموده و دسیسه های استعمار نیز آنان را هر چه بیشتر به غفلت کشانده است.

اما عجیب تر اینکه حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با اینکه

برای حفظ انقلاب و به عهده گرفتن برخی از مسئولیتهای آن به همکاری و کمک آنان بسیار نیاز بود، بدین مسئولیت مهم توجه ننموده و بلکه به جای یاری و کمک و تلاش در جهت فراگیری علمی که حفظ انقلاب و اداره کشور به آن نیازمند است به تهاجم و کارشکنی و حمله به انقلاب پرداختند.

بار خدایا به آبروی محمد و آل محمد، ما را برای نصرت اسلام و تقویت مسلمانان موفق و مؤید بدار. «۹۲»

(۹۲). چگونه می توان تصور نمود که خداوند، شریعت و دینی را برای همه مردم در همه زمانها و عصرها فرستاده باشد، اما برای حفظ و حراست و دفاع از آن، تکلیفی برای مسلمین مشخص نکرده باشد و در نتیجه بعد از آن همه زحمتهای که برای تبلیغ و گسترش اسلام کشیده شده، دو دستی تقدیم افراد فاسق و ظالم گردد.

علمای اعلام در مباحث اصول، این قدر روی مقدمه واجب تکیه نموده و به نصب سلم (نردبان) برای رفتن روی پشت بام مثال می زنند، اما نسبت به فراگیری علم اداره کشور و حکومت اسلامی توجه و عنایتی نمی کنند تا جایی که علمای عراق (در سال ۱۹۲۰) برای دفاع از کشور اسلامی عراق و کوتاه کردن دست انگلیسیها قیام کردند و آنها را از کشور بیرون راندند، اما پس از پیروزی به نجف برگشته و مشغول فقه و اصول شدند و کشور را به دست سیاستمداران غیر آشنا به مسائل اسلامی و غیر مسئول نسبت به امور مسلمین سپردند و در نتیجه تمام زحمات به هدر رفت و کار به جایی کشید که الان مثل صدامی، غاصبانه بر آن حکومت می کند و

ظالمانه به کشور جمهوری اسلامی هجوم نظامی می آورد. آیا هنر اداره کشور، مخصوص یک مشت فرنگ رفته است یا اینکه افراد متدین هم لازم است علم اداره کشور را بیاموزند و خود را برای اداره کشور اسلامی آماده نمایند؟

چرا طلاب نباید در کنار درس مکاسب و کفایه، علم اداره کشور را هم بیاموزند و چرا یک مجتهد نباید آگاه به مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی کشور باشد؟!

همان گونه که احداث و ایجاد نظام اسلامی لازم و واجب است و اداره امور مسلمین به عنوان امور حسبیه به عهده علماست، ایجاد مقدمات و فراگیری علوم آن هم باید در حوزه ها باشد. البته اگر انسان توانایی انجام-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۴

فائم کیست؟:

بازگردیم به ادامه بررسی مفهوم فقهی روایت: احتمال ضعیف دیگری که در روایت داده می شود این است که مراد از لفظ «القائم» که در این روایت و روایات دیگری نظیر آن آمده است امام دوازدهم (ع) که در آخر الزمان قیام می کند نباشد، بلکه مراد از قائم هر کسی که قیام به حق کند باشد و غرض این روایت، تخطئه کسانی باشد که در زمانی که رهبر به حق، مشغول تهیه مقدمات و ایجاد شرایط برای قیام است فرصت طلبانه برای دست آوردن ریاست و جذب مردم، دست به حرکت‌های شتابزده و ناپخته و زودرس می زنند.

بر اساس این احتمال، شاید بتوان گفت برخی از ائمه (ع) در صدد تهیه مقدمات قیام و انقلاب بودند، اما به خاطر تقیه نکردن برخی از شیعیان و کتمان نکردن رازها یا به خاطر پیش افتادن برخی و دست زدن به حرکت و قیام زودرس، اساس قیام به حق

را ویران کرده و زمینه آن را از بین بردند [و این روایت برای بازداشتن افراد از دست زدن به این گونه قیامهای زودرس باشد].

در کتاب تحف العقول ضمن وصیت امام صادق (ع) به مؤمن الطاق (یکی از اصحاب و شاگردان آن حضرت) آمده است:

«فوالله لقد قرب هذا الامر ثلاث مرات فاذعتموه، فآخره الله- «۹۳» به خدا سوگند سه مرتبه موقعیت این امر (قیام و انقلاب) نزدیک شد، اما شما آن را فاش کردید، پس خدا آن را به تأخیر افکند».

و مرحوم کلینی در اواخر کتاب الحجه اصول کافی، بابی را منعقد نموده، تحت این عنوان که: «همه ائمه (ع) قائم هستند».

در روایت «حکم» از امام باقر (ع) آمده است که فرمود: ای حکم، همه ما قائم به امر خدا هستیم، گفتم پس تو مهدی هستی؟ فرمود: همه ما، هدایت شده به سوی خدا هستیم. گفتم پس تو صاحب شمشیری؟ فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم. «۹۴»

- کاری را ندارد نباید آن را تقبل کند بلکه دنبال مقدمه آن که آموزش و کسب صلاحیت است باشد و سپس آن کار را به عهده بگیرد، و مادامی که آمادگی لازم را نیافته از کسانی که آگاه و وارد هستند، استمداد کند. (از افاضات معظم له در درس).

(۹۳). تحف العقول / ۳۱۰.

(۹۴). فی روایه حکم عن ابی جعفر (ع) انه قال: یا حکم، کلنا قائم بامر الله، قلت: فانت المهدی؟ قال: کلنا نهدی الی الله، قلت: فانت صاحب السیف؟ قال: کلنا صاحب السیف و وارث السیف. (کافی ۱ / ۵۳۶ باب الائمة (ع) کلهم قائمون، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۵

و در روایت دیگری

عبد الله بن سنان روایت نموده که گفت: خدمت امام صادق (ع) آیه:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (۹۵) - روزی که هر دسته از مردم را به امامشان فرا می خوانیم را قرائت کردم، حضرت فرمود: امام آنان کسی است که پیشاپیش آنهاست و او قائم مردم زمان خویش است (۹۶).

ما پیش از این نیز گفتیم که لفظ امام از نظر لغت برای هر پیشوا و جلوداری وضع شده است و منحصر به ائمه دوازده گانه (ع) نیست، بر این اساس شاید مراد از «قائم اهل زمان خویش» نیز اعم بوده و مراد از آن قائم بالفعل در میان هر امت باشد. اما از سوی دیگر این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آنچه از لفظ «القائم» - که همراه با الف و لام تعریف - در روایات ما به کار برده شده، ظاهر می شود. همان قائم مورد نظر یعنی امام زمان (عج) است، پس در این صورت مراد از پرچمی که در این روایت، مورد مذمت قرار گرفته، پرچمی است که صاحب آن مردم را به نفس خویش فرا خواند نه به اقامه حق، و اطاعت از امام به حق، و این نکته ای است شایان توجه و دقت.

۷- روایت عمر بن حنظله:

[متن روایت]

عمر بن حنظله قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: خمس علامات قبل قيام القائم الصيحه و السفيناني و الخسف و قتل نفس الزكيه و اليماني. فقلت جعلت فداك ان خرج احد من اهل بيتك قبل هذه العلامات أ نخرج معه؟ قال: لا (۹۷) - عمر بن حنظله روایت می کند که امام جعفر صادق (ع) فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم وجود دارد: صیحه [ندای آسمانی] و سفیانی [خروج سفیانی]

و فرو رفتن به زمین [فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در محلی به اسم بیداء] و کشته شدن نفس زکیه [شخصی به اسم نفس زکیه و یا انسان باتقوایی که دارای نفس تزکیه شده ای است] و یمانی [خروج یمانی]. عرض کردم، فدایت گردم اگر یکی از اهل بیت شما قبل از این علامتها خروج نمود آیا با وی خروج کنیم؟ حضرت فرمود: نه.

توضیح روایت:

این روایت از جهت سند به طور نسبی بد نیست، اگر چه در بین علمای رجال، مورد وثوق بودن عمر بن حنظله مورد گفتگو است.

در متن روایت، شاید مراد به «صحیح» همان ندای آسمانی باشد (که از علائم ظهور است) چنانچه در روایت حلبی از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود: «در ابتدای روز،

(۹۵). اسراء / ۷۱.

(۹۶). امامهم الذی بین اظهرهم، و هو قائم اهل زمانه. (کافی ۱ / ۵۳۶، حدیث ۳).

(۹۷). وسائل ۱۱ / ۳۷ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۶

ندادهنده ای از آسمان ندا سر می دهد: همانا علی و شیعیان او رستگارانند و فرمود: در آخر روز، منادی دیگری ندا سر می دهد همانا عثمان و شیعیان او رستگارانند «۹۸». و مراد به «خسف» همان فرو رفتن لشکر سفیانی در سرزمین «بیداء» است.

و اینکه امام (ع) عمر بن حنظله و افراد دیگری همانند وی را از خروج با یکی از سادات اهل بیت نهی فرموده، بیانگر این است که این روایت درباره قضیه مشخصی بیان شده و شاید مراد خروج همراه کسی باشد که در آن زمان (یا در زمانهای بعد) قیام نموده و ادعای مهدویت داشته است. بنابراین ذیل روایت بر این معنی تأکید

دارد که علامتهای مذکور حتمی است و هر کس از اهل بیت که پیش از این علامتها قیام کند آن «قائم موعود» نیست.

در هر صورت، این روایت به جهاد دفاعی نسبت به ما، پس از آنکه لزوم و وجوب آن با کتاب و سنت و عقل ثابت گردید، مربوط نیست.

۸- روایت «علی بن خنیس»:

این روایت و شرح آن، ذیل روایت سوم همین باب ضمن شرح حال سدیر، بیان شد.

۹- روایت «انس بن محمد»:

[متن روایت]

صدوق باسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد عن أبيه عن جعفر بن محمد عن آبائه (ع) [فی وصیه النبی لعلی (ع)] قال: یا علی ان ازاله الجبال الرواسی اھون من ازاله ملک لم تنقض ایامه «۹۹»- صدوق به سند خود از حماد بن عمرو از انس بن محمد از پدرش از امام جعفر صادق (ع) از پدرانش (ع) نقل می کند که پیامبر اکرم (ص) ضمن وصیتی به علی (ع) فرمود: ای علی، همانا از جای کردن کوههای محکم و برافراشته شده آسانتر است از بر کنار کردن سلطانی که هنوز روزگار او پایان نیافته است.

توضیح روایت:

این روایت یک قسمت از روایتی طولانی است که مرحوم صدوق در اواخر کتاب الفقیه آورده و بیشتر فقرات و قسمتهای آن متضمن بیان احکام شرعی یا آداب اخلاقی است و در قسمتی از آن به ذکر مطالبی که گمان می رود اخبار غیبی است پرداخته است.

در این روایت، پیامبر اکرم (ص) نمی خواهد بفرماید قیام در مقابل پادشاهان بی فایده و ناموفق است، با اینکه ما ملاحظه می کنیم بسیاری از انقلابها در مقابل نظامهای شاهنشاهی

(۹۸). فی خبر الحلبي عن ابي عبد الله (ع) قال: ینادی مناد من السماء اول النهار: الا ان علیا و شیعته هم الفائزون، قال و ینادی مناد فی آخر النهار: الا ان عثمان و شیعته هم الفائزون. (کافی ۸ / ۳۱۰، حدیث ۴۸۴).

(۹۹). وسائل الشیعه ۳۸ / ۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۷

در اروپا و آسیا و آفریقا به پیروزی رسیده است و در همین اواخر، ملاحظه فرمودید که انقلاب اسلامی در مقابل نظام شاهنشاهی ایران به پیروزی رسید و روشن ترین دلیل بر امکان

هر چیز وقوع آن است. از سوی دیگر، این روایت در صدد تحریم قیام در مقابل پادشاهان نیست و گرنه قیام امیر المؤمنین (ع) در مقابل معاویه ای که پایه های حکومت خود را در شام محکم کرده بود صحیح نبود، با اینکه آن حضرت با وی به جنگ برخاست و مردم را برای جنگ با او ترغیب و تشویق می نمود و چنانچه در نهج البلاغه آمده است می فرمود: «من با تمام توان تلاش می کنم تا زمین را از این شخص واژگونه و جسم پلید پاک کنم، تا سنگ و کلوخها، از دانه های دروشده گندم جدا گردد». «۱۰۰» ۱

و اگر آنچه در مقدمه صحیفه سجادیه آمده است صحیح باشد که پیامبر اکرم (ص) به صورت یک راز، حکومت بنی امیه و مدت خلافت آنان را برای آن حضرت و اهل بیتش بیان فرموده بود- چنانچه پیش از این تفصیل آن گذشت- پس به ناچار باید گفت غرض از قتال آن حضرت، جدا کردن صف حق از صف باطل و اتمام حجت بوده است، چنانچه ظاهر عبارت آن حضرت نیز مشعر به همین معناست. و همین اشکال که در مورد قیام حضرت امیر (ع) در مقابل معاویه گفته شد عینا در مورد قیام حضرت سید الشهداء (ع) در برابر حکومت یزید نیز جریان دارد.

بیان مشکلات مبارزه، نه نفی قیام:

خلاصه کلام اینکه غرض پیامبر اکرم (ص) از بیان این فراز، عدم موفقیت یا حرمت قیام در مقابل پادشاهان نیست بلکه بیان این معنی است که پادشاهی و حکومت، مانند سایر امور، بی تردید تابع قضا و قدر الهی است. پس اگر شکستی از ناحیه پادشاهان به افراد برسد نباید موجب ناامیدی و یأس از

قیام به حق گردد، زیرا ممکن است خداوند پیروزی و ظفر را زمانی پس از آن قرار داده باشد.

اگر بر فرض، پیروزی نیز به دست نیامد باز به وظیفه عمل شده است. با اینکه آن حضرت بخواهد بفرماید: سرنگون کردن حکومت پادشاهان کار مشکلی است همانند از جا کندن کوه سرسخت و پابرجا، که نیاز به تهیه مقدمات بسیار و گذشت زمان و ارشاد و رشد سیاسی مردم دارد، همان گونه که از جای کندن کوه نیاز به زمان کافی و به کارگیری امکانات بسیار دارد.

در هر صورت، وظیفه مردم نسبت به دفاع از اسلام و مسلمین به حال خود باقی است و

(۱۰۰). و سأجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعکوس و الجسم المرکوس حتی تخرج المدره من بین حب الحصيد.
(نهج البلاغه. نامه ۴۵- فیض / ۹۷۱- لح / ۴۱۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۸

باید و لو با تحمل مشکلات، مقدمات و زمینه های آن را فراهم نمود «۱۰۱» ۱.

۱۰- روایت عیص بن قاسم:

این روایت قسمتی از روایت عیص بن قاسم، روایت اول باب است که به تفصیل مورد بحث قرار گرفت.

۱۱- روایت ابی عبدون:

این روایت منقول از کتاب عیون اخبار الرضاست و در شأن و مقام زید بن علی «ره» است که باز در ذیل روایت اول باب [روایت عیص بن قاسم] به هنگام شرح احوالات زید «ره» بحث تفصیلی آن گذشت.

۱۲- روایت ابی عبد الله سیاری:

[متن روایت]

در آخر کتاب سرائر از کتاب احمد بن محمد بن سیار (ابی عبد الله سیاری) روایت نموده که وی از مردی نقل نموده که گفت: در نزد امام صادق (ع) سخن از کسی رفت که از آل محمد (ص) خروج می نماید. حضرت فرمود:

لا زال انا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد و لوددت ان الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقه عیاله «۱۰۲» ۱.

پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم تا هنگامی که شورشگری از آل محمد خروج نماید.

چقدر دوست دارم شورشگری از آل محمد قیام کند و من خرجی زن و بچه و عائله او را بپردازم.

توضیح روایت:

این روایت گذشته از اینکه مرسل است و راوی اصلی شناخته شده ای

(۱۰۱). این روایت در صدد نفی دفاع و مبارزه نیست بلکه می فرماید جهاد و مبارزه با سلطانی که پایگاهش را محکم کرده و بر مردم تسلط یافته، بسیار مشکل است. باید نیرو و امکانات فراهم نمود و زمینه را مساعد کرد.

این کار، کار کوچکی نیست، مبارزه، کتک، زندان، زجر و شکنجه و تبعید و شهادت به همراه دارد.

باید مردم را آگاه ساخت، تشکیلات درست کرد، متینگ و تظاهرات راه انداخت و سالها خون دل خورد تا مبارزه ای به ثمر برسد. مبارزه کردن، مشکل است، اما اینطور نیست که به ثمر نرسد. ما، در طول تاریخ بسیاری از قدرتهای ستمگر را داشته ایم که در اثر مبارزه مردم سرنگون شده و از بین رفته اند. حکومت تزار شوروی، فراعنه مصر، پادشاهان فرانسه و حکومت محمد رضا پهلوی با وجود حمایت سازمانهای جاسوسی سیا و ساواک و دو هزار و پانصد سال سابقه شاهنشاهی و ...

من

یادم هست قبل از پیروزی انقلاب که گاهی اعلامیه هایی را بر ضد رژیم امضا می کردیم بعضی از رفقای خاص ما می گفتند شما دیوانه شده اید! شما در مقابل حکومت نمی توانید کاری بکنید. تلاشهای شما «جنگ مشت و درفش است» و از روی دلسوزی همین روایتها را (به عنوان روایت یأس!) برای ما می خواندند! (از افاضات معظم له در درس).

(۱۰۲). وسائل ۱۱ / ۳۹، باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۹

ندارد، سند آن نیز ضعیف است. زیرا طبق آنچه نجاشی گفته: سیاری فردی است از جهت روایت ضعیف و فاسد المذهب. روایتهای او دور انداخته می شود و بیشتر روایتهای منقول از وی مرسل است، و ابن غضائری درباره وی گفته: او در نقل روایت، ضعیف، شخصی عجول، روی گردان از حق، غلوکننده و منحرف است.

بلی از مستدرک نقل شده که چون مرحوم کلینی و دیگران [نظیر ابن ادریس] زیاد، از وی روایت نقل کرده اند خود می تواند دلیلی بر موثق بودن وی باشد. «۱۰۳» ۱

در هر صورت مرحوم صاحب وسائل این خبر را در این باب، بدون جهت آورده، زیرا این روایت از ادله منع خروج در زمان غیبت نیست، بلکه اجمالا- از ادله جواز قیام است، ولی مفاد آن تأیید هر گونه خروج و قیام از آل محمد و جواز آن نیست، بلکه روایت در صدد این است که خیر و خوبیهایی که به طور قهری بر قیام مترتب است را بیان دارد. زیرا هر گونه قیام و خروجی در آن شرایط، موجب مشغول کردن پیشوایان ستم به خودشان می گردد و در این میان، امام (ع) و شیعیانش از گزند

حکومت مصون می مانند، پس اگر خروج کننده دعوت به حق می کند در این صورت، نفس مبارزه وی مورد تأیید و تقدیر است، و اگر این گونه نیست حد اقل باعث مشغول شدن ستمگر با ستمگر است که در این بین، اهل حق، سالم باقی می مانند. [و همین است معنی کلام حضرت که فرمود: ما و شیعیانمان تا ظهور شورشگری از آل محمد به خیر هستیم].

۱۳- روایت عبیدی:

[متن روایت]

عبیدی از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

ما کان عبد لیحبس نفسه علی الله الا ادخله الله الجنة «۱۰۴» ۱

هیچ بنده ای جان خود را بر خدا حبس نمی کند، مگر اینکه خداوند او را به بهشت داخل می نماید.

توضیح روایت:

[حبس نفس، وقف جان در راه خداست نه سکوت]. این روایت نیز همانند روایت گذشته، از ادله سکوت و منع خروج و قیام در زمان غیبت نیست، زیرا حبس نفس بر خدا معنای آن وقف جان در راه خداست و این معنی با جهاد و مبارزه سازگارتر است تا با سکوت و سکون.

واژه حبس نفس، نظیر واژه صبر است که در عرف مردم غیر عرب، گاهی به معنی

(۱۰۳). تنقیح المقال ۸۷/۱.

(۱۰۴). وسائل ۳۹/۱۱، باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۰

سکوت و بی تحرکی به کار برده می شود، با اینکه مراد از صبر، استقامت و پایداری در میدان عمل و جهاد است، به گونه ای که مشکلات و حوادث مترتبه بر آن، انسان را از جهاد و مبارزه باز ندارد- و این نکته ای است شایان تأمل «۱۰۵» ۱.

۱۴- روایت حسین بن خالد:

[متن روایت]

حسین بن خالد، قال قلت لأبي الحسن الرضا (ع) ان عبد الله بن بكير كان يروى حديثا وانا احب ان اعرضه عليك، فقال: ما

ذلك الحديث؟ قلت: قال ابن بكير: حدثني عبيد بن زراره قال: كنت عند ابي عبد الله (ع) ايام خرج محمد (ابراهيم) بن عبد الله بن الحسن اذ دخل عليه رجل من اصحابنا فقال له: جعلت فداك ان محمد بن عبد الله قد خرج فما تقول في الخروج معه؟ فقال: اسكنوا ما سكنت السماء و الارض. فقال عبد الله بن بكير فان كان الامر هكذا أو لم يكن خروج ما سكنت السماء و الارض فما من قائم و ما من خروج، فقال ابو الحسن (ع): صدق ابو عبد الله (ع) و ليس الامر على ما تأوله

ابن بکیر انما عنی ابو عبد الله (ع) اسکنوا ما سکنت السماء من النداء و الارض من الخسف بالجیش. «۱۰۶» ۱

حسین بن خالد روایت می کند که به امام رضا (ع) عرض کردم عبد الله بن بکیر حدیثی را روایت می کند و من دوست دارم آن را بر شما عرضه دارم. حضرت فرمود: آن حدیث چیست؟ گفتم ابن بکیر می گوید که عبید بن زراره گفت: در زمانی که محمد بن عبد الله بن حسن قیام کرده بود من خدمت امام صادق (ع) بودم، یکی از اصحاب وارد شد و گفت:

فدایت شوم، محمد بن عبد الله خروج کرده است نظرتان در خروج همراه با او چیست؟

حضرت فرمود: تا هنگامی که آسمان و زمین آرام هستند، آرام باشید.

عبد الله بن بکیر می گفت: پس اگر جریان چنین است و مادامی که آسمان و زمین ساکن است شورش و قیامی نباید صورت گیرد، پس هرگز قیام، و رهبری که قیام نماید نخواهد بود. امام رضا (ع) فرمود: بلی ابو عبد الله (ع) راست گفته است، اما مسأله آن طور

(۱۰۵). اهل سکوت از حبس نفس، اینطور برداشت کرده اند که انسان باید در خانه بنشیند و دست روی دست بگذارد و دم نزند تا خداوند او را به بهشت ببرد، با اینکه حبس نفس، وقف جان در راه خداست. انسان می خواهد با آمریکا بجنگد، با شوروی بجنگد، می خواهد دنیای اسلام را از استعمار دو بیست- سیصدساله نجات بدهد و مسلم است که این، مشکلاتی دارد و توطئه هایی علیه او تدارک می بینند که برای مقابله با آن باید کاملاً جان خود را وقف راه خدا نموده باشد. و درست در این صورت است

که اگر کشته شود یا زنده بماند خداوند او را به بهشت وارد می کند، و گرنه با در به روی خود بستن و در کنج خانه به عزلت نشستن، انتظار چه بهشتی را می توان از خداوند داشت؟ (از افاضات معظم له در درس).

(۱۰۶). وسائل الشیعه ۴۱ / ۱۱ به نقل از نهج البلاغه، فیض / ۷۶۵ خطبه ۲۳۲، لح ۲۸۲ خطبه ۱۹۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۱

نیست که ابن بکیر تأویل نموده، بلکه ابو عبد الله (ع) خواسته است بفرماید تا مادامی که آسمان از صدا [صیحه آسمانی] و زمین از فروردن لشکر [لشکر سفیانی] ساکت است، شما هم ساکت باشید. [نه برای همیشه].

توضیح روایت:

در توضیح این روایت، همان گونه که قبلاً گفته شد، باید گفت ظاهر روایات و تاریخ این است که محمد بن عبد الله به عنوان مهدویت خروج کرده بود و مردم را دعوت به نفس می کرده است و امام (ع) می خواهد بفرماید برای قیام مهدی قائم آل محمد این دو علامت هست. پس کسی که قبل از این دو علامت ادعای قیام نماید از وی نپذیرید.

علاوه بر آن، شخص سؤال کننده و شرایط سؤال و جلسه ای که در آن، سؤال شده مشخص نیست. احتمال می رود در جلسه، جاسوسی حضور داشته است که امام صادق (ع) به نحو اجمال جواب می دهند به گونه ای که ابهام این معنی را داشته باشد که خروج و قیام به طور کلی جایز نیست چنانچه بکیر نیز همین معنی را برداشت نمود.

در هر صورت آنچه از این روایت استفاده می شود این است که «فریاد آسمانی» و «فرو رفتن در زمین» از علایم مهدی موعود (عج) است و قبل از بروز

این علامتها همراه با کسی که ادعای مهدویت دارد خروج جایز نیست. پس این روایت بر سکوت و عدم قیام در مقابل هجوم دشمنان اسلام به اسلام و شئون مسلمانان دلالت ندارد و این مطلبی است روشن و آشکار.

۱۵- کلام امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه:

[متن کلام]

محمد بن حسین الرضی فی نهج البلاغه عن امیر المؤمنین (ع) قال فی خطبه له: الزموا الارض و اصبروا علی البلاء و لا تحركوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی ألسنتکم و لا تستعجلوا بما لم یعجله الله لکم فانه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بینه مات شهیدا و وقع اجره علی الله و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله و قامت النیه مقام اصلاته لسیفه فان لكل شیء مده و اجلا.

حضرت امیر در خطبه ۲۳۲ نهج البلاغه می فرماید:

بر زمین میخکوب شده و بر بلاها صبر نمایید و شمشیر و دستهایتان را در جهت خواسته‌های زیانتان به حرکت در نیاورید و نسبت به آنچه خداوند برای شما در آن عجله قرار نداده عجله نکنید. پس همانا اگر کسی از شما در رختخواب بمیرد اما نسبت به خدا و رسول و اهل بیتش معرفت و شناخت داشته باشد شهید مرده و اجرا او با خداست و آنچه را از اعمال نیک، نیت داشته پاداشش را خواهد برد و همان نیت خیر او در ردیف برافراشتن شمشیر است و بدانید که برای هر چیز مدت و سرآمدی است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۲

توضیح کلام امام:

[چگونه می توان گفت امیر المؤمنین (ع) امام الساکتین است؟!] در توضیح کلام فوق باید توجه داشت که این کلام از کسی است که آن همه خطابه های آتشین در تشویق به جهاد و مبارزه با ستمگران و ظالمین ایراد نموده و کافی است در اثبات این معنی، خطبه ۲۷ نهج البلاغه ملاحظه شود که چگونه ساکتین و قاعدین زمانه خود (مردم کوفه)

را که به بهانه های واهی شانه از زیر بار جهاد خالی می کردند مورد تحقیر قرار داده و می فرماید:

زشت باد رویتان، که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته اید. به شما هجوم می آورند، به آنها هجوم نمی برید، با شما می جنگند، با آنها نمی جنگید، معصیت خدا می شود، و شما به آن رضایت می دهید! «۱۰۷» ۱

از سوی دیگر، کلام آن حضرت، بی تردید در ارتباط با مورد خاص و شرایط ویژه ای است. زیرا پیش از این گذشت که جهاد همانند دیگر امور، متوقف بر تهیه مقدمات و مهمات و نیرو و برنامه ریزی صحیح است و شتابزدگی در آن و تحت تأثیر احساسات آنی قرار گرفتن، بسیار مضر است و امام (ع) در این کلام، می خواهند همین معنی را بیان بفرمایند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خویش در تفسیر این کلام حضرت می نویسد:

«امام (ع) با این کلام در صدد آن نیست که مردم کوفه را از رفتن به جنگ اهل شام بازدارد، زیرا امام (ع) همواره آنان را از سستی و کوتاه آمدن در جنگ با شامیان سرزنش کرده است، بلکه چون تعدادی از یاران امام (ع) در صدد بودند نفاق و فساد، تعدادی از افراد فاسد و فاسق کوفه را شناسایی و بر ملاء نمایند و آنان را به قتل برسانند برای جلوگیری از پراکندگی، تشقت و ایجاد اختلاف داخلی بین ارتش خود، آنان را از این کار در آن شرایط بازداشته و فرموده است: بنشینید و بر بلاها صبر کنید.» «۱۰۸» ۱

و در شرح ابن میثم بحرانی درباره این کلام آمده است:

«امام (ع) در این کلام، مردم را از دست زدن به جهاد بدون دستور امامی از

فرزندان خویش پس از خود برحذر داشته، و این در شرایطی است که کسی از آنان برای تشکیل حکومت قیام ننموده باشد که در این صورت، دست زدن به اینگونه تحرکات جایز نیست، مگر با اشاره و اجازه امام وقت. «(۱۰۹) ۱ اما آنچه به نظر می رسد این است که آنچه ایشان (ابن

(۱۰۷). فقبحا لکم و ترحا حین صرتم غرضا یرمی، یغار علیکم و لا تغیرون، و تغزون، و یعضی اللہ و ترضون.

(نهج البلاغه فیض / ۹۵، لح / ۷۰).

(۱۰۸). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱۳ / ۱۳.

(۱۰۹). شرح نهج البلاغه ابن میثم ۲۱۰ / ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۳

میثم) فرموده خلاف ظاهر کلام آن حضرت است و آنچه ما پیش از این گفتیم ظهور بیشتری دارد و درست تر به نظر می رسد سخن ابن ابی الحدید که خوانده شد مؤید همین معناست.

در هر صورت کلام آن حضرت به جهاد دفاعی در زمانهای ما، پس از تهیه شرایط و مقدمات آن مربوط نمی شود و حتی ناظر به جهاد ابتدایی نیز نیست، چنانچه بحث آن به تفصیل پیش از این گذشت (که وجوب هر دو نوع جهاد) موقوف به حضور و وجود امام معصوم نیست.

۱۶- روایت جابر:

[متن روایت]

جابر عن ابی جعفر (ع) قال: الزم الارض و لا تحرك یداً و لا رجلاً حتی تری علامات اذکر هالک و ما اراک تدرکها: اختلاف بنی فلان و مناد ینادی من السماء و یجئکم الصوت من ناحیه دمشق ... «(۱۱۰) ۱

جابر از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که فرمود: بنشین و دست و پایت را [در جهت قیام و مبارزه] حرکت نده، تا علاماتی که برایت می گویم مشاهده کنی

و گمان نکنم [عمرت کفاف دهد و] آن علامات را درک نمایی: «اختلاف بنی فلان» و «ندادهنده ای که از آسمان فرامی خواند» و «صدایی که از ناحیه دمشق به شما می رسد».

توضیح روایت:

روشن است که طرف سخن در این روایت جابر است و شاید مربوط به یک قضیه خاص در یک جریان بخصوصی باشد.

یا اینکه در جابر، ویژگیهای خاصی بوده نظیر آنچه برای سدیر گفته شد [ظرفیت تحمل مشکلات مبارزه و کتمان اسرار را نداشته است]. یا اینکه مجلس از اغیار، خالی نبوده [و امام (ع) در شرایط تقیه این سخنان را بیان فرموده اند].

یا اینکه غرض آن حضرت (ع) بیان علامتهای حتمی قیام قائم به حق بوده تا ذهنیت جابر را - که انواع ظلم و فشارها را در زمان خویش مشاهده می نموده و بر اساس روایات میدانسته که قائم به حق آنها را برطرف می کند، و می پنداشته که هنگام آن فرا رسیده است - بشکند، [و بفرماید این زمان، زمان ظهور قائم نیست].

به عبارت دیگر، ذکر علایم ظهور مهدی و قائم به حق، شاهد بر این معناست که غرض آن حضرت (ع) نهی از تحرک همراه با کسی است که پیش از بروز این علامات، ادعای مهدویت می نماید، و دیگر احتمالات نظیر آنچه ذکر گردید. در هر صورت امثال این گونه

(۱۱۰). وسائل الشیعه ۱۱ / ۴۱ باب ۱۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۴

روایتهای نمی تواند با ادله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر با آن همه کثرتی که دارد، مقابله نماید. چنانچه این معنی بر اهل نظر پوشیده نیست.

۱۷- روایت زر بن حبیش:

[متن روایت]

زر بن حبیش قال: خطب علی (ع) بالنهروان (الی ان قال) فقام رجل فقال: یا امیر المؤمنین حدثنا عن الفتن، فقال: ان الفتنه اذا قبلت شبهت. ثم ذکر الفتن بعده (الی ان قال) فقام رجل فقال: یا امیر المؤمنین،

ما نصنع في ذلك الزمان؟ قال: انظروا اهل بيت نبيكم فان لبدوا فالبدوا و ان استصرخوكم فانصروهم توجروا و لا تستبقوهم فتصرعكم البليه ثم ذكر حصول الفرج بخروج صاحب الامر (ع) «۱۱۱» ۱

کتاب الغارات از زرّ بن حبیش روایت می کند که حضرت علی (ع) در نهروان خطبه ایراد می فرمود. شخصی بپاخاست و گفت ای امیر المؤمنین درباره فتنه ها سخن بگو.

حضرت فرمود: فتنه ها هنگامی که روی می آورند شبهه ناک هستند، سپس پاره ای از فتنه ها را برشمرد. شخص دیگری از جای برخاست و گفت ای امیر مؤمنان در آن زمان ما چه کنیم؟

حضرت فرمود به اهل بیت پیامبران نگاه کنید. اگر آنها درنگ کرده و ایستادند، شما هم توقف کنید و اگر از شما یاری طلبیدند به یاری آنها بشتابید تا اجر و پاداش ببرید، و هرگز از آنها سبقت نگیرید که مصیبتها و مشکلات شما را فراخواهد گرفت. سپس امام (ع) بشارت فرج و پیروزی به وسیله خروج صاحب الامر (عجل الله فرجه) را بیان فرمود.

توضیح روایت:

این کلام، قسمتی از یک خطبه طولانی است که در اول کتاب الغارات «۱۱۲» ۱ درج شده و قسمتی از آن نیز در نهج البلاغه آمده است. «۱۱۳» ۱ و نظیر همین روایت نیز در کتاب سلیم بن قیس به صورت مفصل مطرح شده است. «۱۱۴» ۱

طبق آنچه از ظاهر کتاب الغارات استفاده می گردد این کلام مربوط به زمان فتنه بنی امیه است و نزد ما واضح است که در زمان بنی امیه مرجع حق برای شیعیان، اهل بیت پیغمبر (ص) بوده اند و در این کلام یادآوری شده که در صورت سکوت و توقف اهل بیت (ع)، آنان باید

آرام بگیرند و در صورت قیام و طلب یاری کردن آنان، باید به یاریشان بشتابند، در هر صورت دستور مراجعه به اهل بیت پیغمبر (ص) در مسائل سیاسی و مبارزاتی مستلزم

(۱۱۱). وسائل الشیعه ۴۱ / ۱۱، باب ۱۳، از ابواب جهاد عدو روایت ۱۷.

(۱۱۲). الغارات ۱ / ۱ - ۱۳.

(۱۱۳). نهج البلاغه، فیض / ۲۷۳ خطبه ۹۲، لح / ۱۳۷ خطبه ۹۳.

(۱۱۴). کتاب سلیم بن قیس / ۱۵۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۵

حضور و ظهور آنان است، به گونه ای که بتوان از آنان سرمشق و الگو گرفت مگر اینکه مراد روایت، مراجعه به شخص ائمه (ع) نباشد، بلکه مراد مراجعه به سخنان و راهنماییهای آنها که همواره باقی است باشد که در این صورت مفهوم روایت این می شود که سخنان و راهنماییهای ائمه (ع) که از آنان بر جای مانده، همواره باید محور عمل حتی در مسائل قیام و جهاد و مبارزه باشد و تخلف از آن جایز نیست و طبق مذهب ما، این مطلب صحیح و درستی است.

به هر حال، این روایت منافاتی با ادله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و گسترده آن ندارد و نمی توان برای سکوت در عصر غیبت به آن استناد نمود.

این هفده روایتی بود که مرحوم صاحب وسائل، در باب ۱۳ کتاب جهاد وسائل الشیعه گردآوری نموده و چه بسا، اهل سکوت و سکون در عصر غیبت به آن تمسک و استاد می نمایند که ما، در اینجا به توضیح مراد و منظور این روایات پرداختیم و روشن گردید که بیشتر آنها از جهت سند، مخدوش و احتمالاً برخی از آنها ساخته و پرداخته ایادی خلفای جور

و جیره خواران آنهاست که بدین وسیله در صدد بوده اند سادات علوی و شیعیان را از قیام و شورش علیه خود بازدارند.

نظیر این روایات، روایتهای دیگری نیز در باب ۱۲ ابواب جهاد کتاب مستدرک الوسائل گردآوری شده که پاسخ آنها نیز از آنچه گفته شد، مشخص گردید. پس به آنچه گفته شد مراجعه نموده و در آن تدبر و تأمل فرما.

خلاصه کلام و نتیجه:

از آنچه تا کنون گفته شد چنین می توان نتیجه گیری نمود که جهاد چنانچه بزرگان فقه فرموده اند بر دو قسمت است: جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی.

جهاد ابتدایی به طور قطع مشروط به اذن و اجازه امام است، اگر چه ما گفتیم به احتمال قوی منحصر به امام معصوم نیست و ولی فقیه جامع الشرائط را نیز شامل می شود و بلکه گفتیم احتمالاً وجود امام شرط وجود است نه شرط وجوب.

و جهاد دفاعی مشروط به اذن و اجازه امام نیست، بلکه بر وجوب و ضرورت آن به صورت مطلق کتاب و سنت و عقل، گواهی می دهد، و گفتیم دفاع لازم است بر موازین عقل منطبق باشد، بدین صورت که مقدمات و اسباب آن فراهم گردد و در شرایطی که ضرورت دارد مسلمانان از بیضه و کیان اسلام و شئون مسلمین و کشورهايشان در مقابل هجوم دشمنان دفاع کنند، ناگزیر باید مسلح شده و آموزشهای نظامی را فرا بگیرند، و تشکل و انسجام خود را هر چه استوارتر کنند، به همین جهت برای جلوگیری از هرج و مرج، و نظم هر چه بیشتر امور، خواه ناخواه نیازمند به امیر و فرمانده با کفایت و صلاحیت هستند که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۶

می توان نام او را

امام گذاشت که در این صورت، بر خلاف آنچه در جهاد ابتدایی فرموده اند امامت شرط وجود است نه شرط وجوب.

از سوی دیگر، روایتی در باب ۱۳ کتاب الجهاد وسائل الشیعه و باب ۱۲ مستدرک الوسائل درج شده که موهم این معناست که پیش از قیام قائم (عج) اگر چه هزاران سال هم طول بکشد در مقابل فساد و ظلم و تهاجم دشمنان، قیام جایز نیست و باید سکوت و سکون اختیار کرد. که خلاصه پاسخ آنها و بیان مراد واقعی از این گونه روایات، پس از چشم پوشی از ضعف سندشان از این قرار است:

۱- این روایات در مقام بیان اخبار غیبی نظیر بیان مدت خلافت بنی امیه و بنی عباس و دیگر فتنه ها و مصیبت‌هایی که در آن زمان اتفاق افتاده می باشد، نه در صدد امر به سکوت و عدم قیام، و گرنه امیر المؤمنین (ع) اولین کسی بود که بر خلاف آنها عمل نمود و نیز سید الشهداء امام حسین (ع).

۲- نهی از خروج همراه با کسی که مردم را به ناروا و به باطل به اطاعت خویش فرا می خواند در مقابل کسی که مردم را به اقامه حق و بازگرداندن حکومت به اهلش دعوت می کند.

۳- بیان علامتهای حتمی قائم به حق برای رفع شبهه از ذهن شنونده.

۴- نهی از شتابزدگی و عجله در مبارزه که قهرا هنگامی که زمینه و مقدماتش فراهم نبوده و زمانش فرا نرسیده باشد بسیار مضر و شکننده است.

۵- احتمالاً بیان این نکته که تنها قیام و انقلابی که صد در صد به اهدافش می رسد قیام قائم به حق (ع) در آخر الزمان است و سایر انقلابها به این سطح

از پیروزی دست نخواهند یافت، اگر چه پیروزیهای نسبی به دست آورده و نتایجی همچون اتمام حجت یا فواید دیگری بر آن مترتب باشد و به همین جهت ما قائل به وجوب آن شدیم و شما بخوبی می دانید که قیام و انقلابی که صد در صد به پیروزی رسیده باشد و در سطح همهٔ مردم جهان فراگیر باشد تا کنون حتی به دست پیامبر اکرم (ص) نیز تحقق نیافته است.

۶- بیان یک قضیهٔ شخصی و جزئی که به حادثه یا شخص خاصی مربوط می شده نه به آن صورت که بتوان از آن القای خصوصیت نموده و به عنوان یک حکم کلی به آن استناد نمود.

و وجوه دیگری نظیر موارد فوق که در تبیین روایات می توان بیان کرد.

در هر صورت این گونه روایتها قدرت مقابله با ادلهٔ جهاد و امر به معروف و نهی از منکر با تمام گستردگی آن را ندارد و نمی توان در برابر ضرورت اقامهٔ دولت عدل، و وجوب اجرای

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۷

قوانین اسلام، و محدود نبودن شریعت اسلام به وقت و زمان خاص به آنها تمسک نمود.

سخن در این فصل به درازا کشید. همین جا کلام را به پایان برده و از فضیلتی محترم انتظار دارم که خود، این مباحث را دنبال نموده و به شرح و بسط آن پردازند، چرا که ما اینجا در حاشیهٔ مباحث، به درج آن پرداختیم و ان شاء الله در مسأله شانزدهم از فصل ششم بخش پنجم کتاب به هنگام بحث از حکم قیام و مبارزهٔ مسلحانه علیه جباران و طاغوتهای زمان- که بحث بسیار ظریف و لطیفی است و ارتباط

تنگاتنگ با مطالب این فصل دارد- باز به بررسی این گونه مباحث خواهیم پرداخت.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

